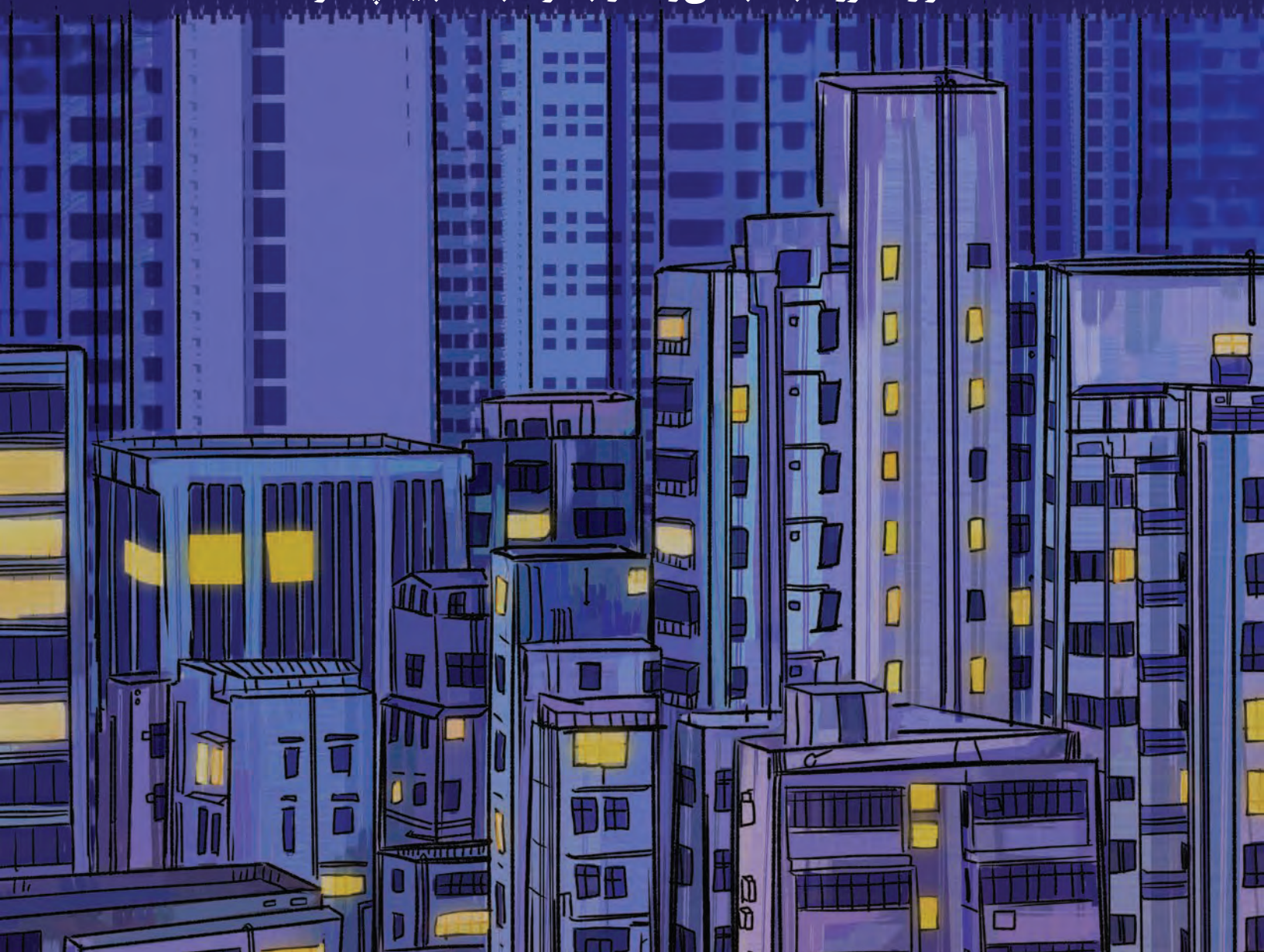
آینده‌نگر
شماره ۱۵۳
ISSN: 2322-3316 ماهنامه اقتصادی | قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان | ۱۹۶ صفحه | شماره ۱۵۳ | اردیبهشت ۱۴۰۴

[سرمقاله: ۱۴ پیش‌نیاز اساسی تحقق شعار سال]

تاریک‌تر از همیشه

ناترازی انرژی به کجا می‌رسد و با عواقب آن باید چه کرد؟





سرمایه گذاری تولید یکی از مسائل لازم برای اقتصاد کشور و برطرف کردن مشکل معیشت مردم است...
کار دولت، فراهم کردن زمینه‌ها و برداشتن موانع تولید است؛... آنجایی که مردم نمی‌آیند، دولت وارد میدان بشود و سرمایه‌گذاری کند... کار مردم هم این است که سرمایه‌های خُرد و سرمایه‌های بزرگ خود را بتوانند در راه تولید به کار ببرند.
اگر سرمایه در راه تولید به کار رفت، دیگر به سمت کارهای مضر مثل خرید طلا، خرید ارز و امثال اینها نخواهد رفت.

بیانات رهبر انقلاب اسلامی به مناسبت حلول سال ۱۴۰۴ | ۱۴۰۳/۱۲/۳۰

KHAMENEI.IR

آینده‌نگر
شماره ۱۵۳ . اردیبهشت ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
مدیرمسئول: مسعود خوانساری
رئیس شورای سیاست‌گذاری: محمود نجفی‌عرب
شورای سیاست‌گذاری: بهمن عشقی، مصطفی درویشی، ابراهیم بهادرانی، فریدون وردی‌نژاد
شهاب جوانمردی، رامین خسروخاور، عطاالله اشرفی‌اصفهانی
سردبیر: بهراد مهرجو
معاون سردبیر: ولی خلیلی
تحریریه: محمد عدلی، کاوه شجاعی، فرزانه سالمی، سعید ارکان‌زاده، آرش پورابراهیمی، لیلا ابراهیمیان
نسیم بنایی، مریم بابایی، فاطمه صدقی، فاطمه برزگر، متین والی نژاد و زهرا بارانی
پادکست: کریم نیکونظر
کمیک‌آرتیست: ساناز سهیلی
آتلیه طراحی
مدیر هنری: رضا دولت‌زاده
ویراستاری: بابک آتشین‌جان
ویرایش عکس: علیرضا لاجورد
ناظر فنی: هانی شمس

مخاطبان ماهنامه آینده‌نگر می توانند، دیدگاه‌ها و انتقادات خود را از طریق پست الکترونیک و همچنین شماره تلفن‌های تحریریه با ما در میان بگذارند.
Email: ayandehnegarmag@gmail.com
www.tccim.ir

نشانی: خیابان خالد اسلامبولی، روبه‌روی خیابان ۲۱، پلاک ۸۲
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
تلفن امور اشتراک: ۱۸۶۶

چاپ: هم‌میهن فارس
تلفن: ۴۶۸۹۶۳۳۰

بسم الله الرحمن الرحیم

سرمقاله
۱۴ پیش‌نیاز اساسی تحقق شعار سال ۰۴

کامنت
ترامپ: تعرفه‌ها به ضرر کیست؟ ۰۷

کمیک‌استریپ
روزگار ناترازی ۱۵

آکادمی
بر لبه تَرَک ۲۵

راهبرد
تولید چشم‌انتظار سرمایه ۴۳

پرونده
عبور از خاموشی ۵۳

دیده‌بان
بازار نابرابر کار ۶۵

توسعه
شعارزدگی یا وفاق ۷۵

آینده ما
این اقتصاد، سیاسی است ۸۷

صنعت
فولاد آب‌دیده ۹۷

چشم‌انداز
کاری که ایلان ماسک با دولت انجام می‌دهد ۱۰۹

جاده ابریشم
پهلو گرفتن در خلیج بنگال ۱۱۵

کارآفرینان
محتوای پولساز ۱۱۹

تجربه
شتری که در خانه همه می‌خوابد ۱۲۹

آینده‌پژوهی
تعرفه‌های بی‌تعارف ۱۳۷

رصد
عصر جدید ناسیونالیسم ۱۵۷

اکونومیست
جنگ جهانی ترامپ ۱۶۷

عصر جدید
حدس بزن چه کسی طلا می‌خرد ۱۷۹

چهره‌ها
تریگو هاولمو کیست؟ ۱۸۵

کتاب ضمیمه
پیکان، ارابه صنعت ایران ۱۸۹



طرح جلد: ساناز سهیلی
آینده‌نگر



برای دریافت اشتراک
آینده‌نگر
با شماره
۱۸۶۶
تماس بگیرید



۱۴ پیش‌نیاز اساسی تحقق شعار سال

چگونه می‌توان به سرمایه‌گذاری بیشتر دست پیدا کرد



محمود نجفی عرب
رئیس اتاق تهران

مقام معظم رهبری سال ۱۴۰۴ را سال «سرمایه‌گذاری برای تولید» نامگذاری کردند. ایشان در پیام خود به‌روشنی گفتند تولید زمانی جهش پیدا می‌کند که سرمایه‌گذاری انجام شود. اما برای تحقق این شعار مهم که یکی از نیازهای اساسی رشد و رونق اقتصادی کشور محسوب می‌شود، چه باید کرد؟ پاسخ اصلی فراهم کردن پیش‌نیازهای ضروری برای جذب سرمایه است. اقتصاد ایران در سال‌های گذشته با چالش بزرگ جذب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی روبه‌رو شده و در حال حاضر تشنه سرمایه است تا جایی که میزان نرخ استهلاک سرمایه با تشکیل سرمایه برابر شده است. آمارهای بانک مرکزی نشان می‌دهد که در دهه ۱۳۹۰ میزان تشکیل سرمایه به قیمت سال ۱۳۹۵ در مجموع ۵۲۳ همت بوده، اما در سال ۱۴۰۱ به قیمت سال ۱۳۹۵ میزان تشکیل سرمایه ۲۷۵ همت بوده است. بنابراین در بازه زمانی ۱۲ ساله میزان تشکیل سرمایه به نصف کاهش یافته است. از سوی دیگر بررسی وضعیت استهلاک سرمایه هم نشان می‌دهد که استهلاک سرمایه در سال ۱۳۹۰ به میزان ۱۸۰ همت و در سال ۱۴۰۰ به میزان ۲۵۷ همت بوده است که با تشکیل سرمایه برابر شده است. با وجود این شرایط برای تحقق رشد ۸ درصدی طبق برنامه هفتم توسعه مهم‌ترین نیاز جذب سرمایه‌گذاری است و برای تحقق این موضوع پیش‌نیازهای اساسی وجود دارد:

۱

سامان دادن به اقتصاد متزلزل: دولت باید شرایطی را فراهم کند که شهروندان به سرمایه‌گذاری در حوزه تولید علاقه‌مند شوند. در شرایطی که مردم شاهد بی‌ثباتی بازارها و رشد دلار و طلا و... از یک سو و رکود تولید از سوی دیگر باشند، حتماً برای حفظ سرمایه خود به سمت خرید طلا و ارز می‌روند و عملاً علاقه‌ای به سرمایه‌گذاری در حوزه تولید نشان نمی‌دهند. در واقع شهروندان به منظور صیانت از ارزش دارایی و ثروت خود از خطر کاهش ارزش ناشی از تورم سرمایه خود را به سمت بازارهای طلا، سکه، دلار و... می‌برند. برای مثال سید جواد جهرمی، مدیرعامل بورس کالا بهمن‌ماه سال گذشته اعلام کرد ۱۲۰ هزار میلیارد تومان ارزش دارایی صندوق‌های طلا در بورس کالا است و بیش از ۷۰۰ هزار نفر در این صندوق‌ها سرمایه‌گذاری کرده‌اند؛ سرمایه‌هایی که می‌توانست به بخشی از صنایع کشور جان دهد.

۲

پایان دادن به قیمت‌گذاری دستوری: یکی از مهم‌ترین آفت‌هایی که اقتصاد کشورمان درگیر آن است و از موانع بزرگ سرمایه‌گذاری محسوب می‌شود و به تولیدکنندگان آسیب بزرگی وارد می‌کند، قیمت‌گذاری دستوری است. سرکوب قیمت‌ها از سوی نهادهای دولتی به بهانه حمایت از مصرف‌کننده، باعث شده در بسیاری از صنایع سرمایه‌گذاران قدیمی علاقه چندانی به سرمایه‌گذاری جدید نداشته باشند و افراد جدید هم ورود نکنند. دولت باید به جای قیمت‌گذاری دستوری اجازه دهد که بازار و عرضه و تقاضا قیمت‌ها را تعیین کند؛ موضوعی که حتماً در طولانی‌مدت به نفع مردم خواهد بود. فرسودگی بسیاری از صنایع و واحدهای تولید در سال‌های گذشته ریشه در قیمت‌گذاری دستوری دارد. برای مثال بخش مهمی از چالش ناترازی انرژی که امروز کشور درگیر آن است به قیمت‌گذاری دستوری بازمی‌گردد که انگیزه برای سرمایه‌گذاری در این حوزه و ساخت نیروگاه‌های جدید را از بین برده است.

۳

ضمانت و تشویق به سرمایه‌گذاری: بی‌ثباتی شدید در اقتصاد ایران و نبود چشم‌انداز میان و بلندمدت باعث شده که انگیزه چندانی برای سرمایه‌گذاری به خصوص از سوی مردم در حوزه تولید شکل نگیرد. یکی از مهم‌ترین راه‌های تشویق مردم و فعالان اقتصادی به سرمایه‌گذاری و از همه مهم‌تر سرمایه‌گذاران خارجی به ورود به فضای تولید در ایران، در نظر گرفتن قوانین حمایتی، تشویقی و ضمانت سرمایه‌گذاری است. در سال‌های گذشته بسیاری از کشورهای همسایه ما از ترکیه گرفته تا قطر و امارات و عمان با در نظر گرفتن شرایط ویژه برای سرمایه‌گذاران خارجی و داخلی، میلیاردها دلار سرمایه جذب کرده و به اقتصادشان تزریق کرده‌اند؛ سرمایه‌هایی که توسعه و رشد اقتصادی برای آن‌ها به همراه داشته است.

۴

برداشتن موانع و بهبود محیط کسب‌وکار: ایجاد و حفظ یک کسب و کار در ایران شبیه عبور از هفت خان رستم شده است. صدور قوانین، آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های خلق‌الساعه، ارجاع مدیران واحدهای تولیدی به سامانه‌های متعدد و قطع بودن سامانه‌ها، چالش‌های دنباله‌دار واحدهای صنعتی و شرکت‌های بخش‌خصوصی با بانک، بیمه تامین‌اجتماعی، مالیات و... باعث سرخوردگی شدید تولیدکنندگان و سرمایه‌گذاران شده است. اگر قرار است افراد به سرمایه‌گذاری برای تولید تشویق شوند اول باید شاهد بهبود محیط کسب و کار باشیم. در واقع تا زمانی که تولید در کشور معادل خون دل خوردن باشد افراد تشویق به انتقال سرمایه‌هایشان به این بخش از اقتصاد نخواهند شد.

وقتی فضا برای کسب و کار فراهم نباشد و سود سرمایه‌گذاری نامعلوم باشد، چه انتظاری از مردم و سرمایه‌گذاران جدید وجود دارد که به عرصه تولید وارد شوند. در واقع در حال حاضر مسیر جذب سرمایه‌گذاری در کشور محدود و در برخی مواقع مسدود است و تا زمانی که فضای نامساعد کسب و کار بهبود پیدا نکند افراد تمایل چندانی به سرمایه‌گذاری نخواهند داشت.

۵

حذف بوروکراسی پیچیده و قوانین زائد: بوروکراسی‌های پیچیده در اقتصاد ایران همچون گرداب، سرمایه‌گذاران به خصوص سرمایه‌گذاران جدید را در خود فرو می‌برد و باعث پشیمانی از سرمایه‌گذاری می‌شود. فقط کافی است بخواهید مجوزی برای شروع یک کسب و کار و سرمایه‌گذاری جدید بگیرید تا متوجه عمق بوروکراسی و پاسکاری بین دستگاه‌های مختلف و سنگ‌اندازی‌های متعدد و ساعت‌ها انتظار پشت در ادارات دولتی شوید. علاوه بر این فعالان اقتصادی و بخش خصوصی با دهها قانون و مقررات زائد و دست‌وپاگیر روبه‌رو هستند و این قوانین زائد عملاً تولید را به تأخیر می‌اندازد و گاه حتی متوقف می‌کند.

۶

حذف دستگاه‌های نظارتی پرشمار: یکی دیگر از واقعیت‌های تلخ اقتصاد ایران وجود دستگاه‌های متعدد تصمیم‌گیر موازی و نهادهای نظارتی متعدد است که به سنگ جلوی پای واحدهای تولیدی بدل شده‌اند و در واقع ترمز تولید را می‌کشند. در حال حاضر واحدهای تولیدی با سایه سنگین ۱۸ دستگاه و نهاد نظارتی روبه‌رو هستند که عملکرد آن‌ها نشان می‌دهد نه‌تنها راهگشا نبوده‌اند بلکه مخل بهبود تولید در کشور هستند. برای مثال شورای رقابت با قیمت‌گذاری دستوری صنعت خودرو کشور را زمین‌گیر کرده است و سازمان حمایت از مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان در عمل نه حامی مصرف‌کنندگان است و نه واحدهای تولیدی.

۷ پایان دادن به اقتصاد دولتی و حکمرانی نامناسب: چگونه می‌توان انتظار داشت اقتصادی که حدود ۹۰ درصد آن دولتی یا شبه‌دولتی است بتواند در جذب سرمایه موفق باشد. برای مثال تنها وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی ۴۵۰ شـــرکت زیرمجموعه دارد که در حوزه‌های مختلف از پتروشیمی گرفته تا دارو و... فعالیت می‌کنند. تا زمانی که اقتصاد ایران دولتی اســـت جذب سرمایه‌گذار به خصوص سرمایه‌گذار خارجی تقریباً غیرممکن خواهد بود. در سال‌های گذشته بارها کارشناسان، فعالان اقتصادی و مسئولان عالی‌رتبه نظام بر واگذاری اقتصاد به مردم و فعالان بخش خصوصی تاکید کرده‌اند ولی در عمل هیچ اتفاقی رخ نداده است. در واقع یکی از ضعف‌های جدی کشور، حکمرانی نامناسب اقتصادی است و راه برون‌رفت از آن واگذاری کارها به مردم و بخش خصوصی است. اگر قرار است اقتصاد ایران به پویایی برسد باید دولت تنها نقش رگولاتوری داشته باشد و همچون بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته کار را به بخش خصوصی واگذار کند. برای مثال در آلمان که یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان در حوزه تولید خودرو است، دولت به‌جز سیاست‌گذاری کلان و نظارت بر کیفیت، هیچ نقشی ندارد و خودروسازان، انجمن‌ها و اتحادیه‌های خودروسازان درباره تولید تصمیم می‌گیرند و قیمت‌ها را تعیین می‌کنند و...

۸ رقابتی کردن واقعی اقتصاد: اقتصاد دولتی و شبه‌دولتی و وجود شرکت‌های خصولتی پرشمار باعث شده عملاً رقابت در اقتصاد ایران مفهوم خود را از دست بدهد. آیا بخش خصوصی توان رقابت با شرکت‌های دولتی و خصولتی را دارد؟ وقتی خصولتی‌ها از انواع رانت از ارز دولتی گرفته تا معافیت‌ها استفاده می‌کنند، آیا یک واحد تولیدی خصوصی می‌تواند در تامین مواد اولیه، قیمت و... با این شرکت‌ها رقابت کند و در این شرایط آیا فضا برای سرمایه‌گذاری مناسب است؟ چه دلیلی وجود دارد که یک سرمایه‌گذار در این شرایط بخواهد خود را با یک شرکت دولتی یا خصولتی درگیر کند؟

۹ کاهش تحریم‌ها و دیپلماسی اقتصادی فعال: رشد اقتصادی و تولید در هیچ کشوری بدون گسترش تعاملات جهانی و دیپلماسی اقتصادی فعال از جمله روابط با همسایگان و ورود به بازارهای جهانی محقق نخواهد شد. از طرف دیگر گسترش تعاملات جهانی و تبادل هیئت‌های اقتصادی یکی از مهم‌ترین پیش‌نیازها برای تشویق شرکت‌های خارجی به حضور و سرمایه‌گذاری در کشور محسوب می‌شود. در ایـــن زمینه دولت باید از توانمندی‌ها و ظرفیت‌های بخش خصوصی به بهترین شـــکل استفاده کند زیرا فعالان اقتصادی می‌توانند به عنوان نمایندگان کشور دیپلماسی اقتصادی را با تبادل هیئت‌ها و تشکیل شرکت‌های مشترک (joint venture) پیش ببرند. البته در این بین مهم‌ترین مانعی که برای گســـترش دیپلماسی اقتصادی پیش روی اقتصاد کشورمان وجود دارد تحریم‌ها و عدم پذیرش FATF است که تلاش‌های دیپلمات‌های ایرانی و دولت برای پایان دادن به این موضوع شایسته تقدیر و بسیار ارزشمند است. علاوه بر این‌ها با توجه به عضویت ایران در پیمان‌های جهانی شانگهای، اوراسیا و بریکس باید از ظرفیت همکاری‌های مشترک اقتصادی با دیگر کشورهای عضو به بهترین شکل استفاده کرد و کوشید تا سرمایه‌گذاران و شرکت‌های بین‌المللی در این کشورها را به حضور در بازار ایران و تولید مشترک کالاهای مختلف تشویق کرد.

۱۰ نقش رسانه‌ها و فرهنگ‌ســـازی: در کنار اقدامـــات و سیاست‌گذاری‌های اقتصـــادی یکـــی از پیش‌نیازهای اساســـی برای جذب ســـرمایه‌گذاری، فرهنگ‌سازی است که رسانه‌ها بیشترین نقش را در این زمینه می‌توانند برعهده بگیرند. متاسفانه در کشور ما فرهنگ سرمایه‌گذاری در بخش تولید آن‌چنان که باید ارزشمند تلقی نمی‌شود و حتی گاهی شاهد هستیم که بخشی از جامعه نگاه نامناسبی به ســـرمایه‌داران و تولیدکننـــدگان دارند؛ دیدگاه‌های غلطی کـــه باید تغییر کند زیرا تولیدکنندگان و سرمایه‌گذاران کارآفرینانی هستند که چرخ‌دنده‌های رشد اقتصادی را به حرکت درمی‌آورند. رسانه‌ها باید با ایجاد کمپین‌های محتوایی، مصاحبه، گزارش، یادداشت و... و همچنین با کمک گرفتن از شـــبکه‌های اجتماعی در جهت تغییر این نگاه برآیند. همچنین رســـانه‌ها باید با استفاده از ظرفیت کارشناســـی تلاش کنند نگاه جامعه را از سرمایه‌گذاری در حوزه‌هایی مانند دلار، سکه، طلا و... به سمت تولید و اقتصاد مولد سوق دهند.

۱۱ مبارزه با فساد و شفافیت: طبق آمار سازمان بین‌المللی شفافیت، ایران در زمینه ادراک فساد بین ۱۸۰ کشور جهان در جایگاه ۱۴۸ قرار گرفته و در این رتبه‌بندی امتیاز کشـــورمان از نظر مبارزه با فســـاد ۲۵ از ۱۰۰ (۱۰۰ شـــفافیت کامل) اعلام شده است در شرایطی که میانگین امتیاز کشورها روی عدد ۴۳ است. با توجه به این شـــرایط آیا واقعاً می‌توان انتظار داشت سرمایه‌گذاران به خصوص سرمایه‌گذاران خارجی تمایل چندانی به سرمایه‌گذاری در کشورمان داشته باشند؟ پاسخ حتماً خیر است. در سال‌های گذشته دستگاه قضا و دیگر نهادها در زمینه مبارزه با فساد گام‌های جدی برداشته‌اند، ولی به نظر می‌رسد باید کارهای ریشه‌ای‌تری صورت گیرد به خصوص در حوزه پایان دادن به دلایل اصلی بروز فساد در اقتصاد ایران. برای مثال تا زمانی که شاهد ارز چندنرخی در کشور باشیم به فسادها و رانت‌های ارزی نمی‌توان پایان داد؛ بنابراین تک‌نرخی‌کردن ارز یک ضرورت است.

۱۲ تأکید بر پایداری و محیط‌زیست: یکی از چالش‌های جدی اقتصاد ایران در حال حاضر به معضلات محیط‌زیستی از بحران آب گرفته تا آلودگی هوا، گردوغبار و... برمی‌گردد. یکی از ضرورت‌های جذب سرمایه‌گذاران و رشد صنایع و تولید توجه به محیط‌زیست و بهره گرفتن از الگوی توسعه پایدار است. در جهانی که تولید کالاهای ســـبز به یک ارزش بدل شده است و شرکت‌های بین‌المللی به دنبال گرفتن استانداردهای تولید سبز برای محصولات و خدماتشان هستند، نمی‌توان با الگوی کنونی در کشورمان ادامه داد که حتی گروهی به دنبال ساخت پالایشگاه در حریم یک تالاب بین‌المللی هستند.

۱۳ اســـتفاده از نوآوری‌ها و بهبود فن‌آوری: دوران کنونـــی به عنوان عصر تکنولوژی و فن‌آوری شناخته می‌شود و شاهدیم که بزرگ‌ترین شرکت‌های جهان در حوزه فن‌آوری و نوآوری فعال هستند. در این شرایط فن‌آوری و نوآوری با بهبود کانال‌های ارتباطی بین شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران و همچنین بهره گرفتن از پلتفرم‌ها می‌توانند تســـهیل‌گر شـــکل‌گیری روابط عمیق باشند و به توسعه تولید و خدمات کمک کنند و در واقع بسترساز همکاری‌های مشترک باشند.

۱۴ ایجاد چشم‌انداز مثبت و امیدبخش: در طول چند سال گذشته متاسفانه به دلیل بی‌ثباتی‌های اقتصادی و همچنین حوادث سیاسی، بخشی از سرمایه اجتماعی در کشورمان آسیب دید و این مهم باعث افزایش مهاجرت نخبگان و فعالان اقتصادی شد. یکی از مهم‌ترین اقدامات که دولت آقای پزشکیان که شعار وفاق ملی را به درستی برای خود انتخاب کرده، باید انجام دهد، بازگرداندن و تقویت امید و ایجاد چشم‌انداز مثبت نسبت به آینده در کشور است. این یک واقعیت است که مردم و فعالان اقتصادی زمانی به سرمایه‌گذاری تشویق می‌شوند که به آینده امیدوار باشند.

ایران با توجه به ظرفیت‌ها و پتانســـیل‌هایی که دارد، از منابع انسانی گرفته تا ذخایر استراتژیک، کشور فرصت‌های طلایی محسوب می‌شود که با جذب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی می‌تواند شکوفا و به هاب منطقه‌ای در تولید بسیاری از کالاها بدل شود. البته برای فراهم شـــدن شرایط جذب ســـرمایه‌گذاری باید دولت و حاکمیت، مردم و فعالان اقتصادی دســـت در دست هم دهند و تحولات اساسی و زیربنایی در اقتصاد کشور رخ دهد. در این بین اتاق تهران این آمادگی را دارد که برای تحقق شعار سال با تمام نهادها همکاری کند و به این منظور کارگروهی هم در اتاق تشکیل شده است تا زمینه فعالیت‌ها را شناسایی و اجرایی کند.



بیانیه اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران در حمایت از مذاکرات رفع تحریم

امیدواریم مذاکرات به توافقی متوازن و پایدار منجر شود

ایران عزیز طی چندین دهه گذشته با رفتاری منطقی در جهت حفظ اقتدار و استقلال خود به تمام کشورهای جهان اثبات کرده که همواره راه و رسم دیپلماسی را برای تحقق اهداف خود پیش گرفته و اکنون جامعه بخش‌خصوصی ایران، نهایت احترام و پشتیبانی خود را نثار مذاکره‌کنندگان کرده و امیدوار است که این مسیر با صبوری و در خدمت منافع ایران عزیز همچنان سازنده، آرام و محترمانه پیش رود
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران آرزومند است که ادامه این مذاکرات به توافقی پایدار و متوازن منجر شود به نحوی که ضمن حفظ منافع و عزت ملی، به کاهش فشارهای اقتصادی ناشی از تحریم‌های بین‌المللی کمک کند. چنین توافقی می‌تواند زمینه‌ساز گشایش‌های اقتصادی، تقویت تجارت خارجی و ایجاد فرصت‌های جدید برای فعالان اقتصادی کشور باشد، به‌گونه‌ای که هم‌افزایی میان بخش‌های مختلف اقتصاد را تقویت کرده و به بهبود معیشت مردم یاری رساند.
فعالان بخش خصوصی کشور با نگاه به تحقق اهداف عالی در جهت توسعه سرمایه‌گذاری در کشور برای تحقق شعار سال، امیدوارند هم‌زمان با مذاکرات خارجی، برخی اقدامات سرنوشت‌ساز داخلی مانند تسریع در تصویب لوایح دوگانه مرتبط با گروه ویژه اقدام مالی (FATF) در مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز با سرعت به سرانجام مطلوب برسد. این لوایح، صرف‌نظر از نتایج مذاکرات جاری، می‌توانند به‌عنوان اهرمی برای افزایش شفافیت مالی و جلب اعتماد شرکای تجاری بین‌المللی عمل کنند.
اتاق بازرگانی تهران همچنین معتقد است که تقویت دیپلماسی اقتصادی باید به‌عنوان یک اولویت ملی مورد توجه قرار گیرد. تعامل سازنده با اقتصادهای منطقه‌ای و جهانی، همراه با اصلاحات داخلی، می‌تواند جایگاه ایران را در زنجیره ارزش جهانی ارتقا دهد.
بخش خصوصی از دولت و نهادهای مسئول انتظار دارد که با ایجاد بسترهای قانونی و اجرایی مناسب، زمینه را برای حضور مؤثر بخش خصوصی در بازارهای بین‌المللی فراهم سازد. این امر نه‌تنها به افزایش صادرات غیرنفتی کمک می‌کند، بلکه به تنوع‌بخشی به منابع درآمدی کشور و کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی منجر خواهد شد.
در پایان، اتاق بازرگانی تهران بار دیگر بر تعهد خود به حمایت از سیاست‌هایی که به نفع اقتصاد ملی و رفاه عمومی منجر شود، تأکید کرده و آمادگی خود را برای ارائه پیشنهادهای کارشناسی و همکاری نزدیک با تمامی نهادهای ذی‌ربط، در مسیر تحقق توسعه پایدار و شکوفایی اقتصادی اعلام می‌کند.
امید است که با همدلی و تصمیم‌گیری‌های مدبرانه، بتوان چالش‌های پیش‌رو را به فرصت‌هایی برای پیشرفت تبدیل کرده و آینده‌ای روشن‌تر برای ایران و ایرانیان رقم زد.

برنامه تهران برای احداث ۲ هزار مگاوات نیروگاه خورشیدی — ۱۴۰۴/۰۱/۲۷



نمایندگان بخش خصوصی و دستگاه‌های دولتی و حاکمیتی استان تهران در نشست یکصددهم شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی استان که در اتاق بازرگانی تهران برگزار شد، به مسأله کمبود برق و آب پرداختند و علاوه بر ارائه گزارش‌هایی از وضع موجود به بررسی و ارزیابی راهکارهای پیشنهادی پرداختند. حشمت‌الله عسگری، معاون اقتصادی استانداری تهران با بیان اینکه ایجاد و ساخت نیروگاه‌های خورشیدی در استان تهران اجتناب‌ناپذیر است، افزود: طبق برنامه‌ریزی‌ها احداث ۲ هزار مگاوات نیروگاه خورشیدی طی امسال و سال آینده در استان پیش‌بینی شده‌است.

حمایت تمام‌قد بخش خصوصی از مذاکرات و تلاش برای رفع تحریم — ۱۴۰۴/۰۱/۲۶



نمایندگان بخش خصوصی و دولتی در سه‌شنبه پایانی فروردین ماه، نخستین نشست ماهانه خود در اتاق بازرگانی تهران را برگزار کردند. در بیست‌وششمین نشست هیات نمایندگان اتاق تهران که به ارائه گزارش‌هایی از برنامه‌ها و اولویت‌های کاری اتاق تهران و هم‌چنین برنامه تولید و تجارت صنایع عمومی وزارت صمت اختصاص داشت، حمایت بخش خصوصی کشور از تیم مذاکره‌کننده و تلاش برای رفع تحریم‌ها نیز اعلام شد.
در ابتدای این جلسه و در نوبت اول سخنرانان پیش از دستور، مهدی صادقی، نایب‌رئیس اتاق تهران با ارائه تحلیلی از وضعیت سرمایه‌گذاری در ایران بر اساس شعار سال، به تشریح چالش‌ها و راهکارها برای رفع مشکلات این حوزه پرداخت.
به گزارش روابط عمومی اتاق تهران، صادقی با اشاره به رشد اقتصادی کشور طی سال گذشته که بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی حدود ۲/۵ درصد برآورد شده است، تصریح کرد که برابر پیش‌بینی‌ها رشد اقتصادی برای سال جاری در حدود ۲/۸ درصد خواهد بود.
وی سپس با بیان اینکه سرمایه‌گذاری داخلی در کشور نسبت به سال ۱۳۹۰ تقریباً به نصف کاهش یافته است، افزود: در حال حاضر نرخ رشد موجودی سرمایه خالص به تدریج روند نزولی به خود گرفته و در سال ۱۴۰۲ به میزان ۱/۲ درصد و ۹ ماهه سال ۱۴۰۳ حدود یک درصد برآورده شده‌است.
نایب‌رئیس اتاق تهران سپس با اشاره به داده‌های بانک مرکزی روند تشکیل سرمایه ثابت ناخالص را طی یک دهه اخیر نزولی عنوان کرد و یادآور شد که نرخ استهلاک سرمایه‌ها از ۱۸۰ هزار میلیارد تومان در سال ۹۰ به ۲۸۵ هزار میلیارد تومان در سال ۱۴۰۲ رسیده‌است.
نایب‌رئیس اتاق تهران سپس تورم و افزایش نرخ ارز، تحریم‌های فزاینده، کاهش توان سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها و دولت، احتمال توقف تولید به دلیل ناترازی انرژی و کسری بودجه دولت را مهم‌ترین چالش‌های بخش صنعت در سال ۱۴۰۴ بیان کرد و به برخی راهکارها برای رفع مشکلات این بخش از جمله افزایش سرمایه بانک‌ها و کاهش ناترازی در منابع به منظور افزایش توان پرداخت تسهیلات سرمایه ثابت از ۱۱ درصد به ۳۰ درصد در سال ۱۴۰۴ الزام شرکت‌های تحت راهبری دولت به تقسیم سود حداقلی و الزام به سرمایه‌گذاری در صنایع فولاد، نفت و گاز و پتروشیمی با اولویت مناطق کمتر برخوردار، بازنگری در بسته مشوق‌های سرمایه‌گذاری کشور، اصلاح قانون مالیات بر ارزش افزوده، شناسایی طرح‌های نیمه‌تمام، هدایت سرمایه‌گذاران جدید به شهرک‌های صنعتی منتخب کشور، تلاش برای رفع تحریم‌ها و فعال‌سازی خطوط اعتباری اشاره کرد.
همچنین رئیس اتاق بازرگانی تهران نیز در ادامه این نشست با تبریک سال نو به تعیین شعار سال از سوی مقام معظم رهبری اشاره کرد و گفت: اتاق تهران از همان ابتدای سال اقداماتی را در راستای تحقق شعار سال آغاز کرده و قرار است به زودی کارگروهی برای این موضوع تشکیل شود تا راهکارهایی که به تحقق این شعار حداقل به صورت نسبی کمک می‌کند، استخراج و پیگیری شود.
به گزارش روابط عمومی اتاق تهران، محمود نجفی‌عرب در ادامه سخنانش از مقام معظم رهبری بابت اذن انجام مذاکرات به صورت غیرمستقیم تشکر کرد و افزود: باید از مجموعه دولت و به طور خاص وزارت امور خارجه و تیم مذاکره‌کننده نیز تشکر کنیم. اتاق تهران به عنوان نماینده بخش خصوصی کشور حمایت خود از تیم مذاکره‌کننده و انجام مذاکرات برای رفع تحریم‌ها را اعلام می‌کند و در همین رابطه نیز بیانیه‌ای تهیه و تنظیم شده است که در ادامه جلسه قرائت خواهد شد.
او در ادامه به موضوع بررسی لوایح مربوط به FATF در مجمع تشخیص مصلحت نظام اشاره کرد و گفت: تا جایی که اطلاع دارم کمیسیون‌های مرتبط با این موضوع در مجمع تشخیص مصلحت نظام لوایح پالرمو و CFT را تصویب کرده‌اند و قرار بود که موضوع چهارشنبه هفته گذشته در جلسه اصلی مجمع هم مورد بررسی قرار بگیرد ولی به دلیل کسالت ریاست محترم مجمع، جلسه به این هفته موکول شد که چهارشنبه ۲۷ فروردین ماه برگزار می‌شود. انتظار ما این است که این دو لایحه تصویب شود زیرا تصویب لوایح می‌تواند یک قدم رو به جلو باشد و مسیر برخی از امور اقتصادی کشور انشاالله تسهیل شود.

بخش‌خصوصی برای اصلاح فرآیندهای معیوب اقتصاد آماده است — ۱۴۰۴/۰۱/۲۴



رئیس اتاق بازرگانی تهران و هیات همراه وی، با حضور در محل دائمی نمایشگاه‌های بین‌المللی، از سی‌ودومین نمایشگاه مواد شوینده، آرایشی، بهداشتی، سلولزی و ماشین‌آلات وابسته دیدن کردند و با فعالان این صنعت به گفت‌وگو نشستند. محمود نجفی‌عرب در بازدید از این نمایشگاه، با حضور در غرفه شرکت‌های تولیدکننده محصولات شوینده و آرایشی و بهداشتی، ضمن گفت‌وگو و تبادل‌نظر با فعالان اقتصادی این بخش پیرامون چالش‌های کسب‌وکار در این حوزه، بر تقویت هم‌افزایی‌ها میان صاحبان صنایع و فعالان عرصه تجارت با اتاق بازرگانی تهران در راستای شناسایی مسائل و مشکلات محیط کسب‌وکار و هم‌اندیشی برای دستیابی به راه‌حل‌ها، تاکید کرد.

دیدار نوروزی نمایندگان بخش خصوصی در اتاق تهران — ۱۴۰۴/۰۱/۱۹



اعضای هیات رییسه و هیات نمایندگان اتاق بازرگانی تهران میزبان جمعی از نمایندگان مجلس و اعضای هیات مدیره تشکل‌های اقتصادی برای یک دیدار صمیمانه نوروزی بودند. در این دیدار تعداد زیادی از نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی از جمله زینب قیصری، شاهرخ رامین، فضل‌اله رنجبر، شهباز حسن‌پور، علیرضا سلیمی، امیر توکلی رودی، پیمان فلسفی و محمد رشیدی عضو هیات رئیسه مجلس، با حضور در اتاق تهران با رئیس و اعضای هیات رئیسه و هیات نمایندگان اتاق تهران دیدار و گفت‌وگو کردند. هم‌چنین جمعی از اعضای هیات مدیره تشکل‌ها، دبیران تشکل‌ها و فعالان اقتصادی نیز در این دیدار حضور یافته و اعضای هیات رئیسه و هیات نمایندگان اتاق تهران و هم‌چنین نمایندگان مجلس در مورد مشکلات جاری فضای کسب‌وکار کشور به گفت‌وگو نشستند.

ترامپ: تعرفه‌ها به ضرر کیست؟



ماکسیمیلیان هس
تحلیل‌گر امور خارجه

دونالـد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریـکا در روزی که آن را «روز رهایی» یا «روز آزادسـازی» آمریکا نامیـد، اعلام کرد که همه کشـورها حداقل باید تعرفه‌ای ۱۰ درصدی پرداخت کنند. هر کشوری براسـاس کسـری تراز تجاری‌اش با آمریکا، مشمول تعرفه‌های بیشـتر هم می‌شـود. چنین تصمیمی برای رهایی آمریکا از تراز تجاری منفی گرفته شـده است. با این حال، اقدام ترامپ بیش از هرکسـی به مصرف‌کنندگان آمریکایی آسـیب وارد خواهد کرد. سیاست‌های ترامپ به گونه‌ای طراحی شده که مصرف‌کنندگان آمریکایی اصلی‌ترین بازنده آن خواهند بود. به عبارت ساده‌تر می‌توان گفت تصمیمی که ترامپ گرفته، منجر به بروز چالش‌هایی در اقتصاد خواهد شد. این عواقب اقتصادی با افزایش نرخ تورم همراه خواهد بود و به این ترتیب مصرف‌کنندگان در آمریکا را تحت فشار قرار می‌دهد چرا که آن‌ها مجبور می‌شوند کالاهای وارداتی را به قیمتی گران‌تر خریداری کنند. به‌رغم عواقبی که این اقدام دارد، ترامپ بر این باور است که تنها راه نجات آمریکا، همین تعرفه‌های سنگین است. به این ترتیب با این اقدام تلاش دارد آمریکا را از وضعیت تراز تجاری منفی رها کند.

متا: بهره‌کشی از کارگران آفریقایی



مرسی موتمی
فعال حقوق کارگران در کنیا

شـرکت متا وارد چالش تازه‌ای با کارگران آفریقایی شده است. این شرکت از طریق یک کارفرما در آفریقا، بیش از ۱۸۰ نفر از کارگران را در فاصله سال‌های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۳ اسـتخدام کرده تا کارهایی را برای متا انجام دهند. با این حال، تمامی این کارگران ادعا می‌کنند که بابت شـرایط وخیم کاری، مورد سوءاستفاده و استثمار قرار گرفته‌اند و به همین دلیل، دچار نوعی افسـردگی و اختلالات روانی شـده‌اند. به همین دلیل، پرونده‌ای علیه متا گشوده شده اسـت. دادگاهی در کنیا در این زمینه تشکیل شده و به این پرونده رسیدگی می‌کنند. شرکت متا در حال حاضر تلاش کرده این اتفاقات را تایید نکند یا این حال، اسناد و مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد این کارگران واقعاً مورد بهره‌کشی واقع شده‌اند. نکته اصلی اینجاست که این تنها مورد در رابطه با بهره‌کشی شرکت‌های بزرگ آمریکایی و غربی از کارگران آفریقایی نیست. به قوانین اساسی و محکمی نیاز داریم که بتوانند جلوی بهره‌کشی و استثمار کارگران آفریقایی را بگیرند.

مهاجرت: سیاست‌های کنترلی مرزها



کریستوفر چیویس
روزنامه‌نگار و پژوهشگر

سیاست‌های کنترلی مرز اتحادیه اروپا شاید به اندازه ترامپ آشکار نباشند، اما به همان اندازه بی‌رحمانه‌اند. در ماه‌های گذشـته، دولت دونالد ترامپ، رئیس‌جمهـوری آمریکا، سرکوب گسترده مهاجرت را به شکلی آشکار دنبال کرده اسـت. وزارت امنیت داخلی آمریکا و سازمان مهاجرت و گمرک، اخراج مهاجران را به نمایش‌های رسانه‌ای تبدیل کرده‌اند؛ با انتشار ویدیوهایی از افراد در زنجیر و افشای نام آن‌ها برای ایجاد ترس، شاهد این اقدامات بوده‌ایم که چندان مهاجردوستانه نیست. اخیراً این دولت اخراج‌ها را گسترش داده و حتی شـامل افرادی با وضعیـت قانونی در آمریکا -از جمله دانشـگاهیان- کرده است. ترامپ وعده داده ۱۱ میلیون نفر را اخراج کند، که دو برابر اخراج‌های دوران بایدن و فراتر از دو دوره ریاست جمهوری اوباماست که طی آن ۵.۳ میلیون نفر اخراج شدند. در حالی که توجه جهانی معطوف به نمایش ضد مهاجرتی ترامپ است، اتحادیه اروپا به‌طور بی‌سر و صدا در حال اجرای نسخه‌ای مشابه است. سیاست‌های آن کمتر قابل مشاهده‌اند اما به همان اندازه بی‌رحمانه‌اند.

هند و آمریکا: مودی و ترامپ هم‌عقیده‌اند



سام دیپ سن
تحلیل‌گر و استاد علوم سیاسی دانشگاه اسکلاید

اوایل سـال ۲۰۲۵ بود که تصاویری از مهاجران غیر قانونی هنـدی در آمریکا، در غل و زنجیر منتشـر شـد. برخی از معترضان در هند از نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند درخواست کردند هر چه سریع‌تر خشم خود را نسبت به این مسئله نشان دهد. با این حال، مودی به جای مقابله با این اقدام، به دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا اعلام کرد که حاضر است این مهاجران غیرقانونی را به هند راه دهد و اجازه می‌دهد آن‌ها به کشور بازگردند. از نگاه او، آن‌ها قربانیان قاچاق انسانی بوده‌اند و به این ترتیب، جلوی انتقاد شدن از طرف آمریکا و همچنین انتقاد کردنِ این کشور را هم گرفت. نگاهی به همین واکنش از طرف مودی نشان می‌دهد که ترامپ و مودی، در رابطه با مهاجرت، هم‌عقیده‌اند. در واقع هم ترامپ و هم مودی، اقتصاد را در اولویت خود قرار داده‌اند و اجازه نمی‌دهند هیچ چیزی روی مسائل اقتصادی سایه بیندازد. به این ترتیب، مسائل انسانی نظیر مهاجرت هم اهمیتی ندارند و از اولویت‌های هر دو رئیس‌جمهوری خارج می‌شوند. به همین دلیل است که می‌توان گفت این دو نفر، با یکدیگر هم‌عقیده‌اند.

آمریکا: پایان یک رویا



دونالد ارل کالینز
استاد دانشگاه در واشنگتن

آمریکا همیشـه برای مردم دنیا، سرزمینی رویایی بوده است. از گذشته، برای دست یافتن به «رویای آمریکایی» به این سرزمین مهاجرت می‌کردند. در واقع مردم بر این باور بودند که با سفر به آمریکا و مهاجرت به این کشور، امکان پیشرفت خواهند داشت و می‌توانند خودشان را از طبقه متوسط به طبقه ثروتمند برسانند. با این حال، اکنون به نظر می‌رسـد که رویای آمریکایی در حال نابودی است و دیگر کسی نمی‌تواند با مهاجرت به این سرزمین، به ثروت و خوشبختی دست پیدا کند. اقتصاد آمریکا دلیل اصلی این ماجراست. در واقع، اقتصاد آمریکا از روزهای اوج خود فاصله گرفته و در حال حاضر نمی‌توان گفت که آینده‌ای روشن در پیش خواهد داشـت. اتفاقی که می‌افتد این است که همچنان آن ده درصدی که در آمریکا به ثروت دست یافته‌اند، روز به روز ثروتمندتر می‌شوند و سایر افراد، هیچ‌وقت به ثروت و رویای آمریکایی دست نخواهند یافت. در واقع، قدرت خرید در آمریکا در حال فروپاشی است. در حال حاضر خطری جدی‌تر از بحران اقتصادی ۲۰۰۸، مردم آمریکا را تهدید را می‌دهند. همه این‌ها یعنی آینده خوبی در انتظار آمریکایی‌ها نیست.

روسیه: پوتین احتمالاً به خواسته‌اش می‌رسد



لئونید راگوزین
روزنامه‌نگار اهل روسیه

پـس از تماس طولانی بیـن پوتین و ترامپ، کـه به دنبال مذاکرات آمریکا و اوکراین در جده انجام شـد، جنگ اوکراین وارد مرحله‌ای جدید شـده است. هم روسیه و هم اوکراین با تلاش ترامپ برای رسـیدن به صلح موافق هستند، هرچند جزئیات همچنان نامشـخص‌اند. اوکراین با پیشنهاد آمریکا برای آتش‌بـس ۳۰ روزه بدون قید و شـرط موافقت کرده، هرچند این راه‌حل مورد نظرش نبوده. دلیل این تغییر موضع، نگرانی از دست رفتن مناطق بیشتر، تلفات انسانی و احتمال کاهش حمایت آمریکا است. روسیه هم پذیرفته در این مدت به زیرساخت‌های انرژی اوکراین حمله نکند. روسیه به دلیل برتری نظامی‌اش، نگران آن است که قبل از تثبیت چارچوب توافق، مزیت خود را از دست بدهد. با این حال، مقامات روسی نسبت به توافق خوش‌بین‌اند. هم‌اکنون، مسکو می‌خواهد از کی‌یف به رسمیت شناختن الحاق چهار منطقه (دونتسک، لوهانسک، خرسون، و زاپروژیا) را بگیرد؛ گرچه احتمال دارد از خواسته حداکثری خود (تخلیه کامل مناطق اشغالی‌نشده) صرف‌نظر کند. احتمال دارد که پوتین واقعاً به خواسته‌اش در اوکراین دست پیدا کند.

نسیم بنایی
دبیر بخش اکونومیست

سازمان‌ها

ماجراهای صندوق بین‌المللی پول و آرژانتین

بزرگ‌ترین بدهکار به صندوق

آرژانتین یکی از مهم‌ترین کشـــورهای آمریکایی لاتین است که طی سال‌های اخیر همواره با بحران‌های اقتصادی دســـت‌وپنجه نرم کرده. یکی از ترفندهای مقامات این کشور برای حل بحران، دریافت وام از صندوق بین‌المللی پول بوده است. این کشور تا کنون ۲۳ مرتبه از این صندوق وام دریافت کرده است. به‌تازگی هم با یک برنامه جدید وام‌گیری به ارزش ۲۰ میلیارد دلار موافقت شده است. در حال حاضر، آرژانتین به‌عنوان بزرگ‌ترین بدهکارِ صندوق بین‌المللی پول در جهان شـــناخته می‌شود. هر بار که این کشور وام دریافت می‌کند، برنامه‌های ریاضتی را در پیش می‌گیرد. به همین دلیل است که مردم معترض به خیابان‌ها آمده‌اند و علیه صندوق بین‌المللی پول در بوئنس آیرس شعار می‌دهند. اولین وامی که این کشور دریافت کرد مربوط به سال ۱۹۵۸ بود و از آن زمان تا کنون جزو اصلی‌ترین دریافت‌کنندگان وام از این صندوق بوده است.

۱۷۷ میلیارد دلار، ارزش کل وام‌هایی که آرژانتین تاکنون از صندوق بین‌المللی پول گرفته است

سازمان تجارت جهانی هشدار داد

داروها زیر تیغ تعرفه‌های ترامپ

سال ۱۹۹۵ بود که سازمان تجاری جهانی به توافقی با آمریکا رسید تا داروها بدون عوارضی و تعرفه، صادر و وارد شوند. آمریکا به دنبال این توافق تصمیم گرفت که تعرفه‌گذاری روی داروهـــا را متوقف کند. هدف اصلی از این برنامه، دسترســـی تمامی افراد به داروهای مورد نیازشـــان بود. با این حال، اخیراً دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا برنامه جدیدی برای تعرفه‌گذاری معرفی کرده و تهدید کرده که روی داروها هم تعرفه می‌گذارد. اگر این اتفاق رخ دهد، شاهد جهشی بزرگ در قیمت داروها خواهیم بود که اتفاقی بسیار بد تلقی می‌شود. اگر واقعاً ترامپ روی داروها تعرفه بگذارد، دسترسی بیماران به داروهای مورد نیازشان محدود خواهد شد و این مسئله می‌تواند منجر به بروز مشکلات جدی شود. سازمان تجارت جهانی در این زمینه هشدار داده است. با این حال، ترامپ مهارناپذیر به نظر می‌رسد و این یعنی، داروها زیر تیغ تعرفه‌های سنگین هستند.

۲۱۳ میلیارد دلار دارو در سال ۲۰۲۴ وارد خاک آمریکا شده که در یک دهه اخیر بی‌سابقه بوده است

سازمان ملل پیش‌بینی کرد

ضربه ترامپ به تجارت جهان

اقدامی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا در رابطه با تعرفه‌گذاری روی تجارت جهانی داشته، منجر به آسیب‌های جدی به تجارت جهان خواهد شد. طبق برآوردهای صورت گرفته، تجارت جهانی با این اقدام ترامپ، دست کم ۳ درصد کوچک‌تر خواهد شد. این مسئله در درازمدت، شکل تجارت جهانی را تغییر خواهد داد. زنجیره تامین در جهان به کلی عوض می‌شود. از مسائل ژئوپلیتیک گرفته تا مسائل اقتصادی، همگی تغییر خواهند کرد. هرچند این تعرفه‌ها فعلاً متوقف شده‌اند اما اگر به مرحله اجرا درآیند، بی‌تردید مشکلاتی را برای تجارت جهانی ایجاد خواهند کرد. کشورهایی مانند مکزیک، چین و تایلند در کنار آمریکا، بیشترین آسیب‌ها را در زمینه تجاری از تعرفه‌های جدید ترامپ خواهند دید. به صورت کلی می‌توان گفت که جریان تجارت جهانی متحول خواهد شد. کلِ این ماجرا، یک چالش و مسئله بزرگ برای اقتصاد جهان خواهد بود و می‌تواند بسیاری از اقتصادها را دستخوش مشکل و بحران کند.

۳ درصد، کاهش تجارت جهانی طبق برآوردهای سازمان ملل از محل تعرفه‌های ترامپ ایجاد خواهد شد

توصیه صندوق بین‌المللی پول به کشورها

اقتصاد سالم را توسعه دهید

سیاست‌های اقتصاد کلان نقش بزرگی در پیشگیری از توسعه سلاح و همچنین محافظت از جان انسان‌ها ایفا می‌کنند. در واقع، این سیاست‌ها، سرمایه و بودجه موجود را به گونه‌ای خرج می‌کنند که اقتصاد به شـــکل پایدار توسعه پیدا کند و همزمان میزان آسیب‌ها و خشـــونت هم کاهش یابد. بررسی‌های صندوق بین‌المللی پول نشان می‌دهد که هر چه اقتصادها تمرکز خود را در این زمینه بیشتر کنند، احتمال اینکه بودجه و پول بیشتری را برای خود پس‌انداز کنند هم بیشتر می‌شود. صندوق بین‌المللی پول نشان داده که هر یک دلار سرمایه‌گذاری روی توسعه و بهبود ثبات اقتصاد کلان، می‌تواند بازدهی ۲۶ تا ۱۰۳ دلاری داشته باشد. اگر سیاست‌های اقتصادی در سطح کلان، سالم باشند می‌توانند به پیشگیری از خشونت و همچنین پس‌انداز بودجه، کمک شایانی کنند. به همین دلیل است که صندوق بین‌المللی پول هم توصیه می‌کند تمرکز در این زمینه باشد.

۱ دلار سرمایه‌گذاری روی جلوگیری از سیاست‌های نادرست و توسعه اقتصاد پایدار به پس‌انداز ۲۶ تا ۱۰۳ دلار ختم می‌شود

گزارش صندوق بین‌المللی پول از امنیت جاده‌ها

هر ۲۴ ثانیه یک قربانی

امنیت جاده‌ای یکی از چالش‌هایی است که اقتصادها باید برای آن تلاش کنند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در عصر جدید، انسان‌ها بسیاری جان خود را در جاده‌ها از دست می‌دهند. طبق برخی برآوردها، هر ۲۴ ثانیه، یک نفر در جاده‌های سرتاســـر دنیا، جانش را از دست می‌دهد. در حال حاضر تصادفات جاده‌ای به یکی از بزرگ‌ترین معضل‌های جهان تبدیل شده و به نظر می‌رسد که مقامات و مسئولان کشورها باید برای مقابله با آن برنامه‌ها و طرح‌هایی را معرفی کنند. در حال حاضر، بسیاری از جوانان و کودکان که سرمایه‌های کشورها محسوب می‌شوند، قربانی تصادفات جاده‌ای می‌شوند. واضح است که شرایط اصلاً خوب نیست و این میزان مرگ‌ومیر باید بالاخره متوقف شود. ایجاد جاده‌های امن‌تر و همچنین وسایل نقلیه‌ای که بهتر بتوانند امنیت سرنشین‌های خود را تضمین کنند از جمله مسائلی است که بانک جهانی لازم دیده روی آن تمرکز شود.

۱٫۱۹ میلیون نفر هر سال جان خود را در تصادفات جاده‌ای از دست می‌دهند و این یک زنگ خطر است

چین به دنبال فشارهایی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا از مسیر تعرفه‌ها وارد کرده، تصمیم گرفته تعرفه ۱۲۵ درصدی روی واردات کالاهای آمریکایی بگذارد. به این ترتیب جنگ تجاری میان چین و آمریکا وارد مرحله جدیدی شده و بحران‌های تازه‌ای را رقم خواهد زد.

رسانه ها

سی‌ان‌ان بیزینس بررسی کرد

هرچه تازه‌تر، گران‌تر

تعرفه‌هایی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا به‌تازگی اعمال کرده، به سرخط تمامی رسانه‌های جهان تبدیل شده و یکی از مهم‌ترین مسائل، عواقب و عوارض ناشی از آن است. یکی از مهم‌ترین بخش‌ها افزایش قیمت خواروبار در آمریکاست. بررسی‌ها نشـــان می‌دهد قیمت مواد غذایی در آمریکا حداقـــل ۲.۸ درصد به دلیل تعرفه‌های ترامپ، افزایش پیدا کرده است. از قهوه گرفته تا مواد غذایی دریایی و میوه‌ها، همگی با افزایش قیمت مواجه شـــده‌اند. هر چه این مواد غذایی، تازه‌تر باشند، میزان افزایش قیمت آن‌ها هم بیشتر خواهد بود. با این حال، ترامپ اصرار دارد که به سیاست خود در زمینه تعرفه‌ها برای ایجاد تراز تجاری، ادامه دهد. او روش خود را در زمینه تعرفه‌ها، مناسب‌ترین راهکار در این زمینه می‌داند.

۴ درصد افزایش قیمت در **محصولات و خواروبار تازه** نظیر **میوه‌ها و سبزیجات** در **آمریکا** به دلیل **تعرفه‌های ترامپ**

سی‌ان‌ان بررسی کرد

چالش اپل در سایه ترامپ

بسیاری از کارخانه‌ها و شـــرکت‌هایی آمریکایی، سال‌هاست که در کشورهای آسیایی فعالیت می‌کنند. یکی از دلیل اصلی آن‌ها، نیروی کار ارزان است. دلیل دیگر، وجود اکوسیستم زنجیره تامین در کشورهایی نظیر چین است. برای مثال، در چین، شرکت‌ها اپل می‌تواند کارخانه خود را در جایی راه‌اندازی کند که در کنار آن کارخانه تولید آچار و پیچ‌گوشتی یا کارخانه تولید سیم و کابل هم وجود دارد. در واقع، در فضایی کار می‌کند که اکوسیستم زنجیره تامین وجود دارد و هزینه‌های تولید را کاهش می‌دهد. حالا اگر اپل بخواهد آیفون‌هایش را به جای کشورهای آسیایی در آمریکا تولید کند، هزینه تولیدش افزایش می‌یابد. کارشناســـی به سی‌ان‌ان گفته که در این صورت، هزینه آیفون‌های شرکت اپل، سه برابر می‌شود. این یعنی فشار در نهایت به مصرف‌کننده وارد خواهد شد. به هر حال، اپل ممکن است به دلیل فشارهای ناشی از تعرفه‌های جدید ترامپ، به آمریکا بازگردد که امری پرهزینه و دشوار خواهد بود.

۳۵۰۰ دلار قیمت **آیفون** اگر به‌جای کشورهای آسیایی، در **آمریکا ساخته شود**

گزارش رویترز از عواقب تعرفه‌های ترامپ

تهدیدهای تازه برای سامسونگ

ویتنام یکی از کشورهایی است که مورد آسیب تعرفه‌های ترامپ واقع شده است. این کشور باید برای صادرات کالاهای خود به آمریکا، طبق قوانین تازه، تعرفه ۴۶ درصدی بپردازد. پرسش اینجاست که چنین اقدامی، چه مشکلاتی ایجاد خواهد کرد؟ بررسی‌ها نشان می‌دهد یکی از شرکت‌هایی که در این جریان بیشترین آسیب را می‌بیند، شرکت سامسونگ است. این شرکت حدود ۶۰ درصد از گوشی‌های خود را در ویتنام تولید و بخش بسیاری از این تولیدات را به آمریکا صادر می‌کند. شرکت سامسونگ گفته اگر این تعرفه‌ها به همین شکل ادامه پیدا کند، امکان دارد تولیدات خود را در هند یا کره جنوبی ادامه دهد چرا که تعرفه‌ها در این کشورها پایین‌تر هستند. با این حال، انتقال فضای تولید به کشوری دیگر، چالش‌های بسیاری را ایجاد می‌کند. کمبود نیروی کار و افزایش نرخ مالیات از جمله چالش‌هایی است که احتمالاً سامسونگ با آن مواجه خواهد شد.

۶۰ درصد از **۲۲۰ میلیون گوشی سامسونگ** که هر سال به فروش می‌رسد، در **ویتنام** تولید می‌شود

بی‌بی‌سی خبر داد

پرادا، ورساچه را خرید

پرادا یک شرکت مد ایتالیایی است که اخیراً موفق شده با یک توافق تاریخی، رقیب همیشگی خود یعنی ورساچه را به مبلغ ۱ میلیارد و ۳۶۰ میلیون دلار خریداری کند. به این ترتیب، دو برند مد ایتالیایی برای نخستین بار زیر یک سقف قرار می‌گیرند و رقابت آن‌ها با غول‌هایی نظیر کرینگ و ال‌وی‌ام‌اچ سنگین‌تر و سخت‌تر خواهد شد. مذاکرات پرادا برای خریداری ورســـاچه از فوریه ۲۰۲۴ آغاز شـــد. ضمن این خرید، پرادا در حقیقت بدهی‌های اخیر ورساچه را هم خریداری می‌کند. نکته اینجاست که برند لوکس ورساچه اخیراً با بدهی‌های زیادی مواجه شده بود. به عبارت ساده‌تر، این شرکت وارد بحران زیان مالی شده بود. رئیس گروه پرادا گفته با این کار تلاش دارد میراث ورساچه را حفظ کند. آن‌ها به دنبال ماندگار کردنِ این برند هستند و به همین دلیل آن را خریداری کرده‌اند.

۱ و ۳۶ میلیارد دلار، مبلغی که **پرادا** برای خرید **ورساچه** پرداخت کرد و آن را **خرید**

گزارش الجزیره از اقتصاد اندونزی

زنگ خطر به صدا درآمد

ارز اندونزی که با عنوان «روپیه اندونزی» شناخته می‌شود، به پایین‌ترین سطح تاریخی خود مقابل دلار آمریکا رســـیده است. بخش زیادی از آنچه جرقه این بحران را زده، نگرانی‌ها از سیاست‌های رئیس‌جمهوری جدید این کشور است. برای مثال، اون تلاش دارد ناهار رایگان برای دانش‌آموزان در مدارس ارائه کند. این مسئله منجر به فشار مالی به بودجه شده است. از طرف دیگر، رئیس‌جمهوری جدید در این کشـــور به دنبال کاهش میزان استقلال بانک مرکزی است و این مسئله هم بحرانی را در این کشور ایجاد کرده است. عوامل خارجی نظیر تعرفه‌های ترامپ هم منجر به تشدید بحران اقتصادی در اندونزی شده‌اند. حالا اقتصاد این کشور در معرض بحران بزرگ مالی قرار گرفته و زنگ خطر برای آن به صدا درآمده است. با این حال، اگر اندونزی بتواند در مذاکرات و رایزنی‌ها با آمریکا به نتیجه مطلوبی دست پیدا کند، بی‌تردید می‌تواند اقتصادش را از بحران بزرگ نجات دهد.

۱ و ۴ تریلیون دلار، ارزش اقتصاد **اندونزی** طبق برآورد الجزیره است که این روزها **در معرض بحران** قرار گرفته

اقتصادسنج

منبع: معاونت بررسی‌های اقتصادی اتاق تهران

- در سال ۱۴۰۳، ارزش کل تجارت کالایی غیرنفتی کشور حدود ۱۳۰ میلیارد دلار بوده که رشد حدود ۱۱ درصدی را در مقایسه با سال قبل تجربه کرده است.
- سهم صادرات غیرنفتی از کل ارزش تجارت طی مدت مذکور حدود ۴۴ درصد بوده که در مقایسه با مدت مشابه سال قبل با افزایش حدود ۱/۲ واحد درصدی همراه شده است.

*رشدها نسبت به سال گذشته است

منفی ۱۵ میلیارد دلار
کسری تراز تجاری کالایی غیرنفتی در سال ۱۴۰۳







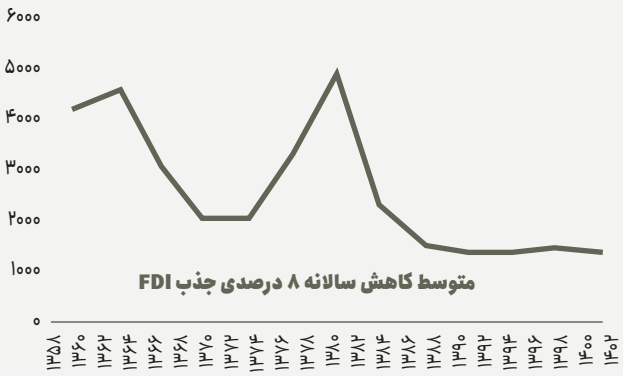
در سال ۱۴۰۳، تراز تجاری کالایی غیرنفتی کشور با وجود تداوم قرار داشتن در محدوده منفی، نسبت به سال گذشته با بهبود نسبی همراه بوده است. کسری تراز تجاری که در سال ۱۴۰۲ حدود ۱۷ میلیارد دلار گزارش شده بود، در سال ۱۴۰۳ به نزدیک ۱۵ میلیارد دلار کاهش یافته و این کاهش حدود دو میلیارد دلاری، نشان از تعدیل نسبی شکاف میان واردات و صادرات دارد. این وضعیت حاکی از آن است که هرچند همچنان واردات بر صادرات پیشی گرفته است، اما رشد صادرات غیرنفتی در کنار کنترل واردات، توانسته گامی کوچک اما مهم در جهت بهبود تراز تجاری کشور بردارد.

منبع داده‌ها: گمرک ج.ا.ا

سرمایه‌گذاری خارجی

بر اساس آمار آنکتاد ، طی سال‌های ۲۰۲۳-۲۰۱۱، جریان ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران به طور متوسط سالانه **۸ درصد** کاهش یافته و در سال ۲۰۲۳ به حدود **۱/۴ میلیارد دلار** رسیده است. روند نزولی جذب سرمایه خارجی در کشور از سال ۲۰۱۸ پس از تشدید تحریم‌ها شدت گرفت؛ به طوری که در یک سال (۲۰۱۸)، حدود **۵۳ درصد** کاهش یافت و پس از آن، تا سال ۲۰۲۳ نیز در یک سطح نسبتاً ثابتی قرار داشته که به لحاظ رقم مطلق در سیزده سال اخیر بی سابقه بوده است.

روند جریان ورودی سرمایه گذاری مستقیم خارجی در ایران طی ۱۳ سال منتهی به ۲۰۲۳ (میلیون دلار)



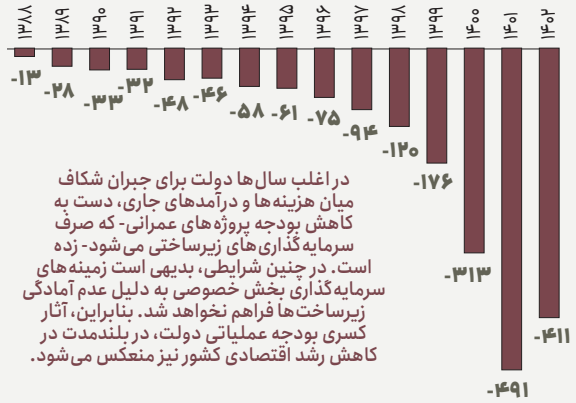
در شرایطی که جذب سرمایه خارجی در کشور به واسطه تشدید تحریم‌ها، با محدودیت مواجه شده، کشورهای منطقه به ویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس، توانسته‌اند رکودهای قابل توجهی را در جریان ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ثبت کنند. از جمله این موارد می‌توان به رشد متوسط سالانه جذب سرمایه خارجی طی دوره ۲۰۲۳-۲۰۱۸، در کشورهای کویت **(۴۸ درصد)**، بحرین **(۲۷ درصد)** و امارات متحده عربی **(۲۰ درصد)** اشاره کرد.

استمرار روند کاهشی سرمایه‌گذاری داخلی در کشور و افت قابل توجه جذب سرمایه خارجی طی سال‌های پس از تحریم (بر اساس اطلاعات آنکتاد)، زنگ خطری برای تولید، دسترسی به منابع، دسترسی به بازار، توسعه صنایع جدید و انتقال فناوری است که باید برای توقف آن چاره‌ای اندیشیده شود.

کسری تراز عملیاتی

یکی از شاخص‌هایی که برای ارزیابی عملکرد مالی دولت به کار گرفته می‌شود، تراز عملیاتی بودجه (تفاوت درآمدها و هزینه‌های جاری) است. این متغیر نشان‌دهنده توانایی دولت در پوشش هزینه‌های جاری از محل درآمدهای پایدار (مثل مالیات) است. تضعیف مداوم کسری تراز عملیاتی طی ۱۵ سال متوالی، می‌تواند نشانه وابستگی بیشتر به درآمدهای ناپایدار (مثل نفت یا استقراض) یا ناکارآمدی در مدیریت هزینه‌های دولت باشد.

عملکرد تراز عملیاتی بودجه عمومی دولت (هزار میلیارد تومان)



بر اساس آمارهای بانک مرکزی، عملکرد بودجه‌ای دولت در سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲ نشان می‌دهد کسری تراز عملیاتی در سال‌های اخیر به شدت تشدید شده؛ به طوری که از منفی ۱۳ هزار میلیارد تومان در سال ۱۳۸۸ به حدود منفی ۴۱۱ هزار میلیارد تومان در سال ۱۴۰۲ رسیده است. بر اساس تازه‌ترین گزارش عملکرد بودجه سال ۱۴۰۳ نیز طی چهار ماهه نخست این سال، کسری تراز عملیاتی حدود ۱۸۹- هزار میلیارد تومان بوده که با فرض استمرار این روند در ماه‌های دیگر سال، کسری در پایان ۱۴۰۳ به بیش از منفی ۵۶۰ هزار میلیارد تومان رسیده است.

آینده در چه مسیری است

مجلات اقتصادی فرصت یافته‌اند تا به مسیرهای صنعت و تجارت و کسب‌وکار در سال‌های آتی بپردازند



هاروارد بیزینس ریویو: ساختن استراتژی

چطور می‌توان راهبردهایی بهینه برای شرکت‌ها ایجاد کرد؟

آخرین شـــماره هاروارد بیزینس ریویو طرحـــی را برای جلد انتخاب کرده که عکس دو دست است که دارند با نخ بازی می‌کنند و نخ را به شکل یک فلش درآورده‌اند. موضوع پرونده اصلی این شماره درباره ساختن استراتژی و روش‌های رسیدن به استراتژی‌های بهتر در شرکت‌ها و کسب‌وکارها اســت. مطلب مهم دیگری در این شماره که تیترش روی جلد آمده درباره تصمیم‌سازی در شرکت‌ها است و شرح می‌دهد که چطور می‌توان کاری کرد که به‌ســرعت قدرت تصمیم‌سازی و بهره‌وری در مدیران افزایش یابد. مجله هاروارد بیزینس ریویو یک مجله در حوزه کســـب‌وکار است که اکنون تقریباً هر دو ماه یک بار منتشر می‌شود و مرجع بســـیاری از مدیران و نظریه‌پردازان حوزه کسب‌وکار و تجارت و صنعت است. یکی از مطالب جالب این شماره درباره مدیریت راهبری نیروهای کاری بین‌المللی است. فضای کاری در جهان کنونی کسب‌وکارها مرزهای ملی را برداشته است و ارتباطات بین‌المللی باعث شده است که بسیاری از نیروهای کار به‌شکل دورکار بتوانند با شرکت‌هایی خارج از جغرافیای خود کار کنند. همین امر مدیریت نیروهای کاری بین‌المللی را در شرکت‌های بزرگ پیچیده‌تر کرده است و سبب شده نویسندگان هاروارد بیزینس ریویو مطالبی در این‌باره منتشر کنند. استفاده از هوش مصنوعی در کسب‌وکارها و بهره‌گیری مدیران از این فناوری نیز یکی دیگر از موضوعاتی است که در این شماره به انتشار رسیده است. این مطلب می‌گوید که اگر مدیران برای نوشتن ایمیل‌ها و پیام‌های خود از هوش مصنوعی استفاده می‌کنند کارشان به همین راحتی هم نیست و باید دوباره پیامی را که ابزارهای هوشمند برایشان نوشته‌اند بخوانند و چک کنند. هاروارد بیزینس ریویو یک جایزه ویژه هم دارد که سالانه آن را برگزار می‌کند و در این شماره نامزدهای این جایزه و برنده ســـال ۲۰۲۵ را معرفی کرده است. سلامت روان کارکنان شرکت‌ها و کسب‌وکارها و اینکه باید چنین موضوعی را جدی گرفت و به بیماری‌های روان پرسنل شرکت‌ها اهمیت دارد از دیگر مسایلی است که در این شماره مجله به آن پرداخته شده اســـت. در واقع، نویسنده این مطلب هاروارد بیزینس ریویو از ایمنی روانی در شرکت‌ها نام برده اســـت. یکی از مطالب جاری این شماره به دکمه لایک در شبکه‌های اجتماعی پرداخته و نوشته است که همین دکمه ساده لایک که مقاصد کاربران را نشان می‌دهد می‌توان منشأ نوآوری‌های فراوانی در محیط‌های کاری و تجارت و تولید شود که مدیران باید آن را جدی بگیرند.



فورچون: آنا بوتین روی جلد

مدیر اجرایی بزرگ‌ترین بانک گروه یورو در مسیر قدرتمندتر شدن

آنا بوتین روی جلد آخرین شماره مجله فورچون رفته است. او مدیر اجرایی بزرگ‌ترین بانک منطقه یورو است، یعنی گروه سانتاندر. این گروه مالی که در زمینه مالیه تجربیات بســـیار فراوانی دارد در اسپانیا واقع شده و در سال ۱۸۵۷ تأسیس شده است. نزدیک به دو قرن ســـابقه در این گروه مالی باعث شده است که نفوذ بسیار زیادی در اقتصاد اروپا و جهان داشته باشـــد. گروه سانتاندر یکی از بزرگ‌ترین بانک‌های جهان از نظر میزان ارزش بازار سرمایه به‌شمار می‌آید. مدیر اجرایی این بانک خانم آنا بوتین است که فورچون پیش‌بینی کرده با توجه به رشـــد و توسعه سریع این گروه مالی، بوتین به یکی از قدرتمندترین زنان اروپایی تبدیل شـــود. فورچون در زمینه رتبه‌بندی افراد و شـــرکت‌ها ید طولایی دارد و آنا بوتین را در صدر فهرســـت زنان قدرقدرت در اروپا نشانده است. مطلب مرتبط دیگری که در این شماره فورچون به انتشار رسیده درباره رنسانس استارت‌آپ‌های اروپایی است که محیط کسب‌وکار اروپا را متحول کرده‌اند و مدیرانشان در حال شکل‌دادن به رؤیایی هستند که قبلاً فقط تصویری از آن را برای کارکنان و مشتریانشان ترسیم کرده بودند. آخرین شماره مجله فورچون در واقع نسخه اروپایی مجله است و به همین علت است که مهم‌ترین مطالب آن و همچنین تصاویر و تیترهای روی جلدش به موضوعات مربوط به اروپا اختصاص یافته است. یکی از مطالب جالب این شماره فورچون درباره ابتکارهایی است که مدیران شرکت‌ها برای نیروهای انســـانی خود شکل داده‌اند و از آن به نام «روزهای شارژ شدن دوباره» نام می‌برند. در این روزها به کارکنان شـــرکت‌ها استراحت داده می‌شود تا بتوانند انرژی لازم را برای کارکردن در ســـایر روزهای کاری هفته داشته باشند. برخی از شرکت‌ها دریافته‌اند با استفاده از روزهای شارژ دوباره کارکنان می‌توانند بهره‌وری در کسب‌وکار خود را تا حد چشمگیری افزایش دهند. سرمایه‌گذاری روی رمزارزها نیز از دیگر موضوعاتی است که در این شماره به آن پرداخته شده است، خاصه در این روزها که رمزارزها مدام در حال نوسان هستند و گاهی سودهای بسیاری بالایی می‌دهند و رکوردهای تاریخی خود را می‌شکنند و گاهی خریداران خود را به خاک سیاه می‌نشانند. مطلبی در این شماره فورچون نوشته شده است که می‌گوید چطور هوش مصنوعی چینی دیپ‌سیک توانسته است به دره سیلیکون در آمریکا راه خود را باز کند و به‌حدی رشد کند که سهمی یک تریلیون‌دلاری را از بازار آمریکا از آن خود کند.



نیوزویک: مرسدس بنز

خودروسازی از مسیری که نشـــان داده بود دور شده، اما پیشرفت‌هایش قابل‌توجه‌است

نیوزویک که گاهی به مســـیرهای تازه و راه‌های آینده پیش رو اهمیت فراوانی می‌دهد، در آخرین شماره خود عکسی تمام‌قد از میشاییل شیبه را روی جلد آورده است و با تیتر کسانی که مســـیر را تغییر می‌دهند به استقبال نوآوری‌ها و تغییراتی که شرکت مرسدس بنز در صنعت خودروســـازی ایجاد می‌کند رفته است. میشاییل شیبه مدیرعامل و رییس هیئت مدیره بخش «آ ام گ» شرکت مرسدس بنز است. این زیرمجموعه کارش تولید خودروهای با تمام آپشن‌های ممکن است و بهترین ماشین‌های بنز را تولید می‌کند. مطلب جلد نیوزویک درباره ابتکاراتی است که بنز در زمینه خودروسازی در سال‌های اخیر ارائه کرده و نوشته است که سال‌های آینده را نیز نظیر این شرکت‌ها تعیین خواهند کرد. نیوزویک نوشته است که صنعت خودروسازی جهان از مسیرهایی که در سال‌های اخیر برای مشتریان خود و مردم رسم کرده فاصله گرفته است اما اکنون به موفقیت‌هایی دست پیدا کرده که باز هم جای تحسین دارد و امثال شرکت بنز می‌توانند در این مسیر راهبری بازار را در اختیار داشته باشند و سهم بازار بسیار بالایی داشته باشند. نیوزویک همواره یک شماره ویژه صنعت خودروسازی جهان به‌طور سالانه منتشر می‌کند و از آخرین دستاوردهای این صنعت می‌نویسد. در سال ۲۰۲۵ نیز نوبت به بنز رسیده است که نیوزویک از تلاش‌ها و خلاقیت‌هایش بگوید. نیوزویک در مقدمه پرونده مفصلی که درباره مسیرهای آینده صنعت خودروسازی منتشر کرده نوشته است که خودروسازی از حوزه‌هایی است که ابتدا مدیران و متخصصانش از آنچه در ذهنشان برای آینده می‌گذرد می‌گوید و همین تصویرها و تخیل‌ها در سال‌های بعد به واقعیت نزدیک می‌شـــود و پس از عملی‌شـــدن برای تولید انبوه به شرکت‌ها می‌رود و در نهایت سر از بازار خودرو درمی‌آورد. بنابراین نیوزویک تلاش کرده اســـت در این شماره خود با ترسیم آنچه در سر مدیران بزرگ خودروسازی‌های پیشرو می‌گذرد به آینده صنعت خود را دست یابد. مثلاً در زمینه طراحی خودرو در ســـال‌های آینده، نیوزویک به این نتیجه رسیده است که خودروسازها در پی بهبود وضعیت پخش صوتی ماشین و مواد اولیه استفاده‌شده در داخل بدنه و جای بیشتر برای راحتی مسافر و حمل بارهای بیشتر هستند. خودروسازها که یکی از متهمان اصلی انتشار گازهای گلخانه‌ای و گرمایش زمین هستند به‌سوی صنایع سبزتر حرکت خواهند کرد و یکی از نمونه‌های آن نیز شرکت خودروسازی کره‌ای کیاموتورز است که برای کاهش آلودگی اقیانوس‌ها تلاش می‌کند.



اکونومیست: تابلوی جیغ

بحران دلار رو به وخامت گذاشته است و معلوم نیست چطور می‌توان آن را حل کرد

اکونومیست در آخرین شماره خود طرح جلد جالبی منتشر کرده که برگرفته از تابلوی جیغ ادوارد مونک است اما شکل فردی که دارد جیغ می‌کشد یک کیسه دلار وارونه است و بینی شخص اصلی تابلو نیز علامت دلار است. بحران دلار همچنان ادامه دارد و رو به وخامت می‌رود و مطلب مربوط به جلد اکونومیست سعی می‌کند که نشان دهد چطور می‌توان از این وضعیت بیرون آمد. اکونومیست می‌گوید که سرمایه‌گذاران دائماً دارند از دلار دوری می‌کنند و دارایی‌های آمریکایی را که بر مبنای دلار هستند می‌فروشند و همین وضعیت دلار را بدتر و آن را ضعیف‌تر می‌کند. از زمان اوج ارزش دلار در اواســـط ژانویه، این ارزش در برابر سبدی از ارزهای عمده بیش از ۹ درصد کاهش یافته است. دوپنجم این افت از اول آوریل رخ داده است حال آنکه بازده اوراق خزانه دهساله ۰.۲ درصد افزایش یافته اســـت. اتفاقاتی که اخیراً در بازار و اقتصاد آمریکا رخ داده و خاصه جنگ تعرفه‌ای که بین این کشور با اروپا و چین در گرفته و تصمیم‌های عجیب ریاست‌جمهوری ترامپ نیز بر بحران افزوده است و واحد پول آمریکایی را که زمانی نشانه‌ای از ثبات اقتصادی و یک تکیه‌گاه برای سرمایه‌گذاران بود بیش‌ازپیش به ضعف کشانده است. مطلبی در این شماره اکونومیست چاپ شده است که درباره مشکلات شبکه اجتماعی فیس‌بوک و شیوه مدیریت مارک زاکربرگ در آن است. این رسانه اجتماعی به دادگاه‌های مختلف فراخوانده شده و درگیر مشکلات حقوقی متعددی شـــده است که برای خود دردسرهای بزرگی درست کرده است. اکونومیست در تحلیلی نوشته است که یکی از مشکلات فیس‌بوک درباره بدون رقیب بود و انحصار این شرکت در حوزه رسانه‌های اجتماعی است اما همه مشکلات آن نیست و فیس‌بوک از مشکلات عدیده دیگری نیز رنج می‌برد. پلاستیک نیز یکی دیگر از مضامینی است که در این شماره اکونومیست به‌شکل پررنگی به آن پرداخته شده است. اخیراً دانشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که پلاستیک ممکن است آن‌قدر که رسانه‌ها از آن بد می‌گویند برای محیط‌زیست خطر نداشته باشد و بنابراین باید از زاویه دیگری به پلاستیک و آفت‌هایی که برای کره زمین دارد نگاه کرد. در این مجله چندین مطلب هم به انتشار رسیده است که به دونالد ترامپ ارتباط پیدا می‌کند. ترامپ در حال تغییر دادن ریشه‌ای سیاست‌های آمریکا در داخل و خارج است و طبیعی است که مطالب و تحلیل‌های متعددی در رسانه‌ها به آن‌ها اشاره کنند.

قاب ماه



ترکیه امروز اثر مارکو ملگراتی



بادبان اثر براد هالند



شطرنج روز اثر دل همبر



بدون شرح اثر دل همبر



دستاویز اثر انجل بولیگان



در نگاه بعضیها اثر ماریلنا ناردی



چت جیپیتی اثر الساندرو مالوسی



هدف اثر دل همبر

کمیک‌استریپ



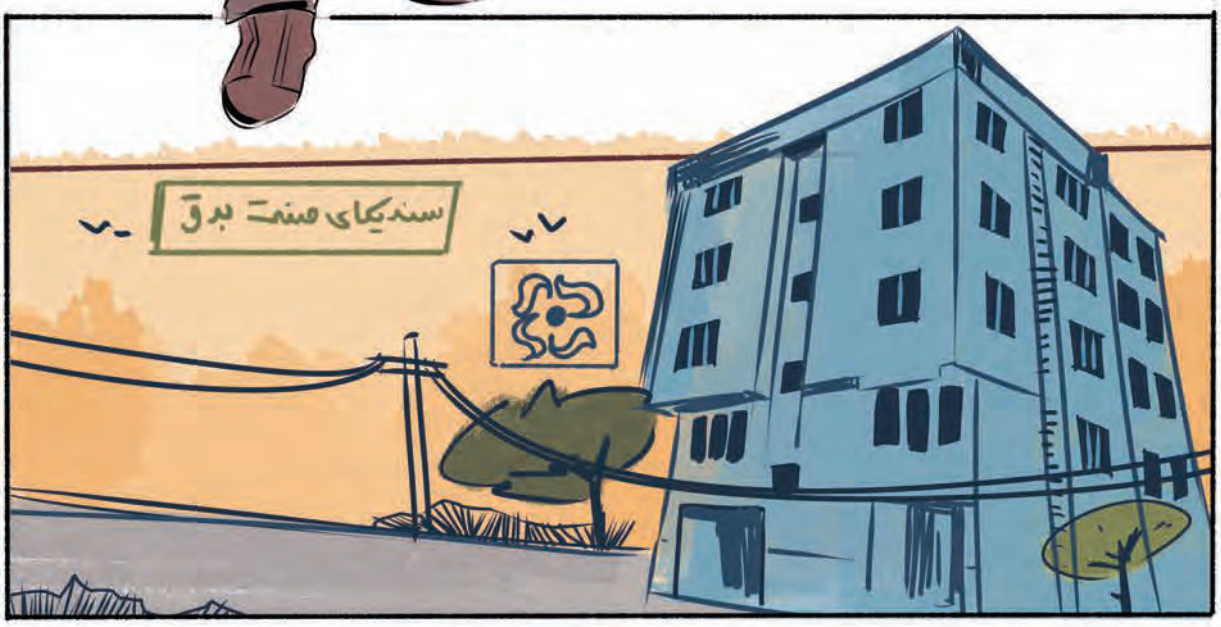


ساناز سهیلی
کمیک‌آرتیست

آقای آینده‌نگر

با نزدیک شدن به روزهای گرم سال و روزهای اوج‌گیری مصرف برق در کشور؛ سردبیر مجله آینده نگر به خبرنگار تحقیقی مجله سفارش داد تا گزارشی از احتمال خاموشی (مصرف خانگی و صنعتی) در ماه‌های پیش‌رو تهیه کند. خبرنگار آینده نگر برای تهیه این گزارش برنامه‌ریزی کرد تا اول دلایل وقوع ناترازی انرژی را شناسایی کند و در مرحله بعد به چالش‌هایی که با کمبود انرژی به وجود آمده بپردازد و در نهایت راه حل‌هایی برای عبور از این شرایط را ارائه دهد. او برای تهیه این گزارش با کارشناسان، فعالان اقتصادی، متخصصان حوزه انرژی و برق صحبت کرد و از چند نیروگاه بازدید داشت و به تعدادی از گزارش‌های پژوهشی دسترسی پیدا کرد.

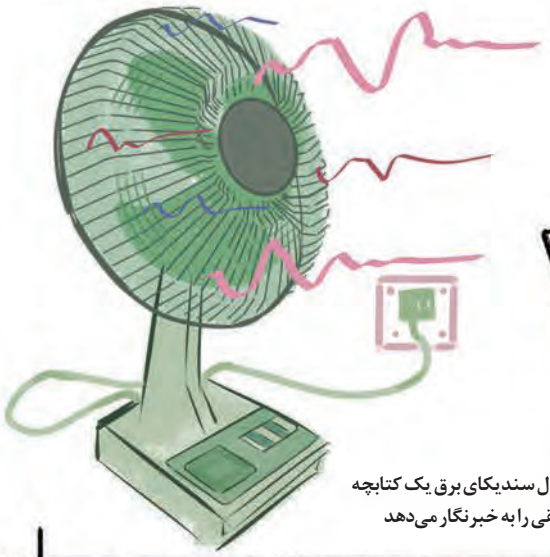




وضعیت ناترازی برق در ایران به شرایط بحرانی رسیده.

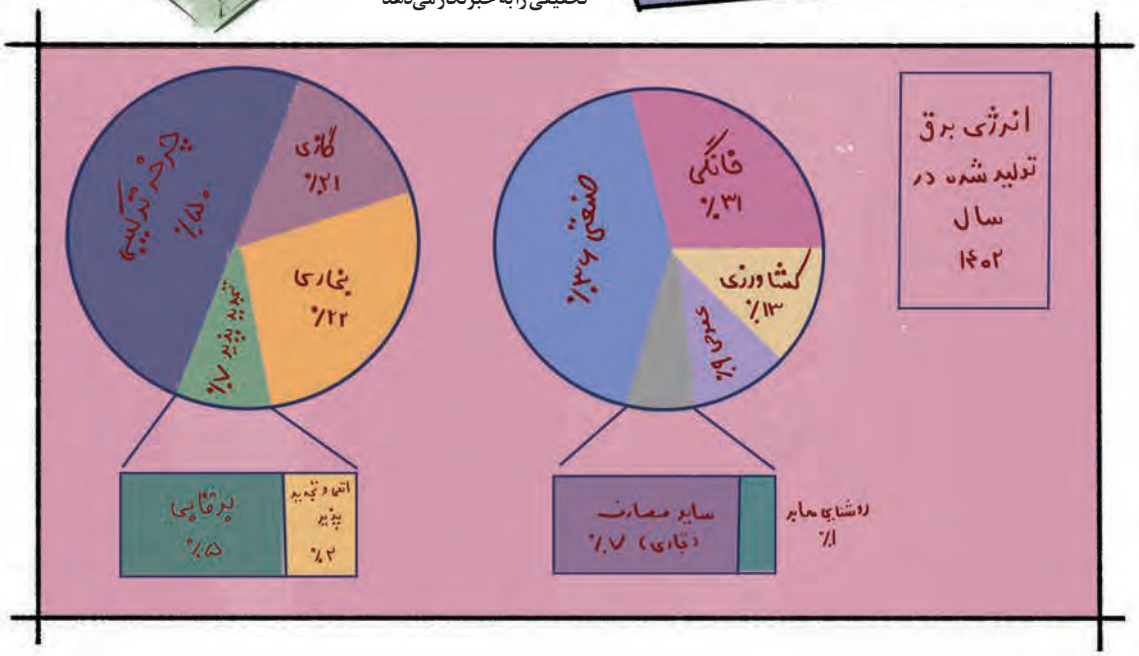
با چقدر کسری انرژی روبه‌رو هستیم؟

بسته به مصرف و شرایط دمای هوا در اوج تابستان
با ۲۰ تا ۳۰ هزار مگاوات کسری رو به رو هستیم.
این به اندازه ۲۰ تا ۳۰ درصد ظرفیت تولید برق کشور است.

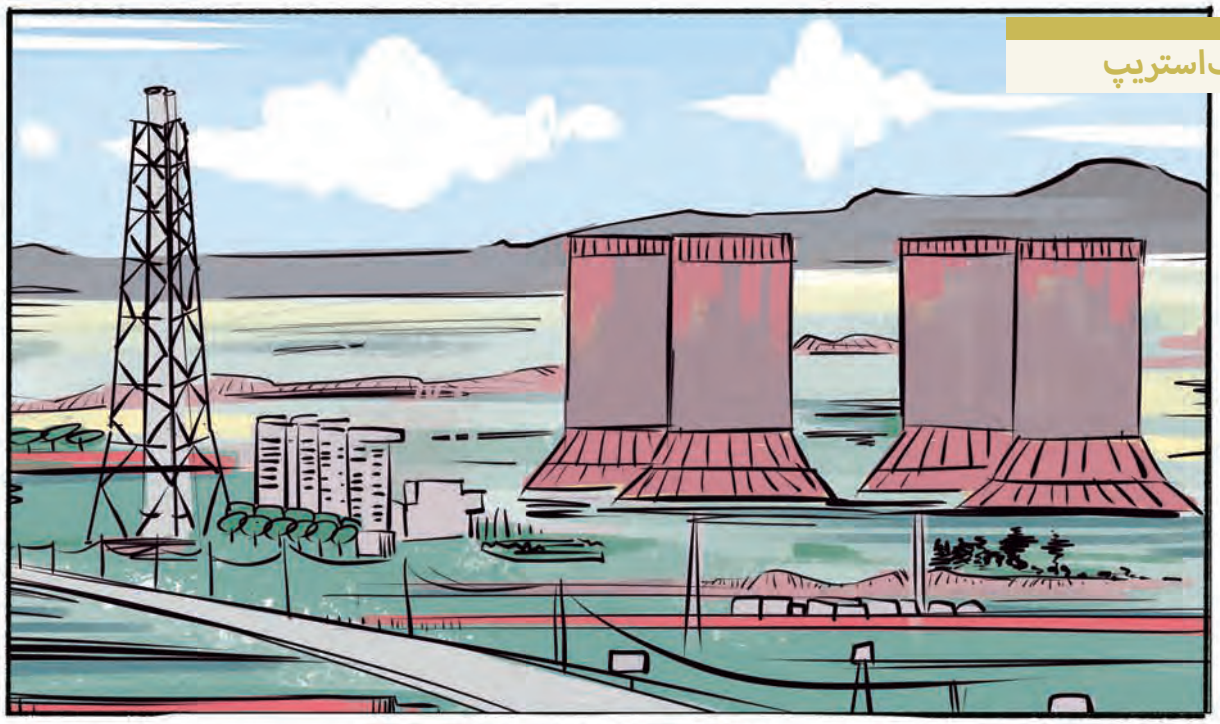


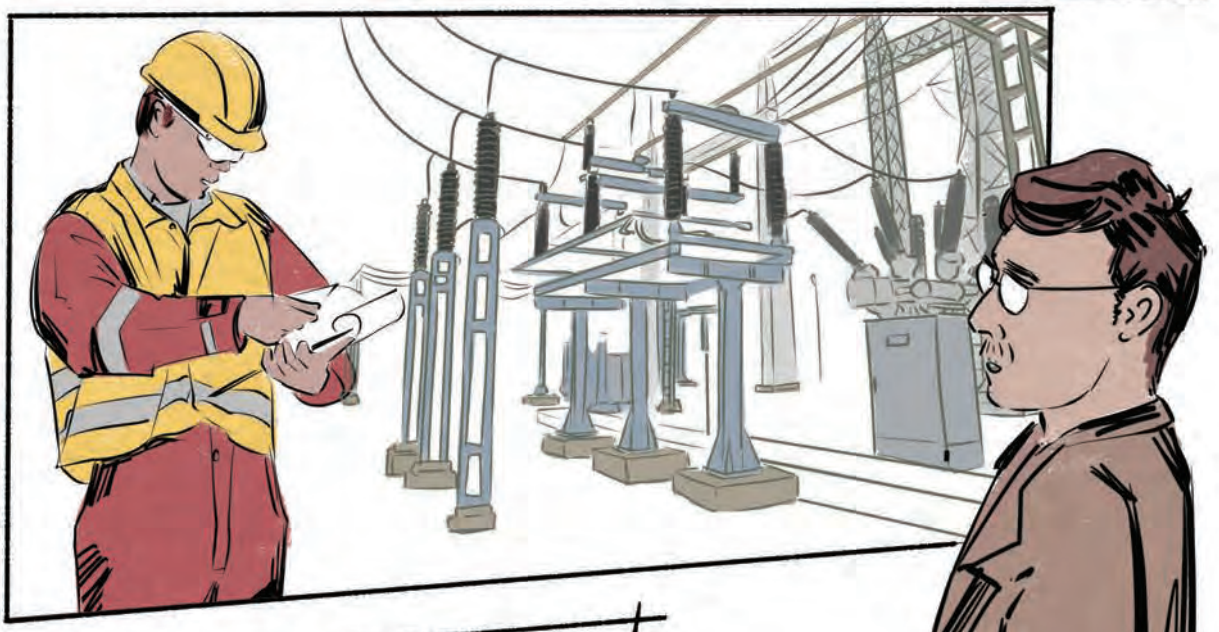


مسئول سندیکای برق یک کتابچه
تحقیقی را به خبرنگار می‌دهد



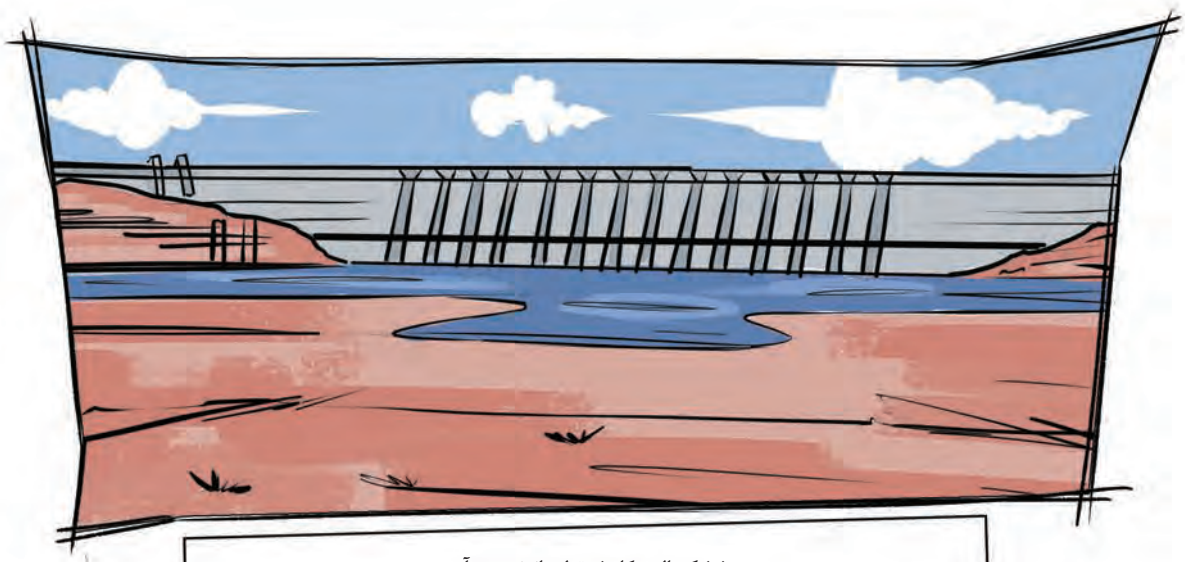
اما چرا کشور با کسری ۲۰ تا ۳۰ هزار مگاواتی برق رو به رو شده است؟ خبرنگار به دنبال پاسخ این سوال است.



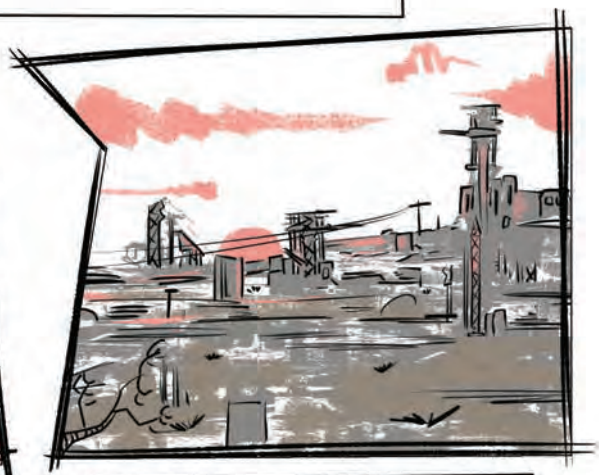




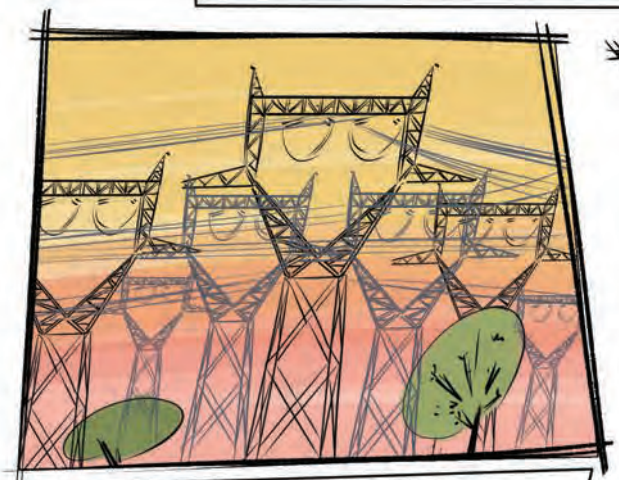
اولین نشانه‌های جدی شروع بحران انرژی در ایران در روزهای پایانی دولت حســـن روحانی خود را نشان داد و در چهارسال گذشته هر سال بر شدت آن افزوده شده است. البته کارشناسان از ۱۰ سال پیش با توجه به‌میزان سرمایه‌گذاری‌ها و استهلاک تجهیزات صنعت برق ایـــن روزها را پیش‌بینی می‌کردند.



خشکسالی و کاهش تولید انرژی برق آبی



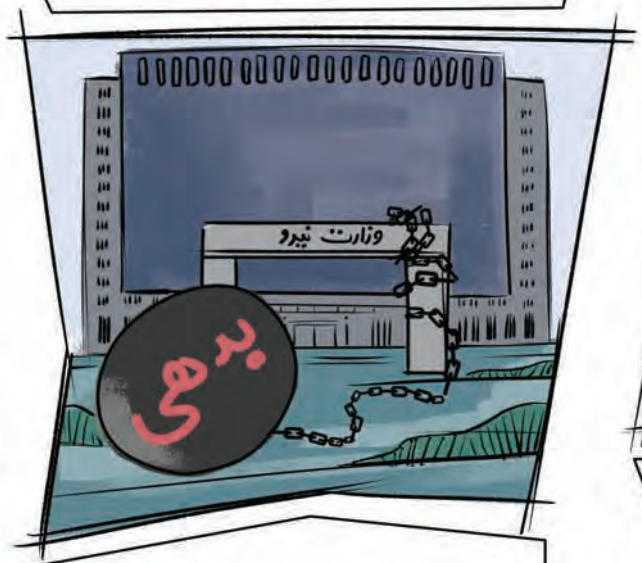
کاهش سرمایه‌گذاری و ساخت نیروگاه‌های جدید



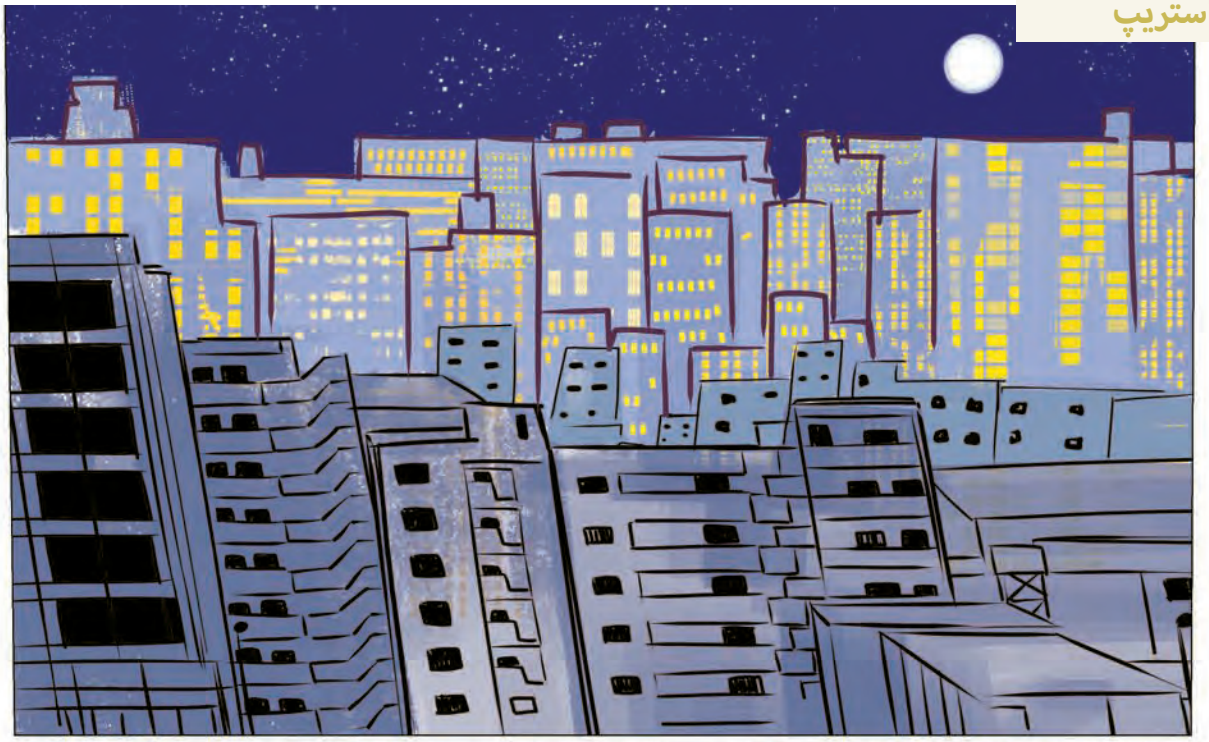
قدیمی بودن نیروگاه‌ها و نیاز به تعمیرات،
خطوط انتقال فرسوده و بهره‌وری پایین

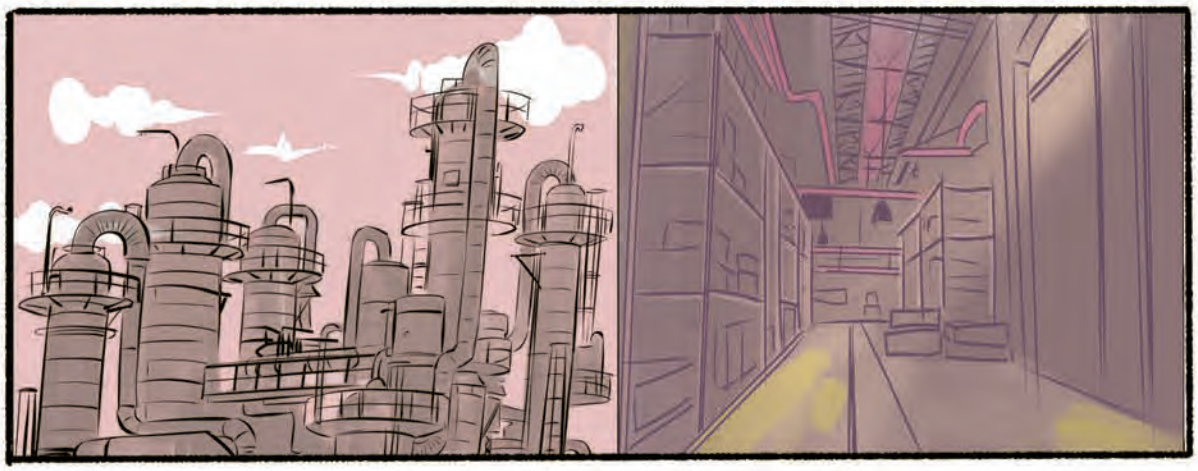


قیمت پایین و قیمت‌گذاری دستوری



بدهی کلان وزارت نیرو به فعالان بخش خصوصی صنعت برق






بررسی خبرنگار نشان می‌دهد که
به دلیل قطع ۲ تا ۳ روزه (در هفته) برق مراکز صنعتی تولید
در صنایع مختلف از سیمان گرفته تا فولاد و...
به شدت کاهش یافته
مردم در شهرهای مختلف
معترض قطع برق خانگی
و فضاهای عمومی شهر هستند.

در چند سال گذشته جلسات، همایش‌ها و سخنرانی‌های بسیاری درباره ناترازی انرژی برگزار شده است ولی تاکنون گام‌های جدی برای عبور از ناترازی‌ها برداشته نشده است.



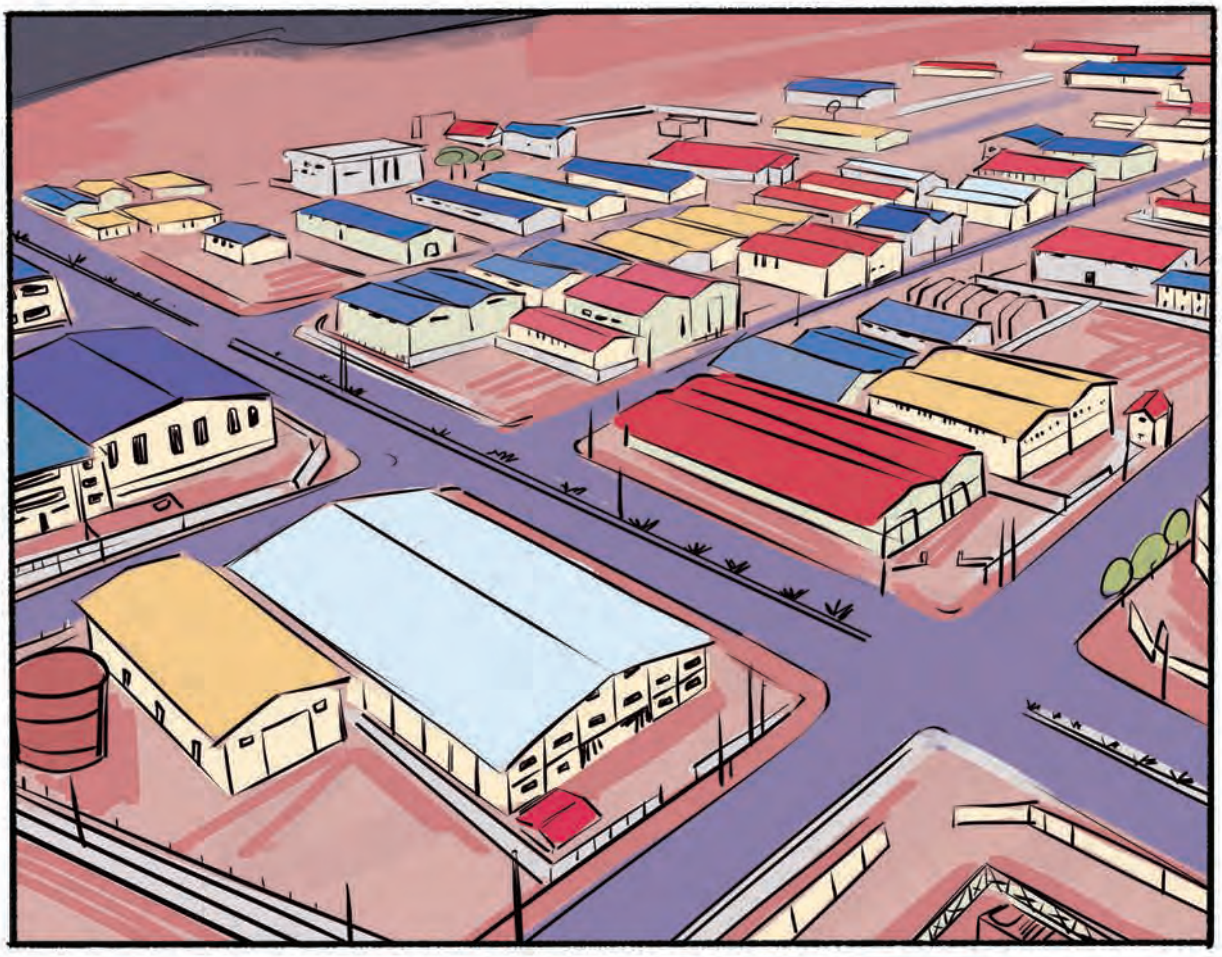


یکی از کارشناسان بیانیه پایانی همایش را می‌خواند: ناترازی‌ها نتیجه حکمرانی اقتصادی نادرست اســـت و عواقب تصمیمات گذشته، ریشه مشکلات فعلی هستند. برای عبور از شرایط بحرانی کنونی باید تجدیدنظر جدی در خصوص حکمرانی انرژی صورت گیرد تا بتوانیم مسئله ناترازی در حوزه انرژی را در طول سال‌های آینده برطرف کنیم و از منابع انرژی به بهترین شکل استفاده کنیم. انرژی یکی از اصلی‌ترین پیشران‌های اقتصادی محسوب می‌شود و اگر قرار است رشد ۸ درصدی طبق برنامه توسعه محقق شود باید زیرساخت‌های آن از جمله کسری انرژی حل شود.

خبرنگار آینده نگر به وزارت صمت می رود با مسئولان وزارتخانه گفت‌وگو می‌کند.

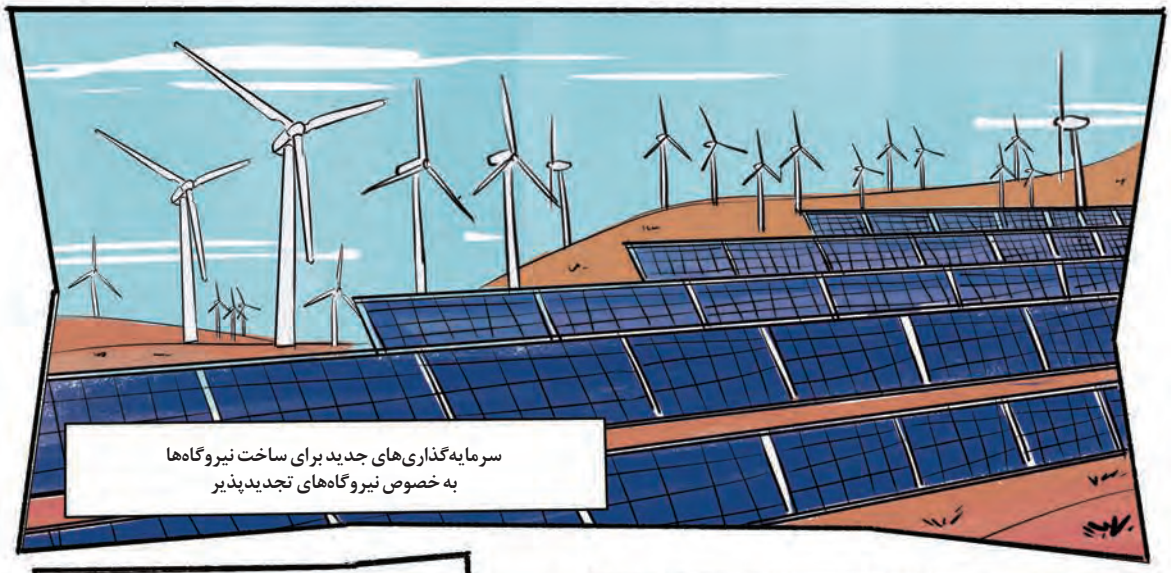






کمیسیون صنعت اتاق ایران در گزارشی اعلام کرده: زیان روزانه قطعی برق در بخش صنعت به قیمت سال ۱۴۰۲ بیش از ۵۸۴۳ میلیارد تومان بوده و این رقم برای سال جاری با احتساب تورم حدود ۸ هزار میلیارد تومان برآورد می‌شود.

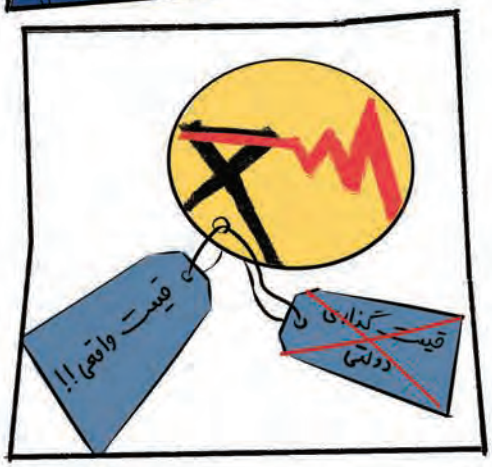
اما برای حل بحران ناترازی انرژی باید چه کرد؟ خبرنگار مجله بعد از بررسی و نظر سنجی از کارشناسان متعدد و فعالان اقتصادی در نهایت به چند راه حل مهم رسید:



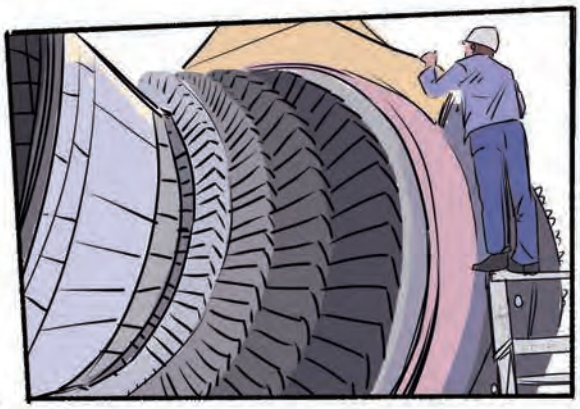
سرمایه‌گذاری‌های جدید برای ساخت نیروگاه‌ها
به خصوص نیروگاه‌های تجدیدپذیر



کاهش مصرف انرژی و تغییر الگوی مصرف



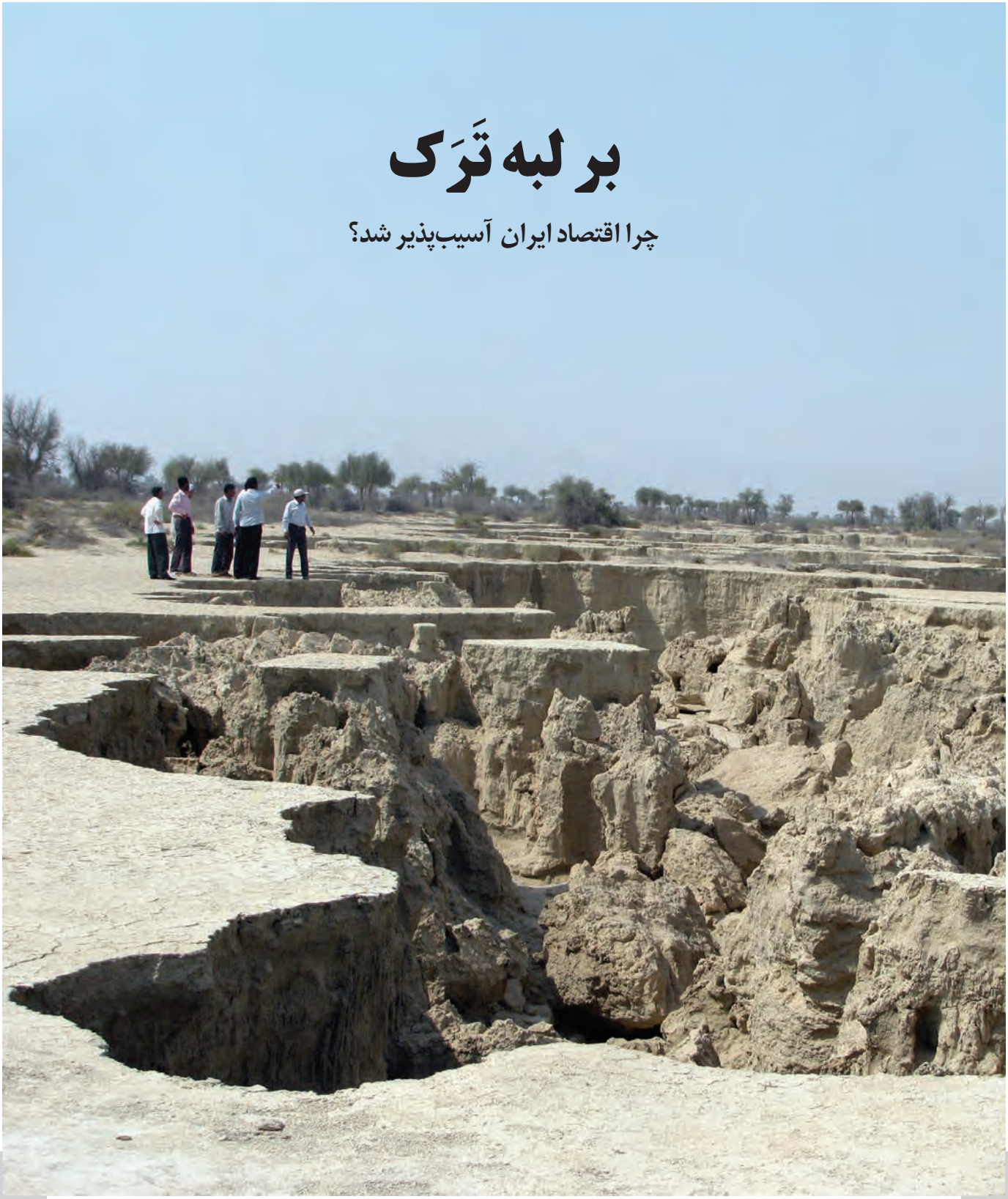
پایان دادن به قیمت‌گذاری دستوری و اصلاح قیمت انرژی



افزایش بهره وروی و تعمیر نیروگاه‌های قدیمی

بر لبه تَرَک

چرا اقتصاد ایران آسیب‌پذیر شد؟



ما و مصائب جدول تناوبی مندلیف

کشوری که اقتصاد آن حتی در یکی دو سال در خلال جنگ تحمیلی، اقتصاد دوم بعد از ژاپن در آسیا بوده به روزگاری می‌افتد که در سال ۲۰۲۴ حتی در بین ۱۰ قدرت برتر آسیایی هم واقع نمی‌شود



بهمن عشقی

مشاور عالی رئیس اتاق تهران

به خاطر می‌آورم که در سال‌های دبیرستان در دهه ۶۰ در کلاس چهارم ریاضی در دبیرستانی در کرج که به نام مرحوم علامه دهخدا مزین بود، شب و روزم را معطوف به این نموده بودم که با کسب رتبه‌ای در کنکور بتوانم در رشـــته مورد نظرم در دانشگاه صاحب یک صندلی شوم.

شیمی از جمله دروس تخصصی مهم و دارای ضریب ۳ در کنکور بود و این درس شـــیرین در بخش شیمی معدنی بر یک جدول تناوبی که مرحوم مندلیف روسی طراح آن بود متمرکز شده بود.

این جدول با شناسایی عناصر بر اساس جرم اتمی، ۹۲ عنصر مکشوفه را معلوم و جای خالی عناصر دیگر را نیز پیش‌بینی نموده بود.

خلاصه آنکه در ســـال‌های دهه ۶۰ شمسی مصادف با دهه ۸۰ میلادی، تقریباً ۱۰۰ ســـال پس از هنرنمایی مندلیف، حدود ۱۱۰ عنصر در جدول تناوبی که متشکل از ۱۸ ســـتون و ۷ سطر بود و با عنصر هیدروژن آغاز می‌شد کشف و در جای خود قرار گرفته بودند و هنوز ۷ یا ۸ عنصر ناشناخته بودند و من بیکار تمام عناصر را حفظ و با عدد و جرم اتمی و خواص شـــیمیایی به خاطر سپرده بودم که البته اکنون با کشف هر ۱۱۸ عنصر جدول تناوبی جناب مندلیف تکمیل گردیده است.

به یاد می‌آورم که در همان ســـال‌ها که نه خبری از رآکتور آب سنگین و نه کارخانه غنی‌سازی و نه آلات تولید کیک از نوع زرد آن مطرح بود بنده نسبت به یکی از عناصر منحوس آن جدول دچار نوعی دلواپسی بودم!

البته که قصد در تنظیم این سطور تدریس درس شیمی نیست که از حوصله خواننده و نیز سواد نگارنده خارج است، بلکه تحلیل عنصری از این جدول است که موجب گردیده سرنوشت ملت ایران سال‌ها به نام و وجود آن گره بخورد، بدون آنکه ایرانیان سهمی در اکتشـــاف یا حتی بهره‌برداری از فوائد صلح‌آمیز یا حتی مزایای غیر صلح‌آمیز، زبانم لال نظامی آن داشته باشند.

در جستجوی سرسری جدول مندلیف به یک عنصر خطرناک خانه خراب‌کن به اسم اورانیوم برخورد می‌کنیم. این اتم مهلک در خانه شماره ۹۲ جدول تناوبی و با علامت u خودنمایی می‌کند.

البته که توهین به مکتشفین و دانشمندان امری مذموم و ناپسند است اما شاید ارسال پیاپی نفرین بر شخصی آلمانی به نام مارتین کلاپروت که از سنگ اورانینیت این عنصر مهلک را استخراج و غول را از چراغ جادو خارج نمود تا بشریت علاوه بر مزیت‌های رادیو اکتیو با بدبختی و مصیبت هسته‌ای بطور اعم و ملت ایران به نوع خاص نطنزی آن گرفتار شود امری موجه باشد.

خلاصه آنکه دانشمند پشت دانشمند آمدند تا بفهمند و دریابند که از دل و اندرون این عنصر عجیب چه درمی‌آید. این تعقیب و گریز به آنجا منتهی می‌شود که در سال ۱۹۳۵ یک دانشـــمند دیگر اما از ملیت کانادایی تحت نام مخوف جفری دمستر متوجه می‌شود این عنصر یک ایزوتوپ با جرم اتمی ۲۳۵ داشته که به شدت شکافت‌پذیر بوده و دارای کاربرد نظامی است.

ادامه تحقیقات دمســـتر بر عهده پدر بمب اتمی اوپنهایمر خبیث است که در پروژه منهتن به دســـتور روزولت اولین بمب اتمی اورانیوم تحت نام پسر کوچک را تولید و در ۶ اوت ۱۹۴۵ در ادامه جنگ دوم توســـط یک بمب‌افکن بی -۲۹ بر فرق ســـر ساکنین هیروشیما رها می‌شود.

البته این شد آغاز کار!

گرچه با انفجار هسته‌ای کار جنگ دوم در اقیانوس آرام پایان گرفت اما در تعاقب آن ولوله‌ای نیز به پاشد.

حال که امریکایی‌ها به این ابر سلاح دست یافته‌اند چرا ما در اتحاد جماهیر شوروی آن را نداشته باشیم!

این شـــد فلسفه‌ای که پنج قدرت اتمی جهان را در قالب اعضای دایم شورای امنیت مجاز به تسلیح اتمی دانست.

اما اینجا نیز پایان کار نبود.

تفکر اتمیزه شدن به محور تقویت نظامی کشورهایی بدل شد که در مخمصه جدال ژئوپلیتیک گیر افتاده بودند.

ابتدا اشغالگران فلسطین به سراغ فرانسوی‌ها می‌روند تا از خواص داشتن بمب اتمی منتفعشـــان کنند. در گام بعد هندی‌ها در زمان نخست وزیری مرحومه ایندرا گاندی و بدنبال آن پاکستانی‌ها که نگرانند در رقابت تسلیحاتی با همسایه‌ای که از او حداقل در سه نبرد متعارف شکست خورده‌اند عقب نمانند.

در این بلبشو خاندان محترم کیم نیز تصمیم به اتمی شدن می‌گیرند و البته که این کار برای کره شمالی که سایه برادر همیشه همراه، چین را بر سر خود دارد چندان دشوار نیستا

البته از قلم نیفتد که نژادپرستان آفریقای جنوبی هم تلاشی مذبوحانه جهت اتمی شدن نمودند که با توپ و تشر امریکایی‌ها از آن دست شستند.

در کنـــار تلاش‌های دولت‌های کوچک، پنج قدرت اتمی نیز در هم آمیخته تصمیم می‌گیرند برای حفظ انحصار این آلت خطرناک در دستان خود آژانسی تحت عنوان آژانس انرژی اتمی تاسیس کرده و پیمانی تحت عنوان منع اشاعه یا NPT را به خورد سایر دول جهان داده و ایشان را ناچار کنند که اگر هوس داشتن تاسیسات اتمی از نوع صلح‌آمیز آن را دارند لازم است با امضای این معاهده و پذیرش نظارت‌هایی که تحت عنوان پادمان اجباری گردیده اولاً قصد خود و دلایل خواسته را به استحضار آژانس مذکور رسانیده و پس از کسب مجوز و اعطای اجازه انواع بازرسی‌ها از نوع سرزده یا برنامه‌ریزی شده و نیز نصب دوربین‌های نظارتی موفق به ساخت چنین مراکزی گردند.

در ابتدای دهه ۵۰ شمسی نیز اندکاندک ایده بهره‌گیری از انرژی نهفته در اورانیوم به فکر شاه ایران رسوخ و بر همین اساس به آقای دکتر علی‌اکبر اعتماد دستور تاسیس سازمان انرژی اتمی ایران داده می‌شود.

در همان بدو تاسیس نیز آریامهر در مظان اتهام بهره‌گیری نظامی از این عنصر منفور بوده و حتی خود جناب ایشان نیز در پاسخ به پرسش خبرنگاری که در یک کنفرانس خبری در خلال ســـفر به دهلی از ایشان علایق نظامی را جویا می‌شود، پاسخی مثبت ارائه می‌نمایند!

در همان سال‌های دهه ۵۰ شمســـی تا خداحافظی نیکسون از کاخ سفید بواسطه

رسوایی واترگیت، علی‌رغم اتهاماتی که شماری از مطبوعات و هم‌چنین اعضای کنگره به شاه ایران وارد می‌نمایند حمایت ایالات متحده جاری و ساری بود ولی بعد از حضور فورد با عقب‌نشینی ایالات متحده از حمایت اتمی ایران نگاه شاه به آلمان و فرانسه معطوف و آن شد که ساخت نیروگاه اتمی بوشهر به آلمان‌ها واگذار گردید.

خلاصه کنم که انقلاب ســـاخت نیروگاه را متوقف و بعد از حملات مکرر عراقی‌ها به نیروگاه بوشهر احداث آن به روس اتم محول شد.

تا اینجای داستان همه چیز طبیعی به نظر می‌رسید تا کم‌کم قارام قارام مخالفین نظام در پنهانکاری هسته‌ای ایران از نقاط مختلف شنیده شد.

اکنون وضعیت ژئوپلیتیک خاورمیانه به هم ریخته، اشغالگران فلسطین گرچه تا حدی خیالشان از حمایت امریکایی‌ها راحت است اما به هر حال تغییر دولت‌ها از دموکرات به جمهوری‌خواه دلهره‌ای هم برایشـــان به همراه دارد. در این خلال نفوذ ایران در منطقه خصوصاً با عقب‌نشینی امریکا از عراق افزایش یافته و به دست دشمن ایران یک دشمن قدار دیگر به نام صدام حسین جام رحمت را سر کشید.

اوضاع سوریه هم در بهار عربی به هم ریخته و داستان بشار اسد تبدیل شده به قصه چه فکر می‌کردیم و چه شد!

غرب دنبال حذف اسد بود و حالا ایران تا جولان پیش تاخته!

حزب‌الله به رهبری سید حسن نصرالله نیز حاکم بلامنازع لبنان است و مرتباً از نابودی خانه عنکبوت می‌گوید.

تنها برگ برنده اشـــغالگران برتری نظامی به همت تفوق هوایی اســـت که آن هم با دستیابی ایران به چند کلاهک اتمی حتی کوچک به کل به هدر می‌رود. چنانچه ایرانی‌ها بتوانند کلاهک را در سر جنگی موشک‌هایشان بگذارند دیگر نه دقت آنها اهمیتی دارد و نه هیمنه گنبد آهنین.

کافی اســـت حتی موشکی شلیک نشود بلکه ایران دست به آزمایش هسته‌ای بزند، آن وقت فرودگاه بن‌گورین می‌شـــود کانال فرار و جمعیت ۸ میلیونی اسراییل به صفر میل می‌کند.

چه کسی در غرب به این امر راضی است؟!

شـــنیده‌ای متواتر از کیســـینجر که خودش یک یهودی لاییک بود دست به دست می‌شود که می‌گوید تلاش غرب برای حفظ یهودیان در فلسطین از سر محبت نیست بلکه می‌خواهد یک غائله ۷۰۰ ســـاله خونین بین پیروان حضرتین عیســـی و موسی را خاتمه دهد!

اگر همین گفته را هم که از دهان کیسینجر و نه یک انسان معمولی گفته شده ملاک بگذاریم بحث تمام است.

گرچه من می‌توانم حداقل ۵ دلیل محکم و محکمه‌پسند برای حمایت شاکله غرب از اشغالگران یادداشت کنم اما افاضه را به فرمایش جناب هنری کیسینجر خلاصه کرده و در همین نقطه متوقف می‌شوم.

همین استدلال موجب شد که غرب نیز از عینک اشغالگران فلسطین به موضوع اتمیزه شدن ایران نگاه کند. در واقع سیاسیون مستقر در تل‌آویو فرصت را برای حل مساله یک دشمن خطرناک به نام ایران عالی یافته با خود گفتند که از این قبیل شانس‌ها هر صد سال یک بار به دست انسان می‌افتد خاصه اگر جنس انسانش تل‌آویوی باشد پس باید به همین بهانه دندان‌های دشمن را کشید.

از سوی دیگر ما نیز که بیش از تحرک، تکلم می‌کنیم.

الحمدلله به قول اهل اصفهان بجای زیرجلکی کار کردن فقط مصاحبه‌گریم.

هنوز نیاموخته‌ایم که دنیا کارش را می‌کند و همزمان انکار و ما بالعکس!

ما کشتن و زدن را گردن می‌گیریم و استاد شاخ و شانه و وقتی هم که با کلی مصیبت و بدبختی انگ تولید سلاح هسته‌ای را با برجام تا حدی پاک می‌کنیم فوری دوستانی با اغتنام زمان روی تجهیزات نظامی به زبان منسوخ عبری می‌نویسند اسراییل باید از صفحه گیتی محو شود!

دیگر خدا وکیلی چی بهتر از این مرحمت دودستی؟

حالا طرفداران صهیون با یک تیر دو نشان می‌زنند.

هدف اول خلع سلاح ایران و دوم نابودی حوزه نفوذ استراتژیک آن.

چه از این بهتر!

تلاش دوچندان در ساخت چهره‌ای هولناک از ایران آغاز می‌شود. آنان جریان رسانه‌ای اثرگذار دنیا را در اختیار دارند. نفوذشان در جریان‌های اثرگذار در ایالات متحده و اتحادیه اروپا هم بی‌نقص است.

چـــه دموکرات و چه جمهوری‌خـــواه علی‌رغم تفاوت در دیدگاه‌هایشـــان به جریان صهیونیست، از این جماعت حساب می‌برند.

می‌دانند اگر بنا باشد در کاخ سفید دو دوره بی دردسر حکومت کنند یکی از الزاماتش هوای اهل تل‌آویو را داشتن است. مجدداً تاکید می‌کنم بزرگان واشنگتن عادت کرده‌اند حداقل از سال ۱۹۶۷ با عینک اسراییل و حفظ اولویت امنیت آن به خاورمیانه نگاه کنند ولذاست که فشار به ایران آغاز می‌شود.

این واژه منحوس و ملعونِ تحریم می‌شود سلاح خاموش آنها که بدل از جنگ علیه ایران به کار می‌برند. هرچه از ناحیه خارجی فشـــار به ایران وارد می‌شود در سوی طرف ایرانی به عوض حرکت به سوی توسعه عمومیت حکمرانی نزد نخبگان، مساحت صفحه خط‌کشی شـــده خودی - غیرخودی کاهش می‌یابد به نحوی که سرانجام کار می‌شود منتهی‌الیه‌ناکارآمدی!

از یک ســـو فشار تحریم از سوی دیگر بحران داخلی ناکارآمدی، پس دیگر چه بهتر از این.

خودشان خودشان را نابود می‌کنند.

تا الان این عنصر منحوس جدول تناوبی یعنی اورانیوم آبی برای ما نشـــده ولی برای شارلاتان‌های حاکم بر تل‌آویو که اکنون به مرحمت دونالد ترامپ مقر حکومتشان را به بیت‌المقدس قبلی، اورشلیم فعلی منتقل کرده‌اند حسابی نان می‌سازد.

کشوری که اقتصاد آن حتی در یکی دو سال در خلال جنگ صدام عفلقی اقتصاد دوم بعد از ژاپن در آسیا بوده به روزگاری می‌افتد که در سال ۲۰۲۴ حتی در بین ۱۰ قدرت برتر آسیایی هم واقع نمی‌شود.

به مصیبت تشعشات اکتیو اورانیوم ۲۳۵ (در سال ۴ دبیرستان، همان مدرسه دهخدا معلم فیزیکی داشـــتم به نام آقای اهوازی که اگر در حیات است خدا سلامتش بدارد. او می‌گفت بی‌سوادها می‌گویند تشعشعات رادیو اکتیو چرا که تشعشع می‌شود همان رادیو، پس یکی را بخوانید) روز به روز از حجم اقتصادش کاسته شده و ناترازی آن فزون.

خلاصه کنم که به جایی می‌رسد که وقتی دو فروند طیاره مسافربری با عمر ۱۳ سال با هر بدبختی که شـــده پا به قلمروی آن می‌گذارد تا با نشان هما بال‌بال بزند موجی از شادی صغیر و کبیر ملت را درنوردیده حتی وزیر سابق راهش می‌آید و فرمایش می‌کند کار او بوده!

آقا نگویم که این اورانیوم چه به سر ما آورد!

یا شاید خودمان خواستیم با کلنگ عنصری شیمیایی آن‌چنان بر فرقمان بکوبیم که در تاریخ شبیهی نداشته باشد.

چه بگویم که نگفتنم بهتر است. نه برای خودم دردسر بسازم نه برای شما سردرد.

حالا ما مانده‌ایم و یک ترمپه قمارباز از خدا بی‌خبر که صبح یک لبخند دارد و بعدازظهر یک تشر!

البته که اظهار نظر زیادی می‌کند ولی این بنده خدا آقای عراقچی باید تنش بلرزد که مبادا کسی با این شخص دهن به دهن بگذارد.

طفلک هم از ایران اینترنشنال می‌خورد، هم از عشاق رضا پهلوی، هم از دوستان در موسسه کیهان و هم بندگان خدا، دلواپسان!

تازه عساکر مریم رجوی جای خود.

آخر یکی نبود بگوید آبت نبود، نانت نبود، بازی با اورانیومت چه بود؟

یک کلام، ختم کلام

خدا عاقبت‌مان را به خیر کند.

فرونشست: فاجعه‌ای خاموش دستاورد سراب توسعه

مدل توسعه کشاورزی ایران باید تغییر کند

چکیده

فرونشست زمین مسیر توسعه پایدار را نشانه گرفته است و تهدید بزرگی در این مسیر است. در این مقاله تبعات کوتاه مدت، میان‌مدت و بلندمدت فرونشست زمین بررسی شده است. این مقاله را بخوانید.



عباس کشاورز

رئیس انجمن علمی آبیاری و زهکشی ایران

هدی کهریزی

رئیس گروه آب و محیط زیست مرکز ملی مطالعات راهبردی کشاورزی

مقدمه

در سـرزمینی که تمدن آن با آب تعریف شده، امروز آب به عامل تهدید پایداری آن بدل شـده است. ایران، سزمین تمدن قنات با تاریخ هزارا ساله‌ای از مهندسی بومـی منابع آب و همزیسـتی با کم‌آبی، در مسـیر توسـعه‌ای قرار گرفته که فرجام آن، چیزی جز تهدید امنیت سرزمین نیست. «فرونشست زمین» فاجعه‌ای تدریجی اما مهلک که نشـانه توسعه ناپایدار است و نه تنها محیط‌زیست و کشـاورزی، بلکه زیرساخت‌های حیاتی و آثار تاریخی و تمدنی آن را نیز تهدید می‌کند.

زیستن با کم‌آبی: میراث ایرانیان

شرایط اقلیمی خاص سرزمین باستانی ایران، از دیرباز مسئله آب و مدیریت صحیح آن را به موضوعی حیاتی بدل کرده اسـت. در طول تاریخ کشور کهنسـالمان، ایرانیان در سطح وسیعی از پهنه این سـرزمین متمدن باسـتانی از کم‌آبی و گاهی پرآبی در رنج بوده‌اند. همچنین بروز خشکسالی‌های شدید و طاقت‌فرسا در مواردی مردم را ناچار به کوچ و مهاجرت نمود و موجب گردید ایرانیان با تکیه بر دانش بومی، نظامی هوشمندانه و پایدار برای بهره‌برداری از منابع آب طراحی کنند. اختراع و ابداع قنات، آب‌انبار و آب‌بندان، بهره‌برداری جمعی از منابع آب و تشکیل نهادهای محلی نگهداری و توزیع آب از جمله رویکردهای بدیع و پایدار برای تأمین، تنظیم، تحویل، انتقال و توزیع منابع آب و از نشانه‌های خرد بومی و درک عمیق اهمیت آب هستند که با طبیعت هم‌سو بوده‌اند. آیین‌های تقدیس آب، مراسم شکرگزاری، وقف بخشی از حقابه‌ها برای مصارف عمومی و نامگذاری‌های سنتی، همگی نشانگر جایگاه فرهنگی آب در زیست بوم ایران است. قنات‌ها به عنوان میراث ۲۵۰۰ ساله ایرانیان در جهان، نه‌تنها آب و معیشـت بخش عظیمی از مردم این سرزمین را تأمین می‌کردند، بلکه اساس شکل‌گیری تمدن‌ها، روستاها و شهرها بوده‌اند. میراثی که متأسفانه در دهه‌های اخیر به تدریج به فراموشی سپرده شده است. به قول حضرت سعدی: «تو بر کنار فراتی ندانی این معنی / به راه بادیه دانند قدر آب زلال».

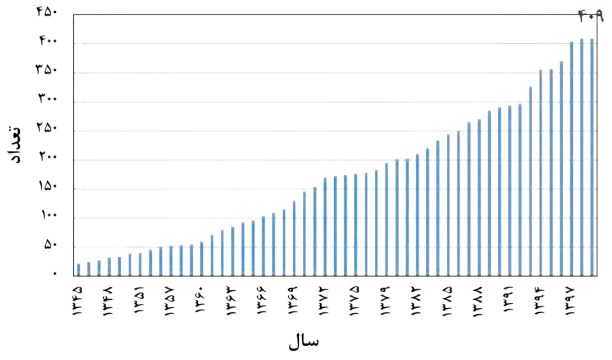
گذار از عقلانیت بومی به ماشین‌وارگی توسعه

ورود فناوری‌های برداشـت سریع و آسـان به بخش آب در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ شمسی، در کنار افزایش درآمدهای نفتی، اجرای قانون اصلاحات ارضی و دولتی شدن مدیریت منابع آب، به‌جای آنکه در تکامل سیسـتم سنتی پایدار بهره‌برداری از منابع آب ایفای نقش کند، با ترکیب ناصحیح با سیاسـت‌های کلان، موجب گسست نظام فوق گردید. نتیجه این تحولات، تلاش دو دهه سیاستمداران برای پر کردن خلأهای ناشی از حذف مدیریت مردمی آب و کشـاورزی از طریق ارائه نظر و ایجاد ساختارهای جدیدی نظیر سازمان تعاونی روستایی، ایجاد شـرکت‌های سهامی زراعی، شرکت‌های تعاونی تولید، کشت و صنعت‌های دولتی و خصوصی در کنار جایگزینی انواع چاه‌ها با قنات‌ها، حذف تدریجی نهادهای محلی و افزایش فشار بر آبخوان‌ها بود. مهار آب‌های سطحی نیز موجب توسعه شبکه‌های بزرگ آبیاری و زهکشی (نظیر دز، مغان، زرینه‌رود، دروزن، زایندرود، سفیدرود و...)، همزمان با افزایش تقاضای آب کشاورزی و رشد جمعیت و در نتیجه اضافه برداشت از منابع زیرزمینی توأم با افت سطح ایستابی آبخوان‌ها شد.

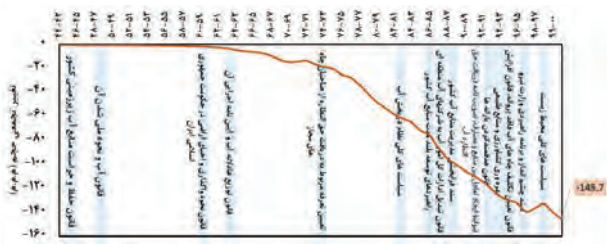
شتاب بی‌ضابطه در توسعه کشاورزی و پیامدهای آن

از دهه ۶۰ به بعد، افزایش افقی کشاورزی (توسعه سطح زیر کشت)، توزیع غیرعادلانه منابع، فشارهای سیاسیون بر توسعه کشاورزی و ایجاد تسهیلات و تمهیدات برداشت هر چه بیشتر از منابع آب، افزایش تعداد بهره‌برداران بخش کشاورزی، انتظار ایجاد معیشت برای شاغلین رو به ازیاد، کاهش سرانه زمین و عدم کارائی توسعه اقتصادی ملی زمینه‌ساز بحران عظیم منابع آب زیرزمینی شده اسـت. قانون توزیع عادلانه آب، عملاً منجر به برداشت فزاینده

تعداد دشت‌های بحرانی و ممنوعه بحرانی



فرونشست؛ زوال تدریجی تمدن و نتیجه برداشت بی‌رویه



طبق گزارش‌های مشاور ریاست سازمان حفاظت محیط‌زیست، تنها در استان اصفهان، بیش از ۲/۸ میلیون نفر (نیمی از جمعیت استان) در معرض خطر مستقیم فرونشست قرار دارند. نابودی تدریجی دشت‌های حاصل‌خیز، بیابان‌زایی، تخریب آثار باستانی، مهاجرت اجباری و فروپاشی زیرساخت‌های ملی (راه‌آهن، فرودگاه، جاده و...)، تنها بخشی از عواقب آن است.

از منابع آب شـــد؛ به‌طوری‌که تعداد چاه‌های کشور از حدود ۴۷ هزار حلقه در دهه‌های ۵۰ تا ۶۰ به بیش از یک میلیون حلقه در سال‌های اخیر رسیده است که بیش از ۴۵ درصد آن‌ها فاقد مجوز هستند و بعلت سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه کشاورزی و افزایش تولیدات آن و نارســـایی‌ها و عدم کارایی قوانین و تأثیر فشارهای سیاسی (قانون تعیین تکلیف چاه‌های فاقد پروانه) تعداد آن‌ها رو به ازدیاد بوده است.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که تا سال ۱۴۰۰، بیش از ۶۹ درصد دشت‌های کشور (۴۲۳ دشت از مجموع ۶۰۹ دشت) در وضعیت «ممنوعه» یا «ممنوعه بحرانی» قرار دارند و ۱۸۶ دشت باقی‌مانده فاقد پتانســـیل قابل توجه آب زیرزمینی است و این به معنای بحرانی نبودن آن‌ها نیست. همچنین برآورد اضافه‌برداشت تجمعی نیـــز به روش‌های مختلف بین ۱۴۵ تـــا ۳۵۰ میلیارد مترمکعب تخمین زده شده است:

- برآورد خوشبینانه از چاه‌های مشاهده‌ای توسط دفتر داده و اطلاعات شرکت مدیریت منابع آب ایران: ۱۴۵ میلیارد مترمکعب
- برون‌یابی وضعیت فعلی به گذشته توسط معاونت مطالعات پایه و تخصیص شـــرکت مدیریت منابـــع آب ایران: ۲۲۵ میلیاردمترمکعب
- داده‌های ماهواره GRACE توسط محققین دانشگاه شیراز: ۳۵۰ میلیارد مترمکعب.

اضافه برداشت مذکور در ابتدا موجب افزایش هزینه‌های اقتصادی برداشت آب و سپس تشـــدید افت کیفیت آب چاه‌ها و تأثیر آن بر کیفیـــت خاک اراضی تحت آبیاری، کاهش عملکرد تولیدات و در انتها بروز پدیده شوم فرونشست زمین گردیده است. مصوبات طرح‌ها، مستقیم و پشتیبان، بیست ساله اخیر موفق به کنترل استمرار افت سطح آبخوان‌ها نگردیده است.

فرونشست، بارزترین پیامد این بحران است. برخلاف زلزله که لحظه‌ای است، فرونشست تدریجی، بی‌صدا و پنهان پیش می‌رود. آغاز آن ترک‌خوردگی دیوار خانه‌هاست؛ پایانش اما ویرانی کامل سرزمین است. در شهرهایی مانند اصفهان، رفسنجان، یزد و کرمان، نشانه‌های این زوال از دو دهه پیش پدیدار شده است. میزان فرونشست تابع مقدار و پراکندگی مناطق کشاورزی با تکیه بر استفاده از آب چاه برای آبیاری می‌باشد (تراکم و تعداد چاه‌ها). به همین دلیل میزان نشست سالانه استانی، نمی‌تواند نشان‌دهنده مخاطرات و نگرانی‌های ناشی از پدیده فرونشست در استان باشد. بلکه در واقع شدت بروز حادثه در مناطقی است که برداشت بیش از ظرفیت آبخوان به وقوع پیوسته است. به عنوان مثال، مناطقی که سطح وسیعی از کشاورزی آن را دیمزارها تشکیل می‌دهند (مانند استان‌های آذربایجان شرقی، کردستان، کرمانشاه، زنجان، لرستان و ...) و یا استان‌هایی که بخش وسیعی از آن‌ها قابلیت کشاورزی نداشته و استقرار جمعیت قابل توجهی نیز ندارند (اصفهان، یزد، سمنان و...) موضوع بروز این پدیده ناگوار به علت عدم برداشت از آب زیرزمینی مصداق ندارد و لذا وقوع پدیده فرونشست





اثر فرونشست در مناطق شهری و خطوط انتقال

در مناطق جمعیتی و کشاورزی بسیار شدید خواهد بود. بنابراین متوســـط فرونشست استانی ملاک قابل اعتمادی برای نگرانی در خصوص این پدیده نخواهد بود.

طبق گزارش‌های مشاور ریاست سازمان حفاظت محیط‌زیست، تنها در استان اصفهان، بیش از ۲/۸ میلیون نفر (نیمی از جمعیت استان) در معرض خطر مستقیم فرونشســـت قرار دارند. نابودی تدریجی دشت‌های حاصل‌خیز، بیابان‌زایی، تخریب آثار باستانی، مهاجرت اجباری و فروپاشـــی زیرســـاخت‌های ملـــی (راه‌آهن، فرودگاه، جاده و...)، تنها بخشـــی از عواقب آن است. برای نمونه، مناطق حاصل‌خیز مرودشـــت، آهوچر، خرامه یا ورزنه که تا چند دهه پیش پرجمعیت و تولیدکننده بودند، امروز یا خالی از سکنه‌اند یا در آســـتانه نابودی. زمین‌ها رها شده‌اند، معیشت از بین رفته و مهاجرت‌های درون‌استانی و بین استانی رو به گسترش است. در آینده، بحران جمعیتی ناشـــی از ناپایداری سرزمین می‌تواند به بحران‌های سیاسی و امنیتی نیز بینجامد.

اگر امروز کاری نکنیم، به نسل‌های آینده چه پاسخی خواهیم داشت؟ آیندگان به این بی‌تدبیری و کوتاه‌نگری چه خواهند گفت؟ اصولاً تاریخ چه می‌گوید که جمعیتی بخاطر منافع کوتاه‌مدت و مقطعی‌شان با ســـرزمین متمدن خود چه کرده است؟ اگر امروز کاری نکنیم، فردا شـــاید بسیاری از شهرهای تاریخی، آثار باستانی و فرهنگی کشور نظیر تخت‌جمشـــید، میدان نقش جهان، سی و سه پل یا دشت‌های سبز کشور تنها نام‌هایی بر صفحه کتاب‌های تاریخ باشند.

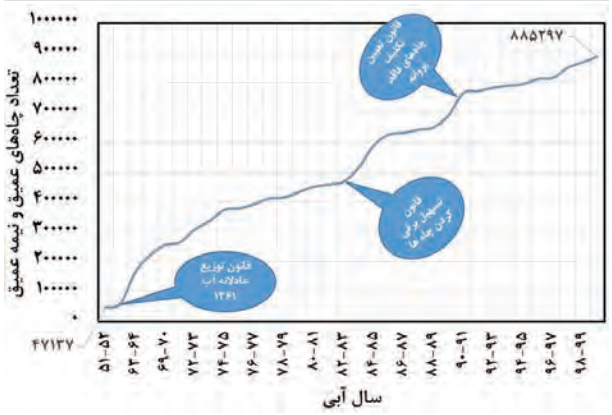
چه باید کرد؟

تنها راه‌حل واقعی، تغییر پارادایم توسعه است؛ تغییر مدل کشاورزی از توسعه افقی به بهره‌وری عمودی و هوشـــمند، تغییر از استخراج بی‌رویه به سمت تعادل‌بخشی، تغییر از تمرکزگرایی به سمت مدیریت محلی و مشارکت واقعی جوامع بومی، احیای قنوات و حمایت مالی از بازسازی آن‌ها و ارزیابی دقیق خسارات فرونشست و تدوین برنامه جبران و سازگاری. این بحران نیازمند یک نگاه ملی، اجماع سیاسی و مشارکت اجتماعی گسترده است.

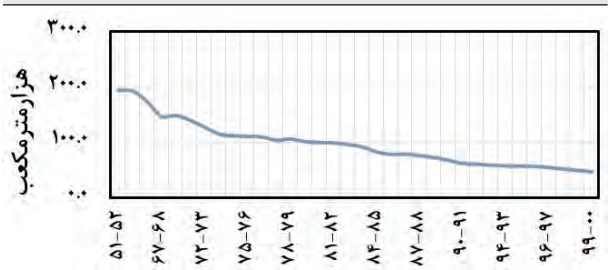
ما امروز بر ســـر دو راهی هســـتیم: یا به میراث هزاران‌ساله خود بازگردیم و با طبیعت هم‌زیست شویم، یا در سراب توسعه، ویرانی سرزمین را تماشا کنیم. آب، سرزمین و آینده، چیزی برای از دست دادن ندارند اما ما داریم.

در پایان، آن‌گونه که ســـهراب سپهری گفت: «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید».

روند تغییرات تعداد چاه‌های عمیق و نیمه عمیق



روند تغییرات متوسط تخلیه از هر چاه



سرگیجه جهان و راه گذار ما

سیاست‌های تعرفه‌ای رئیس‌جمهور آمریکا و اقتصاد جهانی

چکیده

سیاست‌های تعرفه‌ای دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا چه بر سر اقتصاد جهانی خواهد آورد؟ او از این سیاست‌ها به دنبال چیست و چه باید کرد؟ این مقاله را بخوانید.



حسین حقگو

کارشناس اقتصادی

چرا باید خواند:
اگر می‌خواهید درباره اقتصاد جهان و مشکلات روز آن بدانید، خواندن این مقاله به شما توصیه می‌شود.

۱

صدها و شـاید هزاران میلیـارد دلار در همین روزهایی که این مطلب نوشـته می‌شـود و علیرغم فرصت سـه‌ماهه به کشورهای مختلف (به‌استثنای چین) با جنگ تعرفه‌ای دونالد ترامپ، دود شده و به هوا رفته است. چرا چنین شـده اسـت و چگونه یک فرد می‌تواند چنین تکانه عظیمی را ایجاد و جریـان حاکم بر اقتصاد جهانی را چنین زیر و رو کند؟! فارغ از دلایل و زمینه‌های اقتصادی و سیاسی آنچه شاهد آنیم به نظر پرده‌هایی از نمایشی است که مدت‌هاست آغازشده است. نمایشی که در آن برخلاف گفتمان قرن بیستمی که مؤلفه‌هایی همچون بازار آزاد و حقوق بشر و دمکراسی و محیط‌زیست گرایی و صلح و همکاری‌های بین‌المللی و... بر آن حاکم بوده، راسـت‌گرایی و محافظه‌کاری، ناسیونالیسم و استقلال ملی و اقتدارگرایی، تقویت قدرت نظامی و کنترل مرزها و حمایت از تولید داخلی و خانواده و مذهب و... در حال غلبه در گفتار جهانی است.

در حوزه اقتصادی ایـن روند می‌رود که به افزایش اختیـارات دولت‌ها و حمایت‌گرایی اقتصادی و کاهش وابسـتگی به زنجیره تأمین جهانی و اولویت‌بخشی به تولید داخلی بینجامد که در تضاد با دیدگاهی است که از حدود سه قرن قبل با آموزه‌های آدام اسـمیت و از آن بیشتر دیوید ریکاردو شروع شد که با ارائه مفهوم مزیت نسبی در کتاب اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌ستانی جریان اصلی اقتصادی و سیاسی را شکل داد که آزادی و رقابت اقتصادی و همبستگی و صلح و امنیت جهانی از شاکله‌های اصلی آن بوده‌اند. چارچوبی که لودویک فون میزس اقتصاددان برجسته مکتب اتریش آن را چنین تبیین می‌کند: برای تأمین آنچه کارگر انگلیسی در معیشت روزمره‌اش مصرف می‌کند و نیاز دارد همه کشورهای پنج قاره مشارکت دارند. چای میز صبحانه از ژاپن یا سیلان می‌آید، قهوه از برزیل یا جاوه، شـکر از هند غربی، گوشت از استرالیا یا آرژانتین، شراب از اسـپانیا یا فرانسه، پشم از استرالیا، پنبه از آمریکا یا مصر، پوست برای چرم از هند یا روسیه و به همین منوال و در معاوضه کالاهای انگلیسی به تمام دنیا صادر می‌شود، به دورافتاده‌ترین دهکده‌ها و مزرعه‌ها.[۱]

روابطی که بر اساس منطق تقسیم‌کار به گفته وی صلح و ثبات را به ارمغان می‌آورد: هر کسی که سود تقسیم‌کار را شناخته باشد نیک می‌داند جنگ چه آسیب‌هایی برای تکامل تمدن بشر در پی دارد. تقسیم‌کار از انسان که موجودی خودبسنده است به تعبیر ارسطو حیوانی اجتماعی می‌سازد که به همنوعانش وابسته است...[۲] این روابط و مناسبات مبتنی بر همکاری و همبستگی و زنجیره‌های تأمین در اقتصادی جهانی، امری پذیرفته‌شده نه در یک شاخه و مکتب اقتصادی بلکه امری بدیهی در روند و جریان روزمره زندگی مردم در جهان امروز بوده است. یک روز عادی از زندگی خود را مرور کنید. صبح که از خواب برمی‌خیزید یک لیوان آب‌میوه از پرتقال‌های ایالت فلوریدا و یک فنجان قهوه از دانه‌های به‌دسـت‌آمده در کشور برزیل میل می‌کنید. هنگام خوردن صبحانه اخبار پخش‌شده از نیویورک را در تلویزیون ساخت ژاپن تماشا می‌کنید. سپس لباس‌های نخی را که پنبه آن‌ها در ایالت جورجیا کشت و در کارخانه‌های تایلندی بافته‌شده است، می‌پوشید. پس از آن با خودرویی به سمت دانشگاه می‌روید که قطعات آن توسط ده‌ها کشور در سرتاسر دنیا ساخته‌شـده‌اند در کلاس درس اقتصاد، کتاب اقتصادی را مطالعه می‌کنید که یک نویسنده اهل ماساچوست آن را نوشته، کتاب توسط ناشری در تگزاس و بر روی کاغذهای به‌دست‌آمده از درخت‌های اورگون چاپ‌شده است.[۳]

این بدیهیات اما امروز و با جنگ تعرفه‌ای رئیس‌جمهور آمریکا که حتی می‌تواند برای خود آمریکا نیز زیان‌آور باشـد (افزایش ۲ درصدی تورم و کاهش رشد اقتصادی یک تا ۳ درصد و افزایش میانگین تعرفه‌ای از ۲,۳ درصد به حدود ۲۱ درصد که بالاترین نرخ از سال ۱۹۱۰ به‌حساب می‌آید)[۴] زیر سؤال رفته است. رئیس‌جمهوری که فوکویاما در کتاب هویت که علت نوشـتن آن را حضور ترامپ در کاخ سفید در سال ۲۰۱۶ عنوان می‌کند، درباره او می‌نویسد: فضایلی نظیر صداقت، قابل‌اعتماد بودن، قضاوت سلیم، تعهد به منافع عمومی و قطب نمای اخلاق بودن، که صفات رهبران بزرگ‌اند کلاً در ترامپ دیده نمی‌شود...وی نماینده ملی‌گرایی پوپولیستی است.

۲

دوره قبل ریاسـت جمهوری ترامپ با سیاست فشـار حداکثری و وضع تحریم‌های گسـترده چالش‌های بزرگی را برای کشورمان به وجود آورد و ضمن تشـدید ناترازی‌ها در حوزه‌های مختلف بودجـه‌ای، بانکی، انرژی، بنگاهی و... در یک قلم جمعیت فقر زده ایران را در طی تنها چهار سال (۱۴۰۱-۱۳۹۷) از ۱۶ به ۲۶ میلیون نفر افزایش داد. اتفاقی نادر در تاریخ کشورمان و شاید در سطح جهان.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **امروز این بدیهیات با جنگ تعرفه‌ای رئیس‌جمهور آمریکا که حتی می‌تواند برای خود آمریکا نیز زیان‌آور باشد (افزایش ۲ درصدی تورم و کاهش رشد اقتصادی یک تا ۳ درصد و افزایش میانگین تعرفه‌ای از ۲,۳ درصد به حدود ۲۱ درصد که بالاترین نرخ از سال ۱۹۱۰ به‌حساب می‌آید) زیر سؤال رفته است.**
- **تفاوت در هزینه- فرصت تولید و مزیت نسبی منافع ناشی از تجارت را تعیین می‌کند. وقتی یک بنگاه یا کشور به علت برخورداری از مزیت نسبی در تولید یک کالا تخصص می‌یابد، تولید کل اقتصاد افزایش می‌یابد و از این‌رو با بزرگ شدن حجم کیک اقتصاد هر فرد می‌تواند نسبت به گذشته سهمی بیشتر داشته باشد.**

نظام حکمرانی باید بداند گذر از این در تنگ (تحریم‌ها و انزوای جهانی از یک‌طرف و فقر و ناکارآمدی اقتصادی و افزایش شکاف‌های اجتماعی از طرف دیگر) و افزایش رشد و توسعه اقتصادی، جز از طریق ارتباط با جهان و قرار گرفتن در زنجیره‌های ارزش و تولید جهانی از یک‌سو و از سوی دیگر ارتباط با جامعه از طریق بسط و تقویت نهادهای مدنی و احزاب و تشکل‌های صنفی و صنعتی ممکن نیست.

تحریم‌های بین‌المللی از یک‌سو و غلبه گرایش الگوهای خودکفایی و جایگزینی واردات بر غالب بر سازوکار اقتصادی کشورمان طی دهه‌ها عملاً این اقتصاد را از پویایی باز داشته و اقتصادی نیمه‌ســـنتی - نیمه‌صنعتی را شکل داده است. اقتصادی غیررقابتی و بسته و دولتی که در آن سرکوب قیمت‌ها و کمیابی و چند نرخی شدن ارزهای خارجی و... وجه غالب اســـت و هزاران هزار قلم کالای مورد نیاز جامعه اعم از لوازم آرایشی و بهداشتی و اسباب‌بازی و آب‌نبات و شکلات تا کفش و پوشاک و لوازم‌خانگی و... (حدود ۲۰۰۰ ردیف تعرفه) حتی برخلاف قوانین مصوب، در فهرست سیاه وارداتی قرار می‌گیرند.[۵] هزاران قلم کالایی که به سبب سیاســـت‌های غلط اقتصادی و نرخ دستوری ارز و وضع تعرفه‌های ســـنگین و... قاچاق محسوب شده و از طرق به‌اصطلاح غیرقانونی به کشور وارد یا از آن خارج می‌شوند و هم دولت از اخذ حقوق گمرکی و عوارض مربوطه بی‌نصیب می‌ماند و هم مردم مجبور به اســـتفاده از کالاهای بدون نظارت استاندارد و خدمات پس از فروش و.. می‌شوند و تولیدکنندگانی که امکان رقابت سالم با رقبای در سایه خود را از دست می‌دهند و هم انرژی و توان اطلاعاتی و انتظامی کشور بجای آنکه مصروف انواع جرائم و تخلفات و ایجاد امنیت و آرامش جانی و مالی و روانی برای جامعه شـــود، صرف تعقیب و گریز و بازداشت فلان و بهمان به‌اصطلاح قاچاقچی و... می‌شود. این البته عجیب نیست چراکه وقتی استقلال به بی‌نیازی از خارج و محدودیت و ممنوعیت و خودکفایی معنا می‌شود و به بهانه‌های صرفه‌جویی ارزی و حمایت از تولیدات داخلی و... و با وضع تعرفه‌های سنگین یا ممنوعیت‌های وارداتی، با آزادی تجارت مقابله می‌شود، توقع جز آن نیست که هر روز بر حجم و گســـتره قاچاق افزوده و تبادلات تجاری رســـمی کشور حتی در مقایسه با کشورهای مجاور (عربستان رقمی معادل ۳ برابر، ترکیه معادل ۳،۵ برابر و امارات ۵ برابر ارزش تجارت ایران را در سال گذشته ثبت کرده‌اند)[۶] دچار نزول و سقوط شود (مجموع تجارت خارجی کشورمان در سال گذشـــته حدود ۱۳۰ میلیارد دلار، ۵۸ میلیارد دلار صادرات و ۷۲ میلیارد دلار واردات)[۷] در رتبه ۱۶۹ (در بین ۱۷۶ کشـــور) و در میان ده اقتصاد بســـته جهان در کنار کره شـــمالی و اریتره و...، را برای کشورمان رقم زده است. سرزمینی که ماهیت و موجودیت آن با ارتباط گره‌خورده و چهارراه تمدنی جهان بوده است.

۳

برخلاف اســـتدلال‌های رئیس‌جمهور آمریکا و تمام کســـانی که بر وضع تعرفه‌های سنگین و ایجاد محدودیت‌های تجاری به بهانه‌هایی همچون: حمایت از تولید و اشـــتغال، تأمین امنیت ملی، حمایـــت از صنایع نوپا، غیرعادلانه بودن آزادی تجارت، حمایت به‌عنوان چانه‌زنی و ...تاکید می‌کنند، هم تعرفه و هم سهمیه‌بندی واردات باعث افزایش قیمت، محدود شدن تجارت و ایجاد بار اضافی یا زیان ناشی از سهمیه‌بندی می‌شود.[۸] درواقع تفاوت در هزینه- فرصت تولید و مزیت نسبی منافع ناشی از تجارت را تعیین می‌کند. وقتی یک بنگاه یا کشور به علت برخورداری از مزیت نسبی در تولید یک کالا تخصص می‌یابد، تولید کل اقتصاد افزایش می‌یابد و ازاین‌رو با بزرگ شدن حجم کیک اقتصاد هر فرد می‌تواند نسبت به گذشته سهمی بیشتر داشته باشد. به‌عبارت‌دیگر وقتی دو نفر دارای هزینه‌های فرصت تولید متفاوت هستند هرکدام می‌تواند با تجارت به خرید کالاهایی با هزینه فرصت کم‌تر یا قیمت کمتر اقدام کنند و نفع ببرند.[۹] وضعیتی که با ایجاد پیوندهای اقتصادی و حتی فرهنگی و اجتماعی، صلح و ثبات را برای کشورهای طرف معامله و اقتصاد جهانی به ارمغان آورد.

این موضوع بخصوص برای کشـــورمان که مورد تهدید و خطر رویارویی نظامی است اهمیتی دوچندان دارد. چراکه تنها در منطق حقوقی بازار آزاد که مبنای آن بر همکاری و کار مشترک است خطر جنگ کاهش‌یافته و صلح تقویت می‌شود جنگ پیروزمندانه برای طرف پیروز میدان هم شر است و صلح همواره بهتر از پیروزی است...هر کسی که سود تقسیم‌کار را شناخته باشد نیک می‌داند جنگ چه آسیب‌هایی برای تکامل تمدن بشر در پی دارد. تقسیم‌کار از انسان که موجودی خودبسنده است به تعبیر ارسطو حیوانی اجتماعی می‌سازد که به همنوعانش وابسته است...[۱۰]

آنچه کشورمان در جهان امروز بشدت به آن نیازمند است واقع‌گرایی است. راهبردی کـــه در قالب تضمین حقوق مالکیت، پذیرش نظـــام عرضه و تقاضا و کاهش مداخلات اختلال‌زای دولتی و حضور دولت در عرضه کالای عمومی و... جلوه‌گر می‌شـــود و نظام حقوقی اقتصاد بازار را شکل می‌دهد. سازوکار اقتصادی که با حقوق و آزادی‌های سیاسی (لیبرال دمکراسی) در پیوند است و نظام حقوقی را می‌سازد که هم امکان کسب قدرت برای همگان را فراهم و هم از تمرکز آن در دســـت افراد و گروه‌های محدود جلوگیری و خیر عمومی را نیز تأمین می‌کند: یک کارفرما می‌تواند هم صاحب ثروتی افسانه‌ای شود و هم در خدمت بهروزی عموم مردم باشد.[۱۱]

سیاســـت‌های اقتصادی درون‌گرایانـــه و حمایت‌گرایانه حاکم بر حکمرانی اقتصادی کشـــورمان جز تباهی و ویرانی ثمره‌ای در برنداشته است صنعت خودرو، نمونه بارز این رویکرد است. برای بیش از سه دهه، این صنعت تحت شدیدترین حمایت‌های تعرفه‌ای بوده است؛ تعرفه‌هایی که واردات خودرو را برای عموم شرکت‌ها تقریباً غیرممکن ساخته و مردم را از بهره بردن فناوری‌های روز دنیا محروم کرده است. اما به ازای آن چه دریافت کرده‌ایم؟ خودرویی با کیفیت پایین، قیمت بالا، خدمات پس از فروش ناکارآمد و وابستگی عمیق به واردات قطعات... راهی که اما کشورهای موفق همچون کره جنوبی، چین و تایوان در دهه‌های پایانی قرن بیستم طی کرده‌اند حمایت‌گرایی مشروط، موقت و همراه با الزام به ارتقا بوده است.[۱۲]

نظام حکمرانی باید بداند گذر از این در تنگ (تحریم‌ها و انزوای جهانی از یک‌طرف و فقر و ناکارآمدی اقتصادی و افزایش شکاف‌های اجتماعی از طرف دیگر) و افزایش رشد و توسعه اقتصادی، جز از طریق ارتباط با جهان و قرار گرفتن در زنجیره‌های ارزش و تولید جهانی از یک‌سو و از سوی دیگر ارتباط با جامعه از طریق بسط و تقویت نهادهای مدنی و احزاب و تشکل‌های صنفی و صنعتی ممکن نیست. بدون نظریه و راهبردی که مشارکت اجتماعی را در قالب نظام حقوقی مورد اقبال جامعه بازتاب دهد و آماج آن تأمین منافع ملی باشد هیچ تحول پایداری ممکن نیست. چنانکه قافله توسعه این سرزمین از صبح مشروطیت به راه افتاده و هنوز و هنوز در راه است. آیا دوایی برای درمان چنین وضعی یافت می‌شود؟ به نظرم بله. درمان این وضع در قدرت شهروندان است؛ شهروندان نباید بگذارند رژیم‌های خودکامه شکل بگیرند که خود را حامل عقلی بالاتر از عقل شهروندان متوسط‌الحال می‌پندارند. فرق بنیادی آزادی و بندگی در همین است.[۱۳] مقصد به نظر دور، اما اگر تدبیر به کار افتد چه بسیار نزدیک است.

توضیحات:

۱-لیبرالیسم-لودویک فون میزس

۲-همان

۳-گریگوری منکیو - کلیات علم اقتصاد

۴-دنیای اقتصاد-۱۴۰۴/۱/۱۹

۵-برقراری موانع غیر تعرفه‌ای و غیر فنی برای واردات به جز در مواردی که رعایت موازین شرع اقتضا می‌کند، ممنوع است- ماده ۲۲ احکام دائمی برنامه‌های توسعه

۶- دنیای اقتصاد - ۱۴۰۳/۱۱/۲۱

۷-دنیای اقتصاد ۱۴۰۴/۱/۱۹

۸-گریگوری منکیو - کلیات علم اقتصاد

۹- در ســـال ۱۹۹۳ در مورد موافقت نامه تجارت آزاد اروپای شـــمالی (نفتا) که سبب کاهش محدودیت‌های تجارت بین‌المللی آمریکا، کانادا و مکزیک می‌شود آرای عمومی بین موافقین و مخالفین تقریباً یکسان بود که سرانجام با برتری اندک موافقین در مجلس به تصویب رســـید. مخالفین تجارت آزادرا تهدیدی برای امنیت و استانداردهای زندگی مردم آمریکا و بر عکس اقتصاددانان بطور کامل این موافقت نامه را یک روش تخصیص کارآمد تولید و افزایش سطح استانداردهای زندگی در سراسر کشور می‌دانستند. گریگوری منکیو - کلیات علم اقتصاد

۱۰-لیبرالیسم-فون میزس

۱۱-هویت-فوکویاما

۱۲-دکتر مسعود نیلی- روزنامه ایران- ۱۴۰۱/۱/۱۸

۱۳-سیاست‌های اقتصادی - فون میزس.

دوگانه رشد و تورم

بخش کشاورزی در اقتصاد ایران چقدر پویاست؟

چکیده

اقتصاد کشاورزی در سال ۱۴۰۴ برای رسیدن به رشد چه مسیری را طی خواهد کرد و آیا این مسیر برای این بخش از اقتصاد هموار است؟ پاسخ را در این مقاله بخوانید.



فاطمه پاسبان

کارشناس اقتصادی

چرا باید خواند:
اگر می‌خواهید درباره اقتصاد بخش کشاورزی و مسائل و مشکلات آن در سال ۱۴۰۴ بدانید، خواندن این مقاله به شما توصیه می‌شود.

بخش کشاورزی به دلیل تأمین امنیت غذایی کشور و تأمین معیشت بخشی از جمعیت کشور به طور مستقیم و غیرمستقیم در زنجیره ارزش غذا (بهره‌برداران، صنایع فرآوری و تبدیلی، خدمات وابسته به بخش، تجار، عمده فروش و خرده فروش و...) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است اما در حال حاضر با انباشت مشکلات و چالش‌های گوناگون همانند خشکسالی، تغییرات آب و هوایی، کافی نبودن سرمایه‌گذاری، پایین بودن بهره‌وری، مدیریت ناکارآمد بازار و تولید، کمبود دانش و فناوری روزآمد و مدیریت دانش، کمبود تحقیق و توسعه کاربردی، کمبود ترویج و آموزش، تاب‌آور نبودن و انعطاف‌پذیری پایین سیستم کشاورزی و غذایی، مشکل آب و خاک، کاهش سرمایه اجتماعی، نااطمینانی، از دست دادن مزیت رقابتی بخش، ضعف توان اقتصادی بهره‌برداران بخش (به خصوص کوچک و متوسط مقیاس)، رانت و فساد و قاچاق، بی‌انگیزگی کارکنان و توجه ناکافی به رفاه و معیشت آنان (پایین‌ترین میزان حقوق و دستمزد دریافتی در میان کارکنان دولت با توجه به حجم و میزان فعالیت‌های کاری و نادیده انگاشتن بهره‌وری نیروی انسانی)، فلج نمودن بخش تحقیق و توسعه کابردی و میدانی با مدیریت سنتی اداری (محقق کارتزن به جای محقق توسعه‌گر)، مدیران با حداقل هنر و دانش مدیریت (غیرمشارکتی، سیاسی و جناح بازی، دوست و فامیل‌بازی)، و... روبه‌روست و این انباشت مشکلات به جای انباشت سرمایه (فیزیکی - مادی - اجتماعی - انسانی و نمادین) و انباشت نوآوری و فناوری و دانش در کنار شرایط موجود اقتصاد کشور (تحریم، بیکاری، افزایش قیمت غذا، کاهش قدرت خرید مردم و رکود کسب و کارها و تورم شدید مصرفی و تولیدی، شکل‌گیری انتظارات تورمی (محصول بخشی از شرایط اقتصادی و سیاسی)، نااطمینانی و...) باعث می‌شود که چشم‌انداز رشد بخش کشاورزی و فالیت‌های آن را پیچیده‌تر نماید و از این رو به نظر می‌رسد مدیریت مشکلات و چالش‌های انباشت شده فعلی و آینده و تأمین امنیت غذایی و معیشتی بازیگران زنجیره ارزش و تأمین امنیت سیاسی (غذا دیگر فقط غذا نیست یک مساله امنیت سیاسی است) تنها در گرو پیاده‌سازی حکمروایی خوب میسر شود. از آنجایی که بخشی از چالش‌های بخش کشاورزی به طور مستقیم و غیر مستقیم به موضوعات اقتصادی و توسعه‌ای برمی‌گردد، حضور حاکمیت، دولت و مردم در کنار هم به منظور مدیریت چالش‌ها امری ضروری است.

ردپای فقدان حکمراوایی خوب را می‌توان در متغیرها و شاخص‌های بخش کشاورزی و امنیت غذایی و شغلی بازیگران زنجیره ارزش دید. نگاهی به آمار، ضعف اقتصادی بخش کشاورزی و تهدید امنیت غذایی را به تصویر می‌کشاند. اطلاعات منتشر شده تجارت محصولات کشاورزی و غذا وزارت جهاد کشاورزی حاکی از آن است که در سال ۱۴۰۲ در حدود ۲۵ میلیون تن واردات محصولات کشاورزی و غذا بوده و تراز غذا در حدود ۱۶ میلیون تن کسری داشته است. این به معنای وابستگی کشور به غذا است که در این میان وابستگی برخی اقلام غذایی به واردات موجب نگرانی وخامت امنیت غذایی در شرایط کنونی منطقه و کشور می‌شود به عنوان مثال بیش از ۸۰ درصد خوراک دام و طیور از خارج کشور وارد می‌شود یا ایران یکی از واردکنندگان بزرگ دانه‌های روغنی و روغن خام در جهان است و ضریب خوداتکایی دانه‌های روغنی حدود ۱۸ درصد است؛ یعنی در حدود ۸۲ درصد وابستگی به خارج وجود دارد. این وابستگی در کنار محدود بودن مبادی ورود غذا شکنندگی و آسیب‌پذیری مؤلفه‌های امنیت غذایی را دوچندان می‌سازد. بر اساس آمار واردات هفت ماه منتشر شده گمرک سال ۱۴۰۳ از ۱۴ میلیون تن واردات محصولات کشاورزی و غذا (کدهای تعرفه یک تا ۲۴) در حدود ۷۶ درصد از شش کشور امارت متحد عربی (۳۲ درصد)، ترکیه (۲۵ درصد) روسیه (۷٫۶ درصد) هلند (۶٫۴ درصد)

نکته‌هایی که باید بدانید

- **ایران با تهدید بسیار بالای امنیت غذایی به دلیل افزایش قیمت غذا روبرواست و اگر به جای شعار به واقعیت‌ها پرداخته نشود گرسنگی و ناامنی غذایی و شورش نان هزینه گزافی برای سلامت مردم و امنیت کشور به همراه خواهد داشت.**
- **مساله اصلی کشور غذا و تأمین امنیت غذایی و معیشت مردم است که نیازمند رجوع به علم، دانش، مهارت، فناوری، کارآفرینی، نوآوری، بهره‌وری، مشارکت، همدلی، مبارزه با فساد و رانت، افزایش سرمایه‌گذاری، مدیریت کارآمد و خلاق، دیپلماسی اقتصادی و سیاسی کارآمد و حکمرانی خوب است.**
- **مساله آب، خاک، تغییر اقلیم، از بین رفتن جنگل و مرتع، از دست دادن تنوع زیستی، شوک‌های اقتصادی و سیاسی، خشکسالی، کاهش قدرت واقعی خرید مردم، رانت واردات و قاچاق و... تولید غذا در کشور را با مشکل روبرو ساخته است.**
- **بر اساس آمار واردات هفت ماه منتشرشده گمرک سال ۱۴۰۳ از ۱۴ میلیون تن واردات محصولات کشاورزی و غذا (کدهای تعرفه یک تا ۲۴) در حدود ۷۶ درصد از شش کشور امارت متحد عربی (۳۲ درصد)، ترکیه (۲۵ درصد) روسیه (۷٫۶ درصد) هلند (۶٫۴ درصد) و سویس (۵/۶ درصد) بوده است، یعنی شکنندگی مبادی ورودی واردات غذا که در صورت هر نوع تنش و یا بحرانی یا اعمال سیاستی، امنیت غذایی کشور به خطر می‌افتد.**

دانشگاه ایرانی چهره‌ای ژانوسی برای قدرت داشته است: از یک سو محمل و ابزار تحقق رویاهای صاحبان قدرت بود، اصحابی که سعی می‌کردند این نهاد را در خدمت خودشان درآورند و گاه آن را به شارح نظریات و منویات خودشان در باب جامعه و تاریخ و توسعه و نوسازی بدل کنند؛ از سوی دیگر کابوس اصحاب قدرت هم همیشه در این میدان دانشگاه شکل گرفته است.

و سـویس (۵/۶ درصد) بوده است، یعنی شـکنندگی مبادی ورودی واردات غذا که در صورت هر نوع تنش و یا بحرانی یا اعمال سیاستی، امنیت غذایی کشور به خطر می‌افتد.

تورم روزافزون غذا و بدتر از آن گرانی اقلام خوراکی سبد خانوار یکی دیگر از پیامدهای حکمروایی نامطلوب اسـت که توان تـاب‌آوری خانواده را ربوده اسـت. نگاهی به آمار منتشرشده مرکز آمار نشان می‌دهد مرکز آمار در آذر ماه ۱۴۰۳ نسبت به مدت مشابه سال قبل از ۵۲ اقلام مواد غذایی، ۵۰ قلم غذایی افزایش قیمت داشته و ۴۸ قلم غذایی بیش از ۱۰ درصد افزایش داشتند به عنوان نمونه سیب‌زمینی ۱/۷ برابر (هر کیلو حدوداً ده هزار و هشتصد تومان افزایش)، پیاز ۱/۶ برابر (هر کیلو حدوداً یازده هزار و نهصد تومان افزایش)، عدس ۱/۶ برابر (هر کیلو حدوداً ۴۵ هزار تومان افزایش)، کره پاسـتوریزه ۱/۵ برابر (هر ۱۰۰ گرم حدوداً هفده هزار تومان افزایش)، لوبیا چیتی ۱/۵ برابر (هر کیلو حدوداً چهل و پنج هزار تومان افزایش)، گوشـت گوسفند ۱/۴ برابر (هر کیلو حدوداً صد و نود وشش هزار تومان افزایش) شده است. از بعد شاخص دسترسی اقتصادی امنیت غذایی، اطلاعات منتشر شده حاکی از گرانی شدید اقلام غذایی سبد خانوار است و این موضوع باعث شده که مدیریت سبد مصرفی خانوار به دلیل کاهش قدرت خرید به دلیل تورم و گرانی اقلام غذایی بسیار سخت شده و به ناچار مصرف برخی کالاها کاهش یا حذف شده و تأمین سبد مصرفی استاندارد دشوار و گاهی غیرممکن است.

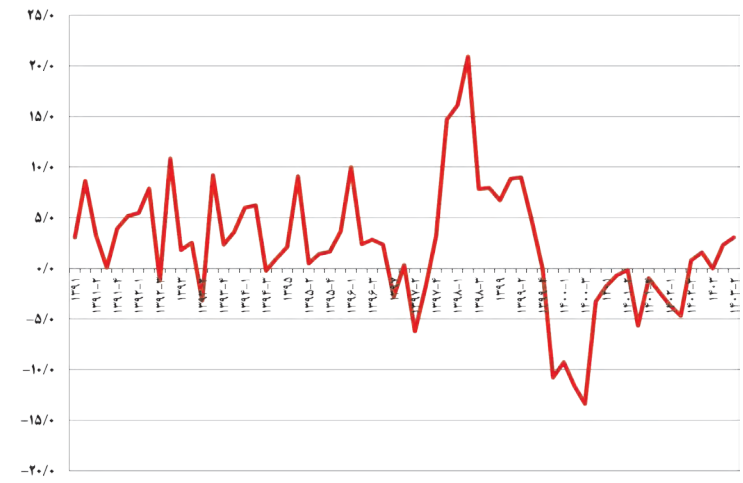
از سوی دیگر براساس آخرین نتایج حساب‌های ملی فصلی مرکز آمار ایران در پاییز سال ۱۴۰۳، ارزش افزوده رشته فعالیت‌های گروه کشاورزی به قیمت ثابت سال ۱۴۰۰ در حدود ۲٫۸ درصد (شـامل زیر بخش‌های زراعـت و باغداری، دامداری، جنگلداری و ماهیگیری) رشـد داشته که روند رشد ارزش افزوده به قیمت ثابت سال ۱۴۰۰ (نمودار ۱) حاکی از آن است که ثبات نسبی در روند افزایشی وجود نداشته و روندهای منفی و رشد پایین طی سال‌های مختلف مشاهده می‌شود که دلایل متعددی برای آن می‌توان برشمرد از جمله می‌توان به خروج سرمایه از کشور تا عدم سرمایه‌گذاری به اندازه کافی، از دست دادن مزیت رقابتی در مواجه به کالاهای مشابه خارجی به دلایل گوناگون (از تورم فزاینده تا کاهش نرخ نفوذ فناوری تا عدم افزایش بهره‌وری و...)، تحریم، فضای نااطمینانی، سیاست‌های سرکوب قیمت و اتخاذ سیاست‌های ارزی و پولی و مالی و تجاری نادرست و بدون حضور بخش خصوصی و دستوری (نبود حکمروایی خوب)، ساختار مکرر قوانین ناکارآمد و بی‌ثباتی در ابلاغیه‌ها و دستورنامه‌ها، عدم شفافیت، فساد و ترغیب سوداگری به جای تولید اشاره نمود.

از طرف دیگر تورم تولیدی یکی دیگر از چالش‌های اساسـی تولید پایدار و مزیت رقابتی بخش کشـاورزی است. بر اساس اطلاعات مرکز آمار ایران در آذرماه ۱۴۰۱۳، شـاخص قیمت تولیدکننده بخش زراعت، باغداری و دامداری سنتی ۱۵۸۵٫۵ اسـت که در دوازده ماه منتهی به ماه جاری نسبت به دوره مشابه سال (تورم سالانه) ۳۲٫۹ درصد افزایش داشته است. افزایش تورم تولیدی به معنای افزایش قیمت تمام‌شده و از دست دادن مزیت رقابتی در مقابل تولیدات جهانی و کاهش تقاضا و فروش است که پایداری تولید را با تهدید مواجه می‌سازد و کاهش تولید خود به باز تولید تورم کمک می‌نماید. یادمان باشد غذا دیگر به معنی تغذیه نیست غذا یک مقوله جهانی و سیاسی است که همه حکومت‌های جهانی برای امنیت غذایی و امنیت سیاسی کشورشان برنامه جامع دارند.

با توجه به چالش‌های موجود چشـم‌انداز رشـد کشـاورزی در سال ۱۴۰۴ تغییر مثبتی نخواهد داشـت و تنهـا در صورتی که تا پایداری و تاب آوری سیستم محصولات کشاورزی و مواد غذایی در برابر مخاطرات به خصوص مخاطرات مرتبط با تغییر اقلیم و سـایر مخاطرات بهداشتی همانند کووید-۱۹ بوجود آید. در کنار آن افزایش بی‌رویه و انفجاری تورم در کشور، افزایش تورم تولیدی را به همره خواهد داشت که با توجه به روند موجود باز هم شاهد افزایش تورم تولیدی و از دست دادن مزیت رقابتی و کاهش مصرف خانوار خواهیم بود. مهم‌ترین گام برای داشـتن رشدی مطلوب برای بخش کشـاورزی کنترل و مدیریت تورم اسـت. مشاهده می‌شود که در سال‌های اخیر شاخص قیمت مصرف کننده و تولید کننده به شدت متورم شده است و این به معنای کاهش قدرت خرید پول است. به استناد ارقام و نتایج تحقیقات و مطالعات انجام شده مهم‌ترین دلایل تورم در کشور به افزایش شدید نقدینگی، کسری بودجه دولت، افزایش نرخ ارز و شـوک‌های ارزی، رشد درآمدهای نفتی و تزریق آن به بخش مصرف به جای سرمایه‌گذاری، شکل‌گیری و پایداری انتظارات تورمی، نامناسب بودن نرخ سود بانکی و تمایل پس‌اندازکنندگان به سفته‌بازی (ارز و طلا و...) و ارزش دادن به دلال‌گری به جای تولید به همراه مدیریت اقتصادی غیربهینه بر حسب زمان و شرایط موجود و نبود آینده‌نگری اشاره نمود. نتایج تحقیق باستانی‌فر و همکاران (۱۳۹۶) گویای آن اسـت که انتظارات تورمی با یک وقفه و نقدینگی، تأثیر مثبت در افزایش انتظارات تورمی داشته است. با توجه به شرایط موجود کشور، تحریم و کاهش درآمدهای نفتی و مبادلات بین‌المللی بهمراه عدم همکاری با افای‌تی‌اف (FATF) و فساد و رانت، موضوع افزایش تولیدو سرمایه‌گذاری را با نااطمینانی مواجه نموده و انتظارات تورمی بیشتری را شـکل می‌دهد. از این رو می‌توان انتظار داشت با حفظ شرایط موجود تورم ادامه داشته و حتی تورم بیشـتری پیش روی اقتصاد ایران به خصوص برای موادغذایی اتفاق افتد. کاهش تورم با دستور و باید و نباید بروز نمی‌کند بلکه با پرداختن به مساله/مسائل اساسی ایجادکننده تورم می‌توان انتظار مدیریت تورم را داشت.

از طرف دیگر مسـاله آب، خاک، تغییر اقلیم، از بین رفتن جنگل و مرتع، از دسـت دادن تنوع زیستی، شوک‌های اقتصادی و سیاسی، خشکسالی، کاهش قدرت واقعی خرید مردم، رانت واردات و قاچاق و... تولید غذا در کشور را با مشکل روبرو ساخته است. ایران با تهدید بسیار بالای امنیت غذایی به دلیل افزایش قیمت غذا روبرواست و اگر به جای شـعار به واقعیت‌ها پرداخته نشود گرسنگی و ناامنی غذایی و شورش نان هزینه گزافی برای سلامت مردم و امنیت کشـور به همراه خواهد داشـت. مساله اصلی کشور غذا و تأمین امنیت غذایی و معیشـت مردم اسـت که نیازمند رجوع به علم، دانش، مهارت، فناوری، کارآفرینی، نوآوری، بهره‌وری، مشارکت، همدلی، مبارزه با فساد و رانت، افزایش سرمایه‌گذاری، مدیریت کارآمد و خلاق، دیپلماسی اقتصادی و سیاسی کارآمد و حکمرانی خوب است. اینکه دسترسی فیزیکی به غذا در بازار هست به دلیل نبود قدرت خرید مردم است؛ این را نبایستی به اشتباه مدیریت کارآمد بازار دانست. سفره برخی مردم جمع شده و سفره خیلی‌ها کوچک شده است. واقعیت، شیوع گرسنگی، سوءتغذیه و نامنی غذایی در ایران است که راه مقابله با آن تولید غذای باکیفیت و سالم و ارزان‌قیمت است و این مهم در راستای شکل‌گیری حکمروایی خوب، افزایش بهره‌وری و رقابت و کنترل متغیرهای کلان اقتصادی همانند تورم و مدیریت هوشمند بخش کشاورزی است.

نمودار ۱: روند رشد ارزش افزوده بخش کشاورزی به قیمت ثابت سال ۱۴۰۰



ماخذ: مرکز آمار ایران

غفلت از توسعه

مولفه‌های برنامه توسعه و مشخصه جامعه ایرانی

برنامه توسعه در ایران چه مشخصه‌ای دارد و چرا به جای توسعه پایدار به رشد بازگشت کردیم؟ امروز به دلیل غیبت عقل ابزاری، رانت‌خواری جای برنامه‌محوری را گرفته است. ادامه این مقاله را بخوانید.



کمال اطهاری

پژوهشگر حوزه توسعه

چرا باید خواند:
اگر مسائل اقتصاد سیاسی ایران و دلایل عدم موفقیت برنامه توسعه در ایران را پیگیری می‌کنید، خواندن این مقاله به شما توصیه می‌شود.

۱ تقریباً بعد از شش دهه برنامه‌ریزی برای توسعه در ایران در برنامه هفتم توسعه چه باید و نبایدهایی را مدنظر قرار دهیم تا به جای توسعه پایدار که در برنامه ششم مورد تایید بود، به رشد برسیم؟ در چند سال گذشته برنامه‌ریزی‌ها در ایران کاملاً دچار فرود مطلق بـــود و این فرود را با تحلیل و برنامه‌ریزی بهتر می‌شود دریافت تا به فراز نسبی رسید که این فراز در جهت توسعه هم باشد.

وقتی در سال ۱۳۲۷ اولین برنامه عمرانی به تصویب رســید برنامه‌نویســی از بالا اجتناب‌ناپذیر بود چون ما نهاد برنامه‌ریزی نداشتیم و نظام متمرکزی برای برنامه نویسی نبود از طرف دیگر در ایران متخصص نداشتیم و زیرساخت‌ها در ایران برای توسعه آماده نبود به همین دلیل این شیوه برنامه‌ریزی اجتناب‌ناپذیر بود اما دولت می‌بایست مبنای مشارکت را فراهم کند، برای سواد مردم و تربیت کادر متخصص تلاش کند و به زیرساخت‌های توسعه اقدام کند و برنامه‌ریزی امری دولتی بود اگرچه هنوز هم هست اما بعد از انقلاب مردم خواهان مشارکت هستند. آن زمان قرارداد اجتماعی وجود نداشت و الان هم به این مســئله توجه کافی نمی‌شــود و در صورت نبود این توجهات باید بگویم که توســعه اتفاق ن می‌افتد. اما در بعد از انقلاب مهم‌ترین مشــکل برنامه‌ریزی سیاسی بودن آن اســت. وقتی سازمان مدیریت برنامه و بودجه که یک نهاد مســتقل اســت را را منحل می‌کنند نهادی که بر اساس موازین شناخته شده و برای برنامه‌ریزی در کشــورها عمل می‌کند را منحل می‌کنند آیا چه می‌توان این کار را تعبیر کرد؟ اگر در گذشــته دولت باید زیرساخت توسعه مثل بنادر، فرودگاه، کشتی، صنایع سنگین و نیازهای پایه را تولید می‌کرد و برنامه‌ها معطوف به این بود اشکالی ندارد و اینها چارچوب توسعه هستند اما الان چارچوب توسعه برنامه‌ریزی است. آن زمان بخش خصوص فعال وجود نداشت و اگر بخش خصوصی وارد می‌شد مثل ایجاد بانک و فعالیت صنعتی که در سال ۱۳۴۰ به بعد فعال شدند و باعث ۱۵درصد در رشد سالانه شدند اما شاه و دربار در برابر بخش خصوصی قرار گرفتند و یا اینکه به گفته رئیس اتاق بازرگانی در قبل انقلاب که نشان از جو غیردموکراتیک دارد نشان می‌دهد که سیستم حتی مشارکت بخش خصوصی را برنتابید و این منجر به شکاف و در نهایت نتیجه این شکاف سقوط رژیم بود. اگر آن زمان سیستم برنامه‌ریزی سیاسی بود اما به این اندازه که الان ایدئولوژی زده اســت نبود و ایدئولوژی در حال نوسان بر آن حاکم نبود. برنامه نویسان عمرانی در حال ایجاد مبانی توسعه بودند و ایجاد نظام تامین اجتماعی سیاست‌زده نبود و حتی برنامه‌ریزی استقلال نسبی داشت. تشکیل تعاونی برای تولید روستایی بعد از انقلاب به جز در دهه اول برنامه‌ریزی و اقتصاد جنگ که بر ایران حاکم بود تا برنامه اول توسعه هم یک تغییرات نفوذ سیاسی و ایدئولوژی به برنامه اندک بود اما از برنامه‌های بعدی این نفوذ بیشتر شد و برنامه‌ها را از درون متناقض کرد.

۲ اشکال برنامه توسعه در ایران این است که نسبت به برنامه‌های عمرانی دارای گرایشات سیاسی بالائی است که این گرایشات قبل از انقلاب وجود نداشت و استقلال نسبی بر برنامه‌ریزی حاکم بد. اولین سیاست شتاب‌زده تعدیل اقتصادی بود که در برنامه اول توســعه وارد نظام برنامه‌ریزی ایران شد و از لحاظ درونی برنامه را دچار تناقض کرد. آزادسازی یک مرتبه و بعد محوریت اقتصاد کشاورزی و بعداً سیاست شتاب‌زده برای اقتصاد بازار. کجا چنین شتاب‌زدگی می‌تواند محور توسعه باشد. این رفتارها تحت تاثیر نفوذ سیاســی اتفاق افتاد که در برنامه اول و دوم خود را نشان داد. در برنامه سوم توسعه اقتصاد به بازار سپرده شد در حالی که باید نهادسازی مقدم باشد بر نامه و اجرای پروژه. در جهان نهاد اقتصاد اولویت دارد. مثلاً دکتر حسین عظیمی به این مهم توجه داشت که با توجه به نهاد و به دور از نگاه سیاسی به اقتصاد توجه شود. اما می‌بینیم که در برنامه چهارم توسعه سیاست حاکم می‌شود و دستگاه برنامه‌ریزی کلاً کنار گذاشته می‌شود و دولت با پول نفت که آن را در گونی می‌ریزد و می‌خواهد به صورت خلق‌الساعه در استان‌ها توزیع کند. دولت به اسم تمرکززدایی متمرکزتر می‌شود و قدرت بخش سیاسی در برناه بیشتر می‌شود. هیئت دولت جایگذین نظام برنامه‌ریزی می‌شــود و بعد از برنامه چهارم توســعه هیچ دستگاه فکری، نظریه‌پرداز توسعه و برنامه‌ریز و منطق برنامه‌ریزی نداریم و همه عملاً تعطیل می‌شود. در قبل از انقلاب ضعف این رفتارها خیلی خود را بروز نمی‌داد به این دلیل که چون برنامه‌ریزی برای ساخت زیربنای توسعه بــود که در اختیار دولت بود اما در بعد از انقلاب این رفتارها با ذات برنامه در تناقض اســت و برنامه‌ریزی نیازمند نظام نظری پیچیده است. سراسیمگی، سیاست‌های شتاب زده مثل تعدیل اقتصادی که در کشورهای جهان سوم مثل آمریکای لاتین در دهه ۷۰ میلادی به اجرا درآمد و شکست خورد را ما در دهه بعد در کشور خود عیناً پیاده کردیم. یا کره در سال ۱۹۷۰ با سیاست تشویق صادرات به بازار جهانی پیوست و ما به دلیل نبود دستگاه نظری هرگز از فرصت‌ها درست استفاده نکردیم و برنامه‌ریزی ما در مسیر توسعه نبوده است. در برنامه سوم توسعه اما سعی بر این بود که با دنیا تعامل داشته باشیم و اقتصاد دانش پایه رشد کند اما در دوره بعد همه اینها کنار گذاشته شد و به سمت سیاست انزواگرایانه و تحریم‌طلبانه تقلیل یافت که الان اثرات این مسائل را می‌بینیم. اما وابستگی به اقتصاد نفت هم مزید بر علت است اما بنیانی که نمی‌توانیم این مسائل را جبران کنیم یکی «سیاست اجتماعی پیوسته» است که آن جهت گیری نظری و دستگاه نظری که برنامه‌ریزی را هدایت کند است. آنچه به عنوان یارانه‌ها به مردم داده شد خود باعث فقر فزاینده شد و به رفاه اجتماعی در این ۳۶ سال منجر نشد و علاوه بر فقر طبقاتی شکاف طبقاتی را در بین مردم در سطوح جغرافیائی هم دامن زد. مثلاً مسکن مهر را ببینید. در فرانسه برای مســتاجرهای خود دولت یارانه می‌دهد و وام بدون بهره و حجم بودجه آن برای این کار ۱/۷۵درصد تولید ناخالص داخلی فرانسه است اما در ایران بودجه مسکن مهر ۴ درصد تولید ناخالص ایران بود اما مسئله مسکن حل نشده و بدتر شد و اسکان غیررسمی گسترش یافت و کیفیت مسکن پایین آمد. چرا؟ چون دستگاه نظری و سیاست اجتماعی بر اقتصاد ایران حاکم نیست. نبود برنامه و طرح آمایش پیوسته در برنامه‌ریزی از بعد از انقلاب تا به امروز مسئله اساسی

باید در مدل توسعه «رابطه عدالت و بازتوزیع عدالت با تولید» مشخص شود وگرنه اینها در تخالف همدیگر عمل می‌کند. اگر فقط رشد اقتصادی در دستور کار قرار گیرد، شکاف طبقاتی به وجود می‌آید و به قول «جان مینارد کینز» اقتصاد از بین می‌رود. اگر توزیع و بازتوزیع از رشد اقتصادی سبقت گیرد، فقر توزیع می‌شود و مازاد اقتصادی برای توزیع وجود نخواهد داشت.

است و پول و اقتصاد نفتی مانع از فکر کردن به این مسائل شده است و آمایش سرزمین که در دوره‌ای مطرح بود کنار گذاشته شد که در برنامه سوم و یا چهارم توسعه آمده بود ولی آن هم مقطعی بود. از برنامه چهارم توسعه که شاید نقطه عطفی در تاریخ بود اما در عمل به هیولائی تبدیل شـــد که تکه‌هایی از برنامه اجرا شد و تکه‌هایی مسکوت ماند و از دل آن مسکن مهری درآمد که همه چیز را بلعید و ثمره آن آســـیب محیط زیست، آلودگی هوا و محیط، تخریب تالاب‌ها و... دریا و رودخانه شد. این روند ادامه دارد و شکاف بین استان‌ها بیشتر و برنامه‌ریزی نتوانسته اصول توسعه پایدار را فراهم کند. دستگاه نظری باید در برنامه ششم توسعه بتواند به عوامل موثر در توسعه پایدار، رفع شکاف طبقاتی، جغرافیائی، آمایش سرزمین، رفتارهای معطوف به تعقل و دور از سیاست زدگی جواب دهد. کسانی که نظام برنامه‌ریزی را در کشور ایجاد کردند مثل ابتهاج زندگی سیاسی و فردی خود را سر این کار گذاشتند و خود را قربانی کردند. باید به این نهاد (سازمان مدیریت برنامه و بودجه) توجه کرد و استقلال آن را مهیا کرد و مثل دولت احمدی نژاد آن را با عنوان نهاد سلطنتی کنار نگذاشت. این نهاد برای مردم است و برای مردم کار کرده و باید مستقلاً باشد و به دور از رفتارهای شتاب زده و ایدئولوژیک سیاسی. استقلال این نهاد باید مثل استقلال بانک مرکزی باشد. در واقع با این پیش‌فرض‌ها باید به سراغ برنامه ششم توسعه رفت تا اینکه این میثاق و یا این برنامه در مسیر توسعه پایدار با رعایت موازین توسعه پایدار و مبتنی بر بررسی‌های علمی دستگاه نظری مستقل اقتصادی باشد.

۳

برای تبیین موضوع نگاهی به گذشته بیندازید. مدل توسعه‌ای که روشنفکران توســـعه تعریف کرده و برای آن انقلاب کردند، مشـــخص بود. در رساله میرزا ملکم‌خان آفت ایران را نبود قانون و راه دانســـته‌اند. اولین کار در مدل توســـعه مشروطه این بود که قانون زیربنای نرم‌افزاری جامعه است و راه زیربنای سخت‌افزاری آن. اولین لایحه‌ای که به مجلس برده می‌شود غیر از لوایح پایه‌ای، این بود که مالیات بر قند و شکر ببندند و با این مالیات راه آهن و راه بسازند، یا مقولاتی مثل بانک ملی مطرح می‌شود که جلوی آن را انگلیس و روس می‌گیرند. در دوره رضاشاه هم همین رویه ادامه پیدا می‌کند. رضاخان بر اساس مدل توسعه‌ای که داشت عمل می‌کرد، حتی اگر آن مدل توسعه عمرانی باشد. البته او در انتخاب صحیح دل و جرات داشت وگرنه خود حامل دانش توسعه نبود. مدل توسعه او را شاهزادگان قاجار و روشنفکران زمان می‌نوشتند. او در دوره دو جنگ جهانی به نسبت خوب عمل کرد. بعداً عامل مدل توســـعه دوره بعدی را همان روشنفکران توســـعه بنا می‌گذارند. دکتر محمد مصدق از علامه‌های مشروطه در دوره یک سال و شش ماه قانون اختیارات خود تمام قوانین مثل قانون شهرداری که تا امروز هم اجرا می‌شود توسط ایشان نوشته شد. روشنفکران مشروطه شاگردانی تربیت کردند که به عقلانیت ابزاری در توسعه توجه داشتند. در دوره محمدرضا شاه مدل توسعه ما، مدل ســـنجیده‌ای بود اما شـــاه از آنجایی که به مردم اجازه مشارکت نمی‌داد و به عقلانیت ارتباطی تن درنداد، سقوط کرد. اگرچه آن زمان نصف بیشتر برنامه‌ها عمرانی بود ولی سد اضافی ســـاخته نشد، لوله نفت کشیده شـــد چون تا مدت‌ها وجود نداشت و زیرساخت‌ها رشد بالای صنعتی را به وجود آورد. در مدل توسعه آن زمان زیرساخت‌ها در خدمت رشد اقتصادی بود.

در تمام دوره‌های پیش از انقلاب نحوه به کار بردن زور مشخص بود و هر کسی برای خود نمی‌توانست زورگویی کند؛ سیستم امروز به لحاظ اداری فئودالی است. الان از طبقات اجتماعی و نهادهای مدنی برای خرد جمعی استفاده نمی‌کنند و مدل توسعه هم وجود ندارند. نهادسازی که پیش از انقلاب از آن سرمایه اجتماعی و سیاسی مشروطه سرچشمه گرفته بود، این بود که شایسته سالاری حداقلی وجود داشت. رضاشاه ابایی نداشت که سراغ فروغ‌السلطنه برود. رضاشاه اگرچه خود دانش آنچنانی نداشت ولی توان این را داشت که از دانش فروغ‌السلطنه استفاده کند تا سلطنت را حفظ کند. او شاید خوددانا‌پندار نبود.

توجه به توسعه ســـاخت و سازی به دلیل این است که دستگاه یا برنامه توسعه فاقد مدل توسعه بود. بعد از انقلاب، عده‌ای مدل توسعه منسوخ‌شده‌ای که در خود شوروی در حال فروپاشی بود، اقتباس کردند ولی در دوره‌ای با نگاه خرده بورژوایی نیمه سنتی و بورژوازی تجـــاری ائتلاف مثلثی ایجاد کردند که در حاکمیت مانع از ایجاد یک مدل هماهنگ و عقلانی بوده است. بعداً سیستم چندپاره و ائتلافی که از دل آن رانت‌خواری بیرون آمد، ایجاد شد. این‌ها فکر کردند که در رابطه بین بازار و برنامه باید بازار بر برنامه حاکم شود. در نتیجه این جریان رانت‌خواری و تراکم‌فروشی در شهر رونق گرفت.

البته عقل ســـلیم جامعه و فرهنگ ایران حافظ جامعه بوده و از فروپاشی اجتماعی همواره جلوگیری کرده اســـت اما این کفایت نمی‌کند. جامعه خود به خود می‌توانست مدل جایگزین داشـــته باشد اما فرصت آن وجود نداشت. جریان به هم ریختگی دهه ۹۰ میلادی را فراموش نکنیم. بعد از فروپاشی شوروی و روی کار آمدن نئوکان‌ها، دوباره وقتی با دانش از جامعه تنش زدایی کردند، عده‌ای توانســـتند مدل توسعه طراحی کنند به الگویی در برنامه سوم و چهارم رســـیدیم ولی ما بعد از حسین عظیمی که اقتصاددان توســـعه بود دیگر مدل توسعه نداریم. روشنفکران رسمی منتقد و روشنفکران غیررسمی به صورت اثباتی هیچ‌وقت مدل جایگزینی برای توسعه ارائه نکردند. مدل نفی و اثبات و گفتن از فساد نیست. همه این حرف‌ها را می‌توانند بزنند. مدل جایگزین شرایطی می‌خواهد که هنوز در جامعه فراهم نیست. من در طول تمام مدت از برنامه اول توسعه در برنامه مسکن حضور داشتم که بعداً این برنامه در محاق افتاد. یعنی به دلیل نبود سیاست اجتماعی و هم‌افزا نبودن برنامه مسکن با رشد اقتصادی این برنامه عملیاتی نشد و از دل این رانت‌خورها بیرون آمدند و نتیجه این مسکن مهر شد که تقلبی بود از یکی از برنامه‌های چهارم و طرح جامع مسکن که در نهایت ناقص اجرا شد. در همه حوزه‌ها می‌توان این مشکلات را شاهد بود.

در نبود عقلانیت غیرابزاری و عقلانیت ارتباطی نئوفودالیسم اقتصادی از دل جامعه بیرون آمده است و ساخت و ساز عمرانی چون با هیچ زیرساخت نرم‌افزاری تعریف نشده، باعث می‌شود سد برای رانت ساخته شود نه توسعه عمرانی. حتی قانون گذار هم خارج از برنامه توسعه قول ســـازه‌های عمرانی می‌دهند، بدون اینکه با عقلانیت ابزاری از تخصیص بودجه خبردار باشند. اینگونه است که گویی شهر را به دو قسمت ارگ‌نشین و شارستان تقسیم می‌کنند و غافل از این هستند که این مسئله چقدر می‌تواند شکاف طبقاتی را در جامعه بیشتر کند.

۴

در درجه اول باید بگوییم مخاطب اصلی برنامه، جامعه اســـت نه دولت، و در این جامعه، در درجه اول روشنفکرانِ جامعه مدنی هستند. و اگر روشنفکرانِ جامعه مدنی به چارچوبِ یک برنامه جایگزین قانع شوند و آن را باور کنند می‌توانند میان مردم ببرند. این باورمندی به مدل و برنامه ایجاد نهادهای نوین جامعه مدنی است که می‌تواند فراینـــد تاریخی را عوض کند، وگرنه در فرایندِ تکامل تاریخـــی، بدون چنین آگاهی و باوری، نهادهای نوین مدنی و اصلاً تاریخ ساخته نمی‌شود. این یک اصلِ اساسی در فرایند تاریخ‌سازی است. مدلی که جامعه می‌خواهد در آینده به آن برسد چیست؟ این صحبت‌های عام که خوب است آزادی و عدالت داشته باشیم، یا حرف‌های پراکنده از این دست، که به شعار انتزاعی خلاصه می‌شـــود، همان‌طور که دیدیم جامعه را قانع نمی‌کند؛ و به خاطر این ابهام، در هر قدم حوزه سیاسی و روشنفکران را آفتی در بر می‌گیرد و اختلافات و انشعابات به وجود می‌آورد. اما چارچوب برنامه جایگزین یا مدل جایگزین برای توسعه چیست؟ عناصر اصلیِ این برنامه جایگزین در دنیای امروز را این‌گونه می‌توانیم بشماریم. یک، اینکه چطور می‌خواهیم وارد اقتصادِ دانش شویم. یعنی مبنای توسعه‌ای که می‌خواهیم پیدا کنیم چیست. قبلاً توسعه در مبنای صنعتی شدن تعریف می‌شد، الان در چارچوب اقتصادِ دانش‌بنیان تعریف می‌شود و به آن اقتصاد و جامعه دانش گفته می‌شود؛ یعنی نوعی از توسعه را بیان می‌کند که در آن دانشْ نقش اصلی را برای توسعه اقتصادی،

نکته‌هایی که باید بدانید

- **مدل توسعه چند مؤلفه دارد: «رابطه بازار با برنامه توسعه»، «رابطه عدالت و بازتوزیع عدالت با تولید»، «تعریف مشارکت» و «نحوه اعمال زور».**
- **اولین کار در مدل توسعه مشروطه این بود که قانون زیربنای نرم‌افزاری جامعه است و راه زیربنای سخت‌افزاری آن.**
- **در دوره قبل از انقلاب نصف بیشتر برنامه‌ها عمرانی بود ولی سد اضافی ساخته نشد، و زیرساخت‌ها رشد بالای صنعتی را به وجود آورد. در مدل توسعه آن زمان زیرساخت‌ها در خدمت رشد اقتصادی بود.**
- **به دلیل نبود سیاست اجتماعی و هم‌افزا نبودن برنامه مسکن با رشد اقتصادی این برنامه عملیاتی نشد و از دل این رانت‌خورها بیرون آمدند.**

اجتماعی و سیاسی بازی می‌کند. در اینجا، با دانشْ تولید صورت می‌گیرد و با دانشْ جامعه توانا می‌شـود برای تعیینِ سرنوشـت خودش. همان «توانا بُوَد هر که دانا بُوَد». خوب، جناح‌ها باید تکلیفشان را روشن کنند. بحث‌های عام سلبی در جناح چپ گفته می‌شود که مثلاً بازار را باید نابود کنیم، یا در جناح راست گفته می‌شود همه‌چیز را باید به بازار سپرد. اصلاً هدف مشخص نیست که می‌خواهد به کجا برود، چگونه و چه استفاده‌ای می‌خواهد بکند و چگونه می‌خواهد اینها را شکل بدهد تا موضوعات بعدی را تشکیل دهد. اقتصادِ دانش در عین حال باید مشخص کند که بخش‌های پیشرو در اقتصاد چیست. در این مورد اصلاً بحثی مطرح نمی‌شود. یا اینکه تقسیم کار درونیِ جامعه نسبت به آن چیست، که در طرح‌های آمایش صحبت می‌شود، در این‌باره هم حرف زده نمی‌شود. این را اضافه کنم که بدون ورود به اقتصاد دانش، نه می‌شود از محیط‌زیست دفاع کرد و نه با تغییرات اقلیمی مقابله کرد، چون به‌طور مثال نمی‌توان کشاورزی را هوشمند کرد. قبلاً در کشاورزی به صنعتی‌شدن یا مکانیزاسیون فکر می‌شد که توسعه پیدا می‌کند و به این ترتیب خودکفاییِ تغذیه به دست می‌آید. می‌بینیم که امکان‌پذیر نیست و کشاورزی هوشمند است که می‌تواند مصرف آب را به نصف برساند و از نابودی محیط‌زیست در اثر بیش‌بهره‌برداری از منابع طبیعی جلوگیری کند، و نیز دیگر نیاز نیست از دریا آب بیاوری و به قیمت گران تصفیه کنی. بحث‌های دیگری از این دست هم در این موضوع هست که می‌توان به آنها پرداخت.

۵

آیا روشنفکران در گذشته توانسته‌اند الگو و برنامه قانع‌کننده‌ای بدهند؟ این پاسخ را به دو بخش تقسیم می‌کنم؛ یکی در مورد مشروطه که به نظر من، با تفسیری که خواهم گفت، کاملاً نشان‌دهنده این است که روشنفکران چه نقشی در دادنِ الگوی موفق برای توسعه و دگرگونیِ جامعه ایران داشتند. و دیگری هم در مورد دوره سامانیان، به استناد کتابِ زنده‌یاد قانعی‌راد (که کمتر خوانده شد یا اگر خوانده شد، کم مورد بحث قرار گرفت) به نام «اخلاقیات شعوبی و روحیه علمی» که دوره سامانیان و نقش روشنفکران را در ایجاد تمدنی که می‌توان گفت ایرانی‌بودن ما بر آن پایه است، به‌خوبی تفسیر می‌کند و پژوهش بسـیار ارزشمندی را ایشان انجام داده است. از اینجا شـروع کنیم که به قول داگلاس نورث، «تاریخ» عبارت از تحولاتِ نهادی است. نهاد؛ یعنی روابطِ تکرارشونده بشری و توافقاتی که راجع به روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌کند و نسبت به آن متفق‌القول می‌شوند. تاریخ همین اسـت؛ تحولاتی که افراد جامعه توافق کرده‌اند نهادهای جدیدی را جایگزینِ نهادهای قدیمی کنند. حالا این می‌تواند سوسیالیسم، انواع سرمایه‌داری یا واریته‌های سرمایه‌داری یا سوسیالیسمی باشـد که در جهان موجود هستند. اینها همه نهادهای جدید هستند، آنچه مارکس «روبنا» می‌گوید. روشـنفکرانِ مشروطه کاملاً در نهادسازی موفق بوده‌اند. درواقع در علم نهادسازی یا معرفت نهادسـازی، مراحل نهادسازی را به این ترتیب طبقه‌بندی می‌کنند: در درجه اول باید مدلی ارائه شود که برای مردم جذابیت داشته باشد و جایگزینِ مدل قدیمی‌تر شود. و این مدلْ یک مدل ساختاری است و حتماً باید از نظریه بربیاید. نه مدل‌هایی مثل آنچه مثلاً بعد از انقلاب اسلامی رخ داده و تصویری گنگ از عدالت و آزادی داده شده که بعداً هزاران تفسیر گوناگون جایگزینش شده و هنوز هم روشن نیست چه اتفاقی قرار است بیفتد. بلکه تصویری که مبتنی بر نظریه باشـد و جهان را برای مردم تصویر کند که می‌خواهیم کجا برویم. داگلاس نورث مثال می‌زند که مارکس تصویری می‌دهد و لنین آن تصویر را مشخص (concrete) می‌کند. درواقع لنین، مدل نهادی مارکس را که در نظریه‌اش آمده، به یک مدلِ مشخصِ نهادی تبدیل می‌کند، که بر اسـاس آن حکومتِ شوراها برپا شود. مشخص می‌کند که چگونه می‌خواهیم این را برپا کنیم. اینکه با دیکتاتوری پرولتاریا این کار انجام شود، بر بازار فائق شویم و به این‌گونه یا آن‌گونه برنامه‌ریزی تمرکز کنیم... حالا درست و غلطش مورد بحث من نیست. به هر ترتیب، یک مدلِ نظری را تبدیل می‌کند به یک مدلِ سیاستی یا عملی. در بحثِ قبلی اشاره کردم که در ایران نه دولت و نه روشنفکران نمی‌توانند مدل نظری عام بدهند و نه می‌توانند مشخص کنند که در قالب آن شـش وجه نهادی که آوردم، باید با جهان چه‌کار کنیم. آن مدل عام که مردم بر اساسش تصویری از جامعه آینده را قبول می‌کنند، باید به مدل مشـخص عملیاتی تبدیل شود. خُب، روشنفکرانِ مشروطه این کار را کردند، آن‌هم در دوره قاجار که تمام داغ و درفش برقرار بوده و دموکراسی هم در کار نبوده. همه روشنفکرانِ مشروطه با ایدئولوژی‌های مختلف در این امر سهیم بودند، حیدر عمواوغلی، میرزای نائینی، ملکم خان و غیره، درواقع یک تصویر از جامعه آینده ارائه می‌دادند که می‌توانیم با تسامح بگوییم حکومت قانون بود. حتی میرزارضا کرمانیِ پیرو اسدآبادی هم وقتی ناصرالدین‌شاه را ترور می‌کند، همان تصویر را در ذهن دارد. درواقع الگویشان یکی است. با همین تصویر هم سیاستِ نهادی‌شان را به‌تدریج شکل می‌دهند و می‌دانند که باید حکومت قانون برقرار باشـد. میرزا ملکم خان در رساله‌هایش می‌گوید که ایران دو آفت دارد: یکی اینکه قانون ندارد، یکی اینکه راه ندارد. در جای دیگر می‌گوید شما فقط نگاه می‌کنید غربْ کارخانه و صنایع دارد، اما یک چیز را نمی‌بینید و آن اینکه غربْ کارخانه آدم‌سازی دارد و این مهم‌تر از آن کارخانه‌هایش اسـت. این در مورد فتوای تحریم تنباکوی میرزای شیرازی گرفته تا ملای خراسانی، که با دانش کافی به دادگاه لاهه علیه عثمانی نامه می‌نویسد نیز صادق است. این حرف‌هایی که امروز در مورد اسلام و دین رایج است، چه از سوی طرفداران و چه آنان که با حکومتِ دینی مخالفت می‌کنند، از فهم توانایی روشنفکران مشروطه در ارائه مدل و برنامه توسعه به جامعه غافل‌اند.

موضوع سومی که در نهادسـازی وجود دارد، فناوری اجتماعی است. فناوری اجتماعی را در مقابل فناوری کالایی تعریف می‌کنند. همان‌طور که علم را به کالای قابل اسـتفاده تبدیل می‌کنیم، باید نظریه‌ها را به قوانینی قابل استفاده و همخوان تبدیل کنیم که کار بکند. روشنفکران مشروطه این کار را کاملاً بلد بودند و به شاگردانشان هم یاد دادند. یعنی نسل بعدیِ روشنفکرانِ مشروطه مثل ابتهاج و فرمانفرمایان که تکنوکرات شدند، همه آموخته این نوع فناوری اجتماعی بودند. در جای دیگری نوشته‌ام وقتی داور، قانون مدنی ایران را از قوانین اروپا اقتباس می‌کند، دکتر مصدق در مجلس، دو روز فرصت می‌خواهد و نطق طولانی سه چهار ساعته می‌کند. آنجا عنوان می‌کند که این قوانین بر پایه فقه مسیحیت است و اگر ما این قوانین را بر پایه فقه اسلامی تبدیل نکنیم، در جامعه ما کارآمد نخواهد بود، کار نخواهد کرد. و بالاخره قانع می‌کند و آنجاست که مجتهدین را جمع می‌کند و قانون مدنی را بر فقه اسلامی منطبق می‌کنند که بر اسـاسِ مطالعات من از قانون مدنیِ ژاپن و آلمان پیشرفته‌تر است. این بحث‌هایی که امثال آقای آجودانی می‌گویند باید سکولاریسمِ ناب داشته باشیم، صحبت‌های سَبُکی است. خودِ شخص محترم، اما چنین تفکری نشان می‌دهد قواعد تاریخ‌سازی را اصلاً متوجه نیستند و این روش بسیار سَبُکی برای تاریخ‌سازی است.

ببینید وقتی مدل و فناوری اجتماعی داشته باشید، قوانین کاملاً کار می‌کند، یعنی قانون مدنی هنوز مبنای مدنیتِ ایران است و تا به حال کسی نتوانسته ایرادی به آن بگیرد. چه در طرف سکولاریسم، چه در گرایش‌های سنتی مذهبی نمی‌توانند دست به قانون مدنی ایران بزنند. این‌قدر که زبده اسـت. این می‌شود فناوری اجتماعی. قانون تجارت هم با این زبدگی همین‌طور اسـت. و همه آنها مبنای قوانین بعدی می‌شود. مرحله آخر سیاست‌هایی است که به کار گرفته می‌شود تا این مباحث عملیاتی شود. روشنفکران مشروطه بسیار زبده‌اند. بر اساس تحلیلِ میرزا ملکم خان مبنی بر اینکه راه، آفتِ عدم توسعه ایران است، قوانینی آماده کرده بودند که در دوره انتقالِ قدرت از قاجار به پهلوی روی میز رضاشاه گذاشتند. رضاشاه که خودش این قوانین را سفارش نداده بود. بعد هم داور مثل یک چریک خودکشی می‌کند، وقتی می‌بیند آبرو و اعتبارش با تَن‌دادن ناگزیر به دیکتاتورمنشی رضاشاه در خطر است. داور کمتر از چریک نبود. مبنای نهادی جامعه را می‌ریزد و بعد خودکشی می‌کند. در این تقسیم‌بندی‌های درونِ حکومت، بیرونِ حکومت و برانداز باید از روشـنفکران مشـروطه یاد گرفت که چطور می‌توانی برای توسـعه جامعه‌ات درسـت عمل کنی. چطور می‌توانی در بوروکراسی باشی و درست عمل کنی. چطور می‌توانی اپوزیسیون باشی و درست عمل کنی، مانند دکتر مصدق. قوانینی که دکتر مصدق در دوره کوتاه اختیاراتش برای تصویب می‌گذراند، مبنای بسیاری از قوانین کنونی ما است؛ از قوانین تأمین اجتماعی، اصلاحات ارضی، قوانین شهرداری‌ها و غیره. تا به او اختیار دادند، در دورانِ اختیارات شش‌ماهه اعطایی، شب‌ها نشست اینها را نوشت؟! نه! الگوی توسعه را پیش‌تر با آن فناوری اجتماعی آماده کرده بودند تا تبدیل به نهادهای مشخص گردد. این انحراف است که می‌گویند اول باید دموکراسی شود تا بعد ما برنامه دهیم. خُب، از روشنفکران مشروطه یاد بگیرید چطور الگوی ذهنی یا همان مدل یا الگوی توسعه را به جامعه دادند. موقعی که محمدعلی شاه استبداد صغیر را برپا کرد، از ستارخانِ عیار تا خانِ خانان، سـردار اسعد بختیاری، در دو سر طیف طبقات اجتماعی، به کمک مشروطه آمدند. ببینید اقناع اجتماعی نسبت به الگویشان چه حد بوده است؛ آن تصویری که توانسته بودند در دوران اختناق به جامعه بدهند، در دوره‌ای که ایران در حال تقسیم بود و انگلیس و روس تزاری، دو بار داشتند ایران را تقسیم می‌کردند. در آن شرایط این کارها را انجام دادند. هیچ‌وقت در هیچ‌جای

در نبود عقلانیت غیرابزاری و عقلانیت ارتباطی نئوفودالیسم اقتصادی از دل جامعه بیرون آمده است و ساخت و ساز عمرانی چون با هیچ زیرساخت نرم‌افزاری تعریف نشده، باعث می‌شود سد برای رانت ساخته شود نه توسعه عمرانی.

جهانْ دموکراسی، شرطِ نهادسازی موفق نبوده. تاریخ این را به‌خوبی نشان می‌دهد. اصلاً دولت ملی با دیکتاتوری و قدرتِ مطلقه به وجود می‌آید، چون فئودالیسم تکثری تکه‌تکه است، قدرت مطلقه است که دولت ملی را درست می‌کند. در کشورهای توسعه‌یابنده هم هیچ‌گاه اول دموکراسی وجود نداشته. الگوی توسعه است که دولت‌های توسعه‌بخش چون کره‌جنوبی را جلو می‌برد. بعد که بالغ‌تر می‌شوند و جلوتر می‌روند، دموکراسی پیدا می‌کنند. این را آزمون رگرسیونی (اقتصاد ریاضی) هم تأیید می‌کند. این یک انحراف است که از نظریه استبداد ایرانی بیرون می‌آید که باعث شد تقدم توسعه سیاسی به اقتصادی تعریف شود. روشنفکران کنونی از روشنفکران مشروطه باید یاد بگیرند که و این الگوی فکری و عملی آن‌قدر نزدیک است که جای بهانه باقی نمی‌گذارد. باید این انحرافِ ذهنی را کنار بگذارند که می‌گویند اول به ما آزادی بدهید تا ما به شما برنامه بدهیم، و تازه خطاب به جامعه هم نمی‌گویند، درواقع به دولت می‌گویند. این انحرافی است که تنبلی ذهنی و یک نوع عافیت‌طلبی را در تکنوکرات‌ها و اپوزیسیونِ داخل یا خارج از کشور، دامن می‌زند و پشتش پنهان می‌شوند. نه می‌توانند مدل را تصویر کنند، نه آن را مشخص کنند، نه فناوری اجتماعی‌اش را، و نه سیاستی دارند که در دوره‌های مختلف باید با حکومت‌ها چه‌کار کنند. پس این انحراف را پیدا می‌کنند که می‌گویند ما خیلی احساساتی بودیم! بعد هم تفسیرهای نادرست می‌کنند که چون دموکراسی نبوده، از مشروطه تا به حال، ما طفلکی‌ها مظلوم هستیم و توسعه هم پیدا نمی‌کنیم. نه شما از دانش تاریخ‌سازی بی‌خبر بودید. شما الگو ندارید که توسعه پیدا کنید. روشنفکرانِ مشروطه جامعه ایران را تحت دیکتاتوری هم توسعه دادند. یک فئودالیسمِ خاص ایرانی چندهزار ساله را از بین بردند، اما شما نمی‌توانید از حاکمیت نوفئودالیسم جلوگیری کنید. مارکس می‌گوید، دولت شکست‌دهنده انقلابْ موظف است وظایف انقلاب مغلوب را انجام دهد. در مشروطه، وظایف انقلابِ مغلوب آن‌قدر دقیق بود و آن‌قدر اینها در ارائه الگو و برنامه توسعه و نهادسازی توانمند بودند که آن وظایف را چه رضاشاه و چه محمدرضا شاه انجام دادند. محمدرضا شاه اصلاحات ارضی کرد و کارگران را در سود کارخانه‌ها سهیم کرد. اینها وظایفِ انقلاب مغلوب بود و محمدرضاشاه در انقلاب سفید انجام داد. هرچه این وظایف و الگو را دقیق مشخص کنیم، اگر شکست هم رخ بدهد، طرفِ پیروز مجبور به انجامش می‌شود. در مناظرات اخیر دیدیم که همه در مورد آزادی زنان حرف می‌زدند، ولی چون اینها تدقیق نشده و شیوه‌اش مشخص نشده و به شکل عام است، در حد همان حرف می‌ماند. قانونش که نوشته نشده تا بگذارند روی میز. مثل قانونِ اصلاحات ارضی که روی میز محمدرضاشاه گذاشتند. بنابراین بعد انقلاب می‌آیند دوباره اصلاحات ارضی می‌کنند، خُب کسی که بعد از انقلاب دوباره اصلاحات ارضی می‌کند الگو ندارد. تقسیم می‌کنند، شرکت‌های سهامی زراعی و شرکت‌های تعاونی را نابود می‌کنند، حالا هر کسی می‌رود چاه می‌زند و محیط‌زیست را نابود می‌کند. وقتی الگوی توسعه ندارید، چنین اتفاقی می‌افتد. بعد می‌گویند دولت خیلی بد است، آن‌قدر که محیط‌زیست نابود شده. خُب شما کاری کرده‌اید که بشاید؟ وظیفه انقلاب را مشخص کرده بودید که آن دولتِ شکست‌دهنده موظف باشد انجامش بدهد؟

۶

ما باید «روشنفکر گفت‌وگویی» شویم. من یک درجه جلوتر می‌روم، می‌گویم باید «روشنفکر گفتمانی» شویم. چرا می‌گوید گفت‌وگویی؟ چون از بس حرف‌های انتزاعی و به هم پریدن و پشت پا گرفتن و خنجر زدن از پشت بین روشنفکران وجود دارد که می‌گوید باید روشنفکر گفت‌وگویی باشیم، تا روشنفکران بنشینند با هم گفت‌وگو کنند. ما روشنفکر گفتمانی، متکی به نظریه‌هایی می‌خواهیم که آن را در گفتمان به الگوهای مشخص‌تر تبدیل کنیم. گفت‌وگو معطوف به مفاهمه است یعنی با هم بنشینیم، گفت‌وگو کنیم و دعوا نکنیم. گفتمانْ معطوف به کشفِ حقیقت و یک توافق مشخص است که همان قرارداد اجتماعی باشد. هرچند دیر شده اما باید زودتر این را در دستور کارمان قرار دهیم. این‌قدر هم به دولت بد نکنیم. البته اگر دولت پایش را کمی از گلیم روشنفکران غیررسمی بیرون بکشد، بهتر است، وگرنه خودش را نابود کرده. ما هم دست برنمی‌داریم از اینکه بتوانیم چنین گفتمانی را جایگزین گفتمان سَبُکی کنیم که در حوزه سیاسی در مورد آینده ایران رایج است، و همچنین جای بگومگوهای انتزاعی و گاه سبکی که روشنفکران در مورد آینده ایران دارند. باید این گفتمان توسعه‌بخش را جایگزین کنیم. روشنفکرانِ ما عقیم شده‌اند. این عقیم‌شدن، به نظر من ناشی از ایدئولوژیک‌شدن به معنای آگاهیِ کاذب است. همان تفسیر مارکس که ایدئولوژی می‌تواند به آگاهی کاذب تبدیل شود. این آگاهی کاذب در ایران ریشه خُرده‌بورژوایی دارد. بر این مبنا، روشنفکرانِ چپ و راست در ایران، هردو تخیلی هستند. و مبنایش هم همان آگاهی کاذب است. اینها متکی بر نظریه‌ای که قابل عمل یا پراکسیس باشد، نیستند. وقتی این اتفاق در یک جامعه بالنده در تاریخ مدرن رخ می‌دهد، که روشنفکرانِ جامعه نمی‌توانند ارگانیک شوند. نمی‌توانند نظریه را بین مردم ببرند تا به قولِ مارکس به نیروی مادی تبدیل شود. و چون نمی‌توانند این کار را انجام دهند، آن اتفاقی که گرامشی مبنای ایجاد جامعه نوین می‌داند، نمی‌افتد. یعنی نمی‌توانند عقل ممیز به مردم ببخشند. در صورتی که جامعه ما دارای عقل سلیم بسیار پخته‌ای نسبت به بقیه جوامعِ جهان سوم، به‌خصوص خاورمیانه است. ولی روشنفکران نمی‌توانند این عقل ممیز را به جامعه بدهند.

۷

وقتی وارد دوران نوین نمی‌شویم در تله توسعه می‌افتیم. اگر صنعتی‌شدن هم نزد سرمایه‌داران جریان غالب مطرح بود و هم مارکس در بسیاری از آثارش جامعه نوین را در نسبت با آن می‌دید، الان دیگر صنعتی شدن پیشران توسعه نیست. درواقع تولید، اساساً دانش‌بر شده است. بعضی‌ها فکر می‌کنند اگر صنعتی کامل نشویم نمی‌توانیم وارد اقتصاد دانش شویم که اشتباه بزرگی است. برای صنعتی‌شدن باید صنعت دانش‌بر داشته باشیم تا بتوانیم صنعت را کامل کنیم. برای اینکه مثلاً ۷۰ درصد واردات در کشورهای صنعتی دانش‌بر است. مثلاً اتومبیلی که پیشرفته‌تر نشده باشد قابل صادرات نیست، واگنی که پیشرفته نباشد نمی‌تواند در مترو کار کند. به همین دلیل شما صنعتی نمی‌شوید بلکه صنایعتان ورشکسته می‌شوند. به‌این‌ترتیب، انباشت تولید که اساس یک جامعه است متوقف می‌شود و مبنایی می‌شود که در تله توسعه می‌افتید. حالا اگر انحصارات و الیگارشی هم عمل کند، در نئوفئودالیسم می‌افتید. قانون اساسیِ سرمایه، انقلاب پیاپی در تولید و انباشت است. حالا چه نئولیبرال باشد چه سیستم‌های دولت رفاه. این قانون در ایران متحقق نمی‌شود، به همین دلیل اگر به این سیستم نئولیبرالیسم بگویید خنده‌دار است. چون نئولیبرالیسم یک شیوه انتظام سرمایه‌دارانه است. وقتی جریان انقلاب پیاپی در تولید صورت نمی‌گیرد، نمی‌شود به آن نئولیبرال گفت. هر گِردی که گردو نیست. اساس تولید و مازاد اقتصادی به‌صورت رانت اتخاذ می‌شود و خارج می‌شود؛ یعنی در چرخه بازتولید وارد نمی‌شود. در محاسبه ساده‌ای که قبلاً انجام داده بودم به‌صورت متوسط ۵۰ میلیارد دلار فرار سرمایه از ایران وجود دارد و حتی بین ۳۰ تا ۸۰ میلیارد دلار تخمین زده شده. کل تشکیل سرمایه در بخش صنعت ایران ۲۰ میلیارد دلار است. این یعنی چه؟! گفتمان دوران نو را باید جایگزین کرد تا از این تله بیرون بیاییم. اگر در تله انباشت افتادید و انقلاب پیاپی در تولید نداشتید، نمی‌توانید کشاورزی را هوشمند کنید و مصرف آب بالایی دارید. ۷۰ درصد آب مصرفی ایران در کشاورزی است که عمده‌اش هم از منابع زیرزمینی تأمین می‌شود که در جهان بالاترین میزان است. کشاورزی هوشمند مصرفِ آب را یک‌سوم می‌کند. تولیداتش هم صورت گرفته. حتی کارشناسان وزارت کشاورزی پیش‌بینی کرده‌اند برای اینکه کشاورزی ایران هوشمند شود، به حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار مروج نیاز است. در برنامه ششم عملی نشد، در برنامه هفتم هم اصلاً به آن پرداخته نشد و گفتند هر کاری را که در برنامه ششم نتوانستیم انجام بدهیم کنار می‌گذاریم. درواقع برنامه هفتم کلِ توسعه را کنار گذاشته. بعد شما سیاست اجتماعی نیاز دارید، وقتی وارد اقتصاد دانش نشوید بسیاری شغل خود را از دست می‌دهند، پریکاریا به وجود می‌آید، شورش می‌کنند و حق هم دارند، برای اینکه توسعه از آنها گرفته شده. درواقع ما دولت توسعه‌بخش نداریم و علیه آن واکنش نشان می‌دهند. چون شغل ایجاد نمی‌شود، بیمه نمی‌پردازد، اگر بیمه بپردازد با حقوق جدید می‌دهد، پس مستمری را هم با حقوق جدید باید بدهند. به‌این‌ترتیب مستمری می‌تواند با بیمه پوشانده شود. صندوق بازنشستگی ورشکسته است، دولت مدام باید بپردازد... ببینید چه دور باطلی است. نزول مدام بیشتر و تله عمیق‌تر می‌شود. وضعیت محیط زیست وحشتناک است، اتومبیل‌ها پیشرفت نکرده و سوخت بیشتری نیاز دارد. ساختمان‌ها را نتوانستید عایق‌بندی کافی کنید و سه برابر کشوری مثل سوئد که سردسیر است مصرف دارید. کل مصرف انرژی یک واحد تولید در ایران ۹ برابر کشورهای پیشرفته است. پس مدام می‌بینید که این تله عمیق‌تر می‌شود. از لحاظ اجتماعی هم عمیق‌تر شده. فرهنگ کار از دست می‌رود. در تحقیقاتم آوردم که رابطه مابین درآمد و تحصیل معکوس شده، پس تحصیل را رها می‌کنند و دنبال کار می‌روند.

دانشگاه، از دیروز تا امروز

آینده دانشگاه ایرانی: در میانه مستعمره‌شدن و رهایی‌بخشی

چکیده

دانشگاه چه نقشی در دولت مدرن و حوزه عمومی داشته است؟ دولت‌ها چه مسیری را طی کرده‌اند؟ پاسخ این پرسش‌ها را در این مقاله بخوانید.



جبار رحمانی

رئیس انجمن انسان‌شناسی ایران

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید درباره سرنوشت دانشگاه در ایران از دیروز تا امروز بخوانید، این مقاله به شما توصیه می‌شود.

تاسیس و توسعه نهاد دانشگاه در ایران همیشه محل مناقشـــه بوده و برخی آن را الگویـــی وارداتی تعریف کرده‌انـــد و برخـــی دیگر آن را حاصـــل نوعی نوآوری اجتماعی در مواجهه با فرهنگ جهانی دانسته‌اند. در این میانه مسئله اصلی آن است که دانشگاه فارغ از آنکه در تقسیم کار کلی جامعه ایران مدرن، نقشی برای تربیت نیروهای جدید داشته، نقشی مضاعف هم بر عهده گرفته که می‌تـــوان آن را حوزه عمومی کلیدی و محوری در این جامعه دانست. بدین سبب، دانشگاه یک نهاد عمیقاً پویا و ســـیال بوده که منطق ســـیالیت آن باعث شده که هیچ‌گاه به تصـــرف کامل یک نیرو یا روایت خاص درنیامده است. هرچند در روایت تاریخ دانشگاه گاه آن را به اراده‌های فردی ارجاع می‌دهند، اما درواقع دانشگاه از دل جنبشـــی در جامعه ایران سر برآورد که می‌توان آن را جنبش مشروطه نامید، جنبشی برای نوسازی و توسعه ایران بر مبنای مقتضیات و منطق جهان مدرن که درنهایت منتهی شـــود به مدرنیته ایرانی یا تجربه ایرانی‌مدرنیته.

اما به دلیل قدرتی که این نهاد در تغییر اجتماعی و سیاسی داشته، اصحاب قدرت به دنبال آن بودند که دانشگاه را به تصرف کامل درآورند. بر این اساس، دانشگاه ایرانی چهره‌ای ژانوسی برای قدرت داشته است: از یک سو محمل و ابزار تحقق رویاهای صاحبان قدرت بود، اصحابی که سعی می‌کردند این نهاد را در خدمت خودشان درآورند و گاه آن را به شارح نظریات و منویات خودشان در باب جامعه و تاریخ و توسعه و نوسازی بدل کنند. از سوی دیگر کابوس اصحاب قدرت هم همیشه در این میدان دانشگاه شکل گرفته است. مهم‌ترین جریان‌های انتقادی حاصل فعالیت‌های دانشگاهیان بوده و هست. به همین سبب نهاد حکومت و حکام در ایران معاصر هیچ‌گاه نتوانسته‌اند از در صلح با این نهاد برآیند. حکومت مدرن در ایران هرچند با ایده تقســـیم کار نهادی تأسیس یافته اما در عمل به دلیل میل باطنی حاکمان به دنبال تصرف سایر حیطه‌ها یا به تعبیری مستعمره کردن هرگونه زیست‌جهان و سیستم‌های فرعی در جهت منویات خودشان بوده است. در این میان، نیروی کلیدی اصلی زیست‌جهان دانشگاه ایرانی، میل به مقاومت در برابر متصرف شدن و مستعمره شدن (تبدیل شدن آن به نهاد خدمتگذار برای حکومت) بوده است. همزمان با این موقعیت متناقض و دوگانه، دانشگاه ایرانی هیچ‌گاه نتوانسته ترکیبی یکدست داشته باشد.

مهم‌ترین مسئله میدان دانش در ایران، میل و قابلیت دخالت قدرت در قواعد بنیادی میدان دانش و علم در ایران است. به همین سبب دانشگاه ایرانی از جایی به بعد در تاریخ معاصر بدل به نهادی رانتی یا یک منبع رانت می‌شود که نیروهای وفادار به سیاست از آن برای افزایش ســـرمایه فرهنگی و نمادین خودشان استفاده می‌کنند. هرچند ارتقای سرمایه‌های اجتماعی و اقتصادی و نیروهای سیاسی در بیرون دانشگاه رخ می‌داده اما آنچه که آنها در حیات فرهنگی نیاز داشته‌اند، توسعه و ارتقای سرمایه نمادین و فرهنگی‌شان بوده که دانشگاه مهم‌ترین ابزار این پدیده است. حضور سیاسیون در دانشگاه ایرانی در نیم قرن اخیر در همین خلأ تاریخی سرمایه‌های نمادین و فرهنگی استادان و دانشجویان داشته‌اند.

میدان دانشـــگاه همیشـــه در میانه آلودگی‌های ناشـــی از حضور کنشگران رانتی و اصحاب حرفه‌ای دانشگاه قرار گرفته است. این مسئله در جذب‌های دانشگاهی خودش را نشـــان می‌دهد که شاخص و گلوگاه اصلی هرگونه جذب در دانشگاه، نه معیار علمی که معیار سیاسی و ایدئولوژیک است. در آیین‌نامه‌ها و مقررات مداخله نیروهای سیاسی غیردانشگاهی بر سرنوشت و سرشت میدان دانشگاه نیز می‌توان این مسئله را دید و هم در نظارت‌ها و مداخله‌های بعدی که این نیروهای غیرعلمی بر هرگونه عملکرد علمی و فرهنگی استادان و دانشجویان داشته‌اند.

در نتیجه روندهای فوق، دانشگاه ایرانی همچون پیکر نیمه‌جانی است که هردم زخمی

نکته‌هایی که باید بدانید

- **آینده هم محصول عاملیت نهاد دانشگاه است و هم آنکه آینده می‌تواند فرصتی برای توسعه و تکمیل پروژه دانشگاه ایرانی فراهم کند. به عبارت دیگر هم آینده ایران محتاج نهاد دانشگاه است و هم دانشگاه ایرانی محتاج آینده است تا پروژه‌ای در حال تکمیل‌شدن باشد.**
- **دانشگاه ایرانی از دل اراده فردی حاکمان سر برنیاورده که به اراده آنها هم مطیع شود، این نهاد مدرن ایرانی، از دل جنبشی بزرگ سر برآورده و آن را باید در امتداد مشروطه ایرانی و برای ساختن ایران نوین فهمید. به همین سبب دانشگاه ایرانی همچنان پروژه‌ای ناتمام است و شاید پروژه‌ای برای همیشه باشد. هرچه هست هنوز برای ایفای نقش این نهاد در تاریخ و جامعه ایران، فرصت‌ها و امکان‌های بسیاری باقی است.**
- **ارتقای سرمایه‌های اجتماعی و اقتصادی و نیروهای سیاسی در بیرون دانشگاه رخ می‌داده اما آنچه که آنها در حیات فرهنگی نیاز داشته‌اند، توسعه و ارتقای سرمایه نمادین و فرهنگی‌شان بوده که دانشگاه مهم‌ترین ابزار این پدیده است. حضور سیاسیون در دانشگاه ایرانی در نیم قرن اخیر در همین خلأ تاریخی سرمایه‌های نمادین و فرهنگی اصحاب قدرت معنادار است.**

دانشگاه ایرانی چهره‌ای ژانوسی برای قدرت داشته است: از یک سو محمل و ابزار تحقق رویاهای صاحبان قدرت بود، اصحابی که سعی می‌کردند این نهاد را در خدمت خودشان درآورند و گاه آن را به شارح نظریات و منویات خودشان در باب جامعه و تاریخ و توسعه و نوسازی بدل کنند؛ از سوی دیگر کابوس اصحاب قدرت هم همیشه در این میدان دانشگاه شکل گرفته است.

از این سویه‌های رانتی و مداخله نهادهای بیرونی بدان وارد می‌شود و قواعد بازی میدان دانش و علم را مختل می‌کند و گاه کنشگران متعارف این میدان هم برای در امان ماندن، تن به این مختصات و قواعد می‌دهنـــد. در نتیجه این وضعیت، ما با چهره‌ای مه‌آلود از دانشـــگاه مواجهیم؛ چهره‌ای که در عین حال که بخش‌هایی از آن، مستعمره سیاست است، با جان‌کندن‌های بسیار در پی روشن نگه داشتن فروغ کم‌نور علم در این سرزمین است. نیروی حیاتی اصلی این ســـرزندگی اقلیت استادانی است که در حد توان تن به بازی‌های این میدان آلوده به منطق رانتی نداده‌اند و مهم‌تر از همه، فضای دانشـــجویی اســـت که هیچ‌وقت تمام و کمال در تسخیر روح فاوستی قدرت در ایران نبوده است.

از دل این موضعیت متناقض تصویری از دانشگاه ایرانی شکل گرفته است که عموماً در رسانه‌ها و منتقدان بیرونی، بازنمایی‌ای منفی دارد. گویی منتقدان بیرون از دانشگاه، دانشگاه را متهم به مستعمرگی تام و در اختیار قدرت کرده‌اند و آن را از علم و دانش مدرن تهی می‌دانند. این منتقدان به سادگی حکم به نادانشگاه بودن آن می‌دهند و مدعی فقدان و گاه عدم امکان علم مدرن در دانشـــگاه ایرانی هســـتند. این منتقدان به دلیل توجه و تمرکز بیش از حد به سویه‌های آلوده میدان دانشگاه (با توجه به قواعد رانتی و حضور نیروهای رانتی در قامت استاد و نظریه‌پرداز و...)، عملاً نقدشان به این بعد را آن‌قدر برجسته کرده‌اند که متوجه نیروهای حرفه‌ای و فعال در دانشگاه نشده‌اند. از این وجه، حکم به تعطیل علم و دانشگاه در ایران داده‌اند. نکته جالب آن است که این نقد کلی آنها به نادانشگاه شدن دانشگاه ایرانی، همسو با نهادهای حاکمیتی‌ای است که متوجه عدم تصرف تام و تمام میدان دانشگاه بر حسب منویات قدرت شده‌اند. آن‌ها هم از دانشگاه به مثابه جایی که علم (علم مورد نظر آنها) را تولید نمی‌کند و نهاد فرهنگی منحرف است صحبت می‌کنند. به همین سبب منتقدان بیرون و نیروهای حاکمیتی تندرو در یک چیز همسو هستند: در نفی دانشگاه و علم در ایران.

اما در این میان دفاع از عملکرد دانشگاه با وجود زخم‌های ناشی از تبدیل آن به ساحت رانتی، یک وظیفه است. اما برای دفاعی واقع‌بینانه از این نهاد باید به وجوه مثبت و قابل دفاع این نهاد اذعان داشت. دانشگاه ایرانی چند ویژگی دارد که قطعاً آن را فراتر از میل همایونی و منویات فرادستی‌ها می‌برد:

یکی آنکه دانشـــگاه ایرانی، همچنان مهم‌ترین عرصه حوزه عمومی است که در تربیت منش و شخصیت نسل جدید ایران، نیروهای خلاقه فراوانی در درون آن فعال هستند. به همین سبب کلیدی‌ترین نقش را در ایجاد و توسعه زیست‌جهان نسل جدید با ایده‌ها و آرمان‌های نو، دارد. مهم‌ترین تجربه‌های نسل جدید از فرهنگ نوین ایرانی از خلال بستر و محیط دانشگاهی رخ می‌دهد. دانشجویان مهم‌ترین نیروی تغییرات فرهنگی در جامعه ایرانی بوده‌اند.

دوم آنکه دانشـــگاه ایرانی با وجود مداخله دســـت‌های آلـــوده قدرت بیرونی و همســـودها و همسوهای داخلی آن در بدنه استادان، هیچ‌وقت تماماً تحت تسخیر اســـتادان خدمت‌گزار سیاست و اســـتادان بندبازی که در این میانه صرفاً موقعیت استادی را تصرف کرده‌اند (این استادان بندباز به ظاهر غیرسیاسی، نه عالم حرفه‌ای‌اند و نه خادم سیاست. آن‌ها با سکوتشان در برابر تصرف دانشگاه توسط نیروهای رانتی، فرصت شغلی‌شـــان را تمدید می‌کنند) درنیامده است. درنهایت اقلیتی از استادان هستند که وظیفه اصلی تولید علم را بر عهده داشته و الگوهای پرورش نسل بعدی را فراهم می‌کنند. این استادان اندک، آن‌هایی هستند که نه نقاب علم‌ورزی کاذب را بر صورت دارند و نه مزد خادم قدرت بودن را بواسطه استاد شدن دریافت کرده‌اند. آن‌ها محققان خویش‌فرمایی هستند که در میانه این نیروهای مزاحم در میدان دانشگاه به دنبال توسعه علم و جامعه هستند؛ اعتبار علمی دانشگاه هم به همین اقلیت است.

سوم آنکه باوجود همه مداخله‌ها و تصرف‌ها، میدان علم منطقی عمیق و پیچیده دارد و در بلندمدت بخشی از نیروهای رانتی هم تبدیل به نیروهای منتقد می‌شوند و عملاً بازی رانتی قدرت را بر هم می‌زنند. به همین سبب این سویه‌های جستجوگری حقیقت انسانی در این میدان، همان منبعی است که در بلندمدت سبب همسو و همنوا شدن برخی استادان رانتی با جریان منتقد قدرت و جویشگران علمی می‌شود و این مسئله هرچند برای دانشگاه بسیار پرهزینه است اما دردسرهای اصحاب قدرت برای تصرف دانشگاه را بیشتر می‌کند.

چهارم آنکه دانشگاه تقریباً زنده‌ترین نهاد در جامعه ایران است. تنها نهادی است که اعضای داخلی آن با فریاد از زخم‌ها و فسادهای داخل آن سخن می‌گویند. این سخن گفتن از فسادهای دانشگاه به معنای سلامت سایر نهادها نیســـت، بلکه به معنای فساد سیســـتماتیک در آن نهاد و عدم سیطره فساد سیستماتیک در نهاد دانشگاه است. به همین سبب هنوز هم روح دانشـــگاه ایرانی، سویه‌های نقادانه خودش را برای دفاع از حریم حقیقت و عدالت دارد.

هرچه هست نمی‌توان آینده جامعه ایرانی را بدون نقش و عملکرد دانشگاه ایرانی فهمید. دانشگاه ایرانی همچنان قابل دفاع است و باید هم از آن دفاع کرد

با تکیه بر همین خصیصه‌های چهارگانه میدان دانشگاه است که علی‌رغم چهره ژانوسی آن برای قدرت و منتقدان بیرونی، در برســـاختن آینده جامعه ایرانی، یکی از مهم‌ترین نهادها دانشگاه ایرانی اســـت. نهادی که ســـهمی کلیدی در تربیت نسل جدید داشته و مهم‌ترین حوزه عمومی در فضای نسبتاً بسته فرهنگی این جامعه است. لذا ذهنیت جدید و فرهنگ مدرن ایران از طریق این نهاد است که گسترش یافته و می‌تواند مؤثر باشد. البته این را هم باید مدنظر داشـــت که سیطره جذب رانتی استادان، سهم عاملیت استادان را کمتر کرده و سبب شده که نیروی حیاتی اصلی دانشگاه ایرانی، از دل بدنه دانشجویان سر برآورد. بدنه دانشجویی اســـت که در شبکه‌ای از تعاملات فکری و فرهنگی با سنت‌های علمی و استادان برجسته، پیشران اصلی نیروهای برساخت آینده جامعه ایرانی فارغ از مداخله نیروهای ویرانگر سیاســـی است. به همین سبب منشأ پویایی حیات دانشگاه ایرانی، بدنه دانشجویی آن و اندک اساتید حرفه‌ای و متعهد به قواعد میدان علم هستند.

از این منظر بهتر می‌توان جایگاه و موقعیت نهاد دانشگاه در آینده ایران را فهمید. این آینده، تصویری اســـت که هم کیفیت جامعه در کل را نشـــان می‌دهد و هم خصیصه‌ها و وضعیت نهاد دانشگاه را بطور خاص آشکار می‌کند. اما این تصویر آینده از تعامل و تبادل نیروها و جریان‌های درون دانشگاه و برون دانشگاه است. هرچند فضای سازمانی دانشگاه هر روز بسته‌تر می‌شود اما فضای دانشجویی آن هرچه بیشتر نقادتر و پویاتر از گذشته است. به همین سبب در تلاقی این نیروهای اقلیت استادان حرفه‌ای و دانشـــجویان مشتاق و پرانرژی است که عاملیت نهاد دانشگاه ایرانی در آینده این کشور محقق می‌شود. هرچه هست نمی‌توان آینده جامعه ایرانی را بدون نقش و عملکرد دانشگاه ایرانی فهمید. دانشگاه ایرانی همچنان قابل دفاع است و باید هم از آن دفاع کرد. دفاع از دانشگاه ایرانی باید در برابر دو طیف باشد: یکی نیروهای تمامیت‌خواه سیاسی که آن را مطیع و منقاد می‌خواهند؛ و دیگری منتقدان بیرون دانشـــگاه که بی‌آنکه نگاهی واقع‌بین داشته باشند، هرگونه علم و اندیشه را در آن ممتنع دانسته و حکم بر فقدان و امتناع دانشگاه ایرانی می‌دهند. دانشگاه ایرانی از دل اراده فردی حاکمان سر برنیاورده که به اراده آنها هم مطیع شود؛ این نهاد مدرن ایرانی، از دل جنبشی بزرگ سر برآورده و آن را باید در امتداد مشروطه ایرانی و برای ساختن ایران نوین فهمید. به همین سبب دانشگاه ایرانی همچنان پروژه‌ای ناتمام است و شاید پروژه‌ای برای همیشه باشد. هرچه هست هنوز برای ایفای نقش این نهاد در تاریخ و جامعه ایران، فرصت‌ها و امکان‌های بســـیاری باقی است. لذا آینده، هم محصول عاملیت این نهاد است و هم آنکه آینده می‌تواند فرصتی برای توسعه و تکمیل پروژه دانشگاه ایرانی فراهم کند. به عبارت دیگر هم آینده ایران محتاج نهاد دانشگاه است و هم دانشگاه ایرانی محتاج آینده است تا پروژه‌ای در حال تکمیل‌شدن باشد.

الگویی برای ما

مروری بر تحولات حوزه تنظیم‌گری گزارش‌دهی مسئولیت اجتماعی و پایداری در خاورمیانه و آسیا



مریم زارع
مدیر مسئولیت اجتماعی
اتاق تهران



ندا کردونی
مشاور مسئولیت اجتماعی
اتاق تهران

پیش‌درآمد

با تصویب و اجرای استانداردهای هیئت استانداردهای بین‌المللی پایداری (ISSB) از ژانویه ۲۰۲۴، بسیاری از کشورها در منطقه آسیا-اقیانوسیه (APAC) روند پذیرش مقررات هماهنگ با ISSB را آغاز کرده‌اند. این مقررات که از ۲۰۲۵ به‌صورت مرحله‌ای اجرا خواهند شد، به افزایش شفافیت و یکپارچگی افشای اطلاعات مالی مرتبط با تغییرات اقلیمی کمک می‌کنند. در این میان، ۱۳ کشور به‌طور خاص مقررات هماهنگ با ISSB را تدوین کرده‌اند. این کشورها شامل هنگ‌کنگ، سنگاپور، تایوان، مالزی، فیلیپین، پاکستان، بنگلادش، سریلانکا، چین، ژاپن، کره جنوبی، استرالیا و هند هستند که از ۲۰۲۵ به بعد مقررات را به اجرا خواهند گذاشت. این روند نشان می‌دهد که منطقه APAC در حال آماده‌سازی برای موج جدید افشای اطلاعات مالی مرتبط با تغییرات اقلیمی بر اساس استانداردهای ISSB است. البته شایان ذکر است که استانداردهای ISSB فراتر از گزارش‌های پایه‌ای اقلیمی رفته و افشای شاخص‌های پیشرفته مالی و استراتژیک را الزامی می‌کنند. بااین‌حال، بررسی‌ها نشان می‌دهند که شرکت‌های آسیا-اقیانوسیه (APAC) همچنان در افشای این شاخص‌ها شکاف‌های قابل‌توجهی دارند. کشورهایی مانند تایوان و کره جنوبی پیشرفت‌هایی در برخی حوزه‌ها داشته‌اند، اما در بسیاری از کشورها همچنان عدم افشای کافی اطلاعات کلیدی مشاهده می‌شود. این موضوع نشان‌دهنده نیاز به افزایش شفافیت و هماهنگی بیشتر در گزارش‌دهی اقلیمی در منطقه است.

آنچه که در روند تغییرات در تنظیم‌گری حوزه گزارش‌دهی پایداری و مسئولیت اجتماعی در خاورمیانه و آسیا، همپای سایر نقاط جهان، مشخص است، این است که کشورهای این منطقه در مسیر یکپارچه‌سازی استانداردها و همگامی با بازارهای جهانی، ابتدا با تشکیل یک کمیته مشورتی آغاز به تصمیم‌گیری در خصوص چگونگی سیاست‌گذاری و تنظیم‌گری این حوزه می‌کنند. برخی کشورها مانند ژاپن و ترکیه اقدام به تدوین استانداردهای ملی کرده‌اند که تا حد ممکن با استانداردهای بین‌المللی هماهنگ است. در مقابل، کشورهایی مانند قطر مسیر پذیرش کامل استانداردهای جهانی را در پیش گرفته‌اند. در اغلب موارد، این فرآیند به‌صورت تدریجی و با یک دوره گذار ۳ تا ۵ ساله اجرایی می‌شود که طی آن، معافیت‌های گسترده‌ای برای کسب‌وکارها در نظر گرفته شده و حمایت‌هایی به‌ویژه برای بنگاه‌های کوچک‌تر و تازه‌وارد به این عرصه ارائه می‌شود.

الزامات گزارش‌دهی پایداری معمولاً از شرکت‌های بورسی آغاز شده و به تدریج به سایر شرکت‌هایی که دارای معیارهای مشخصی مانند میزان درآمد، اندازه دارایی، یا تعداد نیروی انسانی هستند، گسترش می‌یابد. در این میان، تمرکز ویژه‌ای بر شرکت‌هایی که ارتباط مستقیمی با منافع عمومی دارند، از جمله بانک‌ها، بیمه‌ها، و شرکت‌های فعال در بخش انرژی و زیرساخت، مشاهده می‌شود. افزون بر این، بسیاری از کشورها در منطقه تلاش دارند تا هم‌زمان با پذیرش الزامات بین‌المللی، سازوکارهای اجرایی متناسب با شرایط اقتصادی و صنعتی خود را نیز طراحی کنند. این امر شامل تعیین سطوح مختلف گزارش‌دهی، ارائه مشوق‌های مالی و آموزشی برای شرکت‌ها، و توسعه بازارهای مالی پشتیبان مانند انتشار اوراق قرضه سبز و ابزارهای تامین مالی پایدار است. همچنین، با توجه به اهمیت شفافیت و اطمینان‌بخشی (ممیزی)، در بسیاری از این کشورها روند نظارت و تضمین کیفیت گزارش‌های پایداری مورد توجه قرار گرفته و چارچوب‌هایی برای اطمینان‌بخشی مستقل توسط نهادهای حسابرسی و اطمینان‌بخشی توسعه یافته است. در نهایت، می‌توان انتظار داشت که روند همگرایی با استانداردهای بین‌المللی در این کشورها همچنان با سرعت ادامه یابد و علاوه بر افزایش کیفیت گزارش‌دهی پایداری، به جذب سرمایه‌گذاری‌های مسئولانه و ارتقای جایگاه شرکت‌های منطقه در زنجیره ارزش جهانی کمک کند.

مالزی

چارچوب ملی گزارش‌دهی پایداری (NSRF) برای مدیریت مؤثر ریسک‌ها و فرصت‌های پایداری و همچنین افزایش تاب‌آوری و سازگاری با تغییرات اقلیمی طراحی شده است. این چارچوب با هدف ایجاد یک زبان مشترک جهانی برای گزارش‌دهی پایداری توسعه یافته تا شفافیت، پاسخگویی و دسترسی به داده‌های کلیدی در این حوزه را بهبود بخشد. چارچوب NSRF توسط کمیته مشورتی گزارش‌دهی پایداری در سال ۲۰۲۴ و پس از ارزیابی دقیق استانداردهای موجود و مشورت با ذینفعان کلیدی، از جمله تهیه‌کنندگان گزارش، ارائه‌دهندگان خدمات حسابرسی و ارزیابی و ممیزی، سرمایه‌گذاران، متخصصان اقلیم، شرکت‌های دولتی و مؤسسات مالی دولتی تدوین شده است. برای اطمینان از اتخاذ بهترین رویکرد برای مالزی، مشورت‌های عمومی، جلسات تخصصی و نظرسنجی‌های هدفمند انجام شد. با توجه به سطوح مختلف آمادگی شرکت‌ها، رویکردی مرحله‌ای در پیاده‌سازی این چارچوب اتخاذ شد که شامل راهنمایی‌ها و حمایت‌های بیشتر است. همچنین، به انتظارات بین‌المللی از مالزی به عنوان یک کشور تجاری و جزئی مهم از زنجیره تأمین جهانی توجه شده است

با توجه به تغییرات جهانی در مسیر توسعه پایدار، مالزی اقداماتی اساسی برای اطمینان از رشد اقتصادی فراگیر و پایدار، همسو با اهداف زیست‌محیطی و اجتماعی، اتخاذ کرده است. چارچوب ملی گزارشگری پایداری(NSRF) به‌عنوان راهنمایی کلیدی برای هم‌راستایی تلاش‌های پایداری، به‌ویژه در حوزه گزارشگری، با استانداردهای جهانی هیئت بین‌المللی استانداردهای پایداری (ISSB)، از جمله IFRS S1 (الزامات کلی افشای اطلاعات مرتبط با پایداری) و IFRS S2 (افشاهای مرتبط با تغییرات اقلیمی) تدوین شده است.

این استانداردها چارچوبی برای افشای اطلاعات پایدار، قابل‌اتکا و قابل‌مقایسه در سطح جهانی فراهم می‌کنند.NSRF به‌عنوان راهبرد مالزی برای ادغام این استانداردها در سیستم گزارشگری و مقرراتی کشور، با هدف ارتقای شفافیت، پاسخگویی و اعتماد به شرکت‌ها و حمایت از سرمایه‌گذاران و سیاست‌گذاران در ارزیابی عملکرد پایداری سازمان‌ها طراحی شده است. با وجود هزینه‌های اولیه، مزایای بلندمدت این اقدامات، از جمله افزایش رقابت‌پذیری و جذب سرمایه‌گذاری پایدار، برتری دارد.

این چارچوب نشان‌دهنده تعهد مالزی به ارتقای کیفیت گزارشگری پایداری و هماهنگی با استانداردهای بین‌المللی است. هم‌راستایی با این استانداردها به افزایش رقابت‌پذیری کسب‌وکارهای مالزیایی در بازارهای جهانی و تحقق اهداف ملی، از جمله اهداف توسعه پایدار سازمان ملل (SDGs) و حرکت به‌سوی اقتصادی کم‌کربن و تاب آور، کمک خواهد کرد.

مشارکت مقررات‌گذاران، کسب‌وکارها، مؤسسات مالی و جامعه مدنی در تدوینNSRF نقش مهمی در استقرار شیوه‌های مسئولانه، شفاف و آگاه به تغییرات اقلیمی داشته است. این چارچوب، ابزاری کلیدی برای آمادگی مالزی در مواجهه با چالش‌های آینده و ایجاد اقتصادی تاب آور و منعطف، فراگیر و پایدار برای نسل‌های آینده محسوب می‌شود.

چارچوب ملی گزارشگری پایداری (NSRF) به استانداردهای افشای پایداریIFRS که

الزامات گزارش‌دهی پایداری معمولاً از شرکت‌های بورسی آغاز شده و به تدریج به سایر شرکت‌هایی که دارای معیارهای مشخصی مانند میزان درآمد، اندازه دارایی، یا تعداد نیروی انسانی هستند، گسترش می‌یابد. در این میان، تمرکز ویژه‌ای بر شرکت‌هایی که ارتباط مستقیمی با منافع عمومی دارند، از جمله بانک‌ها، بیمه‌ها، و شرکت‌های فعال در بخش انرژی و زیرساخت، مشاهده می‌شود.

توسط هیئت بین‌المللی استانداردهای پایداری (ISSB) ارائه شده‌اند، می‌پردازد. این چارچوب شامل IFRS S1 (الزامات کلی افشای اطلاعات مالی مرتبط با پایداری) و IFRS S2 (افشاهای مرتبط با تغییرات اقلیمی) به‌عنوان استانداردهای پایه افشای پایداری برای شرکت‌های مالزی است و همچنین الزامات مربوط به صحت‌سنجی گزارشگری پایداری را دربر می‌گیرد.

هدف NSRF اطمینان از ارائه اطلاعات منسجم، قابل‌مقایسه و قابل‌اعتماد در حوزه پایداری توسط شرکت‌های مالزیایی است تا رقابت‌پذیری و جذابیت سرمایه‌گذاری در مالزی افزایش یابد. اجرای این چارچوب به‌صورت تدریجی و توسعه‌محور انجام خواهد شد تا امکان پذیرش گسترده و بهبود مستمر کیفیت افشاها فراهم گردد. NSRF تلاش می‌کند تا حد امکان با استانداردهای ISSB هماهنگ باشد، در عین حال از تسهیلات و معافیت‌های ارائه‌شده توسط ISSB نیز بهره‌مند شود. با توجه به تفاوت در سطح بلوغ و آمادگی شرکت‌ها در زمینه پایداری و گزارشگری، این چارچوب زمان‌بندی اجرایی خود را به گونه‌ای تنظیم کرده است که چالش‌های پیش رو را در نظر بگیرد.

قطر

مرجع تنظیم مقررات مرکز مالی قطر (QFC) از عموم برای ارائه نظرات خود درباره پیش‌نویس اصلاحات عمومی (گزارش‌دهی پایداری شرکتی) در قوانین ۲۰۲۵ و سند راهنما درباره «چگونگی آغاز مسیر در به‌کارگیری استانداردهای ISSB» دعوت کرده است. ارایه نظرات در خصوص این پیش نویس از تاریخ ۲۴ دسامبر ۲۰۲۴ تا تاریخ ۲۵ مارس ۲۰۲۵ خواهد بود. چارچوب پیشنهادی گزارشگری پایداری شرکتی (CSR) با استانداردهای هیئت بین‌المللی استانداردهای پایداری (ISSB) هماهنگ شده است و بر IFRS S1 (الزامات کلی افشای اطلاعات پایداری) و IFRS S2 (افشاهای مرتبط با تغییرات اقلیمی) تأکید دارد. این استانداردها چارچوبی برای افشای اطلاعات معتبر، قابل مقایسه و تصمیم‌محور در حوزه پایداری ارائه می‌دهند. هدف از این هماهنگی، افزایش شفافیت، پاسخگویی و اعتماد در گزارشگری پایداری و کمک به سرمایه‌گذاران، وام‌دهندگان و سایر اعتباردهندگان در ارزیابی چالش‌های پایداری شرکت‌ها است. سازمان بین‌المللی کمیسیون‌های اوراق بهادار (IOSCO) پس از بررسی مستقل، این استانداردها را برای استفاده در بازارهای سرمایه تأیید کرده است. استانداردهای ISSB در پاسخ به تقاضای جهانی برای اطلاعات یکپارچه، قابل مقایسه و معتبر درباره پایداری تدوین شده‌اند و از چارچوب‌های معتبر بازارمحور مانند TCFD، CDSB، SASB و چارچوب گزارشگری یکپارچه (Value Reporting Foundation) بهره گرفته‌اند.

با توجه به چالش‌های احتمالی شرکت‌ها در اجرای این استانداردها (مانند محدودیت منابع و کمبود داده‌های خارجی)، ISSB مکانیزم‌های تسهیلی و معافیت‌های انتقالی را در نظر گرفته است. اجرای چارچوب پیشنهادی CSR بخشی از سومین استراتژی بخش مالی بانک مرکزی قطر است که در آن ملاحظات ESG و پایداری در بخش‌های بانکی، بیمه‌ای و بازار سرمایه نقش کلیدی دارند. همچنین این چارچوب از اهداف ملی تعیین‌شده در NDC تعهدات قطر در کنوانسیون تغییرات اقلیمی سازمان ملل، استراتژی ملی محیط زیست و تغییرات اقلیمی قطر و برنامه اقدام اقلیمی ۲۰۳۰ قطر پشتیبانی می‌کند.

رویکرد مرجع نظارتی در قطر

مرجع نظارتی اجرای چارچوب CSR را از طریق رویکرد تدریجی و متناسب پیشنهاد می‌کند که شامل موارد زیر است:

الف) تمرکز بر شرکت‌های کلیدی مشمول گزارشگری پایداری؛

ب) ارائه تسهیلات و معافیت‌های انتقالی برای تسهیل اجرای استانداردها؛

ج) ارائه راهنما جهت کمک به شرکت‌ها در اجرای استانداردهای ISSB.

دامنه شمول شرکت‌ها

مرجع نظارتی از یک رویکرد متناسب برای CSR استفاده خواهد کرد که از چارچوب قوانین مدیریت و کنترل (CTRL) ۲۰۲۰ بهره می‌گیرد. بر این اساس:

الف) همه شرکت‌های دسته A (مانند بانک‌ها و شرکت‌های بیمه) مشمول خواهند شد؛

ب) سایر شرکت‌هایی که طبق تشخیص مرجع نظارتی باید گزارشگری CSR داشته باشند (مثلاً بر اساس میزان دارایی‌های تحت مدیریت) گزارش پایداری باید دوره‌ای مشابه با گزارش‌های مالی سالانه داشته باشد اما به عنوان یک گزارش مستقل ارائه شود

مرجع نظارتی قصد دارد یک چارچوب صحت‌سنجی گزارش‌های پایداری را توسعه دهد که مبتنی بر استانداردهای بین‌المللی جدید صحت‌سنجی باشد.

پاکستان

در اول ژانویه ۲۰۲۵ کمیسیون بورس و اوراق بهادار پاکستان (SECP) پذیرش استانداردهای افشای پایداری IFRS را به‌صورت مرحله‌ای در این کشور ابلاغ کرد. استاندارد IFRS-S1 با عنوان «الزامات کلی افشای اطلاعات مالی مرتبط با پایداری» و IFRS-S2 با عنوان «افشاگری‌های مرتبط با تغییرات اقلیمی» توسط هیئت بین‌المللی استانداردهای پایداری (ISSB) تدوین و توسط انجمن حسابداران رسمی پاکستان (ICAP) برای پذیرش در این کشور پیشنهاد شده‌اند. این استانداردها پس از یک فرآیند مشورتی گسترده تصویب شده‌اند، که شامل تحلیل میزان آمادگی بازار، برگزاری جلسات آگاهی‌بخشی با همکاری ICAP و نظرسنجی و نشست‌های مشورتی برای دریافت دیدگاه ذینفعان بوده است.

مراحل اجرای استانداردها

این استانداردها به‌صورت مرحله‌ای و فقط برای شرکت‌های بورسی اعمال خواهند شد.

معیارهای اجرای آن‌ها شامل کل دارایی‌ها، میزان گردش مالی و تعداد کارکنان شرکت‌ها است.

مرحله اول از دوره‌های گزارش‌دهی سالانه که از ۱ ژوئیه ۲۰۲۵ آغاز می‌شوند، شروع خواهد شد.

مرحله دوم و سوم به ترتیب از ژوئیه ۲۰۲۶ و ۲۰۲۷ اجرا خواهند شد.

همچنین، در مرحله سوم (سال ۲۰۲۷) این استانداردها برای شرکت‌های غیر بورسی دارای مجوز و دارای منافع عمومی نیز اعمال خواهند شد.

الزام حسابرسی گزارش‌های پایداری

از سال دوم گزارش‌دهی، شرکت‌ها ملزم خواهند شد گزارش‌های پایداری خود را به تأیید حسابرس رسمی شرکت برسانند.

اهمیت پذیرش این استانداردها

پذیرش این استانداردها نقطه عطفی در نقشه راه نظارتی ESG در پاکستان محسوب می‌شود و بیانگر تعهد SECP برای هماهنگ‌سازی بازارهای مالی با بهترین رویه‌های جهانی، افزایش شفافیت از طریق گزارش‌دهی استاندارد شده، بهبود مدیریت و کاهش ریسک‌های پایداری، و ایجاد امکان تصمیم‌گیری آگاهانه‌تر برای ذینفعان است.

ترکیه

ترکیه اخیراً گامی مهم در جهت الزامی‌سازی گزارش‌دهی پایداری شرکتی برداشته است. استانداردهای گزارش‌دهی پایداری ترکیه (TSRS) در ۲۹ دسامبر ۲۰۲۳ توسط سازمان نظارت عمومی، حسابداری و استانداردهای حسابرسی (سازمان) (Kamu Gözetimi, Muhasebe ve Denetleme Standartları Kurumu) در روزنامه رسمی منتشر شد. از اول ژانویه ۲۰۲۴، گزارش‌دهی پایداری برای شرکت‌ها و مؤسسات مالی که از آستانه‌های تعیین‌شده در TSRS عبور می‌کنند، اجباری شد.

ترکیه در پذیرش شیوه‌های پایدار در مدیریت شرکتی کند عمل کرده است. با این حال، ابتکارات اخیر مانند پذیرش استانداردهای GRI توسط بورس استانبول (BIST) و راه‌اندازی شاخص پایداری BIST، نشان‌دهنده نیاز به رویکردی ساختاریافته‌تر برای سنجش عملکرد پایداری است. ترکیه به طور کامل به ایجاد چارچوب قانونی برای گزارش‌دهی پایداری متعهد است، که این موضوع در اعلامیه اخیر TSRS منعکس شده است. این اقدام فعالانه با روابط اقتصادی و سیاسی قوی ترکیه با اتحادیه اروپا همسو بوده و اطمینان می‌دهد که شرکت‌ها برای مقررات آینده اتحادیه اروپا، از جمله دستورالعمل بررسی الزامات پایداری شرکتی (CSDDD)

و دستورالعمل گزارش‌دهی پایداری شرکتی (CSRD)، آمادگی خواهند داشت. تعهد ترکیه به رعایت این استانداردها از طریق TSRS آشکار است. روابط تجاری با نهادهای اتحادیه اروپا همچنین بر شرکت‌های خارج از اتحادیه اروپا تأثیر خواهد گذاشت، زیرا شرکت‌های اروپایی انتظار دارند که روابط تجاری خود را فقط با شرکت‌هایی که دارای سازوکارهای مناسب کاهش و پیشگیری در زمینه گزارش‌دهی و ارزیابی تأثیر هستند، ادامه دهند. واضح است که این امر مزیت رقابتی برای کشورهایی که دارای استانداردهای گزارش‌دهی هستند، ایجاد خواهد کرد

هرچند TSRS تحت تأثیر مقررات مذکور اتحادیه اروپا است، اما عمدتاً مبتنی بر «الزامات کلی افشای اطلاعات مالی مرتبط با پایداری» (IFRS1) و «افشاگری‌های مرتبط با تغییرات اقلیمی» (IFRS 2) منتشرشده توسط هیئت بین‌المللی استانداردهای پایداری (ISSB) است. هدف اصلی این استانداردها ایجاد مزیت رقابتی برای شرکت‌های ترکیه‌ای و شفاف‌سازی سرمایه‌گذاری‌ها از طریق افشای الزامی ریسک‌ها و فرصت‌های موجود و بالقوه مرتبط با پایداری و تغییرات اقلیمی در عملکرد مالی شرکت‌ها است.

دامنه کاربرد

TSRS شامل دو مجموعه استاندارد است:

۱. مقررات عمومی درباره افشای اطلاعات پایداری (TSRS1)

۲. اطلاعات مالی مرتبط با تغییرات اقلیمی (TSRS2)

TSRS1

طبق TSRS1، اطلاعات مالی شرکت که ممکن است به پایداری مرتبط باشد، باید افشا شود. مطابق تعریف ارائه‌شده در این استاندارد، اطلاعات مالی مرتبط با پایداری شامل اطلاعاتی درباره راهبری شرکتی، استراتژی، مدیریت ریسک‌های مرتبط با پایداری و فرصت‌ها، شاخص‌ها و اهداف مرتبط، و همچنین ریسک‌ها و فرصت‌هایی است که می‌توانند جریان‌های نقدی شرکت، دسترسی به منابع مالی یا هزینه سرمایه را در میان‌مدت یا بلندمدت تحت تأثیر قرار دهند. در این راستا، همان‌طور که در بخش اهداف استانداردها بیان شده است، عملکرد مالی یک شرکت را نمی‌توان مستقل از روابط آن با ذینفعان داخلی و خارجی، محیط زیست و جامعه در نظر گرفت. بنابراین، یکی از اهداف TSRS1 این است که اطلاعات مرتبط با پایداری که توسط یک شرکت افشا می‌شود، با نمایان کردن تمامی ریسک‌ها و فرصت‌های مربوطه، پتانسیل جریان‌های نقدی آن را تقویت کند. از این طریق، گزارش‌دهی در بلندمدت بازده مالی برای شرکت ایجاد کرده و چارچوبی از پاسخگویی را فراهم می‌کند تا اطمینان حاصل شود که عملیات شرکت‌ها با محیط زیست و جامعه هماهنگ است.

TSRS 2

TSRS ۲ شرکت‌ها را ملزم می‌کند داده‌های مربوط به ریسک‌ها و فرصت‌های مرتبط با تغییرات اقلیمی را افشا کنند. این گزارش‌دهی شامل ریسک‌های فیزیکی و ریسک‌های انتقالی است که شرکت‌ها به دلیل بحران اقلیمی با آن‌ها مواجه خواهند شد. در این زمینه، شرکت‌ها باید تحلیل موقعیت مالی خود را بر اساس داده‌های مرتبط با تغییرات اقلیمی که در گزارش مشخص می‌شود، انجام دهند.

آستانه‌های تعیین‌شده

شرکت‌هایی که در دو دوره گزارش‌دهی متوالی حداقل دو مورد از آستانه‌های زیر را پشت سر بگذارند، تحت الزامات گزارش‌دهی پایداری TSRS قرار خواهند گرفت:

مجموع دارایی‌ها: ۵۰۰ میلیون لیر ترکیه

درآمد خالص سالانه: ۱ میلیارد لیر ترکیه

تعداد کارکنان: ۲۵۰ نفر.

دوره انتقالی

طبق تصمیمات سازمان، یک دوره انتقالی برای گزارش‌دهی و معافیت‌ها در نظر گرفته شده است. بر اساس بند موقت ۱، شرکت‌ها در دوره اول گزارش‌دهی مطابق با TSRS، ملزم به ارائه اطلاعات مقایسه‌ای نیستند، اما اطلاعات مالی توصیفی مرتبط با پایداری باید در صورت کمک به درک بهتر، شامل داده‌های مقایسه‌ای باشد. بند موقت ۲ به شرکت‌ها اجازه می‌دهد تا گزارش‌های پایداری خود را برای اولین دوره TSRS پس از گزارش‌دهی صورت‌های مالی همان دوره منتشر کنند. در این راستا، گزارش‌ها باید:

- همراه با گزارش‌های مالی میان‌دوره‌ای سه‌ماهه دوم یا شش‌ماهه ارائه شوند (در صورت الزام)
- همراه با گزارش‌های مالی عمومی میان‌دوره‌ای اختیاری ارائه شوند (در صورتی که ظرف ۹ ماه از پایان دوره گزارش‌دهی باشد)
- حداکثر ظرف ۹ ماه از پایان دوره گزارش‌دهی سالانه ارائه شوند (در صورتی که گزارش میان‌دوره‌ای ارائه نشود).

هند

هیئت بورس و اوراق بهادار هند (SEBI) نیز پیشنهاد کرده است که از سال مالی ۲۰۲۴-۲۰۲۵، گزارش‌دهی اجباری شاخص‌های ESG برای شرکت‌های حاضر در زنجیره تأمین ۲۵۰ شرکت برتر بورسی هند الزامی شود. هند قبلاً چارچوب گزارش‌دهی مسئولیت تجاری و پایداری (BRSR) را برای افشای اطلاعات غیرمالی مرتبط با ESG معرفی کرده بود. در پیشنهادجدید:

- در سال مالی ۲۰۲۴-۲۰۲۵، گزارش‌دهی داوطلبانه خواهد بود.
- از سال مالی ۲۰۲۵-۲۰۲۶، شرکت‌ها باید بر اساس رویکرد «رعایت کن یا توضیح بده» (Comply or Explain) گزارش دهند. هیئت بورس و اوراق بهادار هند (SEBI) از ۱ آوریل ۲۰۲۳، ارائه گزارش مسئولیت‌پذیری تجاری و پایداری (BRSR) را برای ۱۰۰۰ شرکت برتر بورسی (بر اساس ارزش بازار) الزامی کرده است.
- BRSR با استانداردهای جهانی پایداری از جمله ابتکار گزارش‌دهی جهانی (GRI) و هیئت استانداردهای حسابداری پایداری (SASB) هماهنگ است. در ژوئیه SEBI،۲۰۲۳ الزامات جدیدی را برای ۱۰۰۰ شرکت برتر بورسی معرفی کرد که شامل شاخص‌های کلیدی عملکرد (KPIs) در حوزه ESG در گزارش BRSR آن‌هاست (به نام BRSR Core).
- SEBI همچنین افشا و اطمینان‌بخشی برای زنجیره ارزش شرکت‌های بورسی را الزامی کرد. الزامات افشا برای زنجیره ارزش از سال مالی ۲۰۲۴-۲۵ برای ۲۵۰ شرکت برتر بورسی (بر اساس ارزش بازار) بر اساس الزام «رعایت یا توضیح» اعمال خواهد شد. آیا این مقررات شامل شرکت‌های خارج از هند هم می‌شود؟ بله، اگر یک شرکت در کشور دیگری مستقر باشد اما در هند نیز در بورس فهرست شده باشد، باید BRSR را اجرا کند.

چه‌کسی می‌تواند گزارش BRSR Core را اطمینان‌بخشی (ممیزی) کند؟

- ارائه‌دهنده‌مستقل‌خدمات‌اطمینان‌بخشی
- سایر حسابرسان قانونی
- حسابرس صورت‌های مالی.

هیئت مدیره شرکت‌های بورسی باید اطمینان حاصل کند که ارائه‌دهنده خدمات اطمینان‌بخشی دارای تخصص لازم در زمینه پایداری است. اطمینان‌بخشی BRSR Core محدود به یک حرفه خاص نیست و لزوماً نباید توسط یک حسابدار رسمی (Chartered Accountant) انجام شود

پی‌نوشت:

این گزارش به عنوان بخشی از پروژه مطالعاتی در واحد مسؤلیت اجتماعی اتاق تهران در ماهنامه گفت‌وگوی اجتماعی به چاپ رسیده است.



تولید چشم‌انتظار سرمایه

آینده نگر پیش‌نیازهای تحقق شعار سال و اهمیت جذب سرمایه را بررسی می‌کند

عکس: رضا معطریان

باید برای سرمایه‌گذاری‌ها به مطالعات آمایش سرزمینی و اولویت‌بندی در سرمایه‌گذاری‌ها توجه شود. بدون داشتن برنامه‌ریزی مناسب، سرمایه‌گذاری‌ها ممکن است منجر به هدررفت منابع شوند. لذا شناسایی اولویت‌های کشور از اهمیت خاصی برخوردار است.

درخدمت سرمایه‌گذاری

ناترازی و عدم امنیت سرمایه‌گذاری: دو معضل اقتصاد ایران



عباس آرگون

عضو هیئت‌رئیسه اتاق تهران

چرا باید خواند:
وضعیت اقتصاد ایران در سال ۱۴۰۴ چگونه خواهد بود و چگونه می‌توان مسیر بهبود را طی کرد؟ این مقاله را بخوانید.

۱

سال ۱۴۰۴ از سوی مقام معظم رهبری با عنوان «سرمایه‌گذاری برای تولید» نام‌گذاری شده؛ شعاری که اهمیت کلیدی سرمایه‌گذاری در رشد اقتصادی کشور را نشان می‌دهد. این نام‌گذاری بیانگر آن است که ساختار تصمیم‌گیری کشور، سرمایه‌گذاری را به‌عنوان موتور محرک تولید و توسعه اقتصادی به رسمیت شناخته است. مهم‌ترین مسئله برای افزایش سرمایه‌گذاری، «امنیت سرمایه‌گذاری» است؛ بدون امنیت، سرمایه‌گذاران تمایلی به سرمایه‌گذاری در بخش‌های واقعی و مولد اقتصادی ندارند. امنیت باید در دو سطح فیزیکی و حفظ ارزش پول برقرار باشد، زیرا تورم می‌تواند به کاهش ارزش سرمایه‌ها منجر شود. بنابراین، برای جذب سرمایه‌گذاری لازم است که شرایط اقتصادی کشور قابل پیش بینی باشد. ناترازی انرژی یکی از بزرگ‌ترین موانع پیش روی سرمایه‌گذاری است که موجب شده بسیاری از ظرفیت‌های موجود در کشور غیرقابل استفاده بماند. رفع این ناترازی‌ها به‌ویژه در صنایع حساس مانند فولاد و سیمان می‌تواند سرمایه‌گذاری‌های انجام شده را بازگشت پذیر کرده و به رشد اقتصاد کمک کند. افق روشنی برای رفع تحریم‌ها در پیش نیست و فشارهای خارجی به اقتصاد کشور همچنان جاری است، تورم و ناترازی‌ها دو چالش اصلی اقتصادی است. اگر ناترازی‌های موجود، به‌ویژه ناترازی انرژی، حل نشوند، بخش‌های تولیدی کشور با بحران‌های بزرگی مواجه خواهند شد. این ناترازی به‌طور مستقیم بر اشتغال، تولید ناخالص داخلی، صادرات و دیگر ابعاد اقتصادی تأثیر خواهد گذاشت.

۲

ثبات در قوانین و مقررات نیز یکی دیگر از پیش‌نیازهای مهم برای جذب سرمایه‌گذاری است. تغییرات پی‌درپی در قوانین می‌تواند ریسک سرمایه‌گذاری را افزایش دهد و سرمایه‌گذاران را به سمت بازارهایی با ریسک کمتر مانند طلا و ارز سوق دهد. بازار سرمایه به عنوان یکی از بهترین گزینه‌ها برای جذب منابع خرد مردم و هدایت آن به بخش‌های مولد اقتصادی مطرح است مشروط بر این که از دخالت‌های دولت و قیمت گذاری دستوری جلوگیری شود. چه از نظر اجرا و چه ازنظر نظارت این دولت‌ها هستند که با سیاست‌های‌شان فضا را برای فعالان اقتصادی تنگ کرده یا درصدد ایجاد فضایی مناسب برای کسب‌وکار هستند.

۳

ثبات اقتصاد کلان، امنیت و آزادی اقتصادی! شاید مهم‌ترین خواسته‌هایی باشند که هر فعال بخش تولیدی خواستار حاکم شدن آن بر شرایط اقتصادی است. به راستی منظور از ثبات اقتصاد کلان و امنیت اقتصادی چیست؟ به زبان ساده، ثبات اقتصاد کلان یعنی ایجاد شرایطی پایدار و به دور از عدم قطعیت و نااطمینانی در اقتصاد که فعالان و بازیگران اقتصادی به دور از پرداخت هرگونه هزینه ریسک ناشی از این عدم نااطمینانی‌ها، تصمیم‌گیری کنند و به طور خاص در اقتصاد به طور معمول پنج شاخص؛ نرخ تورم، نرخ ارز، نرخ بهره، وضعیت مالی دولت و در نهایت ترازپرداخت‌ها معیارهایی اقتصادی برای اندازه‌گیری میزان ثبات اقتصادی یک کشور هستند. ثبات اقتصاد کلان مبنای رشد اقتصادی است. زمانی که یک تولیدکننده به دنبال سرمایه‌گذاری است باید چشم‌انداز روشنی نسبت به وضعیت آینده اقتصاد داشته باشد زیرا هرگونه عدم اطمینان نسبت به شاخص‌های اقتصادی برای او همراه با ریسک (نااطمینانی) است و افزایش ریسک جریان مالی و تولیدی بنگاه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در واقع شاخص‌های بالا زیرمجموعه‌ای ازشاخصی وسیع‌تر به نام امنیت اقتصادی هستند. امنیت بالاتر یعنی کاهش هزینه ریسک تصمیم‌گیری

۴

امنیت و پیش‌بینی‌پذیری به عنوان دورکن کلیدی جذب سرمایه‌گذاری‌های مولد تأکید است. سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی در جستجوی اطمینان از امنیت سرمایه خود و پیش‌بینی‌پذیری وضعیت اقتصادی و سیاسی کشور هستند. امنیت سرمایه‌گذاری تنها به مفهوم حفاظت فیزیکی و حقوقی محدود نمی‌شود، بلکه به تأمین امنیت اقتصادی نیز مربوط می‌گردد. این به معنای وجود قوانین و مقرراتی است که مانع از به خطر افتادن سرمایه و سود سرمایه‌گذاران نگردد. پیش‌بینی‌پذیری هم به معنای وجود ثبات در سیاست‌های اقتصادی، مالی و ارزی کشور است. سرمایه‌گذاران باید توانایی پیش‌بینی آینده بازار و شرایط کسب‌وکار را داشته باشند تا بتوانند بر اساس اطلاعات عینی و دقیق، تصمیم‌های حساب‌شده‌ای بگیرند.

۵

افزایش نرخ ارز در سال ۱۴۰۴ باعث خواهد شد، تراز تجاری کمتری نسبت به سال ۱۴۰۳ داشته باشیم. واردات و صادرات در سال جدید به موضوعات متعددی مانند تحریم و فشار بستگی دارد. تثبیت نرخ ارز، قطعاً به صادرات آسیب می‌زند اما اگر متناسب با شرایط تورم، نرخ ارز تبدیل شود به نوعی به رونق صادرات کمک می‌کند. برای همین باید اقرار کرد که شرایط کشور نسبت به سال ۱۴۰۳ بهبود قابل توجهی نخواهد داشت. اگر فشارها و تحریم شدیدتر شود، شاید مشکلات بیشتری هم بوجود بیاید. امیدواریم تحریم‌ها که مانع اساسی در تجارت خارجی کشورمان است رفع شود تا بتوانیم با یک روال عادی با دنیا کار کنیم.

۶

برای توسعه کشور باید به سمتی حرکت کنیم که هر روز شاهد توسعه جایگاه بخش خصوصی باشیم. کشورهای توسعه یافته، کشورهایی هستند که بخش خصوصی آنها توسعه پیدا کرده‌اند. باید دولت در تصمیم‌گیری خود به نظرات بخش خصوصی توجه کند. متاسفانه دولت بوروکراسی خاص خود را دارد و در نهایت تصمیم می‌گیرد که به چه سمتی حرکت شود. باید بخش خصوصی میدان دار شود و دولت در جایگاه قانون گذاری، نظارت و کنترل باشد نه اینکه بخش عمده‌ای از اقتصاد، وابسته به نهادهای دولتی باشد.

۷

تورم و نیاز روزافزون بنگاه‌ها به تأمین مالی بیشتر، و ناترازی انرژی و مشکلات ناشی از آن در حوزه تولید و اشتغال تأثیر زیادی بر اقتصاد کشور دارد. سرمایه‌گذاری برای پیشرفت ضروری است و باید بررسی شود که چه مقدار از سرمایه‌گذاری‌های موجود به نتایج ملموس منجر شده است. آمار نشان می‌دهد که بیش از نیمی از سرمایه‌گذاری‌ها و زیرساخت‌های ایجاد شده، بلااستفاده مانده‌اند. در این سال‌ها میزان سرمایه‌گذاری در تولید نه تنها رشد نداشته، بلکه به سمت منفی حرکت کرده است.

۸

باید برای سرمایه‌گذاری‌ها به مطالعات آمایش سرزمینی و اولویت‌بندی در سرمایه‌گذاری‌ها توجه شود. بدون داشتن برنامه‌ریزی مناسب، سرمایه‌گذاری‌ها ممکن است منجر به هدررفت منابع شوند. لذا شناسایی اولویت‌های کشور از اهمیت خاصی برخوردار است.

ایجاد پارک‌های فناوری و مراکز رشد استارت‌آپی به عنوان بسترهایی برای پیشرفت علمی و فناوری، امکان افزایش سهم تحقیق و توسعه در تولید ناخالص داخلی را فراهم می‌کند. استفاده از تکنولوژی‌های نوین در صنایع مختلف می‌تواند عملکرد اقتصادی را بهبود بخشیده و بهره‌وری را افزایش دهد.

راه را گم کرده‌ایم

سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های ملی، پیش‌نیاز همه اجزای تولید



سهیل آل‌رسول

عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

چرا باید خواند:

مهم‌ترین شاخص توسعه اقتصادی چیست و سرمایه‌گذاری مطلوب در حوزه تولید چه الزاماتی دارد؟ این مقاله را بخوانید.

مقدمه

در دنیای امروز، که رقابت‌های جهانی به طور فزاینده‌ای بر پایه نوآوری، بهره‌وری و کارایی بنا شده‌اند، رشد تولید به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های توسعه اقتصادی در کشورهایی مانند ایران به‌شمار می‌آید. افزایش تولید نه‌تنها نشان‌دهنده پویایی صنایع و بنگاه‌های اقتصادی است بلکه عاملی کلیدی در بهبود تراز تجاری، کاهش بیکاری و افزایش سطح زندگی اجتماعی محسوب می‌شود. در این مقاله، با نگاهی جامع و تحلیلی به ابعاد مختلف رشد تولید خواهم پرداخت و بر اهمیت زیرساخت‌های ملی و منطقه‌ای در این مسیر تأکید می‌شود. همچنین، شرایط و الزامات مورد نیاز برای رشد تولید در سطح خرد (بنگاه‌های تولیدی) و کلان (اقتصاد ملی) مورد بررسی دقیق قرار خواهد گرفت.

با توجه به چالش‌های موجود از جمله تحریم‌های بین‌المللی، وابستگی به نفت و بهره‌وری پایین نیروی کار، ضرورت اصلاحات ساختاری و بهبود زیرساخت‌ها بیش از پیش احساس می‌شود. در ادامه به بیان مقدمات و الزامات رشد تولید، تأثیر زیرساخت‌ها بر تولید، و دلایل عدم بازدهی مطلوب سرمایه‌گذاری در تولید بدون سرمایه‌گذاری جدی در زیرساخت‌ها می‌پردازیم.

۱. مقدمات و الزامات رشد تولید در سطح خرد

۱,۱- تأمین مالی و سرمایه‌گذاری

یکی از اساسی‌ترین الزامات رشد تولید در سطح خرد، دسترسی آسان به منابع مالی و سرمایه‌گذاری‌های کم‌هزینه است. بنگاه‌های تولیدی برای توسعه فرآیندها و ارتقای سطح فناوری نیازمند منابع مالی هستند. دسترسی به اعتبارات بانکی با نرخ بهره مناسب، بازارهای سرمایه و تشویق سرمایه‌گذاری خارجی از جمله مواردی هستند که باید فراهم شوند. به علاوه، توسعه مکانیسم‌های تأمین مالی مبتنی بر نوآوری و حمایت از استارت‌آپ‌ها می‌تواند نقش بسزایی در رونق صنایع کوچک و متوسط داشته باشد.

۱.۲- فناوری و نوآوری

به‌روزآوری ماشین‌آلات و بهره‌گیری از فناوری‌های نوین از دیگر نکات مهم است. ایجاد و تقویت زیرساخت‌های تحقیق و توسعه (R&D) و ایجاد پل‌های ارتباطی میان دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی و صنعت، زمینه‌ساز بهبود کیفیت محصولات و افزایش بازدهی تولید می‌شود. بهره‌گیری از فناوری‌های دیجیتال، اتوماسیون و اینترنت اشیا (IoT) در بنگاه‌ها می‌تواند هزینه‌های تولید را کاهش داده و بهره‌وری را به شکل قابل‌توجهی افزایش دهد.

۱.۳- بهبود مدیریت و نیروی انسانی

یکی از عوامل مؤثر بر موفقیت در سطح خرد، توانمندسازی و بهبود مهارت‌های نیروی انسانی است. آموزش‌های فنی و حرفه‌ای به‌روز، توسعه مدیریت زنجیره تأمین و ارتقای سیستم‌های نظارتی و کنترل کیفیت از جمله موارد ضروری است. بنگاه‌ها باید از روش‌های مدیریتی نوین بهره ببرند تا بتوانند به انعطاف‌پذیری بالا، کنترل هزینه‌ها و پاسخگویی سریع به تغییرات بازار دست یابند.

۱.۴- بازاریابی و توسعه بازار

یکی دیگر از الزامات افزایش تولید در سطح خرد، تقویت بسترهای بازاریابی و دسترسی به بازارهای داخلی و بین‌المللی است. ایجاد برندهای معتبر، استفاده از فناوری‌های نوین در بازاریابی دیجیتال و توسعه رویکردهای صادرات‌محور، می‌تواند سهم محصولات ایرانی در بازارهای جهانی را بهبود بخشد. در این راستا، برقراری تعاملات مستمر با مشتریان و بهبود کیفی محصولات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

۱.۵- زیرساخت‌های تولید

برای توسعه تولید، دسترسی به زیرساخت‌های فیزیکی مانند تأمین انرژی پایدار، حمل و نقل کارآمد و لجستیک مناسب امری ضروری است. وجود سیستم‌های آبرسانی منظم، شبکه‌های حمل‌ونقل مدرن و قدرت توزیع انرژی با هزینه مناسب تأثیر مستقیمی بر کاهش هزینه‌های عملیاتی و افزایش بهره‌وری واحدهای تولیدی دارد. این زیرساخت‌ها نقشی کلیدی در تسهیل فعالیت‌های اقتصادی و ایجاد بستر مطلوب برای رشد تولید ایفا می‌کنند.

۲. الزامات رشد تولید در سطح کلان (اقتصاد ملی)

۲.۱- ثبات اقتصادی و سیاسی

ثبات اقتصادی و سیاسی زمینه‌ساز سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی پایدار است. کنترل تورم، مدیریت نرخ ارز و ایجاد فضای امن برای سرمایه‌گذاری، از جمله الزامات مهم در راستای ارتقای تراز تولیدی کلان کشور به شمار می‌روند. سیاست‌های پولی و مالی منسجم که بتوانند نوسانات اقتصادی را کاهش دهند، نقش بسزایی در جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی دارند.

۲.۲- سیاست‌های صنعتی و تجاری

حمایت از صنایع پیشران، کاهش تعرفه‌های وارداتی مواد اولیه و ماشین‌آلات تولیدی، از مولفه‌های مهم در روند رشد تولید در سطح ملی است. تدوین سیاست‌های صنعتی هدفمند که با ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذاری‌های استراتژیک و تسهیل فعالیت‌های تولیدی همراه باشد، می‌تواند رشد سریع‌تر تولید و افزایش رقابت‌پذیری در بازارهای جهانی را به همراه داشته باشد.

۲.۳- تحول نظام مالیاتی و بانکی

ایجاد نظام مالیاتی منصفانه و اصلاح سیستم بانکی برای کاهش نرخ سود و افزایش دسترسی به اعتبارات، از جمله اقداماتی است که نقش مهمی در رونق فعالیت‌های اقتصادی دارند. با اعمال تسهیلات مالی و معافیت‌های مالیاتی برای بنگاه‌های تولیدی، می‌توان هزینه‌های اضافی را کاهش داده و فضای مناسبی برای رشد صنعتی فراهم کرد.

۲.۴- توسعه زیرساخت‌های کلان

توسعه زیرساخت‌های ملی مانند راه‌ها، بنادر، شبکه‌های ارتباطی و دیجیتال به‌عنوان محرکی برای بهبود فرآیندهای اقتصادی، نقش تعیین‌کننده‌ای در رشد تراز تولیدی دارد. سرمایه‌گذاری در انرژی‌های تجدیدپذیر و ایجاد زیرساخت‌های پایداری در حوزه‌های حمل و نقل و انرژی، نه تنها هزینه‌های تولید را به طرز چشمگیری کاهش می‌دهد بلکه موجب افزایش امنیت اقتصادی می‌شود.

۲.۵- توسعه روابط بین‌الملل

روابط بین‌المللی قوی و رفع تحریم‌ها، به جذب سرمایه‌گذاری خارجی و گسترش همکاری‌های

نقاط قوت

- **شبکه جاده‌ای گسترده:** با وجود فرسودگی‌های موجود، شبکه راه‌های کشور به عنوان ستون فقرات حمل و نقل داخلی و بین‌المللی عمل می‌کند.
- **پیشرفت در حوزه مخابرات:** پیشرفت گسترده اینترنت و فناوریهای ارتباطی نوین زمینه‌های نوآوری در تولید و خدمات را فراهم می‌آورد.
- **دسترسی به انرژی ارزان:** استفاده از منابع انرژی ارزان‌تر نسبت به برخی از کشورهای همجوار مزیتی برای فعالیت‌های صنعتی است.

نقاط ضعف

- **مشکلات مدیریت منابع آب:** نارسائی در مدیریت منابع آبی، به ویژه در مناطق کشاورزی و معدنی، مانعی جدی بر سر راه بهبود تولید است.
- **تاثیر تحریم‌ها:** محدودیت‌های ناشی از تحریم‌های بین‌المللی، دسترسی به فناوری‌های پیشرفته و تجهیزات مدرن را مختل ساخته است.
- **فرسودگی و ناکارآمدی زیرساخت‌های حمل و نقل:** بسیاری از جاده‌ها و خطوط ریلی نیازمند به‌روزآوری و افزایش ظرفیت بارگذاری هستند.

اقتصادی کمک شایانی می‌کند. کشورهایی که بازارهای صادراتی گسترده دارند، در جذب شرکت‌های چندملیتی موفق‌تر عمل می‌کنند. توسعه روابط اقتصادی با کشورهای منطقه و جهان، زمینه ساز رشد تولید و افزایش اشتغال است.

۲.۶- نوآوری و فناوری در سطح ملی

ایجاد پارک‌های فناوری و مراکز رشد استارت‌آپی به عنوان بسترهایی برای پیشرفت علمی و فناوری، امکان افزایش سهم تحقیق و توسعه در تولید ناخالص داخلی را فراهم می‌کند. استفاده از تکنولوژی‌های نوین در صنایع مختلف می‌تواند عملکرد اقتصادی را بهبود بخشیده و بهره‌وری را افزایش دهد.

۲.۷- بهبود فضای کسب‌وکار

حذف بوروکراسی‌های اداری و کاهش زمان صدور مجوز، از جمله عواملی است که فضا را برای رشد بنگاه‌های تولیدی و افزایش سرمایه‌گذاری بهبود می‌بخشد. مبارزه با فساد اقتصادی و شفاف‌سازی قوانین از جمله اقدامات ضروری برای جذب اعتماد سرمایه‌گذاران به شمار می‌روند.

۳. چالش‌ها و فرصت‌های ایران در رشد تولید

۳.۱- چالش‌های ساختاری و اقتصادی

در کنار الزامات ذکرشده، ایران با چالش‌هایی مانند وابستگی به نفت، بهره‌وری پایین در بخش‌های مختلف اقتصادی، و هزینه‌های انرژی نامتعادل روبرو است. این چالش‌ها باعث می‌شوند تا بدون اصلاحات ساختاری و سرمایه‌گذاری‌های اساسی در زیرساخت‌های ملی، رشد تولید نتواند به شکلی پایدار و کارآمد ادامه یابد. تحریم‌ها نیز محدودیت‌های فراوانی را در زمینه دسترسی به فناوری‌های مدرن ایجاد نموده‌اند.

۳.۲- فرصت‌های موجود

وجود یک شبکه وسیع جاده‌ای و خطوط ریلی، دسترسی نسبی به انرژی ارزان (به ویژه گاز و برق) و پیشرفت‌های اخیر در حوزه مخابرات می‌تواند در صورت به‌روزرسانی و بهینه‌سازی، به عنوان نقاط قوت قابل استثمار در مسیر رشد تولید ایران به شمار آید. ایجاد ساختارهای PPP (مشارکت عمومی-خصوصی) جهت بهره‌برداری از این امکانات می‌تواند فرصت‌های سرمایه‌گذاری بیشتری را به ارمغان آورد.

۳.۳- تحلیل نقاط قوت و ضعف زیرساخت‌ها

در حوزه زیرساخت‌های ملی و منطقه‌ای، نقاط قوت و ضعف به شکلی دوگانگی وجود دارند که باید به دقت مدیریت شوند:

الف) نقاط قوت

- شبکه جاده‌ای گسترده
  با وجود فرسودگی‌های موجود، شبکه راه‌های کشور به عنوان ستون فقرات حمل و نقل داخلی و بین‌المللی عمل می‌کند.
- دسترسی به انرژی ارزان
  استفاده از منابع انرژی ارزان‌تر نسبت به برخی از کشورهای همجوار مزیتی برای فعالیت‌های صنعتی است.
- پیشرفت در حوزه مخابرات
- پوشش گسترده اینترنت و فناوری‌های ارتباطی نوین زمینه‌های نوآوری در تولید و خدمات را فراهم می‌آورد.

ب) نقاط ضعف

- فرسودگی و ناکارآمدی زیرساخت‌های حمل و نقل
- بسیاری از جاده‌ها و خطوط ریلی نیازمند به‌روزآوری و افزایش ظرفیت بارگذاری هستند.
- مشکلات مدیریت منابع آب
- نارسایی در مدیریت منابع آبی، به ویژه در مناطق کشاورزی و معدنی، مانعی جدی بر سر راه بهبود تولید است.
- تأثیر تحریم‌ها

محدودیت‌های ناشی از تحریم‌های بین‌المللی، دسترسی به فناوری‌های پیشرفته و تجهیزات مدرن را مختل ساخته است.

۴. نقش و اهمیت زیرساخت‌های ملی و منطقه‌ای در رشد تولید

۴.۱- کاهش هزینه‌های لجستیک و حمل و نقل

توسعه و بهبود زیرساخت‌های حمل و نقل مانند راه‌ها، خطوط ریلی و بنادر، به طور مستقیم هزینه‌های مرتبط با انتقال مواد اولیه و محصولات نهایی را کاهش می‌دهد. به عنوان مثال، توسعه خطوط ریلی سریع‌السیر می‌تواند زمان حمل و نقل و هزینه‌های لجستیکی را به میزان قابل توجهی کاهش دهد. این امر به بنگاه‌های تولیدی اجازه می‌دهد تا با هزینه‌های پایین‌تر و زمان تحویل سریع‌تر، سهم خود را در بازارهای داخلی و بین‌المللی افزایش دهند.

روابط بین‌المللی قوی و رفع تحریم‌ها، به جذب سرمایه‌گذاری خارجی و گسترش همکاری‌های اقتصادی کمک شایانی می‌کند. کشورهایی که بازارهای صادراتی گسترده دارند، در جذب شرکت‌های چندملیتی موفق‌تر عمل می‌کنند. توسعه روابط اقتصادی با کشورهای منطقه و جهان، زمینه‌ساز رشد تولید و افزایش اشتغال است.

۴.۲- تأمین انرژی پایدار و بهینه

دسترسی به منابع انرژی پایدار از طریق توسعه نیروگاه‌های مدرن و بهبود شبکه‌های توزیع، یکی از اصلی‌ترین عوامل کاهش هزینه‌های تولید است. قطعی‌های مکرر برق یا مشکلات در تأمین سوخت، خسارات مالی عظیمی را به صنایع وارد می‌کنند. بنابراین، سرمایه‌گذاری در طرح‌های نوین انرژی و استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر می‌تواند از بروز چنین مشکلاتی جلوگیری کند و روند تولید را پایدارتر نماید.

۴.۳- توسعه سیستم‌های آب‌رسانی و بهینه‌سازی مصرف آب

با توجه به اینکه در بسیاری از بخش‌های تولید، از جمله صنایع کشاورزی و معدنی، آب یکی از منابع حیاتی است، سرمایه‌گذاری در بهبود سیستم‌های آبرسانی و بازیافت آب می‌تواند ضایعات را کاهش داده و بهره‌وری را افزایش دهد. مدیریت هوشمندانه منابع آبی، به ویژه در مناطقی که دچار بحران آب هستند، نقش مهمی در توسعه پایدار این صنایع ایفا می‌کند.

۴.۴- ایجاد بسترهای دیجیتال و هوشمندسازی

زیرساخت‌های دیجیتال و فناوری اطلاعات، زمینه‌های توسعه اقتصاد دیجیتال و استارت‌آپ‌های دانش‌بنیان را فراهم می‌آورند. اتصال با سرعت بالا و بهره‌گیری از تکنولوژی‌های نوین مانند اینترنت اشیا، امکان ایجاد سیستم‌های نظارتی پیشرفته و بهبود فرآیندهای تولیدی را فراهم می‌کند. این تحول دیجیتال می‌تواند به شکل قابل توجهی بهره‌وری بنگاه‌ها را افزایش داده و هزینه‌های عملیاتی را کاهش دهد.

۴.۵- جذب سرمایه‌گذاری خارجی

از سوی دیگر، کیفیت زیرساخت‌های فیزیکی و دیجیتال، ارزیابی‌های اولیه سرمایه‌گذاران خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. کشورهایی که در زمینه زیرساخت‌های حمل و نقل، انرژی و فناوری‌های ارتباطی پیشرفته‌های چشمگیری داشته باشند، سرمایه‌گذاران بیشتری را جذب خواهند کرد. این موضوع به نوبه خود موجب رونق فناوری‌های نوین و توسعه صنایع می‌شود.

ردیف	زیرساخت	توضیحات
۱	حمل و نقل	کاهش هزینه‌های لجستیک و حمل و نقل
		توسعه و بهبود راه‌ها، خطوط ریلی و بنادر
		افزایش سهم در بازارهای داخلی و بین‌المللی
۲	انرژی	تأمین انرژی پایدار و بهینه
		توسعه نیروگاه‌های مدرن و بهبود شبکه‌های توزیع
		جلوگیری از قطعی برق و مشکلات سوختی
۳	آب‌رسانی	بهینه‌سازی مصرف آب
		مدیریت هوشمند منابع آبی
		بازیافت آب و کاهش ضایعات
۴	دیجیتال و هوشمندسازی	ایجاد زیرساخت‌های دیجیتال و فناوری اطلاعات
		بهره‌گیری از اینترنت اشیا و سیستم‌های نظارتی پیشرفته
		افزایش بهره‌وری بنگاه‌ها و کاهش هزینه‌های عملیاتی
۵	جذب سرمایه‌گذاری خارجی	کیفیت زیرساخت‌های تأثیرگذار بر سرمایه‌گذاری خارجی
		رونق فناوری‌های نوین و توسعه صنایع

۵. دلایل بازدهی ناکافی سرمایه‌گذاری در تولید بدون سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها

۵.۱ - وابستگی به زیرساخت‌های ناکارآمد

سرمایه‌گذاری در تولید به تنهایی، بدون توجه به زیرساخت‌های پشتیبان، می‌تواند با بازدهی کافی همراه نباشد. بنگاه‌های تولیدی با وجود افزایش تولید، اگر با هزینه‌های لجستیک بالا، قطعی‌های انرژی یا مشکلات آبرسانی مواجه شوند، نمی‌توانند به عملکرد مطلوب دست یابند. در واقع، زیرساخت‌های ناکارآمد باعث افزایش هزینه‌های عملیاتی و کاهش رقابت‌پذیری در سطح داخلی و بین‌المللی می‌شوند.

۵.۲- کاهش بهره‌وری و افزایش هزینه‌های عملیاتی

وجود زیرساخت‌های ضعیف، هزینه‌های تولید را به‌صورت غیرمستقیم افزایش می‌دهد. به عنوان مثال، عدم بهبود حمل و نقل موجب افزایش هزینه‌های توزیع محصولات می‌شود که این امر تأثیر منفی بر قیمت نهایی کالاها دارد. به همین ترتیب، نقص در شبکه‌های توزیع انرژی و آب می‌تواند مانع از بهره‌وری بالا و کاهش تلفات تولید گردد.

۵.۳- عدم جذب سرمایه‌گذاری خارجی و فناوری‌های نوین

سرمایه‌گذاران خارجی و شرکت‌های فناوری محور به دنبال محیط‌های اقتصادی با زیرساخت‌های قوی و کارآمد هستند. در صورت عدم توسعه زیرساخت‌های مرتبط، حتی اگر سرمایه‌گذاری در بخش تولید افزایش یابد، جلب سرمایه‌های خارجی و انتقال فناوری به سطح کشور به شدت محدود می‌شود. این محدودیت‌ها، رشد نوآوری و بهبود عملکرد تولید را مختل کرده و باعث می‌شود که اهداف بلندمدت اقتصادی محقق نشود.

۶. راهکارهای توسعه زیرساخت‌ها جهت رشد تولید

۶.۱- افزایش سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی

بهره‌گیری از مدل‌های نوین مشارکت بین بخش عمومی و خصوصی (PPP) می‌تواند راه‌حلی مؤثر برای تأمین منابع مالی و اجرایی پروژه‌های زیرساختی باشد. واگذاری پروژه‌ها به بخش خصوصی در ازای دریافت عوارض معقول یا مشارکت در سودآوری، می‌تواند سرمایه‌گذاری‌های اساسی در حوزه‌های حمل و نقل، انرژی و آب را تسهیل کند.

۶.۲- اولویت‌بندی پروژه‌های استراتژیک

تمرکز بر پروژه‌هایی که بیشترین تأثیر را بر کاهش هزینه‌های تولید و افزایش بهره‌وری دارند، از اهمیت بالایی برخوردار است. برای مثال، تکمیل پروژه‌های راه‌آهن استراتژیک مانند ارتباط چابهار-زاهدان می‌تواند هزینه‌های لجستیکی صنایع کلیدی را به میزان قابل توجهی کاهش دهد و دسترسی به بازارهای بین‌المللی را تسهیل کند.

۶.۳- بهبود مدیریت منابع آب و انرژی

سرمایه‌گذاری در سیستم‌های هوشمند آبرسانی و مدیریت منابع انرژی، از جمله راهکارهایی است که می‌تواند کیفیت خدمات ارائه‌شده به بنگاه‌های تولیدی را افزایش دهد. توسعه نیروگاه‌های تجدیدپذیر و استفاده از فناوری‌های نوین در شبکه‌های توزیع انرژی، ضمن کاهش هزینه‌های عملیاتی، به بهبود پایداری و کارایی تولید کمک می‌کند.

۶.۴- هوشمندسازی زیرساخت‌ها

بهره‌گیری از فناوری‌های نوین مانند اینترنت اشیا (IoT) و هوش مصنوعی در مدیریت زیرساخت‌های حمل و نقل، انرژی و آب، می‌تواند به بهبود کارایی و کاهش هزینه‌ها بیانجامد. پیاده‌سازی سیستم‌های نظارتی پیشرفته، مدیریت ترافیک جاده‌ای و بهینه‌سازی مصرف انرژی در کارخانه‌ها از جمله اقدامات حیاتی در این زمینه‌اند.

۶.۵- توسعه کریدورهای بین‌المللی

ایجاد و تقویت کریدورهای صادراتی که ایران را به بازارهای بین‌المللی متصل می‌کنند، نه تنها باعث افزایش صادرات محصولات تولیدی می‌شود بلکه نقش مهمی در جذب سرمایه‌گذاری خارجی و انتقال فناوری به داخل کشور خواهد داشت. توسعه کریدور شمال-جنوب و استفاده از بنادر مدرن از جمله راهکارهایی است که می‌تواند ایران را به قطبی اقتصادی در منطقه تبدیل کند.

۷. نتیجه‌گیری: سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های ملی کلید محرک رشد تولید است

سرمایه‌گذاری در توسعه زیرساخت‌های ملی (حمل‌ونقل، انرژی، آب، مخابرات و...) می‌تواند تحولی اساسی در تراز تولیدی ایران ایجاد کند، زیرا این زیرساخت‌ها مستقیماً بر کاهش هزینه‌های تولید، افزایش رقابت‌پذیری و گسترش بازارهای داخلی و خارجی تأثیر می‌گذارند. در ادامه، این تأثیرات به سه بخش اصلی بررسی می‌شوند:

۷.۱- رشد تولید در سطح خرد (بنگاه‌های تولیدی)

برای رشد تولید در سطح خرد، الزامات اولیه عبارتند از:

- دسترسی به منابع مالی مناسب: فراهم آوردن اعتبارات بانکی با نرخ بهره پایین و پشتیبانی‌های مالی از استارت‌آپ‌ها.
- بهره‌گیری از فناوری‌های نوین و به‌روزآوری ماشین‌آلات: سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه و تقویت ارتباط با مراکز علمی.
- بهبود مدیریت و بهره‌وری نیروی انسانی: ارائه آموزش‌های تخصصی و بهینه‌سازی مدیریت زنجیره تأمین.
- تقویت بازاریابی و توسعه بازار: افزایش سهم صادراتی محصولات و بهبود برندینگ.
- توسعه زیرساخت‌های فیزیکی و لجستیکی: تأمین انرژی پایدار و شبکه‌های حمل‌ونقل کارآمد جهت کاهش هزینه‌های عملیاتی.

۷.۲- رشد تولید در سطح کلان (اقتصاد ملی)

در سطح کلان، شرایط و الزامات زیر تعیین‌کننده‌اند:

- ثبات اقتصادی و سیاسی: کنترل تورم، مدیریت نرخ ارز و ایجاد فضای امن سرمایه‌گذاری.
- سیاست‌های صنعتی و تجاری حمایتی: کاهش تعرفه‌های وارداتی و حمایت از صنایع پیشران.
- اصلاح نظام مالیاتی و بانکی: ارائه تسهیلات مالی و کاهش نرخ سود بانکی.
- توسعه زیرساخت‌های انتقالی: ایجاد و بهبود شبکه‌های حمل‌ونقل، انرژی، آب و مخابرات.
- تقویت روابط بین‌المللی: رفع تحریم‌ها و جذب سرمایه‌گذاری خارجی.
- نوآوری و تحول فناوری: حمایت از پارک‌های فناوری و استارت‌آپ‌های دانش‌بنیان.
- بهبود فضای کسب‌وکار: کاهش بوروکراسی‌های اداری و مبارزه با فساد اقتصادی.

۷.۳- تأثیر زیرساخت‌های ملی و منطقه‌ای در تولید

توسعه زیرساخت‌های ملی و منطقه‌ای، موجبات کاهش چشمگیر هزینه‌های تولید و افزایش بهره‌وری صنایع را فراهم می‌آورد. زیرساخت‌های کارآمد از جمله حمل و نقل، انرژی، آب و فناوری‌های ارتباطی، با ایجاد زمینه‌های لازم برای تحرک بازار، به بهبود کیفیت محصولات، افزایش رقابت‌پذیری و رشد صادرات کمک شایانی می‌کنند. این توسعه مستلزم سرمایه‌گذاری‌های کلان و هماهنگ میان بخش‌های دولتی و خصوصی است.

۷.۴- چرا بدون سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، سرمایه‌گذاری در تولید بازدهی کافی ندارد؟

- وابستگی به زیرساخت‌های ناکارآمد: به رغم افزایش سرمایه‌گذاری در تولید، اگر زیرساخت‌های حیاتی مانند حمل‌ونقل، انرژی و آبرسانی به‌روزرسانی نشوند، هزینه‌های عملیاتی بالا و عدم هماهنگی باعث کاهش بهره‌وری می‌شود.
- عدم جذب سرمایه‌گذاران خارجی: بدون وجود زیرساخت‌های مدرن، فضای اقتصادی قادر به جذب سرمایه‌گذاری‌های کلان داخلی و خارجی نخواهد بود.
- مشکلات هماهنگی میان سطوح خرد و کلان: برای تحقق اهداف کلی رشد تولید، باید فضای مناسبی برای همگام سیاست‌های کلان اقتصادی و نیازهای بنگاه‌های تولیدی فراهم گردد.
- افت کیفیت و کاهش رقابت‌پذیری: عدم سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها مستقیماً بر کیفیت محصولات نهایی تأثیر گذاشته و توان رقابت در بازارهای جهانی را کاهش می‌دهد.

جمع‌بندی

رشد تولید در ایران، چه در سطح بنگاه‌های اقتصادی و چه در مقیاس اقتصاد ملی، نیازمند یک رویکرد جامع و همگام است که در آن بهبود زیرساخت‌ها، اصلاحات ساختاری و حمایت‌های مالی و مدیریتی از اولویت‌های اصلی قرار گیرند. استراتژی‌های موفق در این حوزه باید به گونه‌ای طراحی شوند که همزمان نقاط قوت موجود در بازار داخلی را تقویت و نقاط ضعف را برطرف کنند. از یک سو، سرمایه‌گذاری در به‌روزآوری فناوری، آموزش نیروی انسانی و بهبود روش‌های مدیریتی در سطح خرد، افق‌های جدیدی را برای بنگاه‌های تولیدی به روی می‌گشاید. از سوی دیگر، اصلاحات کلان اقتصادی، تقویت روابط بین‌الملل و توسعه زیرساخت‌های حیاتی همچون حمل‌ونقل، انرژی و آبرسانی زمینه‌های لازم برای رشد پایدار و بلندمدت را فراهم می‌آورد.

بدون شک، زیرساخت‌های قوی نقش شتاب‌دهنده و کاتالیزور اصلی رشد تولید در سطح ملی و منطقه‌ای دارند. آن‌ها نه تنها هزینه‌های تولید و لجستیک را کاهش می‌دهند، بلکه باعث می‌شوند بنگاه‌های تولیدی بتوانند با بازدهی مطلوب و کیفیت بالاتر به فعالیت بپردازند. در این راستا، ایجاد هماهنگی میان سیاست‌های کلان اقتصادی و نیازهای عملیاتی بنگاه‌های تولیدی ضروری است.

به بیان دیگر، رشد صنعت، کشاورزی و خدمات از طریق توسعه زیرساخت‌های مدرن و کارآمد، زمینه ساز ایجاد اشتغال، جذب سرمایه‌گذاری‌های کلان داخلی و خارجی و افزایش سهم ایران در بازارهای جهانی می‌گردد. بنابراین، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های ملی به عنوان یک استراتژی کلیدی، علاوه بر کاهش هزینه‌های عملیاتی، به بهبود فضای کسب‌وکار و افزایش ثبات اقتصادی منجر خواهد شد.

رشد تولید در ایران نیازمند اصلاحات ساختاری در اقتصاد کلان و حمایت از بنگاه‌های تولیدی در سطح خرد است. ترکیب ثبات اقتصادی، جذب سرمایه‌گذاری، توسعه فناوری، و بهبود فضای کسب‌وکار می‌تواند به افزایش تولید در کوتاه‌مدت و بلندمدت کمک کند.

توسعه زیرساخت‌های کلان ملی (حمل‌ونقل، راه‌آهن، آب، برق، مخابرات و...) پایه اساسی و تسهیل‌کننده رشد تولید در هر دو سطح خرد و کلان است. این زیرساخت‌ها نه تنها بستر فیزیکی فعالیت‌های اقتصادی را فراهم می‌کنند، بلکه با کاهش هزینه‌های تولید، افزایش بهره‌وری و اتصال بازارها، نقش کاتالیزور رشد صنعتی و اقتصادی را ایفا می‌کنند.

سرمایه‌گذاری در توسعه زیرساخت‌های ملی می‌تواند تحولی اساسی در تراز تولیدی ایران ایجاد کند، زیرا این زیرساخت‌ها مستقیماً بر کاهش هزینه‌های تولید، افزایش رقابت‌پذیری و گسترش بازارهای داخلی و خارجی تأثیر می‌گذارند.

با توجه به ضرورت هماهنگی میان سیاست‌های کلان اقتصادی و نیازهای عملیاتی بنگاه‌های تولیدی، و با در نظر گرفتن مزایای قابل‌دست‌یابی از طریق بهبود زیرساخت‌های ملی و منطقه‌ای، سیاست‌گذاران و مدیران اقتصادی باید با بهره‌گیری از مدل‌های نوین مشارکت، توسعه زیرساخت‌ها را در رأس برنامه‌های توسعه قرار دهند. چنین رویکردی نه تنها به افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌های تولید منجر خواهد شد بلکه زمینه‌های لازم برای رقابت جهانی و جذب سرمایه‌گذاری‌های کلان را فراهم می‌آورد.

در نتیجه، ایران در صورت توانمندی در سرمایه‌گذاری همگام در زیرساخت‌های حیاتی و توسعه سیاست‌های صنعتی و تجاری مناسب، می‌تواند در کمتر از یک دهه به یک قطب تولیدی مهم در منطقه تبدیل شود. همانطور که ذکر شد، هرچه زیرساخت‌های ملی و منطقه‌ای بهبود یابند، بنگاه‌های تولیدی با هزینه‌های پایین‌تر و بهره‌وری بالاتر قادر به ارائه محصولات با کیفیت و قیمت رقابتی خواهند بود؛ این امر به نوبه خود موجب رشد صادرات صنعتی، افزایش اشتغال و بهبود تراز تجاری کشور خواهد شد.

در یک کلام، زیرساخت‌های قوی، شریان‌های حیاتی اقتصاد هستند که اگر تقویت شوند، رشد تولید در ایران شتاب واقعی خواهد گرفت. در شرایط کنونی اقتصاد ایران، سرمایه‌گذاری هدفمند در زیرساخت‌ها نه‌تنها پیش‌نیاز رشد تولید است، بلکه می‌تواند به‌عنوان پیشران اعتماد عمومی، ارتقاء عدالت منطقه‌ای و افزایش تاب‌آوری اقتصادی عمل کند.

با وخیم‌تر شدن دسترسی به انرژی در تابستان و زمستان سال ۱۴۰۴ و همچنین محدودیت‌هایی که به نظر می‌رسد دولت جدید آمریکا اعمال خواهد کرد، وضعیت اقتصادی سخت‌تر خواهد شد. این محدودیت‌ها نه‌تنها بر امکانات ارزی بلکه بر تجارت خارجی ایران نیز اثر خواهد گذاشت.

پیش‌بینی‌پذیری اقتصاد: تنها مسیر رهایی‌بخش

مروری بر تجربه یک دهه گذشته از اقتصاد ایران



حسن فروزان‌فرد

عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

چرا باید خواند:
چگونه می‌توان صنعت ایران را از گرفتاری و ریسک نجات داد؟ پاسخ را در این مقاله بخوانید.

۱ اهمیت سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران بیانگر آن است که باید فکری برای فضای غیرقابل پیش‌بینی حاکم بر اقتصاد کشور کرد. موضوع سرمایه‌گذاری، دستوری نیست؛ زمانی که شرایط آن مهیا شود، سرمایه‌گذاری هم رونق می‌گیرد. لزوم جذب سرمایه‌های جدید اتفاق است که باید به دنبال آن شاهد ایجاد زیرساخت‌ها و فراهم شدن فضای مناسب باشیم. ذخیره کردن منابع در منازل به شکل ارز، سکه و طلا، اقدام اقتصادی نیست و منجر به توسعه نمی‌شود و تنها سود ریالی برای جبران تورم حاکم را به دنبال دارد. از طرفی همه ما می‌دانیم که برای توسعه اقتصادی نیازمند تولید ارزش‌افزوده هستیم و سرمایه‌گذاری در این مسیر قابل تحمیل و اجبار نیست. حتی بانک‌ها نیز به دلیل وضعیت تورمی و نرخ‌های بهره، تمایلی به اعطای تسهیلات حتی وام‌های یک‌ساله برای تأمین منابع تولید کشور، ندارند.

۲ سرمایه‌گذاری در تولید با پیش‌بینی‌پذیر بودن اقتصاد ارتباط معناداری دارد. شاخص اصلی سرمایه‌گذاری، اندازه و میزان پیش‌بینی‌پذیر بودن اقتصاد برای صاحبان سرمایه است. دستاوردها و خروجی یک سرمایه‌گذاری در آینده مشخص می‌شود، بنابراین خیلی مهم است که سرمایه‌گذار در زمان شروع کار چه تصویری از آینده دارد و براساس چه اطلاعاتی از متغیرهای اقتصادی، آینده را ترسیم می‌کند.

۳ تجربه یک دهه گذشته که نرخ تجمیع سرمایه و شکل‌گیری آن در کشور منفی شده است، علت آن ناتوانی سرمایه‌گذاران از ترسیم آینده است و در اینجا موضوع فقط ریسک سرمایه‌گذاری نیست. در اقتصادی مانند اقتصاد ایران، ریسک‌ها بالاست و چالش اصلی آن، غیرقابل محاسبه بودن ریسک است. در سایر کشورها ریسک موجود قابل مدیریت و پیش‌بینی است. بنابراین سرمایه‌گذاران ورود می‌کنند و با مدیریت ریسک‌ها، منافع بیشتری از سرمایه‌گذاری پرریسک خود به دست می‌آورند. اما مشکل اصلی امروز اقتصاد غیرقابل پیش‌بینی بودن و ناتوانی در مدیریت ریسک‌ها است. امروز آنچه پیش‌روی سرمایه‌گذار ایرانی قرار دارد از شرایط آرام اقتصاد تا درگیری‌ها و رفتارهای پرهیجان در نوسان است. از طرفی فعال اقتصادی هم دانش محدودی درباره آینده اقتصاد دارد. بنابراین به دنبال موقعیت با ریسک کمتر و چشم‌انداز روشن‌تر می‌رود که نتیجه آن هم در یک دهه گذشته به خروج آرام آرام سرمایه‌ها از کشور منتهی شده است.

۴ اگر تغییری در شرایط ایجاد نشود، سال ۱۴۰۴ یکی از پیچیده‌ترین و بحرانی‌ترین دوره‌ها برای اقتصاد کشور خواهد بود. سال ۱۴۰۳ سالی سخت برای فعالان اقتصادی به‌ویژه در بخش تولید و صنایع غذایی بود و چشم‌انداز ۱۴۰۴ نگران‌کننده است. ادامه روند فعلی می‌تواند به بحرانی بی‌سابقه در صنایع مختلف از جمله صنعت غذا منجر شود. مرور پیش‌بینی‌های اقتصادی سال ۱۴۰۳ نشان می‌دهد که کشور در موقعیتی قرار گرفته است که نباید در آن قرار می‌گرفت. متأسفانه برخی از پیش‌بینی‌هایی که ابتدای سال ۱۴۰۳ کرده بودم محقق شد و به واسطه آن اتفاقات، اکنون در شرایطی هستیم که باید تصمیم بگیریم آیا می‌توانیم حرکتی انجام دهیم که از این مرحله خارج شویم یا اینکه می‌خواهیم همین‌طور ادامه دهیم. اگر روی همین مسیر فعلی بمانیم، سال ۱۴۰۴ بسیار دشوار خواهد بود؛ دشوارتر از هر چیزی که در تاریخ معاصر دیده‌ایم. پیچیدگی‌هایی که در سال ۱۴۰۴ با آن‌ها مواجه هستیم، می‌تواند کاملاً باعث به‌هم‌ریختگی شود.

۵ با وخیم‌تر شدن دسترسی به انرژی در تابستان و زمستان سال ۱۴۰۴ و همچنین محدودیت‌هایی که به نظر می‌رسد دولت جدید آمریکا اعمال خواهد کرد، وضعیت اقتصادی سخت‌تر خواهد شد. این محدودیت‌ها نه‌تنها بر امکانات ارزی بلکه بر تجارت خارجی ایران نیز اثر خواهد گذاشت. کاهش درآمد قابل تصرف خانوار و افزایش تورم، باعث شده در اسفند سال گذشته در تهران حدود ۳۰ درصد از محصولات لبنی مرجوع شود. این آمار فقط مربوط به شمال تهران بود. در جنوب شهر، مغازه‌دارها اساساً از ابتدا یک سری محصولات را سفارش نمی‌دادند که بخواهند آن‌ها را مرجوع کنند. افزایش قیمت مواد غذایی به گونه‌ای بوده که مردم ناچارند برخی اقلام را از سبد مصرفی خود حذف کنند. کاهش مصرف مواد غذایی به این معناست که خانواده‌ها دیگر چیز زیادی برای از دست دادن ندارند و این وضعیت، یک فضای اجتماعی خطرناک ایجاد می‌کند.

۶ فشار در تأمین کالا و کاهش تقاضای بازار، کنار هم تولیدکنندگان را با بحران جدی‌تری مواجه کرده‌اند. هزینه‌های سربار افزایش چشمگیری پیدا کرده است. صنعت غذا به‌طور کلی حاشیه سود محدودی دارد و چیزی که آن را حفظ می‌کند، تولید انبوه است. وقتی به هر دلیلی تولید کاهش پیدا کند، هزینه‌های سربار سرانه بالا می‌رود و حاشیه سود به‌شدت کم می‌شود. در چنین شرایطی، صنعت غذا به سمت زیان‌دهی حرکت می‌کند. اگر این وضعیت ادامه پیدا کند، بخش عمده‌ای از فعالان صنعت غذا به سمت فعالیت‌های دیگر حرکت خواهند کرد. خیلی از فعالان این حوزه ممکن است وارد بخش‌های دیگری شوند که سودآوری بیشتری دارند. بی‌شک این موضوع صنعت غذا را با بحران شدیدتری مواجه می‌کند.

۷ ایجاد فضای گفت‌وگوی مؤثر می‌تواند تا حدی برخی مشکلات را برطرف کند؛ هرچند چشم‌انداز سال ۱۴۰۴ بسیار پیچیده‌تر، دشوارتر و نگران‌کننده‌تر از سال ۱۴۰۳ است. باید برای حل مشکلات اقتصاد ایران مسیر اصلاحی در پیش گرفت.

با وخیم‌تر شدن دسترسی به انرژی در تابستان و زمستان سال ۱۴۰۴ و همچنین محدودیت‌هایی که به نظر می‌رسد دولت جدید آمریکا اعمال خواهد کرد، وضعیت اقتصادی سخت‌تر خواهد شد. این محدودیت‌ها نه‌تنها بر امکانات ارزی بلکه بر تجارت خارجی ایران نیز اثر خواهد گذاشت

سرمایه‌گذاری در بخش معدن دیربازده است؛ اگر مشوق‌ها را تعریف نکنیم نمی‌توانیم سرمایه‌ها را به این بخش سوق دهیم. از این رو تحریم‌ها می‌تواند عاملی شود تا سرمایه به بخش تولید و معدن وارد نشود. سرمایه‌گذاری برای تولید یعنی رقابتی‌سازی محصولات در بازار جهانی. باید به سمت توسعه بازارها و تسهیل شرایط حرکت کنیم.

امنیت سرمایه‌گذاری و شعار سال ۱۴۰۴

ظرفیت‌های توسعه معدن چیست؟



محمدرضا بهرامن

نایب‌رئیس اتاق ایران و عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

چرا باید خواند:
سرمایه‌گذاری در بخش معدن چه الزاماتی دارد و چه باید کرد؟ این مقاله را بخوانید.

۱

در سال نام‌گذاری «سرمایه‌گذاری برای تولید» از سوی مقام معظم رهبری دولت و مجلس فضا را برای ورود سرمایه‌گذار به بخش معدن آماده و امنیت سرمایه‌گذاری را تضمین کنند. امنیت سرمایه‌گذاری را دولت‌ها تعریف می‌کنند و نقش مجلس اصلاح و بازنگری در قوانین ضعیف است. امروز باید بر مبنای چارچوب‌های اساسی سرمایه‌گذاری تعریف شود؛ باید با تغییر نگاه به معدن، فضا و ساختارها را تغییر بدهیم و امنیت سرمایه را ایجاد کنیم. باید ساختار و فضای کشور برای امنیت سرمایه‌گذاری فراهم شود. در شرایط موجود امکان آوردن سرمایه به کشور نیست بلکه دولت و مجلس باید فضا را برای ورود سرمایه به بخش تولید فراهم کنند. امنیت چیزی نیست که سرمایه‌گذار خودش بیاورد بلکه وظیفه مجلس و دولت است که با تدوین قوانین و مقررات موانع را برطرف و مشوق‌ها را ایجاد کنند. امنیت سرمایه‌گذاری را دولت‌ها تعریف می‌کنند و نقش مجلس اصلاح و بازنگری در قوانین ضعیف است. تحقق شعار سال بیش از هر چیز نیازمند اصلاح ساختارهای موجود و تضمین امنیت سرمایه‌گذاری است و باید همزمان با مقررات‌زدایی و تدوین مشوق‌ها، پیوستن کامل به FATF مدنظر قرار گیرد.

۲

باید مشوق‌های سرمایه‌گذاری ارائه شود؛ در هر بخشی از اقتصاد از جمله صنعت، معدن و تجارت باید مشوقی تعریف شود تا سرمایه‌گذار جذب شود. **سرمایه‌گذاری در بخش معدن دیربازده است؛ اگر مشوق‌ها را تعریف نکنیم نمی‌توانیم سرمایه‌ها را به این بخش سوق دهیم. از این رو تحریم‌ها می‌تواند عاملی شود تا سرمایه به بخش تولید و معدن وارد نشود.** سرمایه‌گذاری برای تولید یعنی رقابتی‌سازی محصولات در بازار جهانی. باید به سمت توسعه بازارها و تسهیل شرایط حرکت کنیم. باید مبادلات کالاها، بخصوص مواد اولیه روان‌سازی شود تا تولیدکنندگان نیازها را تامین کنند.

۳

باید از حرکت سرمایه‌های تولید به بخش غیر مولد جلوگیری کرد، شعار سرمایه‌گذاری تولید یک شعار کمی و کیفی است در همین راستا دولت موظف است هر ۲ ماه یک بار گزارش از شرایط و جذب سرمایه‌ها به بخش تولید ارایه کند و راه را برای حضور بخش خصوصی هموار کند. سرمایه نیاز به جای امن دارد که متولی آن دولت‌ها هستند باید در این زمینه حمایت و پشتیبانی صورت گیرد. امروز باید بر مبنای چارچوب‌های اساسی سرمایه‌گذاری تعریف شود باید با تغییر نگاه به معدن، فضا و ساختارها را تغییر بدهیم و امنیت سرمایه را ایجاد کنیم. اگر فضا برای حضور بخش خصوصی و هدایت سرمایه‌ها به سمت بخش معدن فراهم نشود، در تحقق شعار سال موفق نخواهیم شد. تحقق رشد اقتصادی ۸درصدی و رشد ۱۳درصدی در اقتصاد معدنی و نقش‌آفرینی موثر آن در تولید ملی، مستلزم سرمایه‌گذاری گسترده و برنامه‌ریزی هدفمند است. جذب ۵۵میلیارد یورو سرمایه‌گذاری برای توسعه بخش معدن و صنایع معدنی، امری ضروری است که می‌تواند مسیر دستیابی به رشد پایدار را در این بخش هموار سازد. برای رسیدن به این هدف، ایجاد بسترهای مناسب برای جذب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، افزایش امنیت اقتصادی، توسعه زیرساخت‌های مالی، بهره‌گیری از فناوری‌های نوین و بهبود فضای کسب‌وکار، بیش از پیش اهمیت دارد، همچنین گسترش زنجیره ارزش‌افزوده، تسهیل صادرات محصولات معدنی و ایجاد مشوق‌های اقتصادی، نقشی کلیدی در تحقق این چشم‌انداز ایفا خواهد کرد.

۴

براساس سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ ایران، بخش معدن و صنایع معدنی یکی از محورهای مهم توسعه اقتصادی کشور است. این سند اهدافی همچون افزایش سهم بخش معدن در تولید ناخالص داخلی (GDP)، توسعه فناوری‌های نوین در استخراج و فرآوری مواد معدنی، افزایش صادرات محصولات معدنی و ایجاد ارزش افزوده از طریق زنجیره‌های تولیدی مرتبط با معدن را دنبال می‌کند. تا سال ۱۴۰۴ ایران قصد داشت به جایگاه اول منطقه در بخش معدن و صنایع معدنی دست یابد. برای تحقق این اهداف، برنامه‌هایی مانند افزایش سرمایه‌گذاری در بخش اکتشاف، توسعه زیرساخت‌های معدنی، بهبود فناوری‌های استخراج و فرآوری، و تقویت همکاری‌های بین‌المللی در نظر گرفته شده بود.

۵

باید دیدگاه‌های تخصصی را به صورت مدون و مستمر در اختیار تصمیم‌سازان کشور قرار گیرد و امیدوار باشیم که در تحقق مأموریت‌های خود در اتاق‌های بازرگانی سراسر کشور و اتاق ایران توفیق داشته باشیم. ایران، این سرزمین پرافتخار، از دیرباز با منابع غنی معدنی خود، نقش مهمی در توسعه تمدن بشری ایفا کرده است. امروز، صنعت معدن و صنایع وابسته آن، به عنوان یکی از اصلی‌ترین ارکان رشد اقتصادی، در مسیر تحول و توسعه قرار دارد. بخش خصوصی می‌تواند با عزم و اراده، مسیر توسعه اقتصادی و توسعه صنعت معدن را به سوی افق‌های تازه رهنمون سازد و با همکاری و تعامل میان بخش‌های دولتی و خصوصی، و با تکیه بر ظرفیت‌های بی‌نظیر معدنی کشور، این ثروت خدادادی، دستیابی به رشد و شکوفایی این صنعت در ایران زمین بیش از پیش امکان‌پذیر خواهد بود. آنچه مشخص است اینکه پیش‌بینی می‌شود که بخش معدن جهان در سال ۲۰۲۵ رشد مناسبی را تجربه کند، به‌شرط آنکه نرخ بهره بانکی کاهش یابد و ثبات ژئوپلیتیکی حفظ شود. بااین‌حال، چالش‌هایی مانند ضعف سرمایه‌گذاری، رشد کند بهره‌وری و میزان بالای بدهی‌ها می‌توانند این رشد را محدود کنند.

۶

در مجموع، سیاست‌های جهانی در حوزه معدن در سال ۲۰۲۵ بر توسعه پایدار، استفاده از فناوری‌های نوین و مدیریت مسئولانه منابع متمرکز خواهند بود. چشم‌انداز صنعت معدن ایران در سال ۱۴۰۴ بر اساس اسناد راهبردی و برنامه‌های توسعه تدوین شده است. این چشم انداز شامل اهداف کمی، برنامه‌های توسعه‌ای و چالش‌های پیش رو است.

ایجاد بسترهای مناسب برای جذب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، افزایش امنیت اقتصادی، توسعه زیرساخت‌های مالی، بهره‌گیری از فناوری‌های نوین و بهبود فضای کسب‌وکار، بیش از پیش اهمیت دارد

براساس اعلام بانک مرکزی در ۹ ماهه اول سال ۱۴۰۱، خالص حساب سرمایه ارزی کشور حدود ۱۵ میلیارد دلار منفی شده‌است که این کسری به تعبیر بانک مرکزی، نشانه پول‌های بلوکه‌شده، پول‌های در انتظار بازگشت به کشور و درعین‌حال میزان فرار سرمایه از کشور است.

اقتصاد ایران تشنه سرمایه

توسعه حوزه انرژی، چشم‌انتظار سرمایه‌گذاری



سعید تاجیک

رئیس کمیسیون انرژی و محیط زیست اتاق تهران

چرا باید خواند:
برای سرمایه‌گذاری در حوزه انرژی به چه پیش‌نیازهایی باید توجه شود؟ این مقاله را بخوانید.

دسترسی ایران به ذخایر عظیم اثبات شده نفت و گاز، موقعیت جغرافیایی استراتژیک بسیار مناسب ایران، و وجود تنوع در فرآورده‌های نفتی است

۱

در چند سال گذشته روند سرمایه‌گذاری در کشور وضعیت مناسبی ندارد و مقدار استهلاک سرمایه بیشتر از میزان سرمایه‌گذاری صورت‌گرفته است. برابر اعلام بانک مرکزی میزان تشکیل سرمایه در سال ۱۴۰۱ به قیمت ثابت سال ۱۳۹۵ معادل ۲۷۵همت بوده که تقریباً معادل استهلاک موجودی بوده‌است. از طرف دیگر براساس اعلام بانک مرکزی در ۹ ماهه اول سال ۱۴۰۱، خالص حساب سرمایه ارزی کشور حدود ۱۵میلیارد دلار منفی شده‌است که این کسری به تعبیر بانک مرکزی، نشانه پول‌های بلوکه‌شده، پول‌های در انتظار بازگشت به کشور و درعین‌حال میزان فرار سرمایه از کشور است. همچنین براساس گزارش آنکتاد، میزان جذب سرمایه خارجی در سال‌های ۲۰۱۱ الی ۲۰۲۲ با روندی ملایم به ۱.۵میلیارد دلار در سال رسیده و در میان کشورهای جهان از نظر میزان جذب سرمایه خارجی، ایران در رتبه ۷۹ قرار گرفته است. حتی می‌توان ادعا کرد که بخش زیادی از بحران‌های موجود در حوزه انرژی حاصل همین عقب‌ماندگی در میزان سرمایه‌گذاری است. مقدار سرمایه‌گذاری در صنعت پتروشیمی را در سال‌هایی که عسلویه و ماهشهر به هاب پتروشیمی کشور تبدیل شده را با ۱۰ سال گذشته مقایسه کنیم. آنگاه به خوبی درک می‌کنیم که چه بلایی سر وضعیت سرمایه‌گذاری در کشور افتاده است. برآوردهای صورت گرفته نشان می‌دهد برای اینکه جایگاه واقعی خود را در حوزه انرژی، دوباره به دست بیاوریم به ۲۰۰ الی ۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه نیاز داریم. در سال‌های گذشته، تورم هزینه زیادی به اقتصاد و به دولت تحمیل کرده است. طوری که امکان سرمایه‌گذاری از دولت‌ها سلب شده و تمامی درآمدهای ناشی از فروش نفت و مالیات امروز صرف هزینه‌های جاری می‌شود.

۲

برای حل مشکلات اقتصاد ایران دو راهکار وجود دارد؛ یکی از آن‌ها سرمایه‌گذاری خارجی و دیگری سرمایه‌گذاری توسط بخش خصوصی است که البته آنها هم چالش‌های خود را دارند. امروز شرایط برای سرمایه‌گذاری خارجی در کشور فراهم نیست مگر اینکه اتفاق جدید در زمینه رفع تحریم‌ها یا الحاق به FATF صورت گیرد و مجمع تشخیص مصلحت نظام تصمیم دیگری بگیرد. ضمن اینکه بعد از ورود ترامپ به کاخ سفید، تهدید به صفر رساندن صادرات نفت ایران به عنوان برنامه محوری آمریکا اعلام شده و نگرانی‌ها نسبت به تأمین درآمدهای ارزی کشور هم بیشتر شده است. با این اوصاف تنها راه چاره برای گذر از این شرایط سرمایه‌گذاری توسط بخش خصوصی است که برای آن هم چشم انداز خیلی روشنی وجود ندارد. چرا که با توجه به فضای بی ثبات حاکم بر اقتصاد کشور، دل نگرانی‌های متعددی برای فعالان اقتصاد وجود دارد. از طرفی منابع موجود در بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری در حوزه‌های پایین دست کافی است، اما سرمایه‌گذاری در حوزه‌های بالادست نیازمند حمایت و دریافت تسهیلات از سوی نظام بانکی است. البته بانک‌ها تمایل زیادی برای ارائه وام در حوزه‌های زیر ساختی را ندارند و عموماً تسهیلات را در قالب سرمایه در گردش پرداخت می‌کنند که هر چه سریع‌تر به نظام بانکی برگردد. متاسفانه نظام بانکی در ایران در خدمت تولید و بخش خصوصی واقعی نیست. طوری که شاهد هستیم که عمده تسهیلات خود را صرف نهادها و ارگان‌های دولتی یا زیر مجموعه‌های خود می‌کنند. این عارضه در نظام بانکی باعث شده که بخش خصوصی ما توانمند نشود.

۳

ایران دارای ذخایر ویژه و عمده‌ای به خصوص در حوزه نفت و گاز است. از نقاط قوت بخش انرژی ایران می‌توان به مواردی چون دسترسی ایران به ذخایر عظیم اثبات شده نفت و گاز، موقعیت جغرافیایی استراتژیک بسیار مناسب ایران، و وجود تنوع در فرآورده‌های نفتی است. در مقابل وجود اثرات تحریم‌های بین‌المللی بر صادرات و سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز، عدم توجه به تولید صیانتی از مخازن نفتی و نبود چشم‌انداز مناسب جهت برنامه‌ریزی را می‌توان از جمله نقاط ضعف اقتصاد کشور دانست. پتانسیل قابل توجه در تولید نفت و گاز، موقعیت ژئوپلیتیک ایران در منطقه خلیج‌فارس و افزایش ارزش‌افزوده صادرات با بهبود کیفیت و بهره‌وری پالایش را می‌توان فرصت‌های پیش روی ایران در این صنعت دانست. آنچه می‌توان به آن امیدوار بود، اینکه دو لایحه از لوایح چهارگانه FATF تصویب شده و دو لایحه الحاق به معاهده پالرمو و CFT در دستور کار مجمع قرار دارد که در روزهای آتی بررسی خواهد شد. از طرفی مذاکرات غیرمستقیم ایران و امریکا در دستور کار قرار گرفته که نتیجه مثبت این تصمیم‌گیری‌ها می‌تواند در مسیر اصلاح اقتصاد کشور و جذب سرمایه‌گذاری اثرگذار باشد. شاید پیوستن ایران به گروه ویژه اقدام مالی FATF گامی باشد که بتواند ایران را یک قدم به رشد نزدیک کند. زیرا از نگاه فعالان اقتصادی بخش خصوصی با شرایط کنونی توسعه محال است. قرار گرفتن در لیست سیاه FATF باعث شده سیستم بانکی ما از شبکه جهانی مالی جدا شود. این مسئله مراودات تجاری را با مشکل مواجه کرده و هزینه‌های مضاعفی را به تجار و تولیدکنندگان تحمیل می‌کند. اما شاید با پیوستن ایران به FATF و ورود سرمایه‌های جدید اعم از سرمایه‌های داخلی و خارجی به داخل کشور رشد امکان‌پذیر شود.

۴

برای حل معضلات اقتصادی و رفع مشکل سرمایه‌گذاری، بانک‌ها باید به دقت نحوه تعامل خود با بخش خصوصی را بازنگری کرده و تدابیری برای تسهیل فرآیندهای مالی و کاهش فشارهای نقدینگی بر بنگاه‌ها اتخاذ کنند. در غیر این صورت، این مشکلات می‌تواند به تداوم بحران‌های اقتصادی و کاهش رشد اقتصادی کشور منجر شود.



در خدمت تولید

سرمایه‌گذاری تولید یکی از مسائل لازم برای اقتصاد کشور و برطرف کردن مشکل معیشت مردم است. همین نقدینگی‌ای که در اختیار مردم است، اگر صرف سرمایه‌گذاری بشود برای تولید، کشور پیشرفت خواهد کرد.

رهبر انقلاب اسلامی ۱۴۰۴/۰۱/۰۱

پرونده



عبور از خاموشی

راهکارهای پایان دادن به ناترازی انرژی



ناترازی: ترمز تولید و توسعه

ناترازی انرژی از چه مسیری کاهش می‌یابد؟

مریم بابایی
پژوهشگر اقتصادی

ایران با وجود منابع عظیم انرژی از جمله نفت و گاز با چالش ناترازی انرژی و بهتر است گفته شود، با کمبود جدی انرژی مواجه است. ناترازی انرژی، ترمز تولید و توسعه را کشیده است. واحدهای تولیدی به علت ناترازی انرژی برای عمل به تعهدات خود در قراردادهای خارجی با مشکل مواجه شده‌اند. کمبود جدی انرژی بخش خانگی را نیز با چالش مواجه کرده و تبدیل به یک مساله ساختاری شده که می‌تواند تبدیل به بحرانی جدی و پایدار در سطح حکمرانی شود. کارشناسان معتقدند ریشه ناترازی انرژی، اقتصاد دستوری و مداخله دولت در قیمت‌گذاری است. در حال حاضر رفع ناترازی انرژی در کشور نیازمند تقویت سرمایه‌گذاری است. این در حالی است که طی سال‌های اخیر تحریم نه تنها مانع جذب سرمایه خارجی شده، کسری بودجه و موانع داخلی نیز مانع سرمایه‌گذاری داخلی شده است. از همین رو حل مساله ناترازی انرژی اما علاوه بر اینکه نیازمند رفع تحریم‌ها و تجدیدنظر سیاست خارجی است، بلکه مستلزم تغییر رویکرد سیاست‌گذار در زمینه قیمت‌گذاری، تعامل با بخش خصوصی و اصلاح سیاست‌های اقتصادی است. از همین رو عبور از مشکلات ناشی از کمبود آب و برق در تابستان پیش رو مستلزم تمهیدات همه‌جانبه و اتخاذ رویکردی جامع از سوی همه ذینفعان از جمله سیاست‌گذار، دولت و بخش خصوصی و مردم است.

ابعاد ناترازی انرژی

قطع برق از تابستان تاکنون برای واحدهای تولیدی ادامه دارد و حیات بسیاری از بنگاه‌ها را به خطر انداخته است. با شروع سال جدید و گرم شدن هوا زودتر از موعد انتظار، کمبود آب و برق جدی‌تر شده است. از همین رو احتمال خاموشی‌های گسترده و جیره‌بندی آب دور از انتظار نیست. طی سال‌های اخیر همواره در تابستان با کمبود برق مواجه بوده‌ایم و در زمستان به دلیل مصرف بالا، کمبود گاز در زمستان کمبود برق را تشدید می‌کند. ناترازی برق بر اساس آخرین برآوردها به بیش از ۲۰ هزار مگاوات رسیده است. در زمینه برق تنها ۳ هزار مگاوات ناترازی انرژی در استان تهران وجود دارد.

در زمینه آب نیز سرانه آب کشور از سال ۱۳۳۵ تا ۱۴۰۰ از حدود ۷۰۰۰ متر مکعب به ۱۲۰۰ متر مکعب رسیده است که دلیل آن کاهش منابع آب در کنار افزایش جمعیت به شمار می‌رود. کشور در پنجمین سال پیاپی خشکسالی به سر می‌برد و ۷۰ تا ۷۵ درصد کشور خشک، نیمه خشک و فرا خشک است. در حال حاضر ۸۶ درصد مصرف آب را در بخش کشاورزی کشور است. افت سطح منابع زیرزمینی آب موجب شده است از مجموع ۶۰۹ دشت کشور، هم‌اکنون ۴۲۲ دشت محدوده ممنوعه و ممنوعه بحرانی محسوب می‌شوند. با ادامه روند برداشت بی‌رویه از منابع آب زیرزمینی، شمار دشت‌های ممنوعه در ایران به‌شکلی نگران‌کننده در حال افزایش است؛ یعنی برداشت از منابع آب زیرزمینی در این مناطق یا ممنوع شده است یا در آستانه فروپاشی قرار دارد. در زمان حاضر با وجود ۲۶ میلیارد و ۱۸۰ میلیون مترمکعب آب ذخیره‌شده در سدهای کشور، ۵۱ درصد ظرفیت مخازن سدها پر و ۴۹ درصد این ظرفیت خالی است. میزان ذخایر آبی سدها در اواخر فروردین ۱۴۰۳ بالغ بر ۳۱ میلیارد و ۸۰ میلیون مترمکعب بود که مقایسه این رقم با حجم فعلی ذخایر آبی سدها، نشان‌دهنده کاهش ۱۶درصدی است.

> در شرایط فعلی ۳۶ درصد برق تولیدی در کشور در بخش صنعت مصرف می‌شود و بخش خانگی با ۳۱ درصد، کشاورزی با ۱۴ درصد و عمومی با ۹ درصد در رتبه‌های بعدی مصرف قرار می‌گیرند. همچنین ۸ درصد برق تولیدی کشور به سرفصل سایر مصارف، یک درصد برای صادرات و یک درصد نیز برای روشنایی معابر عمومی اختصاص دارد

تبعات ناترازی برق

گزارش «ارزیابی تکانه و خسارت بخش صنعت ناشی از قطعی برق» که با استناد به آمارهای رسمی و مطالعات مرکز پژوهش‌های اتاق ایران بیانگر این است که در شرایط فعلی ۳۶ درصد برق تولیدی در کشور در بخش صنعت مصرف می‌شود و بخش خانگی با ۳۱ درصد، کشاورزی با ۱۴ درصد و عمومی با ۹ درصد در رتبه‌های بعدی مصرف قرار می‌گیرند. همچنین ۸ درصد برق تولیدی کشور به سرفصل سایر مصارف، یک درصد برای صادرات و یک درصد نیز برای روشنایی معابر عمومی اختصاص دارد. این گزارش در بخش تکانه‌های قطعی برق نشان می‌دهد که با فرض قطعی کامل برق، بیشترین آسیب به بخش خدمات وارد می‌شود چراکه این بخش سهم عمده بازار کار و اقتصاد ایران را در اختیار دارد؛ اما در واقعیت، به‌واسطه اینکه بسیاری از اجزای بخش خدمات حتی با قطعی کامل برق نیز فعالیت خود را با مشکلاتی ادامه خواهند داد، این بخش از منظر تولید ناخالص داخلی خسارت کمتری از قطعی برق متحمل خواهد شد. این در حالی است که بر اساس آمارها و مطالعات، با احتساب سهم بخش‌های مختلف اقتصادی از تولید ناخالص داخلی، بیشترین خسارت قطعی برق به بخش صنعت تحمیل می‌شود و شدت این خسارت در بخش صنعت ۳۶۹۴ برابر، در صنعت برق ۳۴۲ برابر، در بخش حمل‌ونقل ۲۲۶ برابر و در بخش کشاورزی ۲۴۵ برابر محاسبه شده است.

از نگاهی دیگر، تفکیک شدت تکانه قطعی برق در رشته فعالیت‌های صنعتی حاکی از این است که در شرایط خاموشی، رشته فعالیت تعمیر و نصب ماشین‌آلات و تجهیزات کمترین میزان اثرپذیری را دارد و در مقابل رشته فعالیت تولید فلزات پایه با ضریب ۲۲ برابر، بیشترین شدت تکانه را از قطعی برق متحمل می‌شود. در حقیقت آسیب رشته فعالیت تولید فلزات پایه از قطعی برق ۲۲ برابر آسیب رشته فعالیت تعمیر و نصب ماشین‌آلات و تجهیزات است. بررسی شدت تکانه ناشی از قطعی برق در رشته فعالیت‌های صنعتی بر اساس سهم آنها در تولید ناخالص داخلی نیز حاکی از این است که رشته فعالیت تولید فلزات ۱۰۵۹، تولید مواد شیمیایی ۷۹۱ برابر و تولید مواد غذایی با ۳۳۲ برابر، بیشترین آسیب را متحمل می‌شوند. براساس این گزارش با توقف تولید، انتقال و توزیع برق در کشور هر روز ۱۷ هزار و ۹۷۳ میلیارد تومان به اقتصاد کشور خسارت وارد می‌شود که ۹۲۱۸ میلیارد تومان از آن مربوط به بخش صنعت است.

طبق توضیح کارشناس مرکز پژوهش‌های اتاق ایران، خسارت روزانه قطع برق به بخش صنعت کشور، بر اساس اطلاعات حساب

بررسی معاونت بررسی‌های اتاق بازرگانی تهران نشان می‌دهد یکی از راهکارهای مؤثر برای بهینه‌سازی مصرف انرژی، به‌کارگیری «قراردادهای مبتنی بر عملکرد انرژی» است. این قراردادها امکان اجرای پروژه‌های بهینه‌سازی را بدون نیاز به تأمین مالی گسترده فراهم می‌کنند. در این قراردادها، هزینه‌های پروژه از محل صرفه‌جویی در مصرف انرژی یا درآمد حاصل از انرژی‌های تجدیدپذیر تأمین می‌شود.

ملی سال ۱۴۰۲ به‌اضافه تورم ۳۵ درصد نقطه‌به‌نقطه در شهریور ۱۴۰۳ برآورد شده است. بر اساس این برآوردها، بخش تولید فلزات پایه از قطعی روزانه برق ۹۰۰ میلیارد تومان، بخش شیمیایی ۹۰۰ میلیارد تومان و بخش معدنی غیرفلزی روزانه ۶۶۰ میلیارد تومان خسارت می‌بینند. این در حالی است که رشته فعالیت تعمیر و نصب ماشین‌آلات که کمترین میزان آسیب را از قطعی روزانه برق می‌بینند، روزانه ۴۲ میلیارد تومان خسارت متحمل خواهد شد. به دلیل ناترازی همچنین تولید در حوزه معدن و صنایع معدنی نصف شده است. گزارش ۹ ماهه بانک مرکزی از تولید بخش معدن نیز به وضوح آن را تأیید می‌کند. بر اساس این گزارش، تولید در این بخش از ۴٫۶ درصد در سه‌ماهه اول ۱۴۰۳ به ۱٫۵ درصد در سه‌ماهه سوم این سال رسیده است. این در حالی است که تا پایان برنامه هفتم رشد ۱۳ درصدی در بخش معدن، هدف‌گذاری شده است. این آمارها بیانگر این است که رفع ناترازی انرژی نیازمند اقدامات عاجل است چرا که بنیه تولید و صنعت کشور را نشانه گرفته است.

راهکار عبور از ناترازی

کارشناسان سه شرط برای خروج موفق دولت از اقتصاد انرژی، عنوان می‌کنندو شرط اول این است که حق مالکیت انرژی را برای سرمایه‌گذار به رسمیت بشناسیم. در نتیجه سرمایه‌گذاری، انرژی یا تولید می‌شود و یا در مصرف آن صرفه‌جویی صورت می‌گیرد که لازم است حق مالکیت آن برای سرمایه‌گذار به رسمیت شناخته شود. دومین شرط این است که این انرژی چه تولید شد و چه در نتیجه جلوگیری از مصرف بی‌رویه، ذخیره گشت؛ امکان فروش و معامله آن با مصرف‌کننده نهایی در بستر عرضه و تقاضا برای سرمایه‌گذار فراهم شود.: شرط سوم هم این است که انرژی به صورت پایدار و بدون محدودیت تحویل متقاضی شود. چراکه اگر انرژی تحویل مشتری نهایی نشود، تضمینی برای سرمایه‌گذاری به وجود نخواهد آمد.

قراردادهای مبتنی بر عملکرد انرژی

تحلیل موضوع ناترازی از سمت تقاضا می‌تواند بخشی از راه حل را در بهینه‌سازی مصرف انرژی معرفی کند. بررسی معاونت بررسی‌های اتاق بازرگانی تهران نشان می‌دهد یکی از راهکارهای مؤثر برای بهینه‌سازی مصرف انرژی، به‌کارگیری «قراردادهای مبتنی بر عملکرد انرژی» است. این قراردادها امکان اجرای پروژه‌های بهینه‌سازی را بدون نیاز به تأمین مالی گسترده فراهم می‌کنند. در این قراردادها، هزینه‌های پروژه از محل صرفه‌جویی در مصرف انرژی یا درآمد حاصل از انرژی‌های تجدیدپذیر تأمین می‌شود.

قراردادهای مبتنی بر عملکرد انرژی به دو مدل اصلی تقسیم می‌شوند: صرفه‌جویی مشترک و صرفه‌جویی تضمین‌شده. در مدل صرفه‌جویی مشترک، عایدی حاصل از صرفه‌جویی بین شرکت خدمات انرژی (اسکو) و کارفرما تقسیم می‌شود، اما ریسک عملکرد تا حدی بر عهده کارفرما است. در مقابل، مدل صرفه‌جویی تضمین‌شده همه ریسک را بر عهده اسکو قرار می‌دهد و برای پروژه‌های بزرگ‌تر مناسب‌تر است.

علاوه بر این دو مدل اصلی، انواع دیگری مانند مدل ساخت- مالکیت- عملیات- انتقال، مدل تامین انرژی، قرارداد اجاره و رویکرد تسویه اولیه نیز وجود دارند که برای پروژه‌های بلندمدت یا با نیازهای خاص طراحی شده‌اند. این مدل‌ها علاوه بر کاهش هزینه‌ها، بهره‌وری انرژی را افزایش داده و امکان استفاده بهینه از منابع موجود را فراهم می‌کنند.

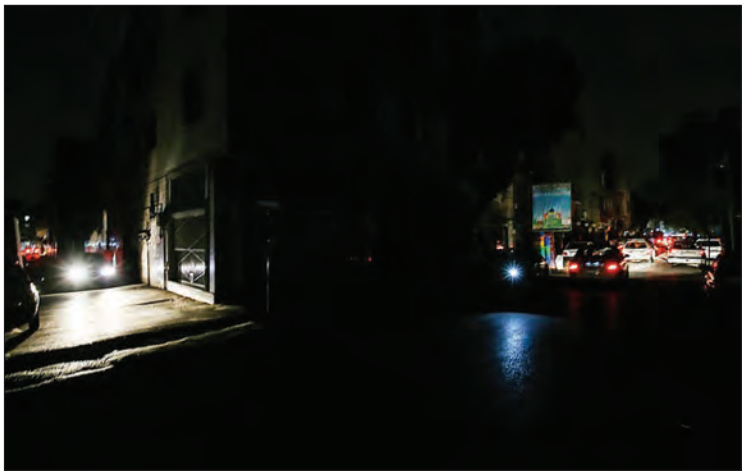
گسترش استفاده از قراردادهای مبتنی بر عملکرد انرژی می‌تواند به کاهش مصرف انرژی، افزایش بهره‌وری و حل بحران ناترازی انرژی در ایران کمک کند. انتخاب مدل مناسب بسته به نوع پروژه، سطح ریسک قابل پذیرش، شرایط مالی کارفرما و اهداف بلندمدت انجام می‌شود. این قراردادها نه تنها ابزار قدرتمندی برای مدیریت مصرف انرژی هستند بلکه زمینه توسعه پایدارتر اقتصاد کشور را فراهم می‌کنند.

تنوع بخشی به سبد تولید برق از طریق انرژی تجدید پذیر علاوه بر کمک به حل ناترازی، امنیت تولید انرژی کشور را افزایش داده و منجر به کاهش آلودگی زیست محیطی و آب مصرفی می‌شود

تولید برق از منابع تجدیدپذیر

با توجه به وجود پتانسیل قابل توجه کشور در تولید برق از منابع تجدیدپذیر، یکی از راه‌های برون رفت از شرایط فعلی استفاده از انرژی تجدید پذیر است. تنوع بخشی به سبد تولید برق از طریق انرژی تجدید پذیر علاوه بر کمک به حل ناترازی، امنیت تولید انرژی کشور را افزایش داده و منجر به کاهش آلودگی زیست محیطی و آب مصرفی می‌شود. مطابق برآورد وزارت نیرو، ایران دارای پتانسیل ۱۲۴ هزار مگاوات برق از منابع تجدید پذیر است که ۷۱ هزار مگاوات آن انرژی خورشیدی و ۴۹ هزار مگاوات آن مربوط به انرژی بادی می‌باشد. به رغم توجه به توسعه انرژی‌های تجدید پذیر در قوانین، مقررات و سیاست‌های کشور ۱۲٫۸ درصد از برق تولیدی در دنیا از منابع تجدید پذیر است. بر اساس آمارهای بین‌المللی تا سال ۲۰۵۰ میلادی میزان تقاضای برق ۱٫۶ برابر خواهد شد و برق تجدیدپذیر با ۴۳ درصد، بیشترین سهم تولید برق را خواهد داشت. اگرچه اقتصاد معیوب صنعت برق اصلی‌ترین چالش برای افزایش توان تولید برق از منابع تجدیدپذیر است.

دولت در راستای حل این مسئله با تصویب اصلاحات آیین‌نامه تسهیل و رفع موانع احداث نیروگاه‌های تجدیدپذیر در تلاش است تا زمینه سرمایه‌گذاری برای تولید ۳۰ هزار مگاوات تا پایان دولت چهاردهم را میسر کند. رئیس انجمن انرژی‌های تجدیدپذیر ایران معتقد است این اقدام نیازمند تغییر رویکرد دولت در روند جذب سرمایه، تسهیل سرمایه‌گذاری در تجدیدپذیرها و استفاده از توان داخل است.





اتاق تهران زیست‌بوم مساعد تعاملات دولت و بخش خصوصی

فریدون وردی‌نژاد، دبیرکل اتاق تهران از دلایل اصلی بروز ناترازی انرژی و راه‌حل‌های آن می‌گوید

شرایط بخش غیردولتی تولیدکننده برق در خصوص نقش‌آفرینی در تصمیم‌سازی‌های این صنعت را باید در بستر کلان‌تری از فراز و فرود جایگاه بخش خصوصی در اقتصاد کشور طی سال‌های مختلف دید و به گفته دبیرکل اتاق تهران، دلیل تلاش نافرجام بخش خصوصی برای افزایش نقش‌آفرینی در اقتصاد، ناشی از سیاست‌های اقتصادی، وضعیت محیط کسب‌وکار و موانع قانونی و اداری است که در کشور وجود دارد و این برخلاف پتانسیل بالای این بخش در جبران ناکامی‌های اقتصادی کشور است. ضمن آن‌که در عمل، برخورداری از برق پایدار زیرساخت و پیش‌نیازی اساسی برای توسعه سایر بخش‌ها است و ناترازی‌های اخیر بین تولید و مصرف برق نیز خود بر اساس بررسی‌هایی که اتاق بازرگانی بر آن صحه می‌گذارد، ناشی از ناهمواری مسیر سرمایه‌گذاری هرچه بیشتر بخش خصوصی در این عرصه است.

در گفت‌وگوی پیش رو فریدون وردی‌نژاد، دبیرکل اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران با بررسی ابعاد مختلف این مسئله، از ماموریت ویژه‌ای که پارلمان بخش خصوصی برای رفع چالش‌های مربوط به تولید و توزیع برق طی توافقاتی چندجانبه دنبال می‌کند، خبر می‌دهد که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید.

■ **دیدگاه شما در مورد جایگاه بخش خصوصی در اقتصاد کشور چیست و آیا این جایگاه را با توجه به ظرفیت‌های این بخش مناسب می‌دانید؟**

اقتصاد ایران از ابتدای دهه ۱۳۵۰ که جهش درآمدهای نفتی رخ داد و باعث شد منابع ارزی در اختیار دولت، افزایش قابل توجهی پیدا کند، تحت سلطه و سیطره نهاد دولت قرار گرفت. متاسفانه در دوران پس از انقلاب اسلامی هم با وجود همه تحولاتی که در سایر بخش‌ها رخ داد در حوزه اقتصاد نه‌تنها آزادسازی صورت نگرفت که حضور دولت در اقتصاد همه‌جانبه شد و با ملی‌سازی‌ها، مصادره صنایع و قوانین و مقرراتی که تدوین و تصویب شد، به طور کل تمام فرآیندهای تولید و تامین و توزیع در اختیار دولت قرار گرفت و بیش از یک دهه طول کشید تا برخی از سیاستمداران در مقابل نادرست بودن این رویکرد، سیاست‌هایی وضع و تلاش کنند برخی امور را به بخش خصوصی واگذار کنند.

از دوران دولت سازندگی با وجود مخالفت‌های فکری و ایدئولوژیک و البته منفعت‌طلبانه برخی گروه‌ها، به تدریج فضای بیشتری به بخش خصوصی داده شد و تا جایی که در دوران اصلاحات مجوز بانکداری خصوصی هم داده شد. با این حال باز هم جهش درآمدهای نفتی در نیمه دوم دهه ۱۳۸۰ مجدد به دولت حس بی‌نیازی از بخش خصوصی و گسترده‌تر شدن مداخله دولت را داد و بعد از آن هم به بهانه مسائل مختلفی مانند تحریم، مداخله دولت از فعالیت رسمی تصدی‌گرایانه گرفته تا مداخله در تعیین قیمت و توزیع کالا و... رو به فزونی گذاشته است.

بخش خصوصی در اقتصاد ایران به‌رغم شایستگی و توانمندی‌هایی که فعالان اقتصادی و صاحبان کسب‌وکار در حوزه‌های مختلف صنعت، تجارت، کشاورزی، خدمات و نوآوری خلق کرده‌اند، همچنان سهم اندکی از اقتصاد را در اختیار دارد. به دلیل پیچیدگی‌های

بررسی‌ها در اتاق بازرگانی تهران و با همکاری تشکل‌های تخصصی در صنعت برق، نشان می‌دهد که عدم سرمایه‌گذاری در صنعت برق با هدف افزایش تولید در حالی که مصرف روندی فزاینده داشته، عامل اصلی در بروز ناترازی برق است. از طرفی راندمان نیروگاه‌ها نیز به دلیل عدم نوسازی کاهش یافته و هدرروی در شبکه توزیع نیز نسبتاً بالاست.

حضور دولت در اقتصاد، مرز مشخصی بین سهم دولت و سهم بخش خصوصی در اقتصاد ایران کشیده نشده و مطالعاتی هم که صورت گرفته به دلیل بهره‌گیری از روش‌شناسی‌های مختلف، نتایج مختلفی هم به دست داده‌اند. با این حال اما، برآوردها و مشاهدات و مستندات گویای این واقعیت است که سهم بخش خصوصی از کیک اقتصاد ایران به زحمت به ۴۰درصد برسد؛ گرچه از نظر ایجاد ارزش افزوده بخش خصوصی طبق مطالعه‌ای که چندین سال قبل در اتاق بازرگانی انجام شد، سهمی ۴۷درصدی دارد.

دلیل تلاش نافرجام بخش خصوصی برای افزایش نقش‌آفرینی در اقتصاد، ناشی از سیاست‌های اقتصادی، وضعیت محیط کسب‌وکار و موانع قانونی و اداری است که در کشور وجود دارد. حال آن‌که، بخش خصوصی این ظرفیت و توانایی را دارد که ارزش افزوده بالا ایجاد کند، سهم بالایی در اشتغال‌زایی داشته باشد، به نوآوری و خلق فرصت‌های جدید در اقتصاد دست بزند و با سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، ناکامی‌ها را جبران کند.

طی چند سال اخیر البته، شاهد توجه و اهتمام مقامات و مسئولان سه قوه به تقویت نقش بخش خصوصی در اقتصاد و ارتقای سهم بازیگران اصلی این حوزه بوده‌ایم و این در حالی است که مقام معظم رهبری پیش از این، بارها دولتمردان و سیاستگذاران را به واگذاری امور اقتصاد به بخش خصوصی و مردم مورد خطاب قرار داده‌اند.

به نظر من، مسئله کلیدی در جایگاهی که بخش خصوصی در اقتصاد کشور دارد، نخست به تفکری برمی‌گردد که اساساً اعتقادی به بخش خصوصی ندارند و همه امور را در ید دولت بزرگ می‌خواهند و دوم به نقش‌آفرینی گروه‌های ذی‌نفع قدرتمندی برمی‌گردد که در یکی دو دهه اخیر نفوذ و توان زیادی در محافل تصمیم‌سازی و مجامع سیاستگذاری پیدا کرده‌اند. بدون تردید بخش خصوصی در ایران به توانمندی لازم برای جریان‌سازی و حرکت رو به جلو در اقتصاد رسیده‌است. آنچه که امروز جریان‌سازی‌ها در اقتصاد را برای بخش خصوصی تسهیل و روان می‌کند، پایان‌دهی به مداخلات دولت در اقتصاد است، به‌گونه‌ای که کارآفرین و فعال اقتصادی از بخش خصوصی، بدون نگرانی و دغدغه از این که به رقابت با شرکت‌های دولتی و خصولتی بپردازد، یا آن که از تصمیمات ناگهانی و شبانه آسیب ببیند، توان خود را برای رشد و تعالی در اقتصاد کشور به کار گیرد

■ **بخش خصوصی چه نقشی می‌تواند در دستیابی به اهداف برنامه هفتم به‌ویژه رشد ۸ درصدی اقتصاد داشته باشد و برای این نقش‌آفرینی چه بسترهایی لازم است؟**

بدون شک، موتور محرک دستیابی به رشد اقتصادی کشور که در برنامه هفتم تا ۸ درصد تکلیف شده‌است، بخش خصوصی است. فارغ از عدد تعیین‌شده برای نرخ رشد که شاید چندان منطبق بر واقعیت‌های اقتصادی کشور نباشد، نباید این اصل را از یاد برد که هیچ کشوری بدون محور قرار دادن بخش خصوصی به توسعه دست پیدا نکرده است. سوخت مورد نیاز برای حرکت و شتاب‌گیری این نیروی محرکه نیز روان‌سازی در سرمایه‌گذاری‌ها و جذب منابع مالی لازم برای تحقق رشد تعیین‌شده در برنامه هفتم است

بدون سرمایه‌گذاری داخلی و البته خارجی، دستیابی به هدف‌گذاری‌ها در برنامه هفتم، سخت و تقریباً ناممکن است و این بخش خصوصی فعال در حوزه‌های مختلف اقتصادی است که می‌تواند از ظرفیت‌های موجود و هوشمندی که از فن آن در کسب‌وکار و نیز مذاکرات، برخوردار است در جهت جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی استفاده کند. بنابراین، شرایط جذب سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها باید به گونه‌ای برای بخش خصوصی در داخل کشور فراهم شود که کارآفرینان و صنعتگران بتوانند به دور از موانع و دست‌اندازی‌ها، منابع لازم برای اجرای پروژه‌ها در داخل را فراهم کنند. در این راستا اتاق تهران نیز تلاش دارد تا ابزار مشارکت عمومی–خصوصی را به عنوان یک راه موثر در بهبود زیرساخت‌ها به نظام حکمرانی اقتصادی کشور معرفی کند.

■ **برخورداری از برق پایدار به عنوان یک عامل زیرساختی لازمه تحرک سایر شاخص‌ها از جمله رونق تولید و توسعه فضای کسب‌وکار است، با توجه به وجود ناترازی این انرژی، کمبود آن را ناشی از چه عواملی می‌دانید و پیامدهای آن چیست؟**

بررسی‌ها در اتاق بازرگانی تهران و با همکاری تشکل‌های تخصصی در صنعت برق، نشان می‌دهد که عدم سرمایه‌گذاری در صنعت برق با هدف افزایش تولید در حالی که مصرف روندی فزاینده داشته، عامل اصلی در بروز ناترازی برق است. از طرفی راندمان نیروگاه‌ها نیز به دلیل عدم نوسازی کاهش یافته و هدرروی در شبکه توزیع نیز نسبتاً بالاست. با این حال ریشه اصلی فقدان انگیزه برای سرمایه‌گذاری در تولید یا کاهش هدرروی، افزایش مصرف و تکیه بر صنایع و محصولاتی که مصرف برق بالایی دارند، در مداخله دولت با «قیمت‌گذاری دستوری» نهفته است. قیمت‌گذاری دستوری دولت با سیگنال‌دهی غلط باعث شده است که نه تولید روندی فزاینده داشته باشد و نه صنعت و خانوار به سمت مصرف کمتر حرکت کنند.

طی سال‌های اخیر، بخش خصوصی آمادگی خود برای سرمایه‌گذاری در این صنعت و مشارکت با شرکت‌های خارجی را اعلام کرد، اما از سوی دولت‌ها مورد توجه قرار نگرفت. طی امسال نیز، از سوی بخش خصوصی راهکارهای فنی و قابل اجرا از جمله در زمینه توسعه نیروگاه‌های تجدیدپذیر برای جبران کمبودها در برق، اعلام و در اختیار دولت قرار گرفت و در اتاق تهران نیز طی چندین نوبت در جلسات شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی استان تهران، طرح تجهیز شهرک‌ها و نواحی صنعتی استان تهران به نیروگاه‌های خورشیدی برای تامین برق مورد نیاز واحدهای صنعتی مستقر در این نواحی، مورد نقد و بررسی قرار گرفت و آمادگی برای اجرا و بهره‌مندی از این طرح اعلام شد که امیدوارم بوروکراسی مانع آن نشود و بتوان حداقل به صورت آزمایشی آن را اجرا کرد.

■ **بخش خصوصی تولیدکننده برق با چالش‌های متعدد مواجه است، از جمله انباشت مطالبات از دولت (وزارت نیرو) بابت فروش برق، قیمت‌گذاری دستوری خرید برق از نیروگاه‌ها و فقدان نهاد مستقل تنظیم‌گر (رگولاتوری) و... آیا اتاق تهران برای رفع این چالش‌ها سیاست‌های حمایتی از بخش خصوصی فعال در حوزه تولید برق دارد؟**

از جمله ماموریت‌های اتاق تهران، هم‌اندیشی با تشکل‌ها و صاحب‌نظران اقتصادی برای حل مسائل و مشکلات محیط کسب‌وکار است. در زمینه چالش‌های مربوط به تولید و توزیع برق نیز، طی نشست‌های متعددی که در اتاق تهران و با حضور نمایندگان بخش خصوصی در این صنعت برگزار شده و تداوم دارد، به راهکارهایی نیز دست یافته‌ایم. از جمله آن، توافق سه‌جانبه میان اتاق تهران، شرکت شهرک‌های صنعتی استان تهران و ... برای تجهیز و تامین برق مورد نیاز واحدهای تولیدی و صنعتی در شهرک‌ها و نواحی صنعتی استان تهران است و اجرای آن در حال پیگیری است.

از طرفی اتاق تهران همواره صدای رسای بخش خصوصی در پیگیری مطالبات آنها بوده و در نشست‌ها و جلساتی که با نمایندگان دولت برگزار کرده، پرداخت مطالبات بخش خصوصی در همه حوزه‌ها از جمله برق را دنبال می‌کند. به طور مشخص چندین بار مسئله ناترازی برق در نشست هیئت نمایندگان و نشست شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی استان در اتاق تهران مطرح و بررسی شده است. ضمن این‌که مخالفت نظری و عملی با قیمت‌گذاری دستوری و نشان دادن تبعات و پیامدهای منفی آن روی اقتصاد کشور بارها از سوی اتاق تهران مطرح و مطالعات دقیق و قابل استنادی هم در مورد آن تهیه و در اختیار سیاستگذار قرار داده شده است.

■ **اتاق تهران برای تقویت تعامل با تشکل‌های اقتصادی چه برنامه‌هایی دارد و متقابلاً اتاق تهران چه انتظاراتی از آن‌ها برای افزایش همکاری‌های فی‌مابین دارد؟**

تعامل و ایجاد ارتباط نزدیک اتاق تهران با تشکل‌های اقتصادی، از دوره هشتم هیئت نمایندگان به طور جدی در دستور کار قرار گرفت و در حال حاضر در دوره دهم، این ارتباط تا حدود زیادی به بلوغ لازم رسیده است. هرچند زیست‌بومی که برای تعاملات دو طرفه پیش‌بینی شده، این امکان را فراهم می‌کند که علاوه بر تقویت و توانمندسازی بیشتر و بهتر تشکل‌ها، در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی سیاست‌های اقتصادی نیز نمود لازم را پیدا کند.

در حال حاضر، اتاق تهران با تجهیز ساختمان امین‌الضرب، محیط کاری مناسبی را برای برگزاری جلسات هیئت‌مدیره تشکل‌ها و همچنین برپایی کارگاه‌های آموزشی ویژه اعضای تشکل‌ها در این محل فراهم کرده است. همچنین، در اتاق تهران آیین‌نامه حمایتی تشکل‌ها به تصویب رسیده و طی آن، خدمات مختلف برای توانمند کردن سمن‌های مختلف اقتصادی ارائه می‌شود.

با این حال، اتاق تهران انتظار دارد که ارتباط و تعامل با تشکل‌ها دوسویه باشد و بر این باوریم که با هم‌افزایی و ایجاد هم‌صدایی بیشتر، می‌توان خواسته‌ها و مطالبات قانونی و در راستای منافع کشور را از طریق اتاق بازرگانی تهران به گوش دولت و حاکمیت رساند.

عبور از مشکلات ناشی از کمبود آب و برق در تابستان پیش رو مستلزم در نظر گرفتن تمهیدات همه‌جانبه بوده و نیازمند یک رویکرد جامع و هماهنگ از سوی تمامی ذینفعان است علی‌الخصوص دولت که با اتخاذ سیاست‌های کارآمد و مشورت با صاحب‌نظران این حوزه می‌تواند زمینه را برای مدیریت این شرایط فراهم نماید.

سرمایه‌گذاری: کلید عبور از ناترازی

اولویت‌های اقدام برای مقابله با کمبود آب و برق



پیام باقری

عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران و هیئت‌رئیسه اتاق ایران

با توجه به پیش‌بینی‌ها، تابستان سال ۱۴۰۴ در ایران با کمبود در منابع آب و برق روبرو خواهیم شـد. این وضعیت ناشی از ترکیبی از عوامل مختلف است که شامل افزایش دمای هوا و به دنبال آن افزایش مصرف انرژی، کاهش میزان بارندگی و تاثیر آن بر تولید برق از نیروگاه‌های آبی، فرسودگی زیرساخت‌های موجود و همچنین عدم سرمایه‌گذاری کافی در طول سال‌های گذشته خصوصاً در بخش تولید برق می‌شود. به منظور کاهش اثرات نامطلوب این کمبودها بر زندگی روزمره شـهروندان و فعالیت‌های اقتصادی، لازم است دولت، کسب‌وکارها و تک‌تک افراد جامعه از هم‌اکنون اقدامات فوری و اولویت‌بندی‌شده‌ای را در دسـتور کار خود قرار دهند. این اقدامات کلیدی شامل اجـرای برنامه‌های جامع برای مدیریت تقاضا، تسـریع در فرآیند تعمیـر و نگهداری نیروگاه‌ها، تضمین تامین سوخت مورد نیاز نیروگاه‌ها، مقابله با مصرف غیرمجاز برق، سرمایه‌گذاری در بهبود زیرسـاخت‌ها و توسعه منابع انرژی تجدیدپذیر، و همچنین تدوین و اجرای طرح‌های موثر برای مدیریت منابع آب کشور است. در بخش تحلیل وضعیت موجود، ضروری است شرایط برای تابستان ۱۴۰۴ در حوزه‌های آب و برق به‌تفصیل مورد بررسی قرار گیرد.

در حوزه برق، هشدارهای متعددی از سوی مسئولین و کارشناسان این صنعت در مورد تداوم ناترازی بین تولید و مصرف در ایام گرم سال مطرح شده و به نظر می‌رسد که این مسئله یک چالش ساختاری و ادامه‌دار در صنعت برق ایران محسوب می‌شود.

دلایل متعددی برای این کمبود برشمرده می‌شود لیکن از جمله مهم‌ترین عوامل، افزایش قابل توجه تقاضا برای برق با فرارسیدن فصل گرما و افزایش استفاده از سیستم‌های سرمایشی است که پیش‌بینی می‌شود روند رشد مصرف برق در تابستان ۱۴۰۴ همچنان فشار مضاعفی بر شبکه برق وارد نماید. علاوه بر این، مشـکلات مربوط به نیروگاه‌های تولید برق، از جمله عدم انجام به‌موقع تعمیرات اساسی و دوره‌ای و همچنین راندمان پایین برخی از نیروگاه‌های موجود، از دیگر عوامل مهم در کاهش ظرفیت تولید برق کشور به شمار می‌روند.

تاثیر کم‌آبی و کاهش سطح آب در سدها نیز عامل دیگری است که می‌تواند منجر به کاهش تولید برق از نیروگاه‌های برق آبی شـود، که این موضوع نشان‌دهنده ارتباط تنگاتنگ بین منابع آب و برق در ایران اسـت. همچنین، عدم سرمایه‌گذاری کافی در توسعه منابع انرژی تجدیدپذیر و زیرسـاخت‌های برق در طول سالیان گذشته، کشـور را در مواجهه با افزایش تقاضا برای انرژی آسیب‌پذیر کرده است. در نهایت، مصرف غیرمجاز برق توسط فعالیت‌هایی مانند استخراج رمزارز نیز فشار مضاعفی را بر شبکه برق تحمیل می‌کند لذا با این وضعیت شاهد تکرار خاموشی‌های تجربه شده در سنوات گذشته خواهیم بود که این امر ضرورت آمادگی و انجام اقدامات پیشگیرانه را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

در بخش آب، وضعیت منابع آبی کشور نیز به دلیل کمبود بارش‌ها در شرایط مطلوبی قرار ندارد. گزارش‌های منتشـر شده از کاهش چشمگیر میزان بارندگی در سال آبی ۱۴۰۴-۱۴۰۳ حکایت دارند و به طور مشخص، میزان بارش‌ها در سطح کشور نسبت به سال‌های نرمال کاهش داشته و به همین جهت ذخایر آب در سدهای کشور نیز با کسری در قیاس با سنوات قبل مواجه اند که دلیل اصلی این کمبود شامل کاهش بارندگی‌های متوالی در سال‌های اخیر است بطوری که بهار ۱۴۰۴ با کاهش ۳۷ درصدی بارش نسبت به میانگین بلندمدت آغاز شده است. علاوه بر این، مصرف بالای آب در بخش‌های مختلف از جمله کشاورزی، مصارف خانگی و صنعت، بالاتر از سطح پایدار است. ایران در حال حاضر بیش از ۹۳ درصد از منابع تجدیدپذیر آب خود را مصرف می‌کند در حالی که استاندارد جهانی برای این شاخص حداکثر ۴۰ درصد است.

توزیع ناکارآمد آب و فرسودگی شبکه‌های انتقال نیز منجر به هدررفت قابل توجهی از این منبع حیاتی می‌شوند. متاسفانه، در سال‌های گذشته برنامه‌ریزی بلندمدتی برای مقابله با بحران کم‌آبی صورت نگرفته اسـت و تکیه بر راهکارهای کوتاه‌مدت مانند حفر چاه‌های عمیق راه حل پایداری برای این مشکل نیست. در نتیجه این وضعیت، محدودیت منابع آب بویژه در برخی مناطق کشور می‌تواند تاثیرات منفی بر مصارف خانگی، صنایع و کشاورزی داشته باشد و منجر به کاهش تولیدات کشاورزی و افزایش قیمت مواد غذایی شود.

شـایان ذکر اینکه کمبود در یک منبع انرژی می‌تواند تاثیرات منفی بر سایر منابع نیز داشته باشد. به عنوان مثال، کمبود آب می‌تواند تولید برق از نیروگاه‌های آبی را کاهش دهد، و کمبود برق نیز می‌تواند بر فرآیندهای پمپاژ و تصفیه آب تاثیر منفی بگذارد. بهبود بهره‌وری انرژی در تمامی بخش‌های مصرف‌کننده امری حیاتی است و راندمان پایین برخی از نیروگاه‌های گازی کشور نیز یکی از نقاط ضعف اساسی است که باید به آن توجه ویژه شود.

برای مقابله با کمبود برق در تابستان ۱۴۰۴، اولویت‌های اقدام در کوتاه مدت بطور معمول بر مدیریت تقاضا متمرکز می‌شوند که مستلزم آگاهی‌بخشی عمومی و گسترده از طریق رسانه‌های مختلف است تا شهروندان در مورد جدیت وضعیت و راهکارهای عملی کاهش مصرف مطلع شوند. ایجاد انگیزه در شـهروندان و کسـب‌وکارها برای کاهش مصرف برق از طریق اجرای برنامه‌های تشویقی مانند پاداش برای مصرف کم و همچنین ترویج استفاده از وسایل برقی با برچسب انرژی بالا و ارائه اطلاعات در مورد نحوه شناسایی آن‌ها از دیگر اقداماتی است که صورت می‌پذیرد.

در کنار مدیریت تقاضا، ارتقاء بهره وری تولید برق از نیروگاه‌های موجود و بهینه سازی شبکه نیز از اهمیت بالایی برخوردارند. این امر شامل تسریع در انجام تعمیرات اساسی و دوره‌ای نیروگاه‌ها برای اطمینان از عملکرد آن‌ها با حداکثر ظرفیت و تضمین تامین مستمر و کافی سوخت (گاز، گازوئیل) برای نیروگاه‌های حرارتی، هوشمند سازی شبکه، کاهش تلفات و ارتقاء راندمان می‌شود. همچنین باید تلاش شود تا تولید برق از نیروگاه‌های آبی نیز با در نظر گرفتن دقیق نیاز به تامین آب برای سایر مصارف ضروری، به حداکثر برسد. مقابله با مصارف غیرمجاز برق نیز از دیگر اولویت‌های مهم است که شامل تشدید برخورد با فعالیت‌های غیرقانونی استخراج رمزارز و شناسایی و جلوگیری از سرقت برق می‌شود.

اما برای مقابله با کمبود آب در تابستان ۱۴۰۴، ضمن تاکید بر مدیریت مصرف، ترویج روش‌های باغبانی کم‌آب مانند استفاده از گیاهان مقاوم به خشکی و آبیاری در ساعات خنک روز یا استفاده از سیستم‌های آبیاری قطره‌ای در بخش کشاورزی می‌تواند به کاهش مصرف آب کمک کند. در زمینه بهینه‌سازی توزیع آب، افزایش تلاش‌ها برای شناسایی و رفع نشتی‌ها در شبکه آب و مدیریت فشار آب در شبکه توزیع برای به حداقل رساندن هدررفت آب باید در اولویت قرار گیرد. در نهایت، بررسی منابع آب جایگزین کوتاه‌مدت مانند ترویج جمع‌آوری آب باران و استفاده مجدد از پساب تصفیه‌شده برای مصارف صنعتی یا کشاورزی با رعایت استانداردهای ایمنی و بهداشت عمومی می‌تواند به تامین بخشی از نیازهای آبی کمک کند.

شـواهد و قرائن حاکی از این است که عبور از مشکلات ناشی از کمبود آب و برق در تابستان پیش رو مستلزم در نظر گرفتن تمهیدات همه‌جانبه بوده و نیازمند یک رویکرد جامع و هماهنگ از سـوی تمامی ذینفعان است علی‌الخصوص دولت که با اتخاذ سیاست‌های کارآمد و مشورت با صاحب‌نظران این حوزه می‌تواند زمینه را برای مدیریت این شرایط فراهم نماید. کسب‌وکارها نیز با بهینه‌سازی مصرف و در نظر گرفتن راهکارهای جایگزین، می‌توانند از تاثیرات منفی این کمبودها بر فعالیت‌های خود بکاهند.

در نهایت، نقش شهروندان در اتخاذ راهکارهای مدیریت مصرف منابع، برای عبور موفق از این وضعیت حائز اهمیت است و بالطبع اقدام فوری و هماهنگ در تمامی سطوح، می‌تواند به کاهش اثرات این کمبودها و تضمین تاب‌آوری در برابر آن کمک کند.

چین به عنوان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی جهان، با مشکلات بسیاری در تامین انرژی پایدار مواجه بوده بنابراین از حدود سال ۲۰۰۰ تاکنون سیاست‌های سختگیرانه‌ای را برای افزایش بهره وری انرژی در صنایع اجرا کرده است.

خلأ برنامه جامع انرژی

۲۰ راهکار مقابله با کمبود انرژی



مهراد عباد

عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

کشـــورمان ایران چند ســـالی اســـت با وجود داشتن منابع فراوان انرژی دچار کمبود تولید انرژی شـــده اســـت. به باور کارشناســـان، کاهش تولید انرژی حاصل مدیریت ناکارآمد، کاهش ســـرمایه‌گذاری، استهلاک، ماشین‌آلات تولید و عدم امکان به‌روزرســـانی آنها، تحریم‌ها و سیاســـت‌های ناکارآمد قیمت‌گذاری دستوری انرژی بوده است. کمبود انرژی به ویژه در کشورهای در حال توسعه می‌تواند مانع رشد اقتصاد بشود. برخی از کشورها در مسیر نیل به توسعه با این چالش مواجه شده‌اند و راهکارهای مختلفی را برای مقابله با آن ارائه داده‌اند و کشورهایی مانند چین، هند، آفریقای جنوبی، برزیل، پاکستان و... توانستند با مدیریت درست از بحران‌های انرژی به وجود آمده برای کشورشان به سلامت عبور کنند.

در هند با توجه به رشد سریع اقتصاد و جمعیت، تقاضای انرژی به شدت افزایش یافت و کمبود زیر ساخت‌های تولید برق و وابستگی به سوخت‌های فسیلی منجر به قطعی‌های مکرر برق شد.

این کشـــور با سرمایه‌گذاری گســـترده در انرژی‌های تجدیدپذیر به ویژه با هدف تامین ۵۰۰ گیگاوات انرژی‌های تجدیدپذیر تا سال ۲۰۳۰ و افزایش واردات زغال سنگ و گاز طبیعی مایع و توسعه مشارکت با شرکت‌های خارجی برای توسعه نیروگاه‌های هسته‌ای، از چالش کمبود انرژی عبور کند. در آفریقای جنوبی وابستگی به زغال سنگ و مدیریت ضعیف دولت باعث قطعی‌های مکرر برق وآسیب های اقتصادی شد. این کشور با تغییر رویکرد و جذب سرمایه‌گذاری خصوصی در انرژی تجدیدپذیر، کاهش وابستگی به زغال سنگ و افزایش سهم گازی طبیعی و انرژی هسته‌ای و همچنین با استفاده از سیستم‌های خورشیدی خانگی و باتری‌ای ذخیره‌سازی توانست بر مشکلات فائق آید. کشور پاکستان به واسطه کمبود گاز طبیعی و زیر ساخت‌های ضعیف برق با خاموشی‌های طولانی مدت مواجه شد. آنها با ساخت نیروگاه‌های زغال سنگ با کمک چین، گسترش استفاده از انرژی خورشیدی در مناطق روستایی و افزایش واردات گاز طبیعی مایع توانست مشکلات خود را پشت سر بگذارد.

کشور برزیل نیز به علت خشکسالی‌های مکرر و کاهش تولید برق آبی دچار چالش کمبود انرژی شد اما با توسعه نیروگاه‌های بادی و خورشیدی افزایش واردات گاز طبیعی از بولیوی و آرژانتین و مدرنیزه کردن شبکه برق جهت کاهش تلفات انرژی توانست از این چالش گذر کند.

در سال ۲۰۲۲ رشد صنعتی سریع و افزایش مصرف انرژی باعث خاموشی‌های گسترده در چین شد. این کشور پهناور و پرجمعیت توانست با گسترش استفاده از انرژی‌های پاک، تنوع بخشی به منابع واردات زغال سنگ و نفت و اجرای سیاست‌های «صرفه‌جویی» در صنایع انرژی بر همچنان در مسیر توسعه اقتصادی قرار بگیرد.

سیاست «صرفه‌جویی انرژی» چین در صنایع انرژی بر مانند فولاد، سیمان، آلومینیوم و مواد شیمیایی بخش اصلی از برنامه‌های کاهش مصرف انرژی و آلایندگی این کشور بوده است.

چین به عنوان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی جهان، با مشکلات بسیاری در تامین انرژی پایدار مواجه بوده بنابراین از حدود سال ۲۰۰۰ تاکنون سیاست‌های سختگیرانه‌ای را برای افزایش بهره وری انرژی در صنایع اجرا کرده است.

کاهش شدت انرژی، کاهش وابستگی به زغال سنگ، کاهش هزینه‌های انرژی و تحقق اهداف مربوط به تغییرات اقلیمی اهداف اصلی سیاست صرفه‌جویی چین بوده و راهکارهای اجرایی این سیاست‌ها شامل موارد زیر است:

۱. اجرای استانداردهای اجباری بهره وری انرژی در صنایع گوناگون
۲. سیستم تشویق صنایع که بهره‌وری انرژی بالاتری دارند
۳. تعطیلی واحدهای قدیمی و کم‌بازده
۴. قیمت‌گذاری تفکیکی برق برای صنایع انرژی‌بر
۵. استفاده از فناوری‌های کم‌مصرف
۶. اجرای برنامه پایش آنلاین انرژی
۷. مشوق‌های مالیاتی و یارانه‌ای برای انرژی‌های تجدیدپذیر.

اجرای استانداردهای سختگیرانه در حوزه انرژی باعث کاهش مصرف ۲۰درصد انرژی به ازای تولید هرتن فولاد شـــد و تعطیلی صنایع سیمان کم‌بازده باعث ۱۰ درصد کاهش مصرف شدید انرژی گردید.

و اما ایران عزیزمان نیز در این سال‌ها با چالش انرژی به صورت جدی مواجه شده، شاید اگر ۱۰ یا ۲۰ سال گذشته کارشناسان هشدار می‌دادند که ایران با کمبود انرژی مواجه خواهد شد کمتر کسی آن را جدی می‌گرفت اما امروزه همه از آن به عنوان ناترازی یاد می‌کنند.

همان‌طور که در ابتدا گفته شد شرایط حال حاضر ماحصل عوامل مختلفی است و برای اصلاح آن نیاز است سلسله اقداماتی تحت یک برنامه جامع صورت گیرد تا اصلاحات با موفقیت انجام شود، در این راه چالش‌های فراوانی وجود دارد، مواردی نظیر مقاومت صنایع قدیمی، کمبود ســـرمایه، تحریم‌ها، بهره‌وری پایین صنایع، سیاست‌های قیمت‌گذاری و...

با وجود این چالش‌های گوناگون که ظاهراً به نســـبت سایر کشورهایی که دچار کمبود انرژی شـــده‌اند، بیشترند لازم اســـت تا با برنامه‌ای هماهنگ میان ارکان نظام و مردم قدم در راه اصلاح برداریم. در این راه لازم است اقدامات متفاوت و موازی صورت گیرد تا نتیجه مطلوب حاصل شود.

شاید اقدامات زیر تحت نظارت یک برنامه جامع انرژی بتواند راهگشا باشد:

۱. اصلاح سبد انرژی کشور و کاهش نیاز به سوخت‌های فسیلی مخصوصاً نفت و گاز
۲. تدوین، به‌روزرسانی و اجرای جدی استانداردهای حوزه انرژی
۳. تعطیلی واحدهای فرسوده و ناکارآمد
۴. قیمت‌گذاری واقعی انرژی
۵. جذب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در حوزه انرژی‌های تجدیدپذیر
۶. افزایش بهره‌وری سیستم‌های انتقال انرژی و کاهش هدر رفت
۷. نظارت جدی بر عدم دزدی و قاچاق انرژی
۸. ورود فن‌آوری‌های نوین در این حوزه
۹. افزایش سهم انرژی بادی، خورشیدی، دریایی و هسته‌ای و سایر تجدیدپذیرها در سبد انرژی
۱۰. استفاده از کارشناسان خبره این حوزه
۱۱. اصلاح الگوی مصرف به معنای واقعی
۱۲. حمایت دولت از فناوری‌های کم‌مصرف و حوزه انرژی تجدیدپذیر
۱۳. افزایش بهره‌وری از چاه‌های نفت و گاز قدیمی با استفاده از تکنولوژی‌های روز دنیا
۱۴. مشارکت با شرکت‌های انرژی‌محور و قدرتمند دنیا جهت سرمایه‌گذاری و ورود فن‌آوری به ایران
۱۵. استفاده از فن‌آوری‌های جدید تولید انرژی مانند انرژی همجوشی هسته‌ای، انرژی هیدروژنی وزمین‌گرمایی
۱۶. نظارت دقیق و آنلاین بر میزان تولید و توزیع فرآورده‌های نفت و گاز
۱۷. خصوصی‌سازی و انحصارزدایی از بازار انرژی داخل کشور
۱۸. بهینه‌سازی مصرف سوخت خودرو و سیستم‌های گرمایشی
۱۹. کاهش هدررفت در هنگام استخراج منابع نفت و گاز
۲۰. افزایش توان ذخیره‌سازی انرژی‌های گوناگون.

مسلماً موارد و راهکارهای بسیاری وجود دارد که می‌بایست به این لیست افزوده شود تا با اجرای آنها از این چالش بزرگ کمبود انرژی در ایران به‌سلامت عبور کنیم.

تابستان سخت

ناترازی و زنگ خطر بحرانی پایدار



حمید قنبری
حقوق‌دان

اگرچه بحران انرژی ظاهراً فنی و اجرایی است، اما در سطح بالاتر، یک آزمون برای نظام حقوق عمومی و ساختار حکمرانی کشور محسوب می‌شود. مسأله فقط خاموشی‌های مقطعی نیست، بلکه مسأله این است که آیا دولت و ساختارهای آن، توانایی پاسخ‌گویی حقوقی و نهادی به این بحران را دارند یا نه

نشـــانه‌های آشـــکاری از یک تابستان ســـخت پیش روی کشور است. هشدارهای کارشناسان و گزارش‌های نهادهای دولتی درباره کاهش سطح ذخایر ســـدها، افزایش مصرف برق، و فرسودگی زیرساخت‌های توزیع انرژی، گویای آن است که کشور با یک بحران قریب‌الوقوع در حوزه آب و برق مواجه است؛ بحرانی که اگر چاره‌اندیشی فوری و ساختاری برای آن صورت نگیرد، نه‌تنها به اختلال در زندگی روزمره مردم و فعالیت‌های اقتصادی منجر خواهد شـــد، بلکه ممکن است ابعاد سیاسی، امنیتی و حقوقی نیز پیدا کند.

تجربه سال‌های اخیر نشـــان داده است که مواجهه ما با بحران‌های انـــرژی، بیش از آنکه از منظر حکمرانی و طراحی ســـازوکارهای پایدار بررسی شـــود، معمولاً در قالب تصمیم‌های اضطراری، محدودکننده و کوتاه‌مدت باقی مانده اســـت. در حالی‌که پدیده‌هایی نظیر کمبود برق، قطعی آب یا کاهش کیفیت خدمات زیرســـاختی، دارای ابعاد چندگانه هستند: حقوقی، بانکی، اقتصادی، فنی و بین‌المللی.

از یک سو، دولت در برابر شهروندان متعهد به تأمین خدمات عمومی اولیه از جمله برق و آب اســـت؛ تعهدی که در اسناد بالادستی، قوانین اساســـی و اصول عدالت اجتماعی ریشه دارد. از سوی دیگر، نظام بانکی کشور، به‌عنوان نهاد واسط سرمایه‌گذاری، باید به میدان بیاید و از طریق ابزارهای نوین مالی، زیرساخت‌های انرژی‌محور را تأمین مالی کند. و در سطحی کلان‌تر، نمی‌توان از نقش تحریم‌های بین‌المللی و انزوای مالی ایران در شـــکل‌گیری این بحران غفلت کرد. هرگونه راه‌حل جدی برای نجات تابستان پیش رو، نیازمند تجدیدنظر در سیاست خارجی و بازگشت به مسیر تعامل هدفمند با جهان است.

بخش اول: انرژی، حق عمومی و تعهد حاکمیتی

در نظام‌های حقوقی مدرن، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، تأمین انـــرژی پایدار نه‌تنها یک وظیفه اجرایی، بلکه یکی از مصادیق روشـــن تعهدات حاکمیتی دولت محســـوب می‌شـــود. در ایران، قانون اساسی به‌صراحت بر نقش دولت در تأمین نیازهای اساســـی مردم تأکید کرده است. طبق اصل ۴۳ قانون اساسی، تأمین نیازهای اولیه از جمله مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، آموزش و «امکانات لازم برای تأمین انرژی» بر عهده دولت نهاده شـــده اســـت. همچنین اصل ۴۵ منابع طبیعی و ثروت‌های ملی مانند نفت، گاز، و رودخانه‌ها را در اختیار حکومت اسلامی به‌عنوان «اموال عمومی» قرار می‌دهد تا آن‌ها را در جهت منافع عمومی مدیریت کند.

بر این اساس، انرژی ــ چه به‌صورت برق، گاز یا آب ــ صرفاً یک کالا یا خدمت اقتصادی نیست، بلکه یک حق عمومی است که دولت نسبت به آن مسئولیت دارد. این حق عمومی، به‌ویژه در شرایط بحرانی، به یک مطالبه حقوقی تبدیل می‌شود که شهروندان می‌توانند بر مبنای آن از دولت پاسخ‌گویی و شفافیت بخواهند.

اگر دولت به هر دلیل از انجام این تعهدات ناتوان باشد، باید از منظر حقوق عمومی پاسخگو باشد. ناتوانی در پیش‌بینی یا مدیریت بحران‌های انرژی، می‌تواند مصداق «ترک فعل» یا «قصور در انجام وظایف قانونی» تلقی شود. به‌ویژه در مواردی که فقدان برنامه‌ریزی یا غفلت از هشدارهای فنی باعث بروز خسارات جدی برای مردم یا اختلال در خدمات حیاتی مانند بیمارستان‌ها، سیستم‌های حمل‌ونقل یا مراکز تولیدی شود.

در ایـــن میان، بار حقوقی بحران‌های انرژی فقط متوجه وزارت نیرو یا شرکت‌های خدمات‌رسان نیســـت. مجموعه‌ای از دستگاه‌ها و نهادها ــ از ســـازمان برنامه و بودجه گرفته تا ســـازمان محیط زیست و حتی شورای عالی امنیت ملی ــ در مقام طراح یا ناظر بر سیاست‌های انرژی کشور دارای مسئولیت‌اند. نظام حقوقی کشور نیازمند بازنگری در تعریف وظایف و حدود مسئولیت این نهادها در شرایط بحران انرژی است؛ زیرا بدون چارچوب دقیق مسئولیت، هیچ‌گونه مطالبه‌گری مؤثر، شفاف‌سازی عملکرد یا حتی جبران خسارت ممکن نخواهد بود.

در نتیجه، اگرچه بحران انرژی ظاهراً فنی و اجرایی است، اما در سطح بالاتر، یک آزمون برای نظام حقوق عمومی و ســـاختار حکمرانی کشور محسوب می‌شود. مسأله فقط خاموشی‌های مقطعی نیست، بلکه مسأله این اســـت که آیا دولت و ساختارهای آن، توانایی پاسخ‌گویی حقوقی و نهادی به این بحران را دارند یا نه.

بخش دوم: اتلاف منابع، پیامد قیمت‌گذاری دستوری

در نگاه اول، پاسخ به بحران انرژی ساده به نظر می‌رسد: سرمایه‌گذاری کنید، زیرساخت بسازید، بهره‌وری را بالا ببرید. اما در عمل، این راهکارها در شرایطی معنا پیدا می‌کنند که ساختار اقتصادی کشور، پذیرای منطق ســـرمایه‌گذاری باشد. مهم‌ترین مانع این مسیر، نرخ‌گذاری دستوری در حوزه انرژی اســـت؛ معضلی که نه‌تنها بازگشـــت سرمایه را غیرممکن می‌کند، بلکه هرگونه مشارکت نظام بانکی در پروژه‌های انرژی‌محور را نیز به بن‌بست می‌کشاند.

بانک‌ها، بر اساس منطق اقتصادی، منابع را به پروژه‌هایی اختصاص می‌دهند که سودآور، قابل پیش‌بینی و از نظر حقوقی قابل اتکا باشند. وقتی برق یا گاز با قیمت‌هایی پایین‌تر از هزینه واقعی تولید، به اجبار و به‌نام حمایت از مصرف‌کننده عرضه می‌شود، انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری باقی نمی‌ماند. پروژه‌ای که نتواند در یک ساختار قیمتی واقعی، بازدهی معقولـــی ایجاد کند، به‌ناچار به پروژه‌ای رانتی، ناکارآمد یا ناتمام تبدیل خواهد شد. در این فضا، اتلاف منابع نه استثنا، بلکه قاعده خواهد بود.

تجربه دهه‌های اخیر نشـــان داده است که بسیاری از تسهیلاتی که بانک‌ها در حوزه انرژی پرداخت کرده‌اند ــ به‌ویژه در بخش نیروگاه‌های کوچک یا بهینه‌سازی مصرف ــ یا به سرانجام نرسیده‌اند، یا فاقد صرفه اقتصادی بوده‌اند. دلیل روشن است: نرخ‌گذاری دستوری، منطق اقتصادی را از پروژه حذف می‌کند.

تا زمانی که قیمت انرژی به شکل واقعی و پلکانی تعیین نشود، امکان طراحی ابزارهای مالی مؤثر ــ مانند اوراق صرفه‌جویی انرژی، صندوق‌های سرمایه‌گذاری انرژی، یا قراردادهای خرید تضمینی (PPA) ــ نیز وجود نخواهد داشت. بازدهی این ابزارها به منطق قیمت‌گذاری وابسته است؛

نقش نظام بانکی در حل بحران انرژی، صرفاً در اعطای وام و تسهیلات خلاصه نمی‌شود. بانک‌ها می‌توانند با تأمین مالی پروژه‌های بهینه‌سازی مصرف و توسعه فناوری‌های انرژی، نقشی اساسی در گذار به یک نظام پایدار ایفا کنند.

نه به نیت خیرخواهانه دولت یا دستورالعمل‌های موقتی بانک مرکزی.

از منظر حقوقی نیز، نرخ‌گذاری دستوری بدون توجه به اصول عدالت، هزینه‌ی فرصت و حتی تعهدات زیست‌محیطی، می‌تواند ناقض اصل منع اسراف منابع عمومی باشد. این رویکرد، برخلاف ظاهر حمایتی‌اش، نه‌تنها موجب اتلاف منابع ملی می‌شود، بلکه نوعی بی‌عدالتی پنهان است؛ چرا که مصرف بیشتر توسط اقشار پرمصرف، بیشتر یارانه دریافت می‌کند.

در نتیجه، اگر خواهان ورود واقعی بانک‌ها به پروژه‌های انرژی هستیم، ابتدا باید قواعد بازی را اصلاح کنیم. کنار گذاشتن نرخ‌گذاری دستوری و حرکت به‌سوی تعرفه‌گذاری منطقی، پیش‌شرط هرگونه اصلاح مالی و بانکی در بخش انرژی است. بدون این اصلاحات، ورود بانک‌ها به این حوزه، چیزی جز انتقال ریسک و ضرر به نظام مالی کشور نخواهد بود.

بخش سوم: تحریم، بن‌بست انرژی

هر راه‌حل واقعی برای عبور از بحران انرژی در ایران، اگر به تحریم‌ها بی‌توجه باشد، از بنیاد ناتمام و ناکارآمد خواهد بود. در شرایطی که تأمین برق، آب و سوخت به یک چالش مزمن تبدیل شده، نمی‌توان صرفاً با نسخه‌های دروزا و اقدامات محدود داخلی به پایداری انرژی دست یافت؛ چرا که تحریم‌ها، شبکه انرژی ایران را از سه جبهه حیاتی تضعیف کرده‌اند: دسترسی به فناوری، جذب سرمایه، و ارتباط بانکی با جهان.

نخست، از منظر فنی، تحریم‌ها باعث شده‌اند که ایران از دستیابی به بسیاری از فناوری‌های نوین تولید، توزیع و ذخیره‌سازی انرژی محروم باشد. تجهیزات نیروگاهی، توربین‌های گازی با راندمان بالا، سیستم‌های پیشرفته مدیریت شبکه، نرم‌افزارهای کنترل مصرف، قطعات مربوط به انرژی‌های تجدیدپذیر و حتی سیستم‌های هوشمند مدیریت ساختمان (BMS) همگی جزو کالاهایی هستند که به‌دلیل تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا یا سازوکارهای احتیاطی شرکت‌های بین‌المللی، به‌سختی وارد ایران می‌شوند.

دوم، از منظر سرمایه‌گذاری، تحریم‌ها جذب سرمایه‌گذار خارجی در بخش انرژی را عملاً ناممکن کرده‌اند. نه شرکت‌های بزرگ حاضرند در شرایط عدم اطمینان سیاسی و تحریم‌های ثانویه وارد بازار ایران شوند، و نه بانک‌ها و مؤسسات مالی بین‌المللی اجازه دارند فاینانس یا مشارکت در پروژه‌های زیرساختی انرژی ایران را بپذیرند. حتی بانک‌های داخلی نیز به‌دلیل تحریم و قطع ارتباط با نظام مالی جهانی، توان تامین مالی بلندمدت را از دست داده‌اند. نتیجه آنکه، بخش انرژی ایران با منابعی محدود، فرسوده و بدون امکان نوسازی باقی مانده است.

سوم، از منظر حقوقی و نهادی، تحریم‌ها موجب شده‌اند که برخی قواعد بنیادین قراردادهای بین‌المللی در حوزه انرژی، در عمل برای ایران کارایی نداشته باشند. به‌عنوان مثال، قراردادهای خرید تضمینی برق (PPA) با شرکت‌های خارجی یا کنسرسیوم‌های منطقه‌ای، نیازمند ضمانت‌های بانکی، بیمه‌های صادراتی و ثبات مقررات ارزی هستند؛ اموری که تحت تحریم‌ها عملاً غیرممکن یا بی‌اعتبار شده‌اند.

مسأله فقط فناوری و سرمایه نیست؛ تحریم‌ها پیام مستقیمی به فعالان اقتصادی و حتی مدیران داخلی مخابره می‌کنند: ریسک بالا، آینده مبهم، و امکان‌پذیری صفر. در چنین فضایی، حتی ابتکارات داخلی نیز با تردید، کندی و احتیاط شدید مواجه می‌شوند. دولت‌ها وقتی در معرض فشار شدید خارجی باشند، معمولاً به سمت مداخلات اقتصادی گسترده، قیمت‌گذاری دستوری، و سیاست‌های مقطعی سوق پیدا می‌کنند؛ وضعیتی که اکنون در اقتصاد انرژی ایران به‌وضوح قابل مشاهده است.

در چنین شرایطی، لازم است سیاست خارجی کشور به‌عنوان مکمل سیاست انرژی درک شود، نه مقوله‌ای جدا یا مستقل. نمی‌توان از بانک‌ها خواست سرمایه‌گذاری کنند، از مردم انتظار داشت صرفه‌جویی کنند، و از صنایع خواست بازسازی شوند، در حالی‌که ساختار تحریم، همه این مسیرها را مسدود کرده است. گفت‌وگو، تعامل و رفع تحریم‌ها، نه صرفاً برای فروش نفت، بلکه برای نجات زیرساخت‌های انرژی کشور ضروری است.

تأمین انرژی پایدار، بدون تعامل هدفمند با جهان ممکن نیست. رفع تحریم‌ها شرط کافی نیست، اما شرط لازم است. بدون این پیش‌شرط، هرگونه اصلاح داخلی در حوزه انرژی، همچون بازسازی دیوار بر روی زمینی سست خواهد بود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بحران انرژی در ایران دیگر پدیده‌ای موقتی یا موسمی نیست، بلکه به مسئله‌ای ساختاری تبدیل شده است که در صورت بی‌توجهی، می‌تواند در آینده نزدیک به بحرانی پایدار در سطح حکمرانی تبدیل شود. قطع برق و کم‌آبی، اگرچه در ظاهر مسائل فنی به‌نظر می‌رسند، اما در بطن خود حاصل مجموعه‌ای از تصمیمات نادرست حقوقی، اقتصادی و سیاسی هستند که طی سالیان انباشته شده‌اند.

در بُعد حقوقی، دولت به‌عنوان متولی اصلی تأمین خدمات عمومی، در برابر مردم مسئول است و موظف است دسترسی عادلانه و مستمر به انرژی را تضمین کند. این تعهد، در قانون اساسی و اصول حقوق عمومی ریشه دارد و نقض آن، چه به‌واسطه قصور، چه به‌دلیل سوءتدبیر، مستوجب پاسخ‌گویی است. اما ایفای این تعهد، مستلزم وجود بسترهای قانونی، نهادی و مالی کارآمد است؛ امری که هنوز در سیاست‌گذاری انرژی کشور محقق نشده است.

از سوی دیگر، نقش نظام بانکی در حل بحران انرژی، صرفاً در اعطای وام و تسهیلات خلاصه نمی‌شود. بانک‌ها می‌توانند با تأمین مالی پروژه‌های بهینه‌سازی مصرف و توسعه فناوری‌های انرژی، نقشی اساسی در گذار به یک نظام پایدار ایفا کنند. اما تا زمانی که قیمت‌گذاری دستوری بر بازار انرژی حاکم است و بازگشت سرمایه برای پروژه‌ها تضمین نشده، هیچ بانک یا سرمایه‌گذاری حاضر نخواهد شد منابع خود را وارد چنین فضایی کند. در چنین شرایطی، اتلاف منابع، پروژه‌های ناتمام، و سرخوردگی فعالان اقتصادی به‌قاعده تبدیل می‌شود، نه به استثنا. افزون بر همه این عوامل، تحریم‌های بین‌المللی، ستون‌های حیاتی بخش انرژی ایران را هدف گرفته‌اند. محدودیت در دسترسی به فناوری، انسداد کانال‌های مالی، و محرومیت از سرمایه‌گذاری خارجی، موجب شده که کشور نتواند زیرساخت‌های فرسوده خود را نوسازی کند یا ظرفیت تولید انرژی را افزایش دهد. در این وضعیت، هرگونه تلاش برای اصلاح ساختار انرژی در داخل، بدون اصلاح وضعیت کشور در نظام بین‌الملل، ناتمام و شکننده خواهد ماند.

بنابراین، مواجهه با بحران انرژی مستلزم یک بازنگری جدی و چندوجهی است؛ از تجدیدنظر در سیاست خارجی و رفع تحریم‌ها گرفته تا بازسازی نظام قیمت‌گذاری و فعال‌سازی ظرفیت‌های بانکی. تابستان پیش‌رو، صرفاً آزمونی برای پایداری شبکه برق نیست، بلکه آزمونی برای میزان شجاعت در اصلاح ساختارها، تعهد به قانون، و توان تصمیم‌گیری ملی در لحظات حساس است. این بحران را تنها می‌توان با شفافیت، گفت‌وگو، و عقلانیت پشت سر گذاشت؛ نه با سیاست‌های مقطعی و تصمیمات واکنشی.

تحریم‌های بین‌المللی، ستون‌های حیاتی بخش انرژی ایران را هدف گرفته‌اند. محدودیت در دسترسی به فناوری، انسداد کانال‌های مالی، و محرومیت از سرمایه‌گذاری خارجی، موجب شده که کشور نتواند زیرساخت‌های فرسوده خود را نوسازی کند یا ظرفیت تولید انرژی را افزایش دهد. در این وضعیت، هرگونه تلاش برای اصلاح ساختار انرژی در داخل، بدون اصلاح وضعیت کشور در نظام بین‌الملل، ناتمام و شکننده خواهد ماند

ضرورت تغییر الگوی حکمرانی انرژی

دلایل نهادی پدیده ناترازی انرژی در ایران

غلامرضا دشتی‌منش
مدیر مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی بوشهر

آنچه به‌عنوان ناترازی انرژی در ایران شناخته می‌شود، محصول سال‌ها تصمیمات اشتباهی است که بر هم انباشته شده‌اند و بی‌تردید نمی‌توان آن را در کوتاه‌مدت اصلاح نمود. آشکار است که پدیده‌های کلان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، نه در یک شب پدید می‌آیند و نه در یک شب از بین خواهند رفت. اصلاح چنین ناکارآمدی‌هایی نیز کاری مشکل و پیچیده خواهد بود و از اساس باید پذیرفت که تغییرات پایدار، تابع اجرای فرآیندها، رویه‌ها و برنامه‌هایی مستمر و منسجم هستند. شاید پیچیده‌ترین بخش سیاست‌گذاری برای تحقق تغییرات پایدار و اصلاح کلان ناکارآمدی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، سیاست‌گذاری معطوف به ترتیبات نهادی حاکمی باشد که ناکارآمدی‌ها و ناترازی‌ها بر آن بستر شکل گرفته و رشد یافته‌اند. پوشیده نیست که معضل ناترازی نیز پدید نیامده مگر متاثر از بافت نهادی و نظام‌های کلان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که در جامعه ایران حاکم است و ناامیدکننده آن است که اصلاح ناترازی نیز به‌صورت پایدار جز با در نظر گرفتن ترتیبات نهادی حاکم، ممکن و میسر نخواهد شد. این موضوع، ناامید کننده است چراکه ترتیبات نهادی دچار چسبندگی هستند و به‌راحتی تغییر نخواهند کرد و بنابراین پدیده ناترازی، صرفاً با سرمایه‌گذاری بیشتر، اصلاح برخی دستورالعمل‌ها یا تشکیل یک یا چند نهاد جدید و مواردی از این قبیل، اصلاح نخواهد شد؛ هرچند تردیدی نیست که این قبیل برنامه‌ها در کوتاه‌مدت می‌تواند فرصتی برای تداوم حیات بسیاری از صنایع و کسب‌وکارها فراهم نماید تا بلکه در این دوره از کنترل ناترازی، اقداماتی اساسی‌تر برای رفع پایدار این پدیده رخ دهد.

اگر سیاست‌گذار از بسیاری از صاحب‌نظران بپرسد که دلایل و ریشه‌های بروز ناترازی انرژی چه هستند، با مواردی همچون مدل ناکارآمد قیمت‌گذاری انرژی، فرسودگی زیرساخت‌ها و شبکه توزیع، پایین بودن نرخ سرمایه‌گذاری در حوزه انرژی، فقدان نظام مناسب حکمرانی حوزه انرژی و یا حتی ناکارآمد بودن الگوی مصرف انرژی و مواردی اینچنینی مواجه خواهد شد، اما پرسش اساسی‌تر آن است که دلایل بروز خود این پاسخ‌های ارائه شده، چه بوده‌اند؟! چنانچه سیاست‌گذار مبتنی بر پاسخ‌های داده شده، اقدام به طراحی بسته‌های مختلف سیاستی نماید، آیا تضمینی وجود دارد که ناترازی به شکل دیگری بروز و ظهور نیابد؟! درواقع باید تلاش نمود تا فهم بهتری از این پرسش حاصل شود که پدیده ناترازی انرژی، بر چه بستر نهادی شکل گرفته است و چه الگویی از ترتیبات نهادی باعث تقویت پدیده ناترازی شده و خواهند شد؟! تنها و تنها با پاسخ به این پرسش است که می‌توان به‌نحوی سیاست‌های مقابله با ناترازی انرژی را تدوین و طراحی نمود که امکان رفع این پدیده در درازمدت فراهم گردد.

اگرچه نگارنده این سطور، پیش از این، از بسته‌های سیاستی چندبعدی برای مقابله با ناترازی انرژی سخن گفته و در نظر داشته که بایستی در اقدامی هماهنگ، دستگاه‌های اجرایی مرتبط، سیاست‌های مختلفی را طراحی و اجرا نمایند که از آن جمله می‌توان به اصلاح مدل قیمت‌گذاری با در نظر داشتن رفاه محرومین و نیازمندان، تامین ارز واردات تجهیزات حوزه انرژی خورشیدی برای متقاضیان، ارائه تسهیلات به شرکت‌های دانش‌بنیان حوزه انرژی، تسهیل سرمایه‌گذاری بخش خصوصی داخلی و خارجی در حوزه انرژی، سرمایه‌گذاری در راستای اصلاح وضعیت شبکه توزیع، واگذاری مالکیت برخی حوزه‌های مرتبط با انرژی به بخش خصوصی و مواردی از این قبیل اشاره نمود و از سوی دیگر، نگارنده پیشنهاد داده بوده که جهت اجرای این سیاست‌ها، نیاز به کمیته یا کارگروهی است که نمایندگان همه دستگاه‌های مرتبط در آن حضور داشته باشند، اما باید تاکید نمود که همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، همه این پیشنهادات، صرفاً راهی را برای دوره کوتاه‌مدت خواهند گشود وگرنه شکی نیست که دوباره و به شکلی دیگر، ناترازی انرژی معطوف به چالش‌های موجود در ترتیبات نهادی حاکم سر بر خواهد آورد. اما اکنون پرسش آن است که ترتیبات نهادی مولد ناترازی انرژی، چه هستند؟!

به‌نظر می‌رسد که وجود برخی الگوهای نهادی در نظام حکمرانی مربوط به حوزه انرژی، در پیدایش ناترازی نقشی برجسته و چشمگیر داشته‌اند که برخی از آن موارد عبارتند از:

- وجود پدیده شوم فساد در نظام تصمیم‌گیری مرتبط با حوزه انرژی
- وجود موارد متعدد تعارض منافع در تصمیم‌گیری درباره حوزه انرژی
- دخالت نهادهای غیرمرتبط در نظام حکمرانی انرژی
- عدم پذیرش سازوکارهای علمی و رویه‌های منطبق با علم مدیریت و اقتصاد در سیاست‌گذاری حوزه انرژی
- امنیتی‌سازی حوزه انرژی به‌منظور مقابله با تصمیمات و پیشنهادات تهدید کننده رانت‌های انرژی
- تمایل نهادهای حاکمیتی به بنگاه‌داری و تاثیر ایشان بر نهادهای سیاست‌گذار بخش انرژی
- پایین بودن امنیت سرمایه‌گذاری در بسیاری از بخش‌ها مخصوصاً حوزه انرژی
- عدم تضمین حق مالکیت بخش خصوصی برای مشارکت در حوزه انرژی
- سایر بهانه‌جویی‌ها و چاره‌جویی‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک برخورداران از رانت انرژی برای تداوم وضعیت حاکم همچون مورد امنیتی‌سازی.

همه این موارد، صرفاً اشاره‌ای کوتاه و مختصر به دلالت‌های نهادی بروز پدیده ناترازی انرژی هستند که می‌توان بر این موارد، موضوعات دیگری را نیز افزود، اما هدف آن است که سیاست‌گذار دلسوز و دغدغه‌مند بداند که موضوع ناترازی انرژی، بدون در نظر گرفتن ترتیبات نهادی حاکم بر این حوزه حل نخواهد شد و همه راهکارهای ارائه شده توسط دلسوزان کشور، تنها در دوره کوتاه مدت همچون مسکنی برای آلام و دردهای منبعث از این پدیده عمل خواهند کرد و البته که حل پایدار این چالش جز با تغییرات نهادی ممکن نخواهد شد.

در پایان بایستی به اتکای یک مثال از اوضاع حاکم بر بخش انرژی، پرده از عمق چالش در سطح نهادی ناترازی برداشت و تلاش نمود تا سیاست‌گذار قانع گردد برای رفع دلایل نهادی ناترازی، جدیتی بی‌نظیر نیاز خواهد بود. در شرایط کنونی، کشور با پدیده‌ای همچون قاچاق گسترده انرژی به‌دلیل اختلاف قیمت انرژی در کشور نسبت به سایر کشورها مواجه است که این امر به‌دلیل ناکارآمدی سیستم نظارتی در مقابله با این پدیده رخ داده است. ظهور قاچاق در مکان‌های تحت کنترل و نظارتی همچون فرودگاه‌ها، پرده از رانت‌ها و منافع غیرقابل کنترلی برداشته است. از سوی دیگر، ممکن است که برخی وضعیت فعلی بخش انرژی در حوزه قیمت‌گذاری را به اتکای دفاع از محرومین و مستضعفان توجیه نمایند. جالب آن است که نبود برنامه منسجم برای مقابله با فقر و نابرابری گسترده در کشور باعث شده است که با هدف حفظ رانت‌های حوزه انرژی، ناکارآمدی‌های نظام حکمرانی در بخش انرژی به اسم دفاع از محرومین تمام شود. باید اشاره نمود که در چنین شرایطی، بر سیاست‌گذار فرض است که فراتر از هر بسته سیاستی برای مقابله با ناترازی انرژی، تلاش نماید تا ریشه‌های نهادی این پدیده نیز اصلاح شوند و زمینه برای رفع همیشگی ناترازی فراهم گردد.

استفاده از پساب یک راهکار پایدار است. توسعه سیستم‌های تصفیه پساب و استفاده مجدد از آن در صنایع می‌تواند به کاهش فشار بر منابع آبی کمک کند. به عنوان مثال، استفاده از پساب تصفیه شده در کشاورزی می‌تواند تا حد زیادی نیاز به آب تازه را کاهش دهد.

توسعه صنایع تشنه آب

چالش‌های کمبود آب و راهکارهای اقتصادی برای صنایع ایران



نسیم توکل
فعال اقتصادی

ایران به عنوان کشوری با آب و هوای خشک و نیمه‌خشک، همواره با چالش‌های ناشی از کمبود آب مواجه بوده است. در مدت گذشته به ویژه سال کاری پیشین، این کمبود سبب کاهش تولید برق و در نتیجه خاموشی‌های گسترده در کشور شد. این خاموشی‌ها ضرر هنگفتی به صنایع و بخش‌های تولید بزرگ و کوچک کشور وارد کرد تا آنجا که تولید بسیاری از کالاها و صنایع با کاهش چشمگیری روبه‌رو گردید. از این رو، اهمیت مدیریت منابع آبی و تولید برق بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت. به علاوه، پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که در تابستان پیش‌رو، و سال آینده، با توجه به تغییرات اقلیمی و مدیریت ناپایدار منابع آبی، این چالش‌ها به شدت افزایش خواهند یافت. صنایع بزرگ و کوچک، به ویژه در بخش‌های کشاورزی، صنعت و خدمات، با بحران‌های جدی روبرو خواهند شد. در این یادداشت، به تحلیل علمی وضعیت موجود و ارائه راهکارهای اقتصادی برای کاهش اثرات کمبود آب بر صنایع ایران می‌پردازیم.

وضعیت فعلی منابع آب ایران

بر اساس گزارش‌های وزارت نیرو، متوسط بارش سالانه در ایران حدود ۲۵۰ میلی‌متر است که کمتر از یک‌سوم متوسط جهانی است. همچنین، حدود ۹۰ درصد آب‌های برداشت‌شده در کشور صرف کشاورزی می‌شود. این در حالی است که بهره‌وری آب در این بخش بسیار پایین است. همچنین کالاهای بخش کشاورزی با کاهش فروش در بازار و مشتری بالقوه روبه‌رو گردیده‌اند. مشتریان کالای ایرانی به دلایل مختلف تمایلی به خرید ندارند و رقبای تجاری گوی سبقت را از ایران ربوده‌اند. نباید از نظر دور داشت که بر اساس آمارهای جهانی، بهره‌وری آب در کشاورزی ایران حدود ۲ تا ۳ برابر کمتر از میانگین جهانی است. همچنین بهره‌وری آب در کشاورزی: ۲۵۰۰ متر مکعب به ازای هر هکتار است اما در ایران در مقابل ۱۰۰۰ متر مکعب در کشورهای پیشرفته است. به علاوه، کاهش منابع آب زیرزمینی موضوع بسیار حائز اهمیتی است. بر اساس گزارش‌های سازمان حفاظت محیط زیست، ذخایر آب زیرزمینی ایران هر سال حدود ۳ میلیارد متر مکعب کاهش می‌یابد.

چالش‌ها و پیامدها برای صنایع

۱. کاهش تولید و افزایش هزینه‌ها

کمبود آب به طور مستقیم بر تولید صنایع مختلف تأثیر می‌گذارد. صنایع وابسته به آب مانند کشاورزی، نساجی و تولید مواد غذایی با کاهش منابع آبی مواجه هستند که سبب افزایش هزینه‌های تولید و کاهش کیفیت محصولات می‌شود. این بحران در ادامه بیکاری و کاهش اشتغال را به همراه خواهد داشت. با کاهش تولید، بسیاری از واحدهای صنعتی مجبور به کاهش نیروی کار خواهند شد که این موضوع به افزایش بیکاری و نارضایتی از زندگی منجر خواهد شد.

۲. تأثیر بر صادرات

کاهش تولید و کیفیت محصولات، تأثیر منفی بر صادرات خواهد گذاشت. بسیاری از کشورها به دنبال تأمین نیازهای خود از منابع پایدارتر خواهند بود و این امر می‌تواند به کاهش درآمدهای ارزی کشور منجر شود. این موضوعی است که در سالیان گذشته با آن روبه‌رو بوده‌ایم و به نظر می‌رسد که وزارت اقتصاد و وزارت خارجه باید این مسئله را با منظری جدی‌تر پیگیری کنند

مدیریت بحران و راهکارهای مسئله

در کاهش منابع آبی و کمبود برق زمان به ضرر کشور در حال سپری شدن است. هر روز بر دامنه این بحران افزوده می‌شود و تأثیر مستقیم آن ضررهای هنگفتی به بخش‌های کلان اقتصاد وارد می‌کنند. از این رو، لازم است تا به ویژه بهبود بهره‌وری آب و مدیریت مصرف در بخش‌های صنعت و تولید مورد بررسی قرار گیرد. تکنولوژی‌های نوین آبیاری راهکار مهم دیگری است که باید از آن بهره برد. استفاده از سیستم‌های آبیاری قطره‌ای و هوشمند می‌تواند تا ۷۰ درصد در مصرف آب صرفه‌جویی کند. دولت باید تسهیلات مالی برای خرید این تجهیزات را فراهم کرده و از کارشناسان خبره بهره گیرد. همچنین با آموزش کشاورزان از طریق برگزاری دوره‌های آموزشی در زمینه مدیریت منابع آبی و استفاده بهینه از آن‌ها مدیریت خود را استمرار بخشد. این آموزش‌ها می‌تواند شامل روش‌های جدید کشت و نگهداری محصولات باشند.

توسعه صنایع آب‌بر

استفاده از پساب یک راهکار پایدار است. توسعه سیستم‌های تصفیه پساب و استفاده مجدد از آن در صنایع می‌تواند به کاهش فشار بر منابع آبی کمک کند. به عنوان مثال، استفاده از پساب تصفیه شده در کشاورزی می‌تواند تا حد زیادی نیاز به آب تازه را کاهش دهد.

سرمایه‌گذاری در فناوری‌های سبز

تشویق صنایع به استفاده از فناوری‌های سبز و پایدار می‌تواند به کاهش مصرف آب کمک کند. دولت باید مشوق‌هایی برای تحقیق و توسعه در این زمینه ارائه دهد. همچنین می‌توان در این بخش از توان تولید متخصصان داخلی بهره جست. در سال‌های گذشته شرکت‌های دانش‌بنیان فراوانی در زمینه ساخت و تأمین تجهیزات فناوری سبز در ایران فعال شده‌اند که دولت با تقویت ارتباط خود با بخش خصوصی می‌تواند امکانات خود را در توسعه این بخش ارتقا دهد.

سیاست‌گذاری‌های کلان

الف) برنامه‌ریزی جامع منابع آبی

دولت می‌بایست با بهره گیری از متخصصان و کارشناسان خبره یک برنامه جامع برای مدیریت منابع آبی کشور تدوین کند. مطلوب است که این برنامه شامل تخصیص منابع، نظارت بر مصرف و تشویق به استفاده بهینه از آب باشد. بدون شک بخشودگی‌های مالیاتی یا تأمین اجتماعی برای صنایع در این زمینه می‌تواند سرعت برنامه را شتاب دهد. همچنین با ایجاد صندوق‌های حمایتی برای صنایع آسیب دیده از کمبود آب و برق می‌تواند به حفظ اشتغال و تولید کمک کند. این صندوق‌ها همچنین می‌توانند تسهیلات مالی و مشاوره‌ای ارائه دهند.

ب) همکاری بین‌بخشی

توسعه همکاری بین وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و بخش خصوصی برای مدیریت منابع آبی ضروری است. ایجاد کارگروه‌های مشترک می‌تواند به شناسایی چالش‌ها و ارائه راهکارهای مؤثر کمک کند. توان تحقیقاتی و کارشناسی اتاق بازرگانی بال حمایتی خوبی برای این امر است. بخش خصوصی می‌بایست نقش پررنگ‌تری در مدیریت کلان کشور به دست آورد و بتواند یافته‌های علمی و تجربی خود را در اختیار تصمیم‌سازان قرار دهد. باید باور داشت که توان بخش دولتی به تنهایی چنین خروجی‌ای داشته و اکنون باید طور دیگری به بحران‌های کشور نگریست.



مجموعه مستندهای اتاق تهران منتشر شد

روایت‌ها

۱ **امین‌الضرب**
تهیه کننده و کارگردان: جمشید بیات ترک

۲ **امانت**
نویسنده و کارگردان: مهرداد زاهدیان

۳ **برخیز و او را بکش**
کارگردان: محمد نوری

۴ **پیرمرد و ماشین**
کارگردان: محمد نوری

۵ **ف-الف**
نویسنده و کارگردان: فرشاد اکتسابی

۶ **زیر این چتر باران می‌بارد**
تهیه‌کننده و کارگردان: کتایون جهانگیری

۷ **راه ناتمام**
کارگردان: مصطفی رزاق کریمی

دیده‌بان

[مقاله‌هایی که در این بخش می‌خوانید توسط معاونت بررسی‌های اقتصادی اتاق تهران تهیه و تدوین شده است.]



بازار نابرابر کار

آیا مشارکت زنان در اقتصاد ایران افزایش یافته است؟

عکس: رضا معطریان

گزارش آنکتاد نشان می‌دهد تعرفه‌های بالا می‌توانند ایران را از مشارکت مؤثر در زنجیره‌های ارزش جهانی محروم کنند. این امر توسعه صنایع صادراتی ایران، مانند نساجی و قطعات خودرو را دشوارتر می‌کند.

فرصت‌ها و چالش‌های تعرفه‌های ترامپ برای ایران

تعرفه‌های جدید آمریکا: پیامدهای جهانی و چالش‌های اقتصادهای در حال توسعه

عاطفه قاسمیان
پژوهشگر اقتصادی

جهان در سال ۲۰۲۵ شاهد یکی از بزرگ‌ترین تحولات در سیاست‌های تجاری است. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، پس از بازگشت به قدرت در ژانویه ۲۰۲۵، رژیم تعرفه‌ای جدیدی را معرفی کرد که ساختار تجارت جهانی را به چالش کشیده است. طبق گزارش مجمع جهانی اقتصاد (WEF[1]) در ۲۰ فوریه ۲۰۲۵، این تعرفه‌ها شامل نرخ پایه ۱۰ درصدی بر تمام کالاهای وارداتی به آمریکا و نرخ‌های بالاتر، تا ۵۰ درصد، برای حدود ۸۰ کشور است، در حالی که چین با تعرفه‌های سنگین‌تر، تا ۱۴۵ درصد، مواجه شده است. سازمان تجارت و توسعه سازمان ملل (UNCTAD[2]) نیز هشدار داده که تشدید تعرفه‌ها مانع پیشرفت اقتصادهای در حال توسعه در زنجیره‌های ارزش جهانی شده و خواستار معافیت کشورهای آسیب‌پذیر از تعرفه‌های متقابل است. این یادداشت به بررسی این سیاست‌ها، پیامدهای اقتصادی آن‌ها، و تأثیراتشان بر ایران و سایر اقتصادهای نوظهور می‌پردازد.

رژیم تعرفه‌ای جدید آمریکا

رژیم تعرفه‌ای جدید، که در ۲ آوریل ۲۰۲۵ تحت قانون اختیارات اقتصادی اضطراری بین‌المللی (IEEPA[3]) اعلام شد، شامل تعرفه ۱۰ درصدی بر تمام واردات و نرخ‌های بالاتر برای برخی کشورها، به‌ویژه چین، است. به گزارش مجمع جهانی اقتصاد، کالاهایی مانند فلزات گران‌بها، انرژی، مواد معدنی کمیاب، نیمه‌رساناها، داروها، مس، و الوار از این تعرفه‌ها معاف شدند، و توافق‌نامه ایالات متحده-مکزیک-کانادا (USMCA[4]) نیز از تأثیرات آن در امان ماند. با این حال، تعرفه‌های خاص، مانند ۲۵ درصد بر خودروهای وارداتی و قطعات آن‌ها و تعرفه‌های فولاد و آلومینیوم، در حال بررسی هستند.

بازارهای مالی جهانی واکنش شدیدی به این سیاست‌ها نشان دادند. در ۹ آوریل، پس از سقوط گسترده شاخص‌های بورس، ترامپ اعلام کرد که اکثر تعرفه‌های بالاتر از ۱۰ درصد به مدت ۹۰ روز متوقف می‌شوند، به جز تعرفه‌های چین که بدون تغییر باقی ماندند. این تصمیم بازارهای سهام را موقتاً تقویت کرد، اما عدم قطعیت همچنان ادامه دارد. در ۱۳ آوریل ۲۰۲۵، معافیت‌های موقتی برای برخی کالاهای الکترونیکی، از جمله گوشی‌های هوشمند و نیمه‌رساناها، اعلام شد، اما ترامپ تأکید کرد که این معافیت‌ها موقتی هستند. این نوسانات، به گفته سناتور الیزابت وارن، «سرمایه‌گذاران را در سردرگمی فرو برده است».

پیامدهای جهانی و واکنش‌ها

تعرفه‌های جدید آمریکا موجی از واکنش‌ها را در پی داشته است. چین، به عنوان هدف اصلی، تعرفه‌های تلافی‌جویانه‌ای تا ۱۲۵ درصد بر کالاهای آمریکایی، از جمله محصولات کشاورزی و صنعتی، اعمال کرده است. سخنگوی وزارت خارجه چین در ۱۶ آوریل اظهار داشت: «چین آماده جنگ تجاری نیست، اما از منافع خود دفاع خواهد کرد». این تنش‌ها زنجیره‌های تأمین جهانی را مختل کرده و شرکت‌هایی مانند سونی را وادار به افزایش ۲۵ درصدی قیمت محصولات خود در برخی بازارها کرده است.

بانک مرکزی ژاپن پیش‌بینی رشد اقتصادی خود را برای سال ۲۰۲۵ کاهش داده زیرا تعرفه‌ها به اقتصاد صادراتی این کشور ضربه زده‌اند. در اروپا، اتحادیه اروپا با اعمال تعرفه‌های متقابل، از منافع تجاری خود دفاع می‌کند. این واکنش‌ها نشان‌دهنده نگرانی عمیق از انزوای تجاری آمریکا و تأثیرات آن بر همکاری‌های بین‌المللی است.

چالش‌های اقتصادهای در حال توسعه

تشدید تعرفه‌ها، به‌ویژه در اقتصادهای پیشرفته مانند آمریکا، مانع از پیشرفت کشورهای در حال توسعه در زنجیره‌های ارزش جهانی می‌شود. این زنجیره‌ها، که شامل تولید و مونتاژ کالاها در کشورهای مختلف است، برای رشد اقتصادی کشورهای فقیرتر حیاتی هستند. تعرفه‌های بالا هزینه‌های تولید را افزایش داده و توانایی این کشورها را برای رقابت در بازارهای جهانی کاهش می‌دهد.

اقتصادهای در حال توسعه آسیب‌پذیر، به‌ویژه در آفریقا و آسیا که اغلب با بدهی‌های سنگین و زیرساخت‌های ضعیف دست‌وپنجه نرم می‌کنند، توانایی مقابله با شوک‌های تجاری را ندارند. معافیت آن‌ها از تعرفه‌ها می‌تواند از تشدید فقر و بی‌ثباتی اقتصادی جلوگیری کند. این توصیه برای کشورهایی مانند ایران که تحت فشار تحریم‌ها هستند، اهمیت ویژه‌ای دارد.

تأثیر بر اقتصاد ایران

برای ایران که سال‌هاست تحت تحریم‌های آمریکا قرار دارد، تعرفه‌های جدید هم فرصت‌ها و هم چالش‌هایی به همراه دارد. از یک سو، کاهش وابستگی آمریکا به زنجیره‌های تأمین چینی می‌تواند فرصت‌هایی برای صادرات غیرنفتی ایران، به‌ویژه در بخش پتروشیمی و مواد معدنی، ایجاد کند. معافیت مواد معدنی کمیاب از تعرفه‌ها ممکن است تقاضا برای محصولات معدنی ایران را در بازارهای جایگزین، مانند هند و ترکیه، افزایش دهد. از سوی دیگر، تشدید جنگ تجاری آمریکا و چین می‌تواند قیمت‌های جهانی انرژی را بی‌ثبات کند که برای اقتصاد وابسته به نفت ایران خطرناک است.

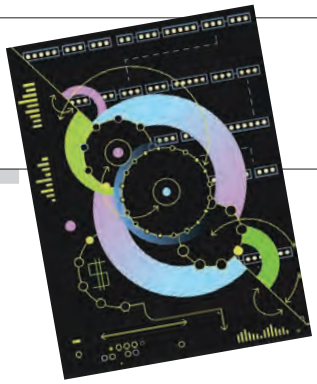
علاوه بر این، گزارش آنکتاد نشان می‌دهد تعرفه‌های بالا می‌توانند ایران را از مشارکت مؤثر در زنجیره‌های ارزش جهانی محروم کنند. این امر توسعه صنایع صادراتی ایران، مانند نساجی و قطعات خودرو را دشوارتر می‌کند. با این حال، سیاست‌های انزواگرایانه آمریکا ممکن است فضایی برای تقویت روابط تجاری ایران با اعضای بریکس، به‌ویژه چین و هند، فراهم کند. برای بهره‌برداری از این فرصت‌ها، ایران باید دیپلماسی اقتصادی خود را تقویت کرده و زیرساخت‌های صادراتی را بهبود بخشد.

نتیجه‌گیری

تعرفه‌های جدید آمریکا، اگرچه با هدف تقویت تولید داخلی این کشور طراحی شده‌اند، تجارت جهانی را در معرض خطر قرار داده‌اند. این سیاست‌ها که با واکنش‌های شدید چین و دیگر شرکای تجاری مواجه شده‌اند، زنجیره‌های تأمین و بازارهای مالی را بی‌ثبات کرده‌اند. برای اقتصادهای در حال توسعه، از جمله ایران، این تعرفه‌ها چالش‌هایی مانند محرومیت از مشارکت در زنجیره‌های ارزش جهانی را به همراه دارند، اما فرصت‌هایی برای تقویت روابط با سایر کشورها نیز ایجاد می‌کنند. همان‌طور که آنکتاد تأکید می‌کند، رویکردی متعادل و عادلانه در تجارت جهانی می‌تواند از تشدید نابرابری‌ها جلوگیری کند. در جهانی که وابستگی‌های اقتصادی عمیق‌تر از همیشه است، همکاری بین‌المللی تنها راه تضمین پایداری اقتصادی است.

پی‌نوشت‌ها

1. World Economic Forum
2. United Nations Conference on Trade and Development
3. International Emergency Economic Powers Act
4. United States-Mexico-Canada Agreement



پیوند مجدد اخلاق با اقتصاد سیاسی

بازگرداندن بینش اخلاقی به اقتصاد، درک نتایج سیاسی را افزایش می‌دهد

شراره کامرانی
جامعه‌شناس

در بخش عمده‌ای از قرن بیستم، روانشناسی اخلاق و اقتصاد بهعنوان دو حوزه مستقل با تمرکز بر دغدغه‌ها و چارچوب‌های مفهومی خاص خود و با حداقل تعامل میان رشته‌ای و نسبتاً جدا از یکدیگر تلقی می‌شـدند. با این حال این تمایز همواره بدین شکل نبوده است. پیشینه رابطه اخلاق و اقتصاد را در قبل از رنسانس باید در آثار ارسطو دنبال کرد؛ آن زمان که وی اقتصاد را بهعنوان تدبیر منزل و مدن در ذیل علم اخلاق در نظر گرفت. پس از رنسانس رابطه اخلاق و اقتصاد از مهم‌ترین دغدغه‌های آدام اسمیت بهعنوان پدر علم اقتصاد بوده است. مروری بر اندیشه متفکرانی چون آدام اسمیت و کارل مارکس نشان می‌دهد که مفاهیم اقتصاد سیاسی در بستر تاریخی خود پیوندی تنگاتنگ با مسائل اخلاقی داشته‌اند. در سال‌های اخیر بار دیگر شاهد نوعی همگرایی میان این دو حوزه بوده‌ایم؛ بهگونه‌ای که اکنون آشکار شده است روابط میان اخلاق و اقتصاد از تاثیر متقابل و عمیق برخوردارند. یکی از ایده‌های بنیادینی که در حال احیای پیوند میان روان‌شناسی اخلاق و علم اقتصاد است، برگرفته از این فرض در روان‌شناسی اخلاقی است که اخلاق در فرآیند تکامل انسانی بهعنوان ابزاری با کارکرد اقتصادی شکل گرفته است. به زبان ساده اخلاق بهعنوان ابزاری در نظر گرفته می‌شود که جوامع از آن برای تحمیل همکاری بهره می‌برند و این امر تسهیلکننده تولید، تبادل و انسجام اجتماعی در مقیاس وسیع است. دیدگاه‌های تکاملی بهطور عمیقی بر این باور تاکید دارند که اخلاق از منظر اجتماعی و اقتصادی عملکردی حیاتی دارد. با پیچیده شدن جوامع انسـانی، همکاری به یک ضرورت بقا تبدیل شده و نظام‌های اخلاقی برای تقویت و تحمیل رفتارهای اجتماعی سودمند و همکارانه پدیدار شد. از طرفی اهداف توسعه پایدار مبتنی بر این ایده هستند که پیشرفت اقتصادی دیگر نمی‌تواند بدون توجه به شمول اجتماعی و پایداری محیطی ارزیابی شود. ضمن این تصور که بازارها به تنهایی نمی‌توانند این مشکلات را حل کنند و نیازمند همکاری بین کشورها در سطح جهانی و شرکای اجتماعی در سطح ملی است.

امپریالیسم اقتصادی

از دیدگاه برخی اقتصاددانان، این رویکرد که اخلاق بهعنوان واکنشی به چالش‌های اقتصادی، مانند تضمین همکاری در معاملات عمل می‌کند، حاکی از این است که اخلاق نه یک مقوله ثابت بلکه قابل تغییر و تطبیق است. با تحولات در محیط‌های اقتصادی، ارزش‌های اخلاقی نیز دگرگون می‌شوند. بهعنوان مثال گسترش بازارهای جهانی می‌تواند جوامع را از چارچوب‌های اخلاقی خاص‌گرا -که بر همکاری درون‌گروهی و روابط نزدیک تاکید دارند- به سوی ارزش‌های جهانی‌تری هدایت کند که بر عدالت و برابری در شبکه‌های اجتماعی گسترده‌تر تاکید دارند.

اقتصاددانـان از مفاهیم روانشناسـی اخلاقی بهره گرفته و آن‌ها را توسـعه داده‌اند. این پدیده که به‌طور معمول امپریالیسـم اقتصادی نامیده می‌شود، زمانی رخ میدهد که اقتصاددانان ابزارها و روش‌شناسـی‌های خود را به حوزه‌هایی که معمولاً توسط سایر علوم اجتماعی مانند روانشناسی یا انسانشناسی مورد مطالعه قرار می‌گیرند، اعمال می‌کنند. اگرچه این رویکرد گاهی به دلیل تداخل با دیگر رشته‌ها مورد انتقاد قرار می‌گیرد اما درصورتی که به صورت همکاری‌محور و بینرشته‌ای انجام شود، می‌تواند نتایج بسیار مفیدی به همراه داشته باشد.

برای درک چگونگی تکامل سیسـتم‌های اخلاقی در پاسخ به محیط‌های اقتصادی، می‌توان به چندین مثال برجسته اشاره کرد. نخست؛ جوامعی که به شبکه‌های خانواده‌ای گسترده و مستحکم تکیه دارند، معمولاً به همکاری نزدیک در درون خانواده‌ها وابسته‌اند که موجب شکل‌گیری ارزش‌های اخلاقـی خاص‌گرا می‌شـود. این جوامع وفاداری به خانواده و جوامع محلـی را در اولویت قرار داده و سیسـتم‌های اخلاقی آن نیز منعطف به همین اولویت‌ها اسـت. برعکس در جوامعی شبکه‌های خویشاوندی ضعیف‌تری دارند، معمولاً ارزش‌های اخلاقی جهانی‌تری را پرورش می‌دهند به‌طوریکه عدالت شامل حال بیگانگان و روابط دورتر نیز می‌شود. این تفاوت میان اخلاق جهانی‌گرا و خاص‌گرا و ارتباط آن با ساختارهای خویشاوندی تاریخی، بخش بزرگی از تفاوت‌های فرهنگی در باورها، ارزش‌ها و احساسات اخلاقی را توضیح می‌دهد. دوم؛ تعامل با بازارها نقش حیاتی در شکل‌گیری ارزش‌های اخلاقی ایفا می‌کند. در جوامعی که تبادلات بازار میان بیگانگان معمول اسـت، ارزش‌های اخلاقی جهانی‌گرا - مانند عدالت در تعاملات با افرادی که خارج از دایره نزدیک فرد هسـتند - تمایل به شکوفایی دارند. بر اساس پژوهش‌های صورت گرفته جوامعی که تاریخچه بیشتری از تعاملات بازار دارند، معمولاً سطوح بالاتری از جهانی‌گرایی را از خود بروز می‌دهند. هرچه تعاملات افراد با بیگانگان در بازارها گسـترده باشد، ارزش‌های اخلاقی که بر همکاری بی‌طرفانه و اعتماد متقابل تاکید دارند، بیشتر توسعه می‌یابند. در نهایت بوم‌شناسی - محیط طبیعی که جوامع در آن قرار دارند - می‌تواند تاثیرات قابل توجهی بر اخلاق داشـته باشد. در مناطقی که بقا به شدت به همکاری با همسایگان بستگی داشته باشـد، ارزش‌های خاص‌گرا معمولاً رشد می‌یابند. این ارزش‌ها بر پیوندهای نزدیک اجتماعی تاکید دارند. در مقابل در مناطقی با شـرایط بوم شناختی متغیر یا پراکنده ممکن است ارزش‌های جهانی‌گرا تقویت شده باشند، چراکه همکاری با همسایگان نزدیک و یادگیری از آن‌ها برای تولید اقتصادی از اهمیت کمتری برخوردار بوده است.

نتایج سیاسی و اقتصادی

باید یادآور بود تاثیر اخلاق بر رفتار اقتصادی دو طرفه است؛ شرایط اقتصادی ارزش‌های اخلاقی را شکل میدهند، اما این ارزش‌ها نیز به نوبه خود نتایج سیاسی و اقتصادی را تحت تاثیر قرار می‌دهند. در دنیای امروز با فضای سیاسی قطبی شده، تفاوت‌های اخلاقی اغلب بهعنوان عامل اصلی اختلافات در سیاسـت‌های اقتصادی مطرح می‌شوند. افرادی که دیدگاه جهانی‌گرا دارند و عدالت و برابری را برای همه در اولویت قرار می‌دهند معمولاً از سیاسـت‌های توزیع مجدد درآمد که هدف آن کاهش نابرابری‌های اقتصادی است از جمله برای افرادی از کشورهای دیگر، حمایت می‌کنند. همچنین آن‌ها از سیاست‌های جهانی‌گرایانه‌ای همچون کمک‌های خارجی، جهانیسازی و مقابله با تغییرات اقلیمی نیز حمایت بیشـتری دارند. درمقابل افراد خاص‌گرا که وفاداری به گروه‌های درون‌گروهی را اولویت خود قرار می‌دهند معمولاً با چنین سیاست‌هایی مخالفت می‌کنند چرا که نگران هستند توزیع مجدد درآمد به نفع گروه‌های بیرونی بوده و در نتیجه به ضرر جامعه خوشان تمام شود. این شکاف اخلاقی به قطب‌بندی سیاسی دامن می‌زند و رسیدن به اجماع درمورد سیاست‌های اقتصادی را دشوارتر می‌سازد.

این موضوع برای سیاست‌گذاران چه معنایی دارد؟

در پاسـخ باید گفت سیاست اقتصادی موثر نمی‌تواند ملاحظات اخلاقی را نادیده بگیرد. سیاست‌گذران باید تشخیص دهند که ترجیحات اقتصادی مردم اغلب تحت تاثیر باورهای اخلاقـی آن‌ها قرار دارد که این باورها می‌تواند در گروه‌های مختلف به شـدت متفاوت باشد. در نتیجه سیاسـت‌هایی که با ارزش‌های اخلاقی یک گروه هم‌راستا هستند، ممکن است با مخالفت شدید گروهی دیگر که ارزش‌های متفاوتی دارند، مواجه شوند. درک این تفاوت‌های اخلاقی می‌تواند به سیاستگذران این امکان را بدهد که سیاست‌هایی موثرتر و عادلانه‌تر طراحی کنند. به‌عنوان نمونه، سیاست‌های توزیع مجدد که بر ارزش‌های جهانی‌گرایانه تاکید دارند ممکن اسـت به‌گونه‌ای ارائه شوند که با نگرش‌های خاص‌گرایانه نیز هم‌خوانی داشته باشند. علاوه بر این شناخت نقش اخلاق در رفتار اقتصادی می‌تواند به سیاست‌گذران کمک کند تا از قبل به پیش‌بینی و مقابله با قطب‌بندی‌های سیاسی بپردازند. این امر می‌تواند برای کاهش شکاف‌های اخلاقی که مانع ایجاد اجماع می‌شود، حیاتی باشد.

از طرفی آنچه موجب قوام و دوام یک جامعه می‌شود اعتماد متقابل فردی و جمعی میان اعضای جامعه است که از عناصر اساسی سرمایه اجتماعی است از سوی دیگر کارآمدی اخلاق میتواند عامل مهمی برای کارکرد موفق سرمایه‌های اجتماعی نیز محسوب شود، زیرا پایه اساسی سرمایه اجتماعی عناصری از قبیل اعتماد و صداقت و احترام متقابل است که دست‌مایه اولیه اخلاق محسوب می‌شوند. از آنجا که وجود سرمایه اجتماعی شرط لازم و نه کافی برای نتیجه‌بخشی سرمایه‌ها و سیاست‌های اقتصادی است. بر همه اعضای جامعه اقتصادی لازم می‌نماید که سطح ملاحظات اخلاقی مطلوب را ارتقا دهند تا از این رهگذر بر سرمایه‌های اجتماعی افزوده شود.

بازگشت طوفانی سرمایه خصوصی

چرا صنعت سرمایه خصوصی در سال ۲۰۲۴ با رشد روبه‌رو شد؟

مهسا رجبی‌نژاد
پژوهشگر اقتصادی

صنعت سرمایه خصوصی[۱] همواره به عنوان یکی از پویاترین حوزه‌های مالی و اقتصادی جهان شناخته شده است که تأثیر مستقیمی بر توسعه کسب‌وکارها و رشد اقتصادی در مناطق مختلف دارد. با این حال، این صنعت در سال‌های اخیر با چالش‌های کم‌سابقه‌ای مواجه شد که منجر به تردیدهای بسیاری در خصوص آینده آن گردید. سال ۲۰۲۴ اما نقطه عطف مهمی برای این صنعت بود؛ سالی که در آن صنعت سرمایه خصوصی توانست بار دیگر توانایی منحصربه‌فرد خود در مقابله با شرایط دشوار و بازگشت به مسیر رشد و شکوفایی را به اثبات برساند. در این گزارش، تحولات برجسته صنعت سرمایه خصوصی در سال ۲۰۲۴ از جنبه‌های مختلف، از جمله روندهای مالی، استراتژی‌های شرکای عمومی و وضعیت منطقه‌ای به طور عمیق بررسی خواهد شد.

سال ۲۰۲۴ برای صنعت سرمایه خصوصی در جهان نقطه عطف بسیار مهمی محسوب می‌شود. این صنعت در چند سال گذشته با مجموعه‌ای از چالش‌ها و موانع پیچیده روبه‌رو بود که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به کاهش شدید فعالیت‌های سرمایه‌گذاری، بی‌ثباتی اقتصادی، تورم بالا و چالش‌های ژئوپلیتیکی اشاره کرد. اما با ورود به سال ۲۰۲۴، نشانه‌هایی از احیا، رشد مجدد و بازیابی در این صنعت به وضوح قابل مشاهده است.

از دید کلی و ظاهری، شاید شرایط آنقدر هم امیدوارکننده به نظر نرسد؛ تأمین سرمایه صندوق‌های سنتی سرمایه‌گذاری[۲] با کاهشی حدود ۲۴ درصدی مواجه شد و برای سومین سال متوالی روند نزولی داشت. با این حال، وقتی به عمق تغییرات این صنعت نگاه می‌کنیم، تحولاتی مثبت و قابل توجهی به چشم می‌خورند که نویددهنده بازگشتی قدرتمندانه به شرایط مطلوب هستند.

یکی از واضح‌ترین نشانه‌های این تغییر مثبت، افزایش قابل توجه پرداخت‌ها یا توزیع‌ها[۳] به شرکای محدود بوده است. برای اولین بار پس از سال ۲۰۱۵، توزیع‌ها از فراخوان سرمایه[۴] فراتر رفتند. این امر بیانگر افزایش نقدشوندگی و ایجاد رضایت بیشتر در میان سرمایه‌گذاران بوده است. در یک نظرسنجی جامع توسط شرکت مشاوره‌ای مک‌کنزی مشخص شد که طی سه سال اخیر، اهمیت شاخص «توزیع نسبت به سرمایه پرداخت‌شده»[۵]

برای سرمایه‌گذاران بیش از دو برابر افزایش یافته است؛ امری که اهمیت نقدشوندگی و بازگشت سریع سرمایه را به خوبی نشان می‌دهد.

از منظر حجم معاملات، سال ۲۰۲۴ نیز شاهد تحولات قابل توجهی بود. در این سال، ارزش کل معاملات در صنعت سرمایه خصوصی با رشدی حدود ۱۴ درصدی به بیش از ۲ تریلیون دلار رسید و سومین رکورد تاریخی صنعت را ثبت کرد. در این بین، معاملات بزرگ‌تر از ۵۰۰ میلیون دلار نقش پررنگی ایفا کردند و این امر نشان‌دهنده بازگشت اعتماد سرمایه‌گذاران بزرگ و افزایش تمایل آن‌ها به فعالیت مجدد در این بازار است. همچنین، فضای مالی و اقتصادی در سال ۲۰۲۴ به مراتب بهتر از سال‌های گذشته شد. نرخ بهره که در دو سال گذشته به‌شدت افزایش یافته بود، در این سال به طور محسوسی کاهش یافت و در نتیجه، هزینه‌های تأمین مالی نیز کاهش یافتند. هرچند این هزینه‌ها هنوز کمی بالاتر از میانگین تاریخی قرار دارند، اما این کاهش نسبی تأثیر مثبت و قابل توجهی بر ارزش‌گذاری شرکت‌ها و تمایل سرمایه‌گذاران برای انجام معاملات داشته است

شرایط بهبود یافته اقتصادی در مقایسه با سال‌های قبل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳، افزایش قابل توجه نرخ بهره (بیش از ۵۰۰ واحد پایه در ایالات متحده)، تورم سرسام‌آور و بی‌ثباتی سیاسی، محیط بسیار دشواری را برای سرمایه‌گذاری ایجاد کرده بود. اما در سال ۲۰۲۴، با بهبود نسبی این شرایط، آرامش بیشتری در بازار مشاهده شد و فرصت مناسبی برای جذب سرمایه فراهم آمد.

نکته قابل توجه دیگر در این سال، تصمیم حدود ۳۰ درصد از سرمایه‌گذاران برای افزایش تخصیص سرمایه خود به بازار سرمایه خصوصی بود. این تصمیم بر مبنای عملکرد تاریخی بهتر این صنعت نسبت به بازارهای عمومی مانند شاخص S&P 500 گرفته شد؛ واقعیتی که بار دیگر جذابیت بلندمدت این حوزه را تأیید می‌کند.

شرکای عام[۶] نیز در سال ۲۰۲۴ به‌طور چشمگیری فعال و نوآور ظاهر شدند. آن‌ها با رویکردهایی جدید، تلاش کردند سرمایه تحت مدیریت خود را افزایش دهند. در این مسیر، استفاده از ساختارهای سرمایه‌گذاری جایگزین مانند حساب‌های برنامه‌ریزی‌شده جداگانه[۷] و سرمایه‌گذاری‌های مشترک[۸] رواج بیشتری یافت. این اقدامات باعث شدند شرکای عمومی به منابع مالی متنوع‌تری دسترسی پیدا کنند و به تبع آن، انعطاف مالی و عملیاتی آن‌ها افزایش یابد.

همچنین شرکای عمومی توجه بیشتری به سرمایه‌گذاران خرد و افراد ثروتمند داشتند و با ارائه فرصت‌های سرمایه‌گذاری جذاب‌تر، موفق به جذب این دسته از سرمایه‌گذاران شدند. این رویکرد باعث شد شرکای عمومی بتوانند از نظر مالی ثبات بیشتری پیدا کرده و در مواجهه با نوسانات بازار مقاومت بیشتری داشته باشند.

علاوه بر این، آن‌ها از ابزارهای مالی نوینی برای پاسخ به نیاز نقدشوندگی سرمایه‌گذاران استفاده کردند و این امر در تقویت روابط با سرمایه‌گذاران و حفظ آن‌ها مؤثر بود. به طور کلی، این نوآوری‌ها و تغییرات استراتژیک نشان‌دهنده توانایی بالای شرکای عمومی در تطبیق با شرایط بازار و پاسخگویی به نیازهای متغیر سرمایه‌گذاران است.

افزایش تقاضا برای نقدشوندگی همچنین باعث رشد قابل توجه ساختارهای نوینی مانند Continuation Vehicle[۹] و معاملات عمومی به خصوصی[۱۰] به‌ویژه در اروپا شد. این نوع معاملات به تنهایی در اروپا رشدی معادل ۶۵ درصد را تجربه کردند و نقش مهمی در تحولات این بازار ایفا کردند.

از منظر جغرافیایی، صنعت سرمایه خصوصی در سال ۲۰۲۴ تغییرات چشمگیری را در مناطق مختلف جهان تجربه کرد. در آمریکای شمالی، بازار رشدی قوی و مستمر را نشان داد. ارزش دارایی‌های تحت مدیریت به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت که عمدتاً به دلیل بهبود محیط اقتصادی، کاهش نرخ تورم و ثبات در نرخ بهره بود؛ عواملی که سرمایه‌گذاران را به بازگشت فعالانه به بازار تشویق کرد. زیرساخت‌های مالی مستحکم، همراه با ثبات مقرراتی و افزایش اعتماد سرمایه‌گذاران، این رشد را بیش از پیش تقویت نمود.

اروپا نیز شاهد رشد قابل توجهی بود، به‌ویژه در زمینه معاملات عمومی به خصوصی، که تنها در این بخش حدود ۶۵ درصد رشد به ثبت رسید. این افزایش چشمگیر نشان‌دهنده بازگشت اعتماد و خوش‌بینی سرمایه‌گذاران نسبت به بازارهای اروپایی است. همچنین در اروپا استقبال بیشتری از ساختارهای مالی نوآورانه مانند Continuation Vehicles صورت گرفت که برای تأمین نقدشوندگی بهتر و انعطاف بیشتر برای سرمایه‌گذاران طراحی شده‌اند. این ساختارها در میان سرمایه‌گذاران اروپایی که به دنبال مدیریت مؤثر نقدینگی و حفظ سرمایه‌گذاری در دارایی‌های پربازده هستند، محبوبیت زیادی یافته است.

در مقابل، وضعیت در آسیا اندکی پیچیده‌تر بود. فعالیت‌های سرمایه‌گذاری مخاطره‌پذیر[۱۱] در این منطقه با چالش‌هایی روبرو شد و ارزش دارایی‌های تحت مدیریت آن ۵.۵ درصد کاهش یافت. این افت عمدتاً ناشی از عملکرد ضعیف چین بود که به دلیل

از منظر جغرافیایی، صنعت سرمایه خصوصی در سال ۲۰۲۴ تغییرات چشمگیری را در مناطق مختلف جهان تجربه کرد. در آمریکای شمالی، بازار رشدی قوی و مستمر را نشان داد. ارزش دارایی‌های تحت مدیریت به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت که عمدتاً به دلیل بهبود محیط اقتصادی، کاهش نرخ تورم و ثبات در نرخ بهره بود؛ عواملی که سرمایه‌گذاران را به بازگشت فعالانه به بازار تشویق کرد.

رکود اقتصادی، ابهامات نظارتی و تنش‌های ژئوپلیتیکی تحت تأثیر قرار گرفت. با وجود این عقب‌نشینی در سرمایه‌گذاری خطرپذیر، سایر بخش‌های سرمایه خصوصی در آسیا مانند سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و بخش‌های صنعتی، نشانه‌هایی از ثبات و رشد تدریجی را نشان دادند. کشورهایی مانند هند، کره جنوبی و کشورهای جنوب شرق آسیا سطح سرمایه‌گذاری باثباتی را حفظ کردند و چشم‌اندازی متنوع‌تر در این منطقه ایجاد نمودند.

بازارهای نوظهور نیز شرایط متفاوتی را تجربه کردند. مناطقی مانند خاورمیانه از بهبود چارچوب‌های نظارتی و افزایش شفافیت بازار بهره‌مند شده و توانستند سرمایه بیشتری جذب کنند. در خاورمیانه، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند انرژی‌های تجدیدپذیر و فناوری‌های مالی،[12] فعالیت چشمگیری صورت گرفت که ناشی از سیاست‌های پیشرو دولت‌ها و حمایت قوی نهادهای مالی از نوآوری بود.

آمریکای لاتین نیز موفق شد جریان‌های سرمایه‌گذاری بیشتری را جذب کند که ناشی از اقدامات اقتصادی ثبات‌بخش در کشورهای کلیدی مانند برزیل و مکزیک بود. سرمایه‌گذاری‌ها عمدتاً بر بخش‌های فناورانه، بازارهای مصرفی و پروژه‌های زیرساختی پایدار تمرکز داشتند که نشان‌دهنده علاقه سرمایه‌گذاران برای استفاده از ظرفیت‌های رشد بلندمدت در این مناطق است. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها در بازار سرمایه خصوصی، انباشت زیاد شرکت‌هایی است که هنوز به مرحله خروج نرسیده‌اند. دوره نگهداری این شرکت‌ها به طور متوسط به ۶.۷ سال رسیده که بالاتر از میانگین تاریخی این صنعت است. این مسئله باعث افزایش معاملات بین اسپانسرها[13] شده است. در مقابل، عرضه‌های اولیه عمومی به عنوان یک مسیر خروج همچنان با مشکلاتی مواجه بوده و چندان مورد استقبال قرار نگرفته‌اند.

بازار ثانویه نیز در پاسخ به نیاز نقدینگی سرمایه‌گذاران رشد چشمگیری داشته و در سال ۲۰۲۴ ارزش معاملات در این بازار به رقم بی‌سابقه ۱۶۲ میلیارد دلار رسید. این امر نشان‌دهنده نقش حیاتی بازار ثانویه در حفظ نقدینگی و ثبات در این صنعت است.

از منظر عملیاتی نیز شرکت‌های پورتفولیو[14] اقدامات مهمی را برای بهبود عملکرد داخلی و افزایش ارزش خود انجام دادند. در این زمینه، تملک افزایشی[15] نیز سهم قابل توجهی را به خود اختصاص دادند و حدود ۴۰ درصد از کل ارزش معاملات سال را تشکیل دادند.

به طور کلی، صنعت سرمایه خصوصی در سال ۲۰۲۴ نه تنها موفق به عبور از دوره‌ای پر از تلاطم و چالش‌های اقتصادی و سیاسی شد، بلکه با بهره‌گیری از نوآوری‌ها و انعطاف‌پذیری بالا، قدرت خود را در سازگاری با تغییرات و پاسخ به نیازهای متنوع سرمایه‌گذاران به اثبات رساند. بازگشت اعتماد سرمایه‌گذاران، افزایش چشمگیر معاملات و بهبود شرایط مالی و اقتصادی نشان می‌دهد که صنعت سرمایه خصوصی همچنان یک کلاس دارایی حیاتی و جذاب است که می‌تواند نقش کلیدی در رشد اقتصادی جهان ایفا کند. با توجه به دستاوردهای قابل توجه سال ۲۰۲۴، می‌توان پیش‌بینی کرد که در سال‌های آینده این صنعت همچنان مسیر پیشرفت و توسعه خود را با قدرت ادامه خواهد داد و با ایجاد فرصت‌های جدید و نوآوری‌های بیشتر، زمینه‌ساز پایداری و رونق بلندمدت اقتصادی خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها

1. Private Equity
2. Commingled Funds
3. Distributions
4. Capital Calls
5. Distributions to Paid-In Capital - DPI

۶. General Partners - دو یا چند نفر هستند که به منظور کسب سود مشترک در یک تجارت شرکت می‌کنند و بدین وسیله یک شرکت تضامنی ایجاد می‌کنند.

7. Separately Managed Accounts
8. Co-Investments

۹. یک ساختار مالی در سهام خصوصی است که دوره نگهداری دارایی‌ها را از یک صندوق افزایش می‌دهد.

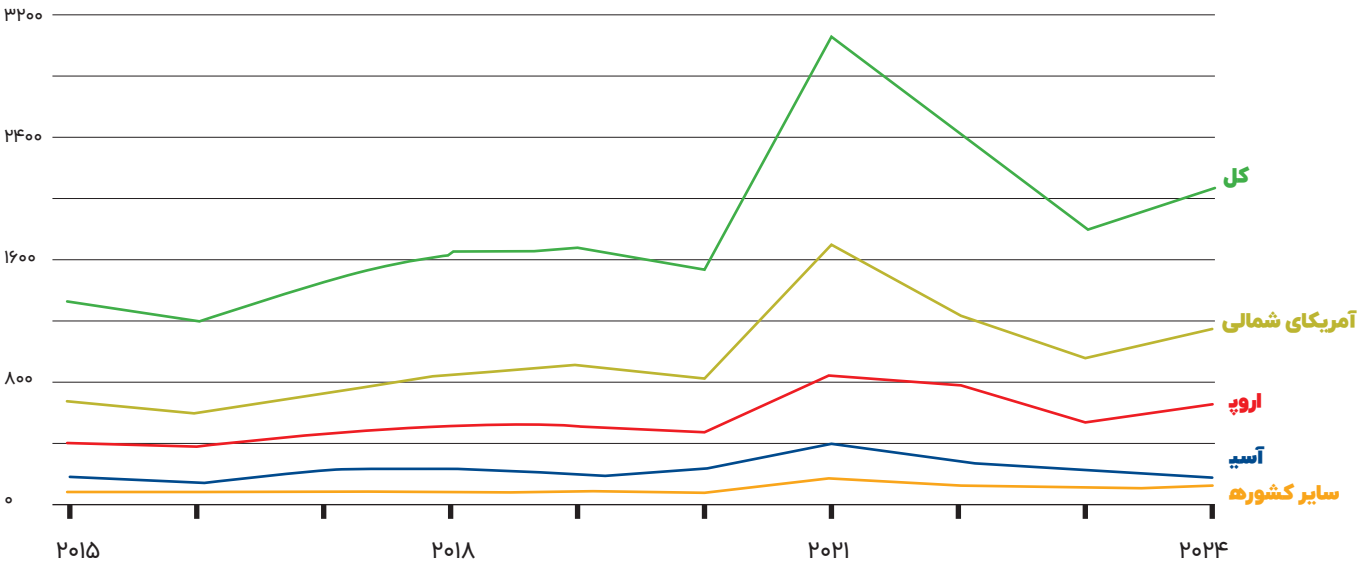
10. Public-to-Private
11. Venture Capital
12. FinTech

۱۳. Sponsor-to-Sponsor - معاملات اسپانسر به اسپانسر به معاملات ادغام و اکتساب اشاره دارد که در آن خریدار و فروشنده هردو حامی سرمایه خصوصی هستند.

۱۴. Portfolio Companies - شرکت یا نهادی است که یک شرکت سرمایه‌گذاری خطرپذیر، یک استودیوی استارت‌آپی یا یک شرکت هلدینگ در آن سرمایه‌گذاری می‌کند. همه شرکت‌هایی را که در حال حاضر توسط یک شرکت سهام خصوصی حمایت می‌شوند می‌توان به عنوان سبد سهام شرکت نام برد.

۱۵. Add On Acquisition - به فرایند خریداری یک شرکت یا دارایی جانبی اشاره دارد که هدف از آن توسعه و گسترش عملیات یا محصولات یک شرکت است.

ارزش معاملات سهام خصوصی جهانی، بر اساس منطقه، میلیارد دلار



فاتحان ساکت

طرحی نو برای تبیین نظری مشارکت اقتصادی زنان

فاطمه علیزاده آغ‌اسمعیلی
پژوهشگر اقتصادی

جهان امروز بیش از هر زمان دیگری برای سازندگی و توسعه، نیازمند مشارکت برابر و هم‌افزایی توانمندی‌های زنان و مردان است. با توجه به تحولات عمیق فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که جوامع در حال تجربه آن هستند، دیگر زمان آن فرا رسیده است که عرصه‌های عمومی بر اساس تناسب علایق، توانمندی‌ها و شایستگی‌های افراد- فارغ از جنسیت- در اختیار همگان قرار گیرد؛ به همین دلیل قلمروهایی که پیش از این به طور سنتی در انحصار مردان بود، اکنون شاهد حضور زنان و نقش‌آفرینی مؤثر آنان در عرصه‌های مختلف است و زنان آهسته و آرام در حال پیشروی در این مسیر هستند. این تغییر رویکرد، نه‌تنها فرصت‌های جدیدی را برای زنان ایجاد می‌کند، بلکه با بهره‌گیری از ظرفیت‌های بالقوه آنان، به پیشرفت و توسعه پایدار جوامع نیز کمک شایانی خواهد کرد.

با وجود اذعان اکثریت جوامع به بروز و ضرورت نهادینه‌سازی این نوع تحولات مثبت، اما هنوز مقاومت‌های پیدا و پنهان بسیاری در برابر مشارکت برابر زنان در عرصه‌های مختلف وجود دارد و شکاف‌های جنسیتی- چه در کشورهای توسعه‌یافته و چه در کشورهای در حال توسعه- همچنان به چشم می‌آیند. این شکاف‌ها در حوزه‌های مختلفی مانند دستمزد، فرصت‌های شغلی، دسترسی به آموزش و بهداشت، مشارکت سیاسی و حضور در سطوح مدیریتی و رهبری قابل مشاهده هستند که با برخی انگاره‌های فرهنگی- نظری مورد حمایت قرار گرفته و به شکل سدی در مقابل تحقق مشارکت واقعی و کامل نیروی زنان در بازار کار مقاومت می‌کنند. بدیهی‌است این شکاف‌ها و مقاومت‌ها نه تنها مانعی برای تحقق عدالت جنسیتی هستند، بلکه پتانسیل رشد و توسعه جوامع را نیز محدود می‌کنند. به همین دلیل و برای دستیابی به جهانی عادلانه‌تر و کشوری پیشرفته‌تر، همچنان ضروری است این موانع و مقاومت‌ها شناسایی و برای رفع آن‌ها تلاش شود.

وضعیت شکاف جنسیتی در جهان و به‌ویژه در منطقه خاورمیانه چالشی چشمگیر به شمار می‌آید. در حالی که برخی کشورها موفق به ایجاد سیاست‌ها و برنامه‌های مؤثر برای ارتقای حقوق زنان و کاهش این شکاف‌ها شده‌اند، بسیاری دیگر هنوز با موانع ساختاری و فرهنگی روبرو هستند. در خاورمیانه، مسائلی نظیر محدودیت‌های قانونی، نقش‌های سنتی جنسیتی و عدم دسترسی به فرصت‌های آموزشی و شغلی برابر، موجب تشدید شکاف جنسیتی می‌شود. این منطقه، یکی از بالاترین نرخ‌های نابرابری جنسیتی را در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تجربه می‌کند و زنان به‌طور معمول در مشاغل با دستمزد پایین‌تر مشغول به کار هستند و نمایندگی سیاسی کم‌تری دارند. به‌رغم تلاش‌های جهانی برای تحقق عدالت جنسیتی، این چالش‌ها نشان از نیاز مبرم به اصلاحات ساختاری و فرهنگی در سطح جامعه و سیاست‌گذاری برای دستیابی به برابری واقعی دارد.

در ایران نیز شکاف جنسیتی حتی در مقایسه با کشورهای همجوار که قرابت‌های مهم فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی با کشورمان دارند، در وضعیت مطلوبی قرار ندارد و رتبه ایران در میان کشورهای جهان پس از کشورهایی با محدودیت‌های بیشتر در زمینه حقوق زنان در بین ده کشور آخر شامل مراکش، نیجر، الجزایر، جمهوری دموکراتیک کنگو، مالی، گینه، ایران، چاد، پاکستان و سودان قرار دارد که خصوصاً با توجه به سرمایه فرهنگی زنان ایرانی، جایگاه نامناسبی است. (جدول ۱)

رتبه برخی کشورهای منطقه و همچنین همسایه ایران نیز به شرح زیر است:

این شکاف در ایران به ویژه در بازار کار به وضوح قابل مشاهده است؛ به‌نحوی که فاصله‌ای قابل توجه در حوزه مشارکت و فرصت‌های اقتصادی بین زنان و مردان وجود دارد. زنان، اغلب در مشاغل ساده‌تر اشتغال داشته و نرخ مشارکت و دستمزد پایین‌تری را تجربه می‌کنند و در مقایسه با مردان، کمتر به پیشرفت‌های شغلی دست می‌یابند. در سال گذشته گزارشی از «ایران تلنت» درباره بازار کار ایران منتشر شد که یکی از نمودارهای شاخص این گزارش (وضعیت اشتغال زنان و مردان در گروه‌های شغلی) حاوی اطلاعات جالب توجهی از بازار کار است و عوامل فرهنگی اجتماعی موثر بر این وضعیت را نشان داده و درعین حال، تصویری از وضعیت تقسیم کار جنسیتی بر اساس الگوهای فرهنگی، توزیع نابرابر سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، موانع نظام‌مند در دستیابی زنان به موقعیت‌های قدرت

جدول ۱) رتبه برخی کشورهای منطقه و همچنین همسایه ایران

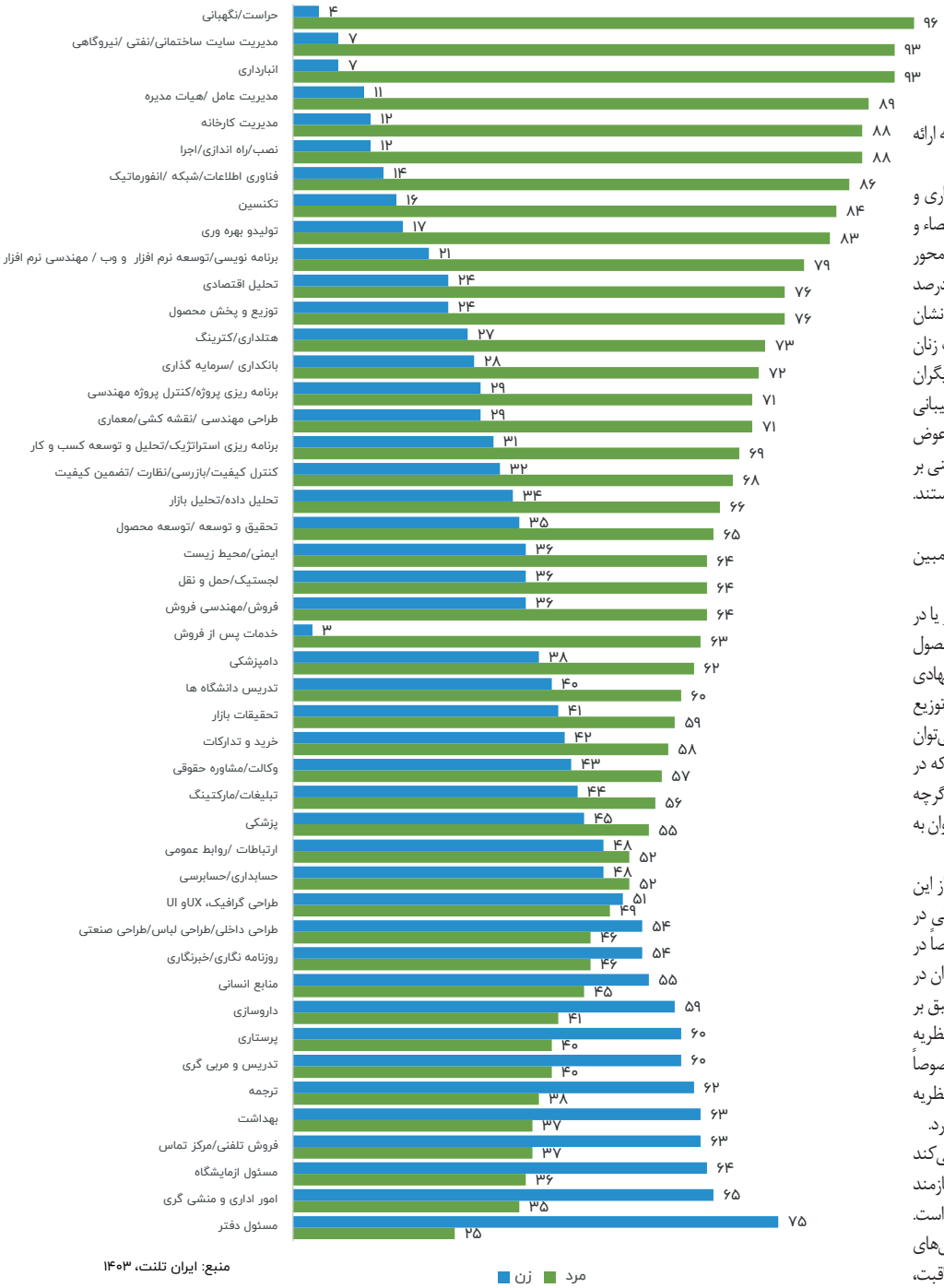
نام کشور	رتبه
امارات	۷۴
آذربایجان	۱۰۳
بحرین	۱۱۶
اردن	۱۲۳
عربستان	۱۲۶
ترکیه	۱۲۷
قطر	۱۳۰
لبنان	۱۳۳
عمان	۱۳۶

منبع: مجمع جهانی اقتصاد، ۲۰۲۴

جدول ۲)

مشاغل زن‌محورِ مراقبتی	درصد شاغلین زن	مشاغل مردمحورِ فنی مهندسی	درصد شاغلین مرد
پرستاری	٪۶۰	برنامه‌نویسی	٪۷۹
بهداشت	٪۶۳	مهندسی نرم‌افزار	٪۷۹
تدریس	٪۶۰	میانگین اشغال مشاغل توسط مردان	٪۷۹
میانگین اشغال مشاغل توسط زنان	٪۶۱		
پیامد	بازتولید «نقش مادرانه» در فضای کار براساس نظریه چودورو	پیامد	بازتولید مردانگی هژمونیک در فضای فناوری
مشاغل زن‌محورِ پشتیبانی اداری	درصد شاغلین زن	مشاغل مردمحورِ مدیریت ارشد	درصد شاغلین مرد
مسئول دفتر	٪۷۵	مدیریت عامل	٪۸۹
منشی‌گری	٪۶۵	هیئت مدیره	٪۸۹
میانگین اشغال مشاغل توسط زنان	٪۷۰	میانگین اشغال مشاغل توسط مردان	٪۸۹
پیامد	تداوم انگاره‌های «کار زنانه» در مدیریت امور جاری	پیامد	تداوم «سقف شیشه‌ای» در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری

نمودار شماره ۱ - درصد شاغلین خانم و آقا در گروه های شغلی مختلف در سال ۱۴۰۲



منبع: ایران تلنت، ۱۴۰۳

و موانع نامرئی پیشرفت زنان در مشاغل مردانه ارائه می‌دهد. (نمودار یک)

برخی از حقایق مستتر در گزارش آماری و در واقع نمودار فوق، به شرح جدول زیر احصاء و دسته‌بندی شده است. جدول زیر مشاغل زن‌محور (زنانه) و مردمحور (مردانه) را براساس بیشترین درصد فراوانی در فضاهای کاری ایران در سال ۱۴۰۲ نشان می‌دهد. همانطور که در جدول درج شده است زنان اغلب در مشاغلی که جنبه مراقبت یا پرورش دیگران را دارد و همچنین در مشاغلی که جنبه پشتیبانی و انجام هماهنگی دارند، شاغل هستند و در عوض مردان در وجه غالب در مشاغل فنی و مبتنی بر فناوری و همچنین در مشاغل مدیریتی فعال هستند. (جدول ۲)

همچنین بررسی داده‌های نمودار شماره ۱ مبین ۵ واقعیت به شرح زیر است: (جدول ۳)

بی‌شک توزیع جنسیتی مشاغل در ایران (و یا در هر کشور دیگر) نه یک پدیده طبیعی، بلکه محصول فرآیندهای تاریخی جامعه‌پذیری، ساختارهای نهادی تبعیض‌آمیز، روابط قدرت جنسیتی‌شده و توزیع نابرابر فرصت‌ها است با نظریات متنوعی می‌توان آن را تبیین کرد. از جمله نظریه‌های کلیدی که در این زمینه که قابلیت تحلیل و تبیین دقیق (گرچه ناکامل) از وضعیت موجود به دست دهند، می‌توان به نظریات زیر اشاره کرد[1]:(جدول۴)

سیاستگذاران و پژوهشگران اغلب با یکی از این رویکردها و نظریات به موضوع شکاف جنسیتی در بازار کار نزدیک می‌شوند. به‌طور غالب خصوصاً در مجامع محافظه‌کار گفته می‌شود زنان و مردان در جوامع براساس ویژگی‌های طبیعی و منطبق بر نیازهای جامعه جذب مشاغل می‌شوند. این نظریه در بین بسیاری از مدیران و سیاستگذاران خصوصاً افراد دارای دیدگاه‌های سنتی طرفدار دارد و با نظریه «ساختار اجتماعی-فرهنگی» پارسونز انطباق دارد.

تالکوت پارسونز در این نظریه استدلال می‌کند جامعه برای حفظ «تعادل کارکردی» نیازمند «تقسیم نقش‌های مکمل» بین اعضا خود است. از منظر پارسونز «زنان» عهده‌دار نقش‌های «بیان‌گرا»[2] در حوزه خصوصی (خانواده، مراقبت، عاطفه) و «مردان» عهده‌دار نقش‌های «ابزاری»[3] در حوزه عمومی (اقتصاد، سیاست، فناوری) می‌شوند. تقسیم‌بندی پارسونز مبتنی بر «الگوهای فرهنگی نهادینه‌شده» است که از طریق «جامعه‌پذیری اولیه» در خانواده و «نهادهای فرهنگی» بازتولید می‌شوند.

با توجه داده‌های نمودار شماره ۱ یعنی «درصد شاغلین خانم و آقا در گروه‌های شغلی مختلف در سال ۱۴۰۲» موارد زیر قابلیت تطبیق با نظریه پارسونز را دارند: (جدول۵)

بر این اساس سه نهاد در بازتولید تقسیم کار جنسیتی تاثیر و نقش دارند که به شرح جدول زیر ارائه می‌شود: (جدول۶)

هرچند الگوی پارسونزی تا حدی توزیع فعلی مشاغل در ایران را توضیح می‌دهد، و البته توضیحی نسبتاً منطقی در مشاغل سنتی داشته و به درستی بر ارتباط نظام‌مند نهادهای اجتماعی تاکید دارد، اما دارای محدودیت‌هایی در این زمینه است که می‌توان به شرح زیر مورد اشاره قرار داد: (جدول۷)

همچنین الگوی پارسونز تناقضات دیگری با واقعیات دنیای امروز دارد. از جمله با وجود حضور گسترده زنان در آموزش عالی (۵۸درصد دانشجویان و حضور فقط ۱۱درصد زنان در هیئت مدیره‌ها)، الگوی پارسونزی در توزیع مشاغل مدیریتی نقض می‌شود. همچنین تغییرات فرهنگی مانند کاهش باور به «ماهیت ذاتی نقش‌های جنسیتی» در نسل جوان و ظهور مشاغل جدید (مانند طراحی UX با ۵۱درصد زن) در چارچوب تحلیل پارسونز نمی‌گنجند و اصولاً در تبیین تحولات جدید (افزایش زنان تحصیل‌کرده در مشاغل مردانه) ناتوان بوده و از نقش «قدرت و نابرابری

ساختاری» در تثبیت تقسیم کار جنسیتی غفلت کرده است.

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود الگوی پارسونزی برای تحلیل «پویایی‌های جدید جنسیتی در بازار کار» کافی نیست و نیاز به تلفیق این نظریه با نظریه‌های انتقادی (مانند فمینیسم ساختاری یا نظریه میدان بوردیو) وجود دارد.

براساس نظریه «میدان» بوردیو، بازار کار را باید به مثابه میدان و عرصه رقابت در نظر گرفت. از این منظر «سرمایه نمادین» مردان در مشاغل مدیریتی (۸۹درصد مرد)، مبین آن است که حتی وقتی زنان مدارک عالی دارند، اما «مردانگی» به‌عنوان سرمایه نمادین عمل می‌کند. همچنین در مشاغل مردانه (مثلاً فناوری اطلاعات با ۸۶درصد حضور مردان)، این قلمرو اصولاً قلمرویی مردانه محسوب شده و قواعدی را دارد که مردان تنظیم‌کننده آن هستند و زنان حاضر در این حوزه‌ها مجبور به پذیرش قواعد مردانه می‌شوند که می‌توان این وضعیت را به مثابه «خشونت نمادین» برای زنان شاغل در این حوزه‌ها در نظر گرفت.

همچنین براساس نظریه فمنیسم ساختاری و سقف شیشه‌ای، ساختارهای مردسالارانه در سه سطح در برابر مشارکت برابر زنان در فضاهای کار مقاومت می‌کنند که در جدول زیر به این موارد اشاره می‌شود:(جدول۸)

چنانکه این تلفیق نشـــان داده و تاکید می‌کند، تقسیم کار جنسیتی صرفاً محصول «تعادل کارکردی» نیست، بلکه نتیجه «رقابت بر سر منابع و بازتولید روابط قدرت» است.

برای جمع‌بندی نظری می‌توان گفت درحالی‌که الگوی پارســـونزی توضیح می‌دهدکه «چرا مشاغل سنتی (پرستاری/مهندسی) همچنان جنسیت‌زده باقی مانده‌اند»، رویکردهای انتقادی نشان می‌دهند این تقسیم‌بندی محصول «روابط قدرت» است نه «ضرورت کارکردی». همچنین پویایی جدید بیانگر مقاومت زنان تحصیل‌کرده در برابر این تقسیم‌بندی (مشاهده‌پذیر در رشد کارآفرینی زنان) و نشـــانگر آغاز بازتعریف میدان بازار کار اســـت. به این ترتیب، این تحلیل و نوشتار حاضر نشان می‌دهد فهم جامع از تقسیم کار جنسیتی نیازمند ترکیب سه‌گانه‌ای از نظریات کارکردهای ساختاری (پارسونز)، روابط قدرت (فمینیسم)، منطق میدان‌های اجتماعی (بوردیو) است.

ماتریس تبیینی تلفیق نظری نوشتار و طرح نظری حاضر به شرح زیر ارائه می‌شود: (جدول۹)

راهکارهای پیشنهادی براساس سطوح سه گانه این تحلیل تلفیقی (جدول۱۰)

همچنین پیشنهادات سیاستی برای سیاستگذاران و مدیران سازمان‌ها به شرح زیر ارائه می‌شوند: (جدول۱۱)

در انتها باید تاکید گردد به‌رغم این تفاصیل و وضعیت نامناسب شکاف جنسیتی، پویایی‌های جدیدی در بازار کار ایران به‌چشـــم می‌آید؛ از جمله روندهای امیدبخش در این زمینه می‌توان به مواردی مانند رشد ۱۴۰ درصدی زنان کارآفرین در دهه ۹۰ (براساس گزارش مرکز کارآفرینی زنان) و افزایش سهم زنان در مشاغل دانش‌بنیان از ۱۲ درصد به ۲۷ درصد در پنج سال اخیر اشاره کرد. این پویایی‌ها بیانگر تحولی خاموش در بازار کار ایران در سال‌های پیش‌رو است و ایران شاهد یکی از عمیق‌ترین تحولات اجتماعی-اقتصادی خود یعنی ورود گسترده زنان به مشـــاغلی که تا چندی پیش به‌طور کامل در انحصار مردان بوده، خواهد بود. این پدیده که می‌توان آن را «انقلاب ساکت» نامید، به طور زیرپوستی در حال تغییر اساسی چهره بازار کار ایران است که بی‌شک برکات فراوانی برای توسعه کشور خواهد داشت و البته واقع‌بینی سیاستگذاران، به شکل جدی می‌تواند در این روند و فرآیند یعنی کاهش شکاف جنسیتی در بازار کار ایران تسهیل و تسریع ایجاد کند.

جدول ۳)

واقعیت	مولفه‌های تشکیل‌دهنده واقعیت
دوگانگی عرصه عمومی/خصوصی	مشاغل مرتبط با حوزه عمومی و قدرت (سیاست، مدیریت عالی) مردانه‌تر هستند مشاغل مرتبط با حوزه خصوصی (تربیت، مراقبت) زنانه‌ترند
جنسیت‌زدگی در سلسله مراتب سرمایه‌ها	مشاغل با سرمایه اقتصادی بالاتر (بانکداری ۷۲درصد مرد) مردانه‌ترند مشاغل با سرمایه فرهنگی بالا اما اقتصادی پایین‌تر (تدریس ۶۰درصد زن) زنانه‌ترند
نقش کمرنگ تحصیلات	با وجود حضور چشمگیر زنان در آموزش عالی (۶۰درصد دانشجویان)، این حضور در مشاغل پردرآمد و مدیریتی بازتولید نمی‌شود
اقتصاد سیاسی بدن	مشاغل نیازمند قدرت فیزیکی (انبارداری ۹۳درصد مرد) کاملاً مردانه‌اند مشاغل نیازمند ظرافت (طراحی لباس ۵۴درصد زن) زنانه‌ترند
رابطه متقابل تکنولوژی و جنسیت	هرچه مشاغل به فناوری‌های جدیدتر مرتبط‌تر باشند، مردانه‌تر می‌شوند (مقایسه برنامه‌نویسی ۷۹درصد مرد با طراحی گرافیک ۵۱درصد زن)

جدول ۴)

نظریه	تحلیل
نظریه ساختار اجتماعی-فرهنگی پارسونز	تقسیم کار جنسیتی بر اساس الگوهای فرهنگی اتفاق می‌افتد
نظریه سرمایه‌های بوردیو	توزیع نابرابر سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه علت شکاف‌های جنسیتی است
فمینیسم ساختاری	موانع نظام‌مندی در دستیابی زنان به موقعیت‌های قدرت وجود دارد
نظریه سقف شیشه‌ای	موانع نامرئی مانع پیشرفت زنان و حضور آن‌ها در مشاغلی می‌شود که مردانه محسوب می‌شوند

جدول۵)

مشاغل زنانه‌شده (بیان‌گرا)			مشاغل مردانه‌شده (ابزاری)		
شغل	درصد	ویژگی‌های کارکردی	شغل	درصد	ویژگی‌های کارکردی
پرستاری	٪۶۰	مراقبت، همدلی، خدمت‌رسانی	برنامه‌نویسی	٪۷۹	عقلانیت، فناوری‌محوری
تدریس	٪۶۰	تربیت، انتقال فرهنگی	مدیریت عامل	٪۸۹	تصمیم‌گیری، اقتدار
منشی‌گری	٪۶۵	سازماندهی، پشتیبانی	حراست	٪۹۶	محافظت، قدرت فیزیکی
مهارت‌های کارکردی مورد نیاز شغل		ارتباطی، عاطفی و سازمانی	کارکردهای ابزاری مورد نیاز شغل		حل مسئله، کنترل منابع، اعمال قدرت
وضعیت تطابق با الگوهای فرهنگی در ایران		پذیرش اجتماعی اشتغال زنان در این حوزه‌ها	وضعیت تطابق با الگوهای فرهنگی در ایران		مشروعیت اجتماعی مردان در این نقش‌ها
پیامد		تداوم نقش‌های سنتی زنانه در حوزه عمومی	پیامد		تداوم مردانه شدن و مردسالاری در حوزه مشاغل ابزاری

بی‌شک توزیع جنسیتی مشاغل در ایران (و یا در هر کشور دیگر) نه یک پدیده طبیعی، بلکه محصول فرآیندهای تاریخی جامعه‌پذیری، ساختارهای نهادی تبعیض‌آمیز، روابط قدرت جنسیتی‌شده و توزیع نابرابر فرصت‌ها است با نظریات متنوعی می‌توان آن را تبیین کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. از سایر نظریاتی که در این زمینه می‌توان مورد نظر قرار داد، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
نظریه لوبر (جامعه‌پذیری جنسیتی): جامعه‌پذیری متفاوت دختران و پسران منجر به انتخاب‌های شغلی متفاوت شده است.
نظریه کانل (مردانگی هژمونیک): مشاغل مدیریتی و فنی به عنوان عرصه‌های نمایش مردانگی بازتعریف می‌شوند.
نظریه والبی (نظام پدرسالاری): توزیع مشاغل نشان‌دهنده تداوم ساختارهای پدرسالارانه در بازار کار.
2. Expressive
3. Instrumental

جدول۶)

عنوان نهاد	نقش	مولفه‌های نقش
خانواده (یا نظام اولیه)	جامعه‌پذیری جنسیتی کودکان	دختران ← تشویق به «همکاری و مراقبت» (آماده‌سازی برای مشاغل بیان‌گرا) پسران← تشویق به «رقابت و استقلال» (آماده‌سازی برای مشاغل ابزاری)
آموزش و پرورش (نظام ثانویه)	هدایت تحصیلی جنسیتی	رشته‌های علوم انسانی ← زنانه‌تر رشته‌های فنی-مهندسی ← مردانه‌تر
بازار کار (نظام توزیع نقش‌ها)	مکانیزم‌های پنهان تبعیض	استخدام زنان برای «مشاغل زنانه» مقاومت در برابر حضور زنان در «مشاغل مردانه»

جدول۷)

محدودیت	تحلیل
نقش کمرنگ نهاد خانواده	برخلاف پیش‌بینی پارسونز، امروز ۶۸درصد زنان تحصیل‌کرده ایرانی قبل از ازدواج وارد بازار کار می‌شوند (برخلاف الگوی سنتی زن به‌عنوان نگهدارنده خانه) ۴۲ درصد خانوارهای شهری ایران زن‌سرپرست هستند (مرکز آمار ۱۴۰۱)
تضاد کارکردی در آموزش عالی	با وجود سهم ۶۰درصدی زنان در دانشگاه‌ها، تنها ۱۸ درصد مدیران ارشد زن هستند (نشانگر شکاف بین سرمایه فرهنگی و موقعیت شغلی)

جدول۸)

سطح تحلیل	پارسونز (کارکردگرایی)	فمینیسم ساختاری	بوردیو (میدان و سرمایه)
علت تقسیم کار	تفاوت‌های زیستی-کارکردی	روابط قدرت تاریخی	انباشت نابرابر سرمایه‌ها
نقش نهادها	حفظ تعادل اجتماعی	بازتولید نابرابری	میدان‌های رقابتی
امکان تغییر	تدریجی و اصلاح‌پذیر	نیاز به دگرگونی ساختاری	مبارزه برای بازتعریف میدان

جدول۹)

سطح ساختارهای مردسالارانه	تحلیل
سطح خُرد	وجود کلیشه‌های جنسیتی در فرآیند استخدام مانند ترجیح مردان برای مدیریت پروژه‌های مهندسی با ۷۱ درصد، این فضا را به عرصه کاری مردانه تبدیل کرده است
سطح میانی	سیاست‌های سازمانی نانوشته مانند محدودیت حضور زنان در شیفت شب کارخانه‌ها، باعث عدم حضور زنان در برخی مشاغل یا فرآیندها می‌شود
سطح کلان	قوانین ناظر بر ارث، دیه و حضانت که هر یک در جای خود بر موقعیت شغلی زنان تأثیر می‌گذارد

جدول۱۰)

سطح	راهکار
سطح خُرد	- اجرای کارگاه‌های «اقتدار حرفه‌ای» برای زنان در مشاغل مردانه شامل مواردی مانند مهارت‌های عملی، روانشناختی و جامعه‌شناختی - شبکه‌سازی زنان شاغل در صنایع مردانه (مانند تشکیل انجمن زنان مهندس) و انجام فعالیت‌های ترویجی
سطح میانی	- اصلاح آیین‌نامه‌های استخدامی با حذف سوگیری‌های جنسیتی پنهان - ایجاد سهمیه‌های موقت برای زنان در مشاغل مدیریتی
سطح کلان	- تصویب قانون «دستمزد برابر برای کار هم‌ارزش» و جلوگیری از اجحاف به زنان در موقعیت‌های برابر با مردان - ایجاد مراکز پژوهشی برای مستندسازی تبعیض‌های سیستماتیک و برنامه‌ریزی برای حذف آن‌ها

جدول۱۱)

راهبرد	راهکار
بازنگری در نظام آموزشی	تغییر الگوهای جنسیتی در هدایت تحصیلی برنامه‌های تشویقی برای حضور زنان در رشته‌هایی که مردانه به شمار می‌روند از جمله رشته‌های فنی
اصلاح قوانین کار	ایجاد سازوکارهای شفاف برای ارتقای شغلی زنان مقررات ضد تبعیض در استخدام و ارتقا
فرهنگ‌سازی سازمانی	کارگاه‌های حساسیت‌زایی جنسیتی برای مدیران الگوسازی زنان موفق در مشاغل مردانه

گره‌های زیرساختی

سه مانع اصلی برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی

مریم‌السادات علم‌الهدی
پژوهشگر اقتصادی

یکی از مهم‌ترین عواملی که بر تصمیم فعلان بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های اقتصادی تأثیر می‌گذارد، وجود زیرساخت‌های مناسب و پایدار است. زیرساخت‌ها مجموعه‌ای از امکانات فیزیکی، فناوری و ارتباطی هستند که فعالیت‌های اقتصادی بر پایه آن‌ها شکل می‌گیرد. در ادبیات اقتصادی، زیرساخت‌ها نه‌تنها تسهیل‌گر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی‌اند، بلکه نبود آنها می‌تواند به‌طور مستقیم مانعی برای رشد اقتصادی باشد. تجارب جهانی نیز نشان می‌دهد در کشورهایی که توانسته‌اند در دهه‌های گذشته به رشد پایدار دست پیدا کنند، سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای در زیرساخت‌های حمل‌ونقل، انرژی و فناوری اطلاعات انجام شده است. این در حالی است که وضعیت این زیرساخت‌ها در ایران، از نشان‌دهنده فراهم نبودن زیرساخت‌ها برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی است.

حمل و نقل ناکارآمد

حمل‌ونقل یکی از پایه‌ای‌ترین عناصر زیرساختی برای جذب سرمایه‌گذاری است. در کشورهایی که جاده‌ها، ریل‌ها، فرودگاه‌ها و بنادر توسعه‌یافته‌ای دارند، هزینه جابه‌جایی مواد اولیه و کالا کاهش پیدا می‌کند و دسترسی به بازارها تسهیل می‌شود. در مقابل، ضعف زیرساخت حمل‌ونقل موجب افزایش هزینه‌های لجستیکی و کاهش بازده سرمایه‌گذاری خواهد شد.

بر اساس گزارش «شاخص عملکرد لجستیکی» بانک جهانی در سال ۲۰۲۳، ایران رتبه ۱۲۳ را در میان ۱۳۹ کشور کسب کرده است، در حالی‌که کشورهای منطقه مانند امارات و ترکیه به ترتیب در رتبه‌های ۷ و ۳۸ قرار دارند. این رتبه پایین، نشان‌دهنده مشکلات ساختاری در حمل‌ونقل جاده‌ای، ریلی و گمرکی ایران است. این رتبه پایین نشان‌دهنده دشواری توزیع داخلی کالا و خدمات در کشور و نیز تجارت فرامرزی است. به طوری که کسب‌وکارهایی که قصد صادرات دارند یا مواد اولیه آن‌ها نیاز به جابه‌جایی بین‌منطقه‌ای دارد، با موانع جدی مواجه هستند. سرمایه‌گذار در چنین شرایطی ناچار است هزینه‌های بیشتری برای جبران ناکارآمدی زیرساخت بپردازد که بازده مورد انتظار پروژه را کاهش می‌دهد.



بر اساس گزارش «شاخص عملکرد لجستیکی» بانک جهانی در سال ۲۰۲۳، ایران رتبه ۱۲۳ را در میان ۱۳۹ کشور کسب کرده است، در حالی‌که کشورهای منطقه مانند امارات و ترکیه به ترتیب در رتبه‌های ۷ و ۳۸ قرار دارند

ناترازی انرژی

تأمین پایدار انرژی، به‌ویژه برق و گاز، یکی دیگر از پیش‌نیازهای سرمایه‌گذاری است اما کشور در سال‌های اخیر، با چالش‌های متعددی در این حوزه مواجه بوده است. به عنوان مثال بر اساس نقل قولی از مدیرعامل شرکت توانیر، در تابستان سال گذشته ۲۰ هزار مگاوات ناترازی برق داشتیم و در صورت ادامه این روند، در سال جاری ۲۴ هزار مگاوات کمبود برق خواهیم داشت. این کمبود باعث خاموشی‌های برنامه‌ریزی‌نشده مشترکان خانگی و نیز شهرک‌های صنعتی شد. این وضعیت نه‌تنها بر تولید، بلکه بر اعتماد سرمایه‌گذاران نیز تأثیر منفی می‌گذارد.

از سوی دیگر، گازرسانی به صنایع در فصل زمستان نیز با محدودیت‌هایی مواجه می‌شود. به عنوان مثال به گفته دبیرکل انجمن صنفی کارفرمایی صنعت پتروشیمی در زمستان ۱۴۰۳، افزایش مصرف گاز در بخش خانگی سبب محدودیت در گازرسانی به پتروشیمی‌ها و قطعی گاز ۱۲ پتروشیمی شد.

این مسائل موجب می‌شود صنایع انرژی‌بری مانند جمله سیمان، فولاد و پتروشیمی با چالش‌هایی همچون کاهش ظرفیت عملیاتی مواجه شوند. هنگامی که سرمایه‌گذار از پایداری زنجیره تأمین انرژی اطمینان نداشته باشد، برای ورود به پروژه‌های جدید دچار تردید می‌شود یا حتی سرمایه‌گذاری در کشورهایی با زیرساخت انرژی مناسب‌تر را به عنوان یک گزینه مورد بررسی قرار می‌دهد.

توسعه‌نیافتگی فناوری اطلاعات و ارتباطات

در دهه گذشته، فناوری اطلاعات و ارتباطات به یکی از زیرساخت‌های کلیدی سرمایه‌گذاری تبدیل شده است. وجود زیرساخت‌های مناسب فناوری اطلاعات و ارتباطات از جمله اینترنت پرسرعت، شبکه‌های پایدار مخابراتی و امنیت سایبری، چه در بخش خدمات و چه در تولید، الزامی است. در ایران، سرعت و کیفیت اینترنت در مقایسه با میانگین جهانی وضعیت مطلوبی ندارد. بر اساس آخرین گزارش اسپیدتست از وضعیت اینترنت جهان در فوریه ۲۰۲۵ رتبه سرعت اینترنت همراه و ثابت در ایران به ترتیب ۷۲ و ۱۴۰ بوده است.

این وضعیت، فعالیت‌های مرتبط با کسب‌وکارهای دیجیتال، تجارت الکترونیک، خدمات مالی و حتی صنایع تولیدی که به فناوری‌های هوشمند متکی هستند را با چالش مواجه می‌کند. در کنار سرعت پایین، قطعی‌های مکرر و محدودیت‌های فنی نیز از جمله دلایلی هستند که موجب کاهش جذابیت سرمایه‌گذاری در حوزه‌های نوآورانه می‌شوند. تجربه بسیاری از کشورها نشان داده است که توسعه فناوری اطلاعات، نه تنها یک زیرساخت اقتصادی است بلکه می‌تواند عامل جذب سرمایه‌گذاری و بومی‌سازی نوآوری باشد.

گره‌گشایی از موانع سرمایه‌گذاری

ضعف زیرساخت‌های فیزیکی، انرژی و فناوری اطلاعات از جمله مهم‌ترین موانع پیش روی سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در ایران هستند. سرمایه‌گذاران در تصمیم‌گیری برای ورود به یک پروژه، به‌دنبال پیش‌بینی بازدهی و مدیریت ریسک هستند و زیرساخت‌های ناکافی یا ناپایدار، بازدهی پروژه‌های سرمایه‌گذاری را کاهش و نااطمینانی‌های عملیاتی را افزایش می‌دهند.

در چنین شرایطی، دولت باید نقش خود را به‌عنوان تسهیل‌گر سرمایه‌گذاری ایفا کند. سرمایه‌گذاری عمومی در زیرساخت‌ها، از مهم‌ترین ابزارهای دولت برای کاهش ریسک سرمایه‌گذاری خصوصی است. در شرایط کنونی که اقتصاد کشور با محدودیت منابع مالی و کاهش سرمایه‌گذاری خارجی مواجه است، اولویت‌بخشی به پروژه‌هایی که منجر به بهبود زیرساخت‌ها می‌شوند، اهمیتی دوچندان دارد و برای جهش در سرمایه‌گذاری خصوصی، لازم است زیرساخت‌های اقتصادی احیا شوند. با این حال، از آنجایی که ممکن است دولت به تنهایی توان تأمین مالی و اجرایی را برای فراهم کردن زیرساخت‌های گفته‌شده نداشته باشد، مشارکت عمومی-خصوصی می‌تواند به عنوان یک سازوکار مؤثر در نظر گرفته شود.

توسعه



شعارزدگی یا وفاق

آینده‌نگر بررسی می کند: چیستی وفاق ملی

طرحی برای توافق‌سازی «وفاق»

جست‌وجوی فهمی مشترک از وفاق



حسین جمالی

عضو هیئت علمی (بازنشسته) دانشگاه مازندران

چرا باید خواند:
ابهام‌زدایی از مفهوم وفاق موضوع محوری این مقاله است. بر درک مفوم مشترک از وفاق، این مقاله را بخوانید.

چهار مفروض اولیه و پایه‌ای

۱. برآمدن «وفاق» از متن نیازهای اجتماعی: وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور در سال ۱۴۰۳، رئیس جمهور، دکتر پزشکیان را به این نتیجه رساند که تنها از مسیر «وفاق» می‌توان به راه حل‌هایی برای برون رفت از بحران‌های تشدید شونده وضعیت ایران دست یافت. پس، وفاق به منزله حل مسائل بنیادین کشور ایران که نیازهای جامعه ایران آن را طلب و اقتضا می‌کرد، به منصه ظهور رسید.

۲. «وفاق» نه پکیجی آماده، که طرحی برای ساختن: وفاق ماهیتاً از آن مقولاتی است که برای ساخته شدن است. هیچ نقشه طراحی شده از پیش برای ساختمان وفاق وجود ندارد. تازه، خود نقشه باید از طریق گفت‌وگو، تجارب خود و دیگران و بر اساس نیازها و منابع موجود، طراحی شود و برای ساخت ساختمان وفاق به کار گرفته شود.

۳. به پای کار آمدن «آکادمی»: به دلیل وضعیت بحرانی کشور و نیز نیاز برآمده از متن اجتماعی (پیش گفته)، دانشگاهیان در سطح نسبتاً گسترده، پای کار همایش‌های وفاق آمدند که گزارش‌های آن موجود است.

۴. وفاق و توسعه مفهومی: وفاق از جمله مفاهیم و مقولاتی است که ظرفیت برای منظومه فکری شدن، تبدیل به الگوی عملیاتی شدن، فهم پذیر شدن در بدنه بوروکراسی و تلاش برای جامه عمل پوشاندن آن و نیز گسترش آن به مثابه فرهنگ عمومی را دارد.

تصویری نمادین و سمبلیک از وفاق

۱. وفاق به مثابه مقوله «گفت‌وگویی»: وفاق اساساً در درون فضای دیالوگ و گفت‌وگو، زاده و زاینده می‌شود؛ هویتی پویا، مستمر و بالنده که حیات و موجودیتش به گفت‌وگو بسته است. گفت‌وگویی خلاق و زنده که معنابخش وفاق است. محتوای وفاق، یعنی آنچه از آن مقصود است، اتفاقاً از درون همین گفت‌وگوها حاصل می‌شود که تصمیمات خردمندانه برای آرامش، رشد و بالندگی، از نتایج آن است.

۲. وفاق به مثابه امر «گفتمانی» (دیسکورس): وفاق درون ساختاری، آنگاه که به درون جامعه، پمپاژ می‌شود و فضای کلی سیاست گذاری و سیاست ورزی را در اختیار می‌گیرد، در واقع، درصدد است تا خود را به مثابه «گفتمان»، بازنمایی کند. در این صورت، خود را به عنوان منظومه معنابخش زندگی و سیاست، تصمیم گیری بر اساس مصالحه باز و پایدار، بازتنظیم مناسبات قدرت و بازتوزیع منافع و منابع میان فرادستان و فرودستان نشان می‌دهد. گفتمان با چنین هویتی می‌تواند حمایت جامعه مدنی و بدنه اجتماعی را در پی داشته باشد که لازمه گفتمان غالب و مسلط است.

۳. وفاق به مثابه «فضیلت مدنی»: کنش‌گران وفاق، آن را در چارچوب تواضع و فروتنی، گشودگی روحی و پذیرش دیگری می‌نگرند. این فضیلت‌های مدنی، خود، در ذیل فضیلت کلان‌تر وفاق، بازیگری همه کنش‌گران در صحنه را به ارمغان می‌آورد. این فضایل، به همزیستی مسالمت‌جویانه اعضای جامعه سیاسی می‌انجامد که حس خوب مشارکت و بهرمندی، آنان را به مثابه شهروندان فضیلت‌مند پرورش می‌دهد. همه کنش‌گران پولیتی (جامعه سیاسی)، این امور را نه مثابه اخلاق وظیفه و نه اخلاق فایده، بلکه به عنوان فضیلت مدنی می‌دانند که به کمال و خیر عمومی می‌انجامد.

۴. وفاق به مثابه «مصلحت عمومی»: وفاق را می‌توان به عنوان رویکردی برای تحقق مصالح عالیه ملت دانست. این مصالح که شامل بهزیستی، حفظ سرزمین، رفاه عمومی و همبستگی ملی است، در پرتو راهبرد وفاق، بیش از سایر رهیافت‌ها و راهبردها، قابلیت تحقق و تأمین دارد. در واقع، وفاق یک هم پیوندی وثیق با منافع ملی دارد و بستری برای جامه عمل پوشاندن به منافع و مصالح ملت است.

۵. وفاق، در پرتو «ناآشکارگی حقیقت»: کنش‌گران و بازیگران وفاق، از منظر معرفت‌شناختی، به ناآشکارگی حقیقت باور دارند. وفاق با این آموزه معرفتی هم راستاست که حقیقت یک جست‌وجوی ناتمام است که با مشارکت ما در گفت‌وگو به دست می‌آید. این اصل معرفت‌شناختی، در واقع، درون‌مایه و جوهره وفاق را شکل می‌دهد. در این صورت، وفاق را باورمندانی می‌سازند که صاحب حقیقت مطلق نیستند و موجه و مشروع دانستن یافته‌های خود را مشروط به دفاع از آنها در آستانه ذهن و زبان عمومی می‌دانند

تعریف وفاق ملی

وفاق بنا بر آنچه گذشت، امر ساختنی است که صاحبان قدرت و کنش‌گران مدنی، در یک هم پیوندی، آن را می‌سازند، معنا می‌کنند و می‌فهمند و به توافقات حاصله از آن،

نکته‌هایی که باید بدانید

- **وفاق درون ساختاری، مستلزم توافقات حاصل از منطق قدرت است. منطق «قدرت قانونی» بر اساس قانون اساسی و منطق «قدرت‌مدنی» بر اساس ائتلاف و از لوازم اصلی این سطح از وفاق است. این سنخ از وفاق، ناظر به تمنای شخصی، ایده، آرمان و ایدئولوژی از یک سو و توانایی بسیج کردن نیروها از سوی دیگر است؛ همان طوری که ناظر به تسلط بر منابع مالی و اقتصادی نیز هست.**
- **از الزامات اصلی وفاق، به هنگام طرح بحث در سطح کنش‌گران مدنی، وجود «آزادی، مشارکت و گفت‌وگو» است. این کنش‌گران در صحنه خلق وفاق، مشارکت فعالانه دارند، در فضای آزاد و باز، به گفت‌وگوهای خلاق و معطوف به توافق، شرکت می‌جویند تا چگونگی تحقق «مطالبات مردمی» را به بحث بگذارند. این جنس از کنش‌گری، موجب بازیابی سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی می‌شود.**
- **وفاق ملی همان برنامه سیاسی-اجتماعی راهبردی‌ای است که با هم‌افزا کردن تعارضات هم‌فرسا میان نیروهای واگرا و با هم‌گرا کردن نیروهای درون جامعه و درون حکومت و با پیوند زدن میان حکومت و جامعه، شرط امکان حل مسأله‌های ایران را در تراز راهبردی فراهم می‌آورد.**

وفاق درون ساختاری، آنگاه که به درون جامعه پمپاژ می‌شود و فضای کلی سیاست‌گذاری و سیاست‌ورزی را در اختیار می‌گیرد، در واقع، درصدد است تا خود را به مثابه «گفتمان»، بازنمایی کند. در این صورت، خود را به عنوان منظومه معنابخش زندگی و سیاست، تصمیم‌گیری بر اساس مصالحه باز و پایدار، بازتنظیم مناسبات قدرت و بازتوزیع منافع و منابع میان فرادستان و فرودستان نشان می‌دهد.



پای بندند. در این چارچوب، وفاق ملی همان برنامه سیاسی-اجتماعی راهبردی‌ای است که با هم‌افزا کردن تعارضات هم‌فرسا میان نیروهای واگرا و با هم‌گرا کردن نیروهای درون جامعه و درون حکومت و با پیوند زدن میان حکومت و جامعه، شرط امکان حل مسأله‌های ایران را در تراز راهبردی فراهم می‌آورد. در این صورت، وفاق از «توافق‌گرایی» تا «کاهش منازعه حذفی و انواع شکاف‌ها» و «تقویت همبستگی و برادری و برابری» و «همیاریِ حل مساله‌ای» را دربر می‌گیرد. در واقع، وفاق روندی است که باید آن را در «میدان‌های جمعی حل مسأله»، شکل داد که بخش مهمی از این میدان، جامعه و قلمرو عمومی است. تنها در صورت میدان داری کنش‌گران قلمرو عمومی است که توافقات درون ساختاری، امکان تحقق و عملی شدن می‌یابند؛ چرا که مستحضر به حمایت همگانی‌اند.

غایت و هدف نهایی وفاق

هدف نهایی وفاق، توسعه (Development) به معنای خلق ثروت و قدرت است که در تولید علم، فناوری و اقتصاد خود را نمایان می‌سازد. این خلق، متضمن رفاه عمومی و همگانی است. در این راستا، نخبگان ابزاری (حکومت‌گران) و نخبگان فکری (حوزه آکادمی) به اجماع بر سر «انتخاب توسعه» به مثابه تنها راه نیل به ثروت و قدرت ملی می‌رسند. آن‌ها هم افزایی توان‌ها برای نیل به اهداف توسعه را با مرجعیت قانون اساسی به مثابه میثاق ملی، مبنا قرار می‌دهند. وفاق در «اهداف و طریق‌های توسعه»، با گفت‌وگوهای طرفین فوق‌الذکر حاصل می‌شود که لازمه آن، پذیرش حقوق اساسی و حاکمیت قانون است.

ابعاد و سطوح وفاق

۱. بُعد اول وفاق، کاهش شکاف و منازعه در درون حکومت و ائتلاف مسلط است.
۲. بُعدِ دوم، کاهش شکاف میان حکومت و جامعه است
۳. بُعد سوم، کاهش قطبی شدن و شکاف‌های خشونت‌پرور در درون جامعه است.

وفاق در هر سه بُعد مستلزم ۱. به رسمیت‌شناختن تکثر، ۲. تبدیل منازعه و بازی وجودی/حذفی به رقابت و همکاری ۳. تبدیل هم‌فرسایی به هم‌افزایی و ۴. مذاکره و گفت‌وگوهای مسأله‌محور و توافق‌گراست. وفاق، سه سطح ۱. «ملی» و ۲. «منطقه‌ای» و ۳. «جهانی» دارد.

شرایط و الزامات وفاق

۱. سطح کنش اجتماعی و مدنی: از الزامات اصلی وفاق، به هنگام طرح بحث در سطح کنشگران مدنی، وجود «آزادی، مشارکت و گفت‌وگو» است. این کنش‌گران در صحنه خلق وفاق، مشارکت فعالانه دارند، در فضای آزاد و باز، به گفت‌وگوهای خلاق و معطوف به توافق، شرکت می‌جویند تا چگونگی تحقق «مطالبات مردمی» را به بحث بگذارند. این جنس از کنش‌گری، موجب بازیابی سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی می‌شود. در نتیجه، چنین گفت‌وگوهایی درصدد آشکار کردن توافقات و سیاست‌هایی است که لازمه تحقق مطالبات ملی، تقویت سرمایه اجتماعی و تحکیم اعتماد عمومی است.

۲. سطح کنش در ساخت قدرت: وفاق درون ساختاری، مستلزم توافقات حاصل از منطق قدرت است. منطق «قدرت قانونی» بر اساس قانون اساسی و منطق «قدرت مدنی» براساس ائتلاف و از لوازم اصلی این سطح از وفاق است. این سنخ از وفاق، ناظر به تمنای شخصی، ایده، آرمان و ایدئولوژی از یک سو و توانایی بسیج کردن نیروها از سوی دیگر است؛ همان طوری که ناظر به تسلط بر منابع مالی و اقتصادی نیز هست. وفاق در این سطح و معنا، به چشم اندازی جدیدی نظر دارد که در آن، طرفین با قرار گرفتن در مسیر همگرایی، بازتوزیع منافع و امتیازات را در دستور کار قرار می‌دهند؛ به گونه‌ای که همگان از آن بهره‌مند شوند.

نسبت وفاق با توسعه اقتصادی چیست؟

صورت‌بندی وفاق و پیش‌نیازهای آن



سید مرتضی افقه

دانشیار دانشکده اقتصاد، دانشگاه شهید چمران اهواز

چرا باید خواند:
اگر می‌خواهید درباره دولت توسعه‌گرا، عملگرایی در مسیر توسعه و نسبت دولت توسعه با سیاست در ایران بدانید، خواندن این مقاله به شما توصیه می‌شود.

مقدمه

در تابستان گذشته، پس از سقوط هلیکوپتر رئیس جمهور فقید و در شرایطی ویژه، آقای پزشکیان برای نامزدی ریاست جمهوری تأیید صلاحیت شدند. ایشان از همان ابتدا مهم‌ترین دلیل ناکامی کشور را در اختلافات بین جناح‌ها دانستند و بنابراین با شعار وفاق مبارزات خود را آغاز کردند و در طول مبارزات با استناد به مبانی دین و روایی به‌خصوص با تأکید بر آموزه‌های امام علی(ع)، تلاش کردند محور وفاق را باورهای دینی قرار دهند تا شاید بستر نظری برای کاهش اختلافات بین تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان و مجریان را فراهم کنند. با این وصف، به نظر می‌رسد هدف اصلی آقای پزشکیان ایجاد کمترین مزاحمت توسط جناح رقیب که بر قوای دیگر حاکم بودند و عمدتاً به لحاظ بینشی زاویه زیادی با دیدگاه‌های ایشان و رأی دهندگان و حامیانشان داشتند، بود. با همین استدلال، هدف اولیه کسب رأی اعتماد برای کابینه پیشنهادی خود از مجلسی بود که بخشی از نمایندگان تندروهاشان اختلافات سیاسی و دیدگاهی عمیقی با تفکر پیروز در انتخابات داشتند. با این هدف، آقای پزشکیان خود پیشگام وفاق گردید و کابینه‌ای معرفی کرد که اغلب اعضاء آن از اصولگرایان معتدل بودند به این امید که از مجلس کسب اعتماد بگیرند. هر چند تعدادی از وزرای پیشنهادی نیز با دیدگاه تندروهای مجلس زاویه‌ای جدی داشتند. به هر حال آقای پزشکیان با این ابتکار و البته با حمایت مقامات نظام، و به رغم مخالفت‌های شدید اقلیت مجلس، توانستند برای کلیه اعضاء کابینه رأی اعتمای مجلس را کسب کنند. با این وصف، ایده وفاق به حمایت مجلس از رأی اعتماد به اعضاء کابینه محدود نماند و دامنه آن به پائین‌ترین لایه‌های قوه مجریه هم سرایت کرد؛ امری که موجب نارضائی بسیاری از رأی دهندگان به آقای پزشکیان گردید. در راستای تبیین مفهوم وفاق، آقای ظریف در تاریخ ۲۰ دی ماه ۱۴۰۳ همایشی برگزار کرد و آقای پزشکیان در سخنرانی افتتاحیه در جمله‌ای به طنز گفت: «ما یه چیزی گفتیم و گرفت» (نقل به مضمون). هرچند به نظر می‌رسد هدف اصلی آقای پزشکیان از بیان این شعار، به واقع ایجاد بستری برای کاستن از تأثیر اختلافات بین جناح‌ها و کارگزاران حکومت به منظور تسریع در انجام امور اجرائی و حل یا کاهش مشکلات مردم بود، اما ترویج این واژه در ادبیات سیاسی فرصتی فراهم کرد تا متفکرین برتبیین و تأثیرگذاری بیشتر آن تمرکز کنند.

بنابراین، اگر قرار است وفاق مبنا و معیاری برای همکاری و مشارکت کارگزارانِ حاکمیت برای حرکت در مسیر پیشرفت و توسعه کشور باشد، اولاً باید درکی مشترک از مفهوم آن در بین کارگزاران حاکمیت به وجود آید؛ و ثانیاً این مفهوم مشترک باید تبدیل به فرهنگی عام در بین مردم باشد تا بستر همکاری و مشارکت کارگزاران حاکمیت از یک سو و حمایت مردم از دیگر سو برای حذف یا کاهش مشکلات مردم و قرار دادن کشور در مسیر پیشرفت و رفاه اقتصادی و توسعه فراهم گردد. حال که این واژه در ادبیات سیاسی وارد شده، بهترین فرصت برای تبیین مفهوم و استلزامات تقید به آن و برخورداری از نتایج مثبت احتمالی ایجاد آن فراهم شده است. همانگونه که ذکر شد، در اقدامی مهم به منظور تبیین مفهوم وفاق از منظر نظری و عملی، آقای ظریف متولی همایشی یک روزه شد که در ۲۰ دی ماه ۱۴۰۳ برگزار شد. در این همایش من نکاتی را در مبانی وفاق بیان کردم که به زعم خود می‌تواند بستری نظری برای توسعه کشور فراهم کند. در این مقاله به تشریح نکات بیان شده می‌پردازم:

سازگاری مفهوم توسعه و مفهوم وفاق به لحاظ نظری

مفهوم توسعه: پیش از بررسی مفهوم وفاق، ابتدا اشاره‌ای کنم به تعریفی از توسعه که براساس مبانی نظری برای ساختار فعلی ایران استنباط کرده و در جهت ترویج آن تلاش کرده‌ام. همانگونه که در مطالب پیشین این ماهنامه مکرر بیان کرده‌ام، "توسعه فرایندی است که انسان توسعه نیافته را به انسان توسعه یافته تبدیل می‌کند.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **اگر قرار است وفاق مبنا و معیاری برای همکاری و مشارکت کارگزاران حاکمیت برای حرکت در مسیر پیشرفت و توسعه کشور باشد، اولاً باید درکی مشترک از مفهوم آن در بین کارگزاران حاکمیت به وجود آید؛ و ثانیاً این مفهوم مشترک باید تبدیل به فرهنگی عام در بین مردم باشد.**
- **اگر قرار است وفاق به منظور پیشرفت و توسعه کشور حاصل شود باید در سطح عام و بین همه قوا و نهادهای تأثیرگذار کشور و بر همان مبانی فلسفی شکل گیرد در غیر این صورت، تحمیل این واژه صرفاً بر قوه مجریه راه به جائی نخواهد برد و کشور را در مسیر توسعه و رفاه اقتصادی قرار نخواهد داد.**
- **وفاق می تواند حول همان دو ارزش توسعه‌ای بیان شده، تبیین و ترویج گردد؛ یعنی همه بپذیرند که نظام ارزشی حاکم بر جامعه و کارگزاران حاکمیت، بر مبنای ارزشمند بودن انسان (بماهو انسان)، و ارزشمند بودن زندگی مادی و این جهانی شکل گرفته باشد. اگر بر این دو اصل نگرشی و بینشی (فلسفی) توافق صورت پذیرد، آنگاه ایجاد وفاق در میان حکمرانان و مردم ابزاری مهم است برای نیل به توسعه یا لااقل قرار گرفتن در مسیر توسعه.**
- **توسعه فرایندی است که انسان توسعه نیافته را به انسان توسعه یافته تبدیل می کند. انسان توسعه یافته آنگاه می تواند با استفاده از نیروهای انسانی و منابع طبیعی و مالی موجود، کشور و جامعه را در مسیر پیشرفت و رفاه اقتصادی و توسعه هدایت کند. در اینجا مقصود از انسان توسعه یافته در حد کلان، بینش و تفکر توسعه است که بر دیدگاه فلسفی کارگزاران حاکمیت اعم از تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان و مجریان حاکم است.**

وفاقی عام شکل نگرفته است زیرا، اگرچه دولت خود را مقید به استفاده از نیروهای با تفکر مخالف دیده است، اما سایر قوا و نهادها و دستگاه‌های تصمیم‌گیر و تأثیرگذار (مثل شورای نگهبان، مجلس، دستگاه قضا،...)، خود را موظف به استفاده از همه طیف‌های فکری موجود ندانسته‌اند.

انسان توسعه یافته آنگاه می‌تواند با استفاده از نیروهای انسانی و منابع طبیعی و مالی موجود، کشور و جامعه را در مسیر پیشرفت و رفاه اقتصادی و توسعه هدایت کند. در اینجا مقصود از انسان توسعه یافته در حد کلان، بینش و تفکر توسعه است که بر دیدگاه فلسفی کارگزاران حاکمیت اعم از تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان و مجریان حاکم است. برای انسان توسعه یافته یا در تفکر توسعه‌ای دو مبنای اساسی دارد:

الف: انسان ذاتاً و به دلیل انسان بودنش (و بدون توجه به ویژگی‌های عرضی‌اش مثل جنس، رنگ پوست، ملیت، دین،...) ارزشمند است. براین اساس، جان و سلامتی او، معیشت و رفاه او، شأن و منزلت و احترام او، آزادی او، وقت او،... ارزشمند است و باید تأمین آن‌ها توسط حکمرانان تضمین و مراقبت شود؛

ب: توسعه امری این جهانی است و بنابراین برنامه‌ای برای زندگی مادی افراد در جامعه است که طبعاً بر زندگی غیرمادی و معنوی انسان‌ها نیز اثر مستقیم و غیرقابل انکاری دارد.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، توسعه فرایندی نرم افزاری است؛ برخلاف رشد اقتصادی که فرایندی سخت افزاری است. بنابراین، توسعه را می‌توان فرایندی تربیتی و اخلاقی دانست که طی آن افراد توسعه نیافته (با تفکراتی بی اعتنا به ارزش انسان و زندگی مادی او) به انسان هائی توسعه یافته تبدیل می‌شوند. از آنجا که توسعه فرایندی تربیتی است، فرایندی زمان بر است؛ زمان را نمی‌توان حذف کرد اما می‌توان آن را به کمک حکمرانان توسعه‌یافته کوتاه کرد.

مفهوم وفاق: این تعریف از توسعه می‌تواند مبنائی برای مفهوم وفاق باشد. بدین معنا که وفاق می‌تواند حول همان دو ارزش توسعه‌ای بیان شده، تبیین و ترویج گردد؛ یعنی همه بپذیرند که نظام ارزشی حاکم بر جامعه و کارگزاران حاکمیت، بر مبنای ارزشمند بودن انسان (بماهو انسان)، و ارزشمند بودن زندگی مادی و این جهانی شکل گرفته باشد. اگر بر این دو اصل نگرشی و بینشی (فلسفی) توافق صورت پذیرد، آنگاه ایجاد وفاق در میان حکمرانان و مردم ابزاری مهم است برای نیل به توسعه یا لااقل قرار گرفتن در مسیر توسعه. بنابراین، اگر قرار بر وفاق به منظور نیل به پیشرفت و رفاه اقتصادی و غیراقتصادی در جامعه باشد، اولاً حاکمیت باید بپذیرد که تمامی ایرانیان اعم از ساکنین داخل و یا آنانی که به هر دلیل در خارج از کشور ساکن شده‌اند، ارزشمندند و حقوقی برابر با هم دارند؛ فارغ از جنسیت، قومیت، مذهب، رنگ پوست و وابستگی‌های دیگر. و ثانیاً، پیشرفت و رفاه اقتصادی و غیراقتصادی این مردم فارغ از همان ویژگی‌های عَرَضی هدف برنامه‌ها و سیاست‌های اوست. این نگاه به وفاق می‌تواند کشور را در مسیر پیشرفت و رفاه اقتصادی و توسعه قرار دهد.

با توجه به این مفهوم، اکنون می‌توان نکات بیشتری را بیان نمود: اولاً در کشورهای پیشرفته، وفاق عمدتاً حول همین دو مبنای ارزشی شکل گرفته و اگر اختلافی در بین قوای حاکم و احزاب سیاسی و غیرسیاسی وجود دارد، در سیاست‌ها و روش هائی است که جامعه را به طور کامل به این دو هدف نزدیک می‌کند. اما در شرایط فعلی کشور، به نظر می‌رسد بین قوای تأثیرگذار و تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان چنین وفاقی در مبانی فلسفی وجود ندارد. یعنی در بین حکمرانان و تصمیم‌گیران و مجریان در مورد این دو مبنای ارزشی (ارزشمند بودن انسان بماهو انسان، و ارزشمند بودن زندگی این جهانی) در عمل (نه در خطابه‌ها و شعارها و حتی در اسناد بالا دستی)، وفاق و اتفاق نظری وجود ندارد. وقتی در مبانی نظری و فکری و بینشی اتفاق نظر وجود نداشته باشد، هر یک از قوا، منابع کشور را به سمتی که خود جهان را و زندگی مردم را تفسیر کرده، هدایت می‌کند. در بخشی از نگرش افراد تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز، (برخلاف اصول قانون اساسی) همه انسان‌ها الزاماً ارزشمند نیستند و حقوق برابر ندارند که حاصل آن تبعیض‌های قومی، جنسیتی، و... است که در جامعه و در شیوه حکمرانی اعمال می‌شود. حاصل این تفرق و تفاوت بینشی و نگرشی و بنابراین اعمال تبعیض، اتلاف وسیع منابع انسانی و طبیعی کشور و ناکامی در قرار گرفتن در مسیر توسعه است؛ امری که می‌توان در شکست برنامه‌های شش گانه اجرا شده و سایر اسناد بالادستی ملاحظه کرد.

بنابراین، اگر بر این اصول و فلسفه وفاق و اتفاق نظر در سطح حکمرانان از یک سو، و مردم و جامعه از دیگر سو به وجود نیاید، مسیر پیش رو همچنان خلاف جهت پیشرفت و رفاه اقتصادی و غیراقتصادی برای همه مردم باقی خواهد ماند و حاصل آن خروج و مهاجرت نیروهای انسانی یا انزوای آنان در داخل به دلیل در نظر گرفته نشدن برای مشارکت در فرایند توسعه کشور یا برخوردار شدن از حقوق برابر خواهد بود؛ که خود به تداوم چرخه عقب‌ماندگی کشور منجر خواهد شد. به دلیل گرفتار شدن در چنین چرخه‌ای است که کشور همچنان وابسته به فروش منابع طبیعی خود و در نتیجه تداوم آسیب پذیری در روابط با دیگر کشورهای جهان به‌خصوص کشورهای پیشرفته خواهد بود.

و نکته آخر آنکه، هرچند مقصود آقای پزشکیان از بحث وفاق بسیار محدودتر از مبانی نظری و فلسفی گفته شده در این نوشتار بود، اما با همان دیدگاه، وفاقی عام شکل نگرفته است زیرا، اگر چه دولت خود را مقید به استفاده از نیروهای با تفکر مخالف دیده است، اما سایر قوا و نهادها و دستگاه‌های تصمیم‌گیر و تأثیرگذار ، خود را موظف به استفاده از همه طیف‌های فکری موجود ندانسته‌اند. بنابراین اگر قرار است وفاق به منظور پیشرفت و توسعه کشور حاصل شود باید در سطح عام و بین همه قوا و نهادهای تأثیرگذار کشور و بر همان مبانی فلسفی شکل گیرد در غیراینصورت، تحمیل این واژه صرفاً بر قوه مجریه راه به جائی نخواهد برد و کشور را در مسیر توسعه و رفاه اقتصادی قرار نخواهد داد.

اگر بر این اصول و فلسفه وفاق و اتفاق نظر در سطح حکمرانان از یک سو، و مردم و جامعه از دیگر سو به وجود نیاید، مسیر پیش رو همچنان خلاف جهت پیشرفت و رفاه اقتصادی و غیراقتصادی برای همه مردم باقی خواهد ماند و حاصل آن خروج و مهاجرت نیروهای انسانی یا انزوای آنان در داخل به دلیل در نظر گرفته نشدن برای مشارکت در فرایند توسعه کشور یا برخوردار شدن از حقوق برابر خواهد بود؛ که خود به تداوم چرخه عقب‌ماندگی کشور منجر خواهد شد



وفاق زمانی مطرح می‌شود که مسئله ایران، محور قرار بگیرد، نه مسئله این جناح و آن جناح بنابراین چون مسئله ایران را نادیده می‌گیریم، وفاق جواب نمی‌دهد. وفاق زمانی اتفاق می‌افتد که مسئله ایران در داخل حل شود نه مسئله این جناح و آن جناح و این حزب و آن تشکیلات.

جامعه و وفاق

مسئله اصلی کشور تعیین اولویت‌هاست



سعید معیدفر

جامعه‌شناس

چرا باید خواند:
جامعه امروز ایران گرفتاری‌های زیادی دارد، شعار وفاق یا تاکید بر وفاق چقدر می‌تواند پاسخی به این درگیری‌ها باشد؟

امروز یکی از مهم‌ترین مسائل کشور این است که اصلاً مسائل اجتماعی ایران چیست؟ باید مسائل اجتماعی کشور احصا شود. اگر بخواهیم بر این مشکلات فائق آییم باید مشکلات و مسائل اجتماعی کشور را اولویت بندی کنیم. ما نتوانسته‌ایم در اولویت‌ها نه در سطح دانشگاهیان و نه در سطح سیاستمداران به توافق برسیم. ما در حوزه مسائل اجتماعی و اولویت بندی آن با یکدیگر توافق نداریم.

تجربه به ما نشان داده است که نه در دانشگاه و نه در سیاست نتوانستیم در خصوص مفاهیم اجتماعی و اقتصادی مشترک به توافق برسیم. این مسئله موجب افزایش هزینه‌ها و سرسام آور شدن آن‌ها شده است. مسئله اصلی کشور تعیین اولویت‌هاست اما متاسفانه نمی‌توانیم در خصوص آن‌ها به توافق برسیم اما چرا؟ باید به این سوال پاسخ داده شود که رویکردمان به کشور درست بوده است؟ نمی‌توانیم بدون شناخت ایران اولویت‌های مورد نیازمان را تعیین کنیم. متاسفانه استراتژی‌هایی تعیین کرده‌ایم که جوابگو نیست. به همین دلیل است که هر یک از مسئولان و اساتید دانشگاه‌ها می‌گویند چیزی که من می‌گویم اولویت کشور است. مشکل اصلی، تعیین اولویت‌های کشور است. چرا ما به اینجا رسیده‌ایم که نمی‌توانیم بر سر اولویت‌ها به توافق برسیم؟ این مستلزم این است که بدانیم اصولاً رویکرد ما به ایران و کشورمان آیا درست بوده است یا نه؟ مسئله این است که در مجموع آیا ما می‌دانیم که در کجا داریم زندگی می‌کنیم؟ ایران کشوری در مرز مشترک شرق و غرب عالم است. موقعیت استراتژیک ایران همیشه موجب می‌شده که بیشترین ثروت‌ها در اینجا تمرکز شود. چرا؟ چون ایران باید میان شرق و غرب عالم گشوده می‌بوده است.

از نظر تاریخی هم تنها زمانی ما تمدن‌های موفق داشتیم که این گشودگی برقرار بوده است؛ یعنی به گونه‌ای استراتژی تعیین می‌کردیم که ایران بتواند در حوزه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و... به جهان گشوده باشد. مهم‌ترین عنصر و اولویت این کشور اقتصاد و تجارت آن با دنیا بوده، اما ما امروز به این ویژگی بی توجه هستیم، به همین دلیل کشورهای دیگر مانند امارات از این فرصت بهره بردند. نادیده گرفتن این موقعیت استراتژیک موجب می‌شود که مردم از منافع حاصل از آن بی بهره بمانند. اگر تاریخ را مطالعه کنید دلیل سقوط تمدن ساسانیان از وقتی آغاز شد که خواستند به نحوی این گشودگی را از بین ببرند و با رویکرد دیگری عمل کنند. صفویان هم بر اساس همین ایدئولوژی، نهایتاً ارتباط ایران را با دنیا قطع کردند و در نتیجه تضعیف شدند. امروز هم متاسفانه مشکل اصلی ما عدم گشودگی و عدم شناخت این جامعه و عدم توجه به مسائل اقتصادی است که ما را با دنیا درگیر کرده است. ما نمی‌توانیم اولویت تعیین کنیم، چون ایران را در سیر تاریخی آن ندیده‌ایم و استراتژی ای تعیین کرده‌ایم که جواب نمی‌دهد. وفاق زمانی مطرح می‌شود که مسئله ایران، محور قرار بگیرد نه مسئله این جناح و آن جناح. بنابراین چون مسئله ایران را نادیده می‌گیریم، وفاق جواب نمی‌دهد.

مشکل اصلی، تعیین اولویت‌های کشور است. چرا ما به اینجا رسیده‌ایم که نمی‌توانیم بر سر اولویت‌ها به توافق برسیم؟ این مستلزم این است که بدانیم اصولاً رویکرد ما به ایران و کشورمان آیا درست بوده است یا نه؟ از نظر تاریخی هم تنها زمانی ما تمدن‌های موفق داشتیم که این گشودگی برقرار بوده است؛ یعنی به‌گونه‌ای استراتژی تعیین می‌کردیم که ایران بتواند در حوزه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و... به جهان گشوده باشد. مهم‌ترین عنصر و اولویت این کشور اقتصاد و تجارت آن با دنیا بوده اما ما امروز به این ویژگی بی‌توجه هستیم، به همین دلیل کشورهای دیگر مانند امارات از این فرصت بهره بردند. نادیده گرفتن این موقعیت استراتژیک موجب می‌شود که مردم از منافع حاصل از آن بی‌بهره بمانند. ما نمی‌توانیم اولویت تعیین کنیم چون ایران را در سیر تاریخی آن ندیده‌ایم و استراتژی‌ای تعیین کرده‌ایم که جواب نمی‌دهد. وفاق زمانی مطرح می‌شود که مسئله ایران، محور قرار بگیرد، نه مسئله این جناح و آن جناح بنابراین چون مسئله ایران را نادیده می‌گیریم، وفاق جواب نمی‌دهد. وفاق زمانی اتفاق می‌افتد که مسئله ایران در داخل حل شود نه مسئله این جناح و آن جناح و این حزب و آن تشکیلات.

تلقی این بوده که دنیای پیشین یک دنیای یکپارچه و انسجام، وفاق، ارزش‌ها و باورهای مشترک بوده، ولی اساساً هیچ‌گاه در دنیای گذشته هم یکپارچگی نداشتیم. اجماع یا وفاق جزء اولین پارادایم‌هایی است که در جامعه‌شناسی مطرح شده است. در دوره بعد پارادایم «کشمکش» مطرح شد و مارکس گفت «ارزش‌های مشترک» یعنی چه؟ جهان ما دارد به سمت پیچیدگی و فردیت پیش می‌رود.

اساساً بحث وفاق از اساس اشتباه بوده و امکان تحققش نیست. بنابراین، ما دنبال یک چیز خیالی می‌گردیم. ما امروز بیش از اینکه به وفاق و اجماع نیاز داشته باشیم، به «ائتلاف» نیاز داریم. زمانی شما می‌توانید حرف از وفاق بزنید که همه کسانی که خودشان را ایرانی می‌دانند، دور هم جمع شوند. اگر دنبال این هستیم که جامعه را نجات بدهیم و پایه آن را بر وفاق گذاشته‌ایم، چنین وفاقی شکل نمی‌گیرد.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **ما امروز بیش از اینکه به وفاق و اجماع نیاز داشته باشیم، به «ائتلاف» نیاز داریم. زمانی شما می‌توانید حرف از وفاق بزنید که همه کسانی که خودشان را ایرانی می‌دانند، دور هم جمع شوند. اگر دنبال این هستیم که جامعه را نجات بدهیم و پایه آن را بر وفاق گذاشته‌ایم، چنین وفاقی شکل نمی‌گیرد.**
- **مهم‌ترین عنصر و اولویت این کشور اقتصاد و تجارت آن با دنیا بوده، اما ما امروز به این ویژگی بی توجه هستیم، به همین دلیل کشورهای دیگر مانند امارات از این فرصت بهره بردند. نادیده گرفتن این موقعیت استراتژیک موجب می‌شود که مردم از منافع حاصل از آن بی بهره بمانند.**
- **تجربه به ما نشان داده است که نه در دانشگاه و نه در سیاست نتوانستیم در خصوص مفاهیم اجتماعی و اقتصادی مشترک به توافق برسیم. این مسئله موجب افزایش هزینه‌ها و سرسام آور شدن آن‌ها شده است. مسئله اصلی کشور تعیین اولویت‌هاست اما متاسفانه نمی‌توانیم در خصوص آن‌ها به توافق برسیم اما چرا؟ باید به این سوال پاسخ داده شود که رویکردمان به کشور درست بوده است؟**

اقتدار حکومت، شرط ضروری پیشبرد برنامه‌های توسعه برای حل مشکلات است. دولت کنونی ایران به دلیل تقسیم منابع قدرت و تعارض منافع قدرتمندان در ضعیف‌ترین وضعیت تاریخی خود قرار دارد. سیاست وفاق زمانی موفقیت‌آمیز است که موجب افزایش اقتدار دولت شود. در شرایط تعارض منافع، نصایح اخلاقی یا توصیه‌های دینی یا رفاقت‌های قدیمی اقتدارآفرین نیست.

چرا وفاق؟

امیدآفرینی علیه دو قطبی‌ها



مسعود سپهر

جامعه‌شناس سیاسی

چرا باید خواند:
به نظر شما بزرگترین تهدید علیه یک جامعه چیست و آیا وفاق می‌تواند پاسخی بر دوقطبی‌ها باشد؟ این مقاله را بخوانید.

در اینکه کشـــور به لحاظ ناترازی‌های عظیم داخلی و فشـــارها و هجمه‌های خارجی در شـــرایط دشـــواری به سر می‌برد، هیچ فرد و گروه و جناحی تردید ندارد و هر خردی می‌داند هرچه شـــرایط دشوارتر باشد نیاز به استفاده از همه قوا و امکانات و اتحاد و همراهی عمومی بیشتر می‌شود. اگر قوه عاقله نظام تشخیص داد که در این شرایط دشوار فردی چون پزشکیان گزینه بهتری است برای فراهم ساختن امکان بهره‌گیری از همه نیروها و امکانات کشور بود.

بزرگ‌ترین تهدید برای ایران دوقطبی خطرناکی است که بین مردم شـــکل گرفته و دشمنان نیز برای تشدید آن از هیچ تلاشی دریغ ندارند. آمار مشارکت‌کنندگان در انتخابات ریاست جمهوری گویای جغرافیای این انشقاق است. با اندکی مسامحه می‌توان گفت اگر سقف افراد شرکت‌کننده در انتخابات را ۸۰ درصد فرض کنیم، بیش از ۳۰ درصد که در انتخابات هر دو دوره شرکت نکردند و اصولاً امید چندانی به آینده ندارند. کمتر از ۳۰ درصدی که به پزشکیان رأی دادند نیروهای میانه‌روی هستند که معتقدند می‌توان با پرهیز از خشـــونت و از مســـیر قانون بر بحران‌ها غلبه کرد و کمتر از ۲۰ درصد همچنان قدرت سخت دولت و ابزارهای عقیدتی و امنیتی را همراه و در جهت منافع خود و قادر به حل معضلات با محوریت خودشان می‌دانند.

گروه اول و سوم شکل‌دهنده دوقطبی خطرناک جامعه هستند که جز به نابودی دیگری راضی نمی‌شوند و چون گروه میانه را مانع این امر می‌بینند اولین وظیفه خود را تخریب آنها می‌دانند. این گروه دوم و میانه اســـت که از هر دو سو بیشترین فشارها و دشنام‌ها را تحمل می‌کند که گویی چپ و راست افراطی مثل دو تیغه قیچی ماموریتی جز پاره‌پاره کردن میانه‌روان خشونت‌پرهیز ندارند.

ایده وفاق پاســـخی به ضرورت فـــوری و گریزناپذیر مقابله با دوقطبی خطرناک پیش‌گفته است. باید اوج تجلی مصرع معروف حافظ «وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم» در قلب میانه‌روان ریشه دوانده باشد تا بتواند ذره‌ای این دو قطب سرشار از نفرت را به هم نزدیک کند و کمی هم‌افزایی بیافریند. خواسته‌های هر یک از این دو قطب برای طرف دیگر در حکم انتخاب بین مرگ و زندگی است. به عنوان نمونه وقتی یک طرف حجاب را عمق استراتژیک و مهم‌تریـــن خاکریز می‌داند و قطب دیگر آزادی حجاب را به عنوان نماد همه آزادی‌ها و مهم‌ترین دستاورد جنبش مهسا و قدم اول در سرنگونی می‌شناسد، آن‌گاه بازی کردن در میانه میدان برای راضی کردن هر دو طرف، مأموریت غیرممکن اســـت. امری که از اساس موضوعی فردی و قابل صرف‌نظر است. مثال دیگر در حل مشکلات خارجی یافتن راهی اســـت که هم مذاکره باشد و هم نباشد، هم مستقیم باشد و هم غیر مستقیم. خلاصه در حالی که همه بحران‌ها نیاز به یک اراده واحد و مصمم و تمرکز همه قوا و همراهی و همدلی همه مردم دارد، ظاهراً جز سیاست کج دار و مریز، چاره‌ای نیست و این ترجمه وفاق است.

اقتدار حکومت، شرط ضروری پیشبرد برنامه‌های توسعه برای حل مشکلات اســـت. سیاست وفاق زمانی موفقیت‌آمیز است که موجب افزایش اقتدار دولت شود. در شرایط تعارض منافع، نصایح اخلاقی یا توصیه‌های دینی یا رفاقت‌های قدیمی اقتدارآفرین نیست. بدیهی است که نمی‌توان همه را خوشنود کرد پس وفاق نمی‌تواند همگانی باشد. مبنای اقتدار دولت‌ها، مشروعیت است. مشروعیت زمانی وجود دارد که دولت برای اجرای تصمیمات خود نیاز به کاربرد زور نداشته باشد. اقتدار حاصل امید و اعتماد درونی مردم است. اقتدار حاصل احترام مردم به حقیقت اســـت و قدرت به دلیل ترس از مجازات. سیاست وفاق زمانی می‌تواند موفق باشد که صاحبان قدرت عریان عرصه را برای قدرت‌نمایی خود تنگ ببینند و ســـرمایه اجتماعی دولت با افزایش مشارکت مردم به ویژه طبقه متوسط در همه امور گسترش یابد. قدرتمندان تا بتوانند برای منافع خود اعمال قدرت می‌کنند و در برابر تقســـیم قدرت خود یا تضعیف آن ایستاده‌اند. پس باید در برابر قدرت، قدرت آفرید و این جز با مشارکت بیشتر بخش‌های میانی جامعه ممکن نیست. هرچند دعوت به وفاق فراگیر است اما مخاطبی که پاسخ مثبت می‌دهد افراطیون راست و چپ نیســـت و تلاش برای راضی کردن یا حتی سکوت آنها اتلاف وقت است. برای حاملان اندیشه وفاق، گسترش نهادهای جامعه مدنی تنها مسیر ایجاد وفاق واقعی است.

موفقیت شـــعار وفاق در تدریج و تداوم آن است. باید به دنبال دستاوردهای کوچک بود و با هر دستاورد سرمایه اجتماعی بیشتری جمع کرد و بر منابع قدرت مسلط شـــد. امیدآفرینی با همین دستاوردهای کوچک وظیفه همه کسانی است که می‌دانند افراطیون جز فروپاشی کشور دستاورد دیگری ندارند و باید گام به گام انزوای آنها را رقم زد.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **در حل مشکلات خارجی یافتن راهی است که هم مذاکره باشد و هم نباشد، هم مستقیم باشد و هم غیر مستقیم خلاصه در حالی که همه بحران‌ها نیاز به یک اراده واحد و مصمم و تمرکز همه قوا و همراهی و همدلی همه مردم دارد، ظاهراً جز سیاست کجدار و مریز، چاره‌ای نیست و این ترجمه وفاق است.**
- **موفقیت شعار وفاق در تدریج و تداوم آن است. باید به دنبال دستاوردهای کوچک بود و با هر دستاورد سرمایه اجتماعی بیشتری جمع کرد و بر منابع قدرت مسلط شد. امید آفرینی با همین دستاوردهای کوچک وظیفه همه کسانی است که می‌دانند افراطیون جز فروپاشی کشور دستاورد دیگری ندارند و باید گام به گام انزوای آنها را رقم زد.**
- **باید در برابر قدرت، قدرت آفرید و این جز با مشارکت بیشتر بخش‌های میانی جامعه ممکن نیست. هرچند دعوت به وفاق فراگیر است ما مخاطبی که پاسخ مثبت می‌دهد افراطیون راست و چپ نیست و تلاش برای راضی کردن یا حتی سکوت آنها اتلاف وقت است. برای حاملان اندیشه وفاق، گسترش نهادهای جامعه مدنی تنها مسیر ایجاد وفاق واقعی است.**

قصه یک راهبرد

وفاق چه هست و چه نیست؟



حسین نورانی‌نژاد

تحلیل‌گر مسائل ایران

چرا باید خواند:
اگر می‌خواهید مقاله‌ای درباره مفهوم و چیستی وفاق بخوانید، در این شماره از مجله با ما همراه باشید.

شعار وفاق دولت، به یک معنا، و حاکمیت به معنای عام‌تر، با جامعه، فعالان مدنی، گروه‌های سیاسی و دیگر کشورها تاکنون چه دستاوردی داشته است؟ آیا این شعار به مرحله راهبرد رسیده و اهداف مورد نظر آن تأمین شـده است؟ آیا این مفهوم به سطح یک گفتمان رسیده است؟ و اساساً چه مواجهه‌ای با آن، مفید به حال کشور، دولت و جامعه است؟ مواجهه شعاری، گفتمانی یا راهبردی؟ پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند بخش مهمی از ارزیابی عملکرد دولت در آستانه یکسالگی آن باشد.

در ابتدا، برای آن‌که دچار اغتشاش معنایی و برداشت‌های متفاوت از صورت مسئله نشـویم، بگوییم که وفاق مورد بحث، چه هست و چه نیست.

وفاق چه‌ها نیست؟

الف) وفاق، مطالبه یا مسئله جامعه نیست.

اکثریت جامعه، مطالباتی دارد که سال‌هاست با انواع و اقسام روش‌ها جهت کسب آن‌ها تلاش کرده و کمتر به نتیجه رسیده است. اغراق نیست اگر بگوییم آنچه از دوم خرداد ۷۶ تاکنون، در جنبش‌های مختلـف، در بهار و خزان مطبوعات، در فضای مجازی از وبلاگ تا امروز، در سـکوت‌ها و فریادها، در قهرها و مشارکت‌ها، در رأی‌ها و تحریم‌های انتخاباتی دنبال شـده، مطالبه یک زندگی عادی، با ثبات، آرام، محترمانه، با حفظ حقوق بدیهی و اولیه شهروندی بوده است. «زندگی» ــ و نه هیچ مفهوم انتزاعی و پیچیده و ایدئولوژیک دیگری ــ محور اصلـی تلاش‌های پرهزینه و دامنه‌داری بوده که تاکنون آن‌طور که باید و شـاید، تأمین نشده است. این خواسته گاهی با نزاع و گاهی با تعامل دنبال شده و هیچ‌گاه روش‌هایی که تاکنون تجربه شـده‌اند، اصل نبوده‌اند. امروز هم که وفاق به دولت رسیده است، به‌خودی‌خود برای جامعه اهمیتی ندارد. وفاق، یک مسئله سیاسی و حکومتی است که جریانی مدعی آن شده که با کلید آن می‌تواند قفل زندگی عادی برای مردم و ارتقاء مشروعیت و تضمین بقا برای نظام سیاسـی را تأمین کند. بخشی از جامعه هم، بدون این‌که به این راه‌حل تعلق یا تعصب خاصی داشته باشد، این شـانس را بار دیگر به این مسیر داده است. تأکید دارم بر «بار دیگر»، چون اگرچه بین اصلاح و اعتدال و حتی گفتمان میرحسین موسوی در انتخابات ۸۸ تفاوت‌های مهمی هست، اما وجه مشترک همه آن‌ها، نه به افراطی‌گری، دفاع از میانه‌روی، و تلاش برای همراه کردن هسته سخت قدرت و حامیانش برای اصلاحات تدریجی و گام‌به‌گامی بوده که در آن کسی احساس شکست نکند. لذا محتوای وفاق چندان حرف تازه‌ای نیست و دست‌کم چهارمین موج خود را از ۷۶ تاکنون می‌پیماید.

ب) وفاق، گفتمان نیست.

برای اینکه «وفاق» گفتمان باشد، باید:

۱. ریشـه در یک نظام ارزشی یا هویتی مشخص داشته باشد (مثلاً صلح‌طلبی، مشارکت‌گرایی، تقویت جامعه مدنی، دموکراسی‌خواهی)

۲. بتواند به دیگر مفاهیم سیاسی معنا دهد (مثلاً مدارا، تکثر، عدالت، توسعه، امنیت را از درون مفهوم وفاق تعریف کند)

۳. بـا زبان و روایت خاص خود همراه باشـد (مـثلاً از تقابل‌زدایی، پل‌سازی، پذیرش دیگری، شنیدن صداهای مختلف صحبت کند که در این‌باره تا حدی موفق‌تر بوده، اما نه آن‌چنان دقیق و قدرتمند و با حدود و ثغور مشـخص که فراتر از کلی‌گویی در قامت گفتمان قرار گیرد)

۴. در سیاست‌گذاری‌ها و کنش‌های واقعی بازتاب عمیق و پایدار یابد، نه فقط در شعار

بـه عنوان مثال، همه این موارد را در «گفتمان اصلاحات» داریم؛ در گفتمـان اصول‌گرایی هم داریم، اما وفاق این‌گونه نیسـت، بلکه ذیل گفتمان اصلاحات قابل برداشت است، همان‌طور که اعتدال نیز این‌گونه بود.

به بیان دیگر، اگر ارزیابی‌ها نشـان دهد که دولت پزشکیان صرفاً از وفاق به‌عنوان ابزاری برای کاهش تنش‌های سیاسی یا توزیع سهم قدرت میان نخبگان اسـتفاده کرده اسـت، بیشتر با یک «راهبرد» مواجهیم. اما اگر وفاق را به‌عنوان مبنای شکل‌گیری دولت، بازتعریف رابطه دولـت و ملت، و ایجاد زبان مشـترک میان نیروهای متکثر اجتماعی بداند، آنگاه می‌توان آن را گفتمان نامید.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **اگر بگوییم آنچه از دوم خرداد ۷۶ تاکنون، در جنبش‌های مختلف، در بهار و خزان مطبوعات، در فضای مجازی از وبلاگ تا امروز، در سکوت‌ها و فریادها، در قهرها و مشارکت‌ها، در رأی‌ها و تحریم‌های انتخاباتی دنبال شده، مطالبه یک زندگی عادی، با ثبات، آرام، محترمانه، با حفظ حقوق بدیهی و اولیه شهروندی بوده است.**
- **در بین فعالان سیاسی منتقد نیز نگاه واحدی به عملکرد دولت وجود ندارد. اجمالاً آنچه از مشاهدات برمی‌آید، آن‌ها که از رأی ندادن دفاع می‌کردند، بر این نظر خود همچنان استوارند، و آن‌هایی که مدافع رأی به پزشکیان بودند، به سه دسته کماکان معتقد، مردد‌ین و پشیمان‌ها تقسیم شده‌اند.**
- **وفاق» بیشتر یک راهبرد سیاسی برای ائتلاف‌سازی و کاستن از قطبی‌سازی جهت حل مسائل کشور، جامعه و حکومت است که البته برخی از آن‌ها با هم هم‌پوشانی دارد و برخی این‌گونه نیست. اما هرکدام سهمی از فواید وفاق می‌برند. البته این حکم تا زمانی است که چارچوب نظری، اخلاقی و اجتماعی مستقل و روشن‌تری پیدا کند. آنگاه در این قضاوت می‌توان تجدیدنظر کرد.**

اگر دولت بتواند رویکرد وفاق خود را به خارج از مرزها بکشاند و سنگینی تحریم‌ها را از دوش کشور و مردم بکاهد و مسئله تورم بالا را حل کند و به درد سختی معیشت مردم برسد، حتماً در موقعیت اجتماعی خود جهش ملموسی خواهد کرد. اما اگر در این هدف موفق نشود، باید راه‌های مشروعیت‌ساز دیگری، که چندان سهل‌تر از برداشتن آثار تحریم‌ها نیست، را پیدا کند.

پ) وفاق، تاکتیک و شعار نیست.

اگر وفاق در حد شـــعار انتخاباتی برای جذب رأی طبقه متوســـط، اصلاح‌طلبان مردد و کنشـــگران خسته از نزاع باقی مانده بود، برخی اقدامات مانند مقاومت در برابر قانون پر اشـــکال عفاف و حجاب، یا برخی رفـــع فیلترینگ‌ها یا کاهش فضای امنیتـــی علیه فعالان، و مخالفت با وعده صادق ۳ رخ نمی‌داد.

اگر در حد تاکتیک سیاسی بود (مثلاً برای بستن فهرست مشترک بـــا نیروهای مختلف یا جلب حمایت نهادهای قـــدرت برای عبور از شـــورای نگهبان)، همچنان یک ابزار باقی می‌ماند، نه جهت‌ساز. در حالی‌که، بنا بر برخی شـــواهدی که به آن‌ها اشاره شد، دولت بدون رویکرد و بی‌طرف نیست، و انصاف این است که سیاست‌هایش از سطح تاکتیک فراتر بوده است.

پس وفاق چیست؟

تا این‌جای کار و با توجه به آنچه از شـــعارها و مواضع اولیه برمی‌آید، «وفاق» بیشتر یک راهبرد سیاســـی برای ائتلاف‌سازی و کاستن از قطبی‌سازی جهت حل مسائل کشـــور، جامعه و حکومت است که البته برخی از آن‌ها با هم هم‌پوشانی دارد و برخی این‌گونه نیست. اما هرکدام سهمی از فواید وفاق می‌برند. البته این حکم تا زمانی است که چارچوب نظری، اخلاقی و اجتماعی مستقل و روشن‌تری پیدا کند. آنگاه در این قضاوت می‌توان تجدیدنظر کرد.

به عنوان اصلاح‌طلبی که کماکان در دایره تنگ‌نظری‌ها نمی‌گنجد و در فاصله انتقادی از وضع موجود قرار دارد، وفاق، راهبرد دولت است. اما مانند هر مفهوم دیگری، در حوزه اجرا نسبی است. این راهبرد تاکنون در تعامل با جامعه مدنی و فعالان سیاسی و منتقدان، رویکرد حداقلی داشـــته اســـت؛ همان‌طور که در ارتباط با بخش‌های مرتبط با هسته مرکزی قدرت، حداکثری بوده اســـت. در عین حال، تعامل حداقلی با بخش‌های مدنی، سیاسی و منتقد، آن‌چنان کم و بی‌اهمیت نبوده که قابل نادیده انگاشتن باشد و نتوان به آن در حد راهبرد، اعتبار داد.

دولت ســـعی کرده که نزاع‌های سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی را کاهش دهد.

در سطح سیاسی:

۱. بخشـــی از نیروهایی که راهی به مناصب قدرت نداشتند را به کار گرفته است.

۲. حصر آقای کروبی را برداشته و برای رفع حصر مهندس موسوی و خانم دکتر رهنورد انگیزه و احتمالاً برنامه دارد.

۳. فاصله بین اصلاح‌طلبان و نمادهای سیاســـی آن‌ها با حاکمیت را کاهش داده است.

۴. برای حل مســـئله زندانیان سیاسی، بدون آن‌که در علن عنوان و تبلیغ کند، تلاش‌های نسبی داشته است.

۵. ادبیات ستیزه‌جو نسبت به جامعه مدنی ندارد.

۶. با بخشی از کنشگران سیاسی، مدنی، روشنفکران و اهالی فرهنگ و هنر، که همچنان دولت به دلیل موانع امنیتی (و در واقع ضد امنیتی با تعریف اصلاح‌طلبانه از امنیت، قدرت و حاکمیت) از خدمات آن‌ها محروم است، نسبت مشورت و گفت‌وگو را برقرار کرده است.

در سطح اجتماعی:

۱. با ادبیات صریح و بی‌سابقه رئیس‌جمهور در قبال قانون قطبی‌ساز، تنش‌آفرین و ضد منافع و انسجام ملی «عفاف و حجاب» ایستاده است

۲. هرچند کمتر از انتظار، اما بخشی از موانع فیلترینگ را برداشته است

در سطح بین‌المللی:

۱. از افزایش تنش با غرب و آمریکا پرهیز کرده است.

۲. نقش مثبت در ترغیب نظام به مذاکره با آمریکا ایفا کرده است.

با مثال‌هایی که ذکر شـــد، می‌توان گفت کـــه چرا «وفاق» راهبرد است: چون ناظر به وضعیت موجود است، نه یک چارچوب معرفتی یا ایدئولوژیک و نه حتی هویتی و تاریخی. «وفاق» پاسخی است به شرایط امروز جامعه ایران؛ به تنش و شکاف شدید میان جناح‌های سیاسی، به کاهش اعتماد عمومی و... . در چنین فضایی، وفاق به‌عنوان یک روش برای عبور از بحران و بازسازی حداقلی انسجام سیاسی مطرح می‌شود، نه یک چارچوب فکری یا ارزشی مستقل. و شواهد حداقلی موجود هم نشـــان می‌دهند که دولت اگرچه عمده تمرکز اعتمادسازی و رویکرد وفاق خود را با جریان اقلیت قدرتمند قرار داده است، اما اولاً در یک نگاه واقع‌بینانه، این انتخاب ناگزیر و قابل‌درک است و ثانیاً باید دانست که تا جلب رضایت عمومی، همچنان راه درازی در پیش دارد.

یعنی اگر دولت بتواند رویکرد وفاق خود را به خارج از مرزها بکشاند و سنگینی تحریم‌ها را از دوش کشور و مردم بکاهد و مسئله تورم بالا را حل کند و به درد سختی معیشت مردم برسد، حتماً در موقعیت اجتماعی خود جهش ملموسی خواهد کرد. اما اگر در این هدف موفق نشود، باید راه‌های دیگری، که چندان سهل‌تر از برداشتن آثار تحریم‌ها نیست، را پیدا کند؛ راه‌هایی که عمدتاً رنگ و بوی حقوق بشری دارند و از راه تقویت جامعه و اعاده حقوق شهروندان و کنترل بیش‌ازپیش عوامل فشـــار بر زندگی و کرامت اجتماعی و فرهنگی شـــهروندان می‌گذرد. وگرنه آنچه فعلاً و تا لحظه نگارش این متن به نظر می‌رسد، دولت اگرچه به راهبرد وفاق تا حدی وفادار بوده، اما به دلایل مختلف (که بخشی از آن به ضعف داخلی دولت بازمی‌گردد و نه لزوماً موانع بیرونی)، مطابق نظرسنجی‌ها در جلب رضایت عمومی توفیق چندانی نداشـــته است؛ در آن حد که اگر همین امروز انتخاباتی برگزار شود، چه‌بســـا با مشارکتی پایین‌تر از ۴۰ یا ۵۰ درصد پارسال و با ریزش از رأی حامیان آقای پزشکیان مواجه باشیم.

در بین فعالان سیاســـی منتقد نیز نگاه واحدی به عملکرد دولت وجود ندارد. اجمالاً آنچه از مشاهدات برمی‌آید، آن‌ها که از رأی ندادن دفـــاع می‌کردند، بر این نظر خود همچنان اســـتوارند، و آن‌هایی که مدافع رأی به پزشکیان بودند، به سه دسته کماکان معتقد، مرددین و پشیمان‌ها تقسیم‌شده‌اند.

در پایان این‌که، نویسنده این سطور خود را متعلق به مدافعان رأی سال گذشته خود می‌داند، به پنج دلیل:

۱. انتظار کاملاً حداقلی از رأی و کنشگری خود در انتخابات پارسال داشتم.

۲. دســـتاوردهای حداقلی موجود را متناســـب با آن انتظار حداقلی می‌دانم.

۳. دستاوردهای حداقلی موجود را مفید به حال قدرتمندتر ساختن جامعه و حرکت به سمت اهداف عمیق‌تر می‌دانم.

۴. با انقلاب و انقلابی‌گری مخالفم.

۵. بنا بر تجربه، بخش دیگر حاکمیت اگر به نتیجه اصلاح برسد نیز به دلایل درونی، هویتی و شخصیتی از انجام آن عاجز است. هر زمان که بخش‌های دیگر حاکمیت به نتیجه اصلاح برسند، باید در اجرای آن کمک کرد؛ وگرنه خودشان بخواهند هم نمی‌توانند.

این قضاوت تا زمانی که هزینه‌های مشـــارکت سیاسی پارسال بر منافع عمومی آن نچربد، معتبر است.

اگر ارزیابی‌ها نشان دهد که دولت پزشکیان صرفاً از وفاق به‌عنوان ابزاری برای کاهش تنش‌های سیاسی یا توزیع سهم قدرت میان نخبگان استفاده کرده است، بیشتر با یک «راهبرد» مواجه‌ایم. اما اگر وفاق را به‌عنوان مبنای شکل‌گیری دولت، بازتعریف رابطه دولت و ملت، و ایجاد زبان مشترک میان نیروهای متکثر اجتماعی بداند، آنگاه می‌توان آن را گفتمان نامید

وفاق ملی و اصلاحات اقتصادی در اردن

بررسی دو تجربه: شورش بنزین ۱۹۸۹ و شورش نان ۱۹۹۶



جعفر خیرخواهان

اقتصاددان

چرا باید خواند:
چرا برنامه‌های توسعه در ایران به سرانجامی نمی‌رسد و کدام مکتب اقتصادی، اقتصاد ایران را راهبری می‌کند؟ در این مقاله پاسخ این پرسش را خواهید یافت.

رمز موفقیت اصلاحات اقتصادی منوط به وجود هماهنگی میان اجزای گوناگون حکومت و نیز همراهی جامعه مدنی و افکار عمومی است. برقراری ارتباط صحیح بین حکومت و جامعه و ایجاد وفاق می‌تواند یاریگر اجرای سیاست‌های اصلاحی باشد که لاجرم در کوتاه‌مدت هزینه‌زا است.

با مراجعه به تاریخ می‌توان به نمونه‌های گوناگونی از وفاق ملی و در سطح کلان برای اجرای موفق اصلاحات اقتصادی اساسی اشاره کرد. برجسته‌ترین مثال در این مورد سیاست توافق جدید new deal فرانکلین روزولت رئیس جمهور امریکا در سال‌های پس از بحران بزرگ اقتصادی ۱۹۲۹ است که به اتخاذ اقتصاد کینزی و مداخلات گسترده دولت در اقتصاد انجامید. سه کشورهای آسیایی چین و هند و ویتنام نیز در نیمه دوم قرن بیستم با ایجاد وفاق در سطح فرادستان درون حزبی یا بین احزاب مختلف توانستند چرخشی عظیم در رویکرد اقتصادی خود ایجاد کنند و با درهم شکستن قدرت حافظان وضع موجود و صاحبان منافع خاص جان تازه‌ای به اقتصاد ببخشند. چین پس از مرگ مائو و به قدرت رسیدن دنگ شیائوپینگ در ۱۹۷۹ سوسیالیسم بازار را برقرار کرد؛ هند پس از بحران کسری تراز پرداخت‌ها در سال ۱۹۹۱ با انتصاب وزیر مالیه مانموهان سینگ حرکت به سمت اقتصاد آزاد، بخش خصوصی و جهانی‌شدن را شروع کرد؛ ویتنام فقرزده در انتهای قرن بیستم سیاست درهای باز و ارتباط با امریکا را دو دهه پس از پایان جنگ ویتنام اجرایی کرد. در منطقه پرآشوب خاورمیانه و شمال آفریقا (منا) نیز حاکمان برخی کشورها در مقاطعی موفق به وفاق با جامعه شدند که سه نمونه مشخص آنها عبارتند از سلطان قابوس عمان، سلطان محمد مراکش و ملک حسین اردن.

کشور اردن پس از وقوع بحران شدید اقتصادی، در دو مرحله اقدام به اصلاح قیمت‌ها کرد که یکی ناموفق و دیگری موفق بود. دلایل موفقیت مورد دوم را باید در ایجاد وفاق برای اجرای اصلاحات جستجو کرد. وفاق را می‌توان یک قرارداد اجتماعی به معنای شراکت افراد، کسب‌وکارها، جامعه مدنی و حکومت با حفظ یک نظم اجتماعی برپایه منافع جمعی تعریف کرد. اردن از ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۲ سال‌های فراوانی و وفور نعمات داشت، اقتصادی غیرنفتی که در منطقه‌ای با دریایی از نفت قرار داشت. اقتصاد کشور اردن مبتنی بر وفور منابع ناشی از یک دولت رانتیر و اقتصاد توزیعی بود. بودجه دولت متکی به کمک خارجی تا ۵۰ درصد و حواله پول ارسالی از کشورهای نفتی به اقتصاد بود. در این شرایط بودجه دولت دائم متورم‌تر، بوروکراسی حجیم‌تر، توزیع کالاهای یارانه‌ای بیشتر و جامعه گرفتار و وابسته به مصارف تجملی می‌شد. به بیان دیگر یک قرارداد اجتماعی سنتی مبتنی بر رانت کمک‌های خارجی امریکا و کشورهای عربی و نیز حواله‌های پول ارسالی از نیروی کار اردن که در خارج کار می‌کردند در این کشور شکل گرفت. در کشور اردن، مردم حق آزادی و اعتراض کردن و مشارکت سیاسی را در عوض دریافت حمایت اجتماعی و رفاه حداقلی از دست دادند.

اما با سقوط قیمت نفت در میانه دهه ۱۹۸۰ و رکود اقتصادی همسایگان نفتی اردن این کشور دچار بحران اقتصادی شدیدی شد. بازار کار خلیج‌فارس کوچک شد، اردنی‌ها به وطن برگشتند و درآمد حواله‌های پول ارسالی برپایه نفت کاهش یافت. با کاهش رشد اقتصادی نیاز به انضباط بودجه‌ای و تغییر عادات مخارجی بود. دولت وام خارجی کوتاه‌مدت و سایر وام‌های تجاری خارجی گرفت. کسری بودجه و بدهی خارجی از ۲,۹ میلیارد دلار در ۱۹۸۵ به ۸ میلیارد دلار در ۱۹۸۸ افزایش یافت. ذخایر ارزی فقط جوابگوی دو هفته واردات بود. کاهش عرضه ارز در ۱۹۸۸ باعث ۵۰ درصد افزایش نرخ ارز، جهش قیمت‌ها و کاهش تولید ناخالص داخلی واقعی شد. نرخ تورم در ۱۹۸۹ به ۲۶ درصد رسید، تولید ۱۶ درصد سقوط کرد، بی‌ثباتی مالی باعث کاهش ورود سرمایه خارجی و افزایش فرار سرمایه و مشکلات بانکی شد.

در چنین شرایطی نیاز به یک قرارداد اجتماعی جدید مبتنی بر کمیابی منابع بود که به دولتی کارآمد و اقتصاد تولیدی و نیز گسترش آزادی، نهادهای نمایندگی، احترام و اعتماد متقابل، حقوق انسانی زنان و اقلیت‌ها نیاز داشت. دولت اردن در سال ۱۹۸۹ بدون توجه به شرایط اجتماعی و برقراری ارتباط مناسب با جامعه، قیمت بنزین را ناگهان سه برابر کرد که باعث آشوب گسترده در مناطق مختلف کشور و برجای گذاشتن تعداد زیادی کشته و زخمی شد. مشخصه آشوب ۱۹۸۹ در فقدان نظامی مردمسالار و نبود مجلس نمایندگان یا کانال مسالمت‌آمیز دیگر برای برقراری ارتباط با دولت، این تصور عموم مردم بود که یک سیاست تحمیلی بدون شنیدن صدایشان اجرا می‌شود. نتیجه این شد که مردم دولت را عامل

نکته‌هایی که باید بدانید

- **ایجاد اجماع درون دولت و تحکیم جبهه درونی ضروری است به طوری که همه وزرا خود را در کشتی اصلاحات احساس کنند. جمع‌بندی این موضوع را می‌توان در دو جمله خلاصه کرد که ۱) زیربنای هر اصلاحات وجود یک قرارداد اجتماعی مبتنی بر اعتماد است، و ۲) مهم‌ترین عامل در موفقیت اصلاحات اقتصادی، وجود وفاق اجتماعی و سیاسی است.**
- **ذخایر ارزی فقط جوابگوی دو هفته واردات بود. کاهش عرضه ارز در ۱۹۸۸ باعث ۵۰ درصد افزایش نرخ ارز، جهش قیمت‌ها و کاهش تولید ناخالص داخلی واقعی شد. نرخ تورم در ۱۹۸۹ به ۲۶ درصد رسید، تولید ۱۶ درصد سقوط کرد، بی‌ثباتی مالی باعث کاهش ورود سرمایه خارجی و افزایش فرار سرمایه و مشکلات بانکی شد.**
- **برای هرگونه اصلاحات نیاز به ایجاد هواداران گسترده است. حتی مناسب‌ترین، به‌موقع‌ترین، و به‌خوبی درک‌شده‌ترین راهبردهای توسعه تنها با مشارکت همه ذینفعان موفق می‌شوند. اصلاحات برای عموم درد دارد (هزینه‌ها قطعی، منافع نامعلوم)، و منافع گروه‌های منافع خاص را تهدید می‌کند. اردن قیمت نان را تعدیل کرد و یارانه نان به پرداخت نقدی تبدیل شد.**

حذف یارانه سوخت بدون هرنوع سیاست جبرانی دیدند و شورشی شدید رخ داد.

جالب اینجاست که دولت چند سال بعد یعنی در ۱۹۹۶ اقدام به سه برابر کردن قیمت نان کرد اما اعتراض و آشوب بسیار ملایم بود. چون مجلس وجود داشت و مذاکرات گسترده با نمایندگان برای اصلاح یارانه نان صورت گرفت. اقناع رسانه‌ها و افکار عمومی برای همراهی با اصلاحات و حذف یارانه و همراهی حزب مخالف با دولت و کمک به کنترل آشوب وجود داشت. مجلس مردمی نقش داور و حائل در برابر اعمال نفوذ صاحبان منافع خاص داشت. نتیجه اینکه وجود مجلس قدرتمند و مستقل از صاحبان منافع خاص، بزرگ‌ترین حامی اصلاحات شد.

اصلاحات در نظام‌های مردم‌سالاری زمان‌بر است چون نیازمند ۱) مذاکرات گسترده با مجلس و تصویب قوانین جدید، ۲) بحث‌های درون دولت و مذاکره با نهادهای بین‌المللی، و ۳) اقناع رسانه‌ها و افکار عمومی برای همراهی با اصلاحات است.

برای هر گونه اصلاحات نیاز به ایجاد هواداران گسترده است. حتی مناسب‌ترین، به‌موقع‌ترین، و به‌خوبی درک‌شده‌ترین راهبردهای توسعه تنها با مشارکت همه ذینفعان موفق می‌شوند. اصلاحات برای عموم درد دارد (هزینه‌ها قطعی، منافع نامعلوم)، و منافع گروه‌های منافع خاص را تهدید می‌کند. اردن قیمت نان را تعدیل کرد و یارانه نان به پرداخت نقدی تبدیل شد. اما با واقعی شدن قیمت آرد، منافع خاص صنعت دام (وابسته بودن تغذیه احشام به نان یارانه‌ای) کاهش یافت. همچنین منافعی که نصیب قاچاقچیان آرد به کشورهای همسایه (اختلاف قیمت ۲۰۰ درصدی) می‌شد از بین رفت. یا اصلاح نظام اداری و تعدیل نیرو باعث دشمنی کارمندان ناکارای تعدیلی می‌شود. چنین گروه‌های زیان‌دیده اقدام به تشکیل ائتلاف و لابی‌کردن علیه کل روند اصلاحات می‌کنند. پس نیاز به ایجاد گروه هواداران گسترده در پشتیبانی از اصلاحات و دفاع از منافع عمومی با بسیج اکثریت خاموش و انواع کمپین‌ها و آگاهی‌رسانی به عموم است. درنتیجه می‌توان گفت مردم‌سالاری باعث تعویق اصلاحات می‌شود، اما نبود مردم‌سالاری باعث نابودی اصلاحات می‌شود.

در اختلاف نظر و ناهم‌رأیی درون دولت و قوای سه‌گانه نیز بزرگ‌ترین تهدید به اصلاحات دیده می‌شود. پاشنه آشیل اصلاحات، مخالفت درون دولت درباره دامنه و جهت‌گیری اصلاحات است چرا که اصلاح در یک بخش، اثرات مختلف مثبت و منفی بر سایر بخش‌های اقتصاد می‌گذارد. پس خطر فاصله گرفتن از اصلاحات توسط وزرایی که هنوز نوبت اصلاحاتشان نشده است همیشه وجود دارد. بنابراین اصلاحات نیازمند تغییر دستگاه ذهنی و شکل‌گیری فلسفه جدید به نفع نظام قیمت‌های آزاد و بازار تنظیم‌شده در داخل دولت است. شکاف در اجماع دولت باعث بی‌اعتباری داروی تلخ اصلاحات و تجویزکنندگان دارو و ترغیب مخالفان اصلاحات به پیشروی می‌شود. ایجاد اجماع درون دولت و تحکیم جبهه درونی ضروری است به طوری که همه وزرا خود را در کشتی اصلاحات احساس کنند. جمع‌بندی این موضوع را می‌توان در دو جمله خلاصه کرد که ۱) زیربنای هر اصلاحات وجود یک قرارداد اجتماعی مبتنی بر اعتماد است، و ۲) مهم‌ترین عامل در موفقیت اصلاحات اقتصادی، وجود وفاق اجتماعی و سیاسی است.

الان بحث موجودیت ایران مطرح است؛ درهم‌پیچیدگی سطوح داخلی و خارجی بحران‌ها و تبدیلش به مسئله اساسی در داخل شکاف دولت-ملت و در خارج نزدیک شدن مخاطرات شدید امنیتی و موجودیتی به مرزهای کشور.

در نزاع همه‌چیز دود می‌شود

قانون اساسی و ظرفیت‌های آن برای تحقق وفاق



ابوالفضل دلاوری

استاد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

چرا باید خواند:
در قانون اساسی چه ظرفیت‌هایی برای وفاق وجود دارد؟ در این مقاله را بخوانید.

با بحث لغوی و مفهوم نمی‌توانیم به جایی برسیم، باید معنای یک واژه و زبان را در بستر و دغدغه‌ای که مطرح و به کار برده می‌شود، فهمید. مسئله وفاق در تبلیغات انتخابات ریاست‌جمهوری و بعد در دولت چهاردهم مطرح شد، اما کجا و در چه شرایطی؟ جایی که صف‌بندی‌های عجیب و غریب تنازعی در انتخابات و البته بعد از آن شکل گرفت و به عنوان بدیلی برای یک رویکرد در سیاست تنازعی مطرح شد که در چند دهه اخیر مسلط بوده و آثار مخربی داشته است. در سیاست تنازعی نیروهای سیاسی تمام موضوعات را به حوزه تعارض، تخاصم، حذف و طرد تبدیل می‌کنند؛ یعنی خود منازعه به اصل و هدف تبدیل می‌شود. در چنین فضایی اگر اختلافی هم وجود نداشته باشد، ساخته می‌شود. ذهن و زبان و موجودیت و هویت و منزلت در موضع تنازعی خود را نشان می‌دهد. رویکرد وفاق گویا بناست پادزهری برای این الگو از سیاست باشد.

در ساحت منازعه شما همه چیز را قربانی منازعه می‌کنید. این داستان هنوز هم ادامه دارد. آقای پزشکیان با درکی شهودی و تجربی از سیاست آمد و گفت باید به این بحث پایان دهیم و مسئله وفاق را مطرح کرد. من وفاق را به معنی تلاش برای پرهیز از سیاست تنازعی می‌دانم. آنچه پزشکیان مطرح کرد، شهودی است و دلالت عملی نداشته است. آنچه تا حالا اتفاق افتاده حل منازعه نیست. حل منازعه سه مرحله یا سه استراتژی اصلی دارد؛ نخست مدیریت منازعه، دوم تحول منازعه و سوم حل منازعه. آنچه در چند ماه رویکرد و عملکرد دولت پزشکیان دیدیم از نوع مدیریت منازعه و آن هم بسیار محدود بوده است. یعنی تلاش برای کاهش سطح منازعه (conflict avoidance). تلاش برای کاهش سطح منازعه به صورت یک‌طرفه اعمال می‌شود. یعنی دو طرف متوجه خطر نیستند. یک طرف شروع می‌کند نشانه‌هایی از خود نشان می‌دهد که یعنی می‌خواهم سطح منازعه را پایین بیاورم. سطح انتظاراتش را پایین می‌آورد، طرف مقابل هم حس می‌کند و توجهش جلب می‌شود و

نکته‌هایی که باید بدانید

- **رئیس جمهور تلاش دارد تا سطح منازعه را از طریق وفاق پایین بیاورد. باید سطح انتظارات را حتی به قیمت از دست دادن برخی امتیازات پایین بیاوریم. مسئله موجودیت ایران به حدی اهمیت دارد که باید از بسیاری از مفاهیم دیگر بگذریم. انباشت بحران‌ها و در هم پیچیدگی سطوح داخلی و خارجی آنها و تبدیل بحران‌ها به شکاف دولت ـ ملت و نزدیک شدن دشمنان ایران به یکدیگر و نزدیک شدن آنان به مرزهای جغرافیایی کشور، لزوم پرهیز از منازعات و رسیدن هرچه سریع‌تر به وفاق را گوشزد می‌کند. نیاز به گزاره‌های همزمان داریم و نیاز به تعیین اولویت‌هانداریم.**
- **وفاق به عنوان بدیل برای یک رویکرد مسلط در سیاست معاصر ایران مطرح شده که من به آن سیاست تنازعی می‌گویم. در سیاست تنازعی بازیگران و نیروهای سیاسی تمام موضوعات را به حوزه تعارض و تخاصم تبدیل می‌کنند و بعد درگیری به وجود می‌آورند. آنان خودِ منازعه را هدف قرار می‌دهند. وفاق باید برای این دیدگاه پادزهر تولید کند تا سیاست مصالحه جایگزین شود.**

نشانه‌هایی از میل به کاهش منازعه نشان می‌دهد و سطح منازعه کاهش پیدا می‌کند. در اینجا چیز زیادی به دست نمی‌آید، چیزهایی باید از دست برود. در واقع از مرحله کاهش سطح منازعات به عنوان باخت- باخت هم نام می‌برند. یعنی دو طرف باید چیزهایی را از دست بدهند. این بسیار مهم است. فهم ما امروز از وضعیتی که داریم اگر بر این پایه استوار شود، انتظارات فزاینده‌ای که بعد از استقرار دولت جدید پیش آمده، جای خود را به کاهش سطح انتظارات می‌دهد. در هم پیچیدگی سطوح داخلی و خارجی بحران‌ها و تبدیلش به مسئله اساسی در داخل شکاف دولت- ملت و در خارج نزدیک شدن مخاطرات شدید امنیتی و موجودیتی به مرزهای کشور. در اینجا باید سریعاً وارد مرحله بعدی شویم.

وفاق به عنوان بدیل برای یک رویکرد مسلط در سیاست معاصر ایران مطرح شده که من به آن سیاست تنازعی می‌گویم. در سیاست تنازعی بازیگران و نیروهای سیاسی تمام موضوعات را به حوزه تعارض و تخاصم تبدیل می‌کنند و بعد درگیری به وجود می‌آورند. آنان خودِ منازعه را هدف قرار می‌دهند. وفاق باید برای این دیدگاه پادزهر تولید کند تا سیاست مصالحه جایگزین شود. رئیس جمهور تلاش دارد تا سطح منازعه را از طریق وفاق پایین بیاورد. باید سطح انتظارات را حتی به قیمت از دست دادن برخی امتیازات پایین بیاوریم. انباشت بحران‌ها و در هم پیچیدگی سطوح داخلی و خارجی آنها و تبدیل بحران‌ها به شکاف دولت ـ ملت و نزدیک شدن دشمنان ایران به یکدیگر و نزدیک شدن آنان به مرزهای جغرافیایی کشور، لزوم پرهیز از منازعات و رسیدن هرچه سریع‌تر به وفاق را گوشزد می‌کند. نیاز به گزاره‌های همزمان داریم و نیاز به تعیین اولویت‌ها نداریم.

علم سیاست بر مبنای این دو مقوله سیاست تنازعی و سیاست توافقی یا مصالحه است. ما نه فقط در تاریخ معاصرمان بلکه ما در ادبیات سیاسی خودمان، نوع دوم را کمتر می‌بینیم. تلاش برای کاهش سطح منازعه به صورت یک‌طرفه اعمال می‌شود. یعنی دو طرف متوجه خطر نیستند. یک طرفه شروع می‌کند نشانه‌هایی از خود نشان می‌دهد که یعنی می‌خواهم سطح منازعه را پایین بیاورم. سطح انتظاراتش را پایین می‌آورد، طرف مقابل هم حس می‌کند و توجهش جلب می‌شود و نشانه‌هایی از میل به کاهش منازعه نشان می‌دهد و سطح منازعه کاهش پیدا می‌کند. به گفته او، الان بحث موجودیت ایران مطرح است. در هم پیچیدگی سطوح داخلی و خارجی بحران‌ها و تبدیلش به مسئله اساسی در داخل شکاف دولت- ملت و در خارج نزدیک شدن مخاطرات شدید امنیتی و موجودیتی به مرزهای کشور. در اینجا باید سریعاً وارد مرحله بعدی شویم. الان کاهش سطح تنش به سطح هیات حاکمه و آن هم بخش کوچکی از بلوک قدرت محدود است، یعنی هنوز به سطح نیروهای سیاسی کشانده نشده است. خود مرحله مدیریت منازعه باید آنقدر گسترش پیدا کند تا به همه عرصه‌های داخلی و خارجی کشیده شود. بعد از آن باید وارد فاز دوم یعنی تحول منازعه شویم که در آن موضوعات مورد اختلاف به چیزهای مثبت تبدیل می‌شود به جای چیزهای منفی. مرحله سوم، یعنی حل منازعه هم ملزومات زیادی دارد که فقط بحث سیاسی نیست و نیازمند اصلاحات همزمان و موازی در شرایط فعلی ایران است. ما درحال حاضر به گزاره‌های همزمان نیاز داریم نه اولویت‌بندی. ما امکان اولویت‌بندی نداریم تمام مسائلمان به هم گره خورده است.

رئیس‌جمهور منتخب می‌گوید: «دعوا نکنید» همین را باید فرصت بدانیم. در سیاست ما این نوع کلمات غایب بوده است

وفاق ملی، بحث حقوقی و غایت‌های حقوقی آن که هماناً تحقق حقوق، آزادی‌ها و آن زندگی که کرامت انسانی از آن دربیاید کاملاً درست است؛ اما چرا محقق نشده است؟ برای پاسخ به این سؤال باید پرسید: «آیا قانون اساسی ما با وفاق تنظیم شد؟» در اردیبهشت ۵۸ تا آذر ۵۸ این قانون نوشته شد و درباره نحوه تنظیم آن اطلاعات موجود است و یکی از ایراداتی که به آن می‌توان گرفت، سرنوشتی است که پیش‌نویس قانون اساسی به آن مبتلا شد. قانون اساسی ما بسیاری موارد را مطرح کرده است اما سازگار نیست. مثلاً در قانون اساسی آیا حق حاکمیت برای مردم هست یا خیر؟ جواب سرراستی برای آن نیست.

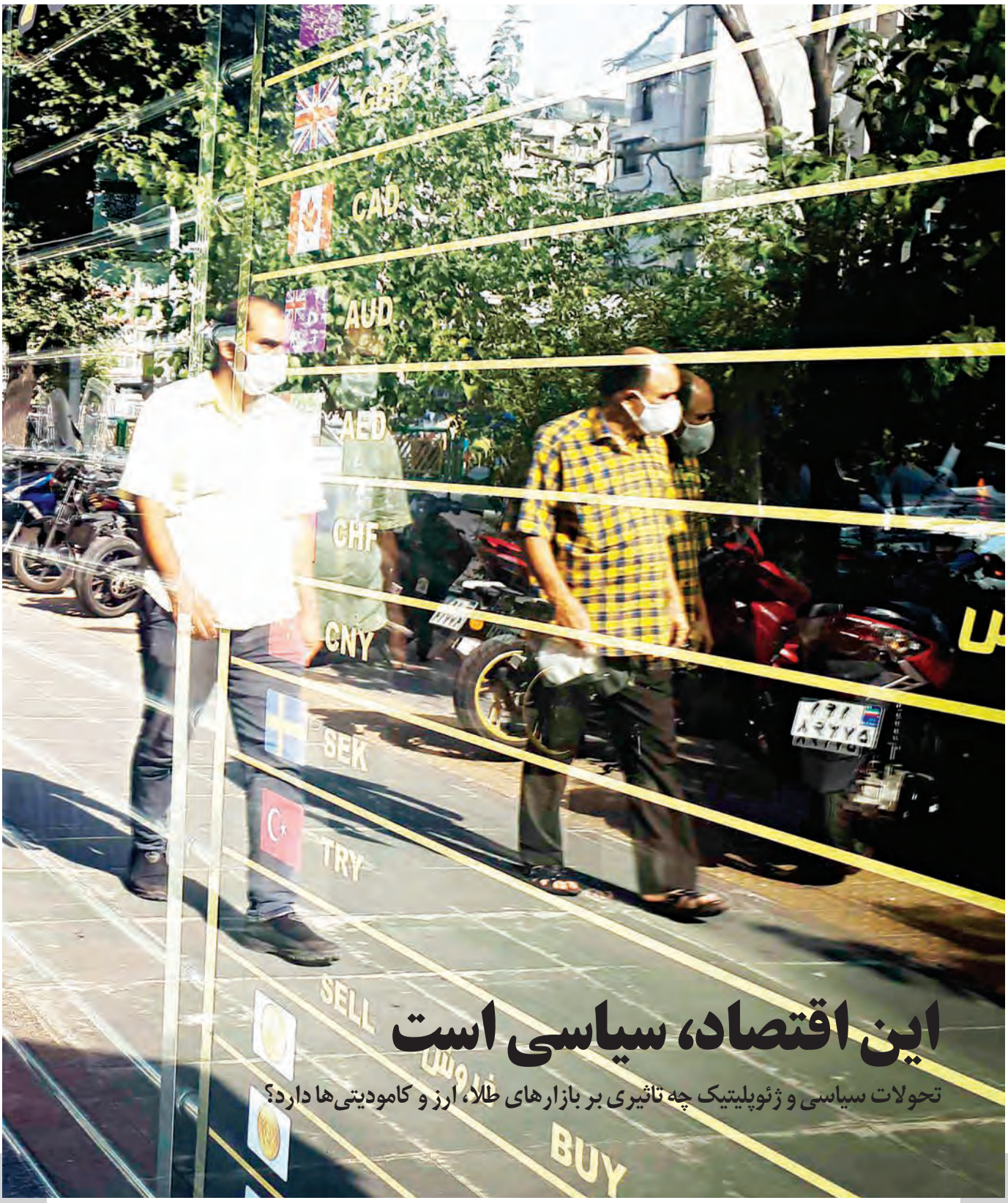
ما شاهد آن هستیم که در این چند دهه وفاق حاصل نشده است. در سال ۶۷ سعی شد عوامل نزاع‌ها برداشته شود اما در نهایت حاصلش این است که ما هیچ رئیس‌جمهوری را نداشته باشیم که پس از دولتش در جایگاه مقبولی قرار گیرد و حذف نشود. بنابراین از نگاه من قانون اساسی محصول وفاق نبوده است که نتیجه‌اش وفاق باشد.

بنابراین حالا که رئیس‌جمهور منتخب می‌گوید: «دعوا نکنید» همین را باید فرصت بدانیم. در سیاست ما این نوع کلمات غایب بوده است. این خواسته بسیار مهم است و من آن را مفهوم‌سازی کرده‌ام. وفاقی که در این انتخابات مطرح شد مدنظر باید باشد و وحدت ملی متفاوت است. یعنی همان «دعوا نکنیم». در حل منازعه سیاسی رویکردهای مختلفی وجود دارد.

یکی حل و فصل منازعه است؛ یعنی بنیادهای منازعه را باید از بین برد. زمینه‌ای برای اختلاف و منازعه نباشد. در طول تاریخ آنقدر این شکاف‌ها و شقاق‌ها پیچیده شده که اصلاً حل منازعه نمی‌توان کرد. دیگری، کاهش سطح منازعه است، یعنی مدیریت منازعه است و آنچه که رئیس‌جمهور منتخب گفت: «دعوا نکنیم» یعنی کاهش سطح منازعه است که هم در سطح ملی و هم بین‌المللی مطرح شد؛ آنچه که او دربرابر سلاح کنار گذاشتن مطرح کرد. پس آنچه در این انتخابات رخ داد فرصتی بود که در تاریخ معاصر ما بی‌سابقه بوده است.

به عبارتی آمد و گفت: «با آنهایی که حتی با من مخالف هستند می‌خواهم تعامل کنم.» حتی اگر به این دولت، «دولت ائتلافی» بگویند این را هم پیش از این نداشتیم و باید آن را قدر بدانیم. این وفاق از نوع مذاکره دوطرفه نیست و بلکه عملی است یعنی آنها که خطر را بیشتر می‌فهمند کوتاه می‌آیند و به عبارتی چون کشورشان برایشان مهم است تلاش می‌کنند که با کاهش سطح منازعه به سمت حل منازعه حرکت کنند. این مسیر هزینه و ضرورت نگاه حداقلی دارد و هیچ جریانی نمی‌تواند همه قدرت را داشته باشد. پس باید انتظارات در سطح کاهش تنش باشد.





این اقتصاد، سیاسی است

تحولات سیاسی و ژئوپلیتیک چه تاثیری بر بازارهای طلا، ارز و کامودیتی‌ها دارد؟

عکس: رضا معطریان

موج سیاست

بازارهای رایج چگونه با تحولات سیاسی و مذاکرات دچار تغییر می‌شوند؟

پیام عابدی
خبرنگار بخش آینده‌ما

چرا باید خواند:
طی ماه‌های اخیر سیاست خارجی ایران تحولات مهمی را از سر گذراند. از تهدیدهای دوجانبه میان ایران و امریکا تا مذاکرات اخیر، طیف گسترده‌ای از تغییرات را در اقتصاد رقم زد. بازارهای رایج چیزی فراتر از نوسان را تجربه کردند. ارتباط سیاست با اقتصاد در صفحات پیش رو مورد تحلیل قرار گرفته است.

بازار سرمایه، ستون کلیدی ساختار مالی ایران، در سال ۱۳۹۹ تحول قابل توجهی را تجربه کرد که نشان‌دهنده آغاز یک دوره طولانی‌مدت از بی‌ثباتی بود. اما چرا داستان داغ بازار سرمایه و زخم باز آن را گشودیم؟ واقعیت این است که گرچه سقوط بورس در ۱۳۹۹ دلایلی چون افزایش نرخ بهره و رفتار بازیگران بزرگ برای نوسان‌گیری را داشت، اما پس از این سقوط تاریخی، تنش‌های ژئوپلیتیک که زیر پوست اقتصاد ایران لانه کرده بودند، مجدد بیرون زده و بازار را در آغوش خود گرفته‌اند.

بسیاری از سرمایه‌های بزرگ در کوران ۱۳۹۹ ذوب شدند تا اقتصاد نشان دهد که بدون تنش‌زدایی‌های سیاسی، بازار نمی‌تواند به دوام و رشد با ثبات اما افت و خیزدار ادامه دهد. هنوز بسیاری از سرمایه‌های ذوب شده، با وجود شکسته شدن رکورد شاخص و عبور آن از ۳ میلیون واحد در روزهای پایانی فروردین ۱۴۰۴، از زیان خارج نشده‌اند.

در همین حال، حدود ۵۲ درصد از کل کدهای بورسی صادره مربوط به سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ است. این نرخ، نشان‌دهنده این واقعیت است که بازارهای مولد تا هرکجا که پرواز کنند، سرانجام بر زمین سخت واقعیت فرود می‌آیند. چنانچه زمین سخت، نامساعد و مملو از ریسک‌های محیطی و ژئوپلیتیک باشد، برخورد سخت‌تر خواهد شد.

در نهایت، این امر، منجر به تغییر محسوس در احساسات سرمایه‌گذاران شده و موجب تخصیص مجدد سرمایه از بورس به سمت دارایی‌هایی که امن‌تر تلقی می‌شوند، به‌ویژه طلا و دلار آمریکا، شده است. در نتیجه، سقوط چشمگیری که در بازار سرمایه در سال ۱۳۹۹ مشاهده شد، می‌تواند به مجموعه‌ای از عوامل نسبت داده شود که اعتماد سرمایه‌گذاران را متزلزل کردند.

این سقوط، زمین بازی را از دست بازیگران بزرگ آن درآورد و به صورت بازارساز (کارگزاری‌ها، موسسات مالی، صندوق‌های بازار گردان و...)، ناظر بر بازارساز (سازمان بورس و نهادهای تابعه آن)، شرکت‌های پذیرفته شده در بازار سرمایه، سرمایه‌گذار حقیقی و... سیلی سختی زد.

زمینه‌های ریزش بورس و ریسک ژئوپلیتیک

سقوط بی‌سابقه بازار در مرداد ۱۳۹۹ پس از دوره‌ای از رشد سریع آغاز شد، که حاکی از اصلاح احتمالی بازار پس از یک حباب سفته‌بازی است. حتی پیش از سقوط کامل، تا دی ۱۳۹۸ اقتصاد ایران در حال دست و پنجه نرم کردن با چالش‌های قابل توجه ناشی از تحریم‌ها، سوءمدیریت اقتصادی بود که منجر به کاهش چشمگیر درآمدهای نفتی و درآمدهای خارجی، همراه با تورم بالا و رشد کند شده بود.

در حالی که این شوک‌های اولیه قابل توجه بودند، داستان بازار سرمایه از آن زمان تاکنون، مبارزه با موج بی‌امان بادهای مخالف است که از جانب ساحل تلاطمات ژئوپلیتیک می‌دمد. این وضعیت، پیوسته هرگونه تلاش برای بهبودی معنادار و پایدار بازار را خنثی کرده است.

از زمان تلاطم بازار در سال ۱۳۹۹ مجموعه‌ای از رویدادهای مهم ژئوپلیتیکی و تنش‌های فزاینده، سایه سنگینی بر اقتصاد ایران افکنده‌اند که به شکل عمیقی بر بازار سرمایه و رفتار سرمایه‌گذاران تأثیر گذاشته‌اند. از سویی دیگر، چشم‌اندازهای بین‌المللی، تحت سلطه تحریم‌های مداوم و در برخی موارد تشدید شده آمریکا و پیامدهای گسترده محدودیت‌های مالی اعمال شده بر ایران، وضع دشواری را برای بازار سرمایه رقم زده‌اند.

البته مذاکرات ایران و آمریکا در جریان است و انتظار می‌رود که دیر یا زود، نتایجی را برای اقتصاد ایران به دنبال داشته باشد؛ اگر این نتایج بد باشد، برخی کارشناسان رشد اقتصادی ایران را در سال ۱۴۰۴ منفی برآورد می‌کنند. تحت تاثیر این وضعیت، فشارهای اقتصادی مداوم و شدیدی که مانع سرمایه‌گذاری در بورس می‌شوند، شکل خواهند گرفت.

تحریم‌ها به عنوان عامل ژئوپلیتیکی اصلی تشدید کننده تورم شناسایی شده‌اند، که با محدود کردن دسترسی ایران به بازارهای جهانی، صادرات نفت آن را به شدت محدود کرده و باعث کاهش ارزش قابل توجه پول ملی شده‌اند. این محیط تورمی، برای سرمایه‌گذاری در بازار سهام نامطلوب است؛ چرا که شرکت‌ها با چالش‌های عملیاتی، مشکل در دسترسی به سرمایه و حفظ سودآوری مواجه هستند.

از جانبی دیگر، تحلیل‌گران هم با تایید این موضوع اشاره می‌کنند که محدودیت‌های ژئوپلیتیکی ایران، با تحریم‌ها در راس آن، تلاش‌ها، برای بهبود اقتصادی را که شامل بازار سرمایه هم می‌شود، مختل می‌سازند.

ماهیت محدودکننده این تحریم‌ها، توانایی ایران برای مشارکت در تجارت بین‌المللی و تراکنش‌های مالی را محدود می‌کند که منجر به کمبود ارز خارجی، تضعیف بیشتر ریال و تشدید فشارهای تورمی می‌شود و در نتیجه فضایی بی‌ثبات و غیرجذاب برای سرمایه‌گذاری در بازار سهام ایجاد می‌کند.

سقوط بورس و جابه‌جایی معنادار انتظارات سرمایه‌گذاران

یکی از پیامدهای کلیدی ریزش تاریخی بورس در سال ۱۳۹۹، جابه‌جایی اساسی در انتظارات و رفتار سرمایه‌گذاران حقیقی بود. اگرچه در سال‌های پیش از آن نیز نوسانات بازار سرمایه وجود داشت، اما اتفاقات آن سال منجر به یک بی‌اعتمادی عمیق و طولانی‌مدت نسبت به چشم‌انداز بازار شد.

بسیاری از سرمایه‌گذاران خرد که بدون آگاهی تخصصی و صرفاً بر پایه «جو روانی» وارد بازار شده بودند، نه تنها سرمایه خود را از دست دادند، بلکه اعتماد خود را به نهادهای ناظر نیز به‌طور چشمگیری از دست دادند. این بی‌اعتمادی، نه‌فقط به معاملات روزانه بلکه به نرخ مشارکت عمومی در بازار سرمایه آسیب وارد کرد. صندوق‌های سرمایه‌گذاری، شرکت‌های مشاور، و نهادهای مالی وابسته به دولت،

اقتصاد ایران چه نسبتی با محیط ژئوپلیتیک دارد؟ چرا بازار سرمایه پس از ۱۳۹۹ هم زیان‌های بخش عمده‌ای از سرمایه‌گذاران را جبران نکرد؟ شاید، پاسخ را باید در رابطه مسئله‌دار ژئوپلیتیک با محیط پرریسک اقتصاد ایران جست؛ بله، زمین واقعیت سخت است و فرود بر آن کشنده!

همگی با کاهش چشمگیر منابع ورودی و افزایش برداشت‌ها روبه‌رو شدند.

پرهزینه‌ترین حباب تاریخ بورس ایران

رشد شتاب‌زده شـــاخص کل در نیمه اول سال ۱۳۹۹، که به شکل عمده، بـــا ورود نقدینگی عمومی و حمایت‌های کلامی دولت همراه بود، منجر به شکل‌گیری یکی از پرهزینه‌ترین حباب‌های تاریخ اقتصاد ایران شـــد. در این دوران، بسیاری از شـــرکت‌ها بدون برخورداری از بنیان‌های مالی و عملیاتی قوی، رشد قیمتی شدید و غیرمنطقی را تجربه کردند.

در واقع، شـــرکت‌هایی با سودآوری پایین یا حتی زیان‌ده، تنها به دلیل داشتن نماد بورسی و فضای تبلیغاتی پیرامون آن‌ها، مورد توجه قرار گرفتند. این روند، ساختار تحلیلی بازار را از بین برد و زمینه‌ساز ورود عده‌ای شـــد که نه با تحلیل که صرفا با هیجان و الگوبرداری از دیگران، دارایی‌های خود را به خطر انداختند.

نقش دولت سیزدهم در دوره گذار

پس از روی کار آمدن دولت ســـیزدهم، تلاش‌هایی برای بازگرداندن نظم به بازار سرمایه صورت گرفت. بازنگری در مقررات بازار، تاکید بر آموزش و شفافیت، و نیز کنترل فعالیت نهادهای بازارگردان، بخشی از این تلاش‌ها بود. با این حال، آنچه بیش از هر چیز روند بهبود بازار را متاثر ساخت، نبود یک چارچوب مشخص و پایدار در سیاست‌گذاری اقتصادی و ناتوانی در کاهش تنش‌های بین‌المللی بود.

در حقیقت، تلاش‌های داخلی، برای احیای بازار ســـرمایه، زمانی می‌توانســـتند به ثمر بنشـــینند که از جانب سیاســـت خارجی نیز سیگنال‌هایی مثبت و پایدار دریافت می‌شد. اما در عمل، اخبار منفی از مذاکرات، تهدیدات منطقه‌ای، و نوسانات نرخ ارز، به‌طور مکرر مسیر بازار را منحرف کردند.

طلا و دلار: پناهگاه‌های امن سرمایه

با ادامه‌دار شدن فضای بی‌ثبات بورس، سرمایه‌گذاران به‌طور گسترده‌ای به بازارهای موازی همچون طلا و ارز پناه بردند. روند رشد قیمت طلا و دلار در ســـال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۳ نیز این گزاره را تایید می‌کند.

به عبارتی، در فضای پرریسک ناشی ازعدم شفافیت و ضعف اعتماد عمومی، دارایی‌هایی که قابلیت نقدشـــوندگی بالا و پذیرش عمومی دارند، جذابیت بیشتری پیدا کرده‌اند.

این روند همچنین پیامدهای کلانی برای اقتصاد کشـــور داشته است؛ از جمله افزایش سوداگری، کاهش نقدینگی در بخش‌های مولد، و افزایش فاصله طبقاتی میان دارندگان دارایی‌های ســـخت (دارایی دارای ارزش ذاتی) و عموم مردم.

چشم‌انداز مبهم ۱۴۰۴ و متغیرهای موثر

با وجود عبور شـــاخص بورس از مرز ســـه میلیون واحد در فروردین ۱۴۰۴، بسیاری از فعالان بازار بر این باورند که این رشد بیشتر تحت تاثیر عوامل تورمی و انتظارات روانی است تا بهبود بنیادین در ساختار شرکت‌ها یا اصلاحات اقتصادی. در واقع، تورم بالای ساختاری، منجر به رشد اسمی دارایی‌ها شده، اما این به معنای افزایش واقعی بازدهی نیست.

در این میان، مذاکرات سیاسی و چگونگی مواجهه دولت با تحریم‌ها همچنان تعیین‌کننده‌ترین عوامل برای آینده بازار به‌شمار می‌آیند. برخی کارشناسان، معتقدند که اگر توافقی ولو موقت با غرب حاصل شود، بخشی از سرمایه‌های خارج‌شده ممکن است به بازار بازگردند. در مقابل، تداوم بن‌بست دیپلماتیک می‌تواند اقتصاد ایران را با رکود تورمی عمیق‌تری مواجه کند.

نگاهی به تجربه کشورهای مشابه

برای درک بهتر ریسک‌های ژئوپلیتیک، بر بازار سرمایه، می‌توان به تجربه کشورهایی چون ونزوئلا، ترکیه، و روسیه اشاره کرد. در این کشورها، نوسانات ناشی از تصمیمات سیاسی، تحریم‌ها و جنگ‌های منطقه‌ای، همواره تاثیر مستقیم بر بازارهای مالی داشته است.

در مورد ایران نیز، بازار ســـرمایه به شـــدت نسبت به رویدادهای سیاسی حساس شده است. از اعلام یک قطعنامه در شورای حکام تا توییت یک مقام آمریکایی، همه می‌توانند به شکل آنی نوسانات شدید در بازار را رقم بزنند. این وضعیت، در تضاد با ماهیت عقلانی و تحلیلی بازار سرمایه است که باید بر مبنای عملکرد شرکت‌ها و چشم‌اندازهای اقتصادی تصمیم‌گیری کند.

خلاصه مقایسه‌ای: بورس ایران در مقابل طلا و دلار

شاخص / جنبه	بازار سرمایه	طلا	دلار	عوامل کلیدی مشترک/زمینه‌ای
عملکرد کلی	نوسان شدید، عدم بهبود پایدار پس از نیمه دوم ۱۳۹۹	افزایش قیمت چشم‌گیر و مداوم	افزایش قیمت چشم‌گیر و مداوم	-
رفتار سرمایه‌گذاران	کاهش شدید اعتماد، خروج سرمایه از بازار سرمایه و حرکت به سمت بازارهای دیگر	افزایش تمایل به نگهداری این دارایی به‌عنوان ذخیره ارزش	افزایش تمایل به نگهداری این دارایی به‌عنوان ذخیره ارزش	عدم قطعیت شدید اقتصادی و سیاسی، ریسک‌گریزی بالا، نگرانی از تورم و کاهش ارزش پول ملی
محرک‌های اصلی قیمت/عملکرد	بسیار تحت تاثیر عوامل کلان (نرخ بهره، تورم، سیاست‌های مالی و پولی، سیاسی)	نقش‌آفرینی فزاینده عوامل ژئوپلیتیکی و نرخ ارز داخلی	نقش‌آفرینی فزاینده عوامل ژئوپلیتیکی و نرخ ارز داخلی	سیاست‌های ژئوپلیتیک پیچیده (تحریم‌ها، تنش‌های منطقه‌ای، سیاست‌های مالی و پولی داخلی)، مشکلات ساختاری اقتصاد ایران، سطح دسترسی
چشم‌انداز / پیش‌بینی	بهبود ممکن با ایجاد شرایط جدید، اصلاح ساختار بازار سرمایه و بهبود شاخص‌های کلان اقتصادی	احتمال ادامه تمایل به نگهداری طلا به‌عنوان پوشش تورمی در بلندمدت	انتظار ادامه فشار بر ریال و افزایش نرخ دلار (در صورت تداوم تحریم‌ها و مشکلات خارجی)	تحریم احتمالی یا ادامه تنش‌های ژئوپلیتیک، سیاست‌های مالی و پولی داخلی و خارجی

۷ سال سیاه

سال‌های اوج گیری نرخ تورم ناشی از تحریم‌ها در ایران

۳۲٫۵
درصد
نرخ تورم سالانه در پایان سال ۱۴۰۳

۴۰٫۷
درصد
نرخ تورم سالانه در پایان سال ۱۴۰۲

۴۵٫۸
درصد
نرخ تورم سالانه در پایان سال ۱۴۰۱

۲۶٫۹
درصد
نرخ تورم سالانه در پایان سال ۱۳۹۷

صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی کرده است که نرخ تورم در ایران در سال ۲۰۲۵ کاهش خواهد یافت که پایین‌ترین سطح در چهار سال گذشته خواهد بود. این پیش‌بینی در حالی مطرح می‌شود، که اقتصاد ایران همچنان تحت تاثیر عوامل پیچیده متعددی قرار دارد که مهم‌ترین آن‌ها تنش‌های ژئوپلیتیک پایدار، به‌ویژه تحریم‌های بین‌المللی‌است.

این گزارش با هدف ارزیابی انتقادی امکان تحقق این پیش‌بینی، به تحلیل تعامل عوامل ژئوپلیتیک، روندهای تاریخی تورم، سیاست‌های دولت چهاردهم ایران و دیدگاه‌های کارشناسان اقتصادی داخلی می‌پردازد. علاوه بر این، تاثیرات احتمالی کاهش تورم بر نرخ ارز دلار در سال ۱۴۰۳ نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول

بر اساس گزارش‌های صندوق بین‌المللی پول، نرخ تورم متوسط مصرف‌کننده در ایران برای سال ۲۰۲۵، ۲۹٫۵ درصد پیش‌بینی شده است. این رقم نشان‌دهنده کاهش قابل توجهی نسبت به سال‌های اخیر است و صندوق بین‌المللی پول آن را پایین‌ترین نرخ تورم در چهار سال گذشته ارزیابی می‌کند.

با این حال، در مقایسه با سایر اقتصادهای منطقه غرب آسیا، نرخ تورم پیش‌بینی شده برای ایران همچنان بالاترین میزان است. این پیش‌بینی از به‌روزرسانی چشم‌انداز اقتصاد جهانی صندوق بین‌المللی پول در مهر ۱۴۰۳ نشات می‌گیرد.

در کنار پیش‌بینی تورم، صندوق بین‌المللی پول سایر شاخص‌های کلان اقتصادی ایران در سال ۲۰۲۵ را نیز برآورد کرده است؛ از جمله رشد تولید ناخالص داخلی واقعی به میزان ۳٫۱ درصد، نرخ بیکاری متوسط ۸٫۴ درصد و مازاد حساب جاری ۱۳٫۹ میلیارد دلار. همچنین، صندوق بین‌المللی پول، نرخ تورم پایان دوره مصرف‌کننده را برای سال ۲۰۲۵، ۲۸ درصد پیش‌بینی کرده است.

نرخ تورم در ۷ ساله منتهی به ۲۰۲۵	
سال	نرخ تورم سالانه
۲۰۱۸	۳۱٫۲
۲۰۱۹	۴۱٫۲
۲۰۲۰	۳۶٫۵
۲۰۲۱	۴۳٫۴
۲۰۲۲	۴۱٫۵
۲۰۲۳	۴۴٫۶
۲۰۲۴	۳۱٫۷
۲۰۲۵ (پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول)	۲۹٫۵

تاثیرات گسترده عوامل ژئوپلیتیک

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که شوک‌های خارجی، به‌ویژه اعمال و تشدید تحریم‌های بین‌المللی، همواره عامل اصلی بی‌ثباتی اقتصادی و تورم بالا در ایران بوده‌اند. تحریم‌ها با کاهش شدید صادرات نفت، منجر به کمبود ارز خارجی شده و در نتیجه، ارزش ریال به شدت کاهش یافته است.

این امر باعث افزایش قیمت واردات و در نهایت، افزایش قیمت‌های داخلی شده است. تحریم‌ها همچنین، عامل خارجی کلیدی در بحران اقتصادی و تورم بالا محسوب می‌شود. همچنین، تحریم‌ها دسترسی ایران به سیستم‌های مالی بین‌المللی و کالاهای ضروری، از جمله دارو را محدود می‌سازند.

اثرات ناآرام‌کننده بی‌ثباتی منطقه‌ای

تنش‌ها و درگیری‌های جاری در منطقه خاورمیانه نیز به نااطمینانی اقتصادی در ایران دامن می‌زند. بی‌ثباتی منطقه‌ای می‌تواند مسیرهای تجاری را مختل کند، هزینه‌های حمل و نقل و بیمه را افزایش دهد و بر اعتماد سرمایه‌گذاران تاثیر منفی بگذارد. تمامی این عوامل می‌توانند فشار صعودی بر قیمت‌ها وارد کنند.

عدم قطعیت‌های سیاسی جهانی در ۲۰۲۵

تحولات سیاسی جهانی در سال ۲۰۲۵، به‌ویژه ابهامات پیرامون سیاست‌های قدرت‌های بزرگ مانند ایالات متحده، می‌تواند تاثیر قابل توجهی بر اقتصاد ایران داشته باشد. احتمال تجدید یا تشدید کمپین «فشار حداکثری» از سوی آمریکا، می‌تواند فعالیت‌های اقتصادی ایران را بیشتر محدود کرده و فشارهای تورمی را تشدید کند.

پاسخ راهبردی ایران: چرخش به سوی شرق

ایران در واکنش به تحریم‌های غرب و انزوای ژئوپلیتیک، روابط خود را با کشورهایی مانند روسیه و چین تعمیق بخشیده است. اگرچه این مشارکت‌ها ممکن است از طریق کانال‌های تجاری و سرمایه‌گذاری جایگزین، مقداری از فشارهای اقتصادی را کاهش دهد، اما بعید است که به طور کامل اثرات منفی تحریم‌های گسترده بین‌المللی بر تورم را جبران کند.

چالش تورم از ۲۰۰۴ تا ۲۰۲۳

تحلیل نرخ تورم سالانه ایران از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۲۳ بر اساس داده‌های بانک جهانی نشان می‌دهد که اقتصاد ایران در دو دهه گذشته همواره با چالش تورم دست و پنجه نرم کرده است. در این دوره، نرخ تورم نوسانات قابل توجهی را تجربه کرده است. سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ و ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۷ شاهد نرخ‌های تورم نسبتاً پایین‌تری بوده‌اند.

این در شرایطی است که در سال‌های ۲۰۰۸، ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ و به ویژه ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۳، نرخ تورم به شدت افزایش یافته است. افزایش

پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول حکایت از این دارد که تورم در ایران، در سال ۲۰۲۵ کاهش می‌یابد؛ اما آیا این خوش‌بینی بیهوده است یا واقعاً خبری در جهت کاهش تورم در راه است؟

چشمگیر تورم پس از تشـــدید تحریم‌ها در سال ۲۰۱۸ و سال‌های پس از آن قابل توجه است. علاوه بر عوامل ژئوپلیتیک، عوامل داخلی متعددی نیز در این روندها نقش داشته‌اند.

کسری مکرر بودجه، که اغلب از طریق استقراض از بانک مرکزی تامین شـــده و منجر به افزایش حجم پول شده است، سیاست‌های یارانه نادرست و سو مدیریت اقتصادی و نوسانات ارزش پول ملی، از جمله این عوامل داخلی هستند. دوره بی‌سابقه تورم بالای ۳۰ درصد در هفت سال منتهی به سال ۲۰۲۵ نشان‌دهنده چالش‌های عمیق ساختاری در اقتصاد ایران است.

ارزیابی امکان تحقق پیش‌بینی صندوق

اگرچه صندوق بین‌المللی پول کاهش نرخ تورم به ۲۹٫۵ درصد را برای ســـال ۲۰۲۵ پیش‌بینی کرده است، اما تداوم چالش‌های ژئوپلیتیک قابل توجه در این ســـال، از جمله ادامـــه تحریم‌های ایالات متحده و تنش‌های منطقه‌ای، تحقق این هـــدف را با ابهامات جدی مواجه می‌کند.

به احتمال فراوان، این فشارهای ژئوپلیتیک، همچنان بر صادرات نفت ایران، دسترسی به ارز خارجی و ثبات کلی اقتصادی تأثیر منفی گذاشته و مانع کاهش تورم خواهند شد. در مقابل، پیش‌بینی نسبتاً خوش‌بینانه صندوق بین‌المللی پول، کارشناســـان اقتصادی ایرانی دیدگاه‌های محتاطانه‌تری دارند.

سیاست‌ها و واکنش‌های دولت

دولت چهاردهم ایران سیاست‌ها و برنامه‌هایی را با هدف کاهش تورم اعلام کرده اســـت. مقامات دولتی در اظهارات رسمی خود بر هدف کنترل و کاهش تورم تأکید کرده‌اند. یکی از سیاست‌های مورد بحث، حرکت به ســـوی نظام تک‌نرخی ارز و تأثیرات احتمالی آن بر تورم است.

بـــا این حـــال، تحقـــق موفقیت‌آمیز این سیاســـت، مســـتلزم پیش‌شـــرط‌هایی از جمله کنترل تورم و اطمینان از ذخایر کافی ارز خارجی است. دولت همچنین اقداماتی مانند احیای برنامه‌های کوپن الکترونیکی را برای حمایت از اقشار آسیب‌پذیر در مواجهه با تورم بالا در دستور کار قرار داده است. با این حال، انتقاداتی نیز در مورد تکیه دولت بر استقراض از بانک مرکزی و برداشت از صندوق توسعه ملی مطرح شده است که می‌تواند فشارهای تورمی را تشدید کند.

تاثیر احتمالی کاهش تورم در ۱۴۰۳

به طور کلی، کاهش نرخ تورم می‌تواند منجر به تقویت ارزش پول ملی شود. با این حال، در مورد ایران، نرخ ارز به شدت تحت تأثیر تحریم‌ها، رویدادهـــای ژئوپلیتیک و مداخلات دولت قرار دارد. در طول ســـال ۱۴۰۳ شاهد کاهش قابل توجه ارزش ریال، در برابر دلار آمریکا بودیم که بخشی از آن ناشی از تورم بالا است. گزارش‌ها حاکی از آن است که حتی با نرخ تورم پیش‌بینی شده حدود ۳۷ درصد در سال ۱۴۰۳، نرخ دلار می‌تواند تا اواسط این سال به ۱۲۴ هزار و ۵۰۰ تومان برسد.

بنابراین، حتی اگر نرخ تورم در ســـال ۲۰۲۵ کاهش یابد (خارج از بازه سال ۱۴۰۳)، تأثیرات انباشته تورم بالا در سال‌های گذشته و فشارهای ژئوپلیتیک مداوم، به احتمال فراوان، همچنان فشار نزولی بر ریال وارد خواهد کرد. همچنین، احتمال خواهد داشت که هرگونه کاهش جزئی در نرخ تورم، تنها سرعت کاهش ارزش ریال را کندتر کند، نه اینکه منجر به افزایش قابل توجه ارزش آن شود.

دیدگاه‌ها و تحلیل‌های کارشناسان

کارشناســـان اقتصادی، در مورد چشـــم‌انداز تورم در ســـال ۲۰۲۵ دیدگاه‌های مختلفی دارند، اما عموماً نسبت به پیش‌بینی کاهش قابل توجه تورم توسط صندوق بین‌المللی پول ابراز تردید می‌کنند. دلایل این نگرانی‌ها عبارتند از: مشکلات ساختاری عمیق در اقتصاد ایران، از جمله کسری بودجه پایدار، نظام بانکی شکننده و ناترازی انرژی.

همچنین، تاثیرات مداوم تحریم‌های بین‌المللی و احتمال افزایش بی‌ثباتی ژئوپلیتیک، نگرانی‌ها در مورد سوءمدیریت، چاپ پول برای تامین هزینه‌ها از سوی کارشناسان به عنوان عوامل تورم بالا، عنوان می‌شوند. پیش‌بینی برخی کارشناسان مبنی بر اینکه تورم همچنان بالا خواهد ماند و به احتمال فراوان از ۳۵ درصد فراتر رفته یا حتی به ۵۰ درصد خواهد رسید، هم از همین دست است.

به نظر می‌رسد که اجماع در میان بسیاری از کارشناسان اقتصادی این است که بدون تغییرات اساسی در سیاست‌های داخلی و محیط ژئوپلیتیک خارجی، دســـتیابی به کاهش قابل توجه تورم به سطح پیش‌بینی شده توسط صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۲۵ بعید به نظر می‌رسد.

چشم‌انداز نامشخص تورم

پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول مبنی بر کاهش نرخ تورم ایران به ۲۹٫۵ درصد در سال ۲۰۲۵ در حالی مطرح می‌شود که چالش‌های ژئوپلیتیک قابل توجه و پایداری، به ویژه تحریم‌های بین‌المللی که به طور تاریخی عامل مهمی در تورم بوده‌اند، همچنان وجود دارد.

روند تاریخی تورم بالا در ایران و آسیب‌پذیری‌های اساسی اقتصاد داخلی نیز بر این موضوع سایه افکنده‌اند. اگرچه دولت، تلاش‌هایی را برای مقابله با تورم اعلام کرده است، اما اثربخشی این سیاست‌ها در شرایط فعلی با تردیدهایی مواجه است.

در نهایت، با در نظر گرفتن مجموع شواهد و چشم‌انداز محتاطانه‌تر کارشناسان اقتصادی، دستیابی به سطح تورم پیش‌بینی شده توسط صندوق بین‌المللی پول در ســـال ۲۰۲۵ بســـیار نامشخص به نظر می‌رســـد. تورم بالای تجربه شده در سال ۱۴۰۳ نیز ارزش ریال را به شدت کاهش داده است و روندهای آتی تورم همچنان بر نرخ ارز آن در برابر دلار آمریکا تأثیرگذار خواهد بود.



۴۰٫۲
درصد
نرخ تورم سالانه در پایان سال ۱۴۰۰

۳۶٫۴
درصد
نرخ تورم سالانه در پایان سال ۱۳۹۹

۳۴٫۸
درصد
نرخ تورم سالانه در پایان سال ۱۳۹۸

وقتی طلا نفس می‌کشد

تغییرات سیاست‌های آمریکا در دوره ترامپ چه تاثیری بر بازار جهانی طلا گذاشته است؟

در حالی که ماه‌ها از آغاز رسمی دولت دوم دونالد ترامپ در ژانویه ۲۰۲۵ گذشته، بازارهای جهانی به ویژه بازار طلا با دقت فراوان سیاست‌های این رئیس‌جمهور جنجالی را دنبال می‌کنند. طلا، که همواره به عنوان دارایی امن در دوران آشوب‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی شناخته می‌شود، بار دیگر در کانون توجه سرمایه‌گذاران قرار گرفته است.

روند تحولات قیمتی این فلز گرانبها در دوران ترامپ، چه در دور اول و چه اکنون، نشانه‌های روشنی از واکنش بازار به تصمیمات غیرقابل پیش‌بینی اوست. اما آیا سیاست‌های جدید او می‌توانند جهش دیگری در قیمت طلا رقم بزنند؟

طلا در دوران اول ترامپ

دولت اول ترامپ (۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱) با فراز و نشیب‌های بسیاری همراه بود و این نوسانات در بازار طلا بازتابی آشکار داشت. در ابتدای ژانویه ۲۰۱۷، طلا در محدوده ۱۲۰۹ دلار در هر اونس معامله می‌شد. اما تا ژانویه ۲۰۲۱، قیمت آن به حدود ۱۸۳۹ دلار رسید؛ افزایشی چشم‌گیر که ناشی از تنش‌های تجاری، ناآرامی‌های ژئوپلیتیکی و البته پاندمی کووید-۱۹ بود.

سال‌های نخست ریاست‌جمهوری ترامپ، با ثبات نسبی بازار طلا همراه بود؛ قیمت‌ها میان بازه ۱۲۰۰ تا ۱۳۵۰ دلار نوسان داشتند. اما از سال ۲۰۱۹، ورق برگشت. آغاز جنگ تجاری با چین، اعمال تعرفه‌های گمرکی، و سپس بحران جهانی کرونا، باعث شد طلا به پناهگاه همیشگی سرمایه‌گذاران تبدیل شود. در اوت ۲۰۲۰، طلا رکورد تاریخی ۲۰۷۵ دلار را شکست؛ رقمی که تا آن زمان بی‌سابقه بود.

سیاست‌های تعرفه‌ای و تورم

ترامپ در هر دو دوره ریاست‌جمهوری‌اش، رویه‌ای تهاجمی در سیاست‌های تجاری داشته است. اعمال تعرفه‌های سنگین بر کالاهای چینی، اروپایی و حتی برخی شرکای سنتی آمریکا، بازارها را در هاله‌ای از ابهام فرو برد. این اقدامات، نه‌تنها زنجیره تامین جهانی را مختل کرد، بلکه انتظارات تورمی را نیز افزایش داد. سرمایه‌گذاران، در مواجهه با این نااطمینانی، بار دیگر به سراغ طلا رفتند. هر بار که سخنی از تعرفه‌های تازه یا تنش‌های جدید از سوی ترامپ مطرح می‌شد، بازار طلا بلافاصله واکنش نشان می‌داد. افزایش فشارهای تورمی و کند شدن رشد اقتصادی از پیامدهای قابل پیش‌بینی چنین سیاست‌هایی بود؛ و در این فضای پرمخاطره، طلا در نقش ناجی ظاهر شد.

جنگ تجاری: پاشنه آشیل روابط جهانی

نبرد اقتصادی آمریکا و چین، یکی از پررنگ‌ترین عوامل افزایش قیمت طلا در دوران ترامپ بوده و همچنان نیز تاثیرگذار است. در دور دوم ریاست‌جمهوری ترامپ، انتظار می‌رود این تنش‌ها نه تنها کاهش نیابند، بلکه به حوزه‌های گسترده‌تری نیز کشیده شوند؛ از تکنولوژی گرفته تا انرژی‌های نو.

در ماه‌های نخست ۲۰۲۵، با تشدید دوباره تنش‌ها، قیمت جهانی طلا در مواردی حتی به بالای ۳۳۰۰ دلار نیز رسید. بازارها نشان داده‌اند که هرگونه تشدید اختلاف میان دو قدرت اقتصادی بزرگ جهان، بلافاصله به افزایش تقاضا برای طلا منجر می‌شود. در واقع، سرمایه‌گذاران همواره از نزاع‌های جهانی برای کسب سود از بازارهای امن استفاده می‌کنند.

مذاکرات سیاسی: آرامش موقت یا آرامش قبل از طوفان؟

طلا تنها به تنش‌های تجاری حساس نیست؛ بلکه تحولات سیاسی نیز تأثیر مستقیم بر این بازار دارند. مذاکرات سیاسی آمریکا با ایران، نمونه‌ای از این موضوع است. در اواخر سال ۲۰۲۴، اخبار مثبت از مذاکرات عمان بین واشنگتن و تهران، بازارهای مالی را به شدت تحت تأثیر قرار داد. قیمت طلا در بازار جهانی و داخلی کاهش یافت؛ شاخص بورس‌ها جهش کرد و دلار نیز افت قابل‌ملاحظه‌ای داشت. اما همان‌طور که تحلیل‌گران هشدار داده‌اند، پایداری این روند به نتیجه نهایی مذاکرات وابسته است. در صورت شکست گفت‌وگوها، موجی از بی‌اعتمادی دوباره بازار را فراخواهد گرفت و طلا بار دیگر اوج خواهد گرفت.

نگاه صندوق‌های سرمایه‌گذاری

در فضای پرابهام کنونی، نهادهای مالی بزرگ جهانی پیش‌بینی‌های صعودی نسبت به آینده طلا دارند. گلدمن ساکس، هدف قیمتی خود را برای پایان سال ۲۰۲۵ به ۳۷۰۰ دلار افزایش داده است. در سناریوی حادتر، حتی قیمت ۴۵۰۰ دلار نیز ممکن دانسته شده است. جی‌پی مورگان نیز از میانگین قیمت ۲۹۵۰ دلار در سه‌ماهه پایانی سال جاری سخن می‌گوید.

بانک‌های یو بی اس و بنک آف آمریکا، نیز اهداف قیمتی خود را به ترتیب ۳۵۰۰ دلار و بالاتر تعیین کرده‌اند. تحلیل‌گران معتقدند این ارقام بر پایه پیش‌بینی ادامه سیاست‌های تعرفه‌ای ترامپ، احتمال رکود اقتصادی، و افزایش خرید طلا توسط بانک‌های مرکزی کشورها شکل گرفته است.

فرصت طلایی برای سرمایه‌گذاران؟

با ورود به ماه چهارم از سال ۲۰۲۵، نشانه‌های روشنی از تمایل سرمایه‌گذاران به طلا دیده می‌شود. در دوره‌های تورم بالا، نااطمینانی سیاسی و رکود اقتصادی، طلا به طور معمول، عملکرد بهتری نسبت به سایر دارایی‌ها دارد. به همین دلیل، کارشناسان بر این باورند که سال جاری می‌تواند زمان مناسبی برای ورود یا افزایش سهم طلا در سبدهای سرمایه‌گذاری باشد.

البته ریسک‌هایی هم وجود دارد. کاهش غیرمنتظره تنش‌ها یا چرخش ناگهانی در سیاست‌های اقتصادی ترامپ، می‌تواند چشم‌انداز صعودی طلا را به چالش بکشد. سرمایه‌گذاران باید هوشیارانه تصمیم‌گیری کنند و همواره از ابزارهای اهرمی پرریسک همچون مشتقات با دقت استفاده کنند.

رونق بازار مشتقات

یکی از پیامدهای افزایش قیمت طلا، رشد چشم‌گیر در معاملات مشتقات طلا بوده است. در سال گذشته، بورس کالای نیویورک (COMEX) شاهد افزایش ۲۷ درصدی حجم معاملات آتی طلا بود. بورس آتی شانگهای (SHFE) نیز جهش ۴۰۰ درصدی را ثبت کرد. بورس کالای دبی نیز رشد ۷۸ درصدی در قراردادهای آتی طلا داشت.

این ابزارهای مالی، سودآوری بالقوه بالایی دارند اما به همان میزان هم خطرناک‌اند. نوسانات شدید قیمت طلا در دوران ترامپ، این بازار را به یکی از جذاب‌ترین اما پرریسک‌ترین بسترهای معاملاتی تبدیل کرده است.

اثر قیمت جهانی طلا بر بازار ایران

بازار طلای ایران به شدت تحت تأثیر قیمت جهانی و نرخ ارز دلار قرار دارد. هرگونه افزایش در قیمت اونس جهانی یا نرخ دلار، به صورت هم‌زمان و مستقیم روی قیمت سکه و طلا در بازار داخلی تأثیر می‌گذارد. از سوی دیگر، تورم و کاهش ارزش پول ملی، سرمایه‌گذاران را به خرید طلا به عنوان ابزار حفظ ارزش سوق می‌دهد.

در ماه‌های اخیر، پس از افزایش نسبی نرخ دلار و تقویت انتظارات تورمی، قیمت طلا و سکه در ایران مجدد وارد مدار صعودی شده‌اند. تحلیل‌گران، هشدار می‌دهند که اگر قیمت جهانی

در بازاری که امنیت در میان آشوب‌ها خریدار دارد، طلا بار دیگر به تیتر نخست رسانه‌های اقتصادی بازگشته است. از افزایش تعرفه‌ها تا تنش‌های ژئوپلیتیک و همه‌گیری‌ها، فلز زرد در دوران ترامپ به نماد واکنش بازار به عدم‌قطعیت بدل شده است.

طلا به سطوح پیش‌بینی‌شده صندوق‌های بین‌المللی برسد، شاهد رکوردهای جدیدی در بازار طلا و سکه ایران خواهیم بود.

طلا، باز هم بازیگر اصلی بازارها

سیاست‌های دونالد ترامپ همچنان یکی از موثرترین محرک‌های بازار طلا در سطح جهانی است. در حالی که تعرفه‌ها، جنگ‌های تجاری و مذاکرات سیاسی بار دیگر در دستور کار دولت آمریکا قرار گرفته‌اند، سرمایه‌گذاران طلا را همچون سپری در برابر طوفان‌های اقتصادی می‌بینند. تحلیل‌ها نشان می‌دهند که با ادامه سیاست‌های کنونی، طلا در سال ۲۰۲۵ نه تنها در محدوده‌های بالای قیمتی باقی خواهد ماند، بلکه ممکن است رکوردهای جدیدی را نیز به ثبت برساند.

بازار مشتقات نیز همچنان پررونق و پرریسک است و قیمت طلا در ایران، مانند گذشته، وابستگی شدیدی به تحولات جهانی و نرخ دلار دارد. به نظر می‌رسد سال ۲۰۲۵ در تاریخ طلا به عنوان سالی سرنوشت‌ساز ثبت شود؛ سالی که در آن سیاست، اقتصاد و نااطمینانی، طلا را بار دیگر به کانون سرمایه‌گذاری‌ها بازگرداند.

آیا تاریخ تکرار می‌شود؟

بازار طلا بارها در تاریخ معاصر خود نشان داده که نسبت به رویدادهای سیاسی خاص واکنش‌های قابل پیش‌بینی دارد. برای نمونه، در دوران ریاست‌جمهوری ریچارد نیکسون در دهه ۷۰ میلادی، زمانی که ایالات متحده به طور رسمی از استاندارد طلا خارج ش، قیمت این فلز گرانبها جهشی تاریخی را تجربه کرد. یا در سال‌های بعد، با شروع بحران مالی ۲۰۰۸، بازار طلا ظرف مدت کوتاهی از حدود ۷۰۰ دلار به بیش از ۱۹۰۰ دلار در سال ۲۰۱۱ رسید.

در هر دو مورد، شباهت‌های قابل‌توجهی با شرایط فعلی دیده می‌شود: بی‌ثباتی مالی، افزایش کسری بودجه دولت، رشد شدید نقدینگی و نااطمینانی ژئوپلیتیکی. تحلیل‌گران معتقدند اگر ترامپ در ادامه مسیر دوم ریاست‌جمهوری‌اش به همان روند انبساطی مالی، سیاست‌های حمایت‌گرایانه و اصطکاک با متحدان و رقبا ادامه دهد، می‌توان تکرار جهش‌های تاریخی در قیمت طلا را محتمل دانست.

آینده نرخ بهره و نقش فدرال‌رزرو

یکی از عوامل کلیدی در تعیین قیمت طلا، سیاست‌های نرخ بهره توسط فدرال‌رزرو (بانک مرکزی آمریکا) است. طلا برخلاف اوراق قرضه یا سپرده‌های بانکی سودی پرداخت نمی‌کند، بنابراین در محیط‌هایی با نرخ بهره پایین، جذابیت آن برای سرمایه‌گذاران بیشتر می‌شود. اگر دولت ترامپ دوم برای مقابله با رکود یا برای تأمین منابع مالی سیاست‌های انبساطی خود، فشار بیشتری به فدرال‌رزرو برای کاهش نرخ بهره وارد کند، احتمالاً طلا نیز از این سیاست‌ها منتفع خواهد شد.

از سوی دیگر، فدرال‌رزرو در دوران ترامپ نخست نیز بارها تحت فشار قرار گرفت تا با کاهش نرخ بهره و اجرای سیاست‌های تسهیل کمی، به حمایت از بازارها بپردازد. اکنون با رشد کند اقتصادی در جهان و احتمال ورود مجدد آمریکا به دوران تورم بالا، این بانک مرکزی ممکن است در تنگنای تصمیم‌گیری قرار گیرد؛ و هرگونه سیگنال مبنی بر کاهش نرخ بهره می‌تواند مجدد، قیمت طلا را به حرکت درآورد.

سیاست‌های بودجه‌ای دولت ترامپ

دولت دوم ترامپ، همانند دور نخست خود، با بودجه‌های سنگین و کسر ترازهای مالی گسترده مواجه است. طرح‌های بزرگ زیرساختی، کاهش مالیات برای شرکت‌ها، و افزایش بودجه دفاعی، همگی به افزایش استقراض دولت آمریکا منجر شده‌اند. در نتیجه، حجم اوراق قرضه منتشرشده به شدت افزایش یافته و فشار تورمی از این مسیر به اقتصاد وارد شده است.

این سیاست‌ها، به‌رغم حمایت کوتاه‌مدت از رشد اقتصادی، در بلندمدت می‌توانند اثرات تورمی غیرقابل چشم‌پوشی داشته باشند؛ به‌ویژه اگر فدرال‌رزرو به دلایل سیاسی یا اقتصادی از اعمال سیاست‌های انقباضی خودداری کند. در چنین سناریویی، طلا به عنوان دارایی ضد تورمی بار دیگر مورد اقبال سرمایه‌گذاران قرار خواهد گرفت.

قیمت طلا و وقایع مهم ژئوپلیتیک (۲۰۱۷-۲۰۲۱)

سال	میانگین قیمت سالانه طلا (دلار/اونس)	وقایع مهم ژئوپلیتیک
۲۰۱۷	۱۲۵۷	آغاز جنگ تجاری با چین
۲۰۱۸	۱۲۶۸	خروج آمریکا از توافق هسته‌ای ایران
۲۰۱۹	۱۳۹۳	تشدید تنش‌ها در خاورمیانه
۲۰۲۰	۱۷۷۳	آغاز همه‌گیری کووید-۱۹
۲۰۲۱	۱۷۹۹	ادامه پیامدهای همه‌گیری و انتخابات آمریکا

بانک‌های مرکزی: مشتریان جدید بازار طلا

در سال‌های اخیر، بسیاری از بانک‌های مرکزی جهان با هدف کاهش وابستگی به دلار آمریکا و تنوع‌بخشی به ذخایر ارزی خود، اقدام به خرید گسترده طلا کرده‌اند. چین، روسیه، ترکیه و حتی برخی کشورهای اروپایی در زمره کشورهایی هستند که حجم ذخایر طلای خود را به طرز چشم‌گیری افزایش داده‌اند.

در دور دوم ریاست‌جمهوری ترامپ، با افزایش ریسک‌های ژئوپلیتیکی و احتمال اعمال تحریم‌های یک‌جانبه جدید از سوی آمریکا، این روند به احتمال فراوان، با شدت بیشتری ادامه خواهد یافت. برای کشورهایی که از تهدیدات ارزی آمریکا بیم دارند، طلا به عنوان ابزاری برای حفظ استقلال پولی و اقتصادی شناخته می‌شود. این تقاضای فزاینده نهادی، یکی دیگر از عوامل حمایت‌کننده از قیمت طلا در سال ۲۰۲۵ و پس از آن خواهد بود.

بازار رمزارزها: رقیب طلا یا مکمل آن؟

یکی از پرسش‌های مهم سال‌های اخیر این بوده است که آیا رمزارزهایی مانند بیت‌کوین، می‌توانند جایگزین طلا به عنوان ذخیره ارزش شوند؟ در دوران ترامپ اول، با رشد ناگهانی بازار رمزارزها، برخی تحلیل‌گران بر این باور بودند که بیت‌کوین به «طلای دیجیتال» تبدیل خواهد شد. اما نوسانات شدید، عدم ثبات نهادی و مداخلات دولتی باعث شد که رمزارزها نتوانند جایگاه طلا را به عنوان یک دارایی امن به چالش بکشند.

اکنون در دولت دوم ترامپ، با افزایش نظارت و احتمال وضع مقررات سخت‌گیرانه بر رمزارزها، سرمایه‌گذاران محافظه‌کار، مجدد، به طلا به عنوان گزینه‌ای قابل اتکا نگاه می‌کنند. البته برخی تحلیل‌گران معتقدند در آینده نزدیک، طلا و بیت‌کوین می‌توانند به عنوان مکمل یکدیگر، در سبد سرمایه‌گذاری ظاهر شوند؛ اولی به عنوان دارایی فیزیکی و سنتی، و دومی به عنوان دارایی دیجیتال و نوآورانه.

تضعیف دلار، تقویت طلا

همبستگی معکوس میان ارزش دلار و قیمت طلا، یکی از اصول سنتی بازارهای مالی است. در دوران ترامپ، به دلیل تشدید سیاست‌های تجاری و افزایش بدهی‌های دولتی، ارزش دلار آمریکا بارها تحت فشار قرار گرفته است. برخی گمانه‌زنی‌ها حاکی از آن است که ترامپ در دور دوم نیز با هدف کاهش کسری تجاری آمریکا، تمایل به تضعیف دلار خواهد داشت.

اگر چنین رویکردی واقعیت پیدا کند، کاهش ارزش دلار در برابر سایر ارزها (یورو، ین، یوان) می‌تواند عاملی محرک برای افزایش بیشتر قیمت جهانی طلا باشد. سرمایه‌گذاران در چنین فضایی معمولاً ترجیح می‌دهند به دارایی‌هایی پناه ببرند که مستقل از ارزهای رایج باشند، و طلا در صدر این فهرست قرار دارد.

چشم‌انداز ۲۰۲۵

با تمام شواهد موجود، می‌توان گفت که سال ۲۰۲۵ برای بازار طلا، سالی حساس و پرنوسان خواهد بود. سیاست‌های اقتصادی دولت ترامپ، تنش‌های ژئوپلیتیکی، آینده نرخ بهره، تحولات ارزی، و روند خرید بانک‌های مرکزی، همگی عواملی هستند که می‌توانند قیمت طلا را به سطوح بی‌سابقه‌ای برسانند یا حداقل در محدوده‌های بالای فعلی تثبیت کنند.

اما از سوی دیگر، باید توجه داشت که بازار طلا همواره در معرض ریسک‌های پیش‌بینی‌نشده بوده است. توافق‌های سیاسی غیرمنتظره، سیاست‌های جدید فدرال‌رزرو، یا حتی کشف منابع عظیم طلا در نقاط جدید جهان می‌تواند تعادل این بازار را به هم بزند.

بازی دوگانه بر سر نفت

سیاست و اقتصاد جهانی چگونه روی بهای طلای سیاه تاثیر گذاشته است؟

در شـــرایط کنونی، بازار جهانی نفت بـــه طور توامان تحت تاثیر وضعیت شکننده اقتصاد جهانی و تنش‌های ژئوپلیتیکی قرار دارد. اگرچه در دهه‌های گذشـــته، تنش‌های خاورمیانه‌ای یا تحولات امنیتی شرق آسیا، بلافاصله موجب افزایش چشمگیر قیمت نفت می‌شدند، اما در سال‌های اخیر این رابطه پیچیده‌تر شده است.

یکی از دلایل اصلی این امر، کاهش تاثیر مستقیم بحران‌های منطقه‌ای بر عرضه فیزیکی نفت اســـت. در سال ۲۰۲۴، با وجود شـــدت‌گیری درگیری‌های اســـرائیل و فلســـطین و اختلال در مسیرهای دریایی مانند دریای سرخ، افزایش قیمت نفت به طور عمده موقتی بود و در ادامه تحت فشار رکود تقاضا فرو نشست.

بازار امروز نســـبت به گذشـــته، در برابـــر «نویز» ژئوپلیتیکی مقاوم‌تر شده اســـت؛ مگر آن‌که بحران‌ها منجر به اختلال واقعی در عرضه شوند. به بیان دیگر، در نبود اختلالات فیزیکی، افزایش قیمت‌ها به طور معمول، کوتاه‌مدت باقی می‌ماند و عوامل بنیادینی همچون رشد اقتصادی، میزان مصرف انرژی، و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها اثر بلندمدت‌تری دارند.

شوک اولیه جنگ اوکراین

تهاجـــم روســـیه به اوکراین در ســـال ۲۰۲۲، نقطـــه عطفی در ژئوپلیتیک انرژی بود. قیمت نفت در روزهای نخست این جنگ جهش شـــدیدی را تجربه کرد، اما به تدریج بازار با واقعیت‌های جدید وفق یافت. اروپا که بزرگ‌ترین مشـــتری نفت و گاز روسیه بود، به ســـرعت مسیر متنوع‌ســـازی واردات خود را آغاز کرد. در مقابل، روســـیه صادرات خود را با تخفیف به سمت آسیا به‌ویژه چین و هند تغییر داد.

در نتیجه، یک بازتنظیم اســـتراتژیک در جریان تجارت نفت جهانی شـــکل گرفت؛ الگویی که به احتمال، حتی پس از پایان جنگ نیز به طور کامل به وضعیت پیشـــین بازنخواهد گشـــت. تداوم این درگیری، اگرچه دیگر مانند گذشته شوک قیمتی ایجاد نمی‌کند، اما همچنان یک عامل ساختاری در تحولات بازار نفت باقی مانده است.

کشورهای اروپایی به سرمایه‌گذاری در انرژی‌های تجدیدپذیر سرعت بخشیده‌اند تا وابستگی خود به واردات انرژی از روسیه را به حداقل برسانند، روندی که نه‌تنها بازار اروپا بلکه توازن تقاضا در بازار جهانی را نیز دگرگون می‌کند.

بازگشت به بلوک‌بندی؟

روند واگرایی میان اتحادیه اروپا و روســـیه، فراتر از سطح تحریم‌ها، به سمت یک جنگ سرد انرژی‌محور ســـوق پیدا کرده است. اگر این مســـیر ادامه یابد، بـــازار جهانی انرژی با قطعه‌قطعه شـــدن جغرافیایی و تجاری مواجه خواهد شـــد. اروپا ناگزیر اســـت منابع جدیدی را جایگزین نفت روســـیه کند، درحالی‌که روســـیه باید خریـــداران جدیدی بیابـــد که اغلب در مســـافت‌های دورتر و با شـــرایط متفاوت قراردادی قرار دارند. این موضوع موجب افزایش هزینه‌های حمل‌ونقل، پیچیدگی‌های لجستیکی و فشار بیشتر بر زیرساخت‌های صادراتی می‌شود.

از سوی دیگر، تنش‌های سیاسی فزاینده و ریسک‌هایی که اعتبار شرکت‌های غربی را هدف قرار می‌دهند، تمایل آن‌ها برای ورود به هرگونه تجارت انرژی با روســـیه را کاهش داده و تجارت واقعی را محدودتر کرده است. در چنین سناریویی، روند قیمت‌گذاری در بازار جهانی می‌تواند به ســـمت تفکیک بلوکی پیش رود و قواعد سنتی عرضه و تقاضا جای خود را به سیاست‌های اتحادمحور دهد

نقش ایالات متحده در نفت

ایالات متحده به عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت خام جهان، نقش مهمی در تعادل بازار ایفا می‌کنـــد. با این حال، در صورت چرخش سیاســـت‌های خارجی به سمت انزواگرایی، نقش سنتی این کشور در مدیریت بحران‌های بین‌المللی نفتی کاهش خواهد یافت. برخی تحلیل‌گـــران، معتقدند که کاهش حضور آمریکا در خاورمیانه یا عدم مشـــارکت فعال در سازوکارهای امنیت انرژی، می‌تواند منجر به افزایش نااطمینانی و نوسانات بازار شود.

از طرف دیگر، افزایش تمرکز آمریکا بر تولید داخلی، می‌تواند عرضه جهانی را بالا نگه دارد؛ به‌ویژه اگر تقاضای داخلی هم‌سطح افزایش نیابد. در چنین وضعیتی، احتمال دارد که قیمت جهانی نفت تحت فشـــار نزولی قرار گیرد. اما این افزایش عرضه، در نبود سیاست‌های هماهنگ‌کننده، می‌تواند ناپایداری بیشتری در بازار ایجاد کند، به‌خصوص در زمان بحران‌ها.

بازی سناریوها

تحلیل بازار نفت بدون در نظر گرفتن سناریوهای پیش‌رو ناقص خواهد بود. بر اســـاس بررسی روندهای جاری، می‌توان سه مسیر محتمل را ترســـیم کرد: تداوم وضعی موجود، تشدید بحران‌ها و کاهش تنش‌ها و انزوای آمریکا.

تداوم وضع موجود

در این سناریو، جنگ اوکراین بدون نتیجه مشخص ادامه یافته و روابط اروپا و روسیه همچنان تیره باقی می‌ماند. ایالات متحده به سطح فعلی مشارکت بین‌المللی خود ادامه می‌دهد. در این شرایط، قیمت نفت در محدوده‌ای به نسبت باثبات و متغیر باقی می‌ماند؛ یعنی بین ۶۸ تا ۸۵ دلار به ازای هر بشکه.

تشدید بحران‌ها

اگر جنگ اوکراین تشـــدید شـــود، روابط روسیه و غرب بیشتر تخریب گردد و حضور آمریکا در خاورمیانه کاهش یابد، احتمال

۸۰.۵

دلار

متوسط قیمت هر بشکه نفت برنت در سال ۲۰۲۲

۶۷.۸

دلار

پیش‌بینی متوسط قیمت هر بشکه نفت برنت در سال ۲۰۲۵

بازار جهانی نفت در یکی از حساس‌ترین برهه‌های تاریخی خود قرار دارد؛ جایی که هم‌زمان با رشد نگرانی‌های ژئوپلیتیک، تحولات عمیقی در زنجیره تامین، سیاست‌گذاری‌های انرژی و تعاملات قدرت‌های جهانی در حال رخ‌دادن است.

افزایش ناگهانی قیمت نفت تا سطوح بالاتر از ۱۰۰ دلار وجود دارد. این سناریو، نگرانی‌های مربوط به اختلال در عرضه را تقویت کرده و باعث افزایش حق بیمه ریسک خواهد شد.

کاهش تنش‌ها و انزوای آمریکا

در صورتی که جنگ اوکراین از طریق دیپلماتیک حل‌وفصل شود و روابط انرژی با روسیه به تدریج بهبود یابد، فشار نزولی بر قیمت‌ها شکل می‌گیرد. در عین حال، اگر آمریکا هم‌زمان سیاست انزواگرایی را در پیش گیرد، نقش تنظیم‌گر آن کاهش یافته و در بلندمدت، نوسانات بیشتری به بازار تحمیل خواهد شد. این وضعیت می‌تواند کاهش کوتاه‌مدت قیمت‌ها را به همراه داشته باشد، اما نااطمینانی ساختاری را نیز افزایش می‌دهد.

چگونه باید آماده بود؟

در مجموع، بازار نفت در سال‌های آینده درگیر لایه‌های پیچیده‌ای از عدم قطعیت خواهد بود. تغییرات سریع در سیاست‌های بین‌المللی، تحولات ژئوپلیتیکی، رقابت میان قدرت‌های بزرگ و روندهای اقتصادی جهانی همگی با هم در تعامل‌اند. اگرچه اقتصاد جهانی به عنوان متغیر بنیادین در تعدیل قیمت‌ها نقش ایفا می‌کند، اما نمی‌توان از نقش اختلالات احتمالی در عرضه، چه به دلیل جنگ و چه تحریم، چشم پوشید.

سیاست‌گذاران، شرکت‌های انرژی، و سرمایه‌گذاران باید خود را برای مواجهه با طیف وسیعی از سناریوها آماده کنند.

از نفت به سمت چه می‌رویم؟

در حالی که بازار جهانی نفت همچنان یکی از ارکان حیاتی اقتصاد بین‌الملل باقی مانده، روندهایی در حال شکل‌گیری‌اند که می‌توانند در دهه‌های آینده نقش نفت را به‌طور چشمگیری کمرنگ‌تر کنند. افزایش نگرانی‌ها درباره تغییرات اقلیمی، توسعه فناوری‌های ذخیره‌سازی انرژی، و کاهش هزینه تولید برق از منابع تجدیدپذیر، سبب شده است که سیاست‌گذاران، شرکت‌های بزرگ انرژی و حتی کشورهای تولیدکننده نفت، به بازتعریف جایگاه خود در زنجیره تأمین انرژی جهانی بیندیشند.

برقی‌سازی حمل‌ونقل، یکی از مهم‌ترین محورهای این گذار است. با افزایش تولید خودروهای برقی و حمایت دولت‌ها از زیرساخت‌های شارژ، تقاضا برای بنزین، در کشورهای توسعه‌یافته به تدریج کاهش یافته است. شرکت‌های نفتی سنتی، همچون بریتیش پترولیوم و شل، بودجه‌های قابل‌توجهی را به تحقیق و توسعه در حوزه‌های غیرنفتی اختصاص داده‌اند. این نشان می‌دهد که حتی بازیگران سنتی بازار نفت نیز نسبت به آینده بدون نفت آماده می‌شوند.

همچنین فناوری‌های کربن‌زدایی، مانند جذب و ذخیره کربن (CCS) یا هیدروژن سبز، به عنوان جایگزین‌های آینده‌نگر در صنایع انرژی‌بر و حمل‌ونقل سنگین مطرح شده‌اند. با اینکه این فناوری‌ها هنوز در مراحل اولیه توسعه و گران‌قیمت هستند، اما در صورت تداوم سرمایه‌گذاری، می‌توانند نقش اساسی در کاهش وابستگی جهانی به نفت ایفا کنند.

در کنار این موارد، ابعاد ژئوپلیتیک آینده، نیز در حال بازتعریف هستند. کشورهایی که در حال حاضر منابع عظیم نفتی دارند، ممکن است در صورت کاهش جهانی مصرف نفت، با چالش‌های اقتصادی و سیاسی عمده‌ای مواجه شوند. برخی از این کشورها، نظیر عربستان سعودی، به دنبال تنوع‌بخشی به اقتصاد خود از طریق پروژه‌هایی مانند چشم‌انداز ۲۰۳۰ هستند.

در غیر این صورت، «دام نفتی» می‌تواند این کشورها را در وضعیتی بحرانی قرار دهد، جایی که کاهش درآمدهای نفتی بدون جایگزین مناسب، منجر به نارضایتی اجتماعی و بی‌ثباتی داخلی می‌شود. در مسیر گذار، نقش دولت‌ها، همکاری‌های بین‌المللی و نوآوری فناورانه، تعیین‌کننده خواهد بود. آینده انرژی، در گرو توانمندی بشر در متعادل ساختن نیاز به رشد اقتصادی، امنیت انرژی، و مسئولیت زیست‌محیطی است؛ چالشی که شاید بزرگ‌ترین آزمون سیاست جهانی در قرن ۲۱ باشد.

۶۱,۴

دلار

پیش‌بینی متوسط قیمت هر بشکه نفت برنت در سال ۲۰۲۶

داده‌های جهانی تولید، مصرف و قیمت نفت

شاخص	۲۰۲۳ (میلیون بشکه در روز)	۲۰۲۴ (میلیون بشکه در روز)	۲۰۲۵ (پیش‌بینی) (میلیون بشکه در روز)	۲۰۲۶ (پیش‌بینی) (میلیون بشکه در روز)
تولید ایالات متحده	۱۲٫۹	۱۳٫۲	۱۳٫۵	۱۳٫۶
تولید روسیه	۹٫۶	۹٫۶	۹٫۰۷	-
تولید عربستان سعودی	-	۹	۹٫۰۱	-
تولید کل اوپک	۳۲٫۴	۳۲٫۴	۳۲٫۵	۳۲٫۶
تولید غیر اوپک	۶۹٫۸	۷۰٫۴	۷۱٫۶	۷۲٫۷
مصرف جهانی نفت	۱۰۱٫۸	۱۰۲٫۷	۱۰۳٫۶	۱۰۴٫۷
مصرف نفت ایالات متحده	-	۲۰٫۳	۲۰٫۵	-
مصرف نفت چین	-	-	۱۶٫۸	۱۷٫۰
مصرف نفت هند	-	-	۵٫۳	۵٫۴
قیمت متوسط سالانه نفت برنت (دلار در هر بشکه)	۸۲٫۴۱	۸۰٫۵۶	۶۷٫۸۷	۶۱٫۴۸

منبع: اداره اطلاعات انرژی آمریکا و گلدمن ساکس

مذاکرات فرصت است، نه پایان ماجرا

سناریوهای پیش روی اقتصاد ایران در پی تحولات سیاسی چیست؟



علیرضا حیدری
کارشناس اقتصادی

مذاکرات ایران و آمریکا، هر بار که در سطح رسانه‌ها یا پشت درهای بسته سیاسی مطرح می‌شوند، بازارهای داخلی ایران را به شکل محسوسی تحت تاثیر قرار می‌دهند. با این حال، بسیاری از تحلیل‌ها تنها به سطح دیپلماتیک این مذاکرات می‌پردازند و کمتر به بستر پیچیده و خاکستری ژئوپلیتیک و اثر رفتار بازیگران اقتصادی بـــزرگ بر روند گفت‌وگوها و خروجی‌های اقتصادی آن پرداخته می‌شود. به عنوان یک کارشـــناس اقتصادی، آنچه مرا بیش از متن توافق یا دیدار مقامات سیاسی نگران می‌کند، زمین بازی پیچیده‌ای‌ست که این مذاکرات در آن شکل می‌گیرند. زمین بازی‌ای که بیشتر از کلمات، تحت تاثیر معادلات قدرت، مداخلات منطقه‌ای، و منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت بازیگران اصلی در اقتصاد است.

نقش تحولات ژئوپلیتیک و بازیگران بزرگ

نخست باید بدانیم که مذاکرات ایران و آمریکا در خلاء رخ نمی‌دهند. این گفت‌وگوها در بستری از تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، و در فضای رقابتی میان قدرت‌های بزرگ مانند چین، روســـیه و ایالات متحده قرار دارند. هر یک از این کشورها بسته به منافع ژئوپلیتیکی خود، یا مشوق این گفت‌وگوها هستند یا سعی در اخلال در روند آن دارند.

در کنار آن، بازیگران بزرگ اقتصادی نیز وارد میدان شده‌اند. شرکت‌های چندملیتی، لابی‌های نفتی، و حتی صندوق‌های سرمایه‌گذاری که از تحریم‌های ایران منتفع بوده‌اند یا در برابر باز شدن ناگهانی بازار ایران احســـاس تهدید می‌کنند، به طور غیرمســـتقیم بر جهت‌گیری مذاکرات تاثیر می‌گذارند. این فشـــارها می‌توانند به کند شدن روند، تغییر اولویت‌ها و حتی انحراف از موضوعات اقتصادی منجر شوند.

سناریوهایی درباره نتیجه مذاکرات و تأثیرات اقتصادی آن

در این بخش، ســـه سناریو قابل تصور است که با توجه به عوامل بالادستی و ژئوپلیتیک، می‌توان آن‌ها را مورد بررسی قرار داد:

سناریوی اول: توافق موقت با اهداف محدود اقتصادی

در این حالت، دو طرف به توافقی موقت و محدود دست می‌یابند که شامل لغو برخی تحریم‌های مالی و انرژی، و در مقابل، کاهش سطح غنی‌سازی ایران است. این توافق اغلب در چارچوب «رفع فشار لحظه‌ای» صورت می‌گیرد و نه حل ریشه‌ای مشکلات.

آثار اقتصادی احتمالی:

- کاهش مقطعی نرخ ارز به دلیل بهبود انتظارات روانی.
- افزایش صادرات نفت به میزان محدود، بدون جذب سرمایه‌گذاری‌های عمده خارجی.
- کاهش تورم انتظاری ولی نه کاهش پایدار تورم ساختاری.
- افزایش تحرک در بورس به ویژه در نمادهای دلاری و پتروشیمی‌ها، اما نه بازگشت اعتماد عمومی به بازار سرمایه.

سناریوی دوم: شکست مذاکرات و تشدید فشارها

در این حالت، مذاکرات بدون حصول توافق خاتمه می‌یابد و آمریکا یا متحدانش تحریم‌ها را افزایش می‌دهند، یا مکانیزم ماشه و اقدامات مشابه را در نهادهای بین‌المللی فعال می‌کنند.

آثار اقتصادی احتمالی:

- افزایش قیمت دلار و طلا به دلیل هراس عمومی و نااطمینانی.
- کاهش چشمگیر سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، همراه با فرار سرمایه.
- افزایش فشار بر واردات کالاهای اساسی و افزایش قیمت نهاده‌ها.
- رکود تورمی عمیق‌تر، به‌ویژه در نیمه دوم سال ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵.
- اختلال در تجارت منطقه‌ای با کشورهایی مانند ترکیه، عراق، امارات.

سناریوی سوم: توافق جامع و راهبردی با پشتوانه بین‌المللی

در این سناریو، مذاکرات به نتیجه‌ای بلندمدت منجر می‌شود، با تعهداتی متقابل و پایدار که توسط نهادهای بین‌المللی مانند اتحادیه اروپا یا آژانس انرژی اتمی نیز تضمین می‌شود.

آثار اقتصادی احتمالی:

- ورود سرمایه‌گذاری خارجی در حوزه انرژی، صنعت و زیرساخت در میان‌مدت.
- افزایش شدید درآمدهای نفتی و دسترسی به منابع بلوکه‌شده ارزی.
- تثبیت نرخ ارز و ایجاد زمینه برای مهار پایدار تورم.
- رونق تولید صنعتی و ارتقای ظرفیت اشتغال.
- فعال شدن خطوط فاینانس و تامین مالی بین‌المللی برای پروژه‌های بزرگ.
- اصلاح نظام بانکی در سایه بازگشت تدریجی به سوئیفت و روابط بانکی بین‌المللی.

این سناریو اما بیشترین مقاومت را از سوی مخالفان منطقه‌ای و بازیگران اقتصادی محافظه‌کار داخلی خواهد داشت، زیرا منافع بسیاری از گروه‌ها در سایه تحریم‌ها شکل گرفته و تثبیت شده‌اند.

سناریوهای میانی و پیامدهای کم‌اهمیت‌تر ولی قابل تامل

در کنار این سه سناریوی اصلی، چند خروجی کم‌اهمیت‌تر نیز قابل پیش‌بینی است که هرچند در ظاهر تاثیر اندکی دارند، ولی در فضای بی‌ثبات اقتصاد ایران، می‌توانند نقش تســـریع‌کننده یا کندکننده در روندهای کلان ایفا کنند:

- بازگشت برخی شرکت‌های خارجی کوچک و متوسط در بخش فناوری یا خدمات.
- افزایش تعاملات بانکی با کشورهای آسیایی و منطقه‌ای مانند قطر و عمان.
- تسهیل واردات کالاهای واسطه‌ای و کاهش هزینه تولید.
- افزایش امید به آینده و تقویت ســـرمایه‌گذاری در بازارهای داخلی از سوی فعالان اقتصادی ایرانی.

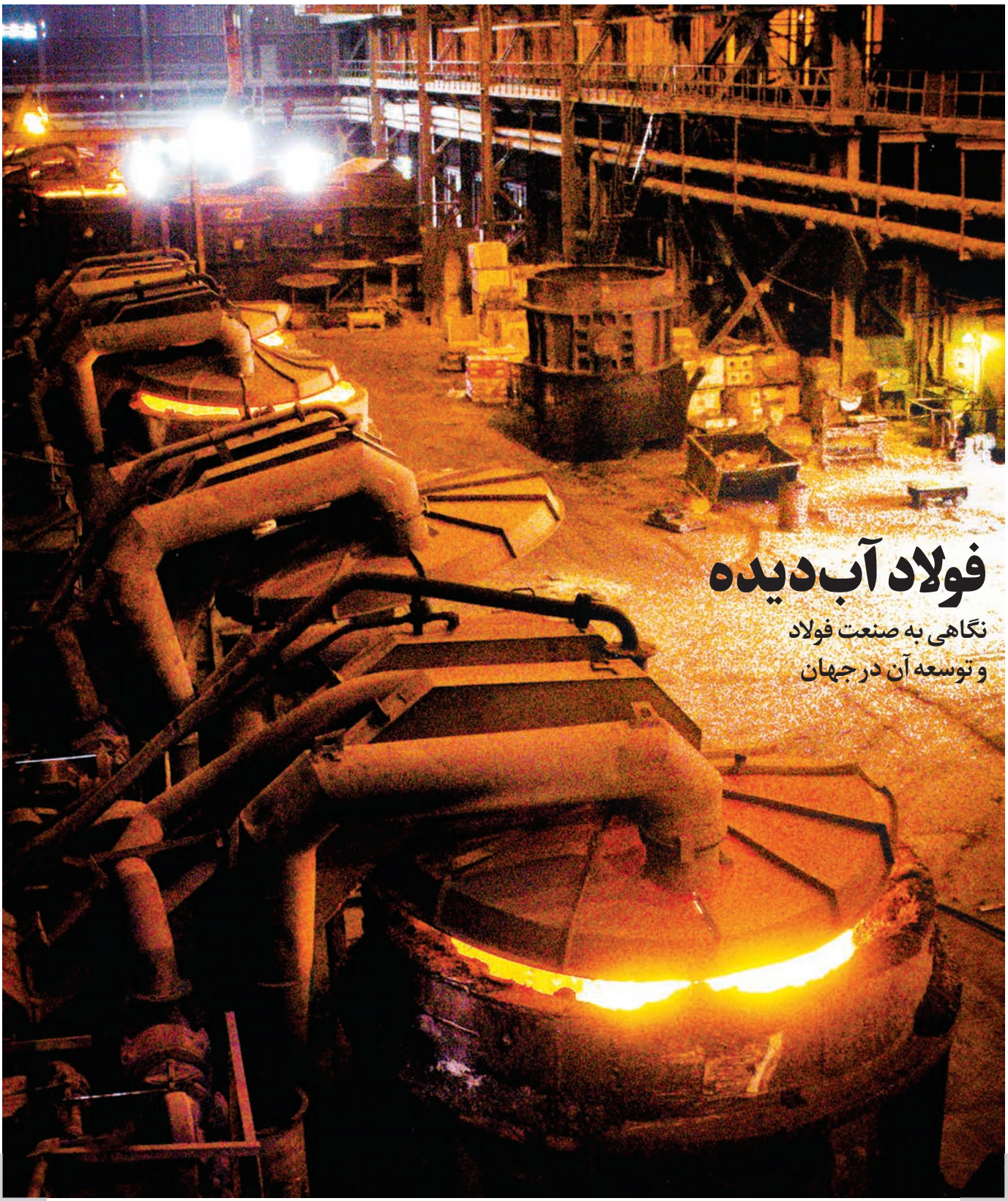
نتیجه‌گیری: اقتصاد ایران در دوراهی فرصت و مخاطره

مذاکرات ایران و آمریکا، بیش از آن‌که یک فرآیند سیاسی باشند، اکنون به یک متغیر تعیین‌کننده در آینده اقتصاد ایران بدل شده‌اند. اما مسیر این مذاکرات با سنگ‌ریزه‌های ریز و درشتی چون رقابت قدرت‌های جهانی، تنش‌های منطقه‌ای، و منافع بازیگران بزرگ اقتصادی، فرش شده است.

به‌همین دلیل، هرگونه توافقی، «حتی محـــدود»، می‌تواند محرک کوتاه‌مدتی برای اقتصاد باشـــد، اما تنها یک توافق جامع و پایدار می‌تواند اقتصاد ایران را از سایه تحریم، نااطمینانی و فرار سرمایه خارج کند.

با این‌همه، حتی بهترین سناریوها نیز بدون اصلاحات ساختاری داخلی در حوزه‌هایی چون نظام بانکی، بودجه دولت، و فضای کسب‌وکار، نمی‌توانند به شکوفایی بلندمدت اقتصادی منجر شوند.

مذاکرات فرصت هستند، اما نه پایان ماجرا. بهره‌گیری از این فرصت، نیازمند تصمیمات دشوار، عزم سیاسی، و شجاعت در تغییر است.



فولاد آب‌دیده

نگاهی به صنعت فولاد و توسعه آن در جهان

مسیری به‌سوی کربن‌زدایی از فولاد

«مراکز فولاد سبز» چگونه می‌توانند آثار زیست‌محیطی یک صنعت بسیار آلاینده را کاهش دهند؟

تولید فولاد سبز برای کل صنعت فولاد و آینده کره زمین حیاتی است. اما کربن‌زدایی از زنجیره تولید جهانی فولاد یک وظیفه مهم است. امروزه، صنعت فولاد عامل ۷ درصد انتشـــار گازهای گلخانه‌ای در جهان اســـت. احتمالاً اروپا اولین منطقه دنیا برای شروع کربن‌زدایی است، چون مالیات دی‌اکسید کربن و سایر قوانین سختگیرانه، انگیزه‌هایی برای کاهش سریع انتشار گازهای گلخانه‌ای در این قاره ایجاد کرده است. انتظار می‌رود که مناطق دیگر دنیا نیز به واسطه فشارهای قانونی و پایداری مشابه، از این رویه پیروی کنند

بسیاری از شرکت‌ها سفر خود را برای کربن‌زدایی آغاز کرده‌اند و به دنبال تکنولوژی‌های جایگزین ذوب مواد خام در کوره‌های بلند برای تولید فلز، مثل بازیافت قراضه‌های فلزی، «بریکت آهن گرم» (HBI) و «آهن اســـفنجی» یا احیای مستقیم (DRI) و همچنین اســـتفاده از انرژی سبز و جذب، بهره‌برداری و ذخیره کربن هستند. اما این تکنولوژی‌ها هنوز جای پیشرفت زیادی دارند. طبق تحلیل‌های موسسه تحقیقاتی مک‌کینزی، بیش از ۱۶۵۰ کارخانه موجود در سراسر جهان نیاز به کربن‌زدایی دارند تا انتشار کربن را مطابق هدف‌های تعیین‌شده کاهش دهند، که این امر به نوبه خود نیاز به انرژی سبز را افزایش می‌دهد.

تحقیقات مک‌کینزی نشان می‌دهد در سال‌های آتی، ایجاد مراکز جدید فولاد سبز در مکان‌هایی با دسترسی مناسب به انرژی ارزان و مواد اولیه فلزی مناسب، می‌تواند یک استراتژی موفق باشـــد. این مراکز، راه‌حل جادویی برای کربن‌زدایی در کل این صنعت نیستند، اما می‌توانند به کربن‌زدایی فعالان فعلی صنعت فولاد کمک کنند. همچنین ممکن اســـت در کوتاه مدت تا میان مدت به عنوان بخشی از راه‌حل‌های ترکیبی عمل کنند و باعث شوند تقاضا برای فولاد سبز در صنایع مهمی مانند خودروسازی، ماشین‌آلات و ساخت و ساز تامین شود.

تغییر شکل زنجیره‌های تامین جهانی

کربن‌زدایی می‌تواند بزرگ‌ترین تغییر شکل دارایی‌ها در تاریخ صنعت فولاد را ایجاد کند. امروزه، این صنعت عمدتاً فولاد را در کارخانه‌های تلفیقی کوره بلندـاکسیژن پایه (BF-BOF) تولید می‌کند. این کارخانه‌ها تولید آهن و فولاد بالادســـتی را با تولید محصولات نهایی پایین‌دستی (مانند نورد گرم) ترکیب می‌کنند. این کارخانه‌های سنتی به برای کاهش سنگ آهن به کک وابسته‌اند و انتشار کربن بالایی دارند.

برای کربن‌زدایی و همزمان تامین تقاضا، شـــرکت‌های فولادی باید به دنبال جایگزین‌هایی برای این نوع کارخانه‌ها باشند. این جایگزین ها می‌توانند تولید فولاد از طریق احیای مســـتقیم آهن با هیدروژن ســـبز، اســـتفاده از پیش‌ذوب‌کننده‌هایی که با انرژی تجدیدپذیر تامین می‌شوند و کوره‌های قوس الکتریکی (EAF) برای ساخت فولاد باشند. همچنین می‌توان از راه‌حل‌های جذب کربن استفاده کرد. راه‌حل‌های ترکیبی هم مفید است، مانند استفاده از قراضه فلزات در ترکیب با بریکت آهن گرم.

شرکت‌ها با بازتنظیم دارایی‌های خود، می‌توانند زنجیره‌های ارزش فولاد در سراسر مناطق را متناسب‌سازی کنند؛ مثلاً به شکل ایجاد مراکز فولاد سبز. این مراکز می‌توانند به اشکال مختلفی باشند، اما یک گزینه می‌تواند ایجاد مراکز «آهن سبز» باشد که فرآیند ساخت آهن را از تولید فولاد خام جدا می‌کنند. با این کار می‌توان محل مناسبی برای هر دو فرآیند در نظر گرفت: تولید آهن اسفنجی می‌تواند در مناطقی با دسترسی مناسب به گاز طبیعی یا هیدروژن ارزان و سنگ آهن انجام شود، و تولید فولاد خام می‌تواند در مناطقی با دسترســـی مناسب به انرژی تجدیدپذیر انجام شود. آهن تولیدشده می‌تواند به‌صورت بریکت آهن گرم بین مناطق حمل شود تا انتقال آن به کوره‌های قوس الکتریکی در مناطق دورتر، آسان‌تر باشد.

برای اینکه هر یک از این راه‌حل‌ها موثر باشـــند، همکاری بین صنعتی بســـیار مهم خواهد بود و شرکت‌ها باید بهترین مسیر پیش رو را برای خود در نظر بگیرند. ترکیبی از راه‌حل‌ها احتمالاً بیشترین مزیت را خواهد داشت. در ادامه، به اصولی که بازیگران این عرصه برای راه‌اندازی مراکز فولاد سبز به عنوان بخشی از سفر کربن‌زدایی خود باید توجه کنند،می‌پردازیم.

ضرروت تغییر شکل در دارایی‌های صنعت فولاد

در سراسر جهان، دو روش اصلی برای تولید فولاد وجود دارد که هر کدام ردپای کربنی متفاوتی دارند: تلفیق کارخانه‌های کوره بلندـاکسیژن پایه که بیش از ۶۵۰ کارخانه در کل دنیا را شامل می‌شود و کوره‌های قوس الکتریکی (مبتنی بر استفاده از فلزات قراضه) که بیش از ۱۰۰۰ کارخانه در کل دنیا را دربرمی‌گیرد. با اینکه کوره‌های قوس الکتریکی انتشـــار کربن کمتری نســـبت به BF-BOF دارند و می‌توانند بـــه طور کامل با انرژی تجدیدپذیر تامین انرژی شوند، اما فلزات قراضه کافی برای تامین تقاضای جهانی وجود ندارد و کوره قوس الکتریکی هم سبد محصول محدودی دارد.

به همین دلیل، صنعت تولید فولاد می‌تواند اســـتفاده از کوره‌های قوس الکتریکی را افزایش دهد، اما به همان دلیلی که گفته شـــد (محدود بودن فلزات قراضه) نمی‌تواند برای کربن‌زدایی صرفاً بر آن تکیه کند. این صنعت باید راه‌هایی برای کربن‌زدایی روش BF-BOF پیدا کند؛ به ویژه در تولید آهن بالادستی که انتشار کربن بسیار بالایی دارد.

هزینه برق، محرک رقابت‌پذیری آینده

در گذشته، هزینه تولید فولاد عمدتاً تحت تاثیر قیمت سنگ آهن و زغال سنگ سوخته یا کک بود. به دلیل اینکه این دو کالا، بازار جهانی دارند، شرکت‌ها بر اساس کارایی عملیاتی خود رقابت می‌کردند.

انتظـــار می‌رود که با تحول این صنعت به ســـوی فرآیندهای عاری از مصرف زغال سنگ و کک و وابستگی بیشتر به برق، این وضعیت تغییر کند. تولید فولاد سبز به زغال کک وابسته نیست، بلکه به مقدار زیادی انرژی الکتریکی نیاز دارد، به‌ویژه در فرآیند ساخت آهن. به عنوان مثال، هر متریک تن آهن اسفنجی به بیش از ۶۰



مراکز فولاد سبز می‌توانند رشد تولید ناخالص داخلی و فرصت‌های اشتغال برای دولت‌های محلی و ملی ایجاد کنند، اما فعالان صنعت ابتدا باید برای کسب مجوزهای لازم و ایجاد زیرساخت‌های توسعه همکاری کنند.

کیلوگرم هیدروژن نیاز دارد که معادل ۲۷۰۰ کیلووات ساعت برق به ازای هر متریک تن آهن اسفنجی است. به طور کلی، بر اساس تحلیل مک‌کینزی، برق (شامل برقی که برای تولید هیدروژن استفاده می‌شود) بین ۴۰ تا ۵۰ درصد از هزینه‌های تولید فولاد سبز را تشکیل می‌دهد.

در نتیجه، انتظار می‌رود متغیرهای منطقه‌ای در قیمت برق (علاوه بر قیمت سنگ آهن) هم هزینه‌ها و هم رقابت‌پذیری برای تولید فولاد سبز را تعیین کنند.

امکان راه‌اندازی زنجیره ارزش جدید و متنوع

یک زنجیره ارزش جدید و بهینه‌شده برای فولاد سبز، می‌تواند به شیوه‌های مختلفی ظاهر شود. شرکت‌ها می‌توانند به استفاده از دارایی‌های تلفیقی ادامه دهند، اما در عین حال می‌توانند این فرآیند را در نقاط مختلف تجزیه کنند و به شرکت‌ها اجازه دهند از مزایای هزینه انرژی بهره‌مند شوند و ایجاد ظرفیت‌های فولاد سبز را تسریع کنند. احتمالاً بسیاری از شرکت‌ها ترکیبی از راه‌حل‌های مختلف را به کار خواهند گرفت. شرکت‌های پیشکسوت تولید فولاد، با نگاهی به آینده باید به دقت پیامدهای کنار گذاشتن یکپارچه‌سازی عمودی را بسنجند. با اینکه این کار به آنها اجازه می‌دهد هزینه‌های سرمایه‌ای را به نفع هزینه‌های عملیاتی تغییر دهند و هزینه‌های کربن‌زدایی را کاهش دهند، اما به معنای از دست دادن بخشی از ارزش افزوده هم است.

یک گزینه امیدبخش برای تعادل‌بخشی بین مزایای هزینه انرژی و فرصت‌های ایجاد ارزش، ایجاد مراکز تولید مختص تولید آهن اسفنجی با مصرف انرژی بالاست. آهن تولید شده سپس می‌تواند به بریکت آهن گرم تبدیل شود تا به عنوان خوراک کارخانه‌های فولاد با کوره قوس الکتریکی حمل شود.

مزیت استراتژیک مراکز بریکت آهن

مراکز فولاد سبز که بریکت آهن گرم تولید می‌کنند، به دلایل زیر می‌توانند به تسریع کربن‌زدایی در صنعت فولاد کمک کنند:

مراکز بریکت آهن گرم می‌توانند فرآیند ساخت آهن را ایزوله کنند و امکان کربن‌زدایی آن را آسان‌تر کنند و در عین حال به شرکت‌ها اجازه دهند همچنان نظارت مستقیم بر فرآیندهای تولید فولاد سبز پایین‌دستی داشته باشند.

مراکز می‌توانند در مکان‌هایی ساخته شوند که توسعه انرژی تجدیدپذیر یا سبز با هزینه کم، سریع‌تر انجام شود.

ماهیت ایزوله‌شده دارایی‌های جدید می‌تواند سرمایه‌گذاران را ترغیب به تامین مالی کند

ایجاد مراکز فولاد سبز در مناطقی با این شرایط (مانند خاورمیانه، اقیانوسیه، آمریکای جنوبی و غیره) می‌تواند مناسب باشد، به شرطی که همزمان هزینه‌های لجستیکی برای مصرف‌کنندگان نیز رقابتی باشد.

ظرفیت‌های ذوب بریکت آهن گرم در سایت‌های موجود، برای تطبیق با توسعه تولید از طریق مراکز فولاد سبز، باید با ساخت کوره‌های قوس الکتریکی جدید یا واحدهای پیش‌ذوب افزایش یابد.

مراکز فولاد سبز باید با برنامه‌های کربن‌زدایی مصرف‌کنندگان نیز هماهنگ شوند. در بسیاری از بازارها، استفاده از گاز طبیعی به عنوان یک مرحله گذار، ممکن است تا دهه ۲۰۳۰ قابل قبول باشد، چون نسبت به روش BF-BOF پتانسیل بیشتری برای کاهش انتشار کربن دارد. اما با توجه به سرعت گرفتن کربن‌زدایی عمیق تا سال ۲۰۵۰ برای تحقق اهداف اقلیمی، باید استراتژی واضحی برای تحول به سوی هیدروژن سبز وجود داشته باشد. اجرای یک رویکرد پیوسته (استفاده از گاز طبیعی در کوتاه‌مدت تا میان‌مدت و سپس تغییر به هیدروژن) می‌تواند به کربن‌زدایی سریع‌تر و اقتصادی‌تر صنعت فولاد کمک کند.

مراکز فولاد سبز نیاز به یک اکوسیستم حمایتی دارند

راه‌اندازی مراکز فولاد سبز یک کار پیچیده است و نیازمند ایجاد اکوسیستم‌های جدید با مشارکت چندین ذینفع و شریک است. علاوه بر این، ساختارهای مالکیتی این مراکز می‌توانند با سایت‌های فولاد سنتی تفاوت اساسی باشند، زیرا دیگر ذینفعان مانند شرکت‌های انرژی و زیرساخت نیز می‌توانند سهامداران بالقوه باشند.

اگر آنها تصمیم بگیرند سراغ مراکز فولاد سبز بروند، فعالان صنعت باید یک نمونه کسب‌وکار یکپارچه برای همه ذینفعان بسازند:

- **شرکت‌های معدنکاری:** برای تولیدکنندگان بریکت آهن گرم، تضمین مشارکت‌هایی جهت تامین مواد اولیه و سنگ آهن باکیفیت، مهم و ضروری خواهد بود. چنین مشارکت‌هایی می‌تواند هم برای تولیدکنندگان بریکت و هم شرکت‌های معدنی سودآور باشد.
- **شرکت‌های انرژی:** با توجه به برنامه‌های ملی انتقال انرژی، مراکز فولاد سبز به دسترسی ضمانت‌شده به برق تجدیدپذیر، گاز طبیعی و هیدروژن سبز نیاز دارند.
- **سرمایه‌گذاران:** ساخت کارخانه‌های جدید تولید بریکت و آهن اسفنجی، به سرمایه‌گذاری‌های بزرگ و تامین مالی هوشمندانه برای کاهش هزینه‌های سرمایه نیاز دارد. این پروژه‌های جدید به عنوان دارایی‌های ایزوله شده با انتشار کم کربن با پتانسیل کاهش ریسک نوسانات مواد اولیه، می‌توانند برای سرمایه‌گذاران جذاب باشند.
- **تولیدکنندگان تجهیزات:** برای ساخت کارخانه‌های جدید آهن اسفنجی، باید تجهیزات فراهم کرد. تامین‌کنندگان، برای افزایش تولید تجهیزات ضروری، به نوبه خود نیاز به جذب استعدادها و مدیریت عوامل قانونی مانند یارانه‌ها، مجوزها و تامین مالی صادرات دارند.
- **دولت‌ها:** مراکز فولاد سبز می‌توانند رشد تولید ناخالص داخلی و فرصت‌های اشتغال برای دولت‌های محلی و ملی ایجاد کنند، اما فعالان صنعت ابتدا باید برای کسب مجوزهای لازم و ایجاد زیرساخت‌های توسعه همکاری کنند. مراکز بریکت در مکان‌های جدید نیاز به دسترسی به زیرساخت‌های پایه (مانند جاده‌ها، بنادر، اتصالات شبکه برق و اتصالات شبکه گاز طبیعی) دارند که همکاری با دولت‌های محلی را می‌طلبد. در عین حال، مراکز فولاد سبز می‌توانند فرصتی برای دولت‌ها و فعالان صنعت فراهم کنند تا زیرساخت‌های هیدروژن را به طور موثر افزایش دهند.
- **شرکت‌های لجستیکی:** مراکز بریکت به ایجاد قابلیت‌های قوی لجستیک واردشونده و خارج‌شونده نیاز دارند تا جریان ثابتی از مواد اولیه را تضمین کنند. به عنوان مثال، بریکت خارج‌شونده ممکن است نیاز به حمل و نقل در کشتی‌های بزرگ‌مقیاس داشته باشد، که آن هم به زیرساخت بندری مناسب (مانند قابلیت کشتیرانی در آب‌های عمیق) نیاز دارد.

برای کار کردن این اکوسیستم، یک استراتژی فروش و ورود به بازار قوی ضروری است. اپراتور مرکز بریکت باید قراردادهای فروش بلندمدت با شرکت‌های فولادی در بازارهای کلیدی را تضمین کند و مطمئن شود که موقع تحویل، الزامات کیفی سختگیرانه رعایت می‌شوند.

مراکز فولاد سبز، یک راه‌حل تمام و کمال برای کربن‌زدایی در صنعت فولاد نیستند، اما می‌توانند به عنوان یکی از روش‌های تسریع کربن‌زدایی، به‌ویژه در کشورهایی که هزینه‌های انرژی بالا دارند، عمل کنند. با گذشت زمان، مراکز فولاد سبز نیز می‌توانند تغییر کنند تا بخش‌های مختلف زنجیره ارزش را دربربگیرند و محصولات نیمه‌تمام یا محصولات نهایی (مانند صفحات یا کویل‌های نورد گرم) برای بازارهای جهانی تولید کنند

شرکت‌هایی که مراکز فولاد سبز را راه‌اندازی می‌کنند باید اطمینان حاصل کنند که عناصر کلیدی برای موفقیت وجود دارد: دسترسی به مواد اولیه و منابع انرژی تجدیدپذیر ارزان، حداقل سرمایه از طریق مفاهیم تامین مالی هوشمندانه و احتمالاً از طریق حمایت عمومی، و یک استراتژی فروش و ورود به بازار موفق که مشارکت‌های بلندمدت با حاشیه سود قابل قبول برای همه طرف‌ها را تضمین کند. اگر اینها به درستی اجرایی شوند، مراکز فولاد سبز می‌توانند ابزاری تحول‌آفرین در تحول صنعت آلاینده فولاد به یک صنعت سبز باشند.

منبع: مک‌کینزی

از ماده خام تا صنعت خودروسازی

نوآوری در فولاد پایه‌های آینده‌ای پیشرفته‌تر، کارآمدتر و پایدارتر را در حوزه حمل‌ونقل بنا می‌کند

سرگذشت فولاد از شکل خام و زمینی‌اش تا تبدیل شدن به یکی از اجزای کلیدی در صنعت خودروسازی، قصه تحول و مهندسی دقیق است. این سفر با استخراج سنگ آهن از دل زمین آغاز می‌شود، همان ماده معدنی غنی که ستون فقرات تولید فولاد را تشکیل می‌دهد. پس از استخراج، فرآیند تغلیظ سنگ آهن صورت می‌گیرد که شامل تصفیه و افزایش غلظت این ماده معدنی ارزشمند و آماده‌سازی جهت ذوب است. سنگ آهن پس از آماده‌سازی، در کوره بلند یا کوره قوس الکتریکی در معرض دمای بسیار بالایی قرار می‌گیرد. در این مرحله، بعد از ذوب و تصفیه شدن، از طریق فرآیندی به نام کاهش مستقیم، اکسیژن‌زدایی شده و از آهن به فولاد تبدیل می‌شود. کیفیت این ماده با افزودن آلیاژهایی مانند کروم، نیکل و مولیبدن افزایش می‌یابد که ویژگی‌های منحصربه‌فردی به آن می‌بخشند و آن را مناسب استفاده در بخش‌های مختلف خودرو می‌کنند.

پس از آن، ریخته‌گری صورت می‌گیرد که در آن یا فولاد مذاب را در قالب می‌ریزند تا شمش ایجاد شود، یا یکراست به شکلی نزدیک به محصول نهایی درمی‌آورند که به ریخته‌گری مداوم معروف است. فولاد بعد از جامد شدن تحت فرآیندهای نورد گرم و سرد قرار می‌گیرد تا ساختارش محکم‌تر شده و ضخامت و کیفیت سطحی مطلوبی به دست آورد.

پیشرفت‌های تکنولوژی هم فرآیندهایی را به وجود آورده‌اند که امکان تنظیم خواص مکانیکی فولاد را فراهم می‌کنند. روش‌هایی مثل نورد کنترل‌شده یا عملیات حرارتی، ریزساختار فولاد را تغییر می‌دهند و به آن ویژگی‌هایی مثل افزایش استحکام، انعطاف‌پذیری یا مقاومت در برابر سایش می‌دهند ـ خواصی که در ساخت خودرو فوق‌العاده اهمیت دارند.

فولاد پیش از آنکه بخشی از خودرو شود، اغلب سفری به کارخانجات تولید قطعات دارد. آنجا برش داده می‌شود، شکل می‌گیرد و در قالب قطعاتی مثل در، شاسی یا بلوک موتور مونتاژ می‌شود. اینجا جایی است که جادوی مهندسی دقیق به چشم می‌آید و ورقه‌ها و میله‌های فولادی به اجزای پیچیده‌ای تبدیل می‌شوند که به شکل هماهنگ و یکپارچه‌ای در خودرو عمل می‌کنند.

هر مرحله از این سفر در رسیدن فولاد به جایگاهش به‌عنوان ماده‌ای ایده‌آل برای استفاده در خودرو، نقشی دارد. روش‌های پیچیده تولید، کاری می‌کنند که وقتی فولاد به خط مونتاژ می‌رسد، آماده باشد تا نقش خود را در تولید خودروهای ایمن و بادوام و کارآمد ایفا کند.

ویژگی‌های کلیدی فولاد در صنعت خودروسازی

حضور پررنگ فولاد در ساخت خودرو تصادفی نیست، بلکه به خاطر ویژگی‌های خاص آن است که به نیازهای سختگیرانه این صنعت پاسخ می‌دهد. دوام، یکی از ویژگی‌های برجسته فولاد است که استحکام لازم را برای محافظت از سرنشینان و حفظ یکپارچگی خودرو در شرایط سخت فراهم می‌کند. فولاد به اندازه‌ای مقاوم است که می‌تواند بدون اینکه بشکند، ضربات شدید را تحمل کند، به همین دلیل برای اجزایی مانند شاسی و بدنه خودرو که نقشی حیاتی در ایمنی سرنشینان و خودرو دارند، ضروری است.

یکی دیگر از خصوصیات مهم فولاد، قابلیت شکل‌پذیری آن است (تغییر شکل تحت فشار).

مزایا و معایب فولاد در خودروسازی

مزایای فولاد	معایب فولاد
بادوام و دیرپاست	سنگین‌تر از آلیاژهای دیگر است و مصرف بهینه سوخت را کاهش می‌دهد
قابل بازیافت و پایدار است	فرآیند تولیدش انرژی‌بر است و گاز دی‌اکسید کربن تولید می‌کند
مقرون به صرفه است	اگر به درستی از آن نگهداری نشود، دچار خردگی می‌شود
استحکام بالا و مقاومت زیادش ایمنی را تامین می‌کند	در مقایسه با آلیاژهای شکل‌پذیرتر محدودیت شکل‌دهی دارد
ماده خام آن فراوان است	وزن سنگین‌ترش بر دینامیک و عملکرد خودرو تاثیر می‌گذارد

فولاد با وجود استحکام بالایش، می‌تواند به اشکال مختلفی درآید و فرم بگیرد که برای طراحی پیچیده خودروهای مدرن حیاتی است. شکل‌پذیری فولاد این امکان را فراهم می‌آورد که بدون اینکه از استحکام یا دوامش کاسته شود، با جریان‌های خلاقانه طراحی سازگار شود.

چکش‌خواری (تغییر شکل بدون شکستن تحت کشش) یکی دیگر از ویژگی‌های کلیدی فولاد است. این خاصیت در جذب انرژی در تصادفات نقشی حیاتی ایفا می‌کند. به همین دلیل، معمولاً بخش‌هایی که طراحی شده‌اند تا در هنگام برخورد به شکل کنترل‌شده‌ای مچاله شوند، از فولاد چکش‌خوار ساخته می‌شوند. این کار باعث می‌شود انرژی ضربه به درستی توزیع شود و آسیب به سرنشینان کاهش یابد.

دوام فولاد هم یکی دیگر از مزایای آن محسوب می‌شود. خودروها در معرض شرایط محیطی مختلفی مانند رطوبت، تغییرات دمایی و مواد خورنده قرار می‌گیرند. مقاومت فولاد در برابر این عوامل، نه‌تنها طول عمر خودرو را افزایش می‌دهد، بلکه نیاز به تعمیر و نگهداری مداوم را کمتر می‌کند. در نهایت، رسانایی فولاد نقش مهمی در ساخت خودرو دارد. رسانایی حرارتی و الکتریکی فولاد برای سیستم‌های گرمایشی و سرمایشی و عملکرد اجزای الکتریکی به کار گرفته می‌شوند. این ویژگی به‌ویژه در توسعه تکنولوژی خودروهای برقی اهمیت پیدا کرده که رسانایی فولاد چه در ایمنی خودرو و چه در عملکرد آن نقش دارد. نقش گمنام اما اساسی فولاد در ساختار و عملکرد خودرو به خاطر تک تک این ویژگی‌های کلیدی است. با شناخت این ویژگی‌ها، می‌فهمیم که فولاد صرفاً قسمتی از خودرو نیست، بلکه عنصر بنیادی است که تجربه خودروسازی مدرن را معنا می‌کند

فولاد پیشرفته با استحکام بالا (AHSS) و تاثیرش بر طراحی خودرو

فولاد پیشرفته با استحکام بالا (AHSS) تحول بزرگی در طراحی خودرو ایجاد کرده است، چون بدون افزایش وزن، استحکام فوق‌العاده‌ای را ارائه می‌دهد. این نوع پیشرفته از فولاد، این امکان را برای طراحان فراهم کرده که مرزهای نوآوری در ایمنی و بهره‌وری را جابه‌جا کنند. استحکام بیشتر AHSS به این معناست که می‌توان بدون کاهش ایمنی خودرو از ورق‌های نازک‌تری استفاده کرد. این امر منجر به کاهش وزن کلی خودرو، بهبود مصرف سوخت و کاهش انتشار آلاینده‌ها می‌شود. ظهور AHSS استانداردهای ایمنی خودرو را هم متحول کرده است. توانایی این فولاد در جذب انرژی بیشتر هنگام تصادف، با بهبود کیفیت مناطق مچاله‌شونده که باعث کاهش شدت ضربه و حفظ جان سرنشینان در تصادفات می‌شود، مستقیماً سبب افزایش ایمنی خودرو می‌شود. به همین دلیل در بخش‌هایی که بیشترین اهمیت را در محافظت از جان مسافران دارند، AHSS به یک ماده حیاتی تبدیل شده است.

گذشته از ایمنی، کاهش وزن AHSS تأثیر زیادی بر عملکرد خودرو دارد. وزن کمتر خودرو شتاب را افزایش می‌دهد، کنترل آن را راحت‌تر می‌کند و تجربه رانندگی روان‌تر و لذت‌بخش‌تری را برای راننده رقم می‌زند. علاوه بر این، سبک‌تر بودن خودروهای برقی ـ به لطف AHSS ـ دامنه حرکتشان را افزایش می‌دهد، چون برای حرکت یک خودرو سبک‌تر انرژی کمتری مورد نیاز است، پس مسافت بیشتری را طی می‌کند. از این رو AHSS به یکی از عناصر کلیدی آینده پایدار صنعت خودروسازی تبدیل شده است.

تولیدکنندگان هم از AHSS سود می‌برند، چون این فولاد کاملاً با فرآیندهای تولید موجود سازگار است. معمولاً ورود مواد جدید به خطوط تولید، هزینه‌بر و چالش‌برانگیز است، اما AHSS می‌تواند بدون نیاز به تغییرات گسترده در خطوط مونتاژ یا تجهیزات، وارد فرآیند تولید شود. این ویژگی باعث می‌شود که انتخاب AHSS ارتقای مقرون‌به‌صرفه‌ای در صنعت خودروسازی باشد.

با این حساب، همزمان با تحول طراحی خودرو و تمرکز بیشتر

صنعت خودروسازی یکی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان فولاد است و نیازهای آن، جریان‌های جهانی تولید فولاد را شکل داده است. تحول‌های اخیر حاکی از فشار برای افزایش بهره‌وری و پایداری است و پیشرفت‌های تکنولوژی، باعث تولید فولادهای پیشرفته‌ای با استحکام بالا (AHSS) شده که با کاهش وزن خودرو، استانداردهای ایمنی را حفظ می‌کنند.

بر پایداری و عملکرد بهینه، AHSS به‌عنوان یکی از بازیگران اصلی صنعت خودروسازی آینده خودنمایی می‌کند. ترکیب استحکام بالا، وزن کم و قابلیت تولید آسان باعث می‌شود AHSS یک عنصر حیاتی در ساخت خودروهای مدرن و آینده‌نگر باشد.

تکنیک‌های تولید فولاد و تکامل آن در صنعت خودرو

در طول تاریخ، تکنیک‌های تولید فولاد، پیوسته تکامل یافته‌اند و یکی از عوامل اصلی این پیشرفت‌ها صنعت خودروسازی بوده است. روش‌های سنتی تولید فولاد، دستخوش تغییرات قابل توجهی شده‌اند تا نیازهای پیچیده و کارآمد خودروهای مدرن را برآورده کنند. یکی از این فرآیندهای خلاقانه، «ریخته‌گری مداوم» است که جایگزین روش قدیمی ریخته‌گری شمش شده و با تولید محصولی یکنواخت‌تر، سرعت و کارآیی تولید فولاد را متحول کرده است.

جهشی دیگر در صنعت فولاد، معرفی تکنولوژی‌های «اندود» پیشرفته است. این فرآیند مقاومت قطعات فولادی را در برابر خوردگی بیشتر می‌کند که باعث افزایش دوام خودروها در شرایط آب‌وهوایی سخت و استفاده طولانی‌مدت می‌شود.

علاوه بر این‌ها، حضور سیستم‌های کامپیوتری پیشرفته در کارخانه‌های فولاد، امکان کنترل دقیق‌تر کیفیت فولاد تولیدی را فراهم کرده است. خودکارسازی دستگاه‌ها هم علاوه بر اینکه باعث تولید فولاد با کیفیت یکنواخت‌تری شده، ویژگی‌های عملکردی مخصوص کاربردهای خودروسازی آن را هم بهینه کرده است.

فرآیندهای عملیات گرمایی جدید، مهندسان را قادر ساخته فولادی با استحکام فوق‌العاده بالا تولید کنند. ریزساختار فولاد در چرخه‌های کنترل‌شده گرم‌کردن و سرد کردن تغییر می‌کند و استحکام و مقاومت آن در برابر ضربه افزایش می‌یابد؛ ویژگی‌های ایده‌آلی برای اجزایی از خودرو که ایمنی در آن در اولویت قرار دارد.

ظهور تکنولوژی کوره قوس الکتریکی (EAF) هم صنعت فولاد را متحول کرده است. این کوره با استفاده از قوس‌های الکتریکی پرقدرت، ضایعات فولادی بازیافتی را ذوب می‌کند و به این ترتیب مصرف مواد خام و انرژی را کاهش می‌دهد و تولید فولاد را به فرآیندی پایدارتر تبدیل می‌کند.

ارتباط بین تکنیک‌های نوین تولید فولاد و نیاز صنعت خودرو به عملکرد بهتر، ایمنی بالاتر و پایداری بیشتر زیست‌محیطی، کاملاً مشهود است. پیشرفت‌های تکنولوژی در تولید فولاد نه‌تنها دوام و کیفیت خودروهای مدرن را افزایش می‌دهد، که در حفاظت از محیط زیست و کاهش اثرات منفی صنعت خودروسازی هم نقش مهمی دارد.

نوآوری در فولاد: شکل‌دهی آینده حمل و نقل

نوآوری در صنعت فولاد، با درجات جدید و روش‌های پیشرفته پردازش آن، آینده حمل‌ونقل را متحول می‌کند. این نوآوری‌ها بر بهبود خواص مواد متمرکز شده‌اند تا نیازهای متغیر بخش حمل‌ونقل را به‌ویژه در زمینه بهره‌وری، ایمنی و پایداری برآورده کنند.

یکی از مهم‌ترین تحولات، ایجاد آلیاژهای جدید فولاد است که ویژگی‌های عملکردی بی‌نظیری را ارائه می‌دهند. این مواد به گونه‌ای طراحی شده‌اند که قوی‌تر، سبک‌تر و با اشکال پیچیده و ساختارهای لازم برای نسل بعدی خودروها سازگارتر باشند. افزایش تقاضا برای مواد سبک و در عین حال مستحکم، طراحی خودرو را به سمت تولید وسایل نقلیه‌ای سوق داده که بدون کاهش ایمنی و راحتی، مصرف سوخت کمتری دارند.

پیشرفت در تکنولوژی تولید افزایشی (که اغلب به آن پرینت ۳D می‌گویند) هم سرحد تازه‌ای است که فولاد در آن رشد چشمگیری داشته است. این تکنولوژی شیوه تولید قطعات خودرو را متحول کرده و امکان ساخت اجزایی با هندسه‌های پیچیده را فراهم می‌کند که با روش‌های سنتی امکان‌پذیر نبودند. تولید افزایشی، علاوه بر کاهش ضایعات مواد و بهینه‌سازی زنجیره تأمین، باعث می‌شود فرآیند تولید، با محیط زیست سازگارتر باشد.

تکنیک‌های نوظهوری همچون خودکارسازی تولید فولاد، سرعت و دقت فرآیند ساخت قطعات فولادی را متحول کرده‌اند. روبات‌ها و سیستم‌های خودکار امکان تولید فولاد یکنواخت و بسیار باکیفیت را فراهم کرده، بهره‌وری تولید را افزایش داده و احتمال خطای انسانی را به حداقل می‌رسانند.

پیش‌بینی می‌شود گسترش فولاد هوشمند، که شامل ادغام حسگرها و تکنولوژی‌های پیشرفته در قطعات فولادی است، تأثیر گسترده‌ای بر اتصال‌پذیری خودروها (تکنولوژی‌هایی که امکان ارتباط خودرو با سایر وسایل نقلیه، زیرساخت‌ها، اینترنت و حتی سرنشینان را فراهم می‌کند) و نظارت بر یکپارچگی سازه‌ای آن‌ها (توانایی سازه در برابر نیروهای خارجی بدون خرابی یا شکست) داشته باشد. با پیشرفت تکنولوژی خودروها، این نوآوری‌ها ایمنی، فرآیندهای تعمیر و نگهداری و تجربه رانندگی را به سطح جدیدی ارتقا خواهند داد.

جریان‌های جهانی در تولید فولاد برای صنعت خودروسازی

صنعت خودروسازی یکی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان فولاد است و نیازهای آن، جریان‌های جهانی تولید فولاد را شکل داده است. تحول‌های اخیر حاکی از فشار برای افزایش بهره‌وری و پایداری است و پیشرفت‌های تکنولوژی، باعث تولید فولادهای پیشرفته‌ای با استحکام بالا (AHSS) شده که با کاهش وزن خودرو، استانداردهای ایمنی را حفظ می‌کنند.

یکی دیگر از جریانات مهم، حرکت به‌سوی تولید فولاد سبز است. این تغییر شامل به‌کارگیری تکنولوژی‌های دوستدار محیط زیست، مانند استفاده گسترده از کوره‌های قوس الکتریکی (EAF) است که معمولاً از منابع تجدیدپذیر انرژی استفاده می‌کنند و میزان انتشار کربن را کاهش می‌دهند. همچنین، صنعت فولاد با تاکید بر افزایش بهره‌وری منابع و بازیافت گسترده، اقتصاد چرخه‌ای را در پیش گرفته است.

در سطح جهانی هم، گرایش به سمت بومی‌سازی تولید فولاد در نزدیکی قطب‌های خودروسازی دیده می‌شود. با کاهش مسافت حمل‌ونقل فولاد، صنعت می‌تواند اثر کربنی ناشی از جابه‌جایی مواد را کاهش دهد. از سوی دیگر، این استراتژی به تولیدکنندگان کمک می‌کند ریسک‌های زنجیره تأمین را کاهش دهند و واکنش سریع‌تری به تقاضای بازار نشان دهند.

مقررات منطقه‌ای نقشی کلیدی در تولید فولاد ایفا می‌کنند و تولیدکنندگان فولاد برای مطابقت با الزامات زیست‌محیطی و ایمنی محلی به توسعه درجات تخصصی فولاد می‌پردازند. این مواد به خودروسازان کمک می‌کنند چالش‌های نظارتی، مانند استانداردهای مصرف سوخت را که در هر منطقه‌ای متفاوت است، برطرف کنند.

گسترش همکاری‌ها بین تولیدکنندگان فولاد و شرکت‌های خودروسازی (OEMs) نیز یکی از جریان‌های مهم در این صنعت است. این مشارکت‌ها با هدف نوآوری در علم مواد، توسعه فولادهای سفارشی و تسهیل یکپارچه‌سازی آن‌ها در خطوط تولید خودرو صورت می‌گیرد.

مجموع این جریانات، صنعتی در حال تحول را به نمایش می‌گذارد که بیش از پیش بر ادغام نوآوری، پاسخ‌گویی به نیازهای مشتریان و مدیریت مسئولانه منابع زیست‌محیطی تأکید دارد.

منبع: Cabaro Group



چشم‌انداز و ترندهای جهانی فولاد

برترین تولیدکنندگان با چه تحولاتی در عرضه و تقاضا مواجه‌اند؟

بر اساس آخرین آمارهای «انجمن جهانی فولاد»، تولید جهانی فولاد خام برای ۷۱ کشوری که به این انجمن گزارش می‌دهند، در دسامبر ۲۰۲۴ به ۱۴۴٫۵ میلیون تن رسید که نسبت به دسامبر ۲۰۲۳، ۵٫۶ درصد افزایش داشته است.

۱۰ کشور برتر تولیدکننده فولاد

- ۷۱ کشور ذکرشده در جدول، تقریباً ۹۸ درصد از کل تولید فولاد خام جهان در سال ۲۰۲۳ را به خود اختصاص داده‌اند. این کشورها به تفکیک قاره عبارتند از:
- **آفریقا:** الجزایر، مصر، لیبی، مراکش، آفریقای جنوبی، تونس
- **آسیا و اقیانوسیه:** استرالیا، چین، هند، ژاپن، مغولستان، نیوزیلند، پاکستان، کره جنوبی، تایوان، تایلند، ویتنام
- **اتحادیه اروپا (۲۷ کشور):** اتریش، بلژیک، بلغارستان، کرواسی، چک، فنلاند، فرانسه، آلمان، یونان، مجارستان، ایتالیا، لوکزامبورگ، هلند، لهستان، پرتغال، رومانی، اسلواکی، اسلوونی، اسپانیا، سوئد
- **سایر نقاط اروپا:** مقدونیه، نروژ، صربستان، ترکیه، بریتانیا
- **خاورمیانه:** بحرین، ایران، عراق، اردن، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، یمن
- **آمریکای شمالی و مرکزی:** کانادا، کوبا، السالوادور، گواتمالا، مکزیک، ایالات متحده
- **کشورهای مشترک‌المنافع:** روسیه، بلاروس، قزاقستان، اوکراین
- **آمریکای جنوبی:** آرژانتین، برزیل، شیلی، کلمبیا، اکوادور، پاراگوئه، پرو، اوروگوئه، ونزوئلا.

در دسامبر ۲۰۲۴، چین ۷۶ میلیون تن فولاد تولید کرد که نسبت به دسامبر ۲۰۲۳، افزایش ۱۱٫۸ درصدی داشت. هند ۱۳٫۶ میلیون تن فولاد تولید کرد که ۹٫۵ درصد افزایش داشت. ژاپن ۶٫۹ میلیون تن تولید کرد که ۱٫۱ درصد کاهش داشت. ایالات متحده ۶٫۷ میلیون تن تولید کرد که ۲٫۴ درصد کاهش داشت. تخمین زده می‌شود که روسیه ۵٫۷ میلیون تن تولید کرده باشد که ۸٫۶ درصد کاهش داشته است. کره جنوبی ۵٫۲ میلیون تن تولید کرد که ۳٫۲ درصد کاهش داشت. آلمان ۲٫۷ میلیون تن تولید کرد که ۴٫۱ درصد افزایش داشت. ترکیه ۳٫۰ میلیون تن تولید کرد که ۷٫۶ درصد کاهش داشت. برزیل ۲٫۶ میلیون تن تولید کرد که ۱٫۸ درصد افزایش داشت. ایران ۲٫۶ میلیون تن تولید کرد که ۸٫۲ درصد کاهش داشته است.

در سطح قاره‌ها، تولید فولاد در آفریقا ۱٫۹ میلیون تن بود (دسامبر ۲۰۲۴) که نسبت به مدت مشابه سال قبل کاهش ۱ درصدی داشت. آسیا و اقیانوسیه ۱۰۶٫۳ میلیون تن تولید داشت که افزایش ۹ درصدی داشته است. اتحادیه اروپا ۹٫۶ میلیون تن تولید داشت که افزایش ۷٫۲ درصدی داشته و سایر نقاط اروپا با کاهش ۱۴٫۳ درصدی، ۳٫۳ میلیون تن تولید کرده‌اند. خاورمیانه با کاهش ۴٫۵ درصدی ۴٫۶ میلیون تن تولید کرده است. شمال آمریکا ۸٫۸ میلیون تن فولاد تولید کرده که کاهش ۴٫۳ درصدی داشته است. روسیه و کشورهای مشترک‌المنافع ۶٫۸ میلیون تن تولید داشته‌اند که کاهش ۶٫۸ درصدی داشته است. و در نهایت آمریکای جنوبی ۳٫۱ میلیون تن تولید داشته که کاهش ۳٫۸ درصدی را نشان می‌دهد.

ترندهای جهانی فولاد و پیامدهای آن برای زنجیره تامین

سه روند اصلی در دنیا در حال تغییر شکل عرضه و تقاضای فولاد هستند:

۱ **افزایش تاکید بر کربن‌زدایی و فشار برای فولاد سبز:** بر اساس یک نظرسنجی از تصمیم‌گیرندگان جهانی که موسسه مک‌کینزی منتشر کرده، تقاضا برای فولاد سبز احتمالاً در پنج سال آینده حدود ۲٫۵ برابر افزایش خواهد یافت.

۲ **فشارهای EBITDA (سود قبل از بهره و مالیات):** طی ۷ تا ۸ فصل گذشته، صنعت فولاد در سراسر جهان با فشارهای حاشیه سود مواجه بوده است. با افزایش صادرات کشورها برای مقابله با ظرفیت مازاد داخلی، فشارهای حاشیه سود در سراسر جهان، از جمله در هند، ادامه خواهد داشت.

۳ **تغییر واقعیات در چین:** این کشور با وجود کاهش تقاضای داخلی، همچنان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده فولاد در جهان است. احتمالاً تقاضای داخلی آن از حدود ۹۰۰ میلیون متریک تن در سال ۲۰۲۳ به بین ۸۰۰ تا ۸۵۰ میلیون متریک تن تا سال ۲۰۳۵ کاهش می‌یابد. کاهش تقاضا هنوز به کاهش ظرفیت تولید در این کشور منجر نشده (با وجود حاشیه‌های منفی)، که این موضوع باعث افزایش صادرات فولاد چین شده است.

در دهه آینده، این سه روند کلیدی می‌تواند صنعت فولاد را شکل دهد. نخست، پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که کاهش تقاضای جهانی برای فولاد به طور نامتوازن در میان مناطق و صنایع مختلف توزیع خواهد شد. متعادل شدن تقاضا در چین ـ که به طور موثری به رشد سریع دهه‌های گذشته پایان می‌دهد ـ می‌تواند تا حدی با رشد در جنوب شرقی آسیا و هند جبران شود. کاهش در ساخت و ساز نیز با رشد در انرژی و حمل‌ونقل جبران خواهد شد، که منجر به ظرفیت مازاد منطقه‌ای و عدم تعادل می‌شود. انتظار می‌رود که کربن‌زدایی با سرعت‌های مختلف در سراسر مناطق افزایش یابد. و سرانجام، اقتصادها احتمالاً به تجربه اختلالات زنجیره تامین، از جمله موارد ناشی از شیوع کرونا، کمبود گاز ارزان‌قیمت و احتمال ادامه جنگ در اوکراین و تحریم‌های روسیه، ادامه خواهند داد.

پاسخ به این روندها احتمالاً نیازمند تصمیم‌گیری‌های جسورانه بلندمدت توسط تولیدکنندگان فولاد در میان عدم قطعیت و نوسان و

برترین کشورهای تولیدکننده فولاد دنیا

	دسامبر ۲۰۲۴ (متریک تن)	درصد تغییر نسبت به دسامبر ۲۰۲۳	ژانویه تا دسامبر ۲۰۲۴ (متریک تن)	درصد تغییر نسبت به ژانویه تا دسامبر ۲۰۲۳
چین	۷۶	۱۱٫۸	۱۰۰۵٫۱	-۱٫۷
هند	۱۳٫۶	۹٫۵	۱۴۹٫۶	۶٫۳
ژاپن	۶٫۹	-۱٫۱	۸۴	-۳٫۴
آمریکا	۶٫۷	-۲٫۴	۷۹٫۵	-۲٫۴
روسیه	۵٫۷	-۸٫۶	۷۰٫۷	-۷
کره جنوبی	۵٫۲	-۳٫۲	۶۳٫۵	-۴٫۷
آلمان	۲٫۷	۴٫۱	۳۷٫۲	۵٫۲
ترکیه	۳	-۷٫۶	۳۶٫۹	۹٫۴
برزیل	۲٫۶	۱٫۸	۳۳٫۷	۵٫۳
ایران	۲٫۶	-۸٫۲	۳۱	۰٫۸



هماهنگی با تامین‌کنندگان، موسسات مالی، فروشندگان و دولت‌ها خواهد بود.

با توجه به این نکات، روندهای کلیدی ذکرشده می‌تواند پیامدهای قابل توجهی برای زنجیره ارزش فولاد داشته باشد.

چیـــن احتمالاً به دلیل کاهش قابل توجه تقاضا در دهه آینده با افزایش ظرفیت مازاد مواجه خواهد شـــد که می‌تواند به افزایش صـــادرات رقابتی با تولیدات داخلی در آســـیا و خاورمیانه و شمال آفریقا منجر شود. در منطقه مشترک‌المنافع، دو اثر مشاهده می‌شود: اول اینکه بخشی از ظرفیت‌های تولید در اوکراین آسیب دیده است. و دوم، روسیه احتمالاً کاهش تقاضای فولاد در هر دو بازار داخلی و خارجی خود را تجربه خواهد کرد که عمدتاً به دلیل تحریم‌ها است.

رشد تقاضا برای فولاد سبز احتمالاً از عرضه پیشی خواهد گرفت. علاوه بر این، بخشی از عرضه می‌تواند از مناطقی مانند خاورمیانه و شمال آفریقا که کم‌هزینه هستند تامین شود و یک جریان تجاری اضافی به مناطق اصلی مصرف‌کننده فولاد سبز، مانند اتحادیه اروپا، ایجاد شود.

نیاز به انرژی برای تولید آهن سبز، می‌تواند مکان ظرفیت‌های جدید را به سمت مناطقی با هزینه انرژی کمتر، مانند برزیل، خاورمیانه و اسپانیا، تغییر دهد. در عین حال، حفظ اشتغال محلی در اروپا، فاصله طولانی‌تر با مشتریان، زمان‌های طولانی تامین و پیچیدگی‌های ژئوپلیتیک عواملی هستند که می‌توانند تاثیرات منفی بر چشم‌انداز برزیل یا کشورهای خلیج فارس به عنوان تامین‌کنندگان بالقوه فولاد سبز برای بازار اروپا داشته باشند. با ساخت ظرفیت‌های جدید، احتمالاً فرآیندهای تولید آهن و فولاد از هم جدا خواهند شد که این موضوع ردپای جغرافیایی صنعت فولاد را متحول خواهد کرد.

به طور کلی، طی دهه گذشته تجارت جهانی محدودتر شده است. پس از یک جهش در سال ۲۰۱۸، محدودیت‌های تجاری مربوط به واردات فولاد به طور آهسته اما پیوسته افزایش یافت. با این حال، در آینده به دلیل ظرفیت مازاد و روندهای مختلف کربن‌زدایی، حتی اقدامات محافظتی بیشتری مانند مکانیسم تنظیم کربن مورد انتظار است.

جهت‌یابی در سال‌های آتی

در مواجهه با شـــرایط کنونی صنعت، شرکت‌های فولاد برای موفقیت خود می‌توانند به روش‌های زیر برنامه‌ریزی کنند:

۱ به‌روزرسانی استراتژی در زمینه جداسازی بازارها

با توجه به افزایش موانع برای حفاظت از صنعت فولاد داخلی در برابر ظرفیت‌های مازاد خارجی و کاهش سرعت کربن‌زدایی، انتظار می‌رود اصطکاک در جریان‌های تجارت جهانی حتی بیشتر شود و بازارها ممکن است بیشتر به جداسازی گرایش یابند. بنابراین، شرکت‌ها باید خود را برای محدود شدن «جهانی‌شدن» آماده و زنجیره تامین خود را تقویت کنند و جنبه‌های جغرافیایی پورتفوی فروش خود را کاهش دهند.

اقدامـــات تجاری مانند اعمال تعرفه‌ها یا ســـهمیه‌های واردات و تغییرات در تقاضا و انتظارات مشتریان، ممکن است بر بازارهای فروش خاص و محصولات و منطق جغرافیایی

هند یک منطقه پویا برای صنعت، زیرساخت‌ها و سرمایه‌گذاری فولاد است. پیش‌بینی می‌شود که فعالیت‌های اقتصادی و شهرنشینی، باعث افزایش تقاضای فولاد در هند به حدود ۲۴۰ تا ۲۶۰ میلیون متریک تن تا سال ۲۰۳۵ شود.

که ویژگی‌های منحصر به فرد دارند، تاثیر بگذارد. رهبران شرکت‌ها می‌توانند مطابق با این استراتژی‌ها برنامه‌ریزی کنند.

به‌عنوان مثال، شـــرکت‌ها می‌توانند ترکیب محصولات خود را به‌روزرسانی کنند تا موقعیت‌های جغرافیایی جدید، به‌ویژه در زمینه انرژی و حمل‌ونقل را جذب کنند. یک نمونه Green Steel H۲ است؛ شرکتی جدید که هدفش تولید فولاد سبز برای صنعت خودرو است؛ بازاری که انتظار می‌رود دارای کمبود باشد و برای اولین شرکت‌هایی که قدم در این عرصه می‌گذارند، پاداش‌های قابل توجهی در نظر داشته باشد.

۲ تقویت زنجیره تامین مواد خام

انتظار می‌رود که تامین سنگ‌آهن با کیفیت بالا و فلزات، در دهه آینده با محدودیت مواجه باشد. بنابراین، برای تولیدکنندگان فولاد مهم است که ریسک کمبود مواد خام و هر گونه نوسان قیمتی را که می‌تواند تولید و سودآوری آنها را تحت تاثیر قرار دهد، با تامین از طریق مشارکت‌های بلندمدت یا یکپارچگی بالادستی محدود کنند. به‌عنوان مثال، شرکت Vale با چندین تولیدکننده فولاد همکاری می‌کند تا از طریق استفاده از سوخت زیستی (بیوچار) در کوره‌های بلند، راه‌حل‌های کم‌کربن مشترک ارائه دهند و سنگ‌آهن با کیفیت بالاتر تولید کنند.

تولیدکنندگان فولاد در اروپا و آمریکای شمالی نیز در حال خریداری فلزات قراضه برای تامین منابع خود هستند. به‌عنوان مثال، شرکت SDI اخیراً پنج مرکز فرآوری قراضه فلزات در مکزیک خریداری کرده اســـت. شرکت «آرســـلورمیتال» (ArcelorMittal) نیز در سال ۲۰۲۲ چندین شـــرکت فرآوری قراضه در اروپا را خرید. روابط زنجیره ارزش که ماهیت متفاوتی دارند نیز شکل خواهد گرفت. به عنوان مثال شرکت فولاد «سالزگیتر» (Salzgitter) و شرکت انرژی دانمارکی «اورستد» (Ørsted)شراکتی را آغاز کردند که در آن سالزگیتر، برای مزارع بادی اورستد، فولاد سبز تامین خواهد کرد. در مقابل، اورستد هم برق سبز و هیدروژن به سالزگیتر خواهد داد تا تولید فولاد سبز برای این شرکت را ممکن کند. مشارکت‌های اینچینی بیشتری، زنجیره مواد اولیه حیاتی را تکمیل خواهد کرد.

مسیر پیش روی هند

هند یک منطقه پویا برای صنعت، زیرساخت‌ها و سرمایه‌گذاری فولاد است. پیش‌بینی می‌شود که فعالیت‌های اقتصادی و شهرنشینی، باعث افزایش تقاضای فولاد در هند به حدود ۲۴۰ تا ۲۶۰ میلیون متریک تن تا سال ۲۰۳۵ شود.

همزمان، بخش فولاد هند حدود ۱۲ درصد از کل انتشار گازهای گلخانه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. با توجه به اینکه بخش زیادی از زیرســـاخت‌های هند هنوز در حال ســـاخت برای آینده هســـتند، صنعت فولاد می‌تواند در کشور هند با کاهش انتشار در فناوری‌های تولید خود، فرآیند کاهش کربن را تســـریع بخشد. این اقدامات می‌تواند شامل ارائه یک پیش‌نمایش اولیه از مقررات مرتبط با انتشـــار دی‌اکسید کربن، توسعه سریع فناوری‌هایی با کمترین کربن برای تولید فولاد، سیاست‌های مربوط به کارآیی مواد (مانند تولید فولاد مبتنی بر ضایعات)، استفاده از فولاد سبز و کاهش کربن دارایی‌های موجود باشـــد. به عبارت دیگر، این اقدامات برای کمک به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و تسریع فرآیند کاهش کربن در صنعت فولاد پیشنهاد شده‌اند.

تولیدکنندگان فولاد در هند، به عنوان یک استراتژی برای رشد، باید به روندهای عمده‌ای که صنعت فولاد داخلی و جهانی را شـــکل می‌دهند توجه کنند تا آمادگی لازم برای آینده را داشته باشند. الزامات قانونی و سیاست‌های دولتی که برای رسیدن به اهداف خالص صفر کربن طراحی شده‌اند، فشار برای کاهش کربن را افزایش می‌دهند. این مساله، بر انتخاب دارایی‌های استراتژیک و هزینه‌های سرمایه‌گذاری در زمانی که سودآوری و تجارت فولاد (صادرات و واردات) تحت فشار هستند، تاثیر می‌گذارد.

این واقعیت‌ها به ســـه نکته استراتژیک نوظهور برای تولیدکنندگان فولاد در هند اشاره دارند: هند باید سبد محصولات خود را برای تمرکز بر بخش‌ها و بازارهای نهایی بهینه‌سازی کند؛ معمای کاهش کربن را به روش مالی پایدار حل و فصل کند؛ و بر برتری عملیاتی برای مقابله با فشار حاشیه سود تمرکز کند. شرکت‌های فولاد هند اگر در این مسائل موفق شوند، می‌توانند به رشد اقتصادی کشورشان و رهبری جهانی در صنعت فولاد کمک کنند.

منبع: مک‌کینزی

پیوند عناصر یک شهر با صنعت فولاد

«وایالا»، قلب فولاد استرالیا، در بحران است و معیشت و آینده شغلی ساکنانش در ابهام

ذهن‌های استعاره‌دوست به‌راحتی می‌توانند بر فراز تپه «هاماک» نمادی از وضعیت شهر «وایالا» در استرالیا را بیابند. از یک زاویه، نمایی از شهر دیده می‌شود، از زاویه‌ای دیگر، گستره عظیم کارخانه فولادسازی و از منظری دیگر، آب‌های آزاد خلیج اسپنسر در جنوب استرالیا. چند قدم پایین‌تر از قله این تپه، توپ ضدهوایی قدیمی و زنگ‌زده‌ای، بی‌دندانه اما همچنان باوقار پابرجا ایستاده است. این فسیل صنعتی، این نگهبان خاموش، با چهره‌ای جدی و گرفته نظاره‌گر کارخانه فولادسازی است و احساس محاصره شدن آن را تداعی می‌کند.

اما چنین تفکرات بیهوده‌ای سطحی و ساده‌انگارانه‌اند و طبق معمول، توضیحات تاریخی، مستدل‌ترین حقیقت است. این توپ در جریان جنگ جهانی دوم روی تپه هاماک نصب شد و یادآور واقعیتی است که گاه فراموش شده و گاه نادیده گرفته می‌شود: در طول تاریخ، وایالا چنان جایگاه استراتژیکی در چشم‌انداز صنعتی استرالیا داشته که برای دفاع در برابر حملات باید مستحکم می‌شده است. حالا، با اینکه میدان نبرد وایالا طی قرن گذشته تغییر کرده، اما این جنگ همچنان ادامه دارد. وایالا، سومین شهر بزرگ ایالت استرالیای جنوبی است و در گوشه جنوب‌غربی منطقه «مثلث آهن» استرالیا، چهار ساعت با آدلاید فاصله دارد. کشتی‌سازی‌های گوناگونی آمده‌اند و رفته‌اند و صنعت فولاد رشد و سقوط کرده است و حالا، این شهر بار دیگر برای بقا می‌جنگد.

زمین، آتش، هوا و خون

یکی از دلایل سرخی خون انسان به دلیل وجود آهن و اکسیژن در آن است. این دو عنصر، اجزای تشکیل دهنده پروتئین هموگلوبین هستند که نامش را وامدار واژه یونانی hema به معنای خون است. کلمه هماتیت هم از ریشه هما آمده است. هماتیت سنگ معدنی‌ای است که به دلیل رنگ سرخش «سنگ خون» نامیده می‌شود. این سنگ معدنی یکی از رایج‌ترین انواع اکسید آهن در تپه‌های غنی و به رنگ زنگ اطراف وایالاست (مگنتیت رتبه دوم را دارد). اگر سنگ آهن، خون حیات‌بخش وایالا باشد، کوره بلند فرسوده کارخانه فولادسازی، قلب تپنده صنعتی آن است.

این سنگ جامد پشت دریچه‌ها، لوله‌ها، مخازن و محفظه‌های این سازه عظیم، تبدیل به گدازه‌ای سوزان می‌شود که چدن مذاب از آن به دست می‌آید. سپس در بخشی دیگر از کارخانه، چدن مذاب در دمایی بالاتر از ۱۵۰۰ درجه سانتی‌گراد، به فولاد بدل می‌گردد.

مارتین هیلتون می‌گوید: «کار کثیف و طاقت‌فرسایی است.» او که اخیراً پس از ۴۵ سال کار با عنوان «مرد آهنی» بازنشسته شده و چشم‌انتظار شروع زندگی تازه‌ای است، بخش عمده این سال‌ها را در کنار کوره بلند گذرانده بود. او تعریف می‌کند که: «قبلاً همه کارها را با بیل انجام می‌دادیم. وقتی روی زمین ریخته‌گری کار کنید ـ همان جایی آهن از دریچه تخلیه خارج می‌شود ـ فضای چندانی برای تکان خوردن وجود ندارد. سال ۱۹۷۹ که من کارم را شروع کردم، ۶۵۰۰ نفر اینجا کار می‌کردند، حالا کمتر از ۱۱۰۰ نفر مانده‌اند.»

درست است که مارتین کوره را برای همیشه پشت سر گذاشته، اما کارخانه فولادسازی هنوز از ذهنش خارج نشده است. دلیلش هم کاملاً مشخص است. حداقل انتظاری که از یک کارخانه فولادسازی می‌رود، تولید فولاد است، اما سال ۲۰۲۴ سال سخت و طاقت‌فرسایی بود. کوره بلند از کار افتاد، ضربان قلب کارخانه کند شد و تولید فولاد متوقف گشت. دستمزدها کاهش یافتند، کار دود شد و به هوا رفت، پیمانکاران بی‌پول ماندند و شهر به خواب رفت.

دیلن لاهرستورفر می‌گوید: «ما اثر دومینویی این بحران را حس کرده‌ایم. در ۹ ماه اخیر تغییر شیفت‌ها و کاهش دستمزدها زندگی بسیاری از مردم را تحت تاثیر قرار داده است.» او که صاحب یک غذافروشی سیار محلی است بلافاصله متوجه افت فروشش شد. او می‌گوید: «باید به سرعت راهی پیدا می‌کردیم تا خودمان را جمع و جور کنیم و با شرایط تازه وفق دهیم که چالش بزرگی بود.»

تلاش برای تعمیر کوره بلند طاقت‌فرسا بود و تازه همین یک مشکل هم نبود. با افزایش بدهی‌ها، نزدیک به ۵۰ شغل از بین رفت و شرکت‌های گلدینگ (Golding) و آریزون (Aurizon)، تامین‌کنندگان اصلی کارخانه، خدمات خود را متوقف کردند. از سوی دیگر، با کاهش اقدامات نگهداری و تعمیرات، نگرانی‌های ایمنی در کارخانه بالا رفت.

شبح بحران‌های گذشته دوباره روی کارخانه فولادسازی سایه افکند. تقریباً ۹ سال پیش که «آریوم»، مالک آن زمان شرکت با بدهی ۲ میلیارد دلاری ورشکست شد، اعتماد از شهر رخت بربست. کارخانه فولادسازی بعدها به «سانجیو گوپتا» میلیاردر بریتانیایی و گروه صنعتی GFG فروخته شد، اما ۱۸ ماه منتهی به این معامله هنوز در یاد بسیاری از مردم به عنوان دورانی تیره و تار و تمام‌نشدنی نقش بسته است.

دیلن می‌گوید: «حتی یک نفر را هم در این شهر نمی‌شناسم که به‌نوعی با کارخانه فولادسازی یا معدن ارتباطی نداشته باشد. همه تحت تاثیر آن هستند.»

راجر جردن، تامین‌کننده تجهیزات رادیویی و ارتباطی این صنعت بومی، مثال بارز این تاثیرات است. مغازه او در نزدیکی اسکله وایالا پر از کالاهای الکتریکی و نمایشگر و آنتن‌های ارتباطی است، اما تقاضا به شدت کاهش یافته است. در سال مالی گذشته راجر جردن یک میلیون دلار درآمد داشت، اما حالا بعید می‌داند امسال درآمدش به دویست هزار دلار برسد. او می‌گوید: «این کار آنقدری درآمد ندارد که کفاف حقوق سه کارگر را بدهد و من آخرین نفری هستم که باقی مانده‌ام.» راجر در گفت‌وگویی که در آستانه کریسمس با ABC داشت اشاره کرد که هنوز از «سیمک»، بخش معدنی گروه GFG ، چند هزار دلار طلب دارد. او می‌گوید: «GFG همیشه خوش‌حساب بوده و همیشه اولویت را به پیمانکاران محلی داده است.» او در نهایت توانست طلبش را وصول کند، اما این تجربه برایش یک درس تلخ بود. او می‌گوید: «وقتی غول بزرگ عطسه کند، همه ما سرما می‌خوریم.»

در امتداد زنجیره غذایی

کیت دیکسون نمونه زنده این اثر دومینویی است. او با کارخانه فولادسازی پیوند خانوادگی دارد، اما این روزها کسب‌وکار خودش در خطر است. تنها سه سال پس از آنکه یک فروشگاه قدیمی محصولات سلامتی را خرید، حالا مجبور است آن را ببندد. به گفته او طی ۱۲ ماه گذشته درآمد فروشگاه ۵۰ درصد کاهش یافته و همین باعث شده مجبور شود ساعات کاری کارکنان را کم کند. او می‌گوید: «مجبور شدم به نظافتچی ویترین فروشگاه بگویم متاسفانه از ژانویه دیگر برایت کاری ندارم. تامین‌کنندگانم هم از این وضعیت بی‌نصیب نمانده‌اند. هیچ راهی نمی‌بینم که در آینده نزدیک بتوانم درآمدی کسب کنم و حاضر نیستم بیش از این زیر بار بدهی بروم.»

نشانه‌های فعالیت صنعت فولاد در جای جای وایالا دیده می‌شود، روی بناها حک شده، بر نماها نقش بسته و در هویت شهر تنیده شده است. کیت که فروشگاهش در خیابان اصلی تاریخی وایالا قرار گرفته، رکود کسب‌وکارش را مستقیماً به بحران کارخانه فولادسازی ربط می‌دهد و می‌گوید: «افزایش هزینه‌های زندگی مشکلی جدی است، اما آخرین ضربه کاری را توقف تولید فولاد در کارخانه و اخراج پیمانکاران معدن زد، چون مردم نمی‌دانند چه آینده‌ای در انتظارشان است، پس پول خرج نمی‌کنند.»



چند هفته پیش، بالاخره یک خبر خوب از راه رسید و GFG اعلام کرد کوره بلند دوباره شروع به کار کرده است. به گفته سانجیو گوپتا این اتفاق اولین نشانه واقعی پیشرفت در مسیر بازگرداندن کارخانه به تولید کامل است.

واضح است که اهالی، مدت‌ها انتظار این خبر را می‌کشیدند و با شنیدنش جان دوباره‌ای گرفته‌اند، اما وایالا همچنان محتاط است. درست است که این شهر همیشه یکی از پایگاه‌های اصلی حزب کارگر بوده است، اما ساکنانش اغلب از جنس «تا نبینیم باور نمی‌کنیم» هستند؛ به خصوص وقتی پای وعده‌های مبهم نجات صنعتی شهر به میان می‌آید.

اعلام ازسرگیری فعالیت کوره بلند می‌توانست موجی از امید و خوش‌بینی را به همراه داشته باشد، اما این واقعیت که کوره تنها با ۶۰ درصد ظرفیتش کار می‌کند و همچنان مشکلات «حل‌نشده‌ای» در کارخانه وجود دارد، این امید را کمرنگ کرده است. عبارت کنایه‌آمیزی در وایالا رایج شده که می‌گوید: «آن زمان که کارخانه فولادسازی در مرحله ورشکستگی بود، اوضاع شهر بهتر از الان بود.»

کیت دیکسون هم تردیدهای خودش را دارد و می‌گوید: «بعید می‌دانم گوپتا بتواند ما را از این بحران بیرون بکشد. چیزی که این روزها می‌بینم و می‌شنوم این است که اوضاع خیلی بدتر از دوران آریوم است، چون حداقل آن زمان کارخانه هنوز کار می‌کرد.»

پادام سینگ آدهیکاری، سرآشپز و مالک رستورانی در وایالا بحران سال ۲۰۱۶ را به‌خوبی به یاد دارد. او می‌گوید: «آن موقع هم کسب و کارم تا مرز نابودی پیش رفت، اما اوضاع کم کم بهتر شد. این در حالی است که در شش ماه یا شاید حتی یک سال گذشته کسب و کارها حسابی خوابیده و در دو ماه اخیر که واقعاً دور از تصور بوده است.»

پادام و همسرش ریتا به رستورانشان افتخار می‌کنند. وایالا به رویشان آغوش باز کرده و آن‌ها هم به نوبه خود دینشان را به شهر ادا کرده‌اند. در این شهر تشکیل خانواده داده و وایالا را خانه خود کرده‌اند. ریتا می‌گوید: «ما پیوند عاطفی عمیقی با این شهر و کسب‌وکارمان داریم.»

پادام که هنوز وام خرید خانه‌اش را می‌دهد، شش کارگر دارد. او هنوز ساعات کاری نیروهایش را کاهش نداده است، اما اعتراف می‌کند که این فکر از ذهنش گذشته است. بخشی از امیدواری پادام به خاطر پروژه ۵۹۳ میلیون دلاری ایجاد قطب تولید هیدروژن در بندر «بونیثون» در نزدیکی وایالاست و او تنها کسی نیست که به این اتفاق دل خوش کرده است. در وایالا، هر گفت‌وگویی درباره آینده شهر، معمولاً به این موضوع ختم می‌شود.

جوی پنمن این پروژه را گواهی بر توانایی وایالا در ترمیم خود و یافتن فرصت‌های اقتصادی و شغلی جدید می‌داند. او می‌گوید: «ما کارخانه هیدروژن را داریم که از ما حمایت کند. این پروژه در دست اجراست.»

جوی که سال ۱۹۸۹ برای کار به وایالا آمد، اکنون مدیر مرکز مهاجران شهر است که بازتابی از تنوع فرهنگی منطقه است. طبق برآوردی، وایالا میزبان بیش از ۴۵ جامعه فرهنگی مختلف است و چیزی که همه آن‌ها را به هم پیوند داده، صنعت فولادی است که نیروی کار ماهر را به این شهر جذب کرده.

جوی پنمن می‌گوید: «مهاجران نقش بزرگی در اقتصاد، شرایط اجتماعی و هویت فرهنگی جامعه ایفا می‌کنند. اگر شغلشان را از دست بدهند، باید کار دیگری پیدا کنند، وگرنه مجبور می‌شوند در خانه بنشینند.» پادام آدهیکاری هم این نگرانی را می‌فهمد و تاکید می‌کند که فارغ از آینده پروژه هیدورژن، کارخانه فولاد باید به کار خود ادامه دهد. از نظر او قضیه بسیار ساده است، بدون کارخانه فولاد، شهری در کار نخواهد بود.

الماس یا الماس‌نما؟

کارخانه فولادسازی وایالا به‌طور رسمی در سال ۱۹۶۵ افتتاح شد، اما اتصال این شهر با تولید فولاد، به جنگ جهانی دوم برمی‌گردد که در همین محل کارخانه کشتی‌سازی تأسیس شد. در آن سال‌ها بیش از ۶۰ کشتی در این کارخانه ساخته شد، از جمله یک ناو جنگی عظیم که نام وایالا را بر خود دارد و امروز به یک جاذبه دیدنی در شهر تبدیل شده است. چند سال پس از توقف کشتی‌سازی در سال ۱۹۷۸، خبرنگار جوانی تصویر احساسی اما صریح و صادقانه‌ای از وایالا ترسیم کرد و با به چالش کشیدن آینده شهر نوشت: «نماد رسمی شهر وایالا که یک سکان کشتی است، این روزها به جای اینکه مایه افتخار باشد تبدیل به طنز تلخی شده است. موضوع این نیست که وایالا بی‌هدف و بی‌سکان شده، چون شهر می‌داند می‌خواهد به کجا برسد. مساله دشواری رسیدن به مقصد است. این شهر نیازمند صنایع و فرصت‌های شغلی بیشتر است.» با وجود گذشت زمان، این هشدار همچنان به طرز عجیبی به‌جا و معتبر است.

منبع: ABC.net

آیا اتحاد فولادی آمریکا_ژاپن به ضرر چین تمام می‌شود؟



مشکلات زیرساختی فولاد ایالات متحده این کشور را در رقابت با چین عقب انداخته است

تحولات اخیر در مورد سرمایه‌گذاری شرکت «نیپون استیل»، بزرگ‌ترین تولیدکننده فولاد ژاپن، در شرکت «فولاد ایالات متحده» یا «یو. اس استیل» بار دیگر رقابت‌پذیری صنعت فولاد آمریکا را به کانون توجه بازگردانده است.

شیگرو ایشیبا، نخست‌وزیر ژاپن، در برنامه‌ای تلویزیونی گفته بود این خرید برنامه‌ریزی‌شده، یک سرمایه‌گذاری است، نه یک تملک ساده؛ همان حرفی که دونالد ترامپ زده بود. ترامپ پیش‌تر گفته بود که پیشنهاد ۱۴,۹ میلیارد دلاری نیپون استیل، به صورت سرمایه‌گذاری در یو. اس استیل خواهد بود، نه به دست آوردن مالکیت آن.

البته وقتی این توافق در دسامبر ۲۰۲۳ اعلام شد، برخی سیاستمداران آمریکایی، از جمله جان فترمن، سناتور ایالت پنسیلوانیا، مخالفت خود را با آن اعلام کردند. فعالان صنعت فولاد آمریکا هم همین‌طور. نگرانی آنها چه بود؟ یکی از آنها ترس از تعدیل نیروی گسترده در صنعت فولاد. در سال گذشته، ۱۰۰۰ کارگر فولاد در گرانیت سیتی ایالت ایلینوی، ۱۵۰۰ کارگر در دیترویت در سال ۲۰۱۹، ۱۱۰۰ کارگر در آلاباما در سال ۲۰۱۵ و... اخراج شدند. به طور کلی، صنعت فولاد آمریکا از ابتدای قرن جدید حدود یک‌سوم نیروی کار خود را از دست داده است.

اگرچه این معامله به عنوان یک همکاری برای افزایش رقابت‌پذیری مطرح شده، اما با توجه به سابقه ملاقات رهبران ارشد آمریکا و ژاپن، نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که همکاری بالقوه بین صنایع فولاد آمریکا و ژاپن، نشان‌دهنده انگیزه ژئوپلتیک برای ایجاد تعادل در برابر صنعت فولاد چین است. با این حال، با اینکه این اتحاد ریشه در حمایت از تولید داخلی و راه‌حل‌های کوتاه‌مدت دارد، با توجه به ضعف‌های بخش صنعت فولاد آمریکا، بعید است که به اهداف مورد نظر خود برسد.

صنعت فولاد آمریکا که زمانی ستون فقرات قدرت اقتصادی این کشور بود، دهه‌هاست که در حال تنزل است و در رقابت با کارآیی، مقیاس و پیشرفت‌های تکنولوژیک صنعت فولاد چین کم آورده است. دولت آمریکا در پاسخ، به ترکیبی از حمایت‌های سیاستی، حمایت‌های تجاری و اکنون سرمایه‌گذاری خارجی متوسل شده است.

تلاش‌های ترامپ برای جذب سرمایه‌گذاری ژاپن، یک تجلی واضح از این قصد است. آمریکا امیدوار است از طریق همکاری با ژاپن، قابلیت‌های صنعت فولاد خود را هر چه سریع‌تر تقویت کند و از سرمایه و تکنولوژی ژاپن به عنوان میان‌بری برای احیای صنعت فولاد خود و مقابله با مزیت رقابتی صنعت فولاد چین بهره ببرد. به گفته انجمن جهانی فولاد در سال ۲۰۲۳، نیپون استیل چهارمین تولیدکننده بزرگ فولاد در جهان است، در حالی که یو. اس استیل در رتبه ۲۴ قرار دارد.

با این وجود، مشکلاتی که صنعت فولاد آمریکا با آن مواجه است، عمیق‌تر از چیزی است که یک سرمایه‌گذاری ساده بتواند آن را حل کند. ساختارهای صنعتی قدیمی، بهره‌وری پایین، هزینه‌های بالای نیروی کار و اتکای بیش از حد به سیاست‌های حمایت از تولید داخل، رقابت‌پذیری این صنعت را کاهش داده‌اند. این مسائل نیازمند راه‌حل‌های جامع و بلندمدت هستند، نه راه‌حل‌های سریع یا مانورهای ژئوپلتیک.

پیوند اقتصادی عمیق‌تر ژاپن با ایالات متحده، در کنار هم‌راستایی با سیاست‌های صنعتی ایالات متحده که هدفشان دور شدن از چین و رقابت با این کشور است، به احتمال زیاد به روابط اقتصادی و تجاری ژاپن با چین آسیب می‌زند. طرح پیشنهادی ایشیبا برای ایجاد یک «عصر طلایی جدید» طی دیدار او با ترامپ، بیشتر یک لفظ دیپلماتیک بود، چون او نتوانست از ترامپ تعهد اقتصادی، به‌ویژه در رابطه با مساله تعرفه‌های گمرگی، دریافت کند. سیاست «اول آمریکا»ی ترامپ به این معناست که حتی متحدان آمریکا نیز ممکن است در این موضوع متضرر شوند و همکاری ژاپن با ایالات متحده در موضوعات مرتبط با چین می‌تواند منجر به از دست رفتن منافع اقتصادی این کشور در چین شود.

ممکن است برخی به سرمایه‌گذاری نیپون استیل امیدوار باشند، اما در واقعیت، بهبود رقابت‌پذیری صنعت فولاد آمریکا چیزی نیست که با یک سرمایه‌گذاری قابل حل باشد. مشارکت نیپون استیل به احتمال زیاد نتواند تغییرات اساسی مورد نیاز برای احیای صنعت فولاد آمریکا را به ارمغان بیاورد.

در چنین فضایی، اتحاد فولادی ایالات متحده و ژاپن به احتمال زیاد چالش قابل توجهی برای صنعت فولاد چین به وجود نخواهد آورد. صنعت فولاد چین به واسطه دهه‌ها سرمایه‌گذاری در تکنولوژی، زیرساخت و زنجیره تأمین جهانی، به مقیاس و بهره‌وری بی‌نظیری دست یافته است.

به گزارش خبرگزاری شینهوا، داده‌های انجمن آهن و فولاد چین نشان داده که میزان فولاد مصرفی در صنایع تولیدی چین، در سال ۲۰۲۴ به ۵۰ درصد افزایش یافته است، در حالی که این میزان در سال ۲۰۲۰ برابر با ۴۲ درصد بوده است. از طرف دیگر، صادرات فولاد چین در سال ۲۰۲۴ به رکورد ۱۱۰,۷۲ میلیون تن رسید که افزایش ۲۲,۷ درصدی نسبت به سال ۲۰۲۳ داشته است.

شرکت‌های فولاد چینی همچنین در تکنولوژی‌های سبز پیشرفت‌های قابل توجهی داشته‌اند، و چین را به رهبر جهانی تولید فولاد پایدار تبدیل کرده‌اند. به عنوان مثال، شرکت HBIS به عنوان غول تولید فولاد چین، صفحات فولادی خودرو با استفاده از هیدروژن تولید کرده است. ذوب فلزات با استفاده از هیدروژن، فرآیندی در تولید فولاد است که در آن به جای سوزاندن زغال سنگ، از گاز هیدروژن استفاده می‌کند و انتشار دی‌اکسید کربن را به میزان قابل توجهی کاهش می‌دهد. شرکت HBIS ادعا کرده که این خط تولید، نخستین نمونه از نوع خود در جهان است.

بنابراین، اینکه ایالات متحده منابع ژاپن را برای مقابله با رقابت‌پذیری چین در صنعت جهانی فولاد بکار گیرد، تلاش نادرستی است. این اقدام ممکن است بدون تمرکز بر مشکلات واقعی آمریکا، یک افزایش موقت را موجب شود، اما نمی‌تواند ضعف‌های ساختاری صنعت فولاد ایالات متحده را برطرف کند یا با مقیاس و بهره‌وری صنعت فولاد چین برابری کند.

منبع: گلوبال تایمز

در مجموع، حدود ۶۰ پروژه تولید فولاد کم‌کربن در اتحادیه اروپا در حال اجرایی شدن است، اما رشد آنها به میزان زیادی به دسترسی به انرژی تجدیدپذیر مقرون‌به‌صرفه برای کوره‌های قوس الکتریکی و تولید هیدروژن سبز بستگی دارد.

۲۰۲۵ نقطه‌عطفی برای صنعت فولاد اروپا

در سال جدید، فولاد اولویت سیاسی کشورهای اروپایی خواهد بود

در سال پیش رو، کشورهای اروپایی برای تغییر صنعت فولاد به سمت تولید با کربن پایین، باید روش‌های مشخصی را توسعه دهند. اگر این کار را انجام ندهند، کاهش تولید و وضعیت سیاسی ناپایدار، در انتظارشان خواهد بود.

در ماه‌های اخیر، وضعیت بازار به‌طور قابل توجهی بدتر شده و بخش فولاد اروپا با رکودی مواجه شده که فعالیت تجاری کم و کاهش قیمت‌ها، از نمودهای آن است.

شرکت مهندسی صنعتی و تولید فولاد آلمانی «تیسنکراپ» (Thyssenkrupp) اعلام کرده: «صنعت فولاد اروپا تاکنون با چنین چالشی مواجه نبوده است؛ یعنی گیر افتادن بین هزینه‌های کربن‌زدایی و پیامدهای ناشی از مازاد ظرفیت تولید شدید، به‌ویژه از طرف چین، که به هجوم واردات با هزینه کم، یارانه‌های سنگین و افزایش تولید دی‌اکسید کربن، منجر شده است.»

تولید فولاد در اروپا، از زمان بحران مالی جهانی، تقریباً یک‌سوم کاهش یافته و به کاهش ۲۵ درصدی اشتغال در این صنعت منجر شده است.

تقاضای فولاد هنوز به سطوح قبل از شیوع کرونا برنگشته و حاشیه سود تولیدکنندگان، همراه با هزینه‌های بالای انرژی و افزایش واردات، کاهش یافته است. این موضوع بقای آنها و ظرفیت سرمایه‌گذاری مجدد را با تهدید مواجه کرده است.

انجمن فولاد اروپا (EUROFER)، تاکید کرده که تولید فولاد در اتحادیه اروپا از سال ۲۰۱۸ به شدت کاهش یافته و به ۱۲۶ میلیون متریک تن در سال ۲۰۲۳ رسیده است. در حال حاضر، واردات فولاد ۲۷ درصد از بازار اتحادیه اروپا را تشکیل می‌دهد که تولید داخلی را بیشتر تحت تاثیر قرار می‌دهد، در حالی که استفاده از ظرفیت داخلی به سطح نگران‌کننده ۶۰ درصد کاهش یافته است.

آدولفو آیلو، معاون مدیر کل «اقلیم و انرژی» در EUROFER می‌گوید که چالش، از تامین بودجه برای تحول به سمت تولید کم‌کربن، به سمت عملیاتی کردن پروژه‌ها با وجود هزینه‌های بالای انرژی و تدابیر تجاری ناکارآمد تغییر کرده است.

او اضافه کرده: «شرایط نسبت به زمانی که بسیاری از پروژه‌ها با کربن پایین طراحی شده بودند، به شدت تغییر کرده است. با شدت گرفتن تنش‌های ژئوپلیتیک، افزایش مداوم ظرفیت تولید و افزایش قیمت‌های انرژی، فضایی چالش‌برانگیز ایجاد شده است.»

آنچه تولیدکنندگان فولاد اروپایی اخیراً اعلام کرده‌اند، نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری‌ها در پروژه‌های فولاد با کربن پایین به دلیل شرایط سخت بازار به تعویق افتاده است. رشد کند اقتصادی، به‌ویژه در بخش‌های خودرو و ساخت‌وساز، تقاضا برای محصولات فولاد کم‌کربن را مخدوش کرده است.

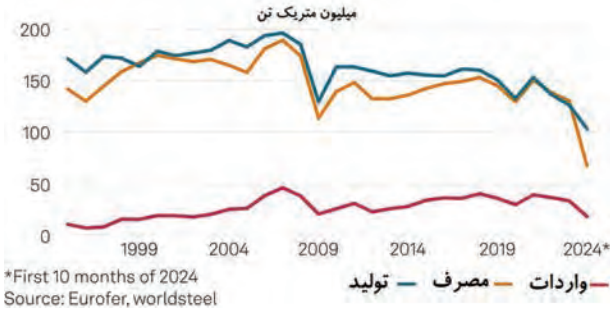
در مجموع، حدود ۶۰ پروژه تولید فولاد کم‌کربن در اتحادیه اروپا در حال اجرایی شدن است، اما رشد آنها به میزان زیادی به دسترسی به انرژی تجدیدپذیر مقرون‌به‌صرفه برای کوره‌های قوس الکتریکی و تولید هیدروژن سبز بستگی دارد.

شرکت‌هایی مانند «استگرا» (Stegra)، «هیدنام» (Hydnum) و «بلستر گرین» (Blastr Green)، در حال برنامه‌ریزی برای ساخت کارخانه‌های جدید فولاد در سوئد، اسپانیا و فنلاند هستند که در آنها سنگ آهن به جای اینکه به صورت سنتی در کوره بلند ذوب شود، به وسیله فرآیند کاهش مستقیم (DRI) به آهن تبدیل می‌شود و سپس در کوره قوس الکتریکی ذوب و به فولاد تبدیل می‌شود. به این کارخانه‌ها DRI-EAF می‌گویند. کارخانه‌های شمال اروپا، به دلیل نزدیکی به عملیات سنگ آهنی که درصد بالایی آهن دارند و ناخالصی در آنها کم است، و همچنین دسترسی به هیدروژن سبز دارای مزیت هستند.

برای شرکت‌هایی که قبلاً تاسیس شده‌اند و در تلاش برای تغییر مسیرشان هستند، تولید پیچیده‌تر می‌شود، چون آنها باید با بازار راکد سروکله بزنند و به کاهش تولید و از بین رفتن مشاغل و حاشیه سود پایین رسیدگی کنند.

آرسلور میتال (ArcelorMittal) که بزرگ‌ترین تولیدکننده فولاد اروپاست، تصمیمات نهایی خود برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های DRI-EAF را در چند کشور و برای تحقق اهداف کاهش کربن خود تا سال ۲۰۳۰ به تعویق انداخته است. سخنگوی این شرکت گفته: «ما به یک مکانیسم موثر برای تنظیم مرزهای کربن و به اقدامات قوی‌تر برای دفاع تجاری نیاز داریم تا طرح توجیهی خودمان را ارتقا دهیم. بنابراین منتظر جزییاتی برای اقدام کمیسیون اروپا خواهیم ماند، چون این سرمایه‌گذاری‌های میلیارد دلاری، آینده ما را شکل خواهند داد.»

بازار فولاد اروپا



*First 10 months of 2024
Source: Eurofer, worldsteel

شرکت تیسنکراپ نیز بر تعهد خود به تحول سبز و تولید فولادی که اثر خنثی بر اقلیم داشته باشد تاکید کرد و گفت تصمیمات سرمایه‌گذاری به شرایط اقتصادی بستگی دارد. این شرکت اعلام کرد: «آنچه مشخص است این است که تولید فولاد ما باید حداکثر تا سال ۲۰۴۵ کربن‌خنثی شود و این کار با تعطیل کردن کوره‌های بلند امکان‌پذیر خواهد بود.»

از سوی دیگر، کرستین ماریا ریپل، مدیر عامل انجمن فولاد آلمان، نگرانی خود را در مورد بقای این صنعت در میان افزایش هزینه‌های انرژی و رقابت «نابرابر» با چین ابراز کرد. او گفت: «برای مدیریت این بحران، ما به سیاست‌های صنعتی منسجم از طرف برلین و بروکسل نیاز داریم که یک چشم‌انداز بلندمدت قابل‌اعتماد را تضمین کنند.»

با نگاهی به آینده، ایجاد بازارهای پیشرو برای محصولاتی که در تولید آنها دی‌اکسید کربن کاهش یافته باشد، برای رقابت‌پذیری آلمان و کل اروپا حیاتی است. به همین دلیل، شرکت تیسنکراپ و سایر تولیدکنندگان فولاد، از کمیسیون اروپا خواسته‌اند که یک طرح اقدام قوی برای فولاد ارائه دهد.

اتحادیه اروپا باید قوانینی را که تولید هیدروژن در اروپا را گران‌تر می‌کند، اصلاح کند. ماریا ریپل با تاکید بر روند کند پیشرفت در توسعه زیرساخت‌های هیدروژن و تامین مالی غیرشفاف شبکه، گفته: «استراتژی هیدروژن آلمان عقب مانده است و تنها ۳ درصد پروژه‌های الکترولیز اعلام شده، منجر به تصمیم‌گیری نهایی برای سرمایه‌گذاری شده‌اند.»

با تمامی این مشکلاتی که گفته شد، انتظار می‌رود بازار کم‌کربن همچنان توسعه یابد.

ایوان میلارد، تحلیل‌گر تحقیقات فلزات و معدن شرکت S&P، می‌گوید: «در دهه آینده، به دلیل افزایش هزینه‌های کربن و فشارهای قانونی زیست‌محیطی در اتحادیه اروپا، تولیدکنندگان فولاد مجبور می‌شوند از روش‌های گران‌تر برای تولید فولاد سبز استفاده کنند. در نتیجه قیمت ورق‌های نورد گرم در شمال اروپا افزایش خواهد یافت.»

منبع: Eurometal

چرا بریتانیا نمی‌تواند فولادسازی را به اوج برگرداند؟

این صنعت با چالش‌هایی فراتر از مشکلات دوره‌ای روبه‌روست



پیتر دراکر، نظریه‌پرداز مدیریت، می‌گوید: «سود هدف یک کسب‌وکار نیست، بلکه آزمونی برای اعتبار آن است.» یک فعالیت می‌تواند ارزشمند باشد و برای جامعه ارزش ایجاد کند، حتی اگر درآمد خالصی تولید نکند. نمونه‌های این‌چنینی زیادی در اطراف ما وجود دارند: هیچ‌کس انتظار ندارد پلیس، آتش‌نشانی یا مددکاران اجتماعی بازده سرمایه ارائه دهند. اما یک بنگاه اقتصادی بدون سود، کسب‌وکار محسوب نمی‌شود. بریتانیا می‌تواند با در نظر گرفتن این تمایز، آینده صنعت فولاد خود را بهتر مدیریت کند

پس از آنکه «گروه جینگیه»، مالک چینی شرکت بریتیش استیل، در شهر اسکون‌ثورپ در شمال انگلستان، اعلام کرد که دو کوره بلند فولادسازی آنها دیگر از نظر مالی پایدار نیستند، دولت «کیر استارمر»، رهبر حزب کارگر، در تلاش بوده تا تولید در کارخانه اصلی شرکت ادامه یابد. دولت انگلستان با نمایندگان جینگیه مذاکره کرده و پیشنهاد داده است هزینه حمل‌ونقل گلوله‌های آهن و زغال‌سنگ کک را پرداخت کند تا کارخانه تا زمان یافتن راه‌حل عملیاتی به فعالیت خودش ادامه دهد. همچنین، دولت در حال بررسی ملی‌سازی این شرکت است که حدود ۳۵۰۰ نفر را استخدام کرده است.

عدم پذیرش کمک مالی ۵۰۰ میلیون پوندی (معادل ۶۴۰ میلیون دلار) از سوی شرکت جینگیه، که دولت آن را «سخاوتمندانه» توصیف کرده، باعث ناراحتی برخی افراد شده است. یکی از رهبران اتحادیه، شرکت بریتیش استیل را متهم کرده که دولت را تحت فشار قرار داده و از نیروی کار خود به‌عنوان ابزار و قربانی برای رسیدن به اهدافش استفاده کرده است. به گفته «زنگوی آن»، مدیرعامل بریتیش استیل، مشاوره برای تعطیلی کارخانه با توجه به «شرایط فوق‌العاده دشوار» ضروری بوده است.

اما این خشم نابه‌جاست، چون این اتفاق در ماه سپتامبر برای شرکت تاتا استیل در جنوب ولز هم افتاد و به تعطیلی کوره‌های بلند و تعدیل نیروهای این شرکت منجر شد. سرمایه‌گذاران خارجی هم با این انتظار که بازدهی مالی داشته باشند، دست به سرمایه‌گذاری می‌زنند و نمی‌توان از آنها توقع داشت که بدون چشم‌انداز سود، به‌طور نامحدود سرمایه تزریق کنند. جینگیه که در سال ۲۰۲۰ بریتیش استیل را پس از انحلال و مشکلات مالی خرید و آن را از ورشکستگی نجات داد، اعلام کرده بیش از ۱٫۲ میلیارد پوند برای حفظ عملیات خود سرمایه‌گذاری کرده و روزانه ۷۰۰ هزار پوند ضرر می‌کند.

موضوع اصلی این است که آیا صنعت فولادسازی در بریتانیا واقعاً می‌تواند به‌عنوان یک کسب‌وکار در نظر گرفته شود؟ شرکت‌های تاتا استیل بریتانیا و بریتیش استیل، دو تولیدکننده بزرگ کشور، از ۹ دوره گزارش سالانه از سال ۲۰۲۰ تاکنون، تنها یک بار سود ثبت کرده‌اند. در چه نقطه‌ای سرمایه‌گذاران تصمیم می‌گیرند که چالش‌های این صنعت دیگر دوره‌ای نیست، بلکه در رکودی غیرقابل بازگشت قرار گرفته است.

بدون شک، در حال حاضر صنعت فولاد در کل جهان در بحران قرار دارد. دلیل اصلی این بحران هم تصمیم‌های تعرفه‌ای دونالد ترامپ است که از ماه فوریه فولاد و آلومینیوم را هدف گرفت. این اقدام فشار بیشتری بر چالش‌های موجود، از جمله قیمت‌های بالای انرژی در بریتانیا، وارد کرد. به گفته راجش نایر، مدیرعامل تاتا استیل بریتانیا، قیمت انرژی در این کشور که بسیار بالاتر از سایر کشورهای تولیدکننده است، بزرگ‌ترین عامل کاهش رقابت‌پذیری صنعت فولاد محسوب می‌شود.

با این حال، دهها پیش از این فشارها، صنعت فولاد بریتانیا در حال کوچک شدن بود. شرکت بریتیش استیل، با وجود شهرتش، تنها بخشی از آنچه که زمانی بود، باقی مانده است. در زمان تأسیس آن در سال ۱۹۶۷، زمانی که دولت ۱۴ تولیدکننده فولاد را ملی کرد، این شرکت ۲۶۸ و ۵۰۰ نیروی کار داشت که بیش از ۷۵ برابر تعداد کارکنان امروزی است. سال گذشته، بریتانیا با تولید ۴ میلیون تن فولاد در رتبه ۳۵ جهان قرار گرفت، که تنها یک‌هفتم تولید آن در سال ۱۹۷۰ است.

مشکلات صنعت فولاد باعث نگرانی‌های زیادی در دولت شده و این موضوع باعث شد ماه گذشته جلسات مشاوره‌ای برای تعیین مسیر آینده این صنعت برگزار شود. سارا جونز، وزیر صنعت بریتانیا، اخیراً اعلام کرده که مقامات از تولید فولاد در بریتانیا حمایت خواهند کرد. اما چرا؟ فولاد تنها ۱ درصد از تولیدات صنعتی و ۰.۱ درصد از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد و به‌طور مستقیم از ۴۰ هزار شغل، معادل ۰.۱ درصد از نیروی کار کشور، حمایت می‌کند.

هیچ دلیل ذاتی وجود ندارد که فولاد حتماً باید در بریتانیا تولید شود. بسیاری از کالاهایی که زمانی در این کشور تولید می‌شدند، اکنون عمدتاً در خارج از کشور تولید می‌شوند؛ مانند کفش‌های ورزشی، منسوجات و شیرینی‌جات. سال‌ها پیش، در منطقه تجاری اسلاو، افراد محلی در کارخانه‌هایی کار می‌کردند که محصولاتی مانند مهرهای مقوایی برای درب قوطی‌های قهوه تولید می‌کردند. تصور چنین کارهایی در بریتانیای امروز دشوار است و شواهد کمی وجود دارد که نشان دهد این موضوع تاثیر منفی بر وضعیت کشور داشته است

ممکن است دلایل منطقی برای حفظ ظرفیت تولید فولاد وجود داشته باشد؛ مانند اهداف دفاعی (هرچند حتی در اینجا نیز، با توجه به کمبود منابع مواد اولیه، بریتانیا همچنان به امنیت زنجیره‌های تامین جهانی وابسته خواهد بود). اما بریتانیا باید این مساله را آن‌طور که هست ببیند: یعنی هزینه‌کرد برای حوزه نظامی، نه به‌عنوان سرمایه‌گذاری در بخشی که به‌طور موقت دچار مشکل شده و قرار است بالاخره بازده اقتصادی ایجاد کند.

وزرای دولت، یک راه‌حل تجاری را برای وضعیت بریتیش استیل قبول دارند. طبیعتاً، ملی‌سازی شرکت بریتیش استیل، فشار مالی بیشتری بر دوش دولتی که با کمبود نقدینگی مواجه است، وارد خواهد کرد. اما باید در مورد وقوع اتفاق‌ها و دلایل آنها شفاف بود. صرف هزینه برای کاهش مشکلات اقتصادی محلی و تقویت امنیت ملی، اقدامی ارزشمند و حتی ضروری است. اما چنین هزینه‌ای نباید با فعالیت‌های تجاری اشتباه گرفته شود. به عبارت دیگر، این نوع هزینه‌کرد بیشتر به دلایل اجتماعی و استراتژیک توجیه می‌شود، نه به دلیل انتظارات اقتصادی یا سوددهی تجاری. ■

منبع: Bloomberg



کاری که ایلان ماسک با دولت انجام می‌دهد

آیا او تنها یک پولدار حاضر در دولت آمریکا است؟

کرولین میمبز نیچه

منبع: نیویورکر

ترجمه: متین‌دخت والی‌نژاد

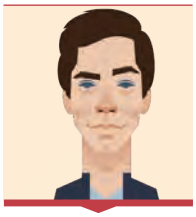
دونالد ترامپ به هیچ وجه شخصیت کوچکی نیست. با این حال، او در دوران ریاست جمهوری خود به عنوان یک شخصیت پشتیبان به نظر می‌رسد، که اغلب با حضور ایلان ماسک تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. ماسک همه جا حضور دارد: در مراسم تحلیف، با اشاره به سخنرانی رو به روی جمعیت با چیزی که شبیه سلام نازی به نظر می‌رسید. در کاخ سفید، پاسخگویی به سوالات خبرنگاران و برگزاری جلسه صبح امروز کابینه؛ و در صندوق‌های میلیون‌ها کارمند فدرال، از آنها خواستند که خود را برای او توجیه کنند. اینکه یک میلیاردر غیرمنتخب فناوری قدرت زیادی بر دولت آمریکا دارد، به همان اندازه گیج‌کننده و ترسناک است. همانطور که به تازگی یکی از جمهوری خواهان به سوزان بی گلاسر توضیح داد، تصاحب ماسک «چیزی جدید در تاریخ کودتاهای جهانی» است. خزش مستمر ماسک بخشی از ادغام بزرگ‌تر دره سیلیکون و واشنگتن است. کایل چایکا در آخرین ستون خود توضیح می‌دهد که از آنجایی که بسیاری از غول‌های فناوری پشت سر ترامپ قرار می‌گیرند، پوپولیسم به سبک MAGA جای خود را به چشم‌اندازی مبتنی بر بهینه‌سازی برای آینده کشور می‌دهد. او می‌نویسد: «تکنوفاشیسم آمریکایی دیگر یک انتزاع فلسفی برای سیلیکون ولی نیست که با روزهای متناوب یا دوزهای درمانی کتامین به آن دست بزند. این یک برنامه سیاستی است که محدودیت‌های قانون اساسی آن در حال حاضر در حال آزمایش است.»

محور این رویکرد این ایده است که این شرکت‌ها به سادگی بهتر و هوشمندتر از همتایان خود در تجارت یا دولت کار می‌کنند. اما انقلاب کارآمدی ممکن است محدودیت‌هایی داشته باشد. همانطور که کال نیوپورت اشاره می‌کند، حتی برجسته‌ترین شرکت‌های فناوری و محققان مدیریت برای یافتن راه‌های جامع برای اندازه‌گیری بهره‌وری کارکنان دانش تلاش کرده‌اند. او هشدار می‌دهد که در مورد ارزیابی دولت فدرال، «یک ایمیل سی و هفت کلمه‌ای بعید است که این کار را انجام دهد.»

برای اطلاعات بیشتر: در سال ۲۰۲۳، رونان فارو گزارش داد که قدرت ماسک در دولت آمریکا از کنترل خارج شده است.

تکنوفاشیسم به آمریکا می‌آید

تشابهات تاریخی برای توضیح خشونت ایلان ماسک در دولت فدرال



کیل چایکا

منبع: نیویورکر

ترجمه: متین‌دخت والی‌نژاد

هنگامی که گروهی از مدیران ارشد سیلیکون ولی - مارک زاکربرگ، جف بزوس، ایلان ماسک و ساندار پیچای گوگل - در جریان تحلیف در ژانویه در پشت سر پرزیدنت ترامپ قرار گرفتند، بسیاری از ناظران وفاداری مبتنی بر منافع شرکت را دیدند. C.E.Oهای فوق‌العاده ثروتمند برای حمایت از یک هم‌کلاس بزرگ به امید دوره‌ای از مقررات‌زدایی، معافیت‌های مالیاتی، و تغییرات فرهنگی ضد «بیداری» ظاهر شدند. یانیس میمورا مورخ چیز شوم‌تری دید: یک اتحادیه جدید و فعال صنعت و قدرت دولتی، که در آن دولت سیاست‌های صنعتی تهاجمی را به قیمت هنجارهای لیبرال هدایت می‌کند. در دولت دوم ترامپ، دسته‌ای از رهبران سیلیکون ولی خود را به سیاست القا می‌کردند، به گونه‌ای که یکی از موضوعات اصلی مطالعه میمورا را به یاد می‌آورد: بوروکرات‌های نخبه که قدرت سیاسی را به دست گرفتند و ژاپن را وارد جنگ جهانی دوم کردند. میمورا به من گفت: «اینها کارشناسانی با ذهنیت و پیشینه فناوری، اغلب مهندسان هستند که اکنون نقش ویژه‌ای در دولت دارند.» نتیجه آن چیزی است که او در کتاب خود «برنامه‌ریزی برای امپراتوری» (۲۰۱۱)، «تکنوفاشیسم» نامید: اقتدارگرایی که توسط تکنوکرات‌ها هدایت می‌شود.» میمورا گفت که فناوری «نیروی محرکه» چنین رژیمی در نظر گرفته می‌شود. «نوعی فنی‌سازی تمام جنبه‌های دولت و جامعه وجود دارد.»

در دهه ۱۹۳۰، ژاپن منچوری را در شمال شرقی چین مستعمره کرد و این منطقه به میدان آزمایشی برای تکنوفاشیسم تبدیل شد. نوبوسوکه کیشی، بوروکرات وزارت بازرگانی ژاپن، در سال ۱۹۳۶ به ریاست برنامه صنعتی در منچوری منصوب شد و با همکاری محصول جدیدی از مجموعه‌های ژاپنی به نام زایباتسو، سیاست توسعه صنعتی اجباری را بر اساس استثمار مردم محلی ایجاد کرد. هنگامی که کیشی در سال ۱۹۳۹ به سیاست ملی ژاپن بازگشت، همراه با گروهی از دیگر تکنوکرات‌های ژاپنی که در منچوری کار می‌کردند، استراتژی‌های مشابهی را برای صنعتی‌سازی دیکته‌شده توسط دولت، به بهای منافع خصوصی و حقوق کارگر دنبال کرد. این رژیم فاشیستی مانند رژیم موسولینی یا هیتلر ساختار نخواهد داشت و قدرت در دستان یک رهبر کاریزماتیک متمرکز است، اگرچه کیشی در دهه نوزدهم با گسترش جنبش نازی به آلمان سفر کرده بود و از صنعتی شدن آلمان برای پروژه منچوری خود الهام گرفته بود. در عوض، میمورا گفت، ژاپن «نوعی به سمت فاشیسم لغزید» زیرا بوروکرات‌ها اقتدار خود را در پشت صحنه، تحت حمایت امپراتور ژاپن اعمال می‌کردند. همانطور که او توضیح داد، مقامات تکنوفاشیست «با ایجاد این ارگان‌ها و آژانس‌های فراوزارتی، زیرگروه‌هایی در داخل بوروکراسی که غیرقابل پاسخگویی هستند، قدرت را به دست می‌آورند.» امروزه، DOGE ایلان ماسک معادل ترامپی است.

شرکت‌های آمریکایی قرن بیستم با ادغام قدرت دولتی و صنعتی بازی کردند. هنری فورد، کارآفرین، سیستمی از سازماندهی صنعتی را ترویج کرد که به «فوردیسم» معروف شد، به موجب آن دولت در اقتصاد برای تضمین تولید و مصرف انبوه دخالت می‌کرد. در دهه ۱۹۳۰، I.B.M از طریق یک شرکت تابعه آلمانی با دولت نازی تجارت کرد و فناوری خود را به پروژه‌هایی مانند سرشماری ۱۹۳۳ که به شناسایی یهودیان در کشور کمک کرد، وام داد. همانطور که اخیراً در گاردین توسط بکا لوئیس بیان شده است، خود سیلیکون ولی برای چندین دهه گرایش‌های راست گرایانه را به نمایش گذاشته است و نگرش‌های زن ستیزانه و سلسله مراتبی در مورد دستاوردها را پذیرفته است. مایکل اس. مالون، روزنامه‌نگار، در اواخر دهه نود هشدارهایی درباره ظهور «تکنوفاشیسم» صادر می‌کرد، زمانی که درباره «تعصب ضریب هوشی» در صنعت فناوری و تمایل مردم برای پیشبرد انقلاب دیجیتال در حالی که «ضعیف‌ها و زخمی‌ها را در این مسیر بیرون می‌اندازند» هشدار داد. اما لحظه کنونی ما نشان دهنده پیوند جدیدی از کارآفرینان اینترنتی و عملیات روزانه دولت است. تکنوفاشیسم آمریکایی دیگر یک انتزاع فلسفی برای دره سیلیکون نیست که با روزه‌های متناوب یا دوزهای درمانی کتامین همراه شود. این یک برنامه سیاستی است که محدودیت‌های قانونی آن در حال حاضر در حال آزمایش است، زیرا DOGE با مهندسین بی‌تجربه مرتبط با شرکت‌های خود ماسک، در دولت فدرال سر و صدا می‌کند.

ماسک صفوف کارمندان فدرال را کاهش داده، آژانس‌هایی را تعطیل کرده است که اختیارات او را به چالش می‌کشد، و از هوش مصنوعی برای تصمیم‌گیری در مورد محل کاهش استفاده کرده است، و وعده داده است که دولت توسط چت‌بات‌هایی مانند Grok از هوش مصنوعی خود ماسک کاهش پیدا کند. شرکت DOGE به داده‌های خصوصی آمریکایی‌ها دسترسی پیدا کرده است و ابزارهایی را برای ارسال ایمیل به کل دولت فدرال به یکباره توسعه داده است، یک مگافون دیجیتالی که ماسک به تازگی برای درخواست از کارکنان برای ارسال لیستی از دستاوردهای هفتگی خود استفاده کرده است. همانطور که میمورا می‌گوید، «شما سعی می‌کنید مفاهیم فنی و عقلانیت را برای انسان‌ها و جامعه بشری به کار ببرید، و سپس وارد چیزی تقریباً تمامیت خواه می‌شوید.» اپورتونیسم تکنو فاشیستی فراتر از ماسک است. می‌توان متوجه شد که دیگر کارآفرینان و سرمایه‌گذاران فناوری برای بهره‌برداری از اتحاد بین ترامپیسم و سرمایه‌داری دره سیلیکون و ایجاد زیرساخت‌ها در مقیاس ملی، برده‌اند. سام آلتمن، مدیر ارشد اجرایی از OpenAI، قراردادهای خود را با دولت ترامپ ترتیب داده است، از جمله Stargate، یک پروژه مرکز داده بسیار تبلیغاتی به ارزش پانصد میلیارد دلار. اپل به تازگی از کمپین سرمایه گذاری ۵۰۰ میلیارد دلاری خود در آمریکا طی چهار سال آینده، از جمله برنامه‌ای برای شروع ساخت A.I خبر داده است. سرورها در تگزاس هر چقدر هم که مبهم باشد، این طرح‌های عجیب و غریب نشان از روحیه همکاری دارد. در سایت Truth Social، ترامپ با تایید این مطلب نوشت که برنامه‌های اپل نشان دهنده «ایمان به کاری که ما انجام می‌دهیم» است.

ارین مک‌الروی، جغرافی‌دان دانشگاه واشنگتن که دره سیلیکون را مطالعه می‌کند، از اصطلاح «سیلیکون‌سازی» برای توصیف روشی استفاده کرده است که مکان‌هایی مانند سانفرانسیسکو یا کلوژ-ناپوکا، رومانی، که بسیاری از شرکت‌های فناوری غربی I.T را به آن‌ها برون سپاری کرده‌اند، بیان می‌کند. خدمات، در تصویر و ایدئولوژی سیلیکون ولی بازسازی شده است. به گفته مک‌الروی، اولین نشانه‌های سیلیکون‌سازی کنونی واشنگتن را می‌توان تا حدی در دولت باراک اوباما ردیابی کرد، که پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی مانند فیس‌بوک را به عنوان بردار ارتباطات دولتی پذیرفت. برای مدتی به نظر می‌رسید که پلتفرم‌های دیجیتال از حکومت دموکراتیک به‌عنوان نوعی مگافون عمومی حمایت می‌کردند. اما اکنون، یک دهه بعد، به نظر می‌رسد که فناوری جایگزین اقتدار مستقر دولت شده است. مک الروی گفت: «یک بحران در آمریکا وجود دارد» و سیلیکون ولی ممکن است «در تلاش باشد تا قدرت دولتی را از بین ببرد» تا سریع‌تر جایگزین آن شود.

سیلیکون ولی بر این ایده استوار است که بنیانگذاران و مهندسان آن بهتر از هر کس دیگری می‌دانند: آنها می‌توانند در انتشار اطلاعات، در طراحی دفتر، در توسعه ماهواره‌ها و پیشبرد سفرهای فضایی بهتر عمل کنند. با همین منطق، آنها باید بهتر از سیاستمداران و کارمندان فدرال بتوانند حکومت کنند. مفاهیم Voguish در دره سیلیکون مانند سفر به دریا و «وضعیت‌های شبکه» شامل جوامع مستقل و مستقلی است که بر اساس اصول فناوری کار

تلاش خونسرد تکنوفاشیسم برای کارآمدی به سرعت منجر به حالت بیگانگی می‌شود که ممکن است برای هیچ یک از طرفین طیف سیاسی جذاب نباشد. اگر ژاپن نمونه‌ای باشد، همکاری بین تکنوکرات‌ها و سیاستمداران راست بعید است تا ابد ادامه پیدا کند.



می‌کنند. تلاش‌ها برای ایجاد چنین موجودیت‌هایی یا شکست خورده‌اند یا در حوزه برندسازی محدود مانده‌اند، مانند استارت‌آپ Praxis، یک طرح فرضی برای یک شهر جدید مبتنی بر فناوری در مدیترانه. مک الروی گفت، با این حال، تحت کاخ سفید جدید ترامپ، دولت آمریکا به عنوان یک خوکچه هندی پیشنهاد می‌شود. اکنون که ماسک دولت را اداره می‌کند، نمی‌دانم آیا آن‌طور که در گذشته فکر می‌کردند به حباب‌های کوچک دریایی‌شان نیاز دارند یا خیر.

چنین دیدگاه‌هایی از یک جامعه فن‌آور، نشان‌دهنده گسست از پوپولیسم «آمریکا دوباره بزرگ» است که اولین دولت ترامپ را هدایت کرد. مرتجعین MAGA مانند استیو بنن تمایل دارند نسبت به پیشرفت تکنولوژی بدبین باشند. همانطور که جیمز پوگ روزنامه نگار توضیح داده است، هدف آنها بازپس گیری فرهنگ آمریکایی است که «تصور می‌شود پس از دهه‌ها آن چیزی که آنها به عنوان تکنوکراسی جهانی می‌دانند، از بین رفته است». بنن ایدئولوژی سیلیکون ولی را به عنوان «فئودالیسم فنی» محکوم کرده و به ماسک اعلام جنگ کرده است. او با تبدیل شدن شهروندان آمریکایی به «رعیت‌های دیجیتال» که آزادی آنها توسط شرکت‌های فناوری محدود شده است، آن را ضد بشری می‌داند. در مصاحبه‌ای در ژانویه با راس دوتات، از تایمز، بنن گفت: «آنها باید متوقف شوند. اگر جلوی آن را نگیریم، و اکنون آن را متوقف نکنیم، نه تنها این کشور، بلکه جهان را نابود خواهد کرد.» در حالی که راست‌های MAGA می‌خواهند چیزها را همان‌طور که بودند بازگردانند (یا همانطور که تصور می‌کنند چیزها بودند)، راست‌های فناوری می‌خواهند، به تعبیر مارک زاکربرگ، چیزها را بشکنند. در مصاحبه با تایمز، بنن ماسک را «یکی از برترین شتاب‌دهنده‌ها» خواند و به ایدئولوژی سیاسی دیگری که متأثر از فناوری است اشاره کرد که هرج‌ومرج را امری اجتناب‌ناپذیر می‌داند.

شتاب گرایی در دهه گذشته توسط فیلسوف بریتانیایی نیک لند، که بخشی از جنبش به اصطلاح نئو ارتجاعی یا روشنگری تاریک است، رواج یافته است که با شخصیت‌هایی از جمله کورتیس یاروین، برنامه‌نویس و وبلاگ‌نویس سابق که پیشنهادهایش برای سلطنت آمریکا در جریان ترامپ ۲,۰، مورد توجه قرار گرفته است. همانطور که آندریا مول، استاد علوم سیاسی در دانشگاه چیمن که شتاب‌گرایی را مطالعه می‌کند، نگرش شتاب‌گرایانه به من می‌گوید: «این فروپاشی به هر حال رخ خواهد داد - بیایید بند را پاره کنیم.» شتاب‌گرایی از این ایده کارل مارکس سرچشمه گرفت که اگر تضادهای سرمایه داری به اندازه کافی اغراق شود، الهام بخش انقلاب پرولتری خواهد بود و جامعه برابرتری پدید خواهد آمد. اما مول آنچه را که «تکنوشتاب‌گرایی» ماسکی می‌نامد دارای یک هدف متفاوت می‌داند: از بین بردن نظم موجود برای ایجاد نظمی فن‌آوری‌شده و سلسله مراتبی با مهندسین در راس. مول گفت: ماسک برای تحمیل معماری خود، «باید به طور کامل هر نوع معماری دولتی موجود را بشکند. او اضافه کرد که دولتی که توسط ماسک به طور کامل بازنگری شده است ممکن است کمی شبیه سیستم بی سیمی باشد که تسلاس را کار می‌کند و شرکت را قادر می‌سازد تا از نظر تئوری نحوه عملکرد خودروی شما را در هر لحظه به روز کند: «شما به برخی از آژانس‌ها اجازه دادید، اما آنها همچنان کنترل دارند، و اگر مسیر در جهتی پیش نمی‌رود که قرار است به حداکثر رساندن کارایی برسد، همچنان می‌توانند مداخله کنند.»

تلاش خونسرد تکنوفاشیسم برای کارآمدی به سرعت منجر به حالت بیگانگی می‌شود که ممکن است برای هیچ یک از طرفین طیف سیاسی جذاب نباشد. اگر ژاپن نمونه‌ای باشد، همکاری بین تکنوکرات‌ها و سیاستمداران راست بعید است تا ابد ادامه پیدا کند. در سال ۱۹۴۰، نخست وزیر ژاپن جنبش نظم نوین را اعلام کرد که به دنبال اصلاح ساختار دولت برای ایجاد یک دولت تک حزبی با قدرت مطلق بود. میمورا، مورخ، گفت: «این کمی شما را به یاد حال می‌اندازد: همه چیز باید به یکباره اصلاح شود. انجام این مقایسه تاریخی کمی ترسناک است: این نظم جدید در آمریکا است. با این حال، قدرت تکنوکرات‌های ژاپن شروع به کاهش کرد. زمانی که کشور در جنگ عملکرد ضعیفی داشت، ارتش برای ادامه کارزار از نقطه‌ای که تکنوکرات‌ها آن را امکان‌پذیر می‌دانستند، تلاش کرد. کیشی، معمار منچوری تکنوکرات، دولت را در سال ۱۹۴۴ ترک کرد. با این حال، همانطور که میمورا توضیح داد، بوروکرات‌ها هیچ حوزه سیاسی یا حزبی نداشتند که آنها را در قبال برنامه تکنوفاشیستی خود مسئول بداند. زمانی که ایالات متحده به دنبال بازسازی ژاپن بود، تا حدی به عنوان موازنه‌ای برای قدرت شوروی در منطقه، کیشی و همکارانش کسانی بودند که یک بار دیگر کشور را صنعتی کردند. میمورا گفت که وضعیت آنها به عنوان مقامات غیر منتخب، از قضا به این معنی بود که آنها می‌توانند بدون «هیچ خونی در دستانشان» به سیاست بازگردند. در سال ۱۹۵۵ کیشی به تأسیس یک حزب سیاسی جدید کمک کرد و چند سال بعد نخست وزیر شد.

منفوریت ماسک

چگونه ایلان ماسک از ابتدای ۲۰۲۵ تاکنون ۴۱،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ پوند ضرر کرده است؟

برونا کوپر
تحلیلگر

ایلان ماسک ممکن است با زدن اره برقی روی صحنه و ایجاد وحشت در کارمندان دولت از طریق ایمیل بر امواج ریاست جمهوری دونالد ترامپ سوار شده باشد، اما این بدان معنا نیست که همه‌چیز برای میلیاردر فناوری خوب و خوش است.

در واقع، این مرد ۵۳ ساله تازگی شاهد کاهش ۵۲ میلیارد دلاری (۴۱ میلیارد پوندی) دارایی خالص خود از ابتدای سال ۲۰۲۵ بوده است که دلیل آن کاهش اعتماد بازار به کسب و کارش است.

برای من و شما، ۴۱ میلیارد پوند پول غیرقابل تصوری به نظر می‌رسد، اما در دنیای ثروتمند و خیالی صفرهای ارزشی که به یک عدد اضافه می‌شوند یا از آن حذف می‌شوند، اوضاع بسیار متفاوت است.

بنابراین، چرا دارایی خالص ایلان ماسک به شدت کاهش یافته است؟

درحالی که این کارآفرین مشغول ارسال هرزنامه در جدول زمانی X دنبال‌کننده خود با میم کلامی است، فروش تسلا در سراسر جهان کاهش یافته است.

بر اساس گزارشی از CNN Business، سهام شرکت خودروهای برقی در ماه گذشته حدود ۲۰ درصد کاهش یافته است، در حالی که فروش اروپا در مدت مشابه ۴۵ درصد کاهش داشته است. این در تضاد کامل با جهش ماه نوامبر گذشته است، زیرا سرمایه گذاران در تلاش بودند تا از حمایت او از دونالد ترامپ منتخب جدید پول نقد کنند.

ارزش بازار این شرکت همچنین برای اولین بار پس از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به زیر مرز یک تریلیون دلار کاهش یافته است. دارایی خالص شخصی او بعداً در ۱۷ دسامبر به بالاترین حد خود یعنی ۴۸۶,۴ میلیارد دلار (۳۸۶ میلیارد پوند) رسید (بر اساس بلومبرگ).

ان‌بی‌سی نیوز نشان می‌دهد که کاهش محبوبیت تسلا می‌تواند ناشی از باورهای شخصی دوقطبی ماسک باشد که باعث شده بنیانگذار اسپیس ایکس از زمان تحلیف ترامپ در کاخ سفید هر روز تیتر خبرها شود.

خرابی‌های بخش DOGE، مانند ایجاد «ایمیل بهره‌وری»، به طور بالقوه در کاهش محبوبیت شخصی او مقصر هستند.

احتمال کاهش بیشتر سهام تسلا توسط گری بلک از The Future Fund پیشنهاد شد، با این حال، او معتقد نیست که این ضرر طولانی مدت برای شرکت داشته باشد.

بلک در X نوشت: «محصولات برتر تسلا، وسیله نقلیه جدید مقرون به صرفه‌تر، که به اعتقاد من شکل جدیدی خواهد بود و کل بازار آدرس‌پذیر تسلا را گسترش می‌دهد و وعده استقلال بدون نظارت، تسلاهای بیشتری را به فروش می‌رساند.»

اما قبل از اینکه هر یک از ما فکر کنیم که او در حال ورشکسته شدن است، وضعیت او به عنوان ثروتمندترین مرد جهان در حال حاضر در معرض خطر زیان‌های عظیم نیست

طبق گزارش فوربس، دارایی خالص بلادرنگ ماسک در زمان نگارش این مقاله ۳۵۳,۲ میلیارد دلار (۲۸۰,۳ میلیارد پوند) است، که به این معناست که او هنوز ۱۰۰ میلیارد دلار از رقبایش جف بزوس و مارک زاکربرگ جلوتر است – علیرغم از دست دادن حدود ۵ میلیارد دلار (۳,۹ میلیارد پوند) فقط در یک روز.

آیا آنها سهام را پایین می‌آورند؟

سیاست ایلان ماسک و عملکرد تسلا

سانیل داوان
فایننشال اکسپرس

به نظر می‌رسد سهام تسلا از جاده خارج شده و بیشتر سود خود را پس از پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات نوامبر از دست داده است. تسلا (TSLA) تا به امروز به مدت یک ماه، سه ماه و یک سال کاهش یافته است و بازدهی منفی به ترتیب ۲۵، ۱۲ و ۲۸ درصد است. در طول یک سال گذشته، TSLA هنوز ۴۰درصد افزایش یافته است. رکود ۲۰ درصدی سهام TSLA در ۵ روز گذشته، ارزش بازار این شرکت را به زیر ۱ تریلیون دلار رسانده است. بسیاری کاهش اخیر سهام TSLA را به مواضع سیاسی ایلان ماسک پس از انتخاب ترامپ نسبت می‌دهند. ایلان ماسک، ثروتمندترین فرد جهان، با وجود ثروت ۳۸۰ میلیارد دلاری، در دهه گذشته بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار از دارایی خالص خود را از دست داده است. به گزارش رویترز، ویژگی «پیمایش در خیابان‌های شهر» تسلا در چین مورد انتقاد کاربران قرار گرفته است زیرا از وعده‌های فناوری خودران ماسک کوتاهی کرده است. متعاقباً تسلا اعلام کرد که عملکرد به‌روزشده Autopilot را از طریق یک به‌روزرسانی نرم‌افزاری در اختیار مشتریان فعلی چین قرار می‌دهد. به گفته این تجارت، با این به‌روزرسانی، دارندگان تسلا در چین می‌توانند ویژگی‌های کمک راننده مشابه مجموعه کامل خودران (FSD) موجود در آمریکا را تجربه کنند.

این گزارش از چین نگرانی سهامداران تسلا را به ویژه در مورد عملکرد شرکت و نقش ماسک در وزارت کارآیی دولت، که او در واشنگتن دی‌سی رهبری می‌کند، افزایش داده است.

لفاظی‌ها و فعالیت‌های شدید سیاسی ماسک باعث اعتراض در بازارهای مختلف از جمله فروشگاه‌ها و مراکز خدمات تسلا شده است. سهام تسلا به دلیل طرح‌های تعرفه‌ای ترامپ بر کالاهای کانادایی، مکزیکی و چینی کاهش یافت. همچنین، فروش تسلا در اتحادیه اروپا، EFTA و بریتانیا بیش از ۴۵ درصد کاهش یافته که تنها در اتحادیه اروپا بیش از ۵۰ درصد کاهش یافته است

یکی از دلایل می‌تواند رقابت با دیگر بازیگران EV باشد، اما موضع سیاسی ماسک نیز می‌تواند خبر بدی برای کسب و کار او باشد. در بریتانیا، او اغلب از نخست‌وزیر سر کیر استارمر انتقاد کرده و از استفان یاکسلی لنون، فعال راست افراطی محکوم شده، که با نام تامی رابینسون نیز شناخته می‌شود، حمایت کرده است. ماسک همچنین از حزب راست افراطی AfD در آلمان حمایت می‌کند و به رهبر این حزب به خاطر کسب رتبه دوم در انتخابات تبریک می‌گوید.

سهام تسلا پس از انتخابات آمریکا به دلیل روابط قوی ماسک با دونالد ترامپ، افزایش قابل توجهی داشت. ماسک از حامیان برجسته کمپین ریاست جمهوری ترامپ بود و در سال ۲۰۲۴، ۲۹۰ میلیون دلار به سیاستمداران جمهوری‌خواه و موسسات خیریه اهدا کرد که اکثریت آن صرف بازگرداندن ترامپ به کاخ سفید شد. ایلان ماسک به دلیل تلاش‌هایش برای کاهش بودجه توسعه آمریکا و کاهش قابل توجه بودجه فدرال در آمریکا محبوبیت پیدا کرده است. با این حال، دیدگاه‌های سیاسی رادیکال او ممکن است مشتریان را از کسب و کاری که در آن است دور کند.

عملکرد تسلا نیز مانند قبل چشمگیر نبوده است. درآمد و فروش سه ماهه چهارم تسلا کمتر از انتظارات تحلیلگران بود، به طوری که درآمد خودرو ۸ درصد نسبت به سال قبل کاهش یافت و درآمد عملیاتی ۲۳ درصد کاهش یافت. این شرکت در گزارش اواخر ژانویه خود، میانگین قیمت‌های فروش پایین‌تر را در مجموعه قدیمی خودروهای مدل ۳، مدل Y، مدل S و مدل X به عنوان دلیل اصلی کاهش نشان داد. اکنون، همه نگاه‌ها به راه‌اندازی Robotaxi تسلا در ماه ژوئن است که می‌تواند به طور بالقوه سهام TSLA را افزایش دهد.

ماسک در پست‌هایی در X، پلتفرم رسانه‌های اجتماعی که مالک آن است، در مورد سوءاستفاده‌های خود رجزخوانی کرده است، که در برخی مواقع از آن به عنوان تابلوی صدا برای تعیین هدف بعدی خود استفاده می‌کند.

چه کسی کاخ سفید را مدیریت می‌کند؟

هشدارهای کاخ سفید به ایلان ماسک

ایلان ماسک، میلیاردر فناوری و «کارمند ویژه دولت» تازه تأسیس‌شده، در روزهای اخیر هشدارهای آرامی از کاخ سفید دریافت کرده است که با وجود اینکه او فرصت گسترده و بی‌سابقه‌ای برای کاهش هزینه‌ها و تغییر جهت دولت فدرال با سرعتی سرسام‌آور دارد، قدرت او کنترل شده است.

ترامپ به طور علنی پیشنهاد کرده است و دستیاران در پشت پرده سیگنال داده‌اند که ماسک هنوز یک کارمند است و باید به سوزی وایلز، رئیس دفتر کاخ سفید گزارش دهد.

یکی از دستیاران ترامپ در مورد اینکه ماسک باید به وایلز پاسخ دهد، به ان‌بی‌سی نیوز گفت: مطمئن نیستم که این مسیر مورد علاقه او بود و به نظر نمی‌رسید که او انتظارش را داشته باشد. اما این موضوع به او تکرار شده است که بله، او به رئیس ستاد گزارش می دهد.

یکی دیگر از افراد آشنا با این وضعیت، که نامش فاش شد تا آزادانه صحبت کند، این احساس را تکرار کرد و افزود که ماسک اذعان کرده است که وایلز رهبر تیم در کاخ سفید است.

وایلز به ان بی سی نیوز گفت که «رابطه بسیار سازنده و دوستانه» با ماسک دارد. سخنگوی وزارت کارآیی دولت، آژانسی که ماسک اداره می‌کند، به درخواست برای اظهار نظر پاسخی نداد.

ترامپ به خبرنگاران گفت که به حمایت از تلاش‌های DOGE ادامه می‌دهد، اما افزود که ماسک تنها در صورتی این اختیار را دارد که «با او موافق باشیم». ترامپ توضیح نداد که آیا با هیچ یک از اقدامات ماسک تا به امروز مخالف است یا خیر.

ترامپ می‌گوید: ماسک فقط اجازه دارد به افرادی که فکر می‌کند خوب نیستند بگوید که دیگر به سرکار نیایند، و این تنها در صورتی است که با او موافق باشیم. ایلان نمی‌تواند بدون تایید ما کاری انجام دهد و نخواهد کرد و ما در صورت لزوم به او تایید می‌کنیم. جایی که مناسب نیست، ما این کار را نخواهیم کرد. با این حال، ماسک - که قرار است تلاشش ۱۸ ماه طول بکشد - به وضوح دسترسی دارد که اکثر کارکنان عادی کاخ سفید به آن دسترسی ندارند. فردی که با پویایی و مکالمات آشنا بود گفت ماسک و ترامپ به طور منظم با تلفن صحبت می‌کنند و تماس‌ها از هر دو طرف انجام می‌شود.

یکی از نزدیکان ترامپ و ماسک گفت: «این تنها کسی است که ثروتمندترین مرد جهان به او احترام خواهد گذاشت – آن هم قدرتمندترین مرد جهان».

به گفته یک فرد آشنا با پویایی، ماسک، بزرگ‌ترین کمک مالی سیاسی ترامپ، در مجموعه وزیر جنگ بزرگ جای گرفته است. این سوئیت تاریخی شامل ۱۰ اتاق در ساختمان اداری اجرایی آیزنهاور در کنار بال غربی است. ماسک و تیم او - برخی از آنها ۱۹ سال سن دارند و بسیاری بدون هیچ تجربه دولتی - در سراسر دولت فدرال گسترش یافته‌اند و با آن مانند یک شرکت خصوصی رفتار می‌کنند که باید آنها را کوچک و مدرن کنند. علیرغم مخالفت یکی از مقامات بلندپایه آژانس، ماسک به پایگاه‌های اطلاعاتی حساس دولتی و سیستم پرداخت وزارت خزانه‌داری دسترسی پیدا کرده است. فردی که با این وضعیت آشنا بود گفت ماسک می‌توانست داده‌های سیستم پرداخت را ببیند اما روی پرداخت‌ها تاثیری نداشت.

او و تلاش‌های DOGE او پشت تلاش گسترده‌ای برای متقاعد کردن درصد قابل‌توجهی از کارمندان فدرال برای انجام «استعفای معوق» برای کاهش نیروی کار بودند. سخنگوی دفتر مدیریت پرسنل به ان بی سی نیوز گفت که بیش از ۲۰،۰۰۰ نفر این پیشنهاد را پذیرفته‌اند و تعداد استعفاها به سرعت در حال افزایش است.

ماسک همچنین در تلاش است تا کل یک آژانس فدرال را تعطیل کند: آژانس توسعه بین‌الملل آمریکا، که با توقف بودجه و قفل شدن کارمندان از ساختمان، دچار بحران شده است. و دولت ترامپ برای اعمال کنترل بیشتر بر زیرساخت‌های فناوری دولت اقدام کرد - اقدامی که به اهداف ماسک کمک می‌کند.

ماسک در پست‌هایی در X، پلتفرم رسانه‌های اجتماعی که مالک آن است، در مورد سوء استفاده‌های خود رجزخوانی کرده است، که در برخی مواقع از آن به عنوان تابلوی صدا برای تعیین هدف بعدی خود استفاده می‌کند. یکی از متحدان ترامپ که روی تیم انتقالی او کار می‌کرد، گفت که ماسک به سرعت در حال حرکت است.

این شخص گفت: «او با سرعت نور به گونه‌ای حرکت می‌کند که ما قبلاً هرگز ندیده‌ایم، و اصلاحاتی را انجام می‌دهد که نه تنها توسط ترامپ، بلکه توسط جنبش محافظه‌کار برای ۴۵ سال وعده داده شده است. این تنها راهی است که می‌توان انجام داد، زیرا هرچه زمان بیشتری را تلف کنید، فقط به خود اجازه می‌دهید تا عمیقاً در گل و لای فرو بروید.»

شخص نزدیک به ماسک و ترامپ، اما مستقیماً در DOGE دخالتی نداشت، ماسک را به دلیل تمایل او به «شکستن چیزها» در دولت فدرال که نیاز به بازنگری اساسی داشت، تحسین کرد. سرعت دیوانه‌وار ماسک و موفقیت اولیه ماسک در برهم زدن بخش‌های عظیم دولت فدرال، به بسیاری این ظاهر را داده است که او از نظر عملکردی یک رئیس‌جمهور در سایه است، حتی وقتی کسانی که در داخل کاخ سفید تلاش می‌کنند این ایده را تقویت کنند که او باید حداقل روی کاغذ از یک زنجیره فرماندهی پیروی کند. یکی از مقامات مرکز خدمات مدیکر و مدیکید که به دلیل ترس از انتقام، نامش فاش نشد تا آزادانه صحبت کند، گفت: «۱۰۰۰ درصد احساس می‌کند که ایلان ماسک دولت را اداره می‌کند.»



این شخص افزود: «من به‌عنوان یک شهروند خصوصی، به عنوان یک انسان، از بیان نظرات شخصی‌ام احساس امنیت نمی‌کنم، زیرا آنها با نظرات ایلان ماسک و سایر افراد در تضاد هستند، بسیار ناامید هستم، زیرا می‌ترسم بدون دلیل شغلم را از دست بدهم.»

یکی از پیمانکاران USAID پس از اقدامات DOGE گفت: «او بیشتر از هر فرد دیگری می‌دود و نفوذ بیشتری دارد. باز هم، انتخاب نشده، تایید نشده توسط سنا، بررسی نشده. من فکر می‌کنم همه آن چیزها مهم هستند. او تأثیر باورنکردنی بر کاخ سفید دارد.»

ماسک همچنین یک متحد کلیدی در وزارت دادگستری دارد.

اد مارتین، وکیل موقت آمریکا برای واشنگتن دی سی منصوب شده توسط ترامپ، گفت که دادستان‌های وی در حال آماده شدن برای تعقیب کسانی هستند که به طور علنی مجموعه کوچکی از مهندسان را که نقش کلیدی در تلاش‌های DOGE ایفا می‌کنند، شناسایی می‌کنند. مارتین مشخص نکرد که چه کسی ممکن است به دلیل نامگذاری مهندسان ماسک تحت پیگرد قانونی قرار گیرد یا اینکه کدام قوانین فدرال ظاهراً نقض شده است.

در بیانیه‌ای گفت: «بررسی اولیه ما از شواهد ارائه شده به ما نشان می‌دهد که افراد و/یا گروه‌های خاصی مرتکب اعمالی شده‌اند که به نظر می‌رسد در هدف قرار دادن کارکنان DOGE، قانون را نقض می‌کند. ما با FBI و دیگر شرکای مجری قانون در تماس هستیم تا به سرعت پیش برویم.»

ماسک به سرعت در X به این اطلاعیه با اخطاری پاسخ داد: «با DOGE بازی نکنید.»

منبع: ان‌بی‌سی

مردی که به نوآوری خود افتخار می‌کند، به نظر می‌رسد به طرز شگفت‌انگیزی از یک واقعیت ساده بی‌خبر است: وقتی برند خود را در مورد سیاست‌های شخصی خود می‌سازید، پایگاه مشتری خود را کاهش می‌دهید.

بازی خطرناک ایلان ماسک

تسلا بهایش را پرداخت می‌کند



ایلان ماسک دهه گذشته را صرف ساختن خود به عنوان قدرتمندترین کارآفرین جهان کرده است، نابغه‌ای که فراتر از صنعت است، خودروهای برقی را به بازار عرضه می‌کند که کل صنعت را تغییر می‌دهد، انقلابی در سفرهای فضایی ایجاد می‌کند و ربات‌های مجهز به هوش مصنوعی را به واقعیت نزدیک می‌کند.

اما تازگی، به جای تمرکز بر ساختن امپراتوری‌ها، او زمان بیشتری را صرف بازی در نقش معاون رئیس‌جمهور آمریکا، به‌عنوان مشاور نزدیک ترامپ، حمایت از افراط‌گرایان و درگیری با رهبران جهان در رسانه‌های اجتماعی کرده است.

اعداد مشخص هستند و آسیب از قبل نشان داده شده است. فروش تسلا در اروپا در ماه گذشته ۴۵ درصد کاهش یافت. سهم بازار در حال کاهش است. تقاضا در حال کاهش است. تصادفی؟ محتمل نیست.

این فقط مربوط به خط تولید قدیمی تسلا یا رقابت فزاینده در بازار خودروهای برقی نیست. ماسک چنان خود را قطبی و از نظر سیاسی رادیواکتیو ساخته است که به طور فعال مشتریان را از محصولات خود دور می‌کند.

مردی که به نوآوری خود افتخار می‌کند، به نظر می‌رسد به طرز شگفت‌انگیزی از یک واقعیت ساده بی‌خبر است: وقتی برند خود را در مورد سیاست‌های شخصی خود می‌سازید، پایگاه مشتری خود را کاهش می‌دهید.

ماسک زمانی تحسین تقریباً جهانی را برانگیخت؛ چپ، راست، وسط. بدون توجه به سیاست شما، مردم یک میلیاردر خودساخته را دوست داشتند که موشک می‌ساخت، از انرژی پاک دفاع می‌کرد و تأسیسات را به عهده گرفت.

تسلا چیزی فراتر از یک شرکت خودروسازی بود. این یک جنبش بود اسپیس ایکس چیزی فراتر از یک پیمانکار بود. این چراغی از جاه طلبی بشر بود. حتی توییتر، علی رغم جنجال‌هایش، همچنان به عنوان زمین بازی آزادی بیان و ایده‌ها تلقی می‌شد.

اما ماسک نتوانست.

به جای اینکه بالاتر از منازعه سیاسی بماند، جایی که مردی که باید چندین شرکت جهانی را اداره کند، خود را به یک مبارز تمام وقت در جنگ‌های فرهنگی تبدیل کرده است. در آمریکا، او خود را در حلقه داخلی دولت ترامپ جای داده است و به کاهش بودجه و کاهش جمعیت دولت کمک می‌کند و در عین حال برنامه‌های کمک‌رسانی را به شدت تعطیل می‌کند.

در اروپا، او آشکارا از حزب راست افراطی AfD آلمان حمایت می‌کند و آن را «بهترین امید برای آینده» می‌نامد و شخصاً به رهبر آن پس از پیروزی در انتخابات تبریک می‌گوید. و در بریتانیا، او ادعاهای بی‌ثباتی در مورد پوشش سیاسی باندهای نظافتچی مطرح می‌کند، حتی در شرایطی که راستی‌آزمایی‌کنندگان تلاش می‌کنند اشاره کنند که هیچ مدرکی دال بر توطئه سازمان‌یافته وجود ندارد.

برای یک میلیاردر داشتن عقاید سیاسی یک چیز است. این کاملاً چیز دیگری است که مدیر عامل یک شرکت سهامی عام خود را شخصیتی فراحزبی بسازد که کل جمعیت شناسی مشتریان خود را بیگانه کند.

کاهش فروش تسلا در اروپا فقط یک دست انداز در جاده نیست. آنها اولین علامت هشدار دهنده واقعی هستند که ماسک برند خود را مسموم می‌کند.

ممکن است مصرف کنندگان توئیت‌های گاه و بی‌گاه را تحمل کرده باشند. آنها ممکن است از ناهنجاری‌های «بیداری» خندیده باشند یا حرف‌های عجیب او را با تئوری‌های توطئه رد کرده باشند. اما وقتی او شروع به دخالت مستقیم در انتخابات می‌کند و وزن خود را پشت سر جنبش‌های سیاسی می‌اندازد که میلیون‌ها مشتری فعالانه آن را تحقیر می‌کنند، عقب‌نشینی اجتناب‌ناپذیر است.

آلمان دومین بازار بزرگ تسلا در اروپا است، و با این حال ماسک آشکارا از حزب راست افراطی که اکثر مردم آلمان آن را افراطی و خطرناک می‌دانند، حمایت می‌کند. امانوئل ماکرون، رئیس جمهور فرانسه - که به سختی یک چپ‌گرای رادیکال باشد - قبلاً به دیگر رهبران اروپایی پیوسته است تا مداخله تهاجمی فزاینده ماسک در سیاست را مطرح کند.

مصرف کنندگان بریتانیایی، که بسیاری از آنها ممکن است تسلا را در نظر بگیرند، اکنون در حال تماشای دعواهای ماسک با کایر استارمر هستند و روایت‌های تحریک آمیزی را که اعتبار او را تضعیف می‌کند، دنبال می‌کنند.

لازم نیست یک متخصص سیاسی باشید تا ببینید این به کجا می‌رود. هرچه ماسک بیشتر اصرار دارد که در هر نبرد ایدئولوژیک خود را به شخصیت اصلی تبدیل کند، مشتریانی را که فقط می‌خواستند یک ماشین برقی بخرند، دفع می‌کند.

امپراتوری ماسک بر اساس حسن نیت عمومی ساخته شده است - و او از طریق آن می‌سوزد.

این رفتار مردی نیست که قدرت اعتماد به برند را درک کند. هر شرکت بزرگی که ماسک مالک آن است - تسلا، اسپیس ایکس، نورالینک، حتی ایکس - به اشتیاق گسترده مصرف کنندگان بستگی دارد. برخلاف یک پیمانکار دفاعی یا یک غول سوخت فسیلی، این شرکت‌ها با کمک‌های دولتی یا انحصارات نظارتی رشد نمی‌کنند. آنها رشد می‌کنند زیرا مردم فعالانه می‌خواهند از آنها حمایت کنند.

اما وقتی ماسک این حسن نیت را هدر می‌دهد چه اتفاقی می‌افتد؟

تسلا در حال حاضر با رقابت فزاینده‌ای از سوی صنعت خودروهای برقی چین مواجه است، جایی که شرکت‌هایی مانند BYD به سرعت در حال به دست آوردن جایگاه هستند. خودروسازان اروپایی در زمینه فناوری باتری و زیرساخت‌ها عقب‌تر هستند.

حقیقت این است: جهان به یک تأثیرگذار سیاسی میلیاردر دیگر نیاز ندارد. نیازی به ترول توییتر دیگری با عقده خدا ندارد. به کسی نیاز دارد که بتواند چیزهایی بسازد. ماسک، در بهترین حالت خود، آن فرد بود.

درباره بندر چیتاگونگ

پهلو گرفتن در خلیج بنگال

فرزانه سالمی، کاوه شجاعی

گروه راه‌ابریشم

خلیج بنگال در گذشته و حال به عنوان یکی از مهم‌ترین مناطق تجاری در آسیا شهرت داشته و بندر چیتاگونگ در بنگلادش نیز بر همین اساس از گذشته دور به عنوان دروازه تجارت این کشـــور شناخته شده است. قدمت این بندر به قرون قبل از میلاد برمی‌گردد اما ظاهراً مهم‌ترین اسناد درباره انجام مبادلات تجاری از طریق بندر چیتاگونگ از قرن نهم میلادی به بعد ثبت شده است؛ زمانی که انبوه بازرگانان از بغداد و بصره و روم و چین و حتی آفریقا در این بندر رفت و آمد داشتند. همچنین در قرن چهاردهم میلادی چهره‌هایی مانند ابن بطوطه (جهانگرد مراکشی) و نیکولو دکونتی (جهانگرد ایتالیایی) سفر خود به این بندر را ثبت کردند.

تحول مهمی که در قرون بعدی برای بندر چیتاگونگ رخ داد، ورود پرتغالی‌ها به منطقه جنوب آسیا در قرن شانزدهم میلادی و تلاش برای به دست‌گرفتن کنترل تجارت در آن بود. پرتغالی‌ها در این راه موفق عمل کردند و حتی بندر چیتاگونگ را به پایگاه مهم تجاری و نظامی خود در خلیج بنگال تبدیل کردند. با این حال، در قرن هفدهم میلادی امپراتوری مغول توانست پرتغالی‌ها را از بندر چیتاگونگ بیرون کند. در این دوران، چیتاگونگ به مرکز مهمی برای کشتی‌سازی نیز تبدیل شد و همچنین به عنوان یکی از مراکز اصلی صادرات کالاهای بنگال به اروپا و خاورمیانه فعالیت می‌کرد.

امـــا آنچه که تاثیری حتی مهم‌تر روی موقعیت و اهمیت بندر چیتاگونگ گذاشـــت، ورود انگلیسی‌ها به این بندر در قرن هیجدهم میلادی و تبدیل آن به یکی از نقاط کلیدی در استعمار انگلیس بود. این موضوع به دنبال پیروزی انگلیســـی‌ها در نبرد پلاسی و بوکسار رخ داد؛ یعنی زمانی که حاکم بنگال مجبور شد کنترل بندر چیتاگونگ را در سال ۱۷۷۲ میلادی به کمپانی هند شرقی واگذار کند. بریتانیا با این ترتیب از این بندر برای صادرات پنبه، چای، کنف و سایر کالاهای کشاورزی استفاده می‌کرد. در این دوره، زیرساخت‌های بندری چیتاگونگ گسترش یافت و درنهایت این بندر به یک مرکز تجاری کلیدی در شرق هند تبدیل شد.

مدرن‌ســـازی بندر چیتاگونگ در اواخر قرن نوزدهم انجام شد و مبادلات تجاری آن با سایر بنادر تحت کنترل امپراتوری بریتانیا از جمله بنادر رانگون و اکیاب (ســـیتوه) در برمه و همین طور بنادر بنگالی دیگر مثل کلکته، داکا و نارایان‌گنج افزایش یافت. اما این در حالی بود که فشار امپراتوری بریتانیا بر صنایع در منطقه بنگال نیز بسیار بالا بود و این منطقه به تولیدکننده مواد خام برای صنایع انگلیس بدل شده بود و همچنین صنایع محلی بنگال از جمله پارچه‌بافی به شیوه سنتی کنار گذاشته شده بود تا آنچه که برای بازارهای سرزمین‌های استعمارشده لازم بود تولید شود.

در سال‌های آغازین قرن بیستم میلادی خلیج بنگال به یکی از پررفت و آمدترین مسیرهای کشتیرانی و حمل بار در جهان تبدیل شد و حتی بنادر اقیانوس اطلس را در این زمینه به چالش کشید. علاوه بر تجارت محصولاتی مانند برنج، بندر چیتاگونگ در حمل و نقل مربوط به صنایع نفتی که در آسامِ هند و نیز در برمه شکل گرفته بود نقش زیادی ایفا می‌کرد. این بندر همچنین در جنگ جهانیِ دوم توسط انگلیسی‌ها مورد استفاده قرار داشت.

تحولات قرن بیستمی

در دوران پس از خاتمه جنگ جهانی دوم اوضاع بنگلادش و به تبع آن، بندر چیتاگونگ به شـــدت تغییر کرد. این تحولات، ناشی از سقوط امپراتوری استعماری انگلیس بود. پیش از آن، بنگال (که شامل بنگلادش امروزی و ایالت بنگال غربی در هند است) تحت استعمار بریتانیا قرار داشت. در این دوره، جنبش‌های استقلال‌طلبانه در شبه‌قاره هند شکل گرفت و بنگال نیز به یکی از کانون‌های مبارزه ضداستعمار تبدیل شد. در سال ۱۹۴۷ میلادی و در شرایطی که هند و پاکستان استقلال خود را اعلام می‌کردند، بنگال نیز به دو بخش تقسیم شد: بخش شرقی (بنگلادش امروزی) که عمدتاً مسلمان‌نشین





بنگلادش پس از چین، دومین صادرکننده بزرگ پوشاک در جهان است و برندهای بین‌المللی زیادی محصولات خود را از این کشور تامین می‌کنند



قدمت این بندر به قرون قبل از میلاد برمی‌گردد اما ظاهراً مهم‌ترین اسناد درباره انجام مبادلات تجاری از طریق بندر چیتاگونگ از قرن نهم میلادی به بعد ثبت شده؛ زمانی که انبوه بازرگانان از بغداد و بصره و روم و چین و حتی آفریقا در این بندر رفت و آمد داشتند

بود، به عنوان پاکســـتان شرقی شناخته می‌شد. و بخش غربی (پاکستان امروزی) مرکز سیاسی و اقتصادی کشور جدید بود.

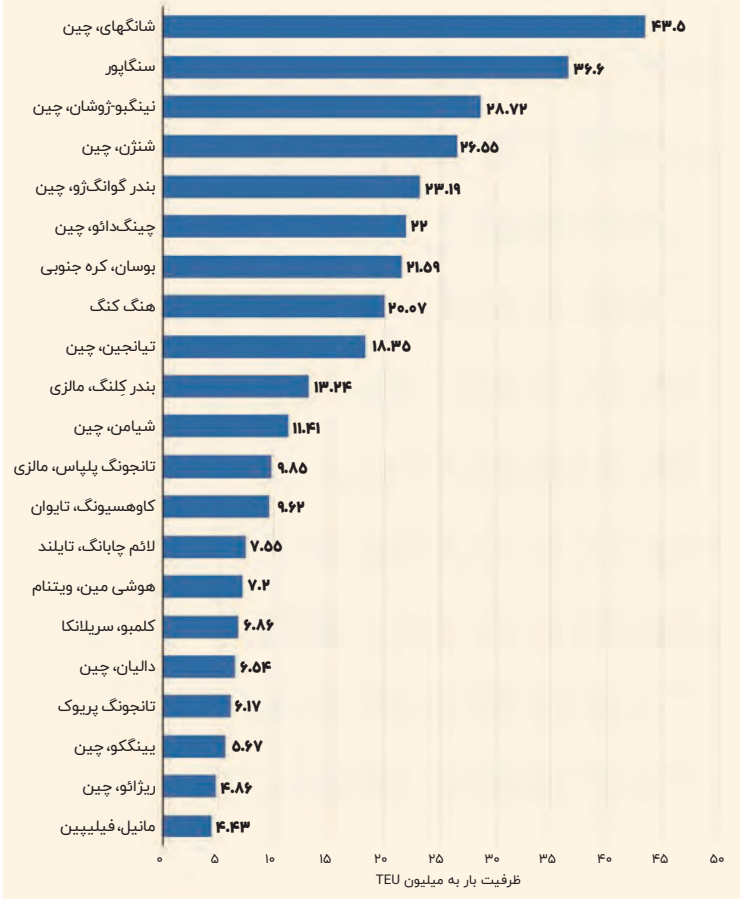
با وجود اشتراک مذهبی، پاکستان شرقی و غربی از نظر فرهنگی، زبانی و اقتصادی تفاوت‌های عمیقی داشتند. مردم پاکستان شرقی معتقد بودند که هویت ملی‌شان توسط دولت مرکزی به رســـمیت شناخته نشده است و دو پارگی ســـرزمینی این دو پاکستان هم دردسر بزرگی بود. مردم پاکستان شرقی از اختصاص منابع بیشتر به پاکستان غربی ناراضی بودند و سیاست‌های اقتصادی دولت را ناعادلانه می‌دانستند و نتیجه این شد که جنبش‌های سیاسی استقلال‌طلبانه شـــکل بگیرد. حکومت نظامی در پاکستان اما از انتقال قدرت خودداری می‌کرد و درنهایت این امر به بحران سیاسی بزرگی انجامید. در مارس ۱۹۷۱، حکومت پاکستان عملیات نظامی گسترده‌ای را برای سرکوب جنبش استقلال‌طلبی در پاکستان شرقی آغاز کرد که در جریان آن هزاران نفر کشته شـــدند و میلیون‌ها نفر به هند گریختند. در جریان همین جنگ، چند صد نفر از کارکنان بندر چیتاگونگ نیز کشته شدند. درنهایت با مداخله هند، نیروهای پاکستان شکست خوردند و بنگلادش در ۱۶ دسامبر ۱۹۷۱ به عنوان یک کشور مستقل اعلام شد.

بنگلادش در زمان استقلالش یکی از فقیرترین کشورهای جهان بود. اقتصاد آن عمدتاً وابسته به کشاورزی بود و صنعت بسیار محدودی داشت. در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، رشد اقتصادی کند بود و کشور با مشکلاتی مانند فقر گسترده، بیکاری و کمبود منابع مواجه بود. جنگ درازمدت عملاً ویرانی‌های گسترده اقتصادی و اجتماعی در بنگلادش به جای گذاشته بود و دولت جدید با چالش‌های عظیمی در زمینه بازسازی کشور روبه‌رو بود. دولت بنگلادش برای مقابله با این چالش‌ها سیاست‌های سوسیالیستی را در پیش گرفت اما ثبات سیاسی به دست نیامد. حتی در اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی کودتای نظامی و بی‌ثباتی سیاسی و حکومت نظامـــی بنگلادش را درنوردیـــد. در دهه ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ مـــیلادی اصلاحات اقتصادی در بنگلادش صورت گرفت که اوضاع را کمی بهتر کرد و البته همچنان معضلات سیاسی در این کشور به قوت خود باقی ماندند.

با این حال، از دهه ۱۹۹۰، بنگلادش به تدریج مسیر رشد اقتصادی را آغاز کرد. یکی از مهم‌ترین عوامل این رشد، توسعه صنعت پوشاک بود. بنگلادش با استفاده از نیروی کار ارزان و سیاست‌های تشویقی برای سرمایه‌گذاران خارجی، به یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان لباس در جهان تبدیل شد. امروزه صنعت نســـاجی بیش از ۸۰ درصد از درآمد صادراتی بنگلادش را تشکیل می‌دهد و میلیون‌ها نفر، به ویژه زنان در این بخش مشغول به کار هستند.

علاوه بر این، بخش کشـــاورزی نیز در بنگلادش بهبود یافت. بنگلادش با وجود مواجهه با چالش‌های طبیعی آب و هوایی مانند سیل و طوفان، توانست با معرفی گونه‌های مقاوم برنج و توسعه روش‌های نوین کشاورزی، به خودکفایی نسبی در تولید غذا دست بیابد.

بزرگ‌ترین بنادر کانتینری شبه‌قاره هند بر اساس ظرفیت بار در سال ۲۰۲۴ بر اساس میلیون TEU



واحد TEU یک واحد غیرمستقیم از ظرفیت بار است که اغلب برای توصیف ظرفیت کشتی کانتینری و پایانه‌های کانتینر استفاده می‌شود.

اگر برای انجام معامله در بنگلادش برنامه می‌ریزید در نظر داشته باشید که مذاکرات تجاری در بنگلادش ممکن است کند و غیرمستقیم پیش برود. تصمیمات نهایی اغلب توسط بالاترین مقام گرفته می‌شود، حتی اگر مذاکرات با مدیران سطح پایین‌تر انجام شود

اقتصاد امروز بنگلادش

قرن بیست و یکم برای بنگلادش دورانی از تحولات چشمگیر اقتصادی بوده است. این کشور امروزه به یکی از اقتصادهای با رشـــد سریع در منطقه جنوب آسیا تبدیل شده است. تولید ناخالص داخلی (GDP) بنگلادش در دو دهه گذشته به طور متوسط بیش از ۶ درصد رشد سالانه داشته است و در برخی سال‌ها این رقم به بیش از ۷ درصد رسیده است.

یکی از عوامل کلیدی این رشـــد، ادامه گسترش صنعت پوشاک است. بنگلادش پس از چین، دومین صادرکننده بزرگ پوشاک در جهان است و برندهای بین‌المللی زیادی محصولات خود را از این کشور تامین می‌کنند. علاوه بر این، بخش‌های دیگری مانند داروسازی، فناوری اطلاعات و ارتباطات و صنایع سبک نیز رشد قابل توجهی داشته‌اند.

موضـــوع دیگر که در اقتصاد بنگلادش نقش ایفا کرده، پولی اســـت که کارگران مهاجر بنگلادشـــی به داخل این کشور تزریق می‌کنند. میلیون‌ها بنگلادشی در کشورهای خلیج فارس، مالزی و دیگر نقاط جهان کار می‌کنند و سالانه میلیاردها دلار به کشور خود ارسال می‌کنند. این پول نه تنها به کاهش فقر کمک کرده است، بلکه منبع مهمی برای ذخایر ارزی بنگلادش محسوب می‌شود. همچنین از جمله دستاوردهای بنگلادش می‌توان به کاهش نرخ فقر از هشتاد درصد در سال ۱۹۷۱ میلادی به کمتر از بیست درصد در سال ۲۰۲۴ میلادی اشاره کرد. افزایش تولیدات کشاورزی و به خصوص برنج نیز باعث شده که کاهش فقر روند آسان‌تری را طی کند. بنگلادش همچنین تولیدکننده بزرگ چای، گندم و حبوبات، ادویه، نیشکر و میوه‌های مختلف مثل موز و انبه و محصولات دامداری و همچنین شیلات است.

با این حال، بنگلادش هنوز با چالش‌های متعددی روبه رو است. فساد اداری، زیرساخت‌های ضعیف و بوروکراسی از موانع اصلی رشد اقتصادی این کشور هستند. علاوه بر این، تغییرات آب وهوایی تهدیدی جدی برای بنگلادش محسوب می‌شود؛ زیرا افزایش سطح دریا و وقوع مکرر ســـیل و طوفان می‌تواند زندگی میلیون‌ها نفـــر را در بنگلادش تحت تأثیر قرار دهد. همچنین بنگلادش به دلیل کمبود منابع انرژی به شدت به واردات انرژی وابسته است.

بندر چیتاگونگ در گذر زمان

به رغم تمام تحولاتی که بنگلادش از زمان استقلالش از سر گذرانده است، بندر چیتاگونگ به عنوان شریان مبادلات تجاری در بنگلادش به فعالیت خود ادامه داده است. بندر چیتاگونگ در نزدیکی کریدورهای مهم تجاری آسیا قرار دارد و دسترسی آسانی به بازارهای چین، هند، میانمار و کشورهای جنوب شرق آسیا دارد.

در همین حال، بیش از ۹۰ درصد از تجارت خارجی بنگلادش از طریق بندر چیتاگونگ انجام می‌شـــود و این بندر حدود ۴۰ درصد از درآمدهای گمرکی دولت بنگلادش را تأمین می‌کند. همچنین بر اساس آمار، سالانه بیش از چهار هزار کشتی در بندر چیتاگونگ تردد می‌کنند و حجم کالاهای جابجا شده از طریق این بندر در سال ۲۰۲۳ میلادی به ۱۲۰ میلیون تن رسید. توسعه فعالیت تجاری در بندر چیتاگونگ باعث رونق صنایع متعددی در بنگلادش نیز شده است که از آن جمله می‌توان به صنایع نساجی و پوشـــاک، صنعت کشتی‌سازی و تعمیرات کشتی و حمل و نقل و لجستیک و نیز جذب سرمایه‌های خارجی در منطقه ویژه اقتصادی اشاره کرد.

بیشترین کالاهای وارداتی از طریق بندر چیتاگونگ عبارتند از: ماشین‌آلات نســـاجی و الیاف، گندم، روغن نباتی و شکر، فولاد، سیمان و مواد شیمیایی، نفت خام و گاز مایع ال‌ان‌جی. همچنین بیشترین صادراتی که از طریق بندر چیتاگونگ انجام می‌گیرد شامل تیشرت، شلوار و پوشاک آماده، کنف، چای و میگو و همین طور محصولات چرمی و دارو می‌شود.

بـــا این حال، بندر چیتاگونگ با چالش‌هایی نیز روبرو اســـت. یکی از آنها ترافیک و تاخیر در تخلیه بار است. به دلیل رشد سریع تجارت، گاهی اوقات کشـــتی‌ها مجبورند تا ۱۰ روز در این بنـــدر در انتظار پهلوگیری بمانند که هزینه‌های تجاری را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر، عمق برخی از کانال‌های بندر برای کشتی‌های بزرگ کافی نیست و نیاز به لایروبی مداوم دارد.

معضل دیگر این است که بندرِ چیتاگونگ در منطقه‌ای واقع شده که بنادر رقیب بسیار قدر هستند. مثلاً بندرهای کلکته هند و یانگون میانمار



بنگلادش در قرن بیست و یکم به یکی از اقتصادهای با رشد سریع در منطقه جنوب آسیا تبدیل شد. تولید ناخالص داخلی (GDP) بنگلادش در دو دهه گذشته به طور متوسط بیش از ۶ درصد رشد سالانه داشته است

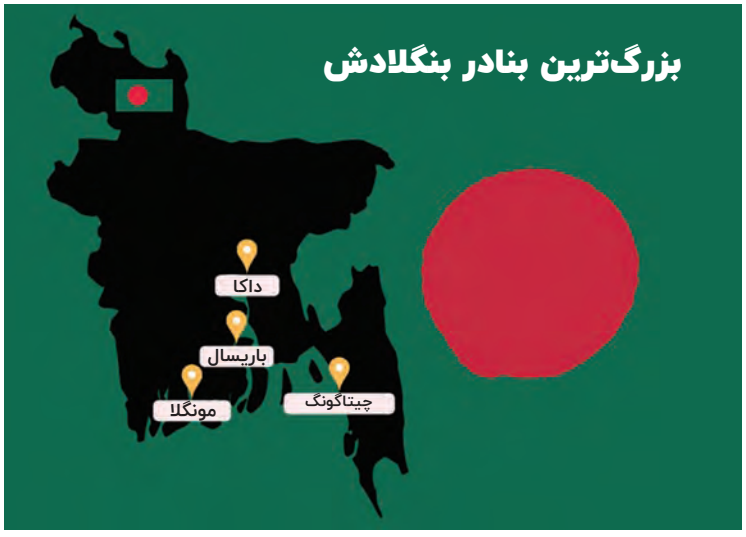
با سرعت در حال افزایش ظرفیت خود هستند و ممکن است در آینده رقیب جدی برای چیتاگونگ باشند.

اما برنامه‌های توسعه بندر چیتاگونگ هم با سرعت در حال پیشرفت است و بنابراین این بندر قادر بـــه رقابت با بنادری مثل کلکته و یانگون خواهد بود. یکی از پروژه‌های اصلی در توسعه این بندر، پروژه توسعه پایانه کانتینری پاتنگا است که با مشارکت چین در حال ساخت است و ظرفیت بندر را تا ۴.۵ میلیون TEU افزایش خواهد داد.

جنبه دیگر از توسعه بندر چیتاگونگ نیز ایجاد کریدورهای چندجانبه است که از جمله آنها می‌توان به اتصال به جاده ابریشـــم جدید چین و همین طور توســـعه خطوط ریلی به هند و نپال اشاره کرد. همچنین دولت بنگلادش در تلاش است برای کاهش فشار بر بندر چیتاگونگ، روی بندر مونگلا هم به عنوان بندر مکمل سرمایه‌گذاری کند.

آداب تجارت در بنگلادش

بنگلادش کشوری مسلمان با جمعیتی بیش از ۱۶۰ میلیون نفر و اقتصادی رو به رشد است و فرهنگ کسب و کار در این کشور تحت تأثیر سنت‌های اسلامی و هنجارهای محلی قرار دارد. برای موفقیت در تجارت با بنگلادشی‌ها و ورود به این بازار بزرگ، ایجاد روابط مبتنی بر اعتماد، رعایت ادب و احترام و داشتن صبر و انعطاف‌پذیری ضروری است. برای تحقق این هدف به چند نکته باید توجه داشته باشید:



۱ مناسبات شخصی و اجتماعی

روابط شـــخصی و اعتمادسازی بسیار مهم اســـت و نقش کلیدی در به نتیجه‌رسیدن معاملات تجاری ایفا می‌کند. در بنگلادش، اعتماد و روابط شخصی پایه هر معامله تجاری است و بنگلادشی‌ها ترجیح می‌دهند با افرادی که می‌شناسند و به آنها اعتماد دارند کار کنند. آنها همچنین انتظار دارند قبل از شـــروع مذاکرات تجاری، زمان کافی برای شـــناخت طرف مقابل صرف شود. جلسات غیررسمی و مهمانی‌های کاری نقش مهمی در ایجاد اعتماد دارند.

در بنگلادش حتماً باید با شـــرکای تجاری‌تان مناسبات انسانی مبتنی بر احترام برقرار کنید. بر اساس هنجارهای اجتماعی در این کشور، ملاقات‌های حضوری ارزش بالایی دارند و ارتباطات تلفنی یا ایمیلی به تنهایی کافی نیستند. معرفی توسط شخص ثالث (به ویژه کسی که مورد احترام طرف بنگلادشی است) می‌تواند راه را برای مذاکرات تجاری هموار کند. با این حال حتماً در این روند صبر و حوصله نشان دهید، زیرا ممکن است فرآیند اعتمادسازی و نیز تصمیم‌گیری در مورد مشارکت با شما زمان‌بَر باشد.

به اولین برخوردتان با شریک تجاری احتمالی توجه کنید و حتماً آداب اجتماعی لازم را در آن رعایت کنید. با مردان دست بدهید و در مورد زنان، یک سلام و تعظیم کوچک کافی است. خودتان را درست و واضح معرفی کنید و برای خطاب قرار دادن طرف مقابل حتماً از نام خانوادگی استفاده کنید.

در ملاقات با شرکای تجاری‌تان پوشش مناسبی داشته باشید و ملاحظه جامعه محافظه‌کار بنگلادش را بکنید. کت و شلوار برای مردان و لباس پوشیده برای زنان توصیه می‌شود.

در هنگام مبادله کارت ویزیت بهتر است کارت ویزیت را با دو دست تقدیم کنید و هنگام دریافت کارت طرف مقابل نیز همین کار را انجام دهید. پس از دریافت کارت، آن را با دقت بررسی کنید تا احترام خود را نشان دهید.

۲ سبک مذاکره و تصمیم‌گیری

اگـــر برای انجام معامله و شـــراکت تجاری در بنگلادش برنامـــه می‌ریزید در نظر داشته باشـــید که مذاکرات تجاری در بنگلادش ممکن است کند و غیرمستقیم پیش برود. تصمیم‌گیری‌ها به صورت سلســـله‌مراتبی صورت می‌گیرد و تصمیمات نهایی اغلب توســـط بالاترین مقام (مدیرعامل یا رئیس شرکت) گرفته می‌شود؛ حتی اگر مذاکرات با مدیران سطح پایین‌تر انجام شود.

اگر در جریان مذاکرات مشغول چانه‌زنی شدید توجه داشته باشید که این کار را با رعایت احترام انجام دهید. همچنین از رویارویی مستقیم اجتناب کنید. خود بنگلادشی‌ها هم معمولاً از گفتن جواب منفی صریح خودداری می‌کنند و ممکن اســـت با عباراتی مانند «ببینیم چه می‌شود» یا «در موردش فکر می‌کنم» به شما پاسخ دهند. در مجموع آماده باشید که چندین بار در مورد همان موضوع بحث کنید. به صورت مستقیم به طرف بنگلادشی جواب منفی ندهید و موضوع را «غیرممکن» خطاب نکنید. اگر می‌خواهید پیشنهاد طرف مقابل را رد کنید صرفاً به گفتن اینکه «موضوع را بیشتر بررسی خواهم کرد» بسنده کنید.

۳ مهمان‌نوازی و وعده‌های غذایی

مهمان‌نوازی در فرهنگ بنگلادش جایگاه ویژه‌ای دارد و ممکن است در جریان مذاکرات تجاری به شـــما چای یا غذا تعارف شـــود. در این صورت اصلاً چای را رد نکنید و حتماً چند جرعه از آن را بنوشید. همچنین اگر برای ناهار کاری دعوت شدید، برای خوردن غذا از دست راست استفاده کنید. این موضوع از لحاظ هنجارهای فرهنگی در بنگلادش اهمیت دارد. در رســـتوران‌ها، معمولاً شخصی که دعوت کرده است صورتحساب را پرداخت می‌کند. پیشنهاد تقسیم صورتحساب ممکن است بی‌ادبی تلقی شود، مگر اینکه طرف مقابل اصرار کند.

۴ توجه به مدیریت زمان در قرارهای کاری

در بنگلادش در برخی موارد انعطاف‌پذیری زمانی در مورد جلسات کاری وجود دارد. درواقع احتمالش هســـت که تاخیر در زمان آغاز جلسه رخ دهد، اما شـــما چاره‌ای ندارید جز اینکه حتماً به موقع سر قرار حاضر شوید. ســـاعت‌های کاری در بنگلادش معمولاً از ۹ صبح تا ۵ عصر است، اما برخی کسب‌وکارها در روزهای جمعه تعطیل یا نیمه‌تعطیل هستند. در ماه رمضان، ساعت‌های کاری در بنگلادش کوتاه‌تر می‌شود و بهتر است جلسات مهم را به اوایل روز موکول کنید.

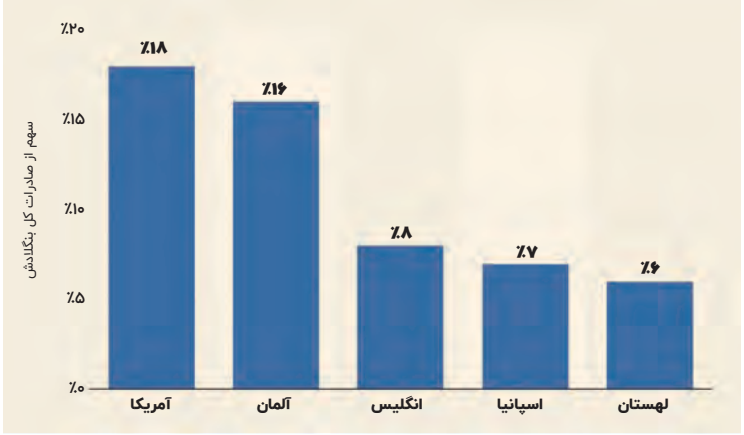
برخـــی از تعطیلات مهم که ممکن اســـت بر کســـب‌وکار در بنگلادش تأثیر بگذارند عبارتند از: عید فطر، عید قربان، روز استقلال بنگلادش (۲۶ مارس) و روز پیروزی (۱۶ دسامبر). در این روزها، بسیاری از ادارات و شرکت‌ها تعطیل هستند و برنامه‌ریزی جلسات باید با توجه به این تقویم انجام شود.

۵ ارتباطات، زبان و هدایای تجاری

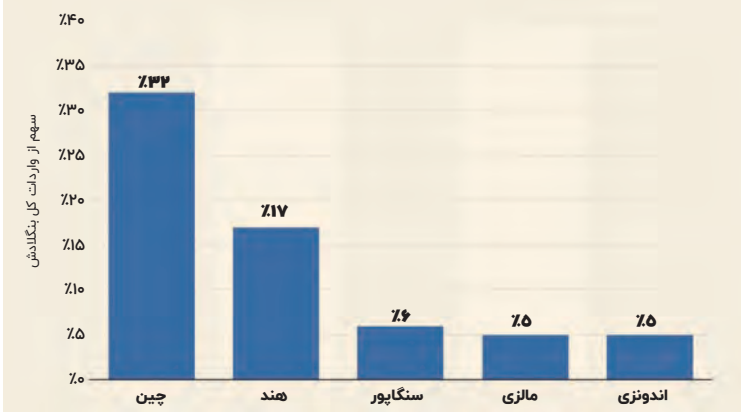
هدیه‌دادن به شرکای تجاری در بنگلادش مرسوم است. شما به عنوان طرف خارجی بهتر اســـت یک هدیه کوچک از کشـــور خودتان (مانند سوغاتی یا شکلات) به نشانه حسن نیت به طرف بنگلادشی تقدیم کنید.

در هنگام حضور در مذاکرات توجه داشـــته باشید که زبان رسمی تجارت در بنگلادش انگلیسی است، اما زبان بنگالی نیز در گفتگوهای غیررسمی کاربرد دارد. همچنین اگر دیدید که طرف مقابل ســـر تکان می‌دهد، معنای آن می‌تواند فقط گوش‌دادن باشـــد. با طرف بنگلادشی ارتباط چشمی متعادل برقرار کنید اما به او خیره نشوید. همچنین اشـــاره با انگشت نشانه بی‌احترامی تلقی می‌شود و باید از آن پرهیز کنید.

بزرگ‌ترین واردکننده‌ها از بنگلادش



بزرگ‌ترین صادرکننده‌ها به بنگلادش



محتوای پولساز

قصه کارآفرینان داستان نوآوری، اشتغال و خلق ثروت است





ویلیام استنلی، نابغه‌ای که فراموش نشد

بطری برای همه فصول

نسیم بنایی
دبیر بخش کارآفرین خارجی

اوکیست؟

ویلیام استنلی جونیور یک کارآفرین و فیزیک‌دان آمریکایی است که توانسته یک برند ماندگار در جهان را ابداع کند: استنلی! بطری‌هایی که او ابداع کرد، توانست در تاریخ بشر ماندگار شود و تحولی را همراه با آسایش به ارمغان آورد. به همین دلیل زندگی او ارزش مطالعه دارد.

برند «استنلی» برای خیلی‌ها آشناست اما کمتر کسی با نام پشت آن آشناست: «ویلیام استنلی جونیور». او یک مخترعِ همه‌چیزدان بود که تلاش می‌کرد با دوراندیشی برای هر امری، راهکاری ارائه کند. استنلی یک کارآفرین حرفه‌ای بود که تلاش می‌کرد در هر چیزی، تحولی بزرگ ایجاد کند. او نابغه‌ای اســت که پشت نام خودش مخفی شده! با اینکه از نام او در برند فلاسک‌های استنلی استفاده می‌شود، خیلی‌ها با او آشنایی کافی را ندارند. با این حال، او سال‌ها پیش یاد گرفت در تمامی ابداعات خود از نوآوری نهایت بهره را بگیرد. هرچند اســتنلی عمر زیادی نکرد اما در همین فاصله کوتاه، اثرگذاری بســیاری در دنیای کارآفرینی داشت و توانست تحولاتی بزرگ ایجاد کند.

ویلیام اســتنلی جونیور (۱۸۵۸-۱۹۱۶) مخترع و کارآفرین پیشگام آمریکایی بود که دستاوردهایش در مهندســی برق، نحوه توزیع و استفاده از الکتریسیته را دگرگون کرد. او که بیشــتر به خاطر توســعه اولین ترانســفورماتور عملی جریان متناوب (AC) شناخته می‌شود، پایه‌های شبکه‌های برق مدرن را بنا نهاد. فراتر از نوآوری‌های الکتریکی، او برند معروف استنلی را هم تأسیس کرد که به خاطر ظروف خلأ مقاومش شهرت دارد - میراثی که تا امروز پابرجاست. استنلی در زندگی کوتاه خود اختراعات انقلابی و تأثیرگذاری داشت که در دنیای فناوری و محصولات مصرفی برای همیشه ماندگار شد.

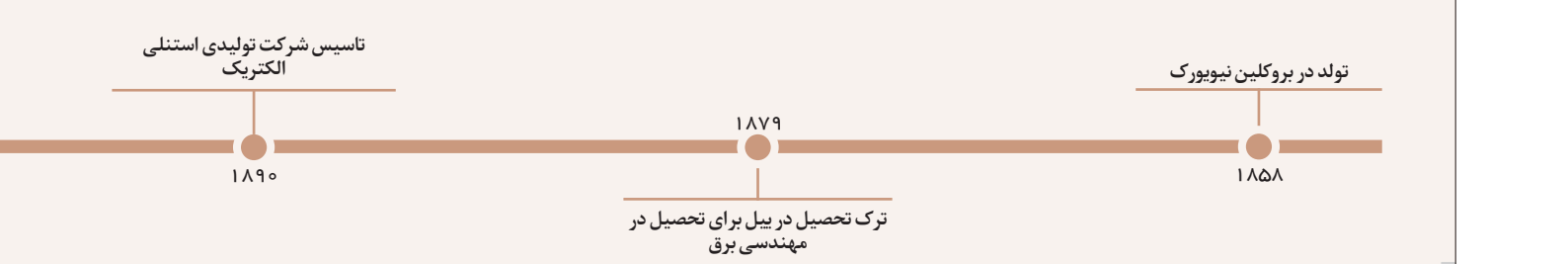
از ترک تحصیل در ییل تا نابغه برق

ویلیام استنلی جونیور در ۲۸ نوامبر ۱۸۵۸ در بروکلین نیویورک متولد شد و از کودکی علاقه‌ای ذاتی به مکانیک نشان داد. وقتی تنها ۱۰ سال داشت، یک ساعت را باز و دوباره سرهم کرد که نشان‌دهنده کنجکاوی طبیعی او بود. در واقع مشاهده همین عمل ساده در دوران کودکی او نشان می‌داد که قرار است آینده‌ای کاملاً متفاوت داشته باشد. او برای تحصیل در رشتهٔ حقوق به دانشگاه ییل رفت اما پس از یک ترم انصراف داد چون جذب حوزه نوظهور الکتریسیته شده بود. به این ترتیب، سر از دنیای تازه‌ای درآورد که اتفاقاً در آن استعداد و توانمندی بسیاری هم داشت. فرصت تحصیل باعث شد که پتانسیل‌های درونی‌اش را به مرحله عمل برساند.

حرفه استنلی در اوایل دهه ۱۸۸۰ با کار برای مخترعانی مانند هایرم مکسیم (خالق مسلسل) و مشارکت در برخی از اولین تأسیسات الکتریکی نیویورک آغاز شد. همه این اتفاقات، ســابقه‌ای خوب در کارنامه او ایجاد می‌کرد. نقطه عطف کار او در ســال ۱۸۸۵ اتفاق افتاد وقتی جورج وســتینگهاوس که تحت تأثیر کارهایش قرار گرفته بود، او را به عنوان مهندس ارشد در کارخانه پیتسبرگ استخدام کرد. در آنجا استنلی روی یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های آن دوران کار کرد: توزیع کارآمد الکتریسیته. به این ترتیب فرصتی فراهم آمد تا بتواند بیشتر توانمندی‌ها و دانش خود را به رخ بکشد و کاری کند که سایر انسان‌ها هم از ظرفیت‌ها و استعدادهایش بهره بگیرند.

انقلاب برق جریان متناوب

در آن زمان، الکتریسیته مبتنی بر جریان مستقیم (DC) بود که در مسافت‌های طولانی ناکارآمد بود. استنلی دریافت که جریان متناوب (AC) می‌تواند این مشکل را حل کند البته اگر با یک ترانسفورماتور قابل اعتماد همراه شود. در سال ۱۸۸۶، او اولین سیستم کامل برق AC را در گریت برینگتون ماساچوســت به نمایش گذاشت و خیابان اصلی شهر را با شــبکه‌ای از ترانسفورماتورها و ژنراتورها روشن کرد. این دستاورد، انتقال برق در مسافت‌های طولانی را ممکن ساخت و راه را برای شبکه‌های برق مدرن هموار کرد. در واقع این اتفاق، یک موفقیت بزرگ محسوب می‌شد که می‌توانست انقلابی بزرگ در



برند استنلی بیش از یک قرن پس از اختراع آن، در دهه ۲۰۲۰ با اقبالی غیرمنتظره مواجه شد. لیوان استنلی کوئنچر که ابتدا در سال ۲۰۱۶ عرضه شده بود، پس از تمجید اینفلوئنسرها از دوام و طراحی شیک آن، به یک پدیده در رسانه‌های اجتماعی تبدیل شد.

زندگی فردی و جمعی انسان‌ها ایجاد کند.

باوجود موفقیت‌هایش، استنلی بر سر حق اختراع‌ها و اختلافات مالی با وستینگهاوس به مشکل خورد و این موجب شد در سال ۱۸۹۰ شرکت خود به نام استنلی الکتریک مَنوفکتورینگ کمپانی را تأسیس کند. این شرکت در زمینه ترانسفورماتورها تخصص داشت و بعدها در سال ۱۹۰۳ توسط جنرال الکتریک (GE) خریداری شد. با این حال، در زمان فعالیتش، توانست تولیدات بی‌سابقه‌ای داشته باشد و به همین دلیل بسیار بر سر زبان‌ها افتاد. در واقع، هرچند دچار چالش و مشکل شده بود، باز هم توانسته بود از استعداد و توانمندی‌هایش بهره بگیرد و به نوعی این استعداد را به نمایش درآورد.

تولد برند استنلی: فراتر از الکتریسیته

در حالی که استنلی در سال ۱۹۱۳ برای GE کار می‌کرد، به ایده انقلابی دیگری رسید - بطری خلأ تمام فولادی. این همان اختراعی است که نام استنلی را تا به امروز ماندگار کرده و بسیاری از ما هم او را با همین اختراع ظاهراً ساده اما بزرگ و تاریخی، می‌شناسیم. او که از شیشه‌های حرارتی شکننده و مستعد شکستن ناامید شده بود، طراحی دو جداره و خلأیی را ثبت کرد که گرمای بسیار بهتری را حفظ می‌کرد. به این ترتیب محفظه‌ای را ایجاد کرد که کاملاً متفاوت بود و می‌توانست دما را حفظ کند. این اتفاق، انقلابی بزرگ محسوب می‌شد و می‌توانست کیفیت زندگی مردم را در آن زمان برای همیشه تغییر دهد، اتفاقی که واقعاً رخ داد.

شرکت بطری استنلی و میراث آن

استنلی تصمیم گرفت استنلی اینسولیتینگ کمپانی (که بعدها به استنلی تغییر نام داد) را برای تولید فلاسک‌های خود تأسیس کند و همین کار را هم انجام داد. برخلاف رقبا، محصول او مقاوم و ایده‌آل برای کارگران و علاقه‌مندان به فضای باز بود. اعتبار این برند در زمینه دوام افزایش یافت و تا قرن بیست و یکم، فلاسک‌های استنلی به یک پدیده فرهنگی تبدیل شدند - به ویژه با موفقیت ویروسی لیوان استنلی کوئنچر در دهه ۲۰۲۰. در واقع هر کسی که نیازمند نوشیدنی با حفظ دما در خارج از خانه بود، می‌توانست از این ابزار خلاقانه و مفید نهایت بهره را ببرد. این ابداع منجر به کارآفرینی شد و نام استنلی را هم برای همیشه ماندگار کرد

امروز استنلی یک برند جهانی است که مترادف با لوازم نوشیدنی باکیفیت شناخته می‌شود. محصولات این شرکت، از فلاسک‌های کلاسیک تا لیوان‌های پرطرفدار، گواهی بر روحیه نوآورانه استنلی هستند. ویلیام استنلی جونیور بیش از یک مخترع بود - او یک کارآفرین دوراندیش بود که کارهایش هم الکتریسیته و هم راحتی روزمره را متحول کرد. از روشن کردن شهرها با ترانسفورماتورهای AC تا ساخت ظروف نوشیدنی نشکن، میراث او هم در فناوری و هم در فرهنگ عامه پابرجاست. داستان استنلی به ما یادآوری می‌کند که نوآوری واقعی از زمان فراتر می‌رود و پلی می‌زند بین مهندسی قرن نوزدهم و روندهای سبک زندگی قرن بیست و یکم.

همین اقدامات باعث شد استنلی موفق به دریافت جوایز و افتخاراتی هم شود. برای مثال او مدال ادیسون انجمن مهندسان برق و الکترونیک را دریافت کرد و به این ترتیب، شهرتش در زمینه مهندسی برق افزایش پیدا کرد. با این حال، آنچه سرانجام نام استنلی را ماندگار کرد، همان برند بطری‌های استنلی بود که توانست کیفیت زندگی مردم را هم متحول کند و در نهایت به ابداعی ماندگار در تاریخ بشر تبدیل شود. نکته جالب اینجاست که این ابداع مربوط به حدود دو قرن پیش است و به همین دلیل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. حالا این ابداع، در طول زمان، به حیات خود ادامه داده و به یکی از برندهای ماندگار در جهان تبدیل شده است.

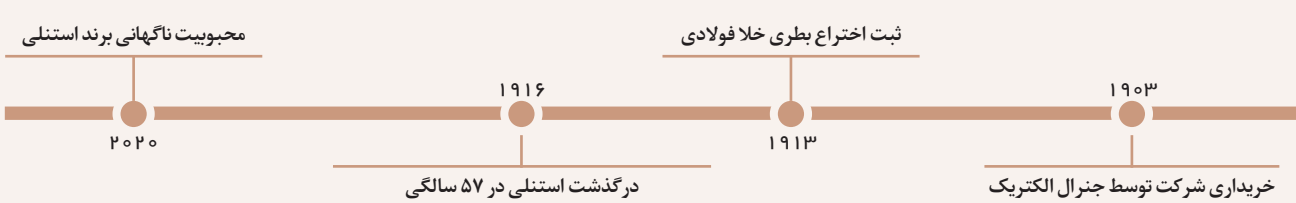
محبوبیت ناگهانی برند استنلی

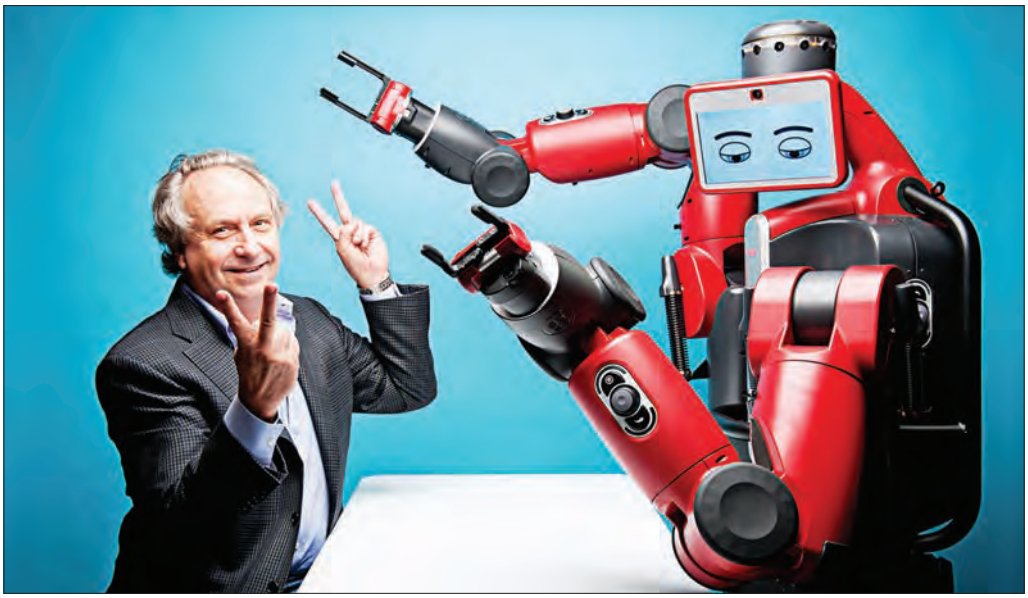
برند استنلی بیش از یک قرن پس از اختراع آن، در دهه ۲۰۲۰ با اقبالی غیرمنتظره مواجه شد. لیوان استنلی کوئنچر که ابتدا در سال ۲۰۱۶ عرضه شده بود، پس از تمجید اینفلوئنسرها از دوام و طراحی شیک آن، به یک پدیده در رسانه‌های اجتماعی تبدیل شد. تا سال ۲۰۲۱، رنگ‌های محدود آن به سرعت به فروش می‌رسید و درآمد شرکت به شدت افزایش یافت. موفقیت کوئنچر ثابت کرد که حتی یک برند ۱۰۰ ساله هم می‌تواند بر روندهای مدرن مسلط شود - و همه این‌ها به لطف دیدگاه اولیه ویلیام استنلی جونیور در ترکیب نوآوری با کاربردی بودن بود. در واقع این برند، نکات مهمی را به کارآفرین‌ها یادآوری کرد.



برند استنلی شهرتی ناگهانی پیدا کرده است


این لیوان‌ها طرفدارهای بسیاری دارند!





او کیست؟

یکی از پیشگامان عرصه علم ربات‌ها رادنی بروکس است، دانشمند استرالیایی که قدم به آمریکا گذاشت و توانست در دنیای ربات‌ها، مسیری را تا بین‌هایت پیش ببرد. او حالا به‌عنوان یکی از چهره‌های اساسی برای ترکیب هوش مصنوعی با ربات‌ها در جهان شناخته می‌شود.

رادنی بروکس با خلق ربات‌ها، آسایش را به ارمغان آورد

دنیای بی‌پایان ربات‌ها

نخستین باری که ربات‌ها ابداع شـــدند، برخی از انسان‌ها به هراس افتادند، آن‌ها تصور می‌کردند ربات‌ها قرار اســـت شغل و زندگی‌شان را بربایند. با این حال، زمانی رسید که ربات‌ها توانستند زندگی انسان‌ها را متحول کنند و کیفیت آن را بالا ببرند. یکی از این ربات‌ها، رومباهایی هســـتند که به جای انسان‌ها، خانه‌ها را آبوجارو می‌کنند. حالا که کیفیت زندگی به واسطه این ربات‌ها بالا رفته، این پرسش به میان می‌آید که چه کسی یا کسانی برای نخســـتین بار به فکر استفاده از ربات‌ها برای پیشبرد امور روزانه زندگی افتادند؟ یکی از نام‌های مطرح در این زمینه رادنی بروکس اســـت، کسی که توانست از آزمایشگاه‌های ام‌آی‌تی تا خانه‌های مردم، مسیر نوآوری را با موفقیت طی کند و نامش را به‌عنوان یکی از پیشگامان علم رباتیک به ثبت برساند.

رادنی آلن بروکس در ۳۰ دسامبر ۱۹۵۴ در آدلاید واقع در استرالیا متولد شد. او در دانشگاه فلیندرز در رشته ریاضیات محض تحصیل کرد و سپس برای ادامه تحصیلات به ایالات متحده آمریکا رفت. در ســـال ۱۹۸۱، دکترای خود را در رشته علوم کامپیوتر از دانشگاه استنفورد دریافت کرد. هرچند با زندگی در استرالیا، این فرصت را داشت که استعداد و توانمندی‌هایش را به مرحله عمل برساند، همچنان مهاجرت به آمریکا یک نقطه عطف در زندگی‌اش به شمار می‌آید. در واقع او با این مهاجرت، توانست به موقعیت‌های متفاوتی دست پیدا کند و در نتیجه از اینجا بود که وارد دنیای رباتیک شد.

مسیر پیشرفت از دانشگاه‌های آمریکایی

پس از اتمام دکترا، بروکس به عنوان اســـتاد در مؤسســـه فناوری ماساچوست (MIT) مشغول به کار شـــد و در سال ۱۹۹۷ به عنوان مدیر آزمایشگاه علوم کامپیوتر و هوش مصنوعی (CSAIL) منصوب شد. او به خاطر توسعه رویکرد «هوش تجسم‌یافته» شناخته می‌شود که تأکید دارد هوش مصنوعی باید بر تعامل فیزیکی با محیط استوار باشد. در واقع او توانست از مسیر دانشگاه‌های آمریکایی، به سوی موفقیت پل بزند. بروکس اصرار داشت که در حوزه علوم کامپیوتر و هوش مصنوعی فعالیت داشته باشد. در واقع، او با دوراندیشی، می‌دانست که آینده در گرو آموختن همین علوم است، در نتیجه تمام تمرکز خود را روی این بخش گذاشت تا به بیشترین پیشرفت در این عرصه دست پیدا کند.

آموختن علم در حوزه ربات‌ها و کامپیوترها، هدف نهایی بروکس نبود. او در حقیقت می‌خواست از مسیر آن‌ها، کسب‌وکاری را ایجاد کند و به کمک آن برای سایر افراد هم کارآفرینی داشـــته باشد. به همین دلیل به فکر راه‌اندازی شرکتی برای خودش افتاد. در آمریکا این فرصت را داشت که با افراد مختلف، هم‌کاری و هم‌فکری کند. در واقع از این مسیر می‌توانست امیدوار باشد که خیلی زود کسب‌وکار خودش را هم راه‌اندازی کند.

سال ۱۹۹۰ بود که بروکس با برخی از افراد مهم در زندگی‌اش آشنا شد؛ کالین انگل و هلن گرینر، دو همراه همیشگی او در زندگی‌اش بودند. او به کمک همین دو نفر، توانست بســـیاری از رویاهایش را به واقعیت برساند. یکی از این رویاها راه‌اندازی شرکتی بود که

تولد در آدلاید استرالیا
۱۹۵۴

دریافت مدرک کارشناسی در ریاضیات محض
۱۹۷۵

دریافت دکترای علوم کامپیوتر از دانشگاه استنفورد
۱۹۸۱

دنیای ربات‌ها پایان ندارد! این چیزی است که بروکس در کارهای خود به اثبات رساند. در واقع او با هر کاری که انجام می‌داد، یک قدم در دنیای رباتیک به جلو می‌رفت و ثابت می‌کرد که همچنان می‌توان به چیزهای تازه در این دنیا دست پیدا کرد.

در نهایت با عنوان آی‌روباتس به مرحله اجرا درآمد. این شرکت در ابتدا تمرکزش را روی توسعه ربات‌های نظامی و صنعتی گذاشته بود. در واقع این یک مدل کسب‌وکار بود که می‌توانست موفقیت بالاتری را به همراه داشته باشد. بروکس و تیمش می‌خواستند ابتدا روی پروژه‌هایی تمرکز کنند که برایشان درآمدزایی هم دارد. سپس می‌توانستند برنامه‌ها و پروژه‌های بلندپروازانه دیگر را به صورت شخصی دنبال کنند.

سال ۲۰۰۲ بالاخره بروکس و همراهانش موفق شدند به یک رویای بزرگ، رنگ تحقق بپاشند: آن‌ها توانستند یک ربات برای انجام امور شخصی تولید کنند. آن‌ها رومبا (Roomba) را معرفی کردند، یک جاروبرقی رباتیک خانگی که مصرف‌کنندگان می‌توانند انجام جارو در خانه را به آن بسپارند و به این ترتیب، خودشان کمی آسایش و آرامش را تجربه کنند در حالی که خانه‌شان از گرد و غبار تمیز می‌شود.

جارویی که معنایش آسایش بود

جاروی رومبا که در سال ۲۰۰۲ معرفی شد، هنوز در مرحله و شکل‌های اولیه‌اش قرار داشت. این جارو می‌توانست با حسگرها و الگوریتم‌های پیچیده، فضای خانه را طی کند و هر گرد و غبار یا زباله ریزی را که روی زمین باشد، تمیز کند. همین اقدام به قدری جذاب به نظر می‌رسد که خیلی زود در میان مصرف‌کنندگان آمریکایی مشتری پیدا کرد. در واقع آن‌ها خیلی زود به استقبال آن رفتند و تصمیم گرفتند این جارو را خریداری کنند. در ابتدا، مشتریان را مصرف‌کنندگانی تشکیل می‌دادند که به لحاظ مالی و اقتصادی، در شرایط بهتری قرار داشتند اما به مرور این جارو پیشرفت کرد و هزینه‌هایش را کاهش داد. به همین دلیل عمده مصرف‌کنندگان این توانایی را پیدا کردند که این جارو را خریداری کنند. این موفقیتی بزرگ بود و باعث شد که بروکس هم به شهرت پیدا کند. حالا تصمیم گرفته بود که زمینه فعالیت خودش را تغییر دهد و وارد فضای جدیدی شود.

بروکس در سال ۲۰۰۸ تصمیم گرفت شرکت آی‌ربات را ترک کند. هم‌زمان شرکت دیگری را تاسیس کرد که ریتینک رباتیکس نام داشت. بروکس هم‌چنان در این شرکت هم به دنبال طراحی ربات بود. این بار می‌خواست ربات‌هایی را توسعه دهد که برای محیط‌های صنعتی کاربرد دارند. برای مثال در سال ۲۰۱۲ توانست ربات بکستر (BAXTER) را معرفی کند که توانایی کار کردن در کنار انسان‌ها را داشت. در سال ۲۰۱۵ هم ربات دیگری را به دنیا معرفی کرد که سایر (SAWYER) نام داشت. این ربات از ربات قبلی، کوچک‌تر بود و کمتر جا می‌گرفت اما دقت بالاتری داشت و در نتیجه مفیدتر و کاربردی‌تر بود. هرچند این نوآوری‌ها خیلی جذاب بود، این شرکت در سال ۲۰۱۸ فعالیت خود را متوقف کرد. اما بروکس تصمیم داشت به فعالیت و کار خود ادامه دهد. به همین دلیل به سراغ فضاهای کاری جدید رفت و تصمیم گرفت شرکت جدید دیگری را راه‌اندازی کند.

رومبا بخشی از فرهنگ جهان شده است

رومبا (Roomba) علاوه بر کاربرد عملی، جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ عامه پیدا کرده است. ویدئوهای زیادی از حیوانات خانگی، به‌ویژه گربه‌ها، که بر روی رومباها سوار شده‌اند، در اینترنت منتشر شده است. این ویدئوها نه تنها نشان‌دهنده عملکرد ملایم این جاروهای رباتیک هستند، بلکه نشان می‌دهند که چگونه این ربات به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شده است. علاوه بر این، طراحی، رومبا الهام‌بخش فعالیت‌های خلاقانه‌ای بوده است. هنرمندان با استفاده از رومباهای مجهز به چراغ‌های LED، نقاشی‌های نوری خلق کرده‌اند که الگوهای حرکتی ربات را در عکس‌های نوردهی طولانی ثبت می‌کنند. این آثار هنری تأثیر رومبا را فراتر از فناوری نشان می‌دهند و پل ارتباطی بین رباتیک و خلاقیت انسانی ایجاد می‌کنند. حضور رومبا در رسانه‌ها، از برنامه‌های تلویزیونی تا میم‌های اینترنتی، نشان‌دهنده جایگاه آن به عنوان یک نماد فرهنگی است. ترکیب عملکرد، شخصیت و دسترسی‌پذیری آن باعث شده است که به نمادی از همزیستی هماهنگ بین انسان‌ها و ربات‌ها تبدیل شود.

مسیری تا بی‌نهایت

دنیای ربات‌ها پایان ندارد! این چیزی است که بروکس در کارهای خود به اثبات رساند. در واقع او با هر کاری که انجام می‌داد، یک قدم در دنیای رباتیک به جلو می‌رفت و ثابت می‌کرد که همچنان می‌توان به چیزهای تازه در این دنیا دست پیدا کرد. در سال ۲۰۱۹ هم تصمیم گرفت شرکت روبوست اِی‌آی را راه‌اندازی کند. این شرکت به دنبال توسعه پلتفرم شناختی برای ربات‌ها بود. در واقع بروکس در این شرکت تلاش می‌کرد ربات‌هایی بسازد که بتوانند در محیط‌های پیچیده به طور هوشمندانه عمل کنند و با انسان‌ها همکاری موثری داشته باشد. البته در این کار موفق هم شد و توانست علم رباتیک را یک گام دیگر به جلو ببرد.

بروکس در حال حاضر به‌عنوان یکی از چهره‌های مهم و سرنوشت‌ساز در عرصه علم رباتیک شناخته می‌شود. این دانشمند استرالیایی، توانسته به افتخارات بسیاری در دنیای ربات‌ها دست پیدا کند و با موفقیت‌هایش، زندگی انسان‌ها را ساده‌تر کرده است. او یکی از گنجینه‌های دنیای ربات‌ها به شمار می‌آید و اکنون در آمریکا، چهره‌ای بزرگ است که در گام بعدی، هوش مصنوعی را در سطوحی بالاتر و پیشرفته‌تر وارد سرزمین ربات‌ها خواهد کرد. او می‌تواند اتفاقاتی بزرگ را در آینده رقم بزند. در واقع او مسیری را آغاز کرده که تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت.



نخستین رومبایی که آی‌ربات ساخت

۱۹۸۴ پیوستن به هیات علمی دانشگاه ام‌آی‌تی

۱۹۹۰ تاسیس شرکت آی‌ربات

۲۰۰۲ معرفی رومبا



آدولف اوکس نیویورک‌تایمز را ماندگار کرد

قلب تپنده مطبوعات آمریکا

اوکیست؟

آدولف سایمون اوکس نخستین کسی بود که توانست روزنامه نیویورک‌تایمز را به یک کسب‌وکار بزرگ در آمریکا تبدیل کند. حالا این روزنامه، شهرتی جهانی دارد و به‌عنوان یکی از منابع اصلی خبری برای مردم دنیا شناخته می‌شود که از مسیر آن آگاهی پیدا می‌کنند.

برای روزنامه‌نگاران و اهالی خبر، یکی از معتبرترین رسانه‌های جهان، نیویورک‌تایمز است. این رسانه سال‌هاست که توانسته استانداردهای تاریخ مطبوعات را متحول کند. یک چهره پشت این نام بزرگ قرار گرفته: آدولف سایمون اوکس. او یکی از برجسته‌ترین ناشرات در دنیای مطبوعات آمریکاست که توانسته سروشکلی متفاوت به روزنامه نیویورک‌تایمز ببخشد. در واقع، نیویورک‌تایمز و استانداردهای جدیدش همگی ریشه در عقاید و شیوه مدیریت اوکس داشته است. اوکس توانسته بی‌طرفی، دقت و کیفیت در گزارش‌دهی را به یک اصل مهم در روزنامه‌نگاری تبدیل کند. در نیویورک‌تایمز این مسائل جزو اصول پایه‌ای شناخته می‌شوند و تمامی خبرنگاران باید به آن پایبند باشند. در حالی که روزی نیویورک‌تایمز یک روزنامه در آستانه ورشکستگی بود، امروز یک منبع خبری معتبر و با قدمت است در سرتاسر جهان شناخته می‌شود. قصه این روزنامه به اوکس گره خورده است

آدولف اوکس در ۱۲ مارس ۱۸۵۸ در سینسیناتی، اوهایو، در خانواده‌ای یهودی-آلمانی به دنیا آمد. او در نوجوانی به عنوان شاگرد چاپخانه در روزنامه‌های محلی کار کرد و در سال ۱۸۷۷، در ۱۹ سالگی، روزنامه چاتانوگا تایمز یا Chattanooga Times را در تنسی خریداری کرد. در آن زمان ۲۵۰ دلار از خانواده‌اش قرض گرفت تا بتواند این روزنامه را بخرد. به این ترتیب اوکس از همان کودکی در دنیای مطبوعات بود و به نوعی یاد گرفت در این فضا فعالیت کند. علاقه به مطبوعات هم از همین‌جا در او شکل گرفت و باعث شد به مرور به صورت جدی‌تر وارد این دنیا شود تا در نهایت به نیویورک‌تایمز دست پیدا کند. این شاگرد چاپخانه قرار بود به یکی از بزرگ‌ترین کارآفرین‌ها در عرصه مطبوعات جهان بدل شود.

در سال ۱۸۹۶ وقتی اوکس حتی هنوز دو دهه از عمرش نگذشته بود، تصمیم گرفت اقدامی پرخطر را در دستور کار خودش قرار دهد. او روزنامه نیویورک‌تایمز را خریداری کرد. اما چرا این اقدام، پرخطر محسوب می‌شد؟ روزنامه نیویورک‌تایمز در آن زمان، در حال ورشکستگی بود، به همین دلیل خرید آن نوعی ریسک و خطر مالی محسوب می‌شد. با این حال، اوکس آینده‌ای متفاوت را برای خود متصور بود. در نتیجه تصمیم گرفت این روزنامه را بخرد و تحولاتی در آن ایجاد کند. با همین تحولات قرار بود نیویورک‌تایمز هم نجات پیدا کند. پرسش بعدی این است که تحول مد نظر اوکس چه بود؟

«تمام اخباری که شایسته چاپ هستند»؛ این شعار اصلی اوکس بود. در واقع می‌گفت خبری باید چیزی باشد که ارزش چاپ شدن دارد، بدون سوگیری! به این ترتیب استانداردهایی را برای روزنامه‌نگاری وضع کرد که بی‌طرفی و دقت در گزارش‌دهی جزو اساسی‌ترین موارد آن به شمار می‌رفت. اوکس تصمیم گرفت از طریق کاهش قیمت روزنامه، افزایش تبلیغات و بهبود کیفیت محتوا، نیویورک‌تایمز را به یکی از معتبرترین روزنامه‌های آمریکا تبدیل کند. در این زمینه هم کاملاً موفق ظاهر شد. به این ترتیب او خریدی همراه با ریسک بالا داشت که توانست آن را به یک موفقیت ارزشمند تبدیل کند.

میراث ماندگار اوکس

روزنامه نیویورک‌تایمز به مرور توسعه پیدا کرد و توانست موارد جانبی بسیاری را اضافه کند. برای مثال، هفته‌نامه، کتاب هفته، تحلیل ماه و مسائل مالی هفته از جمله مواردی بودند که به مرور به‌عنوان محصولات گروه نیویورک‌تایمز در همان سال‌های فعالیت اوکس اضافه شدند. در هجدهم آگوست ۱۹۲۱، یعنی بیست‌وپنجمین سالگرد راه‌اندازی مجدد این روزنامه، یک هزار و ۸۸۵ نفر به استخدام نیویورک‌تایمز درآمدند. در آن زمان به‌عنوان یک انتشاراتِ مستقل و در عین حال مایل به دموکرات‌ها شناخته می‌شد.

شیوه‌های سختگیرانه نیویورک‌تایمز در روزنامه‌نگاری باعث شد که جایگاه ویژه‌ای در ژورنالیسم آمریکایی پیدا کند. به مرور نیویورک‌تایمز به روزنامه‌ای تبدیل شد که بیش از سایر روزنامه‌ها خواننده و مخاطب دارد و به این ترتیب به جایگاه و اهمیت ویژه‌ای در آمریکا دست یافت. این مسئله، اثرگذاری نیویورک‌تایمز را هم افزایش داد. اوکس هم به‌عنوان

تولد آدولف اوکس در اوهایو
۱۸۵۸

ازدواج اوکس و تشکیل خانواده
۱۸۸۴

۱۸۷۷
خرید نخستین روزنامه

در هجدهم آگوست ۱۹۲۱، یعنی در بیست‌وپنجمین سالگرد راه‌اندازی مجدد این روزنامه، یک هزار و ۸۸۵ نفر به استخدام نیویورک‌تایمز درآمدند. در آن زمان به‌عنوان یک انتشاراتِ مستقل و در عین حال مایل به دموکرات‌ها شناخته می‌شد.

وقتی اشتباهات به تاریخ پیوستند

روزنامه نیویورک تایمز که یکی از معتبرترین رسانه‌های جهان محسوب می‌شود، سابقه‌ای طولانی، افتخارآمیز و البته گاه همراه با اشتباهات جالب و حتی تاریخی دارد! شاید باور نکنید، اما در طول بیش از ۱۷۰ سال فعالیت، حتی نیویورک تایمز هم از خطاهای روزنامه‌نگاری مصون نبوده است -خطاهایی که بعضاً جنبه‌ای طنزآلود یا حتی تأثیرگذار داشته‌اند. یکی از جالب‌ترین اشتباهات تاریخی نیویورک تایمز، مربوط به سال ۱۸۹۸ است، زمانی که این روزنامه پیش‌بینی کرد که اینترنت (!) هرگز در زندگی مردم جایی نخواهد داشت! البته در آن زمان نه اینترنت وجود داشت، نه حتی رایانه، اما این پیش‌بینی‌ها درباره فناوری‌های آینده همیشه در رسانه‌ها وجود داشته‌اند و بسیاری از آن‌ها بعدها با واقعیت فاصله زیادی داشتند.

در نمونه‌ای دیگر، در سال ۱۹۲۰ نیویورک تایمز مقاله‌ای علیه رابرت گادرد، یکی از پیشگامان علم موشک‌سازی، منتشر کرد و ایده سفر فضایی را به سخره گرفت. در آن مقاله آمده بود: «اگر آقای گادرد حتی کمی درک علمی داشت، می‌دانست که موشک‌ها در خلا نمی‌توانند حرکت کنند.» این ادعا بعدها یکی از شرم‌آورترین پیش‌بینی‌های علمی در تاریخ رسانه‌ها شناخته شد. جالب اینکه نیویورک تایمز در سال ۱۹۶۹ و تنها سه روز قبل از فرود آپولو ۱۱ بر سطح ماه، رسماً بابت آن مقاله عذرخواهی کرد!

اما نیویورک تایمز تنها به خاطر اشتباهات معروف نیست، بلکه یکی از جذاب‌ترین بخش‌های آن، آرشیو دیجیتالی بسیار گسترده و منحصربه‌فردش است. این روزنامه تقریباً تمامی نسخه‌های خود را از سال ۱۸۵۱ تاکنون به صورت دیجیتال در اختیار عموم قرار داده است، که این امر به پژوهشگران، نویسندگان و علاقه‌مندان تاریخ امکان می‌دهد تا به شکلی بی‌سابقه در گذشته کاوش کنند. بعضی از خوانندگان برای سرگرمی به دنبال مطالب طنز یا حتی تبلیغات خنده‌دار دهه‌های گذشته در این آرشیو می‌گردند! یک حقیقت جالب دیگر این است که نیویورک تایمز بیش از ۱۳۰ جایزه پولیتزر برنده شده است -بیش از هر روزنامه دیگری در جهان. این جایزه‌ها به خاطر گزارش‌های تحقیقی، عکاسی خبری و تحلیل‌های عمیق به این روزنامه اهدا شده‌اند. همچنین، نیویورک تایمز نخستین روزنامه‌ای بود که در دوران جنگ جهانی دوم، زنان را به عنوان خبرنگار اعزامی به خط مقدم فرستاد. این تصمیم در آن زمان بسیار پیشرو و شجاعانه بود و بعدها در تاریخ روزنامه‌نگاری زنان تأثیرگذار شد.

چهره اصلی در این روزنامه شناخته می‌شد و به مرور توانست نفوذش را گسترش دهد.

جوهر هدر ندهید

یکی از مواردی که اوکس در طول عمر کاری و حرفه‌ایِ خود به آن اشاره کرد، این بود که نیمی از هزینه تبلیغات، به هدر می‌رود و صرفاً جوهر مصرف می‌کند. از نگاه او، این تبلیغات الزاماً نتیجه نمی‌داد. با این حال، کسانی‌که در عرصه بازاریابی و تبلیغات فعالیت دارند می‌گویند هرچند واقعاً نیمی از تبلیغاتی که صورت می‌گیرد، اسراف کاغذ است و الزاماً به نتیجه نمی‌رسد اما مشخص نیست که تبلیغات آن‌ها جزو کدام دسته است. یعنی مشخص نیست که آن‌ها هم قرار نیست پولشان ثمر دهد، یا جزو آن ۵۰ درصد دیگری هستند که تبلیغات برایشان اثربخش و مفید است. به همین دلیل تصمیم می‌گیرند پول خود را وارد تبلیغات در مطبوعات کنند.

یکی از دیگر مواردی که اوکس در طول حیات خود اصرار داشت روی آن فعالیت کند، بی‌اعتبار کردن آدم‌ها بود. او اصرار داشت که کسی نباید علیه دیگری، موج به راه بیندازد و همواره تلاش می‌کرد در این زمینه آگاه‌سازی کند. نفوذی که در روزنامه نیویورک‌تایمز داشت و دسترسی به فضای مطبوعاتی، باعث می‌شد به‌سادگی اندیشه‌ها و افکار رهایی‌بخش و مهم را ترویج دهد. در نتیجه از این فضا نهایت بهره را گرفت تا به اهدافش برسد و فرهنگ‌سازی کند. بسیاری از آن‌چه امروز در جامعه آمریکا شاهدش هستیم، مدیون همین اقداماتی است که افرادی نظیر اوکس به آن پرداخته‌اند.

اوکس در سال ۱۹۱۳ فهرست سالانه نیویورک تایمز (The New York Times Index) را برای دسترسی آسان‌تر به مطالب منتشر شده معرفی کرد. این یک اقدام ارزشمند بود که مورد استقبال مردم هم واقع شد. بسیاری از اهالی مطبوعات هم در آن زمان، این اقدام اوکس را مورد ستایش قرار دادند. او همچنین بخش‌های جدیدی مانند بررسی کتاب‌ها و چاپ تصاویر با کیفیت را به روزنامه افزود. به این ترتیب این رسانه، به یک غول بزرگ تبدیل شدو نیویورک‌تایمز برای مردم به لحاظ فرهنگی، روزنامه‌ای پر و پیمان بود که کمک می‌کرد دانش و آگاهی مردم افزایش پیدا کند. میراث اوکس تا امروز ادامه دارد و خانواده‌اش همچنان نقش مهمی در مدیریت نیویورک تایمز ایفا می‌کنند. در واقع، پس از مرگ او، اعضای خانواده‌اش تصمیم گرفتند این فضا را ادامه دهند و کاری کنند که میراث اوکس ماندگار شود. البته در این مسیر هم کاملاً موفق بودند و توانستند این میراث را به بهترین شکل حفظ کنند.

واقعیت این است که آدولف اوکس با تعهد به صداقت، بی‌طرفی و کیفیت در روزنامه‌نگاری، نیویورک تایمز را از ورشکستگی نجات داد و به یک نهاد معتبر جهانی تبدیل کرد. میراث او در دنیای رسانه همچنان پابرجاست و استانداردهایی که او تعیین کرد، الهام‌بخش نسل‌های بعدی روزنامه‌نگاران است. اهالی مطبوعات امروز نه تنها در آمریکا بلکه در سرتاسر جهان، مدیون این چهره هستند چرا که دخالت‌ها و فعالیت‌های او باعث شد که یکی از بزرگ‌ترین روزنامه‌های جهان شکل بگیرد و در کنار آن، استانداردهایی برای ژورنالیسم و روزنامه‌نگاری وضع شود که روزنامه‌نگاران را در مسیری حرفه‌ای هدایت کند. به کمک اوکس، اشتباهات به تاریخ پیوستند و آگاهی به اصل اولیه در جامعه آمریکا تبدیل شد.


The New York Times.

Adolph S. Ochs Dead at 77; Publisher of Times Since 1896

تصویر آدولف اوکس در روزنامه نیویورک‌تایمز زمان مرگش

اوکس بازاریابی در مطبوعات را به هم زد

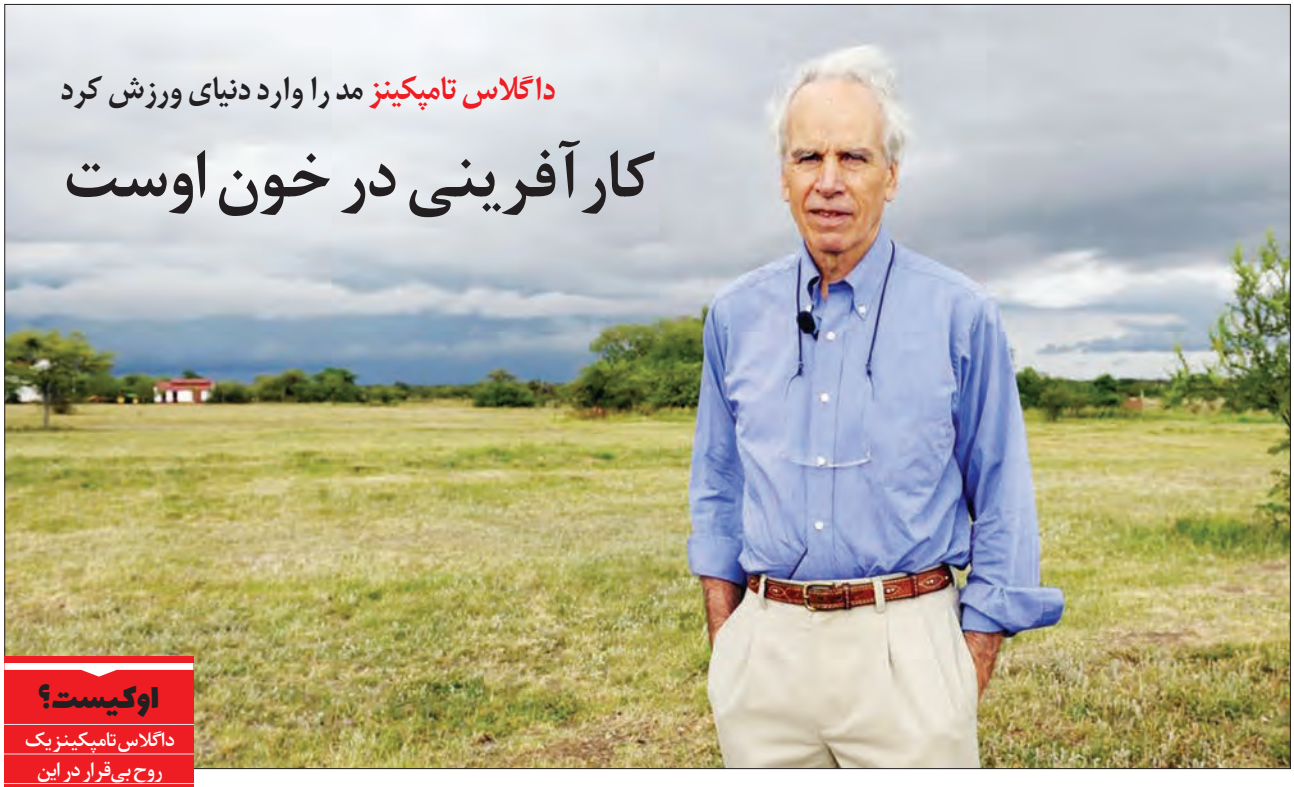
۱۸۹۶ — خرید روزنامه نیویورک‌تایمز

۱۹۱۶

۱۹۳۵ — درگذشت اوکس

داگلاس تامپکینز مد را وارد دنیای ورزش کرد

کارآفرینی در خون اوست



اوکیست؟

داگلاس تامپکینز یک روح بی‌قرار در این جهان بود که توانست چندین برند ماندگار از خود به جای بگذارد. او در طول عمر تقریباً طولانی‌اش، به حفاظ از محیط زیست کمک کرد و نامش به‌عنوان یک کارآفرین اثرگذار و مسئولیت‌پذیر در خاطره‌ها باقی ماند.

کســـانی‌که به طبیعت‌گردی و کوهپیمایی علاقه دارند حتماً با یک برند خوش‌نام آشنا هســـتند: نورث فیس! این برند لوازم ورزشـــی و طبیعت‌گردی، با شهرت بالای خود، به محبوبیتی ویژه در میان مشتریان دست پیدا کرده است. چهره‌ای که پشت این برند قرار دارد، داگلاس تامپکینز است، کسی که این روزها به‌عنوان یک تاجر و بشردوست شناخته می‌شود. او که به مرور به دنیای کوهنوردی و ورزش علاقه‌مند شده بود، تصمیم گرفت با تولید محصولات باکیفیت، آسایشی متفاوت برای کسانی فراهم آورد که در این زمینه فعالیت دارند. به همین دلیل بود که برند نورث فیس هم متولد شد و حالا به‌عنوان یکی از برندهای برجســـته شناخته می‌شود. زندگی تامپکینز، فراز و نشیب بسیاری داشت و سرانجام نام او را در تاریخ کارآفرینی ماندگار کرد. به همین دلیل است که مرور زندگی او، می‌تواند الهام‌بخش سایر کارآفرین‌های جوان هم باشد.

داگلاس رینسفورد تامپکینز در ۲۰ مارس ۱۹۴۳ در کانیات اوهایو در ایالات متحده آمریکا متولد شد. او در دوران نوجوانی مدرسه را ترک کرد و به ماجراجویی در طبیعت، به‌ویژه کوهنوردی و اسکی، علاقه‌مند شد. این علاقه به طبیعت، پایه‌گذار مسیر حرفه‌ای و شخصی او در آینده شد. البته این ترک تحصیل و پیوستن به دامان طبیعت، به همین سادگی نبود. در واقع او بابت برخی مسائل و مشکلات به نوعی از مدرسه اخراج شد و در نهایت خودش تصمیم گرفت مسیر زندگی‌اش را به شکلی متفاوت دنبال کند. در نتیجه به جای اینکه باز هم به دنبال فرصت برای تحصیل باشد، تلاش کرد به گشت و گذار در دنیا بپردازد و به شکلی دیگر دنیا را تجربه کند. از همین‌جا بود که پایش به دنیای کوهنوردی و ورزش به صورت کاملاً حرفه‌ای باز شد. طبیعتاً کسی که خودش در اهل کوهنوردی است، بهتر می‌تواند با نیازهای فعالان در این زمینه آشنا شود و در نتیجه محصولاتی که معرفی می‌کند هم متناسب با همان نیازها خواهد بود.

تأسیس برند The North Face

داگلاس در فاصله ســـال‌های ۱۹۶۰ تـــا ۱۹۶۲، به ورزش‌های مختلف پرداخت. مدتی مشغول اسکی بود و کمی بعد به سراغ کوهنوردی و صخره‌نوردی رفت. از آمریکا به اروپا و آمریکای لاتین سفر کرد و به مرور با کسب تجربه‌ها، به فردی پخته‌تر تبدیل شد. برای بسیاری از افراد، مدرسه جایی است که تجربه‌های لازم بـــرای زندگی را می‌آموزند اما بـــرای داگلاس، این طبیعت بود که نقش معلم را برایش ایفا می‌کرد. در همین مســـیر بود که فهمید تصمیم دارد چگونه کســـب ثروت کند و

تولد در کانیات، اوهایو
۱۹۴۳

آغاز کسب‌وکار فروش تجهیزات فضای باز
۱۹۶۴

افتتاح نخستین فروشگاه نورث فیس
۱۹۶۶

از آن‌جا که داگلاس خودش مدام به دامان طبیعت می‌رفت، کاملاً با نیازهای کوهنوردان آشنا شده بود و از طرف دیگر، فکرهای خلاقانه‌ای داشت و در نتیجه می‌توانست خیلی زود، با ارائه راهکارهای نوآورانه، محصولاتی متفاوت در اختیار مشتریان خود قرار دهد. به همین دلیل مورد استقبال مردم قرار می‌گرفت و به‌سرعت کسب‌وکارش رشد می‌کرد.

همزمان برای سایر افراد هم کار ایجاد کرده باشد. تصمیم داشت کاری کند که مرتبط با طبیعت و علاقمندی‌اش است، پس وارد ساخت و تولید تجهیزات کوهنوردی شد.

در سال ۱۹۶۴، داگلاس به همراه همسرش سوزی تامپکینز، کسب‌وکاری برای فروش تجهیزات کوهنوردی و کمپینگ آغاز کردند. در سال ۱۹۶۶، آن‌ها نخستین فروشگاه The North Face را در سان‌فرانسیسکو افتتاح کردند. این فروشگاه به‌سرعت به مرکزی برای جامعه کوهنوردی تبدیل شد. تامپکینز با طراحی‌های نوآورانه، مانند چادرهای گنبدی، تحولاتی در تجهیزات فضای باز ایجاد کرد. با این حال، در سال ۱۹۶۷، او سهم خود را از The North Face فروخت و به سفری شش‌ماهه به پاتاگونیا رفت. البته همه این‌ها با همین شتاب هم رخ دادند.

در واقع از آن‌جا که داگلاس خودش مدام به دامان طبیعت می‌رفت، کاملاً با نیازهای کوهنوردان آشنا شده بود و از طرف دیگر، فکرهای خلاقانه‌ای داشت و در نتیجه می‌توانست خیلی زود، با ارائه راهکارهای نوآورانه، محصولاتی متفاوت در اختیار مشتریان خود قرار دهد. به همین دلیل مورد استقبال مردم قرار می‌گرفت و به سرعت کسب‌وکارش رشد می‌کرد. در واقع همه این اتفاقات در رابطه با راه‌اندازی یک کسب‌وکار مطرح و بزرگ، در فاصله ۳ سال رخ داد و به این ترتیب، دنیای داگلاس کاملاً متفاوت رقم خورد.

لوگویی که نوآوری را به رخ می‌کشد

برند نورث فیس یکی از برندهای مطرح و شناخته شده در میان علاقمندان به کوهنوردی است. اما آیا می‌دانید لوگوی این شرکت چه چیزی را نشان می‌دهد؟ لوگوی The North Face از صخره معروف «هف‌دوم» در پارک ملی یوسمیتی الهام گرفته شده است، که نشان‌دهنده ارتباط عمیق برند با طبیعت است. نام برند به «سردترین و چالش‌برانگیزترین سمت کوه» اشاره دارد، که تعهد آن به ارائه تجهیزات برای شرایط سخت را منعکس می‌کند. جالب است بدانید که فروشگاه نخست The North Face به‌عنوان یک مرکز فرهنگی هم شناخته می‌شد و رویدادهایی مانند کنسرت‌های موسیقی را میزبانی می‌کرد، که ترکیبی از ماجراجویی در فضای باز و تجربه‌های فرهنگی را ارائه می‌داد. در جزئیات این برند، نشانه‌هایی از نوآوریِ داگلاس تامپکینز، کارآفرین اولیه این برند و تیم او وجود دارد و نشان می‌دهد که چرا این برند، ماندگار و پرطرفدار شده است.

هم‌بنیان‌گذار برند Esprit

تجربه موفق نورث فیس به داگلاس این شهامت و جسارت را داد که بخت خودش را در بخش‌های دیگر هم امتحان کند. در واقع او با یک بار کارآفرینی، توانست خودش را محک بزند و با توانمندی‌ها و همچنین ظرفیت‌های خودش در این زمینه آشنا شود. به همین دلیل تصمیم گرفت وارد عرصه‌های تازه شود و فضاهای جدیدی را تجربه کند. اتفاقاً او باز هم توانست موفق ظاهر شود و به نوعی نشان داد که کارآفرینی در خونش است.

داگلاس پس از بازگشت، به همراه سوزی برند مد اسپریت یا Esprit را تأسیس کرد. این شرکت به‌سرعت به یک برند جهانی در صنعت مد تبدیل شد. با وجود موفقیت‌های مالی، تامپکینز از فرهنگ مصرف‌گرایی ناراضی بود و در سال ۱۹۹۰، سهام خود را به ارزش ۱۵۰ میلیون دلار فروخت و تمرکز خود را بر حفاظت از محیط زیست معطوف کرد. در واقع نوعی ناآرامی و بی‌قراری درونی همواره باعث شده که او به‌رغم دستیابی به موفقیت، باز هم مسیر پیشین را ترک کند و به دنبال تجربه‌های تازه باشد. هرچند اصل ماجرا درباره این برند، مصرف‌گرایی بود اما در واقع، او تلاش دارد دوباره فضاهای جدید را امتحان کند و خودش را باز هم در معرض آزمون قرار دهد.

تغییر مسیر به سوی حفاظت از محیط زیست

تامپکینز با سرمایه‌ای که از فروش Esprit به‌دست آورده بود، به شیلی نقل مکان کرد و شروع به خرید زمین‌های وسیعی در پاتاگونیا کرد تا آن‌ها را از توسعه صنعتی محافظت کند. او به همراه همسر دومش، کریستین مک‌دیویت تامپکینز، سازمان Tompkins Conservation را تأسیس کرد که بر بازسازی زیستگاه‌ها و ایجاد پارک‌های ملی تمرکز داشت. تلاش‌های آن‌ها منجر به حفاظت از بیش از ۲ میلیون هکتار زمین شد، از جمله ایجاد پارک ملی پومالین، یکی از بزرگ‌ترین ذخیره‌گاه‌های خصوصی طبیعت در شیلی. ناآرامیِ وجودیِ داگلاس، باعث می‌شد که به دنبال چیزهای تازه باشد و آن چیز تازه‌ای که می‌خواست، نوعی مسئولیت‌پذیری بود! در واقع او با راه‌اندازی این سازمان، نشان داد که واقعاً به طبیعت و محیط زیست اهمیت می‌دهد و در قبال آن احساس مسئولیت می‌کند. این اقدام او با تحسین و تشویق بسیاری از سوی دوستداران محیط زیست هم همراه شد.

میراث و تأثیرگذاری

تامپکینز رویکردی جامع به حفاظت از محیط زیست داشت و بر بازسازی اکوسیستم‌ها و بازگرداندن گونه‌های بومی تأکید می‌کرد. کار او الهام‌بخش جنبش جهانی حفاظت از زمین و بازسازی زیستگاه‌ها شد. متأسفانه، در ۸ دسامبر ۲۰۱۵، داگلاس تامپکینز در پی حادثه‌ای در حین کایاک‌سواری در پاتاگونیا جان خود را از دست داد. میراث او از طریق تلاش‌های مداوم Tompkins Conservation و مناطق حفاظت‌شده‌ای که ایجاد کرده، ادامه دارد.

شاید اگر او این فرصت را داشت که باز هم به حیات خودش ادامه دهد، باز هم شاهد نوآوری‌هایش در عرصه‌های مختلف بودیم اما زمان به او مجال نداد و باعث شد همین میراث از فکر و اندیشه او در جهان باقی بماند. برندهایی که او ایجاد کرد، هنوز هم به‌عنوان برندهای موفق، فعالیت دارند و همچنان به‌عنوان یک چهره ماندگار و اثرگذار شناخته می‌شود.



لوگوی نورث فیس کاملاً خلاقانه و نوآورانه است

ورود به دنیای محافظت از محیط زیست

۱۹۷۱ — راه‌اندازی برند مد اسپریت

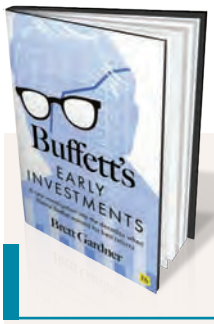
۱۹۹۳

۲۰۱۵ — درگذشت در حادثه کایاک‌سواری در پاتاگونیا

این صفحه در «آینده‌نگر» به معرفی کتاب‌هایی می‌پردازد که کارآفرینان نوشته‌اند.

سرمایه‌گذاری‌های اولیه بافت

برت گاردنر

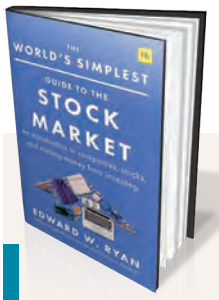




کتاب «سرمایه‌گذاری‌های اولیه بافت: بررسی جدیدی از دهه‌هایی که وارن بافت بهترین بازدهی را داشت» نوشته برت گاردنر، به تحلیل دقیق ده سرمایه‌گذاری کلیدی وارن بافت در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ می‌پردازد. این کتاب با تمرکز بر دوران پیش از شهرت بافت، نشان می‌دهد که چگونه او با استفاده از تحلیل‌های دقیق و تحقیقات میدانی، به موفقیت‌های بزرگ دست یافت. گاردنر در این اثر، به بررسی سرمایه‌گذاری‌های بافت در شرکت‌هایی مانند مارشال-ولز، گریف برادرز، میلز، یونیون استریت، فیلادلفیا و ریدینگ، بریتیش کلمبیا پاور، آمریکن اکسپرس، استودبیکر، هوخشیلد کوهن و دیزنی می‌پردازد. او با استفاده از اسناد و گزارش‌های مالی آن زمان، نشان می‌دهد که بافت چگونه با تحلیل‌های دقیق و بررسی‌های میدانی، شرکت‌های باارزش را شناسایی و در آن‌ها سرمایه‌گذاری می‌کرد. این کتاب همچنین به نقش فعال بافت در مدیریت شرکت‌ها اشاره دارد؛ او نه‌تنها سهام می‌خرید، بلکه با مدیریت شرکت‌ها ارتباط برقرار می‌کرد، در جلسات سالانه شرکت می‌کرد و حتی به مدیران پیشنهادهایی برای بهبود عملکرد ارائه می‌داد. این رویکرد فعالانه، یکی از عوامل موفقیت او در آن دوران بود. گاردنر با ارائه این تحلیل‌ها، تصویری واقعی و ملموس از دوران اولیه سرمایه‌گذاری بافت ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که موفقیت‌های او نتیجه تلاش‌های مستمر، تحلیل‌های دقیق و پشتکار بوده است. این کتاب برای سرمایه‌گذاران و علاقه‌مندان به تاریخچه سرمایه‌گذاری، منبعی ارزشمند و آموزنده است. این کتاب یکی از آثار محبوب در سال ۲۰۲۴ بود که خوانندگان بسیاری داشت.

راهنمای ساده بازار سهام

ادوارد راین





کتاب «راهنمای ساده بازار سهام» یکی از آسان‌فهم‌ترین منابع برای آشنایی با دنیای سرمایه‌گذاری در بازار سهام است. نویسنده، ادوارد راین، تلاش کرده است تا مفاهیم پیچیده‌ی مالی و بورسی را به زبانی ساده، شفاف و بدون اصطلاحات فنی گیج‌کننده، برای خوانندگانی که هیچ پیش‌زمینه‌ای در این حوزه ندارند، توضیح دهد. در این کتاب، ابتدا توضیح داده می‌شود که شرکت‌ها چگونه به وجود می‌آیند و چرا به فروش سهام نیاز دارند. سپس، ساختار بازار سهام، نحوه‌ی خرید و فروش سهام، تفاوت بین سهام عادی و ممتاز، و مفاهیم پایه‌ای مانند عرضه اولیه (IPO)، سود تقسیمی، و ارزش‌گذاری شرکت‌ها توضیح داده می‌شود. نویسنده با مثال‌های روزمره و ملموس، تفاوت میان سرمایه‌گذاری بلندمدت و معاملات کوتاه‌مدت را روشن می‌سازد. همچنین، به خواننده هشدار می‌دهد که نباید در دام هیجانات یا توصیه‌های زودگذر بیفتد. به جای آن، او اصول ساده‌ای برای موفقیت در بازار ارائه می‌دهد، برای مثال سرمایه‌گذاری در شرکت‌هایی که می‌شناسید و می‌فهمید را دنبال کنید. یا پرهیز از دنبال کردن جمعیت یا اخبار هیجانی از موارد دیگر است و همچنین نگهداری سهام خوب در طولانی‌مدت برای بهره‌بردن از رشد ترکیبی. در پایان، راین خواننده را به صبوری، یادگیری مداوم، و نگاه بلندمدت دعوت می‌کند. این کتاب به‌ویژه برای نوجوانان، دانشجویان، و هر کسی که به دنبال شروعی مطمئن و بدون ترس در مسیر سرمایه‌گذاری است، بسیار مناسب و الهام‌بخش است. این کتاب مانند پلی بین دنیای پیچیده مالی و ذهن ساده‌جو و کنجکاو یک مبتدی عمل می‌کند.

منتظر نباش، سرمایه‌گذاری را شروع کن!

جرمی کوئنتریل

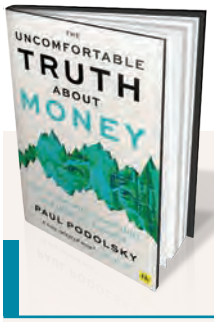




کتاب «منتظر نباش، سرمایه‌گذاری را شروع کن» راهنمایی بسیار ساده، عملی و انگیزه‌بخش برای افرادی است که می‌خواهند سرمایه‌گذاری را آغاز کنند اما احساس می‌کنند زمان، دانش یا پول کافی ندارند. جرمی کوئنتریل در این کتاب نشان می‌دهد که حتی با کمترین وقت و کمترین سرمایه می‌توان پایه‌های یک آینده‌ی مالی مطمئن را ساخت. نویسنده بر این باور است که بزرگ‌ترین مانع برای شروع سرمایه‌گذاری، خود ما هستیم؛ چون فکر می‌کنیم باید همه‌چیز را بدانیم یا ثروتمند باشیم. اما این کتاب با زبانی بسیار ساده و در قالب قدم‌های کوتاه توضیح می‌دهد که چطور با صرف فقط ۱۰ دقیقه در هفته، می‌توان یک پورتفوی مطمئن ساخت و آن را رشد داد. در بخش‌های مختلف کتاب، به موضوعات متنوعی اشاره شده است؛ برای مثال اینکه چرا نباید صبر کرد برای شروع سرمایه‌گذاری یا اینکه چگونه با مبالغ کم وارد بازار شد؛ و حتی اینکه انتخاب حساب مناسب برای سرمایه‌گذاری (مانند حساب‌های بازنشستگی یا کارگزاری‌ها) چقدر اهمیت دارد و در نهایت چطور با سرمایه‌گذاری خودکار (Automated Investing) در زمان و انرژی صرفه‌جویی کرد. همه این‌ها جزو مواردی هستند که نویسنده با صبر و حوصله و همچنین تجربه‌ای که داشته، به آن‌ها پرداخته و از جزئیات هر یک از آن‌ها گفته است. جرمی تأکید می‌کند که نیازی به پیش‌بینی بازار یا دانش حرفه‌ای نیست؛ بلکه با نظم، صبوری و پایبندی به اصول ساده می‌توان به ثروت رسید. او خواننده را تشویق می‌کند که «اکنون» قدم اول را بردارد و سرمایه‌گذاری را به عادت هفتگی تبدیل کند، درست مثل مسواک زدن یا ورزش کردن. این کتاب مناسب تمام افرادی است که می‌خواهند از نظر مالی رشد کنند، بدون اینکه زندگی روزمره‌شان مختل شود. پیام کلیدی کتاب: «باور کن که می‌توانی، از همین امروز شروع کن».

حقیقت ناراحت‌کننده درباره پول

براین پرتسکی





این کتاب نگاهی متفاوت، عمیق و فلسفی به پول و نقش آن در زندگی ما دارد. براین پرتسکی در «حقیقت ناراحت‌کننده درباره پول» سعی نمی‌کند به شما بگوید چطور سریع ثروتمند شوید یا کدام سهام را بخرید. بلکه او به این سؤال می‌پردازد: ما واقعاً چرا پول می‌خواهیم و چطور می‌توانیم در دنیایی پر از نااطمینانی، تصمیم‌های مالی بهتری بگیریم؟ پرتسکی می‌گوید پول فقط وسیله‌ای برای زنده‌ماندن نیست، بلکه ابزاری است برای ساختن یک زندگی معنادار. اما اغلب ما درگیر ترس، فشارهای اجتماعی و تبلیغات هستیم که ما را از خودِ واقعی‌مان دور می‌کنند. نویسنده پیشنهاد می‌کند که برای رسیدن به آرامش مالی، ابتدا باید خودمان را بشناسیم و بدانیم واقعاً از زندگی چه می‌خواهیم. در این کتاب، پرتسکی پنج «گنجینه ذهنی» یا mental wealth را معرفی می‌کند که برای داشتن یک رابطه سالم با پول لازم است: مورد اول آگاهی از خود (Self-Awareness) است، مورد دوم هدف‌مندی (Purpose)، مورد سوم احساس امنیت (Safety)، مورد چهارم انعطاف‌پذیری (Flexibility) و مورد پایانی هم ارتباط انسانی (Connection) است. او می‌گوید اگر این پنج عنصر را در تصمیمات مالی خود لحاظ کنیم، نه‌تنها از نظر مالی بهتر عمل می‌کنیم، بلکه زندگی عمیق‌تری هم خواهیم داشت. در نهایت، کتاب تشویقمان می‌کند به جای اینکه فقط دنبال فرمول‌های بیرونی برای موفقیت باشیم، به درون خودمان نگاه کنیم و با وجود تمام عدم‌قطعیت‌ها، خودمان تصمیم بگیریم و خودمان فکر کنیم. پیام کلیدی کتاب این است: «پول فقط عدد نیست، بلکه آینه‌ای است برای درک خواسته‌های واقعی‌مان.»

تجربه

[این صفحه‌ها به مرور تجربیات کارآفرینی می‌پردازد.]



چگونه یک برند توانسته وداع را به تجربه‌ای متفاوت تبدیل کند؟

شتری که در خانه همه می‌خوابد

فاطمه صدقی
خبرنگار بخش تجربه

در جهانـــی که همه چیـــز قابل طراحی اســـت، چرا مرگ همچنان باید زشـــت، تاریک و بی‌هویت باشد؟ چرا وداع با زندگی، آخرین صحنه زندگی هر انسان، نباید به زیبایی زمان تولدش باشـــد؟ ما برای هر مناسبتی جشن می‌گیریم، برای ازدواج لباس عروس طراحی می‌کنیم، حتی برای خداحافظی از یک شغل یا مهاجرت به شهر دیگر، تم و مراسم می‌چینیم؛ اما وقتی پای مرگ وسط می‌آید، ناگهان همه چیز خاموش و خاکستری می‌شود. در حالی که شاید درست‌ترین لحظه برای شکوه همان جایی است که آخرین قاب زندگی شکل می‌گیرد! این افکار، نقطه آغاز راه برند متفاوت و جسوری به نام کاماکورا شینشو بود؛ برندی که تصمیم گرفت با نگاهی تازه به سراغ موضوعی برود که اغلب ترجیح می‌دهیم درباره‌اش سکوت کنیم: مرگ.

وقتی که می‌میریم

در اوایل دهه ۱۹۸۰، زمانی که حتی صحبت درباره مرگ در ژاپن امری ناخوشایند و گاه تابو به‌شمار می‌رفت، این گروه راه خود را از جایی غیرمنتظره آغاز کرد. آن‌ها به‌جای ورود مستقیم به صنعت خدمات ترحیم، انتشار کتاب‌ها و مجلاتی را در پیش گرفتند که به باز کردن گفت‌وگو پیرامون پایان زندگی می‌پرداخت. این نوشته‌ها به مخاطب کمک می‌کرد تا با مرگ نه به‌عنوان یک فاجعه، بلکه به‌عنوان بخشی از مسیر زندگی روبه‌رو شود. از نگاه بنیان‌گذاران، تغییر در آیین‌ها و خدمات مرتبط با مرگ بدون تحول در ذهن و احساس جامعه ممکن نبود. آن‌ها باور داشتند که تا زمانی که مردم نخواهند درباره مرگ فکر کنند یا حرف بزنند، هیچ خدمت تازه‌ای نمی‌تواند اثر ماندگاری داشته باشد. به همین دلیل، گفت‌وگو و فرهنگ‌سازی برایشان در اولویت قرار گرفت؛ اقدامی که بعدها پایه شکل‌گیری هویتی تازه برای مرگ شد. بنابراین برنامه‌های رادیویی، پادکست‌ها و کارگاه‌هایی نیز برگزار کردند. یکی از پرمخاطب‌ترین پادکست‌هایشان، با عنوان «وقتی که می‌میرم»، گفت‌وگویی ســـاده میان دو دوست درباره مرگ بود. برخلاف انتظار، این برنامه‌ها طنز و صمیمیت داشتند، و شنونده را با موضوعی که همیشه از آن می‌ترسید، آشتی می‌دادند. درواقع، کاماکورا شینشو تلاش نکرد مرگ را خوش‌رنگ جلوه دهد؛ آن‌ها مرگ را همان‌طور که هســـت نشان دادند، فقط فضای حرف زدن درباره‌اش را راحت‌تر و انسانی‌تر کردند.

بحران سالمندی

دهه‌ها بعد، درست در میانه بحران جمعیتی ژاپن، رویکرد آن‌ها معنا و ضرورت تازه‌ای پیدا کرد. در ســـال ۲۰۲۳، ژاپن یکی از پیرترین کشورهای جهان محسوب می‌شد؛ بیش از ۲۹

درصد جمعیت بالای ۶۵ سال داشتند و تعداد سالمندانی که به‌تنهایی زندگی می‌کردند از سه میلیون نفر فراتر رفته بود. در چنین شرایطی مرگ برای بسیاری از مردم به تجربه‌ای و بدون مراسم تبدیل شده بود. افراد بدون حضور خانواده از دنیا می‌رفتند و نامی از آن‌ها باقی نمی‌ماند. دقیقاً در همین بستر اجتماعی و انسانی بود که کاماکورا شینشو وارد میدان شد و تلاش کرد پایان زندگی را دوباره معنا کند. هیروتاکا شیمیزو، مدیرعامل کاماکورا شینشو، در صحبت‌ها و نوشته‌هایش از ایده‌ای به نام «زیرساخت پایان زندگی» سخن گفته است. برای او، این مفهوم چیزی بیشتر از یک برنامه اقتصادی بود؛ تعهدی انسانی و اجتماعی به نسلی که در تنهایی و سکوت به پایان عمر نزدیک می‌شد. به باور او، جامعه‌ای که با سرعت به سمت سالمندی می‌رود، پیش از آنکه زیر بار مرگ‌های خاموش کمر خم کند، به ساختاری تازه برای پایان زندگی نیاز دارد. این ساختار باید هم به مسائل عملی مثل تدفین و خدمات پس از مرگ پاسخ دهد و هم به احساسات، نیازهای روحی، خاطرات و هویت افراد اهمیت بدهد.

سمفونی خداحافظی

با این نگاه، فضاهایی برای خداحافظی طراحی شد فضاهایی برای وداع طراحی شد که با سالن‌های سرد و رسمی مراسم تدفین فاصله زیادی داشتند. در این فضاها از نور طبیعی، چوب‌های روشن، گل‌های تازه، و موسیقی آرام استفاده می‌شد؛ عناصری که حس انسان‌بودن و حضور را در لحظه وداع پررنگ می‌کردند. خانواده‌ها می‌توانستند در آرامش، در کنار پیکر عزیزشان بنشینند، نامه‌ای برایش بخوانند، داستانی تعریف کنند یا حتی فقط سکوت کنند. هدف این بود که لحظه وداع، به تجربه‌ای صمیمی، قابل لمس و انسانی تبدیل شود؛ نه مراسمی شتاب‌زده در تقویم زندگی. این ایده به فضاهای فیزیکی محدود نماند. کاماکورا شینشو با رویکردی نوآورانه، پروژه‌ای دیجیتال به نام «کتاب پایان زندگی» به راه انداخت؛ بستری که به افراد امکان می‌داد بخشی از پایان زندگی خود را به دلخواه طراحی کنند. آنها می‌توانستند وصیت‌نامه‌ای شخصی نگارش کنند، موسیقی مورد علاقه‌شان را برای لحظه وداع برگزینند، پیام‌های صوتی یا تصویری برای نزدیکان ضبط کنند و حتی جزئیات مراسم خود را از پیش مشخص سازند. این تصمیم‌ها گاهی چنان منحصر به فرد بودند که مرزهای معمول را جابه‌جا می‌کردند؛ یکی می‌خواست با لباس سامورایی به خاک سپرده شود، دیگری ترجیح می‌داد در همان پیراهن مهمانی که همیشه در آن می‌درخشید، بدرود بگوید. تابوت‌ها هم دیگر فقط جعبه‌های ساده چوبی نبودند؛ از چوب‌های کمیاب، فلزات دست‌ساز، شیشه‌های نقاشی‌شده یا مواد بازیافتی ساخته می‌شدند. همه چیز با دقت شکل می‌گرفت، مثل چیدمان صحنه یک فیلم. چرا که هدف، ایجاد یک تصویر نهایی بود؛ تصویری که بتواند تا سال‌ها در ذهن بازماندگان باقی بماند.

مرگ با رنگ و بوی زندگی

یکی دیگر از اقدامات تأثیرگذار برند، کمپین «نامه‌ای برای لحظه آخر» بود. در این پروژه از افراد سالمند خواسته شد تنها یک جمله بنویسند؛ جمله‌ای که دوست داشتند بعد از مرگشان از آن‌ها باقی بماند. نتیجه شگفت‌انگیز بود. جمله‌هایی کوتاه اما عمیق، که گاه با یک تشکر ساده آغاز می‌شد و گاه با نام کسی که سال‌ها از یاد رفته بود. این جمله‌ها بعدها به‌صورت نمایشگاهی عمومی به نمایش درآمد و افراد زیادی را به فکر فرو برد: ما چه چیزی را از زندگی‌مان باقی خواهیم گذاشت؟ این جریان به تدریج راهش را به غرب هم باز کرد. در آمریکا و اروپا، نام‌هایی مثل «تالار خداحافظی» و «بازسازی» پدید آمدند که به جای غم و سوگواری، روی مفهوم «وداع پایدار» تمرکز کردند. این مراسم‌ها هم زیبا بودند و هم سازگار با محیط‌زیست. تابوت‌هایی که تجزیه‌پذیر بودند، خاک‌سپاری‌هایی که کمترین آسیب را به طبیعت وارد می‌کردند و حتی پروژه‌هایی که جسد را به درخت، خاک یا کود طبیعی برای جنگل‌ها تبدیل می‌کردند. بدین گونه مرگ سرآغاز چرخه‌ای جدید می‌شود. جالب اینکه مشتریان معمولاً از طبقه متوسط و تحصیل‌کرده هستند؛ افرادی که شاید ثروت هنگفتی نداشته باشند، اما برایشان اهمیت دارد که مرگشان معنا و هویت خاصی داشته باشد. آن‌ها به جای مراسم‌های غم‌انگیز و پر از اشک، خواهان فضایی هستند که در آن لحظه وداع بازتابی از زندگی‌شان به نمایش گذاشته شود. مثلاً در یکی از مراسم‌هایی که رسانه‌های ژاپن به آن پرداخته‌اند، زنی مسن که عاشق نقاشی بود، درخواست کرد تابوتش با آثار هنری خود تزئین شود. این تابوت بعدها در یک نمایشگاه در توکیو به نمایش درآمد و بازدیدکنندگان را حیرت‌زده کرد.

آخرین فرصت برای «خاص» بودن

چرا این روند در زمانه ما تا این اندازه محبوب شده؟ شاید پاسخ در نیاز روزافزون انسان معاصر به معنا نهفته باشد. در جهانی که با سرعت سرسام‌آور، زرق‌وبرق بی‌پایان و سر و صدای همیشگی احاطه شده، مرگ یکی از معدود لحظاتی‌ست که همه‌چیز را متوقف می‌کند. لحظه‌ای‌ست برای مکث؛ فرصتی برای تأمل، برای جمع شدن در سکوت، برای مرور آن‌چه بوده‌ایم و آن‌چه بر جای می‌گذاریم. به همین خاطر برندهایی مثل کاماکورا شینشو، به‌جای این که تمرکز خود را روی فروش تابوت یا خدمات معمول تدفین، سعی می‌کنند یک تجربه خاص بسازند. اما این روند، همواره با انتقاداتی نیز مواجه بوده است. منتقدان می‌گویند که زیبا جلوه دادن مرگ و تبدیل آن به یک تجربه لوکس و مصرفی، موجب شده است که مراسم تدفین به امری تجملاتی و دست نیافتنی برای بسیاری از افراد تبدیل شود. آن‌ها بر این باورند که این نوع خدمات، با توجه به هزینه‌های بالای خود، تنها برای قشر خاصی از جامعه قابل دسترسی است و همین امر باعث می‌شود تا طبقات مختلف اجتماعی حتی در لحظه مرگ نیز از هم جدا شوند. در واقع، مرگ به‌جای آن‌که فرصتی برای همدلی و یکپارچگی باشد، به رقابتی برای برگزاری مراسمی لاکچری و متفاوت تبدیل می‌شود که می‌تواند به تقویت شکاف‌های طبقاتی منجر شود. اما هواداران این جریان پاسخ می‌دهند که اتفاقاً این خدمات برای تمام کسانی است که می‌خواهند حتی لحظه وداع را هم به‌دست خودشان طراحی کنند. نه برای تظاهر، بلکه برای معنا دادن به لحظه‌ای که همیشه پر از ابهام و اندوه بوده است. نظر شما چیست؟



در جهانی که همه چیز قابل طراحی است، چرا مرگ همچنان باید زشت، تاریک و بی‌هویت باشد؟ چرا وداع با زندگی، آخرین صحنه زندگی هر انسان، نباید به زیبایی زمان تولدش باشد؟ ما برای هر مناسبتی جشن می‌گیریم. برای ازدواج لباس عروس طراحی می‌کنیم، حتی برای خداحافظی از یک شغل یا مهاجرت به شهر دیگر، تم و مراسم می‌چینیم؛ اما وقتی پای مرگ وسط می‌آید، ناگهان همه چیز خاموش و خاکستری می‌شود. در حالی که شاید درست‌ترین لحظه برای شکوه همان جایی است که آخرین قاب زندگی شکل می‌گیرد!

در جست‌وجوی معنا

شاید برایتان جالب باشد که حتی نام کاماکورا شینشو در دل خود روایتی فرهنگی و معنایی پنهان دارد. «کاماکورا» شهری نزدیک توکیوست؛ جایی که با سکوت، معابد بودایی، طبیعت آرام و گذشته‌ای عرفانی شناخته می‌شود. «شینشو» نیز واژه‌ای‌ست برگرفته از آیین بودایی که به زندگی آگاهانه، آرامش ذهن و تأمل درونی اشاره دارد. همین ترکیب معنایی، نشان می‌دهد که برند از ابتدا قرار نبوده تنها کسب‌وکاری در حوزه مراسم ختم باشد؛ بلکه راهی بوده برای مواجهه‌ای تازه با یکی از قطعی‌ترین واقعیت‌های زندگی.



کارخانه ستاره‌ساز

استراتژی‌های بارسلونا در مسیر پرورش بهترین بازیکنان جهان

در تاریخ فوتبال بسیاری از تیم‌ها سعی داشتند با جذب بازیکنان مشهور و بزرگ به موفقیت برسند، اما سال ۱۹۷۹ بنیان‌گذار باشگاه بارسلونا یعنی خوان گمپر تصمیمی متفاوت گرفت که مسیر باشگاه را برای همیشه تغییر داد و باعث شد بارسلونا بیش از هر تیم دیگری طعم شیرین پیروزی را بچشد و جام‌های قهرمانی را به خانه ببرد. اما داستان چه بود و از کجا شروع شد؟ یوهان کرایف ستاره سابق بارسلونا فوتبال را از آکادمی آژاکس در کشورش هلند شروع کرده بود برای همین از اهمیت پرورش استعدادهای جوان برای موفقیت یک باشگاه آگاهی داشت. او در سال ۱۹۷۹ که بارسلونا با بحران مالی دست و پنجه نرم می‌کرد، فرصت را غنیمت شمرد و پیشنهاد تاسیس آکادمی خصوصی را به تاجر سوئیسی، خوان گمپر داد. گمپر که خودش از قبل چنین فکری در سر داشت از پیشنهاد کرایف استقبال کرد و خیلی زود دست به کار شد و یک مزرعه کوچک به نام لاماسیا خرید و آن را به آکادمی باشگاه تبدیل کرد.

۱ آن‌ها یاد می‌گیرند عاشق توپ باشند

در آکادمی لاماســـیا از همان ابتدا فقط یک فلسفه به شاگردان آموزش داده می‌شود: مالکیت توپ! لاماسیا تمرکز خود را بر پرورش تکنیک بازیکنان گذاشـــته است و از سنین پایین، به آن‌ها آموزش می‌دهد می‌آموزند که چگونه با توپ زندگی کنند، آن را بفهمند، در زمین به جریان بیفتند و با پاس‌های کوتاه، دقیق و فکرشده جریان بازی را در دست بگیرند. این روش به بازیکنان کمک می‌کند تا در زمین خلاق و غیرقابل پیش‌بینی باشـــند. مدیر لاماسیا در توضیح این فلسفه می‌گوید: مدرسه فوتبال بارسلونا همیشه دنبال بازیکنانی می‌گردد که خوب فکر کنند، در یک لحظه تصمیم درست را بگیرند با تکنیک باشند و بسیار چابک عمل کنند. او ادامه می‌دهد: بنابراین ما به بازیکنانی نیاز داریم که اول هنرمند باشند و بعد ورزشکار. به همین دلیل در برنامه پرورش تیم نونهالان تمرین‌های استقامتی و بدنسازی آن چنان به چشم نمی‌خورد! لاماسیا از سنین پایین، حدود ۸ سالگی، شروع به آموزش استعدادهای جوان می‌کند. این نونهالان از میان هزاران متقاضی انتخاب می‌شوند و تحت تعلیم مربیان با تجربه قرار می‌گیرند. هدف آن‌ها یافتن افرادی با مهارت‌های تکنیکی بالا و تفکر ســـریع اســـت. این ویژگی‌ها تا حد زیادی ذاتی هســـتند و مربی نمی‌تواند آن‌ها را به طور کامل آموزش دهد. از این رو، گزینش هوشمندانه و موشکافانه در همان ابتدای راه، سنگ بنای موفقیت لاماسیا در تربیت ستارگان آینده محسوب می‌شود.

۲ استعدادهای پنهان جهان

در سال‌های اخیر، لاماسیا پا را فراتر از مرزهای اسپانیا گذاشـــته و به ابزاری برای جهانی‌سازی برند بارسلونا تبدیل شده است. با راه‌اندازی شعبه‌هایی در کشورهایی مثل آمریکا، ژاپن و چین، این آکادمی به دنبال کشف استعدادهای بین‌المللی است و همزمان، فلســـفه و فرهنگ بازی بارسلونا را به گوشه‌وکنار جهان می‌برد. این ابتکار، مزایای چندجانبه‌ای به همراه دارد. نخست، امکان شناسایی استعدادهایی فراهم شـــده که در گذشته به دلیل فاصله جغرافیایی یا محدودیت‌های مالی از دیدرس بارسلونا دور می‌ماندند. این بچه‌ها در محیطی حرفه‌ای رشد می‌کنند، مهارت‌هایشان صیقل می‌خورد و اگر پتانســـیل لازم را نشان دهند، شانس انتقال به مرکز اصلی لاماســـیا در اســـپانیا را پیدا می‌کنند تا مسیر تبدیل شدن به ستارگان آینده باشگاه را طی کنند. به علاوه این حضور بین‌المللی نه تنها اعتبار باشگاه را بالا برده، بلکه جریان‌های مالی جدیدی از طریق اسپانسرها، قراردادهای تجاری و جذب هواداران در بازارهای نوظهور به وجود آورده است.

۳ تحصیل الزام است، نه انتخاب!

برنامه روزانه در لاماســـیا نظم و انسجام خاصی دارد. دانش‌آموزان موظفند ساعت ۶:۴۵ صبح از خواب بیدار شوند و ســـاعت ۷:۳۰ در مدرسه حاضری بزنند. برخلاف بسیاری از

در تاریخ فوتبال بسیاری از تیم‌ها سعی داشتند با جذب بازیکنان مشهور و بزرگ به موفقیت برسند، اما سال ۱۹۷۹ بنیان‌گذار باشگاه بارسلونا یعنی خوان گمپر تصمیمی متفاوت گرفت که مسیر باشگاه را برای همیشه تغییر داد و باعث شد بارسلونا بیش از هر تیم دیگری طعم شیرین پیروزی را بچشد و جام‌های قهرمانی را به خانه ببرد



آکادمی‌های دیگر، لاماسیا به تحصیلات دانش‌آموزان خود اهمیت می‌دهد و آن‌ها را ملزم می‌کند تا در کنار فوتبال، درس خود را نیز دنبال کنند. هدف این است که اگر در ادامه مسیر نتوانستند به فوتبالیست‌های حرفه‌ای تبدیل شوند، وقتشان هدر نرفته باشد و احساس شکست و سرخوردگی نداشته باشند. تمرینات فوتبال بعد از مدرسه و در اوقات فراغت شاگردان انجام می‌شود و حدود ۹۰ دقیقه طول می‌کشد. فلسفه و فرهنگ بارسلونا از کودکی در وجود بازیکنان لاماسیا نهادینه می‌شود و عشق به پیراهن و وفاداری به باشگاه در تار و پود وجودشان شکل می‌گیرد و بازیکنان آکادمی را به ستارگانی تبدیل می‌کند که تمام وجود برای پیروزی بارسلونا می‌جنگند و همواره به دنبال افتخارآفرینی برای تیم محبوبشان هستند. البته این تعهد دوطرفه است، چرا که بارسلونا با جذب و پرورش استعدادهای لاماسیا، به اعتبار و محبوبیت آکادمی می‌افزید و رویای تبدیل شدن به یک ستاره را برای نسل‌های آینده زنده نگه می‌دارد. بازیکنان نیز به دلیل علاقه‌ای که به فلسفه، هویت و تاریخ بارسلونا دارند، به راحتی پیشنهادهای وسوسه‌انگیز تیم‌های دیگر را رد می‌کنند و ترجیح می‌دهند در خانه خود نیوکمپ، بمانند و برای پیشرفت تیمشان تلاش کنند.

> این تعهد دوطرفه است، چرا که بارسلونا با جذب و پرورش استعدادهای لاماسیا، به اعتبار و محبوبیت آکادمی می‌افزید و رویای تبدیل شدن به یک ستاره را برای نسل‌های آینده زنده نگه می‌دارد. بازیکنان نیز به دلیل علاقه‌ای که به فلسفه، هویت و تاریخ بارسلونا دارند، به راحتی پیشنهادهای وسوسه‌انگیز تیم‌های دیگر را رد می‌کنند و ترجیح می‌دهند در خانه خود نیوکمپ، بمانند و برای پیشرفت تیمشان تلاش کنند

۴ انقلاب در تمرینات فوتبال

اگر تا به‌حال تصور می‌کردید فوتبال فقط به زمین بازی و توپ خلاصه می‌شود، بهتر است به پشت صحنه لاماسیا نگاهی بیندازید. یکی از چشم‌گیرترین تحولاتی که در لاماسیا رخ داده، استفاده از داده در روند آماده‌سازی بازیکن‌ها است. حالا هر نفر یک پرونده دیجیتال اختصاصی دارد که جزئیاتی مثل وضعیت جسمی، مهارت‌های فنی، شرایط روحی، کیفیت خواب و نوع تغذیه‌اش را ثبت می‌کند. این اطلاعات با کمک ابزارهایی مثل ساعت‌های هوشمند، حسگرهای زیستی و ردیاب‌های حرکتی به‌دست می‌آید. مربی‌ها هم بر اساس همین داده‌ها برنامه‌هایی طراحی می‌کنند که دقیقاً متناسب با نیاز و ویژگی‌های هر بازیکن باشد. اگر مشخص شود کسی در دفاع جای‌گیری درستی ندارد، تمرین‌هایی ویژه برایش در نظر گرفته می‌شود؛ تمرین‌هایی که با کمک تصویرسازی سه‌بعدی، شرایط واقعی را بازسازی می‌کنند.

۵ فرمول جدید موفقیت

در کنار این روند داده‌محور، واقعیت مجازی هم به کمک آمده تا بازیکن‌ها بدون نیاز به حضور فیزیکی در زمین، بارها موقعیت‌های مختلف بازی را تجربه کنند. کافی‌ست هدست را روی سر بگذارند تا وارد دنیایی شبیه‌سازی‌شده شوند؛ جایی که مثلاً یک هافبک یاد می‌گیرد چطور از زیر فشار حریف عبور کند یا برای مهاجم فضا ایجاد کند. این روش تمرینی به‌خصوص در دوره مصدومیت یا زمان‌هایی که امکان تمرین عادی وجود ندارد، بسیار مؤثر است و ذهن بازیکن را همچنان درگیر بازی نگه می‌دارد. اما فناوری تنها به ابزارهای فیزیکی محدود نمی‌شود. لاماسیا به‌خوبی به اهمیت بعد روانی در عملکرد بازیکنان پی برده است. در دنیای فوتبال حرفه‌ای، فشار روانی چیزی نیست که بتوان نادیده گرفت. از ترس شکست گرفته تا اضطراب بازی جلوی ده‌ها هزار تماشاگر، همه این‌ها روی عملکرد تأثیر دارند. لاماسیا این را خوب می‌داند، برای همین یک واحد تخصصی روان‌شناسی ورزشی راه‌اندازی کرده که کنار مربی‌ها، بازیکنان را از نظر ذهنی هم آماده می‌کند. در این بخش، تمرین‌هایی برای مدیریت استرس، افزایش تمرکز، مقابله با اضطراب‌های رقابتی و حتی بازسازی اعتمادبه‌نفس طراحی شده‌اند. برای بازیکنی که تازه از مصدومیت برگشته یا برای کسی که تحت فشار رسانه‌هاست، این پشتیبانی ذهنی به اندازه تمرین بدنی اهمیت دارد.

۶ ۱۰ میلیون یورو پول زیادی نیست!

با چنین بنیانی، شاید دیگر تعجب‌آور نباشد که در سال ۲۰۱۰، سه نامزد نهایی توپ طلای فیفا همگی فارغ‌التحصیلان لاماسیا بودند: مسی، ژاوی و اینیستا. اولین بار در تاریخ بود که یک آکادمی فوتبال به چنین افتخاری دست پیدا می‌کرد. اما این فقط آغاز ماجرا بود. در همان سال، تیم ملی اسپانیا با ۷ بازیکن پرورش یافته در لاماسیا، جام جهانی را بالای سر برد و مهر تاییدی بر فلسفه و کارآمدی این آکادمی زد. اما هزینه نگهداری بهترین آکادمی جهان چقدر است؟ بر اساس گزارش‌ها هر سال ۱۰ میلیون یورو صرف اداره لاماسیا می‌شود. در نگاه اول این عدد ممکن است زیاد به نظر برسد ولی بیایید این طور به قضیه نگاه کنیم: درسال ۲۰۱۳ بارسلونا برای خرید نیمار حدود ۶۴ میلیون یورو هزینه کرد و فکر می‌کنید چقدر برای خرید بهترین بازیکن جهان یعنی مسی هزینه کرد؟ صفر یورو! در حالی که بقیه تیم‌ها به دنبال جذب ستاره‌ها هستند، لاماسیا خودش ستاره می‌سازد و باعث می‌شود باشگاه برای خرید بازیکن نیازی به خرج هزینه‌های گزاف نداشته باشد. اما داستان به همین جا ختم نمی‌شود! ستاره‌های پرورش یافته در لاماسیا، خواهان بسیاری در بین باشگاه‌های بزرگ دنیا دارند و بارسلونا با هوشمندی، از این فرصت برای فروش آنها با قیمت‌های بالا استفاده می‌کند. به عنوان مثال در سال ۲۰۱۷ این باشگاه با فروش نیمار به پاری سن ژرمن، ۲۲۲ میلیون یورو به جیب زد. این چرخه، به نفع لاماسیا، بارسلونا و دنیای فوتبال است. لاماسیا به پرورش استعدادها ادامه می‌دهد، بارسلونا از این استعدادها برای کسب افتخار و ثروت استفاده می‌کند و دنیای فوتبال از تماشای بازی ستاره‌های جدید لذت می‌برد.

در دنیای پررقابت و اشباع‌شده کسب‌وکار، کارآفرینان همواره در جست‌وجوی محصولی منحصربه‌فرد هستند؛ چیزی که چشم‌ها را به خود خیره کند، در میان انبوه انتخاب‌ها بدرخشد و فراتر از یک کالا، روایتی برای گفتن داشته باشد. اغلب این جست‌وجوها به سوی فناوری‌های نو، طراحی‌های عجیب غریب یا ایده‌های به‌شدت خاص سوق پیدا می‌کند.

«مایع مرگ» برند ۷۰۰ میلیون دلاری

درس‌هایی از یک برند ساختارشکن که آب می‌فروشد

در دنیای پررقابت و اشباع‌شده کسب‌وکار، کارآفرینان همواره در جست‌وجوی محصولی منحصربه‌فرد هستند؛ چیزی که چشم‌ها را به خود خیره کند، در میان انبوه انتخاب‌ها بدرخشد و فراتر از یک کالا، روایتی برای گفتن داشته باشد. اغلب این جست‌وجوها به سوی فناوری‌های نو، طراحی‌های عجیب غریب یا ایده‌های به‌شدت خاص سوق پیدا می‌کند. اما واقعیت این است که برخی از موفق‌ترین و ماندگارترین برندها نه از دل نوآوری‌های پیچیده، بلکه از ساده‌ترین و روزمره‌ترین عناصر متولد می‌شوند. عنصری مثل... آب؛ مایعی بی‌طعم، بی‌رنگ و ظاهراً بی‌هیجان. حال سؤال اینجاست: چگونه ممکن است همین آب ساده، تبدیل به یکی از پرسر و صداترین برندهای یک دهه اخیر شود؟ پاسخ این پرسش در داستان برند لیکویید دف نهفته است؛ برندی که با شوخی شروع شد، اما آن‌قدر جدی و حرفه‌ای پیش رفت که حتی خود بنیان‌گذارش هم باور نمی‌کرد روزی به چنین موفقیتی برسد.

قدرت یک ایده

ماجرا از ذهن خلاق و رادیکال فردی به نام مایک سرز آغاز شد. مایک که سال‌ها در حوزه تبلیغات و برندینگ برای شرکت‌های بزرگ کار کرده بود، به‌واسطه تجربه حرفه‌ای خود، شناخت دقیقی از روان مخاطب و فضای بازار داشت. زمانی که مایک در یکی از فستیوال‌های موسیقی حضور یافت، متوجه چیزی شد که جرقه این برند را در ذهنش روشن کرد. او دید بیشتر شرکت‌کننده‌ها نوشیدنی‌های انرژی‌زا یا الکلی در دست دارند؛ قوطی‌هایی با طراحی‌های رنگارنگ، خشن و جسور. اما کسی با آب وارد جمع نمی‌شد. چون آب انگار نماد افرادی بود که بی‌حال، خسته و جدا از هیجان‌ها هستند. اینجای کار بود که مایک با خودش فکر کرد: «اگر بتوانم آب را مثل یک نوشیدنی جسور و پرانرژی نشان دهم چه؟ اگر قوطی آب طوری باشد که وقتی کسی آن را دستش می‌گیرد، بقیه با حسرت نگاهش کنند چه؟» همین جرقه، ایده لیکویید دف را شکل داد و مایک تصمیم گرفت از نامی شروع کند که برخلاف تمام تصورات رایج از آب بود: «مایع کشنده»

هلاک کردن تشنگی

مایک آب را در قوطی‌های آلومینیومی ریخت؛ شبیه همان قوطی‌هایی که نوشیدنی‌های الکلی و انرژی‌زا در آن‌ها عرضه می‌شوند. فونت لوگو را از موسیقی متال الهام گرفت و شعار برند نیز شد: «تشنگی‌ات را هلاک کن!» درست همان چیزی که کسی از آب انتظار نداشت: ترسناک، خشن، مرموز، و در عین حال بامزه. این محصول هیچ‌گاه نگفت «من سالم هستم» یا «برای بدن مفیدم»؛ هیچ نشانی از آن ژست‌های سلامتی‌محور در آن دیده نمی‌شد. برعکس، همه‌چیز درباره شوخی با مرگ، خشونت، اغراق و دیوانگی بود. مایک سرز و تیمش با الهام از گرافیک موسیقی متال، از فونت‌های تیز، جمجمه‌های خندان و رنگ‌های تیره استفاده کردند. به‌جای شفافیت، طراوت یا سبزی طبیعت، قوطی‌ها حال و هوای یک نوشیدنی تاریک و خطرناک داشتند چرا که این محصول قرار بود به بخشی از فرهنگ کسانی تبدیل شود که از قوانین رایج خوششان نمی‌آید.

بمب ایده

ایده از همان ابتدا عجیب به نظر می‌رسید. مایک برای شروع کار، هیچ حمایت رسمی یا سرمایه‌گذاری کلان در اختیار نداشت. او ایده خود را به چندین سرمایه‌گذار ارائه داد، اما همه با تردید، خنده یا تمسخر آن را رد کردند. یکی از آنان با طعنه گفته بود: «فکر می‌کنی کسی حاضر است فقط برای اسم قوطی، پول بدهد؟» اما مایک باور داشت که داستان و محتوا، قوی‌تر از هر عدد و نموداری عمل می‌کند. بنابراین کوتاه نیامد و تصمیم گرفت خودش دست به کار شود. قوطی‌ها را طراحی کرد، آب را از چشمه‌ای پاک در اتریش آورد، یک فروشگاه آنلاین راه انداخت و با چند پست ساده اما خلاقانه در شبکه‌های اجتماعی شروع کرد. اولین ویدیوها، ترکیبی بودند از طنز و ترس، شوخی و تمسخر، و در عین حال، کاملاً متفاوت از هر محتوایی که تا آن روز برای آب تولید شده بود. برای مثال، در یکی از این ویدیوها، زنی سالخورده با چهره‌ای معصوم، قوطی لیکویید دف را سرمی‌کشد و در لحظه‌ای اغراق‌شده به موجودی شیطانی تبدیل می‌شود. یا در ویدیویی دیگر، گروهی از آدم‌های معمولی پس از نوشیدن این آب، به شکلی عجیب پرخاشگر و دیوانه‌وار رفتار می‌کنند: یکی با مشت به دیوار می‌کوبد، دیگری جیغ می‌زند و سومی از شدت انرژی تمام وسایل خانه را خرد می‌کند. همین روایت‌های عجیب و متفاوت بودند که توجه همه را جلب کردند. کاربران در فضای مجازی به بحث درباره این برند پرداختند؛ عده‌ای درباره طعم آن می‌نوشتند، برخی دیگر ادای نوشیدن آن را درمی‌آوردند.



ماجرا از ذهن خلاق و رادیکال فردی به نام مایک سرز آغاز شد. مایک که سال‌ها در حوزه تبلیغات و برندینگ برای شرکت‌های بزرگ کار کرده بود، به‌واسطه تجربه حرفه‌ای خود، شناخت دقیقی از روان مخاطب و فضای بازار داشت. زمانی که مایک در یکی از فستیوال‌های موسیقی حضور یافت، متوجه چیزی شد که جرقه این برند را در ذهنش روشن کرد. او دید بیشتر شرکت‌کننده‌ها نوشیدنی‌های انرژی‌زا یا الکلی در دست دارند؛ قوطی‌هایی با طراحی‌های رنگارنگ، خشن و جسور. اما کسی با آب وارد جمع نمی‌شد. چون آب انگار نماد افرادی بود که بی‌حال، خسته و جدا از هیجان‌ها هستند. اینجای کار بود که مایک با خودش فکر کرد: «اگر بتوانم آب را مثل یک نوشیدنی جسور و پرانرژی نشان دهم چه؟»

بعضی‌ها قوطی را فقط بـــه خاطر طراحی خاصش نگه می‌داشـــتند یا با آن عکس می‌گرفتند، بی‌آنکه برایشان مهم باشد داخلش چیزی جز آب نیست. این موج توجه و همراهی مخاطبان، یک کمپین تبلیغاتی عظیم به راه انداخت.

نابغه برندسازی

مایک سرز به‌خوبی می‌دانست که ساختن یک برند موفق، تنها با تبلیغات پر زرق و برق یا حضور در فروشـــگاه‌های بزرگ به نتیجه نمی‌رسد. او به‌جای آنکه در مسیر برندهای سنتی حرکت کند، تصمیم گرفت وارد زیست‌بوم فرهنگی مخاطبانش شود؛ همان فضاهایی که جوانان در آن زندگی می‌کردند، ارتبـــاط می‌گرفتند و هویت خود را شـــکل می‌دادند. مایک به درستی تشخیص داده بود که باید با مخاطبانش هم‌زبان باشد. بنابراین به جای ایستادن روی ســـکو و سخنرانی تبلیغاتی، پایین آمد، وارد جمع شد و کنارشان ایستاد. او برندش را برای کسانی ساخت که از قواعد رایج جامعه فاصله می‌گیرند؛ کسانی که سبک زندگی متفاوتی دارند، جوانانی که در خیابان‌ها اسکیت‌بورد بازی می‌کنند، ساعت‌ها پای بازی‌های ویدیویی می‌نشینند، به کنسرت‌های متال و پانک می‌روند، لباس‌های جسورانه می‌پوشـــند و راه خـــود را از قواعد رســـمی جامعه جدا کرده‌اند. لیکویید دف به مرور در این فرهنگ ریشه دواند. به‌جای آن‌که روی بیلبوردها یا آگهی‌های تلویزیونی ظاهر شود، در اسکیت‌پارک‌ها، فستیوال‌های موسیقی، مسابقات خیابانی و شبکه‌های اجتماعی حضور یافت. با گروه‌های موسیقی همکاری کرد، اسپانسر رویدادهای زیرزمینی شد و حتی لباس‌هایی طراحی کرد که برندهای مد خیابانی شباهت داشتند.

روح بده، تی‌شرت بگیر!

مایک در کنار تمام این تلاش‌ها، به نکته‌ای اساسی توجه داشت: برند باید سرگرم‌کننده بماند. او خوب می‌دانست اگر مردم فقط برای رفع تشـــنگی سراغ لیکویید دف بیایند، عمر برند چندان طولانی نخواهد بود. اما اگر با برند بخندند، با آن شوخی کنند، از آن نقل‌قول بیاورند و محتوایش را دست‌به‌دســـت کننـــد، آن‌وقت برند در حافظه جمعی جا می‌افتد و در دل‌ها ماندگار می‌شود. به همین دلیل، مایک رویکردی خلاقانه و غیرمعمول در تبلیغات خود اتخاذ کرد و حتی از مســـخره کردن برند خود نیز ابایی نداشـــت. به عنوان مثال، آن‌ها یک کمپین تبلیغاتی راه‌اندازی کردند که در آن به مخاطبان پیشنهاد می‌شد روح خود را به لیکویید دف بفروشند و در ازای آن یک تی‌شـــرت رایگان دریافت کنند. این یک شوخی آشکار بود، اما همین شوخی‌ها باعث شد تا مخاطبان برند را «واقعی» و صمیمی بپندارند و ارتباطی فراتـــر از یک محصول تجاری بـــا آن برقرار کنند. این دیدگاه خلاقانه در زمینه‌های دیگر نیز ادامه پیدا کرد. یکی از تصمیم‌های مهم مایک، کنار گذاشتن بطری‌های پلاستیکی و اســـتفاده از قوطی‌های آلومینیومی قابل بازیافت بـــود. قوطی‌هایی که هـــم طراحی متمایز و چشم‌گیر داشـــتند، هم با بحران محیط‌زیست درگیر می‌شدند. آن‌ها کمپینی به نام «مرگ بر پلاستیک» راه انداختند و متعهد شد بخشی از سود حاصل از فروش هر قوطی را به پاک‌سازی زباله‌های پلاستیکی اختصاص دهند. آن‌ها در عمل نشـــان دادند که پشـــت این برند شوخ‌طبع، یک نگاه جدی و مسئولانه هم وجود دارد.

از حاشیه اینترنت به ویترین فروشگاه‌های جهانی!

در مدت‌زمانی کوتاه، لیکوییـــد دف راهی را طی کرد که برای بســـیاری از برندها یک رؤیای دوردســـت محسوب می‌شود. از دل یک ایده نامتعارف در اینترنت متولد شد، اما با سرعتی چشمگیر به برندی بین‌المللی با ارزشی بیش از ۷۰۰ میلیون دلار رسید. نکته جالب اینجاست که با وجود ورود به بازارهای بزرگ، همکاری با فروشگاه‌های زنجیره‌ای و پیوند خـــوردن با نام‌های معتبـــر، همچنان آن روحیه طغیان‌گر، طنزآلود و ساختارشـــکن خـــود را حفظ کرده اســـت. لیکویید دف نشان داد که موفقیت لزوماً به‌معنای پذیرفته شدن در چارچوب‌های رایج نیست؛ گاهی موفقیت یعنی ســـاختن چارچوبی جدید که دیگران را به چالش می‌کشد. این فلســـفه را می‌شود در جای‌جای برند حس کرد. اگر ســـری به وب سایت رسمی برند بزنید، به جای آن‌که با داده‌های مرسوم محصولات نوشیدنی مثل میزان مواد معدنی یا ویژگی‌های سلامتی مواجه شوید، فضایی را می‌بینید که یادآور بازی‌های ترسناک، فیلم‌های فانتزی یا داستان‌های آخرالزمانی است. البته شاید منصفانه نباشد که لیکویید دف را فقط در تبلیغات نامتعارفش خلاصه کنیم. ریشه این رویداد در جسارت نهادینه شده؛ جسارت اینکه کســـی برخلاف جریان رایج حرکت کند. کسی که وقتی همه از کنار آب ـ ســـاده‌ترین و بی‌هیجان‌ترین نوشیدنی ممکن ـ عبور می‌کردند، ایستاد، از زاویه‌ای جدید نگاه کرد و تصمیم گرفت برایش یک دنیا بســـازد. نه سرمایه اولیه چشم‌گیر داشت و نه حمایت‌های سنگین تبلیغاتی! فقط ایده‌ای جسورانه بود، با خلاقیتی بی‌وقفه و ایمان به این‌که دنیا هنوز از چیزهای متفاوت اســـتقبال می‌کند. مایک و تیمش به‌جای آن‌که آب را بفروشـــند، داستان فروختند؛ دنیایی خلـــق کردند که در آن، حتی نوشـــیدن آب هم می‌تواند تبدیل به یک تجربه خاص شود.



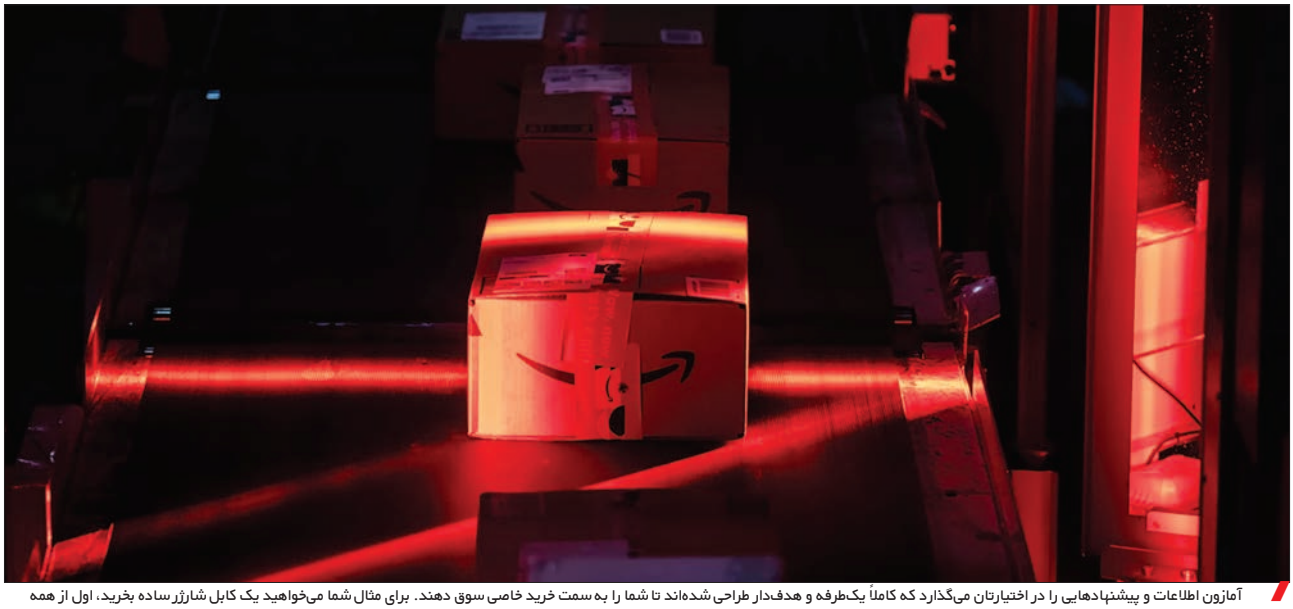
مایک سرز به‌خوبی می‌دانست که ساختن یک برند موفق، تنها با تبلیغات پرزرق‌وبرق یا حضور در فروشگاه‌های بزرگ به نتیجه نمی‌رسد. او به‌جای آنکه در مسیر برندهای سنتی حرکت کند، تصمیم گرفت وارد زیست‌بوم فرهنگی مخاطبانش شود؛ همان فضاهایی که جوانان در آن زندگی می‌کردند، ارتباط می‌گرفتند و هویت خود را شکل می‌دادند. مایک به درستی تشخیص داده بود که باید با مخاطبانش هم‌زبان باشد. بنابراین به جای ایستادن روی سکو و سخنرانی تبلیغاتی، پایین آمد، وارد جمع شد و کنارشان ایستاد

برنامه آمازون را باز می‌کنید تا کمی در آن بگردید و نگاهی به محصولات بیندازید. همین‌طور که مشغول بالا و پایین کردن صفحه‌ها هستید، ناگهان متوجه می‌شوید که بدون اینکه دقیقاً بدانید چه اتفاقی افتاده، عضو سرویس پرایم شده‌اید. همه چیز از جایی شروع می‌شود که هنگام پرداخت، با پیشنهادی وسوسه‌انگیز روبه‌رو می‌شوید: «تحویل یک‌روزه رایگان با دوره آزمایشی ۳۰ روزه پرایم».

استراتژی‌های تاریک آمازون

پشت صحنه درآمدزایی بزرگ‌ترین فروشگاه جهان

شرکت آمازون، غول بی‌رقیب دنیای تجارت دیجیتال، پلتفرمی است که روزانه میلیون‌ها نفر از سراسر جهان از آن خرید می‌کنند. روز به روز بر مشتریان این فروشگاه آنلاین افزوده می‌شود. آمازون در تعداد و تنوع کالاها، طراحی سایت و ارسال سریع محصولات حرف اول را می‌زند. آن‌ها بسیاری از انتظارات و نیازهای مشتریان را برطرف می‌کنند و به طور کلی تجربه خریدی آسان و بی‌دردسر را به ارمغان می‌آورند. اما در پس این نمای جذاب، تنوع بی‌نظیر و مشتری‌مداری، طرح دقیقی از روش‌های بازاریابی و استراتژی‌های فروش فریبکارانه قرار دارد که به آن الگوهای تاریک می‌گویند. این الگوها کلاهبرداری یا غیرقانونی نیستند ولی آمازون با استفاده از آن‌ها اطمینان حاصل می‌کند که پول شما در شبکه تجاری آن‌ها باقی می‌ماند.



آمازون اطلاعات و پیشنهادهایی را در اختیارتان می‌گذارد که کاملاً یک‌طرفه و هدف‌دار طراحی شده‌اند تا شما را به سمت خرید خاصی سوق دهند. برای مثال شما می‌خواهید یک کابل شارژر ساده بخرید، اول از همه آمازون تلاش می‌کند محصولات خود را در صدر صفحه کالاهای پیشنهادی قرار دهد. این کالاها حتی از نظر قیمت یا کیفیت نسبت به برندهای دیگر برتری ندارند اما با استفاده از تکنیک‌های روانشناسی شما را فریب می‌دهد تا با خود فکر کنید حتماً کالایی که اول از همه آمده بهتر است

۱ پرایم ناخواسته

برنامه آمازون را باز می‌کنید تا کمی در آن بگردید و نگاهی به محصولات بیندازید. همین‌طور که مشغول بالا و پایین کردن صفحه‌ها هستید، ناگهان متوجه می‌شوید که بدون اینکه دقیقاً بدانید چه اتفاقی افتاده، عضو سرویس پرایم شده‌اید. همه چیز از جایی شروع می‌شود که هنگام پرداخت، با پیشنهادی وسوسه‌انگیز روبه‌رو می‌شوید: «تحویل یک‌روزه رایگان با دوره آزمایشی ۳۰ روزه پرایم». شاید در لحظه تصمیم بگیرید که نپذیرید، اما در همان حال، چشمتان به دکمه بزرگ و درخشانی می‌افتد که رویش نوشته شده «ادامه». همه چیز به نظر طبیعی می‌رسد؛ انگار فقط باید روی همین دکمه بزنید تا خریدتان را کامل کنید. اما همین کلیک ساده، شما را وارد دوره آزمایشی پرایم می‌کند؛ دوره‌ای که بعد از ۳۰ روز، بی‌هیچ یادآوری‌ای، تبدیل به اشتراک ماهانه پولی می‌شود. اگر کمی دقت کنید، شاید گزینه‌ای مثل «نه، ممنون» را هم ببینید؛ اما این گزینه آن‌قدر کوچک، کم‌رنگ و در حاشیه قرار گرفته که در بیشتر مواقع اصلاً به چشم نمی‌آید-مخصوصاً اگر عجله داشته باشید. طراحی این بخش‌ها دقیقاً به‌همین شکل انجام شده: تا شما ندانسته، ولی طبق عادت، همان انتخابی را بزنید که به نفع آمازون است. این شیوه محدود به فرآیند خرید نمی‌ماند. هنگام نصب اپلیکیشن‌هایی مانند کیندل نیز با سازوکاری مشابه روبه‌رو می‌شوید. در بسیاری از موارد، گزینه‌ای با عنوان «شروع دوره پرایم» از پیش فعال شده، بدون آن‌که کاربر عملاً تصمیمی گرفته باشد. این پیش‌فرض پنهان باعث می‌شود ورود به دوره آزمایشی به‌سادگی و اغلب بدون آگاهی رخ دهد.

۲ فرار از هزارتوی آمازون

اگر با وجود تمام اصرارهای آمازون در دام پرایم نیوفتادید، باید به شما تبریک گفت اما اگر ثبت نام کنید، خروج از آن ماجرای دیگری دارد. در سال ۲۰۲۱ شورای مصرف کنندگان نروژ، تحقیقاتی در مورد پرایم آمازون انجام دادند با عنوان «شاید بتوانید از حساب پرایم خارج شوید، اما هرگز نمی‌توانید حسابتان را حذف کنید». مراحل لغو عضویت پرایم آمازون که یکی از اصلی‌ترین منبع درآمد این فروشگاه اینترنتی است مثل خارج شدن از یک هزارتوی بی‌پایان. هیچ گزینه لغو سریعی در سایت وجود ندارد. بعد از زیر و رو کردن سایت با دکمه کوچک محو و خاکستری‌رنگی مواجه می‌شوید که شما را وارد روند حذف اشتراک می‌کند. در این مسیر با پیام‌های بسیاری مواجه می‌شوید که به شما هشدار می‌دهند چقدر تخفیف

ویژه از دست خواهید داد و چقدر پول و زمان شما هدر خواهد رفت و چه پس‌اندازهایی که به خاطر ثبت نام در پرایم نداشتید. همه آن‌ها با هدف تحریک کردن حس از دست دادن شما و پشیمان شدنتان طراحی شده‌اند. وقتی به لغو اشتراک نزدیک می‌شوید، آمازون به شما پیشنهاد دهد که به جای لغو کامل، موقتاً پرایم را لغو کنید. هنگامی که بالاخره روی دکمه لغو نهایی کلیک کردید، طبق آمار، چه از قصد و چه تصادفی، حدود سی درصد از کاربران با صفحه خطا روبه‌رو می‌شوند که از آن‌ها می‌خواهد فردا دوباره تلاش کنند.

۳ تله مرجوعی

لباسی سفارش دادید که با سلیقه شما همخوانی ندارد و حالا می‌خواهید آن را مرجوع کنید؟ موفق باشید. مسیرهای درخواست مرجوعی کالاها تنوع بسیاری دارند البته همه آن‌ها در نهایت به پیشنهاد «به جای وجه نقد، اعتبار آمازون به شما تعلق می‌گیرد» ختم می‌شود. زمان خرید کالا برای این که خرید رضایت‌بخش و آسانی داشته باشید، گزینه مرجوعی و استرداد وجه به راحتی در اختیار شما قرار می‌گیرد اما اگر واقعاً قصد مرجوع کردن داشته باشید، آمازون با استراتژی در نهایت شما را منصرف می‌کند. در گام نخست پیدا کردن دکمه مرجوعی خود داستانی دارد بعد از آن هم با شرط و شروط خاصی روبه‌رو خواهید شد. شاید حتی پس از باز کردن بسته دیگر اجازه مرجوع کردن آن را نداشته باشید. اگر از این مرحله بگذرید باید فرم‌های طولانی آمازون را پر کنید یا برای تایید مرجوعی با پشتیبانی تماس بگیرید؛ نیمی از مشتریان در همین بخش منصرف میشوند. در نهایت هم به جای پولتان اعتبار آمازون دریافت می‌کنید و برای خرج کردنش مجبورید دوباره از آمازون خرید کنید. به این صورت پول شما در شرکت آمازون می‌ماند.

۴ خرید راحت یا ترفند حساب‌شده؟

آمازون اطلاعات و پیشنهادهایی را در اختیارتان می‌گذارد که کاملاً یک‌طرفه و هدفدار طراحی شده‌اند تا شما را به سمت خرید خاصی سوق دهند. برای مثال شما می‌خواهید یک کابل شارژر ساده بخرید، اول از همه آمازون تلاش می‌کند محصولات خود را در صدر صفحه کالاهای پیشنهادی قرار دهد. این کالاها حتی از نظر قیمت یا کیفیت نسبت به برندهای دیگر برتری ندارند اما با استفاده از تکنیک‌های روانشناسی شما را فریب می‌دهد تا با خود فکر کنید حتماً کالایی که اول از همه آمده بهتر است. اگر گول این تکنیک ساده را نخورید و کالای موردنظر خودتان را پیدا کنید ممکن است با انبوهی از نظرات مثبت کاربران و امتیازهای بالایی مواجه شوید که کاملاً به نفع فروشنده است. شاید با خود بگویید اگر کیفیت خوبی داشته باشد و مصرف کنندگان هم راضی باشند، خرید این کالا منطقی است. اما این طور نیست. ممکن است بیشتر آن نظرات مربوط به کالاهای دیگر باشند اما در آن صفحه نمایش داده می‌شوند فقط به این دلیل که فروشنده یکسانی دارند. اکثر مواقع امتیازی که به کالا داده شده می‌تواند بر اساس امتیازات واقعی نباشد و میانگین درست نباشد. این تایید جمعی باعث می‌شود شما فرض کنید این کالا به گفته هزاران نفر حتماً فوق‌العاده است در حالی که در حقیقت فقط پنجاه نفر آن را تایید کرده‌اند. فرض کنیم شما کالای انتخابی خود را به هر ترفندی خریداری کردید، زیر همان کالا گزینه‌های دیگری هم پیشنهاد می‌شوند که مشتریان همراه با کالای انتخابی شما خریداری کرده‌اند. این کالاها همیشه هم به محصول موردنظر شما مربوط نیستند. این کار باعث می‌شود شما احساس کنید خریدتان ناقص است و بخواهید بیشتر از نیاز خرج کنید. پیشنهادهای کارآمدی هم هست. گاهی آمازون در ازای خرید چند کالا با هم به شما تخفیف می‌دهد اما در واقع خرید جداگانه آن کالاها قیمت کمتری خواهد داشت. حتی امکان مقایسه کالاها هم در آمازون بسیار سخت است زیرا اطلاعات قیمت درست درج نشده یا مقدار قیمت به ازای هر عدد واضح نیست.

۵ بازی با ذهن خریدار

تا به حال با پیام «۱۰ نفر در حال تماشای این محصول هستند» مواجه شده‌اید؟ پیام «تنها ۲ عدد در انبار باقی مانده» چطور؟ یا پیام «اگر تا آخر امروز این محصول را خریداری کنید فردا به دستتان می‌رسد»؟ همه این پیام‌ها زیر محصولی که کمی به دلتان نشسته چنان شما را دچار اضطراب و ترس از دست دادن می‌کند که انگار در حال خنثی کردن بمب هستید و ممکن است تصمیم بگیرید هر چه سریع‌تر محصول را خریداری کنید؛ صرف نظر از این که چه قیمتی دارد. آمازون حتی با بررسی الگوهای خریدتان یا در نظر گرفتن علاقه و سلیقه شما قیمت کالاهایی که معمولاً به آن سر می‌زنید یا مشابه‌اش را خریداری کرده‌اید بالا می‌برد زیرا می‌داند شما در هر صورت آن را تهیه خواهید کرد. در حالی که همان محصول برای فرد دیگری با تخفیف نمایش داده می‌شود. بالاخره سبد خرید خود را تکمیل می‌کنید و آماده تسویه حساب می‌شوید و آن موقع است که می‌بینید آمازون مهربان ارسال سریع و اکسپرس را از قبل برایتان انتخاب کرده یا طرح بیمه دوساله را در سبد خریدتان گذاشته تا اگر شما آن را نخواستید به طور دستی لغوش کنید. گاهی قیمت اصلی کالاها یا کل سبد خرید تا آخرین مرحله تسویه حساب مشخص نیست و شما پس از طی هفت خان رستم متوجه می‌شوید که قیمت‌ها درست محاسبه نشده یا آمازون دلسوز بسته‌های اضافه‌تری را در سبد خریدتان قرار داده و شما که نمی‌خواهید دوباره همه آن مراحل را طی کنید، ترجیح می‌دهید به دلسوزی بی‌جای آمازون تن دهید. از این به بعد مراقب باشید در دام چنین ترفندهایی گرفتار نشوید.



موقع خرید کالا برای این که خرید رضایت‌بخش و آسانی داشته باشید، گزینه مرجوعی و استرداد وجه به راحتی در اختیار شما قرار می‌گیرد اما اگر واقعاً قصد مرجوع کردن داشته باشید، آمازون با استراتژی در نهایت شما را منصرف می‌کند. در گام نخست پیدا کردن دکمه مرجوعی خود داستانی دارد بعد از آن هم با شرط و شروط خاصی روبه‌رو خواهید شد. شاید حتی پس از باز کردن بسته دیگر اجازه مرجوع کردن آن را نداشته باشید. اگر از این مرحله بگذرید باید فرم‌های طولانی آمازون را پر کنید یا برای تایید مرجوعی با پشتیبانی تماس بگیرید؛ نیمی از مشتریان در همین بخش منصرف می‌شوند. در نهایت هم به جای پولتان اعتبار آمازون دریافت می‌کنید و برای خرج کردنش مجبورید دوباره از آمازون خرید کنید. به این صورت پول شما در شرکت آمازون می‌ماند

تعرفه‌های بی‌تعارف

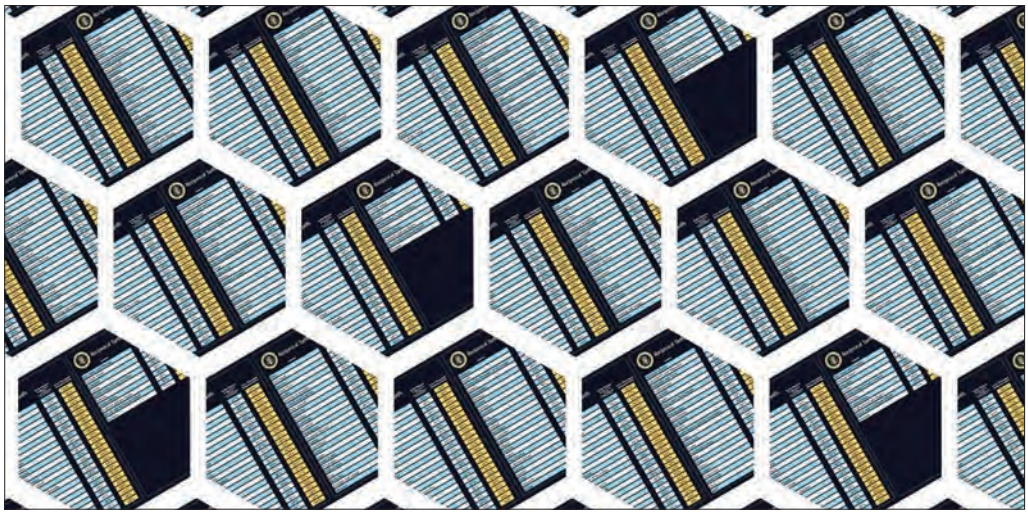
آنچه که تجارت جهانی رشته بود چطور پنبه شد



[آینده جهان]

آیا تجارت جهانی ناعادلانه است؟

بررسی یک ادعای ترامپی



منبع: نیویورک تایمز

چرا باید خواند: توجیهاتی که دونالد ترامپ برای به‌راه‌انداختن جنگ تعرفه‌ای عظیمش ارائه داده، هیچ کس را قانع نکرده است. اینجا به بررسی یکی از ادعاهای او در مورد تجارت جهانی می‌پردازیم.

یکـی از اصلی‌تریـن مواضعی که دونالـد ترامپ رییس جمهور آمریـکا در پیش گرفته و سیاست‌هایش را هم بر اساس آن شکل داده است، درواقع اتهامی است علیه شرکای تجاری آمریکا. او آنها را متهم کرده است که دهه‌هاست باعث تضعیف اقتصاد آمریکا شده‌اند و این کار را با تکیه بر روش‌های تجاری ناعادلانه، سرقت ثروت آمریکا و به تبع آن، غنی‌کردن اقتصادهای خودشان انجام داده‌اند.

او در این روند اتهام‌زنی، نه‌تنها بر رقبایی مانند چین، بلکه بر متحدان سنتی آمریکا مانند کانادا و اروپا نیز تمرکز کرده است. ترامپ در این راستا به تعرفه‌های بالایی که سایر کشورها بـر محصولات آمریکایی اعمال می‌کنند و همین‌طور کسـری تجاری مداومی که آمریکا با کشـورهای خارجی دارد تاکید کرده و حتی با این مدعا پیـش رفته که برنامه‌اش در اعلام تعرفه‌های گسـترده بر تولیدات خارجی می‌تواند این وضع را اصلاح کند و حتی باعث ایجاد وضعیت برابر در عرصه رقابت شود.

بر اساس استدلال تیم ترامپ، آمریکا تاکنون در مناسبات با شرکای تجاری خود، شرایط مطلوب‌تری را در اختیار آنها گذاشته و به اندازه کافی از آنها امتیاز دریافت نکرده است و به همین خاطر حالا زیر میز زده است.

ترامپ حتی اصرار دارد که فقط آمریکا مدت‌های مدیدی به تجارت آزاد روی خوش نشان داده و مدافع بازارهای آزاد بوده است اما شرکای تجاری‌اش این طور نبوده‌اند و همین امر باعث شده است که آمریکا به واردات بسیاری از کالاهای حیاتی مانند نیمه‌رساناها و داروها وابسته باشد و خودش آنها را تولید نکند. همچنین او مدعی است که برخی کشورها واقعاً موانع تجاری سفت و سختی را بر صادرات آمریکا اعمال کرده‌اند و یا سیاست‌های اقتصادی خاصی را برای کنترل بازار جهانی در پیش گرفته‌اند. منظور دونالد ترامپ از این اشارات، چین است که جهان را با کالاهای تولیدی خود اشباع کرده است.

بخشی از این مدعاها درست است اما با این حال، کارشناسان تجاری می‌گویند ادعاهای ترامپ تا حد زیادی اغراق‌آمیز و همراه با ریاکاری است. برای مثال، ترامپ به تعرفه‌های بالایی که برخی کشورها بر صادرات خاص آمریکا اعمال می‌کنند اشاره کرده، مانند مالیاتی که اروپا بر خودرو می‌بندد یا عوارضی که هند بر موتورسیکلت می‌بندد. اما خود آمریکا نیز تعرفه‌های بالایـی بر برخی کالاهای وارداتی وضع می‌کند، ماننـد عوارض ۲۵ درصدی بر کامیون‌های سـبک. علاوه بر این، ترامپ متحدان نزدیک آمریکا ماننـد کانادا را (که محدودیت‌هایی بر صادرات آمریکا در برخی بخش‌ها دارند) در یک رده با کشورهایی مانند چین قرار داده است؛ کشوری که موانع تجاری گسترده‌ای علیه آمریکا اعمال می‌کند.

همچنین برخی کارشناسـان معتقدند تعرفه‌هایی که ترامپ آنها را اعلام کرده، به‌شدت موانع تجاری را افزایش می‌دهند و این بالاتر از سطح موانعی است که سایر کشورها بر آمریکا تحمیل می‌کنند. بر اساس محاسبات انجام‌شده، اقدامات تجاری که ترامپ تا اینجا اعمال کرده، ارزش دلاری تخمینی تعرفه‌هایی را که واردکنندگان باید برای ورود کالا به آمریکا بپردازند در مقایسه با سال گذشته به میزان بیش از سه برابر افزایش داده است. این در حالی است که تعرفه‌های متقابل جدید او و عوارض ۲۵ درصدی بر خودروها هنوز اجرایی نشـده‌اند و تاثیر خود را نگذاشته‌اند.

دانیل آنتونی رئیس موسسـه تحقیقاتی «شراکت تجاری جهانی» می‌گوید در دوره اول ریاست‌جمهوری ترامپ، مجموعه اقدامات تعرفه‌ای او بر فلزات خارجی و سایر محصولات در نهایت منجر به دو برابر شدن تعرفه‌های آمریکا شد، اما اجرایی‌شدن این تغییرات تقریباً دو سال طول کشید. با این حال، ترامپ نگرانی‌ها درباره تاثیر رویکرد تعرفه‌ای خود را رد می‌کند و اصرار دارد که متقابل‌بودن تعرفه‌ها به سود آمریکا تمام خواهد شد: «این تعرفه‌ها متقابل هستند؛ یعنی هرچه آنها از ما بگیرند، ما هم از آنها می‌گیریم، اما ما بهتر رفتار می‌کنیم.»

ویلیام رینش مشـاور ارشد مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی که یک اندیشکده در واشـینگتن اسـت می‌گوید ایده ترامپ مبنی بر اینکه «آمریکا پس از جنگ جهانی دوم با گشـودن بازارهایش به جهان هدیه‌ای بزرگ داده و حالا درگیر نابرابری در تعرفه‌هاست»، از نظر تاریخی نادرست است.

درواقع به‌طور میانگین، تعرفه‌های آمریکا پایین‌تر از بسیاری از کشورهاست. اما این تعرفه‌ها تقریباً مشابه سایر کشورهای ثروتمند است که معمولاً موانع کمی بر واردات دارند.

داده‌های سازمان تجارت جهانی نشان می‌دهد که آمریکا در سال ۲۰۲۳ میانگین نرخ تعرفه تجاری ۲.۲ درصدی داشته است. این رقم ۲.۷ درصد برای اتحادیه اروپا، ۱.۹ درصد برای ژاپن، ۳.۴ درصد برای کانادا، ۳ درصد برای چین و ۱.۷ درصد برای سوئیس است. برخی کشورهای فقیرتر واقعاً نرخ‌های تعرفه بالاتری دارند. میانگین نرخ تعرفه تجاری هند ۱۲ درصد اسـت،

نرخ‌های تعرفه‌ای که کشورها بر محصولات یکدیگر وضع می‌کنند اغلب یکسان نیستند، زیرا کشورها در هنگام مذاکره درباره سطوح تعرفه‌ای، اولویت‌های متفاوتی داشتند.

در حالی که این رقم برای مکزیک ۳.۹ درصد و برای ویتنام ۵.۱ درصد بوده اســت. اد گرسر معاون و مدیر بخش تجارت و بازارهای جهانی در موسســه سیاست پیشرو در این خصوص می‌گوید: «نرخ تعرفه‌های آمریکا تا حدی پایین‌تر از نرخ تعرفه‌ها در سایر کشورهاست. اما در مقایسه با دیگر کشورهای ثروتمند، این تفاوت چندان زیاد نیست.» نرخ تعرفه‌هایی که آمریکا روی محصولات مختلف می‌بندد بسیار متنوع است. داگ ایروین تاریخ‌نگار حوزه تجارت در این خصوص می‌گوید: «آمریکا برای حدود ۱۳۰۰۰ محصول خارجی تعرفه‌های مختلف وضع می‌کند. همچنین آمریکا با نزدیک به ۲۰۰ کشور تجارت دارد که هر کدام نرخ‌های خاص خود را برای محصولات مختلف تعیین کرده‌اند.»

این نرخ‌ها در جریان مذاکرات در ســازمان تجارت جهانی یا نهادهای قبلی آن از جمله معاهده عمومی تعرفه و تجارت (گات) به دســت آمده‌اند. نرخ‌های تعرفه‌ای که کشــورها بر محصولات یکدیگر وضع می‌کنند اغلب یکسان نیستند، زیرا کشورها در هنگام مذاکره درباره سطوح تعرفه‌ای، اولویت‌های متفاوتی داشتند.

به طور کلی، اکثر دولت‌ها روی محصولاتی که در داخل تولید می‌کنند و می‌خواهند از آن‌ها محافظت کنند، تعرفه بالاتر می‌بندند و بر محصولاتی که تولید نمی‌کنند و می‌خواهند وارد کنند تعرفه‌های کم‌تری اعمال می‌کنند.

به همین جهت است که اقتصاددانان می‌گویند ایده ترامپ مبنی بر تطبیق تعرفه‌ها با آنچه که دیگر کشــورها تعیین می‌کنند، لزوماً از نظر اقتصادی معقول نیست. اعمال تعرفه‌های بالاتر بر محصولاتی که آمریکا چندان تولیدشان نمی‌کند (مانند قهوه، کبالت یا موز) نتیجه‌ای معکوس خواهد داشت.

گرسر در این‌باره می‌گوید: «اینکه بگوییم چون تعرفه‌های برخی کشورها از ما بالاتر است پس ما هم باید تعرفه‌هایمان را افزایش دهیم، تفکر اقتصادی درستی نیست. ما باید تأثیر تعرفه بر اقتصادمان را در نظر بگیریم. رویکرد اساسی در سیاست تعرفه‌ای باید این باشد که چه چیزی از نظر اقتصادی برای آمریکا معقول است، نه اینکه ببینیم خارجی‌ها چه می‌کنند و از آن‌ها تقلید و متابعت کنیم.»

با ایــن وجود، ترامپ بارها بــه نرخ‌های تعرفه بالایی که کشورهای خارجی بر برخی از محصولات صادراتــی آمریکا اعمــال می‌کنند، اشــاره کرده اســت. به عنوان مثال، هند تعرفه ۵۰ درصدی بر موتورســیکلت‌های وارداتی، تعرفه ۶۰ درصدی بر خودروها و تعرفه ۱۵۰ درصد بر نوشیدنی‌های الکلی اعمــال می‌کند. این موضوع از نظر ترامپ غیرقابل قبول است.

او همچنیــن به سیســتم تعرفــه‌ای کانادا بر محصولات لبنی اشــاره کرده که پس از رســیدن به حجم مشخصی از واردات، تعرفه‌های سنگینی اعمال می‌کند. این سیســتم با عنوان «ســهمیه تعرفه‌ای»، کالاهــای وارداتی از آمریکا را که بیش از ســقف تعیین‌شده باشند، مشــمول تعرفه‌های «بازدارنده» می‌کند؛ یعنی مثلاً تعرفه ۲۴۵ درصدی برای پنیر و تعرفه ۲۹۸ درصدی برای کره آمریکایی. همچنین اتحادیه اروپا تعرفه پنجاه درصدی روی محصولات لبنی آمریکا دارد و ژاپن تعرفه هفتصد درصدی روی برنج آمریکایی بسته است.

سخنگوی کاخ ســفید اخیراً با اشــاره به این موضوع گفت: «این تعرفه‌ها عملاً ورود محصولات آمریکایی به این بازارها را غیرممکن کرده و طی چند دهه گذشته باعث ورشکستگی و بیکاری بسیاری از آمریکایی‌ها شده است. اکنون زمان عمل متقابل اســت.» این در حالی است که خود آمریکا نیز تعرفه‌های بالایی بر برخی کالاهــای وارداتی اعمال می‌کند. از جمله آنهــا می‌توان به تعرفه ۳۵۰ درصدی بر تنباکوی وارداتی از بسیاری کشورها، تعرفه ۲۶۰ درصدی بر کره ایرلندی، تعرفه ۱۹۷ درصدی بر ظروف آشپزخانه استیل ضدزنگ چینی و موارد مشابه اشاره کرد.

آمریکا همچنین تعرفه‌های نسبتاً بالایی برای محصولاتی مانند بادام زمینی، پوشاک، کفش و شکر در نظر گرفته است. این تعرفه‌ها مربوط به گذشته است. مثلاً می‌دانیم که امروز صنعت پوشاک در آمریکا تقریباً منقرض شده و نیاز به تعرفه بر آن نیست.

در این میان، برخی کارشناسان معتقدند که تعرفه‌هایی که دولت ترامپ برای چین در نظر گرفته، منطقی‌تر از کانادا است. درواقع تنها نقطه‌ای که بسیاری از تحلیلگران تجاری با ترامپ هم‌نظر هستند، موضع او در قبال چین است. به گفته کارشناسان، چین از یارانه‌های کلان و سایر روش‌های اقتصادی برای ایجاد مزیت رقابتی صنایع خود استفاده می‌کند. این رویکرد پکن موجب رشد مازاد تجاری بیش از ۱ تریلیون دلاری شده است؛ به این معنی که صادرات چین به مراتب از واردات آن بیشتر است. این مازاد تجاری در قرن بیست و یکم از هر کشور دیگری بیشتر است.

مقامات تجاری دولت ترامپ به این نکته اشاره کرده‌اند که چین از برنامه‌ریزی صنعتی و سایر سیاست‌ها برای تسلط بر بخش‌هایی مانند رباتیک، هوافضا، خودروهای استفاده‌کننده از انرژی‌های جدید و داروسازی زیستی (بیو فارماسوتیکال) استفاده کرده است. این برنامه‌ها به شرکت‌های چینی اجازه داده تا سهم بیشتری از بازار را در رقابت با رقبای خارجی به دست آورند.

قیمــت پایینِ کالاهای چینــی در بازارهای جهانی باعث شــده کارخانه‌های آمریکایی تولیدکننده نیمه‌هادی‌ها، خودروهای الکتریکی، پنل‌های خورشیدی، فولاد و سایر محصولات در حفظ کسب‌وکار خود با مشکل مواجه شوند. همزمان، کسری تجاری آمریکا گسترش یافته زیرا مصرف‌کنندگان آمریکایی به خرید محصولات ارزان‌قیمت چینی روی آورده‌اند.

منتقدان ترامپ می‌گویند او به جای اعمال فشــار بر چین، روی اعمال فشار بر متحدان نزدیک آمریکا مانند کانادا متمرکز شده است و این کار بیهوده‌ای است. ترامپ از زمان به قدرت رسیدنش، تعرفه ۲۵ درصدی مازاد بر بسیاری از محصولات کانادایی وضع کرده، در حالی که این نرخ برای کالاهای چینی تنها ۲۰ درصد بوده است.

رابرت دی. اتکینسون رئیس بنیاد فناوری اطلاعات و نوآوری معتقد است اعمال تعرفه‌های یکسان علیه متحدان و رقبا به یک شکل عملاً هیچ منطقی ندارد. اما این دقیقاً شیوه مطلوب ترامپ در پیشبرد سیاست‌هایش است.

ایده ترامپ مبنی بر اینکه «آمریکا پس از جنگ جهانی دوم با گشودن بازارهایش به جهان هدیه‌ای بزرگ داده و حالا درگیر نابرابری در تعرفه‌هاست»، از نظر تاریخی نادرست است



تعرفه‌های آمریکا پایین‌تر از بسیاری از کشورهاست، اما این تعرفه‌ها تقریباً مشابه سایر کشورهای ثروتمند است که معمولاً موانع کمی بر واردات دارند

[آینده آفریقا]

دو قدرت که در یک قاره نمی‌گنجند

آیا چین و روسیه در آفریقا با هم درگیر می‌شوند؟

منبع: فارن پالسی

چرا باید خواند:
چین و روسیه حضور قابل توجهی در نقاط مختلف قاره افریقا دارند اما اهداف کاملاً متفاوتی را دنبال می‌کنند. این گزارش به تفصیل توضیح می‌دهد که همگرایی و واگرایی احتمالی انها در چه حوزه‌هایی صورت خواهد گرفت.



سپیده‌دم ۱۹ مارس ۲۰۲۳ بود؛ درست زمان طلوع آفتاب. در یک آن، مردان مسلح به معدن طلای چیمبولو در جمهوری آفریقای مرکزی یورش بردند و شروع به تیراندازی به سوی کارکنان چینی ساکن در آنجا کردند. نگهبانان محل به راحتی خلع سلاح شدند و نُه تن از چینی‌ها که تنها چند روز قبل فعالیت در آن معدن را آغاز کرده بودند، جانشان را از دست دادند.

گروه‌های شورشی به سرعت روسیه و گروه واگنر را مسئول این حمله معرفی کردند و ادعایشان هم این بود که عوامل روس قصد ترساندن چینی‌ها را داشته‌اند. بر اساس این روایت، روس‌ها از حضور گسترده چین در جمهوری آفریقای مرکزی ناراضی بودند و می‌خواستند اتباع چینی را بترسانند تا به تبع آن، روسیه بتواند عملیات خود را در بخش معادن آفریقای مرکزی گسترش دهد.

هیچ مدرکی برای اثبات این ادعاها ارائه نشد و حتی پس از دو سال نیز هویت مهاجمان همچنان نامشخص باقی ماند. با این حال، این حادثه پرسش‌هایی را درباره احتمال تقابل آفریقای جنوب صحرا را مطرح کرد.

یک واقعیت واضح در مورد حضور چین و روسیه در آفریقا وجود دارد: این دو کشور اهداف اساساً متفاوتی در این قاره دارند. چین به دنبال ثبات است تا سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهش در آفریقا به ثمر بنشیند. اما از آن سو، حضور روسیه در شرایطی از ناامنی و بی‌ثباتی شکل گرفته و شاید حتی از آن تغذیه می‌کند. این تفاوت می‌تواند دو قدرت چین و روسیه را ناخواسته در مسیر تقابل در قاره آفریقا قرار دهد.

حضور چین در آفریقا به مراتب گسترده‌تر از روسیه است. حجم تجارت چین و آفریقا در سال ۲۰۲۴ به ۲۹۵ میلیارد دلار رسید و این کشور را به بزرگ‌ترین شریک تجاری آفریقا تبدیل کرد. این در حالی است که حجم تجارت روسیه با آفریقا تنها ۲۴.۵ میلیارد دلار بوده است. همچنین چین دهه‌هاست که در آفریقا حضور دارد، در حالی که بازگشت روسیه به آفریقا بسیار جدیدتر است و به دهه ۲۰۱۰ بازمی‌گردد.

یوستوس نم مشاور تحقیقاتی مستقل در روابط چین و آفریقا در این خصوص می‌گوید: «روسیه معمولاً بر ایجاد اتحادهای سیاسی، فروش سلاح و استفاده از پیمانکاران نظامی خصوصی مانند گروه واگنر برای تأمین امنیت تمرکز دارد. در مقابل، چین استراتژی خود را بر روابط اقتصادی بلندمدت متمرکز کرده است.»

پروژه یک کمربند یک جاده یا همان جاده ابریشم جدید در قلب این استراتژی قرار دارد. این طرح درواقع یک برنامه سرمایه‌گذاری است که اکنون تمام کشورهای آفریقایی به جز دو کشور را شامل می‌شود. وسعت این پروژه زیاد است؛ به طوری که حداقل ۴۶ بندر آفریقایی یا توسط شرکت‌های دولتی چینی ساخته شده‌اند یا تأمین مالی شده‌اند و یا هم‌اکنون تحت مدیریت آن‌ها قرار دارند.

فعالیت‌های روسیه در قاره آفریقا اما از نوعی کاملاً متفاوت بوده است. مسکو کمک‌های دفاعی به چندین کشور آفریقایی که گروه‌های مسلح در آنها مشغول به فعالیت‌اند ارائه داده است. آنها همچنین اغلب از رئیس‌جمهورهای تازه‌کار یا ضعیف در آفریقا حمایت نظامی کرده‌اند تا این چهره‌ها که در معرض سقوط توسط کودتا قرار داشته‌اند در قدرت بمانند.

تصادفی نیست که مالی، جمهوری آفریقای مرکزی و سودان که هم‌اکنون با ناامنی و بی‌ثباتی گسترده دست‌وپنجه نرم می‌کنند، از جمله کانون‌های اصلی نفوذ روسیه در این قاره هستند.

در این میان نباید فراموش کرد به رغم تفاوت منافع روسیه و چین در آفریقا، این دو کشور بارها از رابطه‌ای متقابل سود برده‌اند، زیرا هر دو تمایل مشترکی برای مقابله با نفوذ غرب در این قاره دارند. هر دوی آنها تمایل دارند تبلیغات علیه حضور فرانسه و آمریکا در آفریقا افزایش یابد و درنهایت، رهبران آفریقایی خواهان بسته‌شدن پایگاه‌های نظامی فرانسه و آمریکا و اخراج نیروهای نظامی آنها شوند.

ویلیام متیوز پژوهشگر ارشد چین و جهان در موسسه چتام هاوس در این خصوص می‌گوید: «اگر سیاست یا رفتار روسیه در آفریقا و نقاط دیگر به مقابله با نفوذ آمریکا بینجامد،

حجم تجارت چین و آفریقا در سال ۲۰۲۴ به ۲۹۵ میلیارد دلار رسید و این کشور را به بزرگ‌ترین شریک تجاری آفریقا تبدیل کرد. این در حالی است که حجم تجارت روسیه با آفریقا تنها ۲۴.۵ میلیارد دلار بوده است.

چین از آن استقبال می‌کند و سعی دارد فرصت به دست آمده را غنیمت بشمرد. درواقع چین و روسیه معمولاً با هم همکاری نمی‌کنند، اما مسیر یکدیگر را هم سد نمی‌کنند.»

در نوامبر ۲۰۲۴، دو کشوری که نزدیکی‌شان به روسیه مشخص شده بود -یعنی چاد و سنگال- از فرانسه خواستند نیروهایش و پایگاه‌هایش را از این دو کشور خارج کند. سپس در دسامبر ۲۰۲۴، ساحل عاج نیز به این کشورها پیوست و به این ترتیب، شمار کشورهای غرب آفریقا که در پنج سال گذشته چنین درخواستی داشته‌اند به شش مورد رسید.

بـــا وجود این همگرایی در منافع، در دهه پیـــش رو احتمالاً حوزه‌هایی از رقابت و تنش بین روســـیه و چین پدیدار خواهد شد. چین و روسیه در حال حاضر دو تامین‌کننده اصلی تســـلیحات نظامی در آفریقای جنوب صحرا هستند. روسیه با سهم ۲۱ درصدی از واردات تسلیحات این منطقه، اندکی از چین (که ۱۸ درصد سهم دارد) پیشی گرفته است. تحریم‌های غرب علیه روسیه در ســـال‌های اخیر، فروش تسلیحات مسکو به کشورهای آفریقایی را با دشواری‌هایی مواجه کرده و فرصتی را برای چین در این بازار ایجاد کرده است.

کریس آلدن اســـتاد روابط بین‌الملل در دانشـــکده اقتصاد و علوم سیاسی لندن در این خصوص می‌گوید: «پیش از این روسیه بر حوزه فروش تسلیحات تسلط داشت، اما حالا چین نیز در حال ورود به آن است و این موضوع دامنه رقابت بین دو کشور را افزایش داده است».

در همین حال، رقابت برای دســـتیابی به مواد معدنی حیاتی نیز می‌تواند به موضوعی چالش‌برانگیز تبدیل شود. چین حدود ۳۰ درصد از تولید مس و ۵۰ درصد از تولید کبالت آفریقا را در اختیار دارد که کنترل قابل‌توجهی بر زنجیره‌های تامین جهانی را در اختیار این کشور می‌گذارد. چین مصمم است که این کنترل را در آینده هم حفظ کند.

حداقل ۴۶ بندر آفریقایی یا توسط شرکت‌های دولتی چینی ساخته شده‌اند یا تأمین مالی شده‌اند و یا هم‌اکنون تحت مدیریت آن‌ها قرار دارند

این عزم برای حفظ دسترسی به منابع را می‌توان به وضوح در شـــرق جمهوری دموکراتیک کنگو مشاهده کرد، جایی که در ماه‌های اخیر درگیری‌ها بین شورشـــیان مورد حمایت روآندا و دولت کنگو دوباره شعله‌ور شده است. در این منطقه که منابع زیـــادی ماننـــد کبالت و مـــس دارد، چین منافع اقتصادی قابل‌توجهی دارد و حضور نظامی روسیه از طریق گروه‌هایی مانند واگنر می‌تواند به عاملی برای تنش‌های آتی بین دو قدرت تبدیل شود.

شـــرکت‌های چینی مالک اکثر معادن کبالت، اورانیوم و مس در شـــرق کنگو هســـتند و چین پهپادها و تسلیحات نظامی مورد نیاز را در اختیار دولت کنگو و همســـایه آن، یعنی اوگاندا قرار داده است تا با شورشـــیان مبارزه کنند. پکن حتی در تلاش بوده ثبات را در اطراف معادن خود در شرق کنگو برقرار کند.

این ترجیح چین برای اِعمال نفوذ نامحسوس و حفظ ثبات در مناطق تحت سرمایه‌گذاری‌اش، هدفی اســـت که ممکن اســـت در آینده در نقطه مقابل اهداف روسیه قرار بگیرد. واقعیت این است که روســـیه ترجیح می‌دهد ایـــن مناطق بی‌ثبات باشند؛ چون در این صورت به کمک نظامی روسیه نیاز خواهد بود.

یوستوس نم در این‌باره می‌گوید: «اگر کشورهای آفریقایی برای تامین نیازهای امنیتی خود به روسیه روی آورند، ممکن است سرمایه‌گذاری‌های چین در زیرساخت‌های مناطق بحران‌خیز را در اولویت پایین‌تری قرار دهند.»

این مسئله زمانی که چین و روسیه به دنبال گسترش نفوذ یا سرمایه‌گذاری در یک کشور مشترک نباشند، چندان مهم نخواهد بود. اما در مناطقی که حضور آن‌ها همپوشانی دارد، مانند جمهوری آفریقای مرکزی و گینه اســـتوایی (جایی که چین برنامه‌هایی برای ساخت یک پایگاه دریایی دارد و روسیه نیز از طریق گروه واگنر کمک‌های امنیتی ارائه می‌دهد)، این موضوع می‌تواند به چالشی بزرگ تبدیل شود.

گینه اســـتوایی کشوری است که منابع نفتی و موقعیت استراتژیک ساحلی‌اش آن را به منطقه‌ای جذاب برای هر دو کشور چین و روسیه تبدیل کرده است و رقابت آنها ممکن است در آینده تشدید شود. تفاوت در رویکردهای دو کشور می‌تواند همکاری‌های ظاهری فعلی آنها را در معرض آزمون قرار دهد.

با این حال، این نبردی نیست که روسیه به دنبالش باشد. مسکو همین حالا هم با مشکل اوکراین دست و پنجه نرم می‌کند و برای دور زدن تحریم‌های غرب پس از حمله به اوکراین در سال ۲۰۲۲، شدیداً به چین متکی بوده است. با توجه به اهمیت چین برای بقای سیاسی ولادیمیر پوتین، پکن در این نبرد دیپلماتیک برگ‌های برنده زیادی را در دست دارد. می‌توان گفت مسکو در صورت درخواست چین، حتماً از مواضع خود در آفریقا عقب‌نشینی خواهد کرد.

اما این نکته را نیز باید در نظر داشت که نفوذ و سرمایه‌گذاری در آفریقای جنوب صحرا برای روسیه حیاتی است؛ زیرا از یک سو راهی است برای تضمین دسترسی به مواد معدنی حیاتی و از سوی دیگر هم به عنوان سپری در برابر تحریم‌های غرب عمل می‌کند. بنابراین، بعید است که روسیه حاضر باشد عملیات خود در این قاره را متوقف کند، مگر اینکه تحت فشار شدید قرار گیرد.

به همین ترتیب، اگرچه رویارویی با روسیه تهدید خاصی برای موجودیت چین محسوب می‌شود، اما پکن نیز ترجیح می‌دهد از هرگونه درگیری با مسکو اجتناب کند. چین در حال حاضر تمایلی به درگیر شدن در مسائل امنیتیِ اطراف سرمایه‌گذاری‌های آفریقایی خود ندارد. اما هرچه روسیه در این قاره تهاجمی‌تر عمل کند، احتمال سرریز چالش‌های امنیتی به مرزها و ایجاد مشکل برای سرمایه‌گذاری‌ها و نفوذ چین در این کشورها بیشتر می‌شود.

در بلندمدت، این تنش‌های نهفته ممکن است همکاری ظاهری چین و روسیه در آفریقا را تحت‌الشعاع قرار دهد و مناطقی مانند ساحل عاج را نیز به نقطه اشتعال احتمالی در مناسبات آنها تبدیل کند. موضوع دیگر هم این است که چالش بین چین و روسیه فقط امنیتی نیست؛ بلکه اگر کشورهای هم‌پیمان با روسیه با ناآرامی‌های داخلی و درگیری مواجه شوند، احتمالاً قادر به بازپرداخت وام‌های زیرساختی چین نیز نخواهند بود که این مسئله مشکل دیگری برای چین ایجاد خواهد کرد.



روسیه در آفریقا معمولاً بر ایجاد اتحادهای سیاسی، فروش سلاح و استفاده از پیمانکاران نظامی خصوصی برای تأمین امنیت تمرکز دارد

[آینده جهان]

چرخش به سمت دولت‌های تک دوره‌ای

چرا همه معتقدند دولت بدی بر آنها حکومت می‌کند؟

منبع: آتلانتیک

چرا باید خواند: آیا می‌توان دلیلی جهانی یافت که توضیح دهد چرا دولت‌ها همگی در یک زمان در تأمین رفاه یا بهبود خدمات عمومی ضعیف‌تر شده‌اند و نارضایتی عمومی زیادی را برانگیخته‌اند؟ بخوانید تا ببینید سیاستمداران حاکم چرا دوباره در انتخابات پیروز نمی‌شوند.



در گذشته، تصدی قدرت مزیت بزرگی در انتخابات محسوب می‌شد: رهبری که به قدرت رسیده بود می‌توانست پیوندهای مستحکمی با رأی‌دهندگان و حامیان مالی ایجاد کند که درنهایت به حمایت از او در پای صندوق‌های رأی در انتخابات بعدی منجر می‌شد. اما در سال‌های اخیر این طور به نظر می‌رسد که بر سر قدرت بودن به کاهش محبوبیت رهبران می‌انجامد. ظاهراً این عدم محبوبیت به صورت مستقیم ریشه در شرایط خاص سیاسی کشورها هم نداشته است. مثلاً در سال ۲۰۲۴، احزاب حاکم و نامزدهایشان تقریباً در همه‌جا رقابت‌های انتخاباتی را باختند؛ اصلاً فرق نمی‌کرد راست‌گرا باشند یا چپ‌گرا. میانه‌رو باشند یا تندرو، شایسته یا ناشایست.

درواقع رأی‌دهندگان در سراسر جهان در سال ۲۰۲۴ احساسشان این بود که احزاب حاکم و رهبران دولت‌ها به وعده‌های خود عمل نکرده‌اند. آیا ممکن است همه آن‌ها در اشتباه باشند؟ اما در شرایطی که دولت‌های متبوع آنها طیف گسترده‌ای از سیاست‌ها و ارزش‌ها را در بر گرفته‌اند، چطور ممکن است حق با همه رای‌دهندگان باشد؟

این پدیده ظاهراً همزمان شده با رشد جهانی سه عامل بزرگ: پوپولیسم، قطبی‌سازی و پساحقیقت. با توجه و بررسی سرنخ‌هایی که این سه عامل می‌توانند ارائه دهند به این نتیجه می‌رسیم که درک واکنش رای‌دهندگان نسبت به حاکمان خیلی آسان نیست. به نظر می‌رسد یا انتظارات رأی‌دهندگان تغییر کرده، یا توانایی دولت‌ها برای برآورده کردن این انتظارات کاهش یافته و یا هردو.

شواهد این روند هم غیرقابل‌انکار است. مثلاً توجه کنید که تنها در یک سال گذشته: حزب کارگر انگلیس با اختلافی بی‌سابقه، حزب محافظه‌کار را که حزب حاکم بر انگلیس بود شکست داد. در فرانسه، امانوئل ماکرون رییس جمهوری که تقریباً میانه‌رو بوده، موضع چندان محکمی را در انتخابات زودهنگام این کشور به نمایش نگذاشت و اقتدارش تا حدی زیر سوال رفت. در ژاپن، حزب لیبرال‌دموکرات (که تقریباً از سال ۱۹۵۵ به صورت بی‌وقفه در راس حکومت بوده است) اکثریت پارلمانی خود در مجلس نمایندگان این کشور را از دست داد. در آفریقای جنوبی، کنگره ملی آفریقا (ANC) برای اولین‌بار پس از پایان آپارتاید، اکثریت مطلق خود را از دست داد. در کره جنوبی، حزب رئیس‌جمهور یون سوک یول در انتخابات میان‌دوره‌ای شکست سنگینی خورد. در هند، حزب بی‌جی‌پی به رهبری نارندرا مودی نخست وزیر این کشور برای اولین‌بار از ۲۰۱۴ نتوانست اکثریت آرا را به دست آورد. در آرژانتین نیز ائتلاف حاکم (حزب پرونیست) عرصه را به خاویر میلِی واگذار کرد.

همچنین چهره‌هایی که در کشورهای پاناما، پرتغال، بلژیک، اتریش، کرواسی، بلغارستان، جمهوری چک، اسلواکی و لیتوانی بر سر قدرت بودند در انتخابات عرصه را واگذار کردند. مکزیک یکی از معدود کشورهایی است که این روند را نقض کرد، به طوری که یک چهره پوپولیست محبوب توانست قدرت را به جانشین انتخاب شده‌اش منتقل کند. اما به صورت کلی، در سایر نقاط جهان این طور به نظر می‌رسد که تصدی قدرت به معنای بوسه مرگ در انتخابات بعدی است.

هنوز به درستی نمی‌دانیم چرا طرد چهره‌هایی که بر سر قدرت‌اند تا این حد شدید و فراگیر شده است. در برخی کشورها، بیکاری، تورم یا هر دو عامل باعث واکنش منفی مردم نسبت به حاکمان شده است. در برخی دیگر، فساد گسترده به اعتراضات مردمی دامن زده است. در هند و برزیل، تنش‌های نژادی و مذهبی تأثیر سنگینی بر سیاست‌های انتخاباتی گذاشته است. شاید در جهانِ جهانی‌شده امروز، دولت‌ها دیگر تمایل یا توانایی پاسخگویی واقعی به خواسته‌هایی مانند کاهش نابرابری اجتماعی یا بازسازی اقتصاد کشور در یک دوره انتخاباتی را ندارند. در محیط رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی امروز که با الگوریتم‌ها تغذیه می‌شود احتمالاً نظریه‌های توطئه و ساختن چهره شیطانی از رقبای سیاسی آسان‌تر از همیشه انجام می‌شوند.

شاید هم انتظارات افکار عمومی جهانی دیگر با هیچ تصور واقع‌بینانه‌ای از توانایی دولت‌ها همخوانی ندارد. یک مورد جالب که تفاوت شدید نظر رای‌دهندگان و رهبران را توضیح می‌دهد در جریان گفتگویی رخ داد که با «ریکاردو لاگوس» رئیس‌جمهور

در جهانِ جهانی‌شده امروز، دولت‌ها دیگر تمایل یا توانایی پاسخگویی واقعی به خواسته‌هایی مانند کاهش نابرابری اجتماعی یا بازسازی اقتصاد کشور در یک دوره انتخاباتی را ندارند.

شیلی در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ انجام شد. او در این مصاحبه تعریف کرد که در دوران ریاست‌جمهوری‌اش، برای جلب رضایت گروهی از ساکنان یک منطقه محله فقیرنشین در حومه سانتیاگو (پایتخت شیلی) منابع خاصی را به این منطقه اختصاص داده بود: «یک مجتمع مسکونی ساختیم و مطمئن شدیم که خدمات عمومی مانند آب، برق و بهداشت به‌طور قابل‌اطمینانی در دسترس باشد.» اما وقتی زمان انتخابات فرا رسید، رأی‌دهندگان همان محله از لاگوس روی گرداندند و از چهره مخالف او حمایت کردند.

لاگوس با اشاره به این موضوع گفته: «کاملاً شوکه شده بودم و تصمیم گرفتم شخصاً دلیل این موضوع را بفهمم. در جلسه‌ای با گروهی از ساکنان محلی، سعی کردم از موضوع سر دربیاورم و اتفاقاً یکی از همسایه‌ها به من گفت: «بله آقای رئیس‌جمهور، می‌دانیم چه کار کردید و چه ساختید. اما مسئله اصلی جای پارک است. خانه‌ها خوب هستند، اما جای پارک نداریم.»

لاگوس شوکه شده بود. مسکن عمومی در شیلی هرگز شامل امکانات طبقه متوسط مانند جای پارک نبوده است. اما حالا شهروندانش ثروتمندتر شده بودند و با این تغییر، انتظاراتشان از توانایی دولت او پیشی گرفته بود. این مشکل فقط مختص شیلی نیست. در بسیاری از کشورها، انتظارات مردم سریع‌تر از ظرفیت دولت‌ها رشد می‌کند، دولت‌ها ناتوان به نظر می‌رسند، و نارضایتی عمومی ناشی از آن، حکمرانی را دشوارتر می‌کند.

این چرخه را می‌توان «پارادوکس لاگوس» نامید. این پدیده سابقه‌ای طولانی دارد، اما ظاهراً دامنه جغرافیایی، قدرت اجتماعی و تأثیر سیاسی پارادوکس لاگوس امروز به اندازه‌ای رسیده که با هیچ دوره دیگری در گذشته قابل مقایسه نیست. شاید امروز شکاف جهانی انتظارات پدیدار شده باشد؛ شکافی که ثبات سیاسی را برهم زده و شرایط سمی برای آینده را به وجود آورده است.

این ایده که «ناپایداری سیاسی زمانی اجتناب ناپذیر می‌شود که انتظارات مردم از توانایی دولت برای برآورده کردن آن انتظارات فراتر رود» ایده جدیدی نیست. ساموئل هانتینگتون در کتاب سال ۱۹۶۸ خود با عنوان «نظم سیاسی در جوامع در حال تغییر» به همین موضوع پرداخته بود.

به اعتقاد او، کشورهای در حال توسعه در آن دوره ناپایدار بودند، چون طبقات متوسط نوظهور خواستار بهبود شرایط مادی و خدمات عمومی بودند. این در حالی بود که اقتصادها و نهادهای این کشورها قادر به پاسخگویی به این خواسته‌ها با این سرعت نبودند. موج‌های نارضایتی، رهبران سیاسی را تحت فشار قرار می‌داد و هیچ کاری از پیش نمی‌رفت.

اما هانتینگتون در تلاش بود تا وضعیت کشورهای جهان سومی زمان خود را توضیح دهد و آنها را کشورهای تقریباً فقیری می‌دانست که توده‌های ناراضی‌شان دائماً دولت‌ها را در وضعیت ناپایداری نگه می‌داشتند. او گمان می‌کرد که دموکراسی‌های پیشرفته و تثبیت‌شده با این مشکل مواجه نخواهند شد، زیرا رأی‌دهندگان مرفه می‌توانستند صبور باشند و درک می‌کردند که چه چیزی قابل دستیابی است.

اما به تدریج معلوم شد که نظر او درست نبوده است. امروز شکاف انتظارات به کشورهای ثروتمندی رسیده است که هانتینگتون زمانی آن‌ها را مصون می‌پنداشت. نتیجه این بوده که حاکمان بیهوده دست و پا می‌زنند، پوپولیست‌ها قدرت می‌گیرند و نهادهای دموکراتیک کاری از پیش نمی‌برند.

محدوده جهانی این تحولات ممکن است سرنخ مهمی درباره منشأ آن ارائه دهد. به طور معمول، این پارادوکس تحت یکی از سه شرایط زیر ایجاد می‌شود: امیدهای مردم سریع‌تر از قبل افزایش می‌یابد، دولت‌ها در برآورده کردن انتظارات عقب می‌مانند، یا هر دو اتفاق همزمان رخ می‌دهد. به سختی می‌توان دلیلی جهانی یافت که توضیح دهد چرا دولت‌ها همگی در یک زمان در تأمین رفاه یا بهبود خدمات عمومی ضعیف‌تر شده‌اند. برخی تحلیلگران می‌گویند جهش تورمی ناشی از دوران همه‌گیری کرونا دقیقاً همین اثر را داشته است. اما تمرکز بر رشد انتظارات طبیعی‌تر به نظر می‌رسد، صرفاً به این دلیل که فضای اطلاعاتی که در آن انتظارات شکل می‌گیرد و بیان می‌شود، در دهه‌های اخیر به‌وضوح و آشکارا دگرگون شده است.

پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی این امکان را فراهم کرده‌اند که مردم بیش از گذشته ببینند دیگران به شکل ایده‌آل چگونه زندگی می‌کنند. تأثیرات این پدیده به‌طور گسترده در زمینه سلامت روان مورد مطالعه قرار گرفته است، جایی که هجوم مداوم تصاویری از زندگی‌های افسانه‌ای و بی‌نقص می‌تواند آسیب‌زا باشد. اما این تصاویر ممکن است هزینه سیاسی نیز داشته باشند. رسانه‌های اجتماعی ما را مدام از این آگاه می‌کنند که چه کسانی شرایط بهتری دارند و چه آرزوهای بزرگی توسط دیگران محقق شده است. همزمان، ناامیدشدگان هم نارضایتی‌های خود را در همین بسترهای دیجیتال تخلیه می‌کنند، جایی که به راحتی می‌بینند چه تعداد دیگری نیز مانند آنها با ناامیدی از تحقق انتظاراتشان مواجه شده‌اند. درواقع فناوری‌های جدید ارتباطی ممکن است نارضایتی‌های آنها را آشکارتر و سیاسی‌تر کرده باشد

مارتین گوری در کتاب خود با عنوان «شورش عمومی و بحران اقتدار در هزاره جدید» که در سال ۲۰۱۴ منتشر شد به همین موضوع پرداخته است. او می‌گوید تنش‌های سیاسی ناشی از رسانه‌های اجتماعی معمولاً در محور چپ و راست قرار نمی‌گیرند، بلکه گروه‌های حاشیه‌ای پیشین را در برابر نهادهای تثبیت‌شده قرار می‌دهند. درواقع فناوری‌های جدید به شهروندان امکان داد تا مراکز سنتی اقتدار را به چالش بکشند.

آنچه گوری پیش‌بینی نکرده بود این بود که دسترسی به رسانه‌های اجتماعی می‌تواند توسط پوپولیست‌ها نیز مورد سوءاستفاده قرار گیرد. آنها نارضایتی مردم را به سمت نخبگان هدایت می‌کنند. بخش‌های عمومی در سراسر جهان ممکن است از نظر ساختاری قادر به برآورده کردن انتظارات رأی‌دهندگان نباشند، نه لزوماً به این دلیل که ارائه خدمات دولت ضعیف است؛ بلکه به این دلیل که رشد انتظارات احتمالاً از ظرفیت دولت‌ها برای همگامی فراتر رفته است.

در برخی کشورها، بیکاری، تورم یا هر دو عامل باعث واکنش منفی مردم نسبت به حاکمان شده و در برخی دیگر، فساد گسترده به اعتراضات مردمی دامن زده است



این روزها امیدهای مردم سریع‌تر از قبل افزایش می‌یابد، دولت‌ها در برآورده کردن انتظارات عقب می‌مانند، یا هر دو اتفاق همزمان رخ می‌دهد

کشاورزان سویای برزیل که در جریان جنگ تجاری ۲۰۱۸ دسترسی بیشتری به بازار چین پیدا کردند، اصلی‌ترین سودبرندگان این وضعیت خواهند بود.

[آینده کشاورزی]

کشاورزان آمریکایی، در باتلاق تعرفه

آیا ترامپ باعث ضرر گسترده به بخش کشاورزی آمریکا می‌شود؟

صنعت کشاورزی آمریکا این روزها خود را برای پذیرش زیان‌های عظیم احتمالی ناشی از جنگ تعرفه‌های دونالد ترامپ آماده می‌کند و پیش‌بینی شده که این صنعت ده‌ها میلیارد دلار ضرر کند.

از قبل هم پیش‌بینی شـــده بود که اقتصادهای بزرگ جهان در برابر جنگ تعرفه‌ای دونالد ترامپ دست روی دست نخواهند گذاشت و تعرفه‌های تلافی‌جویانه‌ای را بر واردات خـــود از آمریکا وضع خواهند کرد. امـــا از لحظه اعلام تعرفه ۳۴ درصدی که چین روی محصولات آمریکایی بسته است اوضاع حتی پیچیده‌تر هم شده است. کشاورزان آمریکایی یکی از گروه‌هایی هستند که بیشترین ضرر را از این بابت متوجه خود می‌بینند.

بر اساس آمار وزارت کشاورزی آمریکا، چین که ۱۴ درصد از کل صادرات کشاورزی آمریکا را مصرف می‌کند، سال گذشته بیش از ۲۷ میلیارد دلار از این محصولات و کالاهای مرتبط را وارد کرده اســـت. این کشور پس از مکزیک و کانادا، سومین واردکننده بزرگ محصولات کشاورزی آمریکا محسوب می‌شود. در دوره اول ریاست‌جمهوری ترامپ، جنگ تجاری دوساله بین آمریکا و چین باعث کاهش حدود ۲۵.۷ میلیارد دلاری صادرات کشـــاورزی آمریکا به چین شد. کارشناسان می‌گویند این بار ممکن اســـت وضعیت حتی بدتر نیز باشـــد. دیوید اورتگا استاد اقتصاد و سیاست غذایی در دانشگاه ایالتی میشیگان آمریکا در این خصوص بدبین اســـت و می‌گوید: «اگر این تعرفه‌هـــا برای مدت قابل توجهی اجرایی شوند، با اختلالی مواجه خواهیم شد که به احتمال زیاد شدید بوده و حتی از جنگ تجاری سال ۲۰۱۸ نیز بدتر خواهد بود. از سوی دیگر، این اختلالات تنها به زیان‌های مالی کوتاه‌مدت محدود نمی‌شود. مثلاً در جنگ قبلی تجاری، شاهد کاهش سطح زیر کشت، از دست دادن سهم بازار و تغییرات ساختاری بلندمدت در جریان‌های تجارت جهانی بودیم.»

اوضاع موقعـــی وخیم‌تر به نظـــر می‌آید که توجه کنیم تعرفه ۳۴ درصدی اعلام‌شـــده اخیر را باید مازاد بـــر تعرفه‌های موجـــودَ (از جمله نرخ‌هـــای ۱۰ تا ۱۵ درصدی که چین قـــبلاً اعلام کرده بود) تلقی کرد. به همین جهت بوده که مثلاً طبق اعلام انجمن سویای آمریکا، سویای آمریکایی در چین با تعرفه ۶۰ درصدی مواجه خواهد شد که دو برابر میزان تعرفه اعمال شده در جنگ تجاری ۲۰۱۸ است. این انجمن تخمین زده که کشـــاورزان سویای آمریکا سالانه ۵.۹ میلیارد دلار زیان خواهند دید.

این در حالی است که کشاورزان سویای برزیل که در جریان جنگ تجاری ۲۰۱۸ دسترسی بیشتری به بازار چین پیدا کردند، اصلی‌ترین سودبرندگان این وضعیت خواهند بود. درواقع موانع تعرفه‌ای دارد به شدت روی صادرات محصولات کشـــاورزی آمریـــکا تاثیر منفی می‌گذارد و عرصه را برای رقبا بازتر می‌کند.

چین سال گذشته نزدیک به ۱۳ میلیارد دلار سویا به همراه بیش از یک میلیارد دلار از هر یک از محصولات پنبه، ذرت خوشه‌ای، گوشت گاو و غذاهای دریایی از آمریکا وارد کرده است. اما در شرایط جدید، قراردادهای کوتاه‌مدت اکثر محصولات سویا و دام بیش از ۲.۵ درصد افت داشتند و برخی محصولات حتی وضع بدتری خواهند داشت. همچنین سهام تقریباً تمامی شرکت‌های بزرگ فعال در بخش کشاورزی آمریکا نیز با کاهش مواجه شده است.

پیامدهای گسترده تعرفه‌های تلافی‌جویانه چین برای کشاورزان آمریکایی احتمالاً فقط آغاز مشکلات صنعت کشاورزی آمریکا باشد. کشاورزان آمریکایی که هم‌اکنون با حاشیه سود ناچیزی فعالیت می‌کنند، با احتمال اعمال تعرفه‌های تلافی‌جویانه از سوی اتحادیه اروپا و دیگر شرکای تجاری بزرگ مواجه هستند؛ موضوعی که یافتن بازارهای جایگزین برای بازار چین را با چالش مواجه خواهد کرد.

ایان شلدون استاد بازاریابی، تجارت و سیاست کشاورزی در دانشگاه ایالتی اوهایو در این خصوص گفته که آمریکا قطعاً سهم بازار بیشتری را در چین از دست خواهد داد و امکان انحراف این صادرات به سایر نقاط جهان وجود دارد. به گفته شلدون، «کشاورزان نه تنها سهم بازار خود را از دست خواهند داد، بلکه درآمدشان نیز کاهش خواهد یافت؛ زیرا قیمت کالاهای اساسی سقوط خواهد کرد و این در حالی است که همین حالا هم کشاورزان با فشار بر حاشیه سود مواجه هستند.»

در همین میان، صنعت طیور آمریکا نیز از جنگ تعرفه‌ای ضربه شدیدی خواهد خورد. شـــورای صادرات مرغ و تخم‌مرغ آمریکا تخمین زده اســـت که تعرفه‌ها موجب کاهش ۵۹ درصدی صادرات مرغ به چین خواهد شـــد که به معنای زیان صدها میلیون دلاری خواهد بود. جالب اینجاســـت که اندک واکنش‌های مثبت نسبت به جنگ تعرفه‌ای از سوی گروه‌های تولیدکنندگان گوشت گاو و غذاهای دریایی آمریکا دریافت شده و آنها اعلام کردند در بازار جهانی در موقعیت نامساعدی قرار داشته‌اند و این تعرفه‌ها را فرصتی برای رشد می‌بینند؛ آن هم در شرایطی که قادر به رقابت با تولیدکنندگان خارجی که با مجموعه‌ای کاملاً متفاوت از قواعد بازی می‌کنند، نبودند.

منبع: نیویورک تایمز

چرا باید خواند:
جنگ تعرفه‌ای ترامپ احتمالاً کشاورزان آمریکایی را به زانو درخواهد آورد و ضرر عظیمی به بخش کشاورزی این کشور خواهد زد. بخوانید تا با ابعاد مختلف موضوع آشنا شوید.



چاپلوسی کِر استارمر، نخست‌وزیر انگلیس برای ترامپ و رابطه به ظاهر خوب او با رییس جمهور آمریکا، تا اینجا نتوانسته است انگلیس را از تعرفه‌های فولاد و آلومینیوم و سایر مسائل مورد نظر ترامپ محافظت کند.

[آینده اروپا]

آرزوهای بزرگ

آیا انگلیس واقعاً به ترامپ امید بسته است؟

انگلیس مدت زیادی است که جایی بین آمریکا و اروپا گرفتار مانده است و به خصوص از زمان خروجش از اتحادیه اروپا (موسوم به برگزیت) به صورت دائم با مشکلات زیادی در خصوص چشم‌انداز آینده‌اش دست و پنجه نرم می‌کند.

از زمان به قدرت رسیدن مجدد دونالد ترامپ در آمریکا، انگلیس حتی امیدوار است که با اتکا به «رابطه ویژه»اش با واشینگتن بتواند از خود در برابر تصمیمات غیرقابل پیش‌بینی دولت ترامپ در حوزه تجارت و سیاست خارجی محافظت کند.

اما دو تفاوت عمده بین شرایط کنونی و سال‌های پس از خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا وجود دارد. در آن زمان لندن پیگیر حصول به معامله‌ای تجاری با واشینگتن بود که هرگز محقق نشد.

اما آمریکا در دوره دوم ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ دیگر آن شریک امنیتی قابل اعتماد ۸۵ سال گذشته انگلیس نیست. این مسئله، انگلیس را در مسائل دفاعی و امنیتی مربوط به اوکراین و حتی در مورد تجارت به اروپا نزدیک‌تر کرده است.

نکته دیگر این است که دولت حزب کارگر انگلیس که تابستان گذشته قدرت را به دست گرفت، هیچ دیدگاه روشنی درباره روابطش با اروپا یا آمریکا ندارد و همین باعث شده به جای پل ارتباطی میان این دو، بیشتر به هدفی بالقوه برای هردو طرف تبدیل شود.

اخیراً این مسئله دارد به نقطه بحرانی می‌رسد؛ چرا که انگلیس در مورد تعرفه‌های تجاری تحمیل‌شده توسط دولت دونالد ترامپ هم موضع درستی را اتخاذ نکرده است. برخلاف اتحادیه اروپا که تهدید به اقدام تلافی‌جویانه علیه آمریکا کرده، انگلیس موضعی منفعل در برابر آمریکا دارد و تصور می‌کند که با آرام‌کردن ترامپ و گرفتن برخی تعهدها از او می‌تواند کار خودش را پیش ببرد و وضعی بهتر از شرکای تجاری دیگر آمریکا داشته باشد.

این در حالی است که انگلیس از لحاظ داخلی نیز با معضلات بزرگی مواجه است که ممکن است آینده‌اش را به شکل قابل توجهی تغییر دهند. مثلاً مقامات دولت انگلیس در حال بررسی کاهش یا حذف «مالیات خدمات دیجیتال» هستند. این مالیاتی است که بر شرکت‌های بزرگ فناوری بسته می‌شود و سالانه حدود ۸۰۰ میلیون پوند (معادل بیش از یک میلیارد دلار) درآمد مالیاتی حیاتی برای دولت انگلیس ایجاد می‌کند. حذف یا کاهش این مالیات، به شدت توجه مدیران شرکت‌های فناوری آمریکایی را برانگیخته است؛ زیرا آنها با بسته‌شدن مالیات بر کسب‌وکارهای فعال در یک کشور یا تنظیم مقررات در این خصوص مخالفند.

در این میان، پیتر کایل وزیر فناوری انگلیس اعلام کرده که موضوع کاهش یا حذف این مالیات در جریان مذاکرات با مقامات تجاری آمریکا مورد بررسی قرار خواهد گرفت. با این وجود، دیوید هنیگ مدیر پروژه سیاست تجاری انگلیس در مرکز اروپایی اقتصاد سیاسی بین‌المللی معتقد است که انگلیس هیچ اصل راهبردی مشخصی چه در سیاست تجاری و چه در رویکردش به اروپا یا آمریکا ندارد و در خطر آن است که از این بابت دستخوش تحولات ناخواسته شود.

هنیگ می‌گوید در شرایطی که دولت انگلیس به دنبال کاهش هزینه‌های خدمات رفاه اجتماعی، قطع بودجه کمک‌های خارجی و افزایش هزینه‌های دفاعی برای خشنود کردن دونالد ترامپ است، موضوع اعطای معافیت مالیاتی گسترده به شرکت‌های فناوری خارجی و به خصوص شرکت‌های امریکایی در بهترین حالت اقدامی جسورانه و پرهزینه محسوب می‌شود.

منبع: فارن پالسی

چرا باید خواند: انگلیس واقعاً برنامه‌ای برای مواجهه با دولت دونالد ترامپ ندارد و جایی بین آمریکا و اتحادیه اروپا گرفتار مانده است. اینجا به بررسی آینده انگلیس با توجه به این شرایط پرداخته‌ایم.

اخیراً اظهارات ریچل ریوز وزیر دارایی انگلیس هم درباره تلاش‌های دولت این کشور برای مدیریت امور مالی‌اش جنجال‌برانگیز شد و افکار عمومی انگلیس را دچار تشویش کرد. دولت انگلیس می‌خواهد وضعیت ناهنجار مالی خود را که به دنبال پرداخت‌های بهره بالاتر، هزینه‌های دفاعی بیشتر و کاهش گسترده بودجه رفاهی تشدید شده است، از روش‌های دیگری اصلاح کند. با این حال، نتایج مورد نظر دولت هنوز به دست نیامده است و معنی‌اش این است که کاهش‌های بیشتر در بودجه رفاه در آینده در انتظار انگلیس خواهد بود.

حتی اگر دولت انگلیس در آینده نزدیک در مورد مسائل تجاری با دولت دونالد ترامپ به نتایج مثبتی برسد، فشارهای بودجه‌ای بر انگلیس همچنان بالا خواهد بود. اما حتی واقعاً نمی‌توان پیش‌بینی کرد که دولت انگلیس و دولت آمریکا تا چه حد بتوانند مسیر آرامی را در کنار هم طی کنند.

چاپلوسی کِر استارمر نخست‌وزیر انگلیس برای ترامپ و رابطه به ظاهر خوب او با رییس جمهور آمریکا، تا اینجا نتوانسته است انگلیس را از تعرفه‌های فولاد و آلومینیوم و سایر مسائل مورد نظر ترامپ محافظت کند. ترامپ به صورت مشخص با کشورهایی که مازاد تجاری با آمریکا دارند مشکل دارد و دائم آنها را هدف قرار می‌دهد. بنابراین انگلیس با ۷۰ میلیارد دلار مازاد تجاری، دلایل کافی برای نگرانی دارد. همچنین این پرسش که آیا انگلیس می‌تواند از «رابطه ویژه» تاریخی خود با آمریکا برای دریافت رفتار ویژه از دولت ترامپ بهره ببرد یا خیر، بی‌پاسخ مانده است.



از زمان شکست جدایی‌طلبان تامیل در سال ۲۰۰۹ میلادی، ارتش سریلانکا به طور روشمند به حوزه‌های غیرنظامی مختلف از جمله گردشگری، ساخت‌وساز، توسعه شهری و موارد مشابه وارد شده است.

[آینده آسیا]

ارتش در حال کشاورزی

در مزارع سریلانکا چه می‌گذرد؟

سپیده‌دم است و سربازانی که برای نبردهای سخت آموزش دیده‌اند این بار دستان پینه‌بسته خود را به جای گذاشتن روی سلاح، بـا همان دقت صرف فعالیت‌های کشـاورزی می‌کننـد. این صحنه‌ای اسـت که امـروزه در هر یک از پایگاه‌های نظامی در شمال سریلانکا ممکن است ببینید. این جایی است که فقط یک دهه قبل شاهد جنگ داخلی بسیار خشونت‌بار بین نیروهای دولتی و تامیل‌ها بود؛ جنگی که ۲۶ سال به طول انجامید.

اوضاعی که امروز در ارتش سـریلانکا و فعالیت‌هایش مشاهده می‌شـود، صرف یک وضعیت غیرعادی و موقتی نیست؛ بلکه نوع جدیدی از بهره‌بردن از اقتدار است. که از سال ۲۰۲۱ میلادی شروع شد؛ زمانی که گوتابایا راجاپاکسا رییس جمهور این کشـور فرمان گذار ناگهانی و یک‌شبه سریلانکا به کشاورزی صددرصد ارگانیک را صادر کرد.

در آوریل سال ۲۰۲۱ میلادی، راجاپاکسا که خود یک افسر سابق ارتش سریلانکا بود ممنوعیت استفاده از کودهای شیمیایی در سریلانکا را اعلام کرد. یک شبه، کشوری که ۲۸ درصد از شهروندان آن برای امرار معاش خود به کشاورزی وابسته هستند، در بوته آزمایشی بی‌سابقه قرار گرفتند. نه دوره گذار رخ داده بود، نه زیرساخت‌ها برای چنین تغییری آماده بودند و نه هیچ شـبکه ایمنی برای اِعمال تغییرات جدید وجود داشت. این آزمایشی واقعاً سخت بود.

اما ظرف چند هفته، ارتش سریلانکا یک مأموریت جدید شگفت‌انگیز دریافت کرد: تولید کمپوست. در شانزده می سال ۲۰۲۱ میلادی، سـپاه زنان داوطلب ارتش سریلانکا در ولیکاندا پـروژه‌ای را برای تولید ۱۷۶ تن کود ارگانیک راهانـدازی کرد تا معضل بزرگی که کشـاورزان به صورت ناگهانی با آن مواجه شده بودند تا حدی مرتفع شود.

واقعیت این بود که پـس از پایان جنگ داخلی، تعداد زیادی از سـربازانی که معمولاً بـرای جنگ آموزش دیده بودند، بیکار بودند. اما حالا آنها باید درباره تفاوت‌های نسـبت کمپوسـت، سطوح رطوبت و کشت‌های باکتریایی اطلاعات کسب می‌کردند. دستورات از بالاترین سطوح فرماندهی نظامی صادر می‌شد تا پروژه «کشاورزی سبز» سریلانکا پیش برود. همچنین برنامه‌هایی برای کشت بیش از ۱۵۰۰ هکتار از زمین‌های بایر دولتی ایجاد شد.

با این حال، کنترل وضعیت به سرعت از دست خارج شد. حضور ارتش به سرعت به توجیهی برای سرکوب مردم محلی تبدیل شد. سربازان جایگزین افراد غیرنظامی شدند و کشاورزان بخش مهمی از خودمختاری را از دست دادند.

در عین حال، این موضوع فقط نوعی تغییر رویکرد نبود بلکه امنیت غذایی سـریلانکا در چارچوبش هدف قرار می‌گرفت و به نوعی نظارت نظامی بر بخش کشاورزی در آن مطرح می‌شد. این موضوع در ابتدا با اما و اگرهای زیادی مواجه شد و ظاهراً قرار بر این بود که این تحول به یک انقلاب ظاهراً پایدار تبدیل شود.

اما موضوع ابعاد زیادی داشـت. برخلاف تصور عمومی، حضور ناگهانی ارتش سریلانکا در بخشی غیرنظامی مانند کشاورزی در خلأ متولد نشد. از زمان شکست جدایی‌طلبان تامیل در سال ۲۰۰۹ میلادی، ارتش سریلانکا به طور روشمند به حوزه‌های غیرنظامی مختلف از جمله گردشگری، ساخت‌وساز، توسعه شـهری و موارد مشابه وارد شده است. در استان‌های شمالی سریلانکا با اکثریت جمعیت تامیل، این نسبت به یک سرباز به ازای هر دو غیرنظامی نزدیک می‌شود. درواقع حضور پرشمار نظامیان در این منطقه، آن را دارای وضعیتی منحصربه‌فرد کرده است.

در این میان ارتش سـریلانکا و دولت این کشور از فرصت استفاده کردند تا با بهانه تامین امنیت غذایی و حصول به هدف کشـاورزی سبز، اراضی زیادی را تصرف کنند. اینها زمینهای مردمان مسلمان یا تامیل بود که در طول جنگ داخلی سریلانکا آواره شده بودند. در مزارع ارتش در پالالی و جافنا، جایی که مردم زمانی برنج و سبزیجات کشت می‌کردند، اکنون سربازان ارتش فلفل می‌کارند و محصول را در بازار توزیع می‌کنند.

در همین حال، مردم محلی چاره‌ای ندارند جز اینکه با ارتش کار کنند و این یعنی اقتصادهای محلی در مناطق مختلف سریلانکا سرپا مانده است.

پیامدهای این تصمیم درواقع پارادوکس خطرناکی را برملا کردند: ایده‌آل‌های زیست‌محیطی هم اگر به جای تصمیم‌گیری اصولی از طریق اِعمال نیروی نظامی دنبال شـوند، ممکن است تبعات ویرانگری به همراه بیاورند. در این مورد نیز همین طور شد: تلاش برای ارگانیک کردن تولیدات کشـاورزی سریلانکا باعث شـد تولید برنج به شدت پایین بیاید و حتی بخش چای سریلانکا که شهرت جهانی دارد دچار مشکل کمبود تولید شود. صادرات سریلانکا از این بابت آسیب جدی دید.

این آزمایش درواقع ناسازگاری اساسی بین اِعمال قدرت اجباری و پایداری واقعی در تولید را آشکار کرد. آنچه که حکومت سریلانکا به عنوان «انقلاب سبز» جلوه داد باعث شد خودمختاری کشاورزان زیر سوال برود و همچنین تصمیم‌گیری‌ها به شکل سلسله‌مراتبی گرفته شود و تبعاتش آنها را تحت تاثیر قرار بدهد. این شرایط باعث افزایش نابرابری اقتصادی در جامعه سریلانکا شد. همچنین قیمت مواد غذایی در سریلانکا بالا رفته و همچنان در حال افزایش است و درامدهای روسـتاییان نیز به شدت سقوط کرده اسـت و ظاهراً راهکاری هم در آینده نزدیک برای این وضعیت در نظر گرفته نشده است.



منبع: دیپلمات

چرا باید خواند:

سریلانکا یک‌شبه تلاش کرد بخش صادرات کشاورزی خود را متحول کند اما این تحول در نهایت با مداخله نظامیان در امور کشاورزی همراه شد. بخوانید تا ببینید سریلانکا در آینده نزدیک با چه معضلاتی از این بابت روبروست.

روسیه در حال بازسازی نظامی خود است و احتمالاً می‌خواهد یک دولت فراملی ایجاد کند؛ به طوری که در کشورهای اطرافش نفوذ خود را بالا ببرد.

[آینده آسیا]

در بند دو قدرت بزرگ

قزاقستان چطور از دشمنی آشکار با قدرت‌های بزرگ‌تر طفره می‌رود؟

قزاقستان که اغلب به عنوان کشوری در بندِ جغرافیا تصویر می‌شود، وضعیت خاصی در منطقه آسیای مرکزی دارد. این کشور در نزدیکی دو قدرت بزرگ یعنی روسیه و چین قرار دارد و برای حفظ حاکمیت خود، در تلاش بوده روابط مثبت خود را با هردوی آنها حفظ کند. این رویکرد را شاید بتوان رویکرد چندوجهی برای کاهش ریسک نامید؛ یعنی پرهیز از ایجاد دشمنی آشکار با قدرت‌های بزرگ‌تر. این استراتژی در شرایط رقابت محدود به بهترین شکل عمل می‌کند اما در صورت تغییر شرایط جهانی، این رویکرد هم احتمالاً نیاز به به‌روزرسانی خواهد داشت.

در گذشته همواره درباره اینکه جهان در عصر «حوزه‌های نفوذ» بسر می‌برد صحبت به میان آمده است و اتفاقاً منطقه قفقاز به وضوح جزو مناطقی است که در چارچوب این تعریف می‌گنجد. اما آیا این شرایط قرار است به همین شکل باقی بماند؟

برای پاسخ به این پرسش، باید درباره سال‌های پیش رو در این منطقه پیش‌بینی‌هایی کرد. در شرایطی که جنگ اوکراین، جنگ تجاری آمریکا با چین و انواع درگیری‌های دیگر در جهان وجود دارد، شاهد آن هستیم که روسیه نیز در حال بازسازی نظامی خود است و احتمالاً می‌خواهد یک دولت فراملی ایجاد کند؛ به طوری که در کشورهای اطرافش نفوذ خود را بالا ببرد.

منبع: مرکز اروپایی تحلیل سیاست

چرا باید خواند: استقلال از اتحاد شوروی یک چیز است و حفظ استقلال در جهان امروزی یک چیز دیگر. بخوانید تا ببینید قزاقستان با وابستگی اقتصادی و تسلیحاتی به روسیه چطور با این دشواری‌ها چطور کنار می‌آید.

مثلاً موضوع افزایش نفوذ شدید روسیه در دولت بلاروس موضوعی است که دولت‌هایی مانند قزاقستان را نسبت به آینده نگران می‌کند و زنگ هشدار را در آکاوردا (کاخ ریاست‌جمهوری قزاقستان) به صدا درمی‌آورد.

در وهله اول، کشورهایی مانند قزاقستان نگران این هستند که موضع‌گیری‌های هسته‌ای روسیه و عدم توافق در مورد جنگ اوکراین در نهایت به ضررشان تمام شود. واقعیت این است که جنگ روسیه تهدیدی برای قزاقستان محسوب می‌شود. این کشور عضو سازمان پیمان امنیت جمعی است و مسکو در صورت گسترش جنگ ممکن است از این پیمان برای فشار بر قزاقستان استفاده کند. علاوه بر این، جنگ کرملین چالشی بزرگ برای اقتصاد قزاقستان که شدیداً به صادرات زغال‌سنگ، نفت و گاز وابسته است ایجاد کرده و کنسرسیوم خط لوله خزر هم که اساساً در این مناقشه با موانع زیادی برخورد کرده است.

در وهله بعدی، برخی دولت‌ها در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی از این نگران‌اند که کرملین قصد ایجاد یک دولت فراملی را داشته باشد. شایعات درباره برنامه روسیه برای «ادغام» بلاروس تا سال ۲۰۳۰ میلادی اخیراً به دلیل فاش‌شدن یک سند محرمانه مطرح شده است. همچنین اظهارات اخیر ولادیسلاو سورکوف معاون پیشین ریاست‌جمهوری روسیه مبنی بر اینکه ایدئولوژی «جهان روسی» مرزی نمی‌شناسد، همگی نشان می‌دهند که احتمال دارد مسکو در پی تشکیل چنین ساختاری باشد.

موضوع بعدی این است که کشورهایی مثل قزاقستان که حتی «قدرت متوسط» هم در منطقه محسوب نمی‌شوند، محدودیت‌های زیادی را در تصمیم‌گیری آینده پیش روی خود می‌بینند و بنابراین حتی اگر تهدیدها را تشخیص هم بدهند ممکن است برای مقابله با آنها کاری از پیش نبرند.

در چنین شرایطی، منطقی است که کشورها برای بهبود وضعیت آینده خودشان و رسیدن به نفوذ بیشتر، به دنبال افزایش قدرت اقتصادی خود باشند و ظاهراً قزاقستان نیز همین مسیر را در پیش گرفته است. قزاقستان در حال حاضر در حال جذب سرمایه‌گذاری خارجی است و امیدوار است صادرات نفت خود را از طریق خط لوله باکو-تفلیس-جیحان (BTC) افزایش دهد. این کشور همچنین تمرینات نظامی مشترک با کشورهای ترک‌زبان برگزار کرده است. با این حال، مواضعی که قزاقستان در مورد جنگ اوکراین و تبعات آن داشته، ممکن است در آینده برایش دردسرهای دیپلماتیک درست کند.

این در حالی است که قزاقستان به وابستگی خود به تسلیحات روسی آگاه است و قاسم‌جمالت توکایف رییس جمهور قزاقستان نیز به وضوح بر ضرورت کاهش اتکا به تجهیزات دفاعی خارجی تأکید کرده است و این یعنی تنوع بخشیدن بیشتر به واردات تسلیحات جزو سیاست‌های آینده قزاقستان خواهد بود. مقامات قزاقستان همچنین از تکرار ایجاد حوزه‌های نفوذ در منطقه و افزایش قدرت روسیه در این راستا هراس دارند.

واقعیت این است که دولتی مانند قزاقستان برای رسیدن به اهدافی که ذکر شد چاره‌ای نخواهد داشت جز اینکه دو رویکرد را دنبال کند: اول اینکه سیستم حکومتی بسیار شخص‌محور دوران نظربایف را با نهادهای دموکراتیک واقعی جایگزین کند. و دوم اینکه درباره خروج احتمالی از سازمان پیمان امنیت جمعی و اتخاذ موضع بی‌طرفی تدابیری را در پیش بگیرد. با این حال، اجرایی شدنِ برخی از این پیشنهادها به معنای بازنگری در ماهیت دکترین چندوجهی قزاقستان خواهد بود، به این معنا که موازنه‌گری در برابر روسیه پررنگ‌تر شود. در چنین شرایطی، رویکرد کاهش ریسک یعنی پرهیز از ایجاد دشمنی آشکار با قدرت‌های بزرگ‌تر نمی‌تواند به صورت موثر ادامه پیدا کند. آیا این رویکرد دربرابر موجودیت روسیه به عنوان یک قدرت حافظ وضع موجود قابل دفاع خواهد بود؟ آینده پاسخ این پرسش را مشخص خواهد کرد.



[آینده جهان]

آنها که از لحاظ ژئوپلیتیک خواب ماندند

اروپا چطور خودش را در دام خطر انداخت؟



منبع: فارن پالسی

چرا باید خواند:

اروپا امروز از لحاظ نظامی در برابر روسیه بی‌دفاع شده و آمریکا را مثل سابق به عنوان حامی بی قید و شرط خود در ناتو نمی‌بیند. این گزارش به صورت مفصل توضیح می‌دهد که اروپا چطور به انواع هشدارها و نشانه‌های ژئوپلیتیک در اطرافش بی‌توجهی کرد و به اینجا رسید و چطور می‌تواند در آینده با این همه مشکلات دوام بیاورد.

این روزها اروپا خود را در خطرناک‌ترین وضعیتش از دهه ۱۹۴۰ تاکنون می‌یابد. اروپایی که به کمک آمریکا برای مقابله با روسیه در جنگ اوکراین امید داشت، حالا در دوران دوم ریاســت جمهوری دونالد ترامپ دریافته که باید بدون پشتیبانی آمریکا کارش را پیش ببرد.

واشینگتن این موضوع را پنهان نکرده که به طور مستقیم با مسکو و کی‌یف مذاکره می‌کند و کاری به مشــارکت کشــورهای اروپایی ندارد. اروپایی‌ها در عین حال حس می‌کنند آمریکا بیش از اندازه به مواضع روسیه روی خوش نشان داده است. علاوه بر این، دولت ترامپ می‌گوید هر گونه تضمین امنیتی به اوکراین باید توسط کشورهای اروپایی و بدون حمایت آمریکا ارائه شود. او همچنین نسبت به پایبندی خود به تعهدات ماده ۵ ناتو برای دفاع از اروپا در صورت حمله، ابراز تردید کرده است. این وضعیتی است که نیروهای مسلح اروپا برای مواجهه با آن اصلاً آماده نیستند.

البته اروپایی‌ها می‌توانند تمام این تحولات را به گردن ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه و دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا بیندازند. اما رهبران اروپایی به وضوح می‌دانند شرایط امروزشان درواقع پرداختن بهای نادیده گرفتن واقعیت‌های ژئوپلیتیک در گذشته است.

آنها در این راه تنها نیستند. تاریخ مملو از نمونه‌هایی است که رهبران جهان در آنها به واقعیت‌های ژئوپلیتیک بی‌اعتنایی کرده‌اند و ملت‌هایشان در نهایت بهای سنگینی پرداخته‌اند. ناپلئون بناپارت امپراتور فرانســه، هنگام حمله به روســیه در سال ۱۸۱۲ چالش‌های جغرافیایی را نادیده گرفت و تلفات ویرانگر ارتشش در آنجا به شکست نهایی او در نبرد واترلو (حدود سه سال بعد) انجامید. آلمان نازی نیز مرتکب اشتباهی مشابه شد و با حمله به اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۱، خود را درگیر جنگی در دو جبهه کرد و درنهایت سقوط کرد.

همچنین در گذشته دورتر و در سطح کلان استراتژیک، سلسله مینگِ چین یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات ژئوپلیتیک تاریخ را مرتکب شد. در سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی، چین نیروی دریایی‌ای را به آب‌ها فرستاد که از نظر قدرت و عظمت بی‌نظیر بود و به‌طور کامل بر راه‌های تجاری اقیانوس هند و غرب اقیانوس آرام تسلط داشت. اما از دهه ۱۴۳۰ میلادی به بعد، دقیقاً در زمانی که مهارت‌های کشتی‌سازی و دریانوردی اروپا در حال پیشرفت بود، امپراتورهای چین حمایت خود از کشتی‌سازی را کاهش دادند و تجارت از طریق اقیانوس را ممنوع کردند.

دست کشیدن چین از دریانوردی تجاری در اواسط قرن پانزدهم میلادی باعث شد این سرزمین تا قرن‌ها بعد بهای این اشتباه را بدهد. در نتیجه این اشتباه بزرگ بود که نیروی دریایی کشورهای اروپایی در پنج قرن بعدی بعد بر آب‌های آسیا تسلط یافتند.

درسی که درست حفظ نشد

اکنون به وضوح می‌توان دید که اروپا از این نمونه‌های موجود در تاریخ درس نگرفته است و سه تحول ژئوپلیتیک بزرگ امروزی را نادیده گرفته است:

اول اینکه اروپا تا حد زیادی ظهور مجدد روسیه به عنوان یک قدرت امپریالیستی را نادیده گرفته است. این مهم‌ترین تحول ژئوپلیتیکی است که از پایان جنگ سرد تاکنون به طور مســتقیم بر اروپا تأثیر گذاشته است. مانند امپراتوران مینگ که نیروی دریایی خود را منحل کردند، اروپایی‌ها به معنای واقعی کلمه، توجه به تحولات ژئوپلیتیک را رها کردند.

ظرف دو دهه، آنها مشغول ایجاد نیروهایی بودند که بیشتر مناسب مبارزه با شورشیان در کوه‌های افغانستان و ترساندن دزدان دریایی در خلیج عدن بود و دفاع از سرزمین‌های اروپایی اصلاً در اولویتش نبود. اروپا می‌توانست از تعطیلات ژئوپلیتیکی خود لذت ببرد و چشم‌هایش را بر جسارت رو به رشدِ پوتین ببندد. دلیلش هم فقط یک چیز بود: اینکه آمریکا تضمین امنیتی به اروپا داده بود.

در سال ۲۰۱۸ دونالد ترامپ به اروپایی‌ها درباره وابستگی‌شان به انرژی روسیه هشدار داد و مقامات آلمانی حرف او را جدی نگرفتند. درواقع آنها با تداوم این وابستگی به روسیه یک اشتباه استراتژیک خطرناک مرتکب شدند.

دوم اینکه اروپا در درک منطق ژئوپلیتیک ظهور چین نیز ناکام بوده است. اما ظهور چین چیزی نبود که پنهان بماند. در نتیجه آمریکا به تدریج مجبور شده است تمرکز و موازنه نظامی خود را به سمت منطقه اقیانوس هند و آرام تغییر دهد.

باید به این نکته توجه داشت که در سال ۲۰۱۱، زمانی که دولت اوباما برای اولین بار از رویکرد «چرخش به سمت آسیا»ی آمریکا خبر داد، تنها دو کشور اروپایی به تعهداتشان در ناتو مبنی بر اختصاص حداقل ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی‌شان به امور دفاعی عمل می‌کردند. یک دهه بعد، یعنی در سال ۲۰۲۱، تنها چهار عضو اروپاییِ دیگر ناتو توانسته بودند این هدف را محقق کنند.

یکی از دلایل مهم برای عدم تحقق این موضوع در میان اعضای اروپایی ناتو این بود که آمریکا ظاهراً رویکرد چرخش به سمت آسیای خود را به حال تعلیق درآورده بود. این موضوع زمانی واضح شد که آمریکا در واکنش به تهاجم روسیه به شبه جزیره کریمه در سال ۲۰۱۴ میلادی، نیروهایی را به اروپای شرقی آورد و ناوهایش را نیز در اقیانوس اطلس مستقر کرد.

در آن زمان، بسیاری از اروپایی‌ها خوشحال بودند و گمان می‌کردند که واشینگتن برای همیشه به اروپا بازگشته است. با این حال، آنها یک نکته را نادیده گرفتند: در روابط بین‌الملل موضوع توازن قدرت و هراس از گسترش هژمون‌ها همواره باعث تغییر شرایط می‌شود و موضوع نفوذ غرب در آسیا نیز از این موضوع مستثنی نبود.

چین در همین میان داشت راه خودش را می‌رفت: این کشور در سال ۲۰۲۳ میلادی به میزان ۳۰۹ میلیارد دلار در حوزه دفاعی خرج کرد که بیشتر از مجموع هزینه‌های دفاعی مناطق شرق و جنوب آسیا می‌شد. در چنین شرایطی مشخص بود که اگر آمریکا از حضور نظامی‌اش در آسیا عقب‌نشینی کند، چین می‌تواند به راحتی بر منطقه تسلط یابد.

اما وضعیت در اروپا بسیار متفاوت است. اقتصاد روسیه از نظر تولید ناخالص داخلیِ اسمی (نامینال) عملاً کوچک‌تر از ایتالیا است و فاقد ظرفیت‌های اساسی در حوزه تکنولوژیک و تولید است. در چنین حالتی، تنها علت ناتوانی اروپایی‌ها در ایجاد بازدارندگی و مهار روسیه کاملاً ناشی از عدم تمایل رهبران اروپایی در گذشته و حال برای انجام این کار بوده است. این تفاوت در توازن قدرت آسیایی و اروپایی باعث می‌شود متوجه شویم که چرا دونالد ترامپ می‌خواهد موضوع جنگ اوکراین را زودتر تمام کند: آمریکا می‌خواهد تعادل نظامی سریع‌تری در آسیا برقرار شود و آمریکا امتیازهای خودش را در این راه بگیرد. اروپایی که قبلاً به فکر این لحظه نبوده هم ضرر خواهد کرد.

سومین مسئله ژئوپلیتیکی که اروپا آن را نادیده گرفته و بابتش هم ضرر کرده است، شراکت چین و روسیه و همچنین منطق استراتژیک ذاتی آن است. چین و روسیه برای این شراکت ارزش زیادی قائل هستند. دلایلش هم روشن است: رشد اقتصادی چین به روسیه این امکان را داده است که روابط تجاری خود را متنوع کرده و وابستگی خود را به اروپا کاهش دهد. در سال ۲۰۱۴ میلادی غرب برای اولین بار در واکنش به الحاق کریمه به روسیه، تحریم‌های اقتصادی و مالی را بر کرملین اعمال کرد و از همین زمان بود که موضوع شراکت با چین دارای اهمیت ویژه‌ای برای روسیه شد.

اروپایی‌ها بیشتر در پی این بوده‌اند که متحدان خوبی برای آمریکا باشند و اصلاً روی توسعه قابلیت‌های استراتژیک خود سرمایه‌گذاری نکرده‌اند

مسکو و پکن خیال یکدیگر را راحت کرده‌اند

روسیه در مناسباتش با چین شریک کوچک‌تر به شمار می‌آید. با این حال کرملین می‌داند که چین سرگرم رقابت خود با آمریکا در منطقه اقیانوس آرام است و این موضوع تا حدی خیال روسیه را راحت می‌کند. درواقع اگر روسیه به جای چین دارای یک همسایه بزرگ و قدرتمند و غیرصمیمی بود، احتمالاً اصلاً حمله به اوکراین را آغاز نمی‌کرد چون خیالش از بابت آن همسایه راحت نبود.

در آن سوی قضیه نیز چین معتقد است که داشتن روابط خوب با روسیه با توجه به مسائل ژئوپلیتیک و ملاحظات مربوط به توازن قوا ضروری است. پکن می‌داند که اگر مسکو را در کنار خود داشته باشد، رقابت با آمریکا حتی آسان‌تر خواهد بود.

تمام عواملی که ذکر شد را در نظر داشته باشید و آن‌گاه متوجه خواهید شد که اروپا در بی‌توجهی به این همه مسئله ژئوپلیتیک چه خطای بزرگی مرتکب شده است. بازگشت روسیه به امپریالیسم، تغییر رویه آمریکا در آسیا، و مشارکت چین و روسیه باید به رهبران اروپایی دلایل زیادی می‌داد که در تصمیمات خود در حوزه امنیتی تجدید نظر کنند اما این کار را نکردند.

برخی کارشناسان معتقدند اروپا دائم در حال تعطیلی تاریخی به سر می‌برد و بنابراین نباید از ناآگاهی ژئوپلیتیک آنها تعجب کرد. این در حالی است که قدرت‌های بزرگ اروپایی قبلاً استاد استراتژی بودند.

مکتب رئالیسم در تئوری روابط بین‌الملل که تمرکز زیادی روی موازنه قوا دارد، عمدتاً بر مطالعه قدرت‌های بزرگ اروپایی استوار است. در اوج امپراتوری بریتانیا در سال ۱۸۴۸ میلادی، لرد پالمرستون وزیر امور خارجه وقت انگلیس اعلام کرد که «ما هیچ متحد ابدی نداریم و ما هیچ دشمن دائمی نداریم. منافع ما ابدی و همیشگی است و همان را دنبال می‌کنیم.» اروپایی‌ها باید این توصیه‌های پالمرستون را در دهه‌های اخیر جدی می‌گرفتند اما این کار را نکردند و دچار کوری استراتژیک شدند.

کوری استراتژیک اروپا دلایل مختلفی دارد که مهم‌ترینش وجود رهبرانِ فاقد بینش و خرد است. اما توضیحات دیگری هم وجود دارد: مثلاً اینکه کشورهای اروپایی که قبلاً اربابان حوزه استراتژی بودند به تدریج به زیردستان استراتژیک آمریکا تبدیل شدند. از زمان بحران سوئز در سال ۱۹۵۶ میلادی که آمریکا عملاً بریتانیا و فرانسه را مجبور کرد از تلاش خود برای حمله به مصر و کنترل کانال سوئز عقب‌نشینی کنند، شاهد چنین



وضعیتی بوده‌ایم. در حالی که دولت‌های اروپایی در دهه‌ها و سال‌های پس از آن، مخالفت خود را در مورد سیاست‌های مختلف آمریکا از جمله حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی ابراز کرده‌اند، عملاً تحولی صورت نگرفته که اروپایی‌ها را از وضعیت دولت‌های درجه دوم دربیاورد و آنها را به وضعیتی برابر با آمریکا برساند. به این ترتیب، آنها بیشتر نگران این بوده‌اند که متحدان خوبی باشند و اصلاً روی توسعه قابلیت‌های استراتژیک خود سرمایه‌گذاری نکرده‌اند.

یکی دیگر از دلایل ضعف و ناتوانی استراتژیک اروپا این بوده که رهبران این قاره تمرکز تقریباً انحصاری و زیادی بر قوانین داشته‌اند و همین طور موضوع چندجانبه گرایی در تفکر اروپایی معاصر را بیش از حد دنبال کرده‌اند.

تغییر پارادایم بین لیبرالیسم قانون‌محور و رئالیسم مبتنی بر موازنه قدرت درواقع نیروی اصلی بوده که رفتارهای دولت‌های اروپایی را شکل داده است. این موضوع البته در روابط بین‌الملل نیز بارها تکرار شده است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اروپایی‌ها بیش از پیش به این نتیجه رسیدند که سرانجام شرایط برای تحقق یک ایده مهم امانوئل کانت فیلسوف آلمانی فراهم شده است: یعنی این ایده که زمان برقراری صلح ابدی مبتنی بر دموکراسی، تجارت آزاد و نهادهای مهارکننده قدرت فرا رسیده است. این خوش‌بینیِ پس از جنگ سرد البته منحصر به اروپا نبود، اما در اروپا بیش از هر گوشه دیگر جهان حاکم بود.

درنهایت لیبرالیسم نه‌تنها به پارادایم رایج، بلکه به یک الزام اخلاقی تبدیل شد. نتیجه‌اش این بود که طرفداران رئالیسم ژئوپلیتیکی که همواره بر موازنه قدرت تاکید داشتند، نادیده گرفته شدند و حتی مورد تمسخر قرار گرفتند. نمونه واضحش آن زمانی بود که در سال ۲۰۱۸ میلادی دونالد ترامپ به اروپایی‌ها درباره وابستگی‌شان به انرژی روسیه هشدار داد و مقامات آلمانی حرف او را جدی نگرفتند. درواقع رهبران اروپایی با تداوم این نوع از وابستگی به روسیه یک اشتباه استراتژیک خطرناک مرتکب شدند و حالا هم باید تلافی‌اش را بدهند.

راه‌هایی برای جبران بی‌خردی‌های سابق

حالا پرسشی که مطرح می‌شود این است که اروپا باید از اینجا به کجا برود؟ سرنوشت سلسله مینگ که اشتباهاتش قرن‌ها چین را آزار داد نباید در اروپا تکرار شود. برای تحقق این هدف، اروپا به یک استراتژی عظیم نیاز دارد که در مورد امنیت، دموکراسی و اقتصاد دیدگاه منسجمی داشته باشد. این نیاز برای اروپا واقعاً فوری است. با توجه به سیاست پراکنده قاره اروپا و نبود رهبری روشن و خردمند، این کار اصلاً آسان نیست.

اجازه بدهید به موضوع جنگ اوکراین برگردیم. از نظر امنیتی، شاید بتوان گفت که جنگ اوکراین باعث شده توانایی نظامی روسیه تا حدی تضعیف شود. اگر ابعاد این ضعف مشخص شود، اروپا می‌تواند از آن بهره ببرد. تحلیلگران دفاعی تخمین می‌زنند که اروپا احتمالاً یک پنجره پنج تا ده ساله برای تقویت قابلیت‌های نظامی خود در برابر روسیه دارد و بعد از آن احتمالاً می‌تواند نیرویی بیشتر از روسیه داشته باشد و ضعف خود را جبران کند.

اگرچه سیاست‌های ترامپ احتمالاً برای همیشه دیدگاه اروپا را نسبت به آمریکا تغییر داده است، اما احتمالش هست که روابط ترانس‌آتلانتیک (دو سوی اقیانوس اطلس یا همان مناسبات اروپا و آمریکا) به طور کامل از بین نرود. اروپا به جای تلاش برای توسعه رویکرد مستقل مرتبط با اتحادیه اروپا، باید مناسباتش با آمریکا در چارچوب ناتو را بهتر کند. در عین حال بسیاری از کارشناسان معتقدند که اروپا باید «ناتوی معکوس» را نیز در نظر داشته باشد؛ به طوری که اروپا - نه آمریکا- نیروی مسلط در ائتلاف ناتو شده باشد.

حتی با حفظ روابط ترانس‌آتلانتیک، اروپا باید خودمختاری استراتژیک خود را تا حدی افزایش دهد که بتواند از موضوع جدایی‌اش از آمریکا جان سالم به در ببرد. اروپا همچنین باید به اندازه کافی قوی باشد تا دوباره به دام اتحادهای جدید نیفتد. آمریکا معمولاً از متحدان خود در اروپا می‌خواهد که در ماموریت‌های خارج از منطقه مشارکت کنند و به اصطلاح کارهای کثیف آمریکا را برایش انجام دهند. اما این در تضاد با منافع اروپایی‌هاست و دیگر نباید در این دام افتاد؛ هر چند که دولت‌هایی مانند انگلیس هنوز به این روش به عنوان راهی برای حفظ نظر مثبت آمریکا نگاه می‌کنند.

اگر روسیه به جای چین دارای یک همسایه بزرگ و قدرتمند و غیرصمیمی بود، احتمالاً اصلاً حمله به اوکراین را آغاز نمی‌کرد چون خیالش از بابت آن همسایه راحت نبود

در همین میان نباید فراموش کرد که چالش‌های پیش روی اروپا فراتر از مسئله امنیت است. الگوی حکمرانی دموکراتیک اروپا اکنون در معرض تهدید شدید قرار گرفته است و این تهدید هم از داخل است و هم از دخالت‌های روسیه و آمریکا نشات می‌گیرد.

موضوع دیگر همان چیزی است که در گزارش اخیر ماریو دراگی در مورد رقابت‌پذیری اتحادیه اروپا هم آمده است؛ اینکه اقتصاد اروپا در حال فروپاشی است. در واقع، گزارش اخیر سازمان توسعه صنعتی سازمان ملل تخمین زده است که تا سال ۲۰۳۰ میلادی، کارخانه اروپا یعنی آلمان تنها سه درصد از تولید صنعتی جهانی را به خود اختصاص خواهد داد. این در حالی است که این رقم در سال ۲۰۰۰ میلادی به هشت درصد می‌رسید. این در شرایطی است که چین که در سال ۲۰۰۰ تنها شش درصد از تولید صنعتی جهانی را در اختیار داشت تا سال ۲۰۳۰ میلادی این رقم را به ۴۵ درصد خواهد رساند. این برای کشورهای غربی یک فاجعه به شمار می‌آید.

به منظور حفظ جذابیت دموکراسی و همین طور داشتن ساختار دفاعی برای مقابله با روسیه، اروپا چاره‌ای ندارد جز اینکه به سرعت اقتصاد خود را احیا کند. اگر آمریکا دیگر تمایلی به شراکت اقتصادی با اروپا نداشته باشد، رهبران اروپایی باید به دنبال بازگرداندن انگلیس به اتحادیه اروپا، توسعه پیوندهای این قاره با آفریقا و تجدید نظر در روابط خود با چین باشند. اروپا باید از خواب طولانی ژئوپلیتیک خود بیدار شود.



از نظر سیاسی، مهاجرت به عنوان سوپاپ اطمینانی عمل کرده که از انباشت نارضایتی‌های اجتماعی و سیاسی ناشی از بیکاری به‌ویژه در میان مردان و جوانان جلوگیری کند.

[آینده قفقاز]

فرار از رکود، کار در خلأ

قصه روسیه و آسیای میانه داستان پیوندهای کارگری در حال گسست است



دهه‌هاست که مهاجران در جستجوی کار از کشورهای آسیای میانه به روسیه می‌روند. اما این پیوندهای دیرینه اکنون در حال سست‌شدن هستند.

علی‌شیر خودویروف با نشان دادن عکسی از خودش که در میدان سرخ مسکو در سال ۲۰۰۲میلادی گرفته شده، می‌گوید: «این عکس مربوط به اولین سفرم به روسیه است.» این مرد ۵۵ ساله اهل دوشنبه (پایتخت تاجیکستان) نزدیک به بیست و پنج سال همواره در هر شرایطی برای کارهای فصلی به روسیه سفر می‌کرد و در مشاغل مختلفی، از کارگاه‌های ساختمانی گرفته تا رستوران‌های پایتخت روسیه و حومه آن، مشغول به کار می‌شد.

در آلبوم قدیمی و خاک‌خورده او، علاوه بر عکس جوانی‌اش در مسکو، تصاویری از دو پسرش در روسیه نیز دیده می‌شود. خودویروف که در حین تعریف خاطرات مهاجرت کاری‌اش چند دندان طلای خود را نشان می‌دهد، تاکید دارد که «پیدا کردن کار مداوم و باثبات در تاجیکستان هنوز سخت است و به همین دلیل پسرانم راه من را ادامه داده‌اند و برای کار به روسیه می‌روند.»

در سرمای طاقت‌فرسای مسکو، وقتی ساختمان‌های بلندمرتبه ساخته می‌شوند یا وقتی خیابان‌های شهر از برف پاک می‌شود، کمتر کسی به چهره‌های کارگرانی که از تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان و دیگر کشورهای آسیای میانه آمده‌اند و این امور را انجام می‌دهند توجه می‌کند.

درواقع داستان زندگی خودویروف در میان مردم کشورهای آسیای میانه اصلاً عجیب و منحصر به فرد نیست. از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰، میلیون‌ها نفر از مردم آسیای میانه و اتباع کشورهای تازه استقلال یافته که نتوانسته بودند در کشورهای خودشان و در آن اقتصادهای راکد، شغل مناسب پیدا کنند به روسیه روی آورده‌اند تا به دنبال کار و درآمد بالاتر باشند. در کشورهای خودشان بیکاری بیداد می‌کرد، دستمزدها ناچیز بود و فرصت‌های شغلی خاصی وجود نداشت.

امروز، بر اساس آمارهای رسمی، حدود ۴ تا ۶ میلیون کارگر مهاجر از آسیای میانه در روسیه مشغول به کار هستند که حدود ۱۰ درصد از نیروی کار این کشور را تشکیل می‌دهند. این مهاجرت گسترده نیروی کار، هم آسیای میانه و هم روسیه را دگرگون کرده است.

از یک سو، مهاجرت انبوه کارگران به دولت‌های ناکارآمد در آسیای میانه این امکان را داده تا از پاسخگویی به مطالبات داخلی برای ایجاد شغل و ارائه کالاها و خدمات عمومی شانه خالی کنند. از نظر سیاسی، مهاجرت به عنوان سوپاپ اطمینانی عمل کرده که از انباشت نارضایتی‌های اجتماعی و سیاسی ناشی از بیکاری به ویژه در میان مردان و جوانان جلوگیری کند.

از سوی دیگر، این پدیده به شکل‌گیری روسیه جدید کمک کرده است. مهاجرت نیروی کار از سقوط جمعیتی روسیه جلوگیری کرده، به رونق اقتصاد آن یاری رسانده و باعث شده که تمامی برنامه‌های بلندپروازانه روسیه (از المپیک ۲۰۱۴ سوچی گرفته تا جنگ‌های خارجی مثل جنگ اوکراین) قابل انجام باشند. استانداردهای زندگی بالاتر روس‌ها که بر دوش کارگران مهاجر از آسیای میانه شکل گرفته است، به نوعی سوپاپ اطمینانی برای روسیه نیز محسوب می‌شود. این کارگران در شغل‌های مختلفی مثل راننده تحویل کالا گرفته تا کار نظافتی مشغول هستند.

منبع: دیپلمات

چرا باید خواند:

برخی بخش‌های حیاتی اقتصاد روسیه به شدت به کارگران مهاجر از کشورهای آسیای میانه وابسته است. بخوانید تا ببینید این رابطه متقابل چطور هنوز ادامه دارد.

به همین جهت است که برخی معتقدند کارگرانِ آسیای میانه‌ای در روسیه را باید ستون‌های خاموش اقتصاد روسیه قلمداد کرد. مثلاً کارگران زیادی در بخش ساخت و ساز روسیه اهل آسیای میانه هستند و بیش از ۳۰ درصد کارگران ساختمانی در مسکو و سن‌پترزبورگ را مهاجران تشکیل می‌دهند. در مناطق جنوبی روسیه، محصولات کشاورزی عمدتاً توسط کارگران ازبک و تاجیک برداشت می‌شود. همچنین تقریباً تمامی نظافت‌چی‌های ساختمان‌های اداری و مسکونی از آسیای میانه هستند.

از آن سو، اقتصادهای ضعیف آسیای میانه به پول‌هایی که کارگران به خانه می‌فرستند (حواله‌های ارزی) وابسته‌اند. در سال ۲۰۲۱، حواله‌های کارگران تاجیک حدود ۳۰ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل می‌داد. از سوی دیگر، روسیه بدون این نیروی کار ارزان با بحران نیروی کار مواجه می‌شد، به ویژه با توجه به کاهش جمعیت و پیری جامعه روسیه.

به هر حال، این مهاجرت‌های کاری گسترده، کشورهای آسیای میانه را از نظر اقتصادی و سیاسی به روسیه وابسته نگه داشته است. حتی می‌توان گفت این رابطه به آینه‌ای عجیب از سرنوشت خود روسیه، روابطش با جهان و حتی با خودش تبدیل شده است.

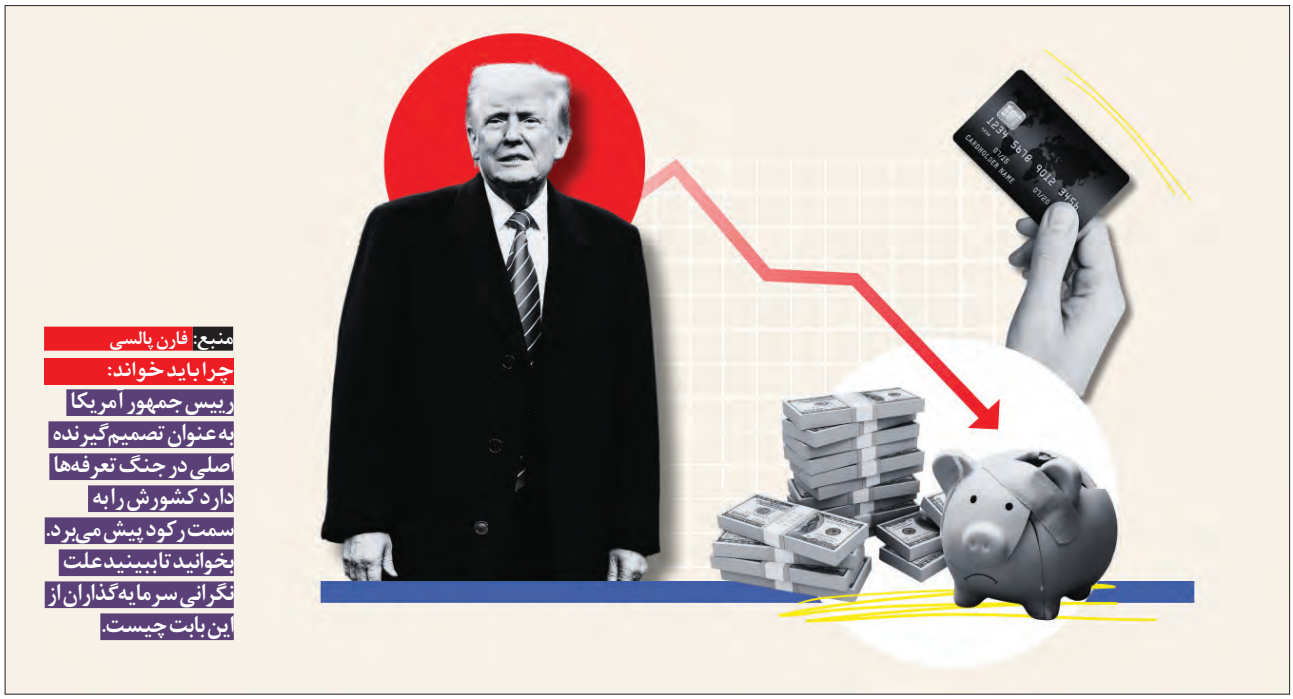
تیمور عمرانوف تحلیلگر بنیاد کارنگی برای صلح بین‌المللی در این خصوص می‌گوید: «برخی بخش‌های حیاتی اقتصاد روسیه چنان وابسته به نیروی کار مهاجر هستند که بدون آن عملاً وجود خارجی نخواهند داشت.»

او می‌گوید: «آن دسته از اهالی مسکو که به خارج سفر می‌کنند و از گرانی و کندی خدمات تاکسی یا بدمزگی قهوه شکایت دارند، هرگز به این فکر نمی‌کنند که خدمات عالی به مشتریان در شهرهای بزرگ روسیه تنها به لطف نیروی کار ارزان‌قیمت مهاجر ممکن شده است.» تنها زمان می‌تواند نشان دهد که اقتصاد روسیه در آینده تا چه حد وابسته به این کارگران باقی خواهد ماند.

[آینده آمریکا]

به سوی رکودِ غیرضروری

چرا سیاست تعرفه‌ای ترامپ شبیه راننده‌ای است که با کله به دیوار می‌زند؟



منبع: فارن پالسی
چرا باید خواند:
رییس جمهور آمریکا
به‌عنوان تصمیم‌گیرنده
اصلی در جنگ تعرفه‌ها
دارد کشورش را به
سمت رکود پیش می‌برد.
بخوانید تا ببینید علت
نگرانی سرمایه‌گذاران از
این بابت چیست.

به دنبـــال هرج و مرج بزرگی که اعلام تعرفه‌های دونالـــد ترامپ در بازارها به بار آورد، بسیاری از اقتصاددانان بر ماهیت ابرتورم‌زای این تعرفه‌ها تمرکز کرده‌اند که در کنارش مســـائل دیگری هم مطرح بوده: کاهش ۱۵ درصدی شاخص بورس و محو شدن حدود ۵ تریلیون دلار ثروت بر اثر آن، آسیب به اعتماد مصرف‌کنندگان و انتظـــار برای تعرفه‌های تلافی‌جویانه کشـــورهای دیگر و البته روش مضحک و غیرقابل اعتماد محاسبه فرمول تعرفه‌ها. این ۵ تریلیون دلار ثروتی که درباره‌اش حرف می‌زنیم شاید کافی بود تا هزینه یک قرن جنگ اوکراین و یک قرن بودجه مؤسســـات ملی سلامت را تأمین کنـــد. اما نگرانی بزرگ‌تری کـــه از زمان اعلام تعرفه‌های ترامپ بارها از زبان مدیران عامل شـــرکت‌ها شـــنیده‌ایم، این است که کسب‌وکارها کاملاً در صدور مجوز برای سرمایه‌گذاری‌های جدید فلج شده‌اند.

دلیلش این اســـت که تعرفه‌های ترامپ به نامطمئن‌ترین روش ممکن اعمال می‌شـــوند. او خیلی ســـریع تمایل خود را برای مذاکـــره و معامله جهت کاهش تعرفه‌های برخی کشورهای خاص نشان داده است. درواقع او حتی نگذاشته جوهر تعرفه‌هایش روی کاغذ خشک شود.

این دقیقاً با سبک کلاسیک مذاکره دونالد ترامپ همخوانی دارد: او چنان محکم به حریف مشـــت می‌زند که او التماس‌کنان تقاضای معامله کند و سپس در ادامه مسیر، صرفاً بر اساس شرایط و هرچه پیش آید خوش آید جلو می‌رود.

این شاید زمانی برای ترامپ جواب می‌داد که کسب‌وکار خانوادگی بنیاد ترامپ را مدیریت می‌کرد، اما استفاده از این روش به عنوان سیاست حکومتی به وضوح فاجعه‌بار است. اقتصاد جهانی را که نمی‌توان با بنیاد ترامپ مقایسه کرد.

در میان، مسئله فلج شدنِ سرمایه‌گذاری در کسب‌وکارها موضوعی نگران کننده است. مدیران عامل صنایع مختلف -از خودروسازی گرفته تا داروسازی و قطعات کامپیوتری- می‌گویند کاری که ترامپ انجام می‌دهد درواقع ضربه‌زننده به هدفی است که او در ذهن دارد و دقیقاً نتیجه معکوس را ایجاد می‌کند.

واقعیت این است که کســـب‌وکارها برای تصویبِ سرمایه‌گذاری‌های جدید به پیش‌بینی‌پذیری و سال‌ها زمان نیاز دارند، زیرا معمولاً از زمان تصویب سرمایه‌گذاری تا راه‌اندازی یک کارخانه، بیش از پنج سال زمان می‌برد. هیچ کسب‌وکاری نمی‌تواند سرمایه‌گذاری‌های میلیارد دلاری از پول سهامداران را در کارخانه‌ها یا بازگرداندن زنجیره‌های تأمین را در چنین شـــرایط متلاطم و در میان چنین سیاســـت‌های گیج‌کننـــده‌ای تصویب کند. درواقع هر مدیرعاملی که بخواهد چنین کاری انجام دهد، احتمالاً بلافاصله توسط هیئت مدیره و سرمایه‌گذاران اخراج خواهد شد.

با تغییر سیاست تعرفه‌ها، کسب و کارها مشاهده می‌کنند که نه روزبه‌روز، بلکه ساعت به ساعت با چرخش‌های سیاستیِ بزرگی مواجه هستند. درواقع مذاکرات پرتنشـــی پیش روی همه است و آینده هم قابل پیش‌بینی نیست. چطور ممکن اســـت که حرف ترامپ در چنین شرایطی درست از آب دربیاید و این آشفتگی به سود کسب و کارهای آمریکایی تمام شود؟

اگرچه ترامپ علاقه دارد با جار و جنجال از سرمایه‌گذاری‌های جدید شرکت‌ها در آمریکا ســـخن بگوید، واقعیت این است که تعداد کمی از این سرمایه‌گذاری‌ها محقق می‌شوند. این موضوع، ناکامی‌های دوره اول ریاست‌جمهوری او مانند کارخانه ۱۰ میلیارد دلاری فاکســـکان در ویسکانسین را به یاد می‌آورد که به مجموعه‌ای

اوضاع تعرفه‌ها دقیقاً با سبک کلاسیک مذاکره دونالد ترامپ همخوانی دارد: او چنان محکم به حریف مشت می‌زند که او التماس‌کنان تقاضای معامله کند و سپس در ادامه مسیر، صرفاً بر اساس شرایط و هرچه پیش آید خوش آید جلو می‌رود.

متروک و کارخانه‌ای تعطیل تبدیل شد.

بسیاری از مدیران عامل اکنون فقط هزینه‌های سرمایه‌ای از پیش برنامه‌ریزی شده را در قالب اعداد بزرگ و جذاب برای تیتر خبرها ارائه می‌دهند تا ظاهراً ترامپ را راضی نگه دارند و این در حالی است که در عمل، آنها برنامه‌های سرمایه‌گذاری جدید را معلق کرده‌اند. اینکه ترامپ وعده‌های قدیمی کسب‌وکارها برای سرمایه‌گذاری در آمریکا را به عنوان واکنش‌های جدید به سیاست‌های اقتصادی جدیدش مطرح می‌کند، کاملاً مضحک است.

در این میان باید توجه داشت که فلج شدن صدها میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در کسب‌وکارها اکنون دارد آثار خود را بر کل اقتصاد آمریکا نشان می‌دهد: شاخص اعتماد کسب‌وکارهای کوچک ان‌اف‌آی‌بی ۵۰ درصد سقوط کرده؛ بازار کار در حال تضعیف است و تعداد اخراج‌ها در سه ماه اخیر چهار برابر شده؛ هزینه‌های سرمایه‌ای و سرمایه‌گذاری‌ها به حالت رکود کامل درآمده؛ پیش‌بینی‌های رشد تولید ناخالص داخلی ۱ درصد کاهش یافته و صدها مشکل دیگر به وجود آمده است.

این چرخه نزولی تازه آغاز شده است. پیامدهای بلندمدت اقتصادی ناشی از این فلج سرمایه‌گذاری‌ها می‌تواند کاملاً فاجعه‌بار باشد؛ به خصوص با توجه به اینکه کسب‌وکارهای آمریکایی مسئول ۸۸ درصد از رشد سالانه تولید ناخالص داخلی هستند و همچنین ۸۵ درصد از استخدام‌های نیروی کار توسط این کسب‌وکارها انجام می‌شود. در چنین شرایطی، آنچه در معرض خطر قرار گرفته، ده‌ها تریلیون دلار سرمایه‌گذاریِ از دست رفته و میلیون‌ها شغلِ نابود شده است.

مدافعان ترامپ به این نکته اشاره می‌کنند که ممکن است او بتواند در روزها و هفته‌های آینده امتیازات واقعی از برخی کشورهای خارجی به ویژه شرکای تجاری آسیایی آمریکا بگیرد. واقعیت است که حتی ترامپ هم می‌داند که صنایعی با ارزش افزوده اندک مانند منسوجات، پوشاک و کفش به آمریکا بازنخواهند گشت. حتی منطقی است که انتظار داشته باشیم با فهرست معافیت‌های تعرفه‌ای برای برخی کشورها مواجه شویم و دولت ترامپ در ازای آن توانسته باشد فرصت‌های جدید بازار، حذف موانع غیرتعرفه‌ای تجاری و نرخ‌های تعرفه‌ای پایین‌تر را محقق کند.

اما حتی اگر ترامپ به برخی پیروزی‌های واقعی در این راه دست یابد، برای کسب‌وکارهای آمریکایی جنبه‌های منفی همچنان بسیار بیش‌تر از جنبه‌های مثبت است. واضح است که سیاست تعرفه‌ها کاملاً تحت تأثیر امیال شخصی غیرقابل پیش‌بینی و خیال‌پردازی‌های ترامپ است و نظارت و نظرسنجی از گروه‌های ذینفع مهم تجاری اصلاً مورد توجه دولت او قرار نداشته است. ترامپ و فقط ترامپ است که تصمیم‌گیرنده نهایی این بازی است. او از تحریک کشورها و شرکت‌ها علیه یکدیگر در رقابتی پرخطر برای جلب نظر خود لذت می‌برد.

این در حالی است که موج تلافی‌جویانه شرکای تجاری از همین حالا آغاز شده است. مثلاً چین افزایش ۳۴ درصدی تعرفه‌ها علیه آمریکا و ممنوعیت واردات بسیاری از محصولات کشاورزی از آمریکا را اعلام کرده است. علاوه بر این، با توجه به اینکه برخی از قدیمی‌ترین و قوی‌ترین متحدان آمریکا مانند اتحادیه اروپا نشان داده‌اند که تعرفه‌های متقابل وضع خواهند کرد، جنگ تجاری جهانی تنها به تشدید خود ادامه خواهد داد؛ حتی اگر در این میان توافق‌های مقطعی پراکنده‌ای نیز حاصل شود.

همه این‌ها به این معناست که صرف نظر از هرگونه «پیروزی» که ترامپ به دست آورد، کسب‌وکارها همچنان به‌صورت اساسی فلج خواهند ماند. تا زمانی که ترامپ به رویه سلیقه‌ای خود در اعمال تعرفه‌ها با مذاکرات مقطعی ادامه دهد، این رویکرد قادر به تأمین شفافیت لازم برای سرمایه‌گذاری و پیشرفت کسب‌وکارها نخواهد بود.

ادعاهای پرسروصدای ترامپ عملاً کاخ سفید را به یک سیرک تبدیل کرده است، اما هرچقدر هم که او با صدای بلند ادعاهای اقتصادی نادرست سر دهد، این غرغرهایش واقعیت را تغییر نمی‌دهد. به وضوح مشخص است که تعرفه‌های ترامپ، اقتصاد آمریکا را مستقیماً به سمت رکودی سوق خواهد داد که تنها و تنها ناشی از اقدامات خود ترامپ است.

تمام اینها در حالی است که معضلات دیگری غیر از سرمایه‌گذاری کسب و کارها نیز در انتظار اقتصاد آمریکا است. بر اساس نظرسنجی موسسه تحقیقاتی مورنینگ کانسالت که توسط اینوستوپیدیا منتشر شده، خانوارهای آمریکایی که خود را برای مواجهه با تورم ناشی از تعرفه‌ها آماده می‌کنند، قصد دارند هزینه‌های خود را به میزان قابل توجهی هم در کالاهای اساسی و هم در اقلام اختیاری کاهش دهند.

در میان خانوارهای با درآمد کمتر از ۵۰ هزار دلار، ۳۵ درصد قصد کاهش خرید مواد غذایی را دارند و این رقم برای خانوارهای با درآمد بیش از ۱۰۰ هزار دلار به ۱۹ درصد می‌رسد. بیش از ۲۰ درصد از تمام گروه‌های درآمدی در این نظرسنجی اعلام کردند که هزینه‌های رستوران و پوشاک خود را کاهش خواهند داد.

سیاست تعرفه‌ها کاملاً تحت تأثیر امیال شخصی غیرقابل پیش‌بینی و خیال‌پردازی‌های ترامپ است و نظارت و نظرسنجی از گروه‌های ذینفع مهم تجاری اصلاً مورد توجه دولت او قرار نداشته است

دِنی کونهمسی رئیس بخش تحلیل اقتصادی مورنینگ کانسالت در این خصوص می‌گوید: «مصرف‌کنندگان آمریکایی بیش از پیش از تورم خسته شده‌اند. همچنین وضعیت مالی آن‌ها شکننده‌تر شده و با ریسک‌های بیشتری در بازار کار مواجه هستند. این عوامل، مسیر هزینه‌کردِ مصرف‌کنندگان آمریکایی را نسبت به شوک قبلی (یعنی دوران کرونا) تغییر داده است. آنها چاره‌ای ندارند جز اینکه کم‌تر مصرف کنند.»

در همین حال پیش‌بینی شده که مالیات‌های بسته شده بر واردات آمریکا موجب افزایش هزینه‌های زندگی خواهد شد. نه تنها فروشندگان احتمالاً هزینه تعرفه‌ها را به مصرف‌کنندگان منتقل می‌کنند، بلکه کاهش رقابت ناشی از واردات به شرکت‌های داخلی آمریکا اجازه می‌دهد قیمت‌های خود را افزایش دهند. همه اینها به ضرر مصرف‌کنندگان است.

همزمان، نگرانی‌های مردم از رکود بازار کار در آمریکا در حال افزایش است. اگرچه نرخ بیکاری در ماه‌های اخیر در آمریکا به طرز عجیبی بالا نرفته است، اما کارفرمایان از میزان استخدام‌ها کاسته‌اند و رکود اقتصادی ناشی از تعرفه‌ها ممکن است رشد اشتغال را بیش از پیش کاهش دهد. اگرچه اکثر اقتصاددانان پیش‌بینی می‌کنند بازار کار در کوتاه‌مدت ثبات نسبی خود را حفظ کند، اما مصرف‌کنندگان چنین اطمینانی ندارند: نظرسنجی اخیر که توسط دانشگاه میشیگان انجام شده است نشان می‌دهد دو سوم پاسخ‌دهندگان انتظار دارند نرخ بیکاری در آمریکا در سال آینده افزایش یابد و به بالاترین میزان از سال ۲۰۰۹ تاکنون برسد.

جوآن هسو مدیر مرکز نظرسنجی مصرف‌کنندگان دانشگاه میشیگان در این خصوص می‌گوید: «این روند دارد آسیب‌پذیری کلیدی مصرف‌کنندگان را آشکار می‌کند، چرا که بازار کار قوی و درآمدهای پایدار در سال‌های اخیر عامل اصلی تقویتِ هزینه‌کرد مصرف‌کنندگان بوده است.»

اقتصاد آمریکا به رغم تورم شدیدی که در سال ۲۰۲۲ میلادی گریبانش را گرفت توانست از رکود بر حذر بماند و بعد هم فدرال رزرو آمریکا تلاش کرد با تغییر نرخ بهره، تورم را به دوران پیش از بروز همه‌گیری کرونا برگرداند. اما تعرفه‌های ترامپ ممکن است آخرین ضربه لازم برای آغاز رکود باشد.

علاقه ترامپ به گرینلند اغلب با منابع معدنی گسترده و عمدتاً بکر این جزیره مرتبط دانسته می‌شود، اما موقعیت استراتژیک آن به طور قطع یک امتیاز مهم‌تر محسوب می‌شود.

[آینده جهان]

مصائب قطبی

منطقه‌ای که از پوتین می‌ترسید حالا از ترامپ هم وحشت دارد

مدتی پیش مته فردریکسن نخست‌وزیر دانمارک در یک کنفرانس مطبوعاتی مشترک با مقامات گرینلند صحبت‌های صریحی را مطرح کرد که مخاطبشان برخلاف گذشته، روسیه نبود. او گفت: «کسی نمی‌تواند یک کشور دیگر را ضمیمه خودش کند.» اگر این حرف چند سال پیش مطرح می‌شد همه فکر می‌کردند منظور نخست وزیر دانمارک، روسیه است. اما حالا که دونالد ترامپ رییس جمهور آمریکا بی‌وقفه از تصاحب گرینلند حرف می‌زند، مقامات اروپایی هم او را خطاب قرار می‌دهند.

ظاهراً تصاحب اراضی یک کشور که قبلاً در قوانین بین‌المللی جایی نداشت حالا دیگر نقض مسلم قوانین بین‌المللی نیست. سیاست خارجی آمریکا تحت رهبری دونالد ترامپ اکنون بهانه‌ای ایجاد کرده تا دولت‌های مختلف بتوانند بلندپروازی‌های ارضی خود را پیش ببرند

جنس-فردریک نیلسن نخست‌وزیر جدید گرینلند در ماه‌های اخیر چند بار گفته که آینده گرینلند باید توسط خود گرینلندی‌ها تعیین شود، نه توسط آمریکا. گرینلند که تحت حاکمیت دانمارک است، در سیاست‌های داخلی خود مستقل عمل می‌کند اما نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که اکثر ساکنان این جزیره در بلندمدت خواهان استقلال از دانمارک هستند؛ هرچند که این لزوماً به معنای تمایل به پیوستن به آمریکا نیست.

علاقه ترامپ به گرینلند اغلب با منابع معدنی گسترده و عمدتاً بکر این جزیره مرتبط دانسته می‌شود. اما موقعیت استراتژیک آن به طور قطع یک امتیاز مهم‌تر محسوب می‌شود. در نتیجه ذوب یخ‌های دریا، مسیرهای کشتیرانی از طریق قطب شمال برای مدت زمان طولانی‌تری در سال قابل استفاده هستند و مطمئن‌تر از قبل به نظر می‌رسند. در تابستان سال‌های اخیر، گذرگاه شمال غربی (در امتداد خطوط ساحلی آمریکا و کانادا) و گذرگاه شمال شرقی (در امتداد سواحل قطبی روسیه) اغلب عاری از یخ بوده‌اند.

این امر فرصت‌های کشتیرانی تجاری را افزایش داده است. به عنوان مثال، مسافت یک کشتی کانتینری از آسیا به اروپا از طریق گذرگاه شمال شرقی می‌تواند تا سه برابر کوتاه‌تر از مسیرهای سنتی از طریق کانال سوئز یا دور آفریقا باشد.

به همین ترتیب، گذرگاه شمال غربی عملاً کوتاه‌ترین مسیر بین ساحل شرقی آمریکا و آلاسکا را ارائه می‌دهد. با اضافه کردن منابع قابل توجه احتمالی که قطب شمال دارد (از نفت و گاز گرفته تا مواد معدنی) این طور به نظر می‌رسد که کل این منطقه در حال تبدیل شدن به یک معامله املاک و مستغلات عظیم است.

با این حال، وعده اقتصادی قطب شمال و به ویژه دسترسی بیشتر به این منطقه، حساسیت‌های نظامی و امنیتی را نیز درباره آن افزایش داده است و یک سر این قضیه هم روسیه است. ولادیمیر پوتین رییس جمهور روسیه اخیراً درباره رقابت ژئوپلیتیک فزاینده



منبع: بیزینس دیلی

چرا باید خواند:
ادعاهایی که دولت ترامپ در مورد تصاحب گرینلند مطرح می‌کند از کجا آب می‌خورد؟ موضوع چیزی است فراتر از منابع طبیعی این منطقه. اینجا موضوع را توضیح داده‌ایم.

در این منطقه هشدار داد. ادعای او این است که روسیه هرگز در قطب شمال کسی را تهدید نکرده است و با این حال در شرایط جدید، مسکو رویکرد افزایش قابلیت‌های رزمی نیروهای مسلح و نوسازی تأسیسات زیربنایی نظامی خود در قطب شمال را در پیش گرفته است.

رویکرد دیگری که روسیه این روزها دارد در منطقه قطب شمال دنبال می‌کند این است که همکاری دریایی خود با چین را افزایش داده و به پکن دسترسی بیشتر و سهم بیشتر در قطب شمال اعطا کرده است. در آوریل ۲۰۲۴، نیروهای دریایی دو کشور توافقنامه‌ای در مورد مأموریت‌های جستجو و نجات در آب‌های آزاد امضا کردند.

همچنین در سپتامبر ۲۰۲۴، چین در بزرگ‌ترین رزمایش دریایی روسیه در دوران پس از جنگ سرد با نام «اوشن ۲۰۲۴» که در آب‌های شمال اقیانوس آرام و قطب شمال برگزار شد، شرکت کرد. ماه بعد، کشتی‌های گارد ساحلی روسیه و چین اولین گشت مشترک خود را در قطب شمال انجام دادند.

مجموعه این فعالیت‌ها و تحولات باعث شده مقامات دولت دونالد ترامپ از جمله جی دی ونس معاون او دائم از «در امان نبودنِ گرینلند و دانمارک» و لزوم حصول توافق آنها با آمریکا حرف بزنند.

اینکه مشارکت روسیه و چین منجر به حضور نظامی فزاینده آنها در قطب شمال شده، موضوعی است که از دید غرب پنهان نمانده است. کانادا که نگران امنیت قلمروهای قطبی خود است، اخیراً اعلام کرده که ۶ میلیارد دلار کانادا برای ارتقای تأسیسات فرماندهی دفاع هوافضای آمریکای شمالی که کانادا و آمریکا مَشترکاً هدایتش می‌کنند هزینه خواهد کرد

همچنین این کشور برای تقویت دفاع قطبی خود، زیردریایی‌ها، کشتی‌های یخشکن و جنگنده‌های بیشتری خریداری خواهد کرد و ۴۲۰ میلیون دلار کانادا هم برای حضور گسترده‌تر نیروهای مسلح خود در منطقه سرمایه‌گذاری می‌کند.

در واکنشی مشابه، نروژ نیز حضور دفاعی خود در قطب شمال را به ویژه در مجمع‌الجزایر سوالبارد (که از نظر استراتژیک بین سرزمین اصلی نروژ و مدار قطبی شمال واقع شده) تقویت کرده است. این اقدام با پاسخ خشمگینانه روسیه مواجه شده و می‌تواند به تشدید تنش‌ها در منطقه منجر شود. شاید ترامپ هم دقیقاً همین را می‌خواهد.

مهاجرت عملاً پرتکرارترین دلیل ذکرشده برای عملکرد قوی اقتصاد اسپانیا است و شاید متمایزترین مزیت آن در مقایسه با سایر کشورها باشد.

[آینده اروپا]

دلایلی برای اوج‌گیری اسپانیا

یک اقتصاد در جنوب اروپا چطور از بقیه جلو زد؟

سال گذشته اخبار منفی زیادی درباره برخی اقتصادهای اروپایی و به خصوص آلمان منتشـــر شد. اما همزمان، اقتصاد بزرگ پیشرفته‌ای که سال گذشته سریع‌ترین رشد را در جهان داشت، به احتمال زیاد اسپانیا بود. بر اساس داده‌های اولیه رسمی سال ۲۰۲۴، تولید ناخالص داخلی اسپانیا ۳.۲ درصد رشد کرد که تقریباً پنج برابر میانگین حوزه یورو و حتی بیشتر از آمریکا بود.

در ماه دســـامبر گذشته، مجله اکونومیست اسپانیا را بر اساس پنج شاخص (یعنی تولید ناخالص داخلی، عملکرد بازار سهام، تورم پایه، بیکاری و کسری بودجه دولت) در رتبه اول میان ۳۷ کشور عمدتاً ثروتمند قرار داد. پیش‌بینی‌ها در مورد اسپانیا بَرای سال ۲۰۲۵ نیز مثبت است.

اما پرسشی که اینجا مطرح می‌شود این است که به رغم مشکلات عدیده اقتصادی در اروپا، چطور اسپانیا چنین عملکرد خوبی دارد؟ یـــک دلیل کلیدی برای اوج‌گیری اقتصاد اسپانیا مهاجرت بوده است. جریان‌های اخیر مهاجرت به‌ویژه از کلمبیا، ونزوئلا و دیگر کشورهای آمریکای لاتین و همچنین از برخی کشورهای شمال آفریقا به خصوص مراکش، تقاضای داخلی را در اسپانیا افزایش داده و نیروی کار را جوان کرده است.

بر اساس نظرسنجی جدید مشاغل در اسپانیا، نزدیک به ۹۰ درصد از مشاغل جدید توسط کارگران با اصالت خارجی یا دارای تابعیت دوگانه پر شده‌اند. همچنین در اســـپانیا نرخ بیکاری در پایین‌ترین سطح خود از سال ۲۰۰۷ قرار دارد که نکته جالبی است.

البته نباید فراموش کرد که رشـــد اقتصادی اسپانیا توسط طیف گسترده‌ای از عوامل به پیش رانده می‌شود: صنعت پررونق گردشگری، سرمایه‌گذاری عمومی که توســـط صندوق‌های اتحادیه اروپا پشتیبانی می‌شود، افزایش صادرات خدمات و صنایع به بازار واحد اروپا، رشد کسب‌وکارهای مالی و فناوری، و هزینه‌های پایین انرژی که از توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر در اسپانیا ناشی شده است.

در همین حال، برخی از اصلاحات بازار کار که توســـط دولت ائتلافی چپ‌میانه اجرا شـــده‌اند نیز پول بیشـــتری به جیب مصرف‌کنندگان کم‌درآمد سرازیر کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین عوامل هم افزایش پیوســـته حداقل دستمزد در اسپانیا بوده است که از زمان به‌قدرت رســـیدن پدرو سانچز نخست‌وزیر این کشور در سال ۲۰۱۸ بیش از ۵۰ درصد رشد داشته است.

اگرچه اهمیت نســـبی هر یـــک از این عوامل جای بحـــث دارد، مهاجرت همچنان پرتکرارترین دلیل ذکر شده برای عملکرد قوی اقتصاد اسپانیا است و شاید متمایزترین مزیت آن در مقایســـه با سایر کشورها باشد. مهاجرت در سال‌های اخیر به‌وضوح چهره اسپانیا را به‌ویژه در شهرهای بزرگ تغییر داده است. برای مثال، مادرید امروز بیش از ۱ میلیون ساکن از آمریکای لاتین را در خود جا داده است. این در حالی است که این رقم



منبع: گاردین

چرا باید خواند:
اقتصادهای بزرگ اروپا مثل آلمان آرزو داشتند که رشد اقتصادی امروز اسپانیا را داشته باشند. بخوانید تا ببینید چطور شد که جای اقتصادهای ضعیف و قوی عوض شد؟

۲۵ سال پیش فقط ۸۰ هزار نفر بود.

البته تمام داده‌های اقتصادی تصویر گل‌وبلبلی از وضعیت اقتصاد اسپانیا ارائه نمی‌دهند. اســـپانیا هنوز با مشکلاتی مانند بهره‌وری پایین، وابستگی بیش از حد به بخش دولتی و دســـتمزدهای ناچیز دست و پنجه نرم می‌کند. همچنین تولید ناخالص داخلی سرانه به اندازه کل اقتصاد رشـــد نکرده اســـت؛ هرچند در این شاخص‌ها نیز پیشرفت داشته اســـت. از سوی دیگر، گردشـــگری در اسپانیا به رغم آن که موتور محرکه اقتصاد است، دردســـرهای زیادی نیز با خود به همراه آورده است: مثلاً کمبود مسکن را تشدید کرده و موجب اعتراضاتی علیه گردشگران، وب‌سایت‌های اجاره کوتاه‌مدت خانه و صندوق‌های سرمایه‌گذاری شده که ساکنان محلی را از مراکز شهرها بیرون می‌رانند و باعث افزایش قیمت‌های محلی می‌شوند.

مهاجرت همچنین بر فشار موجود بر بازار مسکن مقرون‌به‌صرفه افزوده است، چرا که با رشـــد جمعیت، تقاضا از عرضه پیشی گرفته است. برخی سیاستمداران اسپانیایی در رسانه‌ها می‌گویند خریداران ثروتمند ونزوئلایی و کلمبیایی مقصر افزایش قیمت‌ها در محله‌های گران‌قیمت مادرید هستند. از سوی دیگر، مهاجران فقیرتر، به ویژه آنهایی که از کشورهای شمال آفریقا می‌آیند، همچنان با تبعیض و بهره‌کشی از سوی کارفرمایان و صاحب‌خانه‌هـــا مواجهند. در عین حال، سیاســـتمداران منطقه‌ای و ملی اغلب درگیر اختلافات بر سر اسکان مهاجران کم‌سن و نابالغ هستند که به‌تنهایی وارد اسپانیا شده‌اند و باید گلیم خود را از آب بیرون بکشند.

به رغم تمام این چالش‌ها، ثروتمندتر بودن هم از نظر مالی و هم از نظر تنوع فرهنگی، موقعیتی تحســـین‌برانگیز در اروپا محسوب می‌شود، به ویژه وقتی اسپانیا با اقتصادهای درگیر مشکلاتی مانند آلمان و انگلیس مقایسه شود.

در مجمـــوع وضعیت اقتصادی اروپا به گونه‌ای اســـت که همواره باید انتظار روزهای پرتلاطم‌تری را داشت. روی کار آمدن دونالد ترامپ هم نگرانی اروپایی‌ها نسبت به آینده را بیشتر کرده است. برخی همسایگان اروپاییِ اسپانیا همچنان از نظر اقتصادی ضعیف هستند و تقاضای جهانی ممکن است بر اثر جَنگ تعرفه‌ای ترامپ کاهش یابد و بحرانی مشابه سال ۲۰۰۸ در اروپا رخ دهد.

احتمالش هست که آمریکا به جای حمایت‌های سابقش از تایوان، به دنبال پیمان جدید یا تنش‌زدایی استراتژیک یا یک معامله صلح با چین باشد و در آن صورت، تایوان به عنوان ابزار چانه‌زنی مورد استفاده قرار خواهد گرفت .

[آینده جهان]

از تایوان تا اوکراین

آیا تایوان باید از کاهش حمایت آمریکا نگران باشد؟

فاصله‌ای نزدیک به ۸۰۰۰ کیلومتر، تایپه پایتخت تایوان را از کیف پایتخت اوکراین جدا می‌کند، اما این طور به نظر می‌رسد که تایوانی‌ها سرنوشت خودشان را همواره با سرنوشت اوکراین مقایسه می‌کنند.

آنها خود را در خط مقدم مشابهی می‌بینند و روی این موضوع تاکید دارند که هر دو باید در برابر همسایگان قدرتمند و اقتدارگرای خود مقاومت کنند. یکی‌شان درباره روسیه حرف می‌زند و دیگری درباره چین. درواقع مقامات اوکراین و تایوان گمان می‌کنند که تحت فشارهای مشابهی از خارج قرار دارند چون دو قدرت بزرگ همسایه‌شان یعنی روسیه و چین، آنها را عروسک‌های دست‌نشانده آمریکا می‌دانند. البته اوکراین در جنگ مستقیم با روسیه قرار دارد و تایوان هنوز وارد جنگ مستقیم با چین نشده است.

آمریکا منبع کلیدی حمایت‌های دفاعی و امنیتی برای اوکراین است، اما این حمایت برای تایوان حتی حیاتی‌تر محسوب می‌شود. اگرچه همکاری تایوان با ژاپن و فیلیپین هم علیه چین تقویت شده، اما تایپه بدون پشتیبانی آمریکا قادر به مقاومت در برابر اقدام احتمالی چین برای تصرف جزیره تایوان با نیروی نظامی نخواهد بود. تصاویر تحقیر عمومی ولودیمیر زلنسکی رئیس‌جمهور اوکراین توسط دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا در کاخ سفید که به دنبال تعلیق ناگهانی کمک‌های نظامی و اشتراک اطلاعات امنیتی آمریکا با اوکراین رخ داد، حالا مقامات تایوانی را ترسانده و سایه‌ای از عدم قطعیت استراتژیک بر تایوان انداخته است.

برخی در دولت ترامپ استدلال می‌کنند که حمایت آمریکا از اوکراین، تعهدات این کشور در منطقه اقیانوس آرام و هند (ایندو پاسیفیک) را تضعیف می‌کند و باید به سرعت خاتمه یابد. این موضع نشان می‌دهد که تایپه هم در معرض خطر بی‌اعتنایی آمریکا قرار دارد و اگر دولت ترامپ نخواهد موضع قبلی آمریکا در حمایت از تایوان را دنبال کند، تایپه دست خود را خالی خواهد دید.

حالا بسیاری از کارشناسان در تایوان در حال بررسی این موضوع هستند که آیا رویکرد ترامپ در منطقه اقیانوس آرام و هند واقعاً با رویکرد او در اروپا متفاوت است یا خیر. این تردیدها نگرانی‌های فزاینده‌ای را درباره ثبات استراتژیک بلندمدت در منطقه ایجاد کرده است. عده‌ای از کارشناسان می‌گویند احتمالش هست که آمریکا به جای حمایت‌های سابقش از تایوان، به دنبال پیمان جدید یا تنش‌زدایی استراتژیک یا یک معامله صلح با چین باشد و در آن صورت، تایوان به عنوان ابزار چانه‌زنی مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

این نگرانی‌ها با اظهارات اخیر دونالد ترامپ تشدید شده است. او گفته که تایوان صنعت تراشه آمریکا را «دزدیده» و به اقتصاد آمریکا ضربه زده است. این چیزی است که مقامات تایوانی اصلاً دوست ندارند بشنوند. اما از آنجا که حمایت آمریکا برای تایوان حیاتی است، دولت تایوان تمام تلاش خود را برای جلب نظر دولت ترامپ به کار گرفته است. این کشور قصد دارد هزینه‌های دفاعی خود را از ۲.۴۵ درصد به بیش از ۳ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش دهد و این کار را عمدتاً از طریق سرمایه‌گذاری در سیستم‌های تسلیحاتی ساخت آمریکا انجام خواهد داد. این اقدام برای تایوان ناشی از یک ضرورت است، زیرا اکثر کشورهای دیگر عموماً تمایلی به فروش تسلیحات به این جزیره ندارند.

همزمان، شرکت تایوانی TSMC که غول صنعت نیمه‌رساناها در جهان است، در حال ایجاد ظرفیت تولید تراشه‌های پیشرفته در ایالت آریزونای آمریکا است و متعهد شده که سرمایه‌گذاری ۱۰۰ میلیارد دلاری در تولید و تحقیق در آمریکا داشته باشد.

منبع: شورای اروپایی روابط خارجی

چرا باید خواند: آیا سرنوشتی مشابه اوکراین می‌تواند در انتظار تایوان باشد؟ از آنجا که خطر کاهش حمایت آمریکا از تایوان جدی است به بررسی سناریوهای احتمالی در این خصوص پرداخته‌ایم.

واضح است که چین از تردیدهای گسترده در مورد حمایت آمریکا از تایوان منتفع خواهد شد. یک استاد دانشگاه تایوانی با طعنه در این خصوص می‌گوید: «حتماً این روزها در پکن کلی جشن گرفته‌اند». اظهارات ترامپ همین حالا هم تردیدهایی درباره قابلیت اطمینان تایوان به مشارکت امنیتی آمریکا ایجاد کرده که به نوبه خود تاب‌آوری تایوان را تضعیف می‌کند. این وضعیت در فضای سیاسی حساس تایوان دردسرهای زیادی ایجاد می‌کند.

به موازات این تحولات، بسیاری احساس می‌کنند که با روی کار آمدن ترامپ، تایوان مهم‌ترین شریک ارزشی خود در رقابت نظام‌مند جهانی را از دست داده و سیاست‌های ترامپ عملاً به تقویت رهبران چین و روسیه کمک می‌کند و ممکن است سرنوشتی مشابه اوکراین را برای تایوان را رقم بزند.

در همین حال، دولت ترامپ سیگنال‌های ضدونقیضی ارسال می‌کند. سفر اول پیت هگست وزیر دفاع آمریکا به منطقه اقیانوس آرام و هند و به منظور اطمینان‌بخشی به متحدان و شرکای منطقه‌ای آمریکا انجام شد. او نه تنها از ژاپن و فیلیپین یعنی مهم‌ترین شرکای منطقه‌ای تایوان دیدار کرد، بلکه به گوام که پایگاه آمریکا در غرب اقیانوس آرام است نیز سر زد.

با این حال، به کارگیری سیلی از تعرفه‌ها علیه ژاپن، فیلیپین و تایوان احتمالاً اثر معکوسی بر شرکای منطقه‌ای آمریکا خواهد داشت و دوباره تردیدها درباره آینده منطقه را بالا خواهد برد.



عصر جدید ناسیونالیسم

یک ترکیب خطرناک برای جهان





ترامپ و عصر جدید ناسیونالیسم

ترکیبی خطرناک برای آمریکا و جهان

مایکل برنز و ون جکسون

تحلیل‌گران امور بین‌الملل

منبع: فارن افرز

چرا باید خواند:
اینده‌نگری درباره ریاست‌جمهوری کنونی امریکا و الگوهای فکری آن می‌تواند برای فعالان اقتصادی و سیاست‌گذاران در کشور ما نیز واجد اهمیت باشد.

آغاز ریاست جمهوری دونالد ترامپ، مانند سال ۲۰۱۶، مفسران داخل و خارج از کشـــور را بر آن داشت تا در جهت‌گیری سیاست خارجی ایالات متحد تعمق کنند. پرسش‌ها درباره نحوه برخورد ترامپ با چین و روسیه و همچنین هند و قدرت‌های نوظهور در کشورهای موسوم به جهانِ جنوب یکی دو تا نیست. فروان است. سیاست خارجی ایالات متحد معلوم نیست به چه سمت و سویی پیش خواهد رفت، حتی اگر بتوان به دوره اول ترامپ استناد کرد و حدس زد که او نقش ایالات متحد را در جهان طی سال‌های آینده چگونه مدیریت خواهد کرد.

بازگشت ترامپ به کاخ سفید جایگاه او را در تاریخ به عنوان چهره‌ای تحول‌آفرین تثبیت می‌کند. فرانکلیـــن روزولت و رونالد ریگان «دورانی» متفاوت را در تاریخ ایالات متحد شـــکل دادند ــ آن‌ها نقش دولت را در زندگی آمریکایی‌ها از نو تعریف کردند و سیاست خارجی ایالات متحد را بازسازی کردند. ریاست جمهوری روزولت، که نظمی چندجانبه به رهبری ایالات متحد پدید آورد، پیش قراولِ طلوع «قرن آمریکا» بود. قرن آمریکا یا قرن آمریکایی (American Century) در توصیف دوره‌ای از اواسط قرنِ بیستم به کار می‌رود که جهان از نظر سیاسی و اقتصادی و فرهنگی عمدتاً تحت سلطه ایالات متحد بود. این مفهوم با توصیف دوره ۱۸۱۵ــ۱۹۱۴ که معروف به قرن امپراتوری بریتانیا اســـت قابل مقایسه است. ریگان در پی به حداکثر رساندن قدرت نظامی و اقتصادی ایالات متحد بود؛ دوره او زمانه «صلح از طریق قدرت» بود. دولت‌های پس از جنگ ســـرد بین این دو دیدگاه در نوســـان بوده‌اند و عناصر و مؤلفه‌های هر دو دیدگاه را دنبال کرده‌اند. ترامپ بقایای این دو دوره را به ارث برده اســـت، هرچند در عین حال نماینده دوران جدیدی هم است: عصر ناسیونالیسم.

واشـــنگتن از قدیم تمایل داشـــته اســـت که جهان را به دو دســـته دموکراسی‌ها و اُتوکراسی‌ها تقسیم کند. اتوکراسی (Autocratie) که به یکه‌سالاری یا خودسالاری ترجمه‌اش می‌کنند شکلی از حکومت اقتدارگرا است که در آن فرمانروا با قدرت بی‌حد و حصر آشکارا بر رأس سلسله‌مراتب اداری تفـــوق دارد، آن‌هم بدون قانون‌ها یا ســـنت‌هایی که قدرت و توان فرمانروا را محدود کنند. سلطنت‌های مطلقه از گونه‌های اُتوکراسی‌اند. باید توجه داشت که اُتوکراسی با تمامیت‌خواهی و استبداد و حکومت مطلقه فرق دارد. اما چرخش جهانی به سوی ناسیونالیسم را نادیده می‌گیرد که با بحران مالی ســـال ۲۰۰۸ آغاز شد و به حمایت‌گرایی و تحکیم مرزها و کاهش رشـــد اقتصادی در اکثر نقاط جهان انجامید. حمایت‌گرایی نوعی سیاست اقتصادی اســـت که هدف آن جلوگیری از تجارت بین کشورها از طریق وضع تعرفه بر کالاهای وارداتی و محدودســـازی حجم واردات و شـــماری دیگر از ضوابط دولتی است. این سیاست با تجارت آزاد، که در آن موانع دولتی باید در حداقل باشـــند، در تضاد است. در واقع، از اواسط دهه ۲۰۱۰، زمانی که جهان شـــاهد افزایش محبوبیت شـــخصیت‌های ناسیونالیست از جمله ویکتور اوربان (نخست‌وزیر مجارستان) و مارین لوپن (رهبر راست افراطی در فرانســـه) و ترامپ بود، رواج دوباره ناسیونالیسم ــ بالاخص ناسیونالیســـم اقتصادی و ناسیونالیســـم قومی یا به اصطلاح قوم‌گرایی ــ ویژگی سرشت‌نمای امور جهانی بوده است.

واشـــنگتن نه تنها این عصر جدید ناسیونالیسم را زیر سؤال نبرده یا به چالش نکشـــیده اســـت، بلکه به آن دامن هم زده است. هم در دولت ترامپ و و هم در دولت بایدن، واشنگتن دل‌مشغول تحکیم قدرت ایالات متحد و در عین حال مهار پیشرفت‌های چین بوده است. واشنگتن به جای آنکه اولویت را بگذارد بر ایجاد شغل یا رشد اقتصادی در سطح جهانی، با هدف تضعیف قدرت اقتصادی چین در برابر ایالات متحد شـــروع کرد به اِعمال تعرفه‌ها و کنترل صادرات. گذار به انرژی سبز در سطح جهانی که به ریشه‌های بحران اقلیم می‌پردازد، جای خود را داد به تلاش سیاسی و

اُتوکراسی با تمامیت‌خواهی و استبداد و حکومت مطلقه فرق دارد. اما چرخش جهانی به سوی ناسیونالیسم را نادیده می‌گیرد که با بحران مالی سال ۲۰۰۸ آغاز شد و به حمایت‌گرایی و تحکیم مرزها و کاهش رشد اقتصادی در اکثر نقاط جهان انجامید.

زودگذری که به دنبال توسعه تولید خودروهای برقی در ایالات متحد است. تاب‌آوری زنجیره عرضه و تقاضا بر وابستگی متقابل اقتصادی غلبه کرده است.

این دوران ناسیونالیستی جدید را می‌توان در محور «رقابت قدرت‌های بزرگ» دید ــ عبارتی مبهم که راهبرد کلان ایالات متحد را در قبال چین مشخص می‌کند. اما «رقابت قدرت‌های بزرگ»، توان ایالات متحد را در ساختن عصر انترناسیونالیستی جدید ــ به سنت روزولت پس از جنگ جهانی دوم ــ از بین می‌برد.

درست است که پکن تهدیدی است علیه دموکراسی‌ها و حقوق بشر و امنیت سایبری در سراسر جهان، اما توجه به این تهدیدها از منظر «رقابت قدرت‌های بزرگ» باعث شده است که برخی ناظران چین را خطری وجودی، همتراز با خطر اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ سرد، معرفی کنند. این رویکرد تهاجمی و صفر و یکی در قبال پکن خطرات عصر ناسیونالیسم را تشدید کرده است.

اگر سیاست‌گذاران آمریکایی می‌خواهند نقش ایالات متحد را در جهان احیا کنند و به صلح و ثبات کشورهایی که از نقض حقوق بشر و نابرابری و ظلم رنج می‌برند کمک کنند، باید افق دید خود را گسترش دهند و از این عصر ناسیونالیسم دوری کنند. مشکلات مبرم تغییرات اقلیم و پس‌رفت دموکراسی و نابرابری اقتصادی و سطوح ناپایدار بدهی‌های دولتی با تقویت قدرت ایالات متحد که به ضرر کل جهان تمام شود حل نخواهد شد.

ناسیونالیسم احیا شد

هنگامی که ایالات متحد و متحدانش در سال ۱۹۴۵ نیروهای متحدین را شکست دادند، رهبران آمریکا متوجه شدند که نظم قدیمی امپریالیستی دیگر در خدمت منافع صلح جهانی نیست. «جامعه ملل» که بعدها به «سازمان ملل متحد» تبدیل شد، صحت این موضوع را تأیید کرده بود که قدرت‌های بزرگ در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به خودکامگی و حمایت‌گرایی روی آوردند و به ناسیونالیسمی دامن زدند که رژیم‌های خودکامه را در آلمان و ایتالیا و ژاپن به سوی جنگ سوق داد.

در سال ۱۹۴۵، روزولت می‌ترسید که اگر جنگ متوقف شود، متفقین ــ همانند دوران پس از جنگ جهانی اول ــ با تمرکز بر امور داخلی به دنبال حفظ منافع خود خواهند بود. او در سخنرانی خود در آن سال گفت که ایالات متحد باید در جهت «برقراری نظمی بین‌المللی که قادر به حفظ صلح و تحقق عدالت کامل‌تر است تلاش کند». این نظم جدید، به زعم روزولت، به نهادهای چندجانبه‌ای وابسته بود که از قدرت اقتصادی و نظامی ایالات متحد به نمایندگی از شرکای جهانی که در پی جنگ جهانی دوم به امنیت و رفاه نیاز داشتند، استفاده می‌کردند.

روزولت منافع ملی را در بستر جهانی تعریف کرد ــ در حفظ نظم چندجانبه‌ای که جهان را برای سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی ایمن می‌کرد. درست است که بخش‌های بزرگی از جهان در دوران مابعد استعمار توسعه‌نیافته باقی ماندند و نهادهای چندجانبه بدون حساب و کتاب منافع ثروتمندترین کشورها را تأمین می‌کردند اما فضایی در اختیار اقتصادهای غیر کمونیستی در آسیا و آفریقا هم قرار داشت که بتوانند در نظم پس از جنگ به دنبال منافع خودشان باشند.

وقتی جنگ سرد به پایان رسید، در سال ۱۹۹۱، به نظر می‌رسید که با شکست اتحاد جماهیر شوروی هیچ بدیل ممکن و مناسبی برای نظم جهانی لیبرال به رهبری ایالات متحد وجود ندارد. در نتیجه، نهادهای چندجانبه به بازوهای قدرت ایالات متحد تبدیل شدند، چرا که ایالات متحد و اروپا تصور می‌کردند که آرمان‌های لیبرال دموکراسی در سراسر



بازگشت ترامپ به کاخ سفید جایگاه او را در تاریخ به عنوان چهره‌ای تحول‌آفرین تثبیت می‌کند. فرانکلین روزولت و رونالد ریگان «دورانی» متفاوت را در تاریخ ایالات متحد شکل دادند ــ آن‌ها نقش دولت را در زندگی آمریکایی‌ها از نو تعریف کردند و سیاست خارجی ایالات متحد را بازسازی کردند

جهان، از جمله در روسیه و چین، شکوفا خواهند شد. جنگ علیه تروریسم پس از سال ۲۰۰۱، بین‌المللی‌گرایی یا به اصطلاح انترناسیونالیسم را بیش از پیش تحلیل برد و ایالات متحد از برتری خود استفاده و کشورها را وادار کرد که به کارزهای نظامی این کشور بپیوندند، بدون توجه به اینکه چگونه اقدامات واشنگتن به روابط ایالات متحد با جهان غیر غربی آسیب می‌زند

سپس بحران مالی ۲۰۰۸ فرا رسید. با رکود در رشد اقتصاد جهانی و نظم اقتصادی نابرابر و متزلزل، فرصت‌هایی برای سیاست و سیاستمداران ناسیونالیست ایجاد شد. وقتی جهانی‌سازی نتوانست به همان سودی برسد که در دهه ۱۹۹۰ رسیده بود، عوام‌فریب‌ها مهاجران غیر قانونی و بی اوراق و نخبگانی را که رهبران یک سیستم فاسد و ناعادلانه بودند، مقصر دانستند. ناسیونالیسم اقتصادی در بسیاری از کشورها حاکم شد. لفاظی‌های پوپولیستی در دهه ۲۰۱۰ افزایش یافت، چرا که رهبران کشورها به مردم خود می‌گفتند پاسخ مشکلات جهانی را در داخل مرزهای خودشان بجویند، نه بیرون از مرزها. چهره‌هایی چون اوربان با انتقاد از صندوق بین‌المللی پول و اتحادیه اروپا به قدرت رسیدند. در سال ۲۰۱۷، اوربان در مقام نخست‌وزیر، ادعا کرد که «تهدید اصلی برای آینده اروپا کسانی نیستند که می‌خواهند برای زندگی به اینجا بیایند، بلکه نخبگان سیاسی و اقتصادی و متفکری هستند که قصد دارند اروپا را برخلاف خواست روشن مردم اروپا تغییر دهند». لفاظی‌های ضد مهاجرتی زیاد و زیادتر شد، چرا که رهبران در سراسر جهان مهاجران را مسئول مشکلات کشورهای خودشان می‌دانستند.

دولت‌ها در سراسر جهان به سیاست صنعتی و سرمایه‌داری دولتی روی آوردند تا از اقتصاد خود در برابر جهانی شدن محافظت کنند ــ روندی که به رهبری چین آغاز شد و اکنون ایالات متحد نیز با اقداماتی چون «قانون کاهش تورم» و «قانون تراشه و علم» دنبال می‌کند. «قانون تراشه و علم» در اوت ۲۰۲۲ در آمریکا تصویب شد. این قانون تقریباً ۲۸۰ میلیارد دلار بودجه جدید برای تقویت تحقیقات داخلی و تولید نیمه‌هادی‌ها در ایالات متحد فراهم می‌کند. در روسیه، ولادیمیر پوتین، رهبر خودکامه این کشور، ایدئولوژی امپریالیسم ناسیونالیستی را اتخاذ کرده است و منابع اقتصادی را از طریق توسعه‌طلبی دولتی تأمین می‌کند؛ تهاجم مسکو به اوکراین در سال ۲۰۲۲ هنجارهای جهانی علیه تصرف ارضی خاک کشوری دیگر را از بین برده است. در همین حال، نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند، که زمانی مدافع بازار آزاد بود، ریاست دوره جدیدی از سرمایه‌داری دولتی را



برعهده داشت که صنعت بانکداری را متمرکز کرده و کنترل دولتی را بر سرمایه‌گذاری خارجی اعمال می کرد. و کشورهای خاورمیانه نیز، در تلاش برای جلوگیری از برتری ایالات متحد، اکنون چینِ دولت‌گرا را مدلی برای مشارکت و الگوبرداری می‌دانند. به معنای تمرکزگرایی در حکومت است که در این الگو حکومت کنترل متمرکز قابل توجهی بر امور اجتماعی و اقتصـادی دارد. ملت-دولت‌ها در عصر «رقابت قدرت‌های بزرگ» قدرت اقتصادی نخبگان را از طریق سیاست‌های ناسیونالیستی تحکیم می‌کنند.

جنگ سرد جدید

ترامپ در اولین دوره ریاست جمهوری خود از احیای ناسیونالیسم و رقابت قدرت‌های بزرگ اســتقبال کرد و از آن سود برد. در حالی که باراک اوباما، با این باور که همکاری با پکن در خدمت منافع اقتصادی ایالات متحد است، راهبردِ «رقابت قدرت‌های بزرگ» را کم‌اهمیت جلوه داد، راهبرد امنیت ملی در دولت ترامپ در ســال ۲۰۱۷ شعار «اول آمریکا» را در سیاست خارجی به کار برد که رونق ایالات متحد را بر منافع جهانی ارجح می‌دانست. دولت آمریکا در آن زمان اعلام کرد: «ایالات متحد در سازمان‌های چندجانبه رقابت و رهبری خواهد کرد تا از منافع و اصول آمریکا محافظت کند». به این ترتیب، ایالات متحد، ولو موقت، ســازمان‌هایی چون «شورای حقوق بشر سازمان ملل» و «یونســکو» را ترک کــرد. ترامپ همچنین از «پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد» ــ معاهده کنترل تسلیحات و حذف موشک‌های میان‌برد و کوتاه‌برد در دوران ریگان با مسکو ــ و توافق پاریس، پیمان جهانی برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای، خارج شد. تثبیت راهبردِ «رقابت قدرت‌های بزرگ» ترامپ را بر آن داشت تا تعرفه‌هایی را بر واردات کالاهای چینی به ارزش ۲۰۰ میلیارد دلار وضع کند و بنابراین جنگ تجاری را با چین آغاز کرد که تنش‌ها را میان واشنگتن و پکن تشدید کرد و هزینه زندگی مصرف‌کنندگانِ آمریکایی را در بخش‌هایی از این کشور تا ۷٫۱ درصد افزایش داد.

بایدن وعده داده بود که از شــعار «اول آمریکا» فاصله بگیرد. اما او هم در نهایت تسلیم عصر ناسیونالیسم شد. بایدن نیز برای حفظ رقابت ایــالات متحد با چین، سیاســت‌های حمایت‌گرایانه ترامپ را گســترش داد و پیش برد. بایدن نیز مانند ترامپ معتقد بود که هدف اصلی زمامداری اقتصادی آمریکا محدود کردن قدرت چین و





واشنگتن نه تنها عصر جدید ناسیونالیسم را زیر سؤال نبرده یا به چالش نکشیده است، بلکه به آن دامن هم زده است. هم در دولت ترامپ و و هم در دولت بایدن، واشنگتن دل‌مشغول تحکیم قدرت ایالات متحد و در عین حال مهار پیشرفت‌های چین بوده است

در عین حال به حداکثر رساندن قدرت ایالات متحد است. همانطور که آدام توز، مورخ بریتانیایی، در نوامبر گذشــته با دلیل نشان داد که بایدن تلاش کرد «به هر وسیله لازم، از جمله مداخلات قاطعانه در تصمیمات مربوط به تجارت و سرمایه‌گذاری خصوصی، اطمینان حاصــل کند که چین را مهار کرده اســت و ایالات متحد همچنان برتری تعیین‌کننده خود را حفظ می‌کند».

بدین منظور، بایدن به نحوی چشــمگیر «کمیته سرمایه‌گذاری خارجی در ایالات متحد» را تقویت کرد، کمیته‌ای که سرمایه‌گذاری خارجــی را به دلایل امنیت ملی نظارت و محدود می‌کند. «کمیته ســرمایه‌گذاری خارجی در ایالات متحد» کمیته‌ای بین‌سازمانی در دولت آمریکا است که پیامدهای سرمایه‌گذاری‌های خارجی را از نظر امنیت ملی بررسی می‌کند. تعداد شرکت‌های چینی‌ای را که به دلیل ارتباط با ارتش چین در لیست سیاه قرار گرفته‌اند افزایش داد؛ تعرفه‌های اولیه ترامپ علیه چین را حفظ کرد؛ تعرفه‌های جدیدی بر فنــاوری نیمه‌هادی و انرژی‌های تجدیدپذیــرِ چین اعمال کرد؛ محدودیت‌های جدیدی را برای سرمایه‌گذاری چین در ایالات متحد اعمال کرد. آنچه جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی بایدن، در ابتدا رویکرد «حیاط کوچــک، حصار بلند» نامید، به راهبردی اقتصادی تبدیل شــد که به دنبال مهار چین و از بین بردن وابستگی متقابل آمریکا و چین در بخش‌های فناوری پیشرفته در اقتصاد جهانی بود.

عصر ناسیونالیسم برای کشورهای کم‌درآمد کمرشکن است، چرا که فرصت‌های ایالات متحد را برای نشان دادن حسن نیت و ایجاد وفاداری با کشورهای آفریقایی و آسیایی محدود می‌کند. استفاده از اجبار و فشــار برای حفظ برتری دلار آمریکا نیز ممکن است به نفع وال استریت باشد، اما در عین حال بر تراز تجاری منفی ایالات متحد می‌افزاید و با افزایش قیمت نسبی کالاهای ساختِ ایالات متحد در بازارهای خارجی، از بخش صادرات ایالات متحد می‌کاهد.

در آخر هم باید گفت واشــنگتن هرازگاهی نیز با کنار گذاشــتن مؤسســات بین‌المللی در زمانی که منافع ملی ایالات متحد را تأمین نمی‌کنند، اتحادهای خود را تضعیف کرده است. وانگهی، ترامپ و بایدن هر دو اقتدار «ســازمان تجارت جهانی» را زیر ســؤال برده و تضعیف کرده‌اند. بایدن در ماه نوامبر با صدور بیانیه‌ای از کاخ سفید، مشروعیت «دیوان کیفری بین‌المللی» (نخســتین دادگاه دائمی بین‌المللی برای رسیدگی به جرایم نسل‌کشی و جنایات علیه بشریت و جنایت جنگی) را نیز در مورد تمام موضوعات مربوط به جنگ اسرائیل در غزه رد کرد.

همکاری بر سر رِقابت

متأسفانه، ترامپ احتمالاً سیاست خارجی ناسیونالیستی را احیا خواهد کرد. دولت او در نظر دارد بحران در خاورمیانه را یک نزاع تمدنی تلقی کند که باید از طریق نیروی نظامی حل و فصل شود، نه دیپلماسی. واشنگتن رقابت با چین را یک مبارزه وجودی می‌داند که به احساسات ضد مهاجر در داخل کشــور دامن می‌زند و یحتمل به جرائم ناشی از نفرت و خشونت بیشتر علیه آمریکایی‌های آسیایی‌تبار می‌انجامد، همانطور که در دوره اول ترامپ چنین شد. و در مورد آمریکای لاتین نیــز ترامپ تأکید و تمرکز را بر امنیتی کــردن مرز ایالات متحد و مکزیک خواهد گذاشــت و فرصت همکاری درباره موضوعات مورد علاقه دوجانبه، نظیر جــرم و جنایات فراملی و تغییرات اقلیم، را از دســت خواهد داد. اما زمان آن فرا رسیده است که ایالات متحد از منطق منسوخِ صفر و یکی در «رقابت قدرت‌های بزرگ» عبور کند.

کارگران موقتِ خارجی می‌خواهند رؤیای دهه ۱۹۸۰ را دوباره زنده کنند، زمانی که از فوجو در چین یا تهران در ایران به ژاپن می‌آمدند و امیدوار بودند که ثروتمند شوند و با جیبی پر از ارز خارجی به خانه‌هایشان بازگردند.

آینده گردشگری توکیو

خطر گردشگری انبوه برای ژاپن

دیلن لوی کینگ

تحلیل‌گر

منبع: گاردین

چرا باید خواند: آینده کلانشهرهای جهان و شیوه‌های گردشگری در آن می‌تواند برای سیاست‌گذاران ایرانی نیز درس‌ها و الگوهایی در بر داشته باشد.



واحد پولیِ ین نسبت به دلار و یورو ارزان است و همه به توکیو می‌آیند. این تنها اطلاعاتی است که در اغلبِ گزارش‌ها و برنامه‌های تلویزیونیِ انگلیسی‌زبان در پایتخت ژاپن پس از ایام همه‌گیری شنیده می‌شود.

اکنون پس از گذشت ۸۰ سال از حمله ایالات متحد آمریکا به ژاپن، توکیو با چند هزار دلار در دسترس همه است. اقتصاد ژاپن هرگز به اوج حباب دارایی و حباب اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۸۰ بازنگشت؛ در سه «دهه ازدست‌رفته» تقریباً خبری از افزایش دستمزدها نیست، و تعداد شهروندان ژاپن در ۱۵ سال گذشته به شدت کاهش یافته است (تخمین می‌زنند که جمعیت ژاپن تا سال ۲۱۰۰ به نصف تعداد فعلی برسد). از این رو، هر گردشگر یا توریستی که به فرودگاه هانِدا یا ناریتا می‌رسد مهم است و اهمیت دارد، خواه به دنبال خرید روپوش زنانه از خیابانِ مشهور اُوموتِه‌ساندُو در توکیو باشند، خواه به دنبال خرید پورنوگرافی مانگا از مرکز فروش وسایل الکترونیکی و رایانه‌ای آکیهابارا در توکیو، خواه به دنبال خمیر سرخ‌شده از خرده‌فروشی‌های فمیلی‌مارت. اما مشکل واقعی این است که تعداد گردشگران یا به اصطلاح توریست‌ها خیلی زیاد است. حباب بازار سهام در دهه ۱۹۲۰ و حباب دات کام در دهه ۱۹۹۰ و حباب املاک و مستغلات در دهه ۲۰۰۰ از جمله حباب‌های دارایی بودند که به دنبال آن رکودهای شدید اقتصادی شکل گرفت.

سرعت حرکت توکیو به سمت قله‌های توریسم و گردشگری در کل بد نبوده است. این شهر عظیم، با اقتصادی فراتر از اقتصاد تقریباً همه کشورهای اروپایی و مساحتی در حدود ۵ هزار مایل مربع می‌تواند پذیرای ده‌ها میلیون گردشگر باشد. بساز و بفروش‌هایی که ملک برای ساختن هتل می‌خرند، بازار املاک و مستغلات را تکان‌هایی داده‌اند، و محدودیت‌های شدید در اجاره‌های کوتاه‌مدت که شش سال پیش اعلام شد، توکیو را از انحراف بازار در شهرهایی چون فلورانس نجات داده است، جایی که ایربی‌ان‌بی (بازارگاه مجازی در زمینه اجاره مکان‌های اقامتی) و مالکان غارتگر را مقصر بحران قدرت خرید (Affordability Crisis) در صنعت مسکن می‌دانند.

با این حال، «گردشگری انبوه» در توکیو نیز مانند هرجای دیگر دنیا دلسردکننده و تحقیرکننده است. گردشگری انبوه (mass tourism) رویکردی در گردشگری است که تأکید را می‌گذارد بر تعداد زیاد گردشگران و فراهم کردن امکانات اقامتی و ترابری مناسب برای آن‌ها. گردشگران ریتم شهر را مختل می‌کنند و نظم آن را بر هم می‌زنند. این شهری است که انتظار دارد مردم به شیوه‌های عجیب و غریب رنج ببرند. شما باید اینجا زندگی کنید تا بدانید که استفاده از زنگ دوچرخه در کوچه و خیابان تا چه حد منفور است. به هیچ وجه نمی‌توان توضیح داد که چرا جدول‌های سیمانی اطراف فضای سبز جای نشستن نیستند. هنوز نمی‌دانم که چرا صدای چرخ‌های پلاستیکی چمدان‌های چرخ‌دار از صدای چکش‌های برقی یا به اصطلاح هیلتی‌هایی که زمین و آسفالت را سوراخ می‌کنند هولناک‌تر است.

البته گردشگر جدا از آنکه شهر را زشت‌تر و نامنظم‌تر می‌کند، یادآور تاریخ ناخوشایندی هم است که در آن جمعیت بومی ژاپن به طبقه رعیت تنزل داده شده است. در سال‌های اخیر، مفهوم «اُموته‌ناشی» (omote-nashi) ــ به معنای مهمان‌نوازی راستین ــ را حامیان توریسم و گردشگری در داخل کشور به عنوان یک مسئولیت ملی شبیه به صرفه‌جویی در دوران جنگ رواج داده و جا انداخته‌اند.

در نتیجه، گردشـــگر در توکیو طوری رفتار می‌کنـــد که انگار در میان کارکنان یک استراحتگاه بزرگ یا بازیگران یک نمایش است؛ تمام ملتِ مهمان‌نواز در خدمت آن‌ها هستند

من ۹ ســـال اســـت که در توکیو زندگی می‌کنم. محله من به درد گردشـــگران حرفه‌ای نمی‌خورد. تایتو، بخشـــی ویژه در کلانشـــهر توکیو، پر از معابد و هتل‌های ارزان است. من می‌دانم که تماشاگران یا به اصطلاح «سایت‌سیر»ها، گردشگرانی که به تماشای دیدنی‌های شهر می‌پردازند، در جاهای دیگر شهر مشغول سیر و سیاحت هســـتند. هنوز هم بخش عمده‌ای از مسافرانی که به ژاپن سفر می‌کنند گردشگران چینی اند اما تعداد آن‌ها به طور قابل توجهی نســـبت به پنج یا هشـــت سال پیش کمتر شـــده است. شـــاید آن‌ها دیگر به مغازه‌های روباز و دکه‌های نامرغوب در بازار آمه‌یوکـــو اعتمادی ندارند. خیابان و مرکـــز خرید آمه‌یوکو در منطقه تایتو در توکیو واقع اســـت. طول این خیابان در حدود ۴۰۰ متر است و در حال حاضر بیش از چهار صد مغازه دارد. در این بخش از شـــرق توکیو، گردشگران بیشتر از استرالیا یا ایالات متحد هستند. در آب‌وهوای نامساعد، آن‌ها خودشان و کوله‌هایشان را در جلیقه‌های بارانی یکبار مصرف می‌پیچند، و بنابراین شبیه ارواحی می‌شوند که از میان مه عبور می‌کنند. آن‌ها با خِش‌خِـــش و خار و خورِ صدای چرخ‌های پلاستیکی روی پیاده‌رو حرکت می‌کنند و اینور و آن‌ور می‌روند. در هتل‌های عشق‌بازی در اوگوایسودانی می‌خوابند. از معابدِ آساکوسا عکس می‌گیرند. گردان‌هایی از مهاجران را هم به این نیمه شـــهر فرستاده‌اند تا در خدمتِ این گردشگران باشند، که به احتمال زیاد گردشگران حواس‌شان نیست پیشخدمت‌های رستوران‌های منطقه آساکوسا اکنون اغلب دانشجویان ویتنامی و مهاجران موقتِ چینی هستند

درست اســـت که حضور کارگران موقتِ خارجی در ژاپن برای رتق و فتق امور ضروری اســـت اما آن‌ها بین تقاضا و بوروکراسی، بالاخص با توجه به مزاحمت‌های شبه‌قانونی، گرفتار مانده‌اند. در حالی که شینزو آبه، نخست‌وزیر پیشین ژاپن که اخیراً ترور شده است، سهمیه مهاجرانِ بالنسبه ماهر را در مجموعه اصلاحاتی که تحت عنوان «اقدامات جامع برای پذیرش و همزیســـتی با اتباع خارجی» معرفی شـــدند افزایش داد، اما هنوز بسیاری از آن‌ها با ویزای دانشـــجویی وارد ژاپن می‌شوند. کارگزاران و آموزشگاه‌های زبان حداقل دوره‌های آموزشـــی و اجازه کار ۲۸ ساعته در هفته را ترتیب می‌دهند، هرچند شیفت‌های بسیار طولانی‌تری معمول است.

حزب لیبرال دموکرات که راســـت میانه اســـت و در حال حاضر قدرت را در ژاپن در دست دارد این دسته از مهاجران را به عنوان تنها وسیله دفاع خود در برابر پدیده موسوم به «شوشی کوریکا» می‌پذیرد ــ به معنای کاهش نرخ تولد و پیری جمعیت. تا زمانی که خودکارسازی یا به اصطلاح اتوماسیون قدرت بیشتری در ژاپن پیدا کند ــ اکنون در ژاپن به تدریج دیسک‌های فلاپی و دستگاه‌های فکس و اشتغال مادام‌العمر را کنـــار می‌گذارند ــ یا اقتصـــاد ویتنام و نپال از ژاپن جلو بزنند، تنها راه مکن برای بســـته‌بندی کالاها در مجموعه سوپر مارکت‌های زنجیره‌ای شرکت «۷-ایلون» وارد کردن نیروی کار است. shoshi koreika عبارت است از کاهش نرخ تولد و پیری جمعیت که با کاهش تعداد فرزندان و افزایش نسبت افراد مسن در جمعیت مشخص می‌شود. در ژاپن، این روند پیامدهای اجتماعی و اقتصادی قابل توجهی دارد.

بوروکرات‌ها و سیاســـتمداران تازه‌کار رؤیای اقتصادی مبتنی بر ســـرمایه‌گذاری در املاک و مستغلات و سفته‌بازی‌های مالی را در سر می‌پرورانند. «سازمان ملی گردشگری ژاپن» که وابسته به دولت است، قصد دارد تا سال ۲۰۳۰ سالانه ۶۰ میلیون گردشگر جذب کند. تلاش‌هایی برای ترغیب خارجی‌ها به کار کشاورزی و آشپزی و رانندگی کامیون در جریان است. در همین حال، جمعیت ژاپن رو به کاهش است.

کارگـــران موقت خارجی هم در محلـــه من زندگی نمی‌کنند. همســـایگان من زیرمجموعه‌ای از مهاجران هســـتند که می‌توان آن‌ها را مهاجران متخصص نامید: مهندس نرم‌افزار از ســـوئد که دخترش را به همان مدرسه پسر من می‌فرستد؛ معلم زبان انگلیسی از ایالت تنسی آمریکا؛ زن و شوهر چینی که در پایین بلوک مغازه تابلوفروشی دارند، تابلوهای تبلیغاتی؛ فروشنده جواهرات از گجراتِ هند؛ و عکاس فرانسوی که همســـر ژاپنی‌اش نظریه‌هایی درباره تربیت ســـگ و رژیم‌های گیاهخواری و تاثیر امواج «۵G» بر ماده گرافین در واکسن کرونا می‌گوید. Expatriate مهاجر متخصص یا تبعیدی یا دور از میهن کسی است که به‌طور موقت یا دائم در کشوری به غیر از کشور خود اقامت می‌کند. این واژه برای کارگران مهاجر به کار می‌رود که معمولاً درآمدشان نسبت به کشور موطن بیشتر است و بیشتر از پرسنل محلی درآمد دارند.

من خودم به خاطر یک زن به توکیو آمدم. وقتی او توریست بود و به کشور من سفر کرده بود با هم آشنا شدیم. قرار بود به خانه او بازگردیم و سپس مثل گردشگران با هم از مکان‌های کوهستانی و صب‌العبور بگذریم، قبل از آنکه در مقطع کارشناسی ارشد ادبیات معاصر چین در دانشـــگاه سون یات ســـن ثبت‌نام کنم. اما ماه‌ها گذشـــت. پولمان تمام شد، با هم خوشـــحال بودیم و من بالاخره گرفتار شدم. ما در دفتر شهرداری در شیبویا (یکی از مناطق توکیو) ازدواج کردیم، و درخواســـت رسمی خود را مبنی بر تبدیل ویزای توریســـتی‌ام به کسی که «همسر یا فرزند یک تبعه ژاپنی» است تقدیم دولت کردم. در حال حاضر نیز با پولی که از خارج از کشور به دستم می‌رسد امرار معاش می‌کنم. بهتر است خود را در دسته گردشگرانی قرار دهم که می‌توانند خود را مهاجر متخصص بنامند

من با گردشـــگران حرفه‌ای و خبـــره کار می‌کنم، خصوصاً از زمانی که درهای ژاپن پس از ایام همه‌گیری به روی گردشـــگران خارجی باز شد و نرخ تبدیلِ ارزْ سفر به توکیو را برای نویسندگان و دانشجویانِ فارغ‌التحصیل و چهره‌های اینترنتی مقرون به صرفه کرد.

من قبلاً تورهایی را که به شرق توکیو می‌بردم در محل بازار کار

سرعت حرکت توکیو به سمت قله‌های توریسم و گردشگری در کل بد نبوده است. این شهر عظیم، با اقتصادی فراتر از اقتصاد تقریباً همه کشورهای اروپایی و مساحتی در حدود ۵ هزار مایل مربع می‌تواند پذیرای ده‌ها میلیون گردشگر باشد



جهان هنوز برای هوش مصنوعی بسیار پیچیده است. هوش مصنوعی در عرصه‌های کاملاً تعریف‌شده و محدود و کنترل‌شده مانند تخته چکرز و شطرنج و گو بر انسان‌ها تسلط داشته است. هوش مصنوعی و هوش مصنوعیِ مولد نیز با موج دوم مهارت‌های فنی در حوزه‌های وسیع‌تر عملکَرد خوبی دارند.

قدیمی یا یوسِبا در ایروهاکای به پایان می‌بردم. برخی از مردم این مکان را از شهرت آن می‌شناختند. آن‌ها فیلم «Yama:Attack to Attack» را دیده بودند، مستندی که در سال ۱۹۸۵ درباره کنش‌گری و فعالیت‌های محله‌ای ساخته شد، که به دلیل قتل کارگردان اصلی آن در حین تولید فیلم سر زبان‌ها افتاد و مشهور است. حتی اگر این محله دیگر به اسم سانیا شناخته نشود (مقامات شهر در دهه ۱۹۶۰ نام این محله را از روی نقشه‌ها پاک کردند)، برخی از مهمانان من نام این محله را از خواندن تاریخ مبارزات کارگری ژاپن بلد بودند. سانیا شالوده شـــهری را فراهم کرد که اکنون بین گردشگران و کارگران موقتِ خارجی تقسیم شده است.

گروهی از مهمان‌های من می‌خواســـتند خیابان‌های نئونی برجا مانده از ســـال‌های حباب اقتصـــادی ژاپن را ببیننـــد که هنوز در رسانه‌های آمریکایی نشان داده و به تصویر کشیده می‌شوند. حباب اقتصـــادی ژاپن از ســـال ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۱ به وجـــود آمد که در آن قیمت‌های بازار املاک و مستغلات و سهام سرمایه به شدت افزایش یافت. این حباب قیمت در اوایل ســـال ۱۹۹۲ ترکید و اقتصاد ژاپن دچار رکود شـــد. آن‌ها می‌خواستند دخترانی را ببینند که بیست و چند ســـال پیش با لباس‌های نامتعارف در منطقه هاراجوکو توکیو برای مجلهٔ «FRUiTS» «عکس‌هـــای خیابانی» می‌گرفتند. آن‌ها می‌خواستند حمام‌های عمومی‌ای را ببینند که اکنون به گالری‌های هنری تبدیل شـــده‌اند. اما توکیو شهری جوان نسبت به بسیاری از پایتخت‌های سایر کشورها است که تازه پس از «اصلاحات مِی‌جی» در سال ۱۸۶۸ به مرکز قدرت تبدیل شده است. اصلاحات یا بازسازی مِی‌جی زنجیـــره‌ای از رویدادها بود که به دگرگونی‌های عظیمی در ساختار سیاسی و اجتماعی ژاپن انجامید. اصلاحات می‌جی منجر به تسریع روند صنعتی‌سازی ژاپن شد و به رشد میلیتاریزم انجامید. واژه ترکیبی «مِی‌جی» به معنای قانون روشن‌بینی است. از دنیای قدیم چیزی باقی نمانده است، زیرا بیشتر شهر در قرن بیستم سوخت یا ویران شد. ژنرال کورتیس لِمی با بمب‌افکن‌های «بوئینگ بی-۲۹» خود ۱۶ مایل مربع را به آتش کشـــید و ویران کرد. مردم توکیو در آن زمان آواره شدند. اما بعد از آن واقعه شهر دوباره گسترش یافت.

در همســـایگی من، اکثر ژاپنی‌های بومی که تقریباً از یک نسل هستند از جای دیگری آمده‌اند ــ از شمال کشور برای مشارکت در عملیات بازســـازی شهر، یا از حومه‌های این شهر وسیع و درندشت. ســـاکنان ژاپنی ساختمان من اکثراً بیوه‌های پیری هستند که پس از جنگ به شـــهر توکیو آمده بودند و فرزندانشان برای کار به جای دیگری رفته‌اند.

اما چشـــم‌انداز بیرون رانده شـــدن مردم از توکیو نیز وحشتناک است. اهالی شـــهر از کنده شدن ریشه‌های کم‌عمقشان، از برج‌ها و کافی‌شـــاپ‌های زنجیره‌ای که همه آثار هستی و حیات‌شان را دفن می‌کنند، می‌ترسند. یک سیاست‌گذاری دولتی که در ازای نقل مکان به خارج از شهر به مردم پول نقد می‌داد، شکست‌خورده تلقی شد، و دلیل خوبی هم داشت: ترک توکیو به معنای دست کشیدن از رؤیای بازســـازی ژاپن است، آن‌هم در شـــرایطی که حیثیت و ثروت ملت ارزش هر نوع فداکاری‌ای را داشـــت، آن‌هم در شرایطی که به همه گفته بودند شاهد معجزه‌ای خواهند بود.

ژاپن یک معجزه بود! تبدیل شـــدن از یک امپراتوری خونین به یک دموکراسی آرام شکست‌خورده قابل توجه است ــ حتی بیشتر از آن به این دلیل که اشغال متفقین باعث شد جنایتکاران جنگی در رأس امور قرار بگیرند. اقتصاد ژاپن پس از جنگ که با دقت مدیریت شده بود، بسیار عظیم و به قول معروف غولی بود. اگر می‌توانستید سختی‌های زندگی شرکتی را تحمل کنید، رفاه مناسب و معقول و اشتغال مادام‌العمر شما تضمین شده بود. اما آن‌ها که در قدرت بودند همه چیز را خراب کردند، شکست خوردند و زیان خود را با فروش آنچه به سرمایه خارجی باقی مانده بود جبران کردند؛ سوسیالیسم ژاپن ــ یعنی اقتصاد دستوری در این کشور که مسئول ساخت مسکن با یارانه دولتی و ایجاد اشتغال بود ــ برچیده شد. ژاپن ناامید شد و ازسرگیری وعده‌های داده‌شده هرگز محقق نشد.

چشم‌انداز بیرون رانده شدن مردم از توکیو نیز وحشتناک است. اهالی شهر از کنده شدن ریشه‌های کم‌عمقشان، از برج‌ها و کافی‌شاپ‌های زنجیره‌ای که همه آثار هستی و حیات‌شان را دفن می‌کنند، می‌ترسند. یک سیاست‌گذاری دولتی که در ازای نقل مکان به خارج از شهر به مردم پول نقد می‌داد، شکست‌خورده تلقی شد

و از این رو، همه نگاهی به گذشته دارند. کارگران موقتِ خارجی می‌خواهند رؤیای دهه ۱۹۸۰ را دوباره زنده کنند، زمانی که از فوجو در چین یا تهـــران در ایران به ژاپن می‌آمدنـــد و امیدوار بودند که ثروتمند شوند و با جیبی پر از ارز خارجی به خانه‌هایشان بازگردند. گردشـــگران نیز ژاپنی آینده‌نگر و فوق پیشـــرفته و تمیز و شیک می‌خواهند که در دوران کودکی رؤیای آن را در سر داشتند.

شروع کردم به ملاقات با غریبه‌های مهمی که در لابی‌های معطر هتل‌های مجلل یا رســـتوران‌های واقع در طبقه بالای فروشگاه‌های بزرگ نیهون‌باشی و گینزا به سراغم می‌آمدند، و انواع مکان‌هایی را انتخاب می‌کردم که ممکن بود خانم‌های مهماندار در کیاباکورا یک مشـــتری را در یک قرار قبل از شیفت کاری به آنجا ببرد. کیاباکورا (kyabakura) یا «بارهای میزبان و مهماندار» نوعی کلوپ شبانه در ژاپن اســـت که عمدتاً کارکنان زن استخدام می‌کند. کلوپ‌های میزبان مشابه مؤسسات هستند که در آن بیشتر کارکنان مرد آن‌ها از قضاوت من در مورد بهشت شهرنشینی ناامید شدند. مهمانان من نمی‌خواستند بشنوند که آینده این شهر نیز، مانند همه جا، قاچاق انسان و گردشگری مقرون به صرفه و اقتصادی است.

با این حال، نخبگان سیاســـی و تجاریِ ژاپن مشتاق خارجی‌ها هستند تا معضل فروپاشی جمعیتی (demographic collapse) را حـــل و برطرف کنند، بخش خدمات را تقویت کنند و بازار املاک و مســـتغلات را دوباره گرم کنند. توکیو دارد آماده چنین آینده‌ای می‌شود. اما جذب نیروی کار خارجی سخت‌تر از گذشته شده است، زیرا ژاپن فقیرتر می‌شود، آن‌هم در حالی که همسایگان این کشور دارند ثروتمندتر می‌شوند. اما برای اینکه تعداد گردشگران خارجی به اوج خود قبل از ایام همه‌گیری برسد، چه رسد که رشد کند، باید به ارزش ین توجه کنند.



سرنوشت تیک تاک در تجارت جهانی

مسیر فعالیت پلتفرم چینی در ایالات متحد می‌تواند روشنگر چشم‌انداز آینده باشد



تامس استکپول

تحلیل‌گر فناوری

منبع: هاروارد بیزینس ریویو

چرا باید خواند: حضور پلتفرم‌های خارجی در یک کشور می‌تواند مسایلی را در برداشته باشد که نمونه تیک‌تاک روشن‌ترین الگوی آن است.



بار دیگر ماجرای دور و دراز ممنوعیت تیک تاک در ایالات متحد وارد فصل جدیدی شده است. پس از آنکه دیوان عالی کشور قانونی را تأیید کرد که بر اساس آن مالکیت تیک تاک باید به ایالات متحد واگذار شود در غیر این صورت استفاده از آن در آمریکا متوقف خواهد شد، ترامپ فرمان اجرایی‌ای را امضاء کرد و اجرای این قانون جدید را به مدت ۷۵ روز به تأخیر انداخت. قانونی بودن و قابل اجرا بودن این فرمان هنوز مشخص نیست، و بنابراین در حال حاضر این مهلت چندماهه قطعی نیست و آزمایشی است.

بحث بر سر سرنوشت این اپلیکیشن هم بخشی است از ترندهای بزرگ‌تر ــ رقابت جنجالی ایالات متحد و چین، حمایت‌گرایی رو به رشد، تلاش برای اِعمال کنترل‌های بیشتر بر اینترنت جهانی ــ و هم محرک این ترندها. نتیجه نهایی می‌تواند باعث شود که کشورهای دیگر هم محدودیت‌های جدیدی بر شرکت‌های رسانه‌های اجتماعی ایالات متحد اعمال کنند و روابط تجاری خارجی را تغییر دهند و حتی آینده اینترنت را شکل دهند.

به عبارت دیگر، چه تیک تاک مستقیماً بر تجارت شما تأثیر بگذارد چه نگذارد، به هر حال عواقب آنچه بر آن می‌گذرد به نوعی بر کسب‌وکارتان تأثیر خواهد گذاشت. به منظور درک این پیامدهای گسترده، با سه کارشناس تماس گرفتم تا نظر آن‌ها را در مورد اینکه عواقب این ماجرای دور و دراز چه خواهد بود جویا شوم، و اینکه رهبران شرکت‌ها چه باید بکنند که غافلگیر نشوند.

واقعیت ژئوپلیتیکی جدید

سارا کرپس، پروفسور علوم سیاسی و مدیر مؤسسه سیاست‌گذاری فناوری در دانشگاه کرنل و نویسنده هفت کتاب که آخرین اثر او «رسانه‌های اجتماعی و روابط بین‌الملل» نام دارد

در تصمیم اخیر دیوان عالی کشور درباره نحوه فعالیت تیک تاک در ایالات متحد، طبق نظر اکثر قضات، این شبکه اجتماعی یکی از «فناوری‌های جدید با قابلیت‌های دگرگون‌کننده» معرفی شده است. اِعمال ممنوعیت قانونی مالکیت چینی‌ها بر برنامه‌های رسانه‌های اجتماعی فعال در ایالات متحد، صرف نظر از نحوه اجرای این قانون، نقطه عطفی در رقابت فنی ایالات متحد و چین است که پیامدهایی فراتر از امنیت ملی و حریم خصوصی داده‌ها و «متمم اول» دارد. متمم اول قانون اساسی ایالات متحد آمریکا حکومت را از وضع قوانین برای تثبیت یک دین به عنوان دین رسمی، ممنوع کردن اعتقاد آزاد به دین، یا محدود کردن آزادی بیان، حق تجمع صلح‌آمیز، یا حق شکایت به منظور جبران خسارت‌ها از سوی دولت بازمی‌دارد. این متمم که در ۱۵ دسامبر ۱۷۹۱ تصویب شد یکی از ده متممی بود که منشور حقوق ایالات متحد آمریکا را شکل دادند. این قانون نشانگر راهبرد گسترده‌تر ایالات متحد برای مقابله با نفوذ فناوری چین در صنایعی چون نیمه‌هادی‌ها و هوش مصنوعی و وسایل نقلیه برقی و نسل پنجم شبکه مخابرات سیار (5G) است.

چالش اصلی این است که رقابت فناوری دیگر محدود به سیلیکون ولی یا شنژن نیست ــ این رقابت در ژئوپلیتیک جهانی نقش محوری دارد.

این درخواست که مالکیت تیک تاک از رقیب و دشمن خارجی سلب شود یا استفاده از آن در کشور ممنوع شود، بخشی از الگوی گسترده‌تر تخاصم مبتنی بر فناوری میان دو کشور است. وانگهی، جو بایدن قبل از آنکه دولت را تحویل دونالد ترامپ دهد، قانونی تصویب کرد و صادرات تراشه‌های پیشرفته را محدود کرد ــ در راستای تشدید تلاش‌های دولت برای محدود کردن توانایی چین در دستیابی به تراشه‌های نیمه‌هادی پیشرفته لازم برای توسعه هوش مصنوعی. ایالات متحد مدت‌ها است که فعالیت شرکت‌های مخابراتی چینیِ هووائی و زدتی‌ای را ممنوع کرده است.

چین هم همه تلاش خود را به کار بسته است تا در این زمینه خودکفا شود. سرمایه‌گذاری در ساخت تراشه‌ها در داخل کشور و توسعه هوش مصنوعی در چین نیز نشان‌دهنده علاقه شدید به جداسازی این دو اکوسیستم فناوری از یکدیگر است.

پس رهبران کسب‌وکار چگونه می‌توانند در این محیط مسیر خود را پیدا کنند؟

اول و مهم‌تر از همه، درک ژئوپلیتیک نه دیگر اختیاری که ضروری است. رهبران کسب‌وکارها در حال حاضر فراتر از شناخت صنایع‌شان باید تغییرات سیاست‌های کلیدی، مانند کنترل صادرات و تحریم‌ها و معاملات تجاری دوجانبه، را زیر نظر داشته باشند. در ثانی،

رهبران کسب‌وکار در سراسر جهان باید با این احتمال دست و پنجه نرم کنند که اینترنت هر لحظه ممکن است بسته‌تر شود. با این حال، صرف نظر از سرنوشت نهایی تیک تاک، مسئله بزرگ‌تر درباره ساختار آینده چشم‌اندازِ دنیای دیجیتال ما است.

تنوع بخشی بسیار مهم و حیاتی است. تنوع‌بخشی یکی از شیوه‌های کاهش خطر است. هدف از تنوع‌بخشی اختصاص سرمایه به چندین دارایی است، طوری که عملکرد هرکدام از دارایی‌ها عملکرد کل را نشان ندهد. اتکا به یک کشور یا منطقه واحد برای فناوری‌ها یا منابع حیاتی چیزی نیست جز آسیب‌پذیری در عصر ریسک ژئوپلیتیکی. ثالثاً، کسب‌وکارها باید سعی کنند محیط خود را شـــکل دهند و با دولت‌ها همکاری کنند تا محیط ژئوپلیتیکی و فناوری را با اهداف خود هماهنگ کنند.

مورد تیک تاک نشان می‌دهد که چگونه مرز میان بین نوآوری فناوری و امنیت ملی روز به روز بیشـــتر محو می‌شود. رهبران با درک چشم‌انداز در حال تغییر و ایجاد انعطاف‌پذیری و اتحادهای راهبردی، می‌توانند به شـــکل‌گیری آینده‌ای کمک کنند که در آن فناوری رشد اقتصادی را بدون ذره‌ای بی‌ثباتی پیش ببرد.

عصر جدیدِ اینترنت «بسته»

ندی وو، دانشیار مدیریت بازرگانی در مدرسه بازرگانی هاروارد

در طول چند دهه گذشته، وجه معرفِ اینترنت چیزی نبوده جز باز بودن چشمگیر آن، که باعث رشد تجارت و ارتباطات و نوآوری شده است. تا همین اواخر، ایالات متحد و بسیاری دیگر از کشورهای غربی رویکرد سهل‌گیرانه‌تری داشتند و شرکت‌های فناوری (عمدتاً آمریکایی) نیز از طریق اینترنت باز به سایر کشورها گسترش یافتند و در اغلب موارد نیز بر خدمات حیاتی اینترنتی آن کشور تسلط یافتند.

با این حال، یک قدم به عقب برگردیم. باز بودن بیش از حد اینترنت ــ و دوام آن باز بودن ــ شگفت‌آور است. شرکت‌ها طبیعتاً دل‌شان می‌خواهند اینترنت را بسته‌تر کنند تا با ایجاد محدودیت‌ها روند کسب درآمدشان را تسهیل کنند و از مزایایشان محافظت کنند، مانند پلتفرم‌های بستهٔ «ای‌اُل» در دهه ۱۹۹۰ یا سیستم عامل آی‌اُس و اپل استور. و بسیاری از کشورها نیز، از جمله چین که نمونه بارز آن است، اینترنت خود را تا حدی یا تا حد زیادی به روی سرویس‌های خارجی می‌بندند.

در حال حاضر، رهبران کسب‌وکار در سراسر جهان باید با این احتمال دست و پنجه نرم کنند که اینترنت هر لحظه ممکن است بسته‌تر شود. با این حال، صرف نظر از سرنوشـــت نهایی تیک تاک، مســـئله بزرگ‌تر درباره ساختار آینده چشم‌اندازِ دنیای دیجیتال ما است ــ و اینکه رهبران کســـب‌وکار چگونه باید با آن سازگار شوند: کشـــورهای سراسر جهان، از جمله متحدان دیرینه ایـــالات متحد، بیش از پیش به دنبال تحدید دسترسی به خدمات اینترنتی خارجی و تنظیم خدمات اینترنتی داخلی اند. مدیران باید تحولات قانونی و نظارتی را در تمام بازارهای مهم و اصلی دنبال کنند و در صورتی که یک پلتفرم مهم ناگهان ممنوع شـــد، آماده باشند.

حکم جدید برای حکمرانی اینترنت

کنســـتانتینوس کومایتیس، کارشناس ارشـــد در اندیشکده شورای آتلانتیک

در حدود ۳۰ سالی که از عمر اینترنت تجاری می‌گذرد، دسترس‌پذیری از ویژگی‌های اصلی آن بوده است. تقریباً بدیهی تلقی می‌شد که کاربرانْ همان اینترنت جهانی و باز و مشارکتی و تعاملی را تجربه می‌کنند؛ ایده اولیه این بود که کاربران باید بتوانند به هر سرویس یا برنامه‌ای که در بالای زیرساخت اینترنت اجرا می‌شود از هر کجای دنیا دسترسی داشته باشند. فقط در تعداد معدودی از کشورهای اقتدارگرا چنین نبود: برای مثال، در چین و روســـیه گاهی سایت‌های رسانه‌های اجتماعی مستقر در ایالات متحد مانند فیس‌بوک و گوگل و لینکدین و ردیت و بسیاری دیگر ممنوع است. با این حال، اخیراً، دموکراسی‌های غربی نیز شروع کرده‌اند به محدود کردن دسترسی به برخی خدمات آنلاین، آن‌هم به بهانه امنیت ملی.

اقدام کنونی دولت ایالات متحد در مورد ممنوعیت تیک تاک آخرین نمونه در این روند اســـت. با این حال، تأثیرات چنین اقدامی به مراتب بزرگ‌تر از تیک تاک است. این اقدامات ممکن است پیامدهای عمده‌ای برای اینترنت جهانی و باز و همچنین جایگاه جهانی ایالات متحد داشته باشند.

اینترنت شبکه‌ای است از شبکه‌ها ــ بخشی از زیرساخت جهانی که بر اساس معماری غیرمتمرکز ساخته شده است. مرکز کنترل ندارد و نسبت به مرزها و مکان‌های فیزیکی بی تفاوت است. این مزایای بسیاری دارد، از جمله اطمینان از انعطاف‌پذیری شبکه‌ها و توانایی افراد برای برقراری ارتباط با یکدیگر و دسترسی به خدمات از هر نقطه جهان. هیچ نهادی حق تعیین محتوای اینترنتِ باز را ندارد. اما این تصور از اینترنت قطعی نیست؛ قدرت‌های جهانی پیوسته می‌کوشند محدودیت‌های جدیدی بر اینترنت تحمیل کنند.

از روزهای اول، ایالات متحد از مدل باز اینترنت دفاع کرده است. آمریکا اولین کشوری بود که آزادی اینترنت را بخشـــی از سیاســـت خارجی خود قرار داد. حتی دولت ایالات متحد به همراه سایر دولت‌های دموکراتیک در سال ۲۰۲۲ «اعلامیه آینده اینترنت» را امضا کردند. از این رو، ممنوعیت تیک تاک در ایالات متحد آمریکا نوعی استاندارد دوگانه یا به قول معروف یک بام و دو هوا به نظر می‌آید ــ که می‌تواند پیامدهای ژئوپلیتیکیِ ناخواسته جدی‌ای داشته باشد. بدیهی است که اعمال ممنوعیت دست سایر کشورها (چه استبدادی و چه غیر استبدادی) را هم باز می‌گذارد تا اقداماتی مشابه انجام دهند. در واقع، بحث این خواهد بود: اگر ایالات متحد این کار را می‌کند، چرا ما نتوانیم؟

> **چه تیک تاک مستقیماً بر تجارت شما تأثیر بگذارد چه نگذارد، به هر حال عواقب آنچه بر آن می‌گذرد به نوعی بر کسب‌وکار تان تأثیر خواهد گذاشت**

اینترنت بسته و غیر جهانی یک اینترنت تکه پاره است. اینترنت تکه پاره در تجارت و کسب‌وکار و نیز زنجیره عرضه و تقاضا در سطح جهانی اختلال ایجاد خواهد کرد. نقضِ ماهیت جهانی و باز اینترنت، زنجیره ارزش مهمی را که شـــرکت‌ها به آن متکی هســـتند، از بین می‌برد. در حال حاضر، شرکت‌ها می‌توانند بخش‌هایی از فعالیت‌های خود را به هر کسی که تقریباً در هر نقطه‌ای از جهان باشد، برون‌سپاری کنند؛ حتی کوچک‌ترین شـــرکت نیز می‌تواند بهترین خدمات را در ســـطح جهانی ارائه دهد، آن‌هم فقط به خاطر اینترنت باز. این‌ها از ویژگی‌های تعیین‌کننده تجارت و کسب‌وکار در عصر اینترنت هستند. ممنوع کردن تیک تاک راه حل آسانی است که ممکن است امتیازات سیاسی کوتاه‌مدتی هم به ارمغان آورد. اما در بلندمدت به ضرر ایالات متحد و شـــهروندان این کشور و اینترنت جهانی و باز و مشارکتی و تعاملی خواهد بود.



اینترنت بسته و غیر جهانی یک اینترنت تکه‌پاره است. اینترنت تکه پاره در تجارت و کسب‌وکار و نیز زنجیره عرضه و تقاضا در سطح جهانی اختلال ایجاد خواهد کرد. نقضِ ماهیت جهانی و باز اینترنت، زنجیره ارزش مهمی را که شرکت‌ها به آن متکی هستند، از بینِ می‌برد

استارت‌آپ دیپ‌سیک در سال ۲۰۲۳ در هانگژو چین تأسیس شد و در اواخر همان سال اولین مدل زبانی بزرگ خود (LLM) را منتشر کرد. لیانگ ونفنگ، مدیرعامل این شرکت، مؤسس شرکت «High-Flyer» بوده است، یکی از بزرگ‌ترین صندوق‌های پوشش ریسک در چین، که بر تجارت مبتنی بر هوش مصنوعی تمرکز دارد.

دیپ‌سیک: رویای فناوری چین

آیا شرکت چینی هوش مصنوعی بازار سهام را زیر و رو می‌کند؟



مت اوبرین

تحلیل‌گر فناوری

منبع: اسوشیتدپرس

چرا باید خواند: فناوری‌های هوشمند برای فعالان و تولیدکنندگان و آینده‌نگران در همه‌جا جذاب و دانستن آینده آن خواندنی است.

شور و هیجان به خاطر یک چت‌رباتِ هوش مصنوعی که دیپ‌سیک (DeepSeek)، استارت‌آپ چینی، ساخته است بازارهای سهام روز دوشنبه را زیر و رو کرد و به بحث‌ها در مورد رقابت اقتصادی و ژئوپلیتیکی ایالات متحد و چین بر سر توسعه فناوری هوش مصنوعی دامن زد.

دیپ‌سیک نسخه «دستیار هوش مصنوعی» را منتشر شد و چون رقیب چت‌جی‌پی‌تی است، کنجکاوی‌ها باعث شد که اخیرا در صدر برنامه‌های دانلودشده رایگان در فروشگاه اپل‌استور قرار بگیرد. بخشی از آنچه برخی ناظران صنعت فناوری را در ایالات متحد نگران می‌کند، این است که استارت‌آپ چینی با کسری از هزینه‌ای که شرکت‌های آمریکایی صرف این کار کرده‌اند در خط مقدم هوش مصنوعی مولد از آن‌ها پیشی گرفته است.

اگر این خبر صحت داشته باشد، در آنصورت مبالغ هنگفتی را که شرکت‌های فناوری ایالات متحد می‌گویند قصد دارند صرف مراکز داده و تراشه‌های رایانه‌ای مورد نیاز برای تقویت پیشرفت‌های بیشتر در هوش مصنوعی کنند، زیر سؤال می‌رود.

اما هجمه تبلیغاتی و تصورات نادرست درباره پیشرفت‌های فناوری دیپ‌سیک نیز موجب سردرگمی شده است. استیسی راسگون، تحلیل‌گر برنشتاین، که صنعت نیمه‌هادی‌ها را دنبال می‌کند و یکی از چندین تحلیل‌گر سهام است که واکنش وال استریت را بیش از حد می‌داند، می‌گوید: «مدل‌هایی که چینی‌ها ساخته‌اند فوق‌العاده‌اند اما معجزه هم نیستند. آن‌ها از هیچ نوآوری ناشناخته یا مخفی یا چیزی شبیه به آن استفاده نکرده‌اند».

دیپ‌سیک چیست؟

استارت‌آپ دیپ‌سیک در سال ۲۰۲۳ در هانگژو چین تأسیس شد و در اواخر همان سال اولین مدل زبانی بزرگ خود (LLM) را منتشر کرد. لیانگ ونفنگ، مدیرعامل این شرکت، مؤسس شرکت «High-Flyer» بوده است، یکی از بزرگ‌ترین صندوق‌های پوشش ریسک در چین، که بر تجارت مبتنی بر هوش مصنوعی تمرکز دارد. طبق پستی که تابستان امسال در وی‌چت، پلتفرم رسانه اجتماعی چینی، منتشر شد این صندوق تا سال ۲۰۲۲ مجموعه‌ای از ۱۰ هزار تراشه پردازنده گرافیکی مدل A100 انویدیا را گردآوری کرده بود که در ساخت و اجرای سیستم‌های هوش مصنوعی کاربرد دارند. ایالات متحد بعد از این خبر فروش این تراشه‌ها را به چین محدود کرد. اما دیپ‌سیک گفته است که مدل‌های اخیرش با تراشه‌های مدلِ H800 انویدیا ساخته شده‌اند که استفاده از آن‌ها در چین ممنوع نیست.

زمانی که دیپ‌سیک در ماه گذشته مدل هوش مصنوعی جدیدی منتشر کرد که با مدل‌های مشابه شرکت‌های آمریکایی مانند اپن‌ای‌آی، سازنده چت‌جی‌پی‌تی، برابری می‌کند و از آن‌ها نیز مقرون به صرفه‌تر است، توجه بیشتری را در صنعت هوش مصنوعی به خود جلب کرد. زمانی که این چت‌ربات در اوایل سال جاری در فروشگاه‌های مجازی اپل و گوگل ظاهر شد، در دسترس عموم قرار گرفت.

اما هفته های گذشته ــ در همان روز تحلیف ریاست جمهوری دونالد ترامپ ــ مقاله‌ای منتشر شد که موجب هراس از این چت‌ربات چینی شد. آن مقاله در مورد مدل دیگری از هوش مصنوعی دیپ‌سیک به نام «R1» بود که مهارت‌های به مراتب پیشرفته‌ای دارد و به طور قابل توجهی از مدل مشابه شرکت اپن‌ای‌آی به نام «o1» ارزان‌تراست. راسگون می‌گوید: «نمی‌دانم که اقتصاد آن‌ها به چه ترتیب کار می‌کند. اما فکر می‌کنم قیمت‌ها مردم را به وحشت انداخته است».

پس‌زمینه «اسپوتنیک»

مارک اندرسن، سرمایه‌دار خطرپذیر در پستی که یکشنبه‌ای در پلتفرم اجتماعی اکس منتشر کرد، با اشاره به پرتاب ماهواره در سال ۱۹۵۷ که مسابقه اکتشاف فضایی جنگ سرد را بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحد به راه انداخت، گفت: «مدل R1 دیپ‌سیک لحظه اسپوتنیکِ هوش مصنوعی است». اندرسن، که در مورد سیاست‌های فناوری به ترامپ مشاوره داده، هشدار داده است که نظارت بیش از حد دولت ایالات متحد بر صنعت هوش مصنوعی چوب لای چرخ شرکت‌های آمریکایی می‌گذارد و چین را قادر می‌سازد تا از ایالات متحد جلو بزند. گرگوری آلن، مدیر مرکز هوش مصنوعی «Wadhwani» در مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی می‌گوید: «نوآوری این فناوری، یعنی دیپ‌سیک، کاملاً واقعی است اما زمان انتشار آن سیاسی بود.»

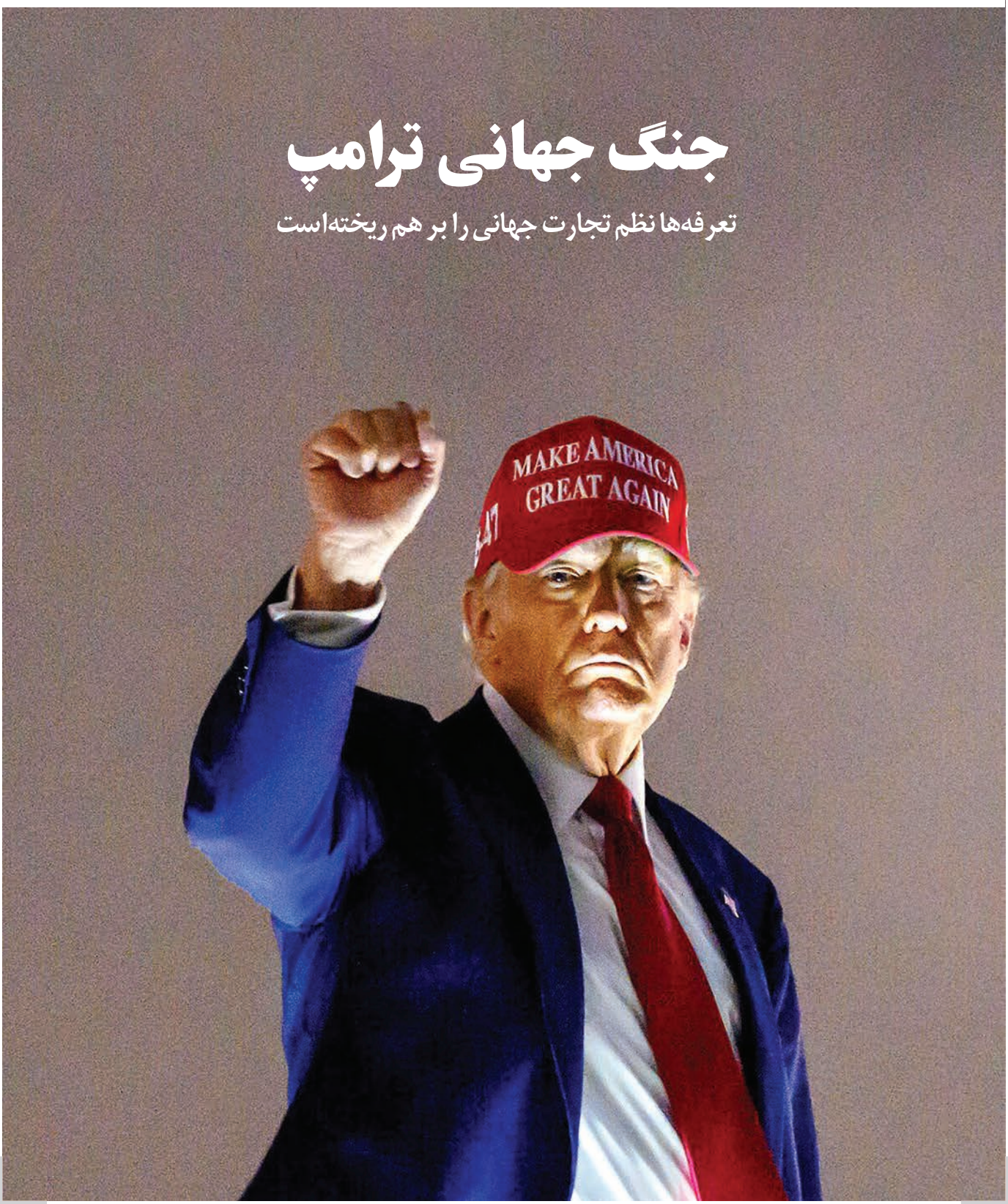
روز دوشنبه نیز ترامپ گفت که پیشرفت دیپ‌سیک «خوب است، چون نشان می‌دهد که مجبور نیستید اینقدر پول خرج این فناوری کنید». ترامپ روز دوشنبه نزد جمهوری‌خواهان مجلس نمایندگان در میامی، اخبار مربوط به دیپ‌سیک را اگر آمار و ارقام دقیق باشد، «مثبت» خواند زیرا نشان می‌دهد که «شما می‌توانید آنقدر هزینه نکنید و همان نتیجه را بگیرید.»

اما چه چیز دیپ‌سیک را متفاوت می‌کند؟ از جمله مواردی که دیپ‌سیک را از رقبایی چون اپن‌ای‌آی متمایز می‌کند این است که مدل‌های آن «متن‌باز» هستند. اما آنچه بیشترین تحسین را در مورد مدل «R1» دیپ‌سیک به خود جلب می‌کند، چیزی است که انویدیا آن را «نمونه‌ای عالی از «مقیاس‌پذیری در زمان تست» می‌نامد. در تکنیک «مقیاس‌پذیری در زمان تست» (Test Time Scaling) به مدل‌های زبانی کوچک، زمان بیشتری برای «تفکر» داده می‌شود. به جای محدود کردن مدل به یک پاسخ مشخص، این رویکرد به آن‌ها امکان می‌دهد برای یک مسئله خاص، پاسخ‌های متعددی تولید کنند و سپس این پاسخ‌ها را بررسی و ارزیابی کنند. در نتیجه، این مدل می‌تواند با بررسی چندباره بهترین پاسخ ممکن را ارائه دهد و حتی در برخی موارد، مدل‌های بزرگ‌تر را نیز شکست دهد.



جنگ جهانی ترامپ

تعرفه‌ها نظم تجارت جهانی را بر هم ریخته‌است



جهان به روایت نمودارها

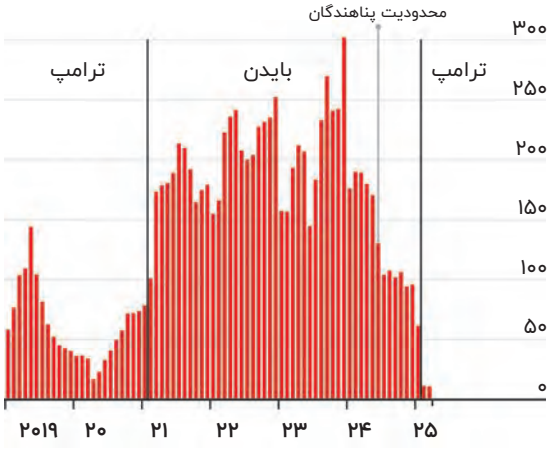
شاخص‌ها از آینده چه می‌گویند؟

The Economist

دستاورد مهاجرتی ترامپ

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا در نخستین دوره از ریاست‌جمهوری‌اش در آمریکا، توانسته وضعیت مهاجران غیرقانونی را در این کشور سر و سامان دهد. طبق این نمودار، در دوران ریاست‌جمهوری جو بایدن دوباره وضعیت بدتر شده و تعداد مهاجران غیرقانونی افزایش پیدا کرده و حالا ترامپ قصد دارد این وضعیت را باز هم به شکل چهار سال پیش بازگرداند. اکونومیست می‌گوید ترامپ واقعاً در رابطه با مهاجران غیرقانونی، عملکرد بهتری داشته است.

مهاجران غیرقانونی؛ ورودی‌های ماهانه در مرز جنوب غربی، هزار نفر



عذرخواهی کنیم یا نه؟

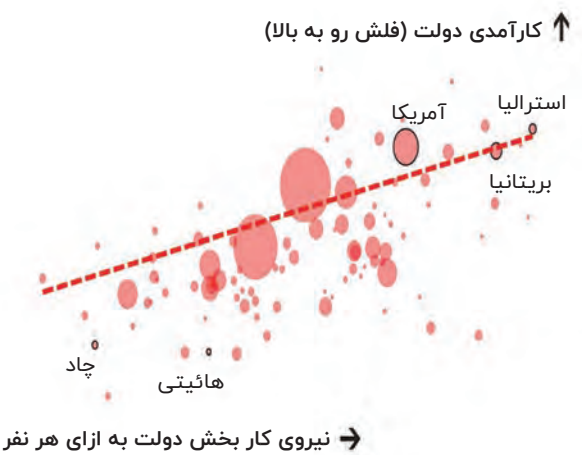
عذرخواهی کردن بابت اشتباهات و به زبان آوردن واژه «ببخشید» یک امر کاملاً فرهنگی است که در برخی از کشورها نظیر کانادا و بریتانیا رواج دارد و در آمریکا کمتر شنیده می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد در محیط کار زنان بیشتر از مردان عذرخواهی می‌کنند و همین مسئله مانع پیشرفتشان می‌شود چرا که آن‌ها را غیرجدی یا ناکارآمد تلقی می‌کنند. اکونومیست تلاش کرده این شکاف جنسیتی را اندازه‌گیری کند.

رتبه‌بندی میزان عذرخواهی زنان و مردان بابت پاسخ اشتباه در یک آزمون



دولت‌ها چقدر حجیم هستند؟

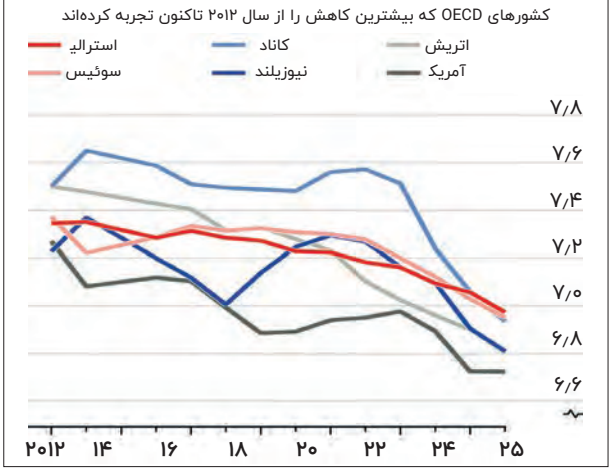
بسیاری از دولت‌ها به دنبال این هستند که حجم خود را کم کنند و از این مسیر قصد دارند هزینه‌هایشان را کاهش دهند. بررسی‌ها نشان می‌دهد استرالیا حجیم‌ترین دولت را دارد. در آمریکا هم دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری این کشور تلاش دارد حجم دولت را کم کند و از این مسیر هزینه‌ها را کاهش دهد. این نمودار نشان می‌دهد که کدام دولت‌ها، در وضعیت حجیم بودن قرار دارند.



راز شادی کشورها

شاخص شادی کشورها در واقع چیزی فراتر از خندیدن مردم را نشان می‌دهد. این شاخص، میزان رضایت مردم از زندگی‌شان را به نمایش می‌گذارد. بررسی‌ها نشان می‌دهد کشورهایی که در گذشته شاد بوده‌اند این روزها شادی کمتری را تجربه می‌کنند. دلیل اصلی آن هم تنهایی است. در واقع مردم در این کشورها، تنهاتر از همیشه هستند، آن‌ها تنها شام می‌خورند، تنها کار می‌کنند و زندگی‌شان در تنهایی سپری می‌شود. به همین دلیل میزان رضایتشان از زندگی هم کاهش پیدا کرده است.

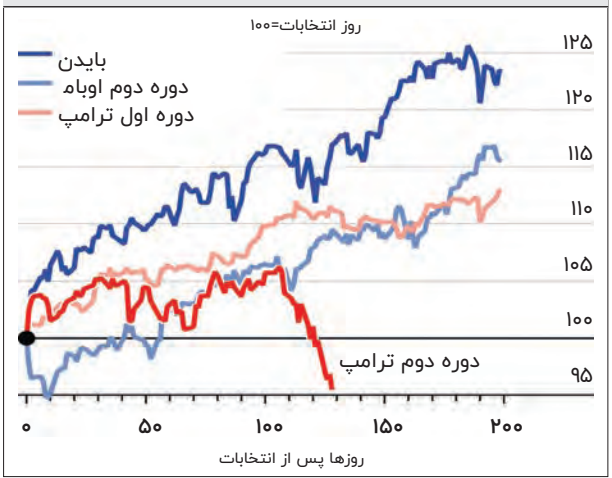
صندلی‌ها و میزهای یک‌نفره؛ ارزیابی زندگی؛ ۱۰=بیشترین



بازار دیوانه شده است

تعرفه‌هایی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا روی کالاهای وارداتی از کشورهای مختلف گذاشته، با واکنش‌های بسیاری از طرف بازار مواجه شده است. بازار سهام ریزش شـدیدی را تجربه کرده و مشخص نیست چه زمانی به حالت عادی باز می‌گردد. این نمودار نشـان می‌دهد که در دوره‌های بایدن، اوباما و حتی دوره اول ترامپ، وضعیت بازار سـهام چگونه بود. خط قرمزرنگ هـم وضعیت بازار در حال حاضـر در دوران ریاست‌جمهوری ترامپ را نشان می‌دهد که سقوط آزاد را در پیش گرفته است.

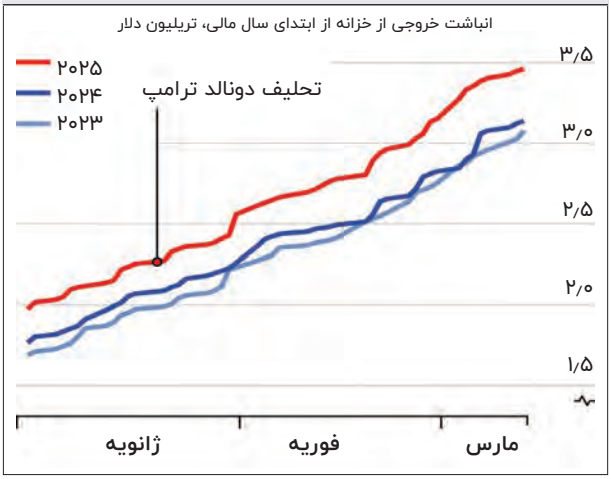
شاخص S&P۵۰۰



هزینه‌ها صرف چه می‌شوند؟

یکی از شـعارهای دونالد ترامـپ، رئیس‌جمهوری آمریـکا در زمان انتخابات ریاست‌جمهوری در سـال ۲۰۲۴ در این کشور، این بود که هزینه‌های دولتی را کاهش خواهد داد. با این حال، بررسـی‌های اکونومیست نشان می‌دهد از زمان برگزاری مراسم تحلیف ریاست‌جمهوری ترامپ تا کنون، هزینه‌های نه تنها کاهش پیدا نکرده، بلکه حتی افزایش هم یافته است. به عبارت ساده‌تر، فعلاً آنچه ترامپ به زبان آورده، فقط شعار بوده و در عمل در رابطه با هزینه‌ها محقق نشده است.

هزینه‌های دولت



بازی ترامپ با دلار

ارز آمریکایی‌ها نه فقط برای مردم این کشور، بلکه برای تمامی مردم جهان از اهمیت بالایی برخوردار است. نوسان ارزش دلار روی سرنوشت همه تاجران و فعالان اقتصادی به صورت مسـتقیم یا غیرمسـتقیم اثر می‌گذارد. نشریه اکونومیسـت در این نمودار به بررسی ارزش دلار پرداخته و نشان داده که از دوره اول ریاست‌جمهوری ترامپ تا کنون، ارزش دلار چه وضعیتی را طی کرده است. این نمودار وضعیت دلار را مشخص می‌کند.

دلار آمریکا؛ نرخ ارز واقعیِ قابل معامله



آینده نامعلوم اقتصاد

اقتصاد به کدام سمت در حرکت است؟ این یکی از پرسش‌هایی است که درباره همه اقتصادها مطرح می‌شود، درباره اقتصاد آمریکا هم با مدیریت و رهبری ترامپ، این مسئله همیشه مطرح بوده است. نشریه اکونومیست در این نمودار، وضعیت اقتصادی را نشان داده و توضیح داده که در گذشته با مدیریت ترامپ، وضعیت اقتصاد چگونه پیش رفته و در آینده چگونه پیش خواهد رفت. این نمودار نشان می‌دهد که نوعی ابهام و عدم قطعیت درباره اقتصاد در دوره جدید ترامپ بالا گرفته است.

شاخص عدم قطعیت سیاست اقتصادی



ترامپ در تلاش است تا داستان خاصی از سیاست‌های خود ارائه دهد: اینکه آمریکایی‌ها درد کوتاه‌مدت را تجربه خواهند کرد اما در بلندمدت سود خواهند برد. اما آشفتگی‌های هفته‌های اخیر سوالاتی درباره هر دو بخش این معامله بزرگ مطرح کرده‌اند. آیا ممکن است درد کوتاه‌مدت بسیار شدیدتر از آن چیزی باشد که این اصطلاحات ملایم نشان می‌دهند؟ و آیا واقعاً سودهای بلندمدت محقق خواهند شد؟

[سیاست‌های ترامپ]

رنج کوتاه‌مدت و سود بلندمدت

آیا ادعای ترامپ برای جهش اقتصادی آمریکا شدنی است؟

دونالد ترامپ در یافتن اصطلاحات ملایم برای توصیف آشوب‌ها مهارت دارد. زمانی که هفته گذشته هم سهام و هم اوراق قرضه سقوط کردند و نگرانی‌هایی در مورد ثبات مالی ایجاد شد، ترامپ گفت مردم فقط «کمی دستپاچه شده‌اند». پس از اینکه برخی از تعرفه‌ها را برای ۹۰ روز به حالت تعلیق درآورد، گفت تمام این آشفتگی‌ها صرفاً «هزینه‌ای برای گذار» به سوی بازسازی باشکوه اقتصاد آمریکا است. او با لحنی آرام گفت: «در نهایت، این یک چیز زیبا خواهد بود.»

به عبارت دیگر، ترامپ در تلاش است تا داستان خاصی از سیاست‌های خود ارائه دهد: اینکه آمریکایی‌ها درد کوتاه‌مدت را تجربه خواهند کرد اما در بلندمدت سود خواهند برد. اما آشفتگی‌های هفته‌های اخیر سوالاتی درباره هر دو بخش این معامله بزرگ مطرح کرده‌اند. آیا ممکن است درد کوتاه‌مدت بسیار شدیدتر از آن چیزی باشد که این اصطلاحات ملایم نشان می‌دهند؟ و آیا واقعاً سودهای بلندمدت محقق خواهند شد؟ پیامدهای کوتاه‌مدت تعرفه‌های ترامپ در حال حاضر قابل تشخیص‌تر هستند. برای چند ماه گذشته، بین نظرسنجی‌های ضعیف و داده‌های سخت و مقاوم‌تر شکاف وجود داشته است. شاخص احساسات مصرف‌کننده دانشگاه میشیگان، که یک معیار مهم است، در آوریل به ۵۰.۸ سقوط کرد که دومین سطح پایین تاریخ آن است. نگرانی درباره تعرفه‌ها عامل اصلی این کاهش است: مصرف‌کنندگان فکر می‌کنند قیمت‌ها در سال آینده ۶,۷ درصد افزایش خواهند یافت؛ این بالاترین نرخ تورم پیش‌بینی‌شده در بیش از چهار دهه است.

اعتماد شرکت‌ها به برنامه‌های ترامپ پس از پیروزی انتخاباتی او افزایش یافت، زیرا مدیران انتظار اقدامات محرک رشد از جمله مقررات‌زدایی و کاهش مالیات را داشتند. اما در ماه‌های اخیر تمرکز افراطی او بر تعرفه‌ها باعث تغییر جهت این اعتماد شده است. شاخص خوش‌بینی کسب‌وکارهای کوچک که توسط فدراسیون ملی کسب‌وکارهای مستقل منتشر می‌شود، برای سه ماه متوالی کاهش یافته است. ممکن است وسوسه‌انگیز باشد که این نظرسنجی‌ها را صرفاً بازتابی از جو و احساسات بدانیم. بازار کار هنوز در وضعیت خوبی است و ردیاب‌های پر بسامد هزینه‌های کارت اعتباری همچنان قوی باقی مانده‌اند. اما جزئیات آن‌چنان دلگرم‌کننده نیستند. تاب‌آوری ظاهری مصرف‌کنندگان تا حدی منعکس‌کننده نگرانی‌های آن‌هاست. آن‌ها ظاهراً خریدهای خود از جمله لوازم الکترونیکی و خودرو را جلو انداخته‌اند تا از افزایش قیمت‌ها به دلیل تعرفه‌ها پیشی بگیرند. و داده‌های رسمی اشتغال با تأخیر منتشر می‌شوند. اندازه‌گیری‌های خصوصی احتمال افزایش اخراج‌ها را نشان می‌دهند. داستان اصلی در حال حاضر، داستان عدم قطعیت بالا و در حال افزایش است. در تاریخ ۹ آوریل، زمانی که تعرفه‌های «متقابل» ترامپ اجرایی شد، اقتصاددانان گلدمن ساکس اعلام کردند که احتمال وقوع رکود در آمریکا طی ۱۲ ماه آینده را ۶۵ درصد می‌دانند -پیش‌بینی‌ای تند و تیز از سوی چنین بانک مشهوری. تقریباً بلافاصله پس از انتشار این پیش‌بینی، ترامپ اعلام کرد که تعرفه‌ها را برای ۹۰ روز به تعویق می‌اندازد، که باعث شد گلدمن این احتمال را به ۴۵ درصد کاهش دهد. این خلاصه‌ای مناسب از چشم‌انداز اقتصادی کوتاه‌مدت است: احتمال رکود در سال جاری ۵۰-۵۰ است؛ و سرنوشت اقتصاد تا حد نگران‌کننده‌ای وابسته به فراز و فرودهای اقدامات تعرفه‌ای ترامپ است. این به خودی خود، وخامت شدیدی نسبت به چند ماه پیش است، زمانی که بیشتر پیش‌بینی‌کنندگان فکر می‌کردند اقتصاد آمریکا در سال جاری حدود ۲.۵ درصد رشد خواهد کرد.

پیامدهای بلندمدت بسیار تنگی به این دارد که تعرفه‌های ترامپ در نهایت به کجا ختم شوند. دلیلی برای خوش‌بینی وجود ندارد. حمایت‌گرایی ناکارآمدی را پاداش می‌دهد زیرا سرمایه و نیروی کار را به سمت شرکت‌ها و صنایعی هدایت می‌کند که در غیر این صورت در صحنه جهانی با مشکل مواجه بودند. مطالعه‌ای از بانک جهانی در سال ۲۰۲۲، داده‌های ۱۵۱ کشور از سال ۱۹۶۳ تا ۲۰۱۴ را بررسی کرد. این مطالعه نشان داد که افزایش تعرفه به میزان تقریباً چهار درصد، به طور میانگین باعث کاهش حدود ۰,۴ درصد تولید پس از حدود پنج سال می‌شود. این کاهش در نهایت ناشی از کاهش حدود ۱ درصد بهره‌وری نیروی کار است. گسترش چنین مطالعاتی به اقدامات فعلی ترامپ آسان نیست. اقدامات تعرفه‌ای او فراتر از محدوده تحلیل‌های مرسوم است. حتی با در نظر گرفتن معافیت‌های اخیر برای تلفن‌های هوشمند و سایر محصولات الکترونیکی، میانگین نرخ تعرفه موثر آمریکا از ۲,۵ درصد در سال گذشته به بیش از ۲۰ درصد در سال جاری رسیده است -تقریباً پنج برابر بیشتر از افزایشی که در مطالعه بانک جهانی بررسی شده است. علاوه بر این، تمرکز صرف بر تأثیر تعرفه‌ها بر تجارت، نگاه محدودی است. بیشتر مطالعات بر حساب جاری تمرکز دارند، چرا که اثر اولیه تعرفه‌ها کاهش واردات است. اما تأثیر متقابل آن در حساب سرمایه دیده می‌شود، که خود را به صورت کاهش جریان‌های مالی نشان می‌دهد. برای آمریکا، این به معنای تقاضای ضعیف‌تر خارجی برای دارایی‌های آن خواهد بود. از ابتدای آوریل، بازده اوراق ده‌ساله خزانه‌داری آمریکا نیم درصد افزایش یافته است. در بلندمدت، یکی از پیامدهای احتمالی این است که آمریکایی‌ها خود باید بدهی‌های دولتی بیشتری خریداری کنند، که باعث منحرف شدن نقدینگی‌ای می‌شود که می‌توانست به سرمایه‌گذاری خصوصی اختصاص یابد. مدل بودجه پن-وارتون، یک گروه تحقیقاتی، تلاش کرده است تأثیر این اقدامات را بر تجارت و سرمایه جمع‌بندی کند. آن‌ها تخمین زده‌اند که طی سه دهه آینده، این عوامل به طور ترکیبی باعث کاهش ۸ درصد تولید ناخالص داخلی و ۷ درصد دستمزدها نسبت به مسیر قبل از تعرفه‌ها خواهد شد. جالب‌ترین پیش‌بینی این مدل این است که سرمایه کلی آمریکا بیش از ۱۰ درصد کمتر از مقداری خواهد شد که در غیاب این سیاست‌ها می‌بود. بنابراین، آمریکا کشوری خواهد بود با جاده‌هایی فرسوده‌تر، فرودگاه‌هایی قدیمی‌تر و -علی‌رغم تلاش‌های ترامپ- کارخانه‌هایی قدیمی‌تر.

چرا باید خواند:
تعرفه‌هایی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا روی کالاهای وارداتی به این کشور اعمال کرده، نگرانی‌هایی را به وجود آورده و بازار را آشفته کرده است. اما ترامپ درباره این آشفتگی‌ها چه گفته است؟ اکونومیست توضیح می‌دهد



آمریکا بهای سنگینی برای ارائه دلار و اوراق خزانه‌داری به عنوان دارایی‌های ذخیره جهانی پرداخته است. به همین دلیل، با تحریفات ارزی مواجه شده که منجر به کسری‌های تجاری غیرقابل‌تحمل و تضعیف تولید داخلی شده است. در نگاه میران، کشورها می‌توانند به روش‌های دیگر این بار را تقسیم کنند.

[تعرفه آمریکا]

خصومت یا رقابت

هدف ترامپ از سیاست تعرفه‌گذاری چیست؟



برای افرادی که خود را افراد مستقلی می‌دانند که دارای اراده آزاد خود هستند، هفته گذشته رویداد تکان‌دهنده‌ای بود. همه، حتی مستقل‌ترین افراد، مهره‌هایی در ماجرای بزرگ دونالد ترامپ هستند که بین تهدیدهای او به هرج‌ومرج اقتصادی و اعمال بخشش‌هایش، این‌سو و آن‌سو پرتاب می‌شوند. در تاریخ ۹ آوریل، تنها چند ده کلمه از سوی او برای به تأخیر انداختن برخی از افراطی‌ترین تعرفه‌هایش به مدت ۹۰ روز، کافی بود تا وحشت در حال گسترش در بازارهای مالی به یک هجوم پرخطر تبدیل شود.

با توجه به این نوسان‌ها، ممکن است تلاش برای نسبت دادن هرگونه استراتژی به تعرفه‌های رفت‌وبرگشتی ترامپ بی‌ثمر به نظر برسد. اما پاداش‌ها آن‌قدر زیادند که مدیران، دیپلمات‌ها و سرمایه‌گذاران باید نهایت تلاش خود را بکنند. طی هفته گذشته، دو عضو از تیم اقتصادی ترامپ توجیهات متفاوتی برای تعرفه‌های «روز آزادی» او ارائه دادند که به روشن شدن منطق پشت حمایت‌گرایی او کمک کرد. در عین حال، این توجیهات ضعف‌های آن را هم آشکار ساخت.

استیون میران، رئیس شورای مشاوران اقتصادی، که در واقع یک اندیشکده کوچک در داخل کاخ سفید است، پیچیده‌ترین دلیل برای جنگ تجاری را ارائه داد. اندکی پس از پیروزی ترامپ در انتخابات، میران مقاله‌ای برای یک شرکت سرمایه‌گذاری نوشت که در آن به امکان «توافق مارالاگو» پرداخت. طبق این توافق، کشورهای دیگر ارزهای خود را در برابر دلار تقویت می‌کردند و در ازای آن، چتر امنیتی آمریکا را دریافت می‌کردند.

از زمان ورود به کاخ سفید، میران تلاش کرده تا بگوید که توافق مارالاگو فقط تأملات شخصی او بوده است، نه سیاست رسمی دولت. اما در تاریخ ۷ آوریل، او از یک سخنرانی رسمی استفاده کرد تا نسخه تعدیل‌شده‌ای از آن مقاله را ارائه دهد. به گفته او، اعمال تعرفه‌ها نوعی «تقسیم بار» بود.

از نظر او، آمریکا بهای سنگینی برای ارائه دلار و اوراق خزانه‌داری به عنوان دارایی‌های ذخیره جهانی پرداخته است. به همین دلیل، با تحریفات ارزی مواجه شده که منجر به کسری‌های تجاری غیرقابل‌تحمل و تضعیف تولید داخلی شده است. در نگاه میران، کشورها می‌توانند به روش‌های دیگر این بار را تقسیم کنند: خرید بیشتر از آمریکا، سرمایه‌گذاری در کارخانه‌های آن یا حتی ارسال چک به خزانه‌داری. اما تعرفه‌ها در دسترس‌ترین ابزار برای حل این مشکل هستند.

چرا باید خواند:
یکی از مهم‌ترین مباحثی که این روزها در دنیای سیاست و اقتصاد مطرح شده، تعرفه‌های دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکاست. نشریه اکونومیست در این مقاله به صورت ساده توضیح داده که این تعرفه‌ها چه معنایی دارند و چرا اعمال شده‌اند.

رنج شاهانه!

به دنبال اقدام ترامپ، بازار واکنشی دیوانه‌وار به اعمال تعرفه‌ها نشان داد. وضعیتی که خزانه در حال حاضر دارد، توانسته از دلار حمایت کند اما همچنان وضعیت دارایی‌های دیگر متفاوت است. مهم‌ترین مسئله این است که وضعیت دلار و بازار فعلاً به آمریکا این مجوز را داده که در زمینه امور مالی، اقداماتی متفاوت و ساده در جهت منافع خودش داشته باشد. علاوه بر این‌ها، آمریکا واقعاً از این اختیار برخوردار است که تمامی جنبه‌های مختلف بازار را رصد کند و زیر نظر داشته باشد. به صورت کامل از این توانایی هم برخوردار است. با این حال، اعتبار آمریکا تا حدود زیادی به خطر افتاد.

دولت ترامپ بر این باور است که سعی دارد ارزش دلار را حفظ کند. در واقع آن‌ها هدف نهایی خود را دلاریِ قوی می‌دانند. در نتیجه از هر ابزاری بهره می‌گیرند تا این اتفاق رخ دهد. از طرف دیگر، این دولت معتقد است که آمریکا برای زنده نگه داشتن حیات اقتصادی خود، باید کارخانه‌هایش را دوباره بسازد. به همین دلیل به دنبال ایجاد ترفندها و روش‌هایی است که از دل آن، کارخانه‌های جدیدی متولد می‌شوند. همه این‌ها یعنی تولیدکنندگان دوباره مشغول می‌شوند. سیاست‌های تعرفه‌ای ترامپ هم در همین راستا وضع شده‌اند و قرار است در درازمدت به خلق فضایی کمک کند که در آن تولیدات کارخانه‌ای در قلب آمریکا، جان می‌گیرند. البته در این بین، قوانین هم باید کمی تعدیل و تسهیل شوند. یعنی کلیت فضا باید به سمتی حرکت کند که ایجاد فضای تولیدی، میسر و ممکن شود. در نهایت، می‌توان گفت که فعلاً ترامپ باور دارد که تعرفه‌های بالا می‌تواند به پیشبرد سیاست‌هایش کمک کند، پس به هر حال، آن‌ها را در دستور کار خودش قرار می‌دهد. در این بین، خصومتی که با چین ایجاد شده باید مدیریت شود و می‌تواند چالشی در آینده ایجاد کند اما به نظر می‌رسد که ترامپ و تیمش فعلاً نگرانی خاصی در این زمینه ندارند.

بیایید ابتدا به اشتهای انرژی هوش مصنوعی بپردازیم. آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) برآورد می‌کند که مصرف برق مراکز داده در پنج سال آینده ممکن است تا سه برابر افزایش یابد. حتی اگر مصرف انرژی افزایش چشمگیری پیدا کند، پایه فعلی هنوز پایین است.

[هوش مصنوعی]

فناوری در خدمت طبیعت

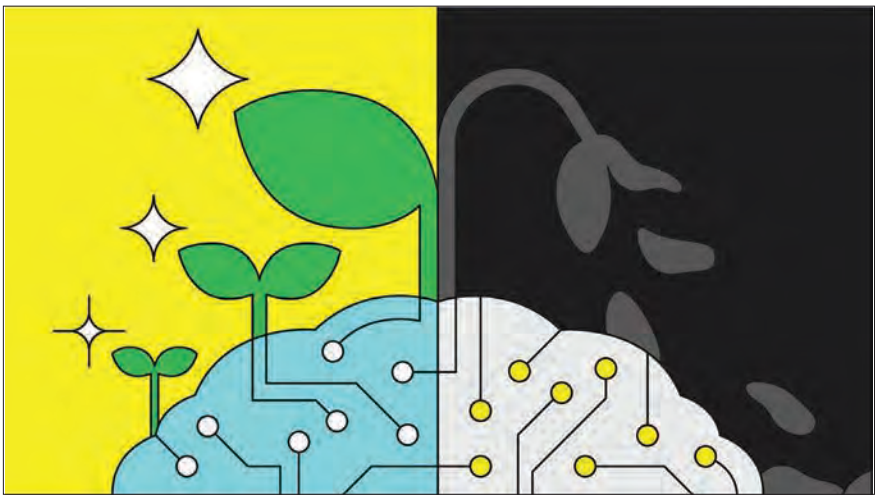
چگونه هوش مصنوعی به بهبود تغییرات اقلیمی کمک می‌کند؟

حتی اگر نگران این نباشید که هوش مصنوعی (AI) نسل بشر را نابود خواهد کرد، شاید از این بترسید که اشتهای بی‌رحمانه آن برای برق، محیط زیست را نابود کند. پرسیدن یک سؤال از چت جی‌پی‌تی یا ChatGPT ده برابر بیشتر از یک جست‌وجوی قدیمی اینترنتی انرژی مصرف می‌کند. انتشار گازهای گلخانه‌ای گوگل بین سال‌های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۳ تقریباً ۵۰ درصد افزایش یافته است، همزمان با آغاز رونق هوش مصنوعی؛ میزان انتشار مایکروسافت هم از سال ۲۰۲۰ تا کنون حدود ۳۰ درصد بیشتر شده است. با سرمایه‌گذاری‌های عظیم در مراکز داده جدید که در راه است، افزایش‌های بیشتری هم محتمل است.

اما بدبینی بیش از حد جایگاه درستی ندارد. به‌صورت مطلق، شاید هوش مصنوعی به‌اندازه‌ای که بسیاری تصور می‌کنند، پرمصرف نباشد. و از آن بهتر، هوش مصنوعی می‌تواند به کربن‌زدایی از صنایعی کمک کند که پاک‌سازی آن‌ها بسیار دشوار بوده است.

بیایید ابتدا به اشتهای انرژی هوش مصنوعی بپردازیم. آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) برآورد می‌کند که مصرف برق مراکز داده در پنج سال آینده ممکن است تا سه برابر افزایش یابد. حتی اگر مصرف انرژی افزایش چشمگیری پیدا کند، پایه فعلی هنوز پایین است. مراکز داده امروزه حدود ۱.۵ درصد از مصرف برق جهان را به خود اختصاص می‌دهند -و بخش عمده‌ای از این مصرف به دلیل پخش آنلاین، شبکه‌های اجتماعی و خرید اینترنتی است، نه هوش مصنوعی.

علاوه بر این، بخشی از مصرف برق هوش مصنوعی به سبز شدن اقتصاد کمک می‌کند. همان‌طور که در بخش علم و فناوری اکونومیست بارها مطرح شده، هوش مصنوعی در شناسایی الگوهای پیچیده، پردازش حجم عظیمی از داده‌ها و بهینه‌سازی سیستم‌ها بسیار توانمند است، که همگی می‌توانند به کاهش انتشار گازها کمک کنند. هوش مصنوعی هم‌اکنون به افزایش کارایی شبکه‌های برق، کاهش مصرف سوخت در صنعت کشتیرانی، و شناسایی نشت‌های غیرقابل مشاهده متان (یک گاز گلخانه‌ای قوی) کمک می‌کند.



سه اقدام حیاتی

وظیفه سیاست‌گذاران و مدیران صنایع این است که این مزایا را به حداکثر و در عین حال تأثیرات اقلیمی را به حداقل برسانند. زیباترین راه‌حل، تعیین قیمت مناسب برای کربن توسط دولت‌ها و واگذاری امور به بازار است. اما چون قیمت‌گذاری جهانی کربن هنوز رویایی دور از دسترس است، واقع‌بینانه‌تر این است که بر سه اقدام دیگر تمرکز شود.

اولین مورد، شفافیت بیشتر است. محاسبه میزان دقیق مصرف انرژی مدل‌های هوش مصنوعی کاری بسیار دشوار است. از اوت ۲۰۲۶، اتحادیه اروپا برخی توسعه‌دهندگان هوش مصنوعی را موظف خواهد کرد که مصرف انرژی خود را به‌طور دقیق گزارش دهند. این رویکرد باید در مناطق دیگر هم پیاده‌سازی شود.

چرا باید خواند:
آیا هوش مصنوعی طبیعت و محیط زیست را نابود می‌کند؟ یا نه تنها آسیبی ندارد، بلکه می‌تواند به حفظ محیط زیست هم کمک کند؟ نشریه اکونومیست در این مقاله تلاش کرده نقش و اهمیت هوش مصنوعی برای محیط زیست را توضیح دهد

دوم، بازنگری در نحوه عملکرد مراکز داده است. آژانس بین‌المللی انرژی می‌گوید امکان جابه‌جایی بار کاری بین مراکز داده مختلف در زمان‌های مختلف می‌تواند فشار بر شبکه‌ها را کاهش داده و به تعادل انرژی کمک کند. مراکز داده انعطاف‌پذیرتر، همچنین با ویژگی تولید ناپایدار انرژی‌های تجدیدپذیر مانند باد و خورشید سازگارتر خواهند بود.

سوم، شرکت‌های فناوری باید خود را به تعهدات زیست‌محیطی‌شان پایبند نگه دارند. برای نمونه، مایکروسافت هدف‌گذاری کرده که تا سال ۲۰۳۰ «کربن منفی» شود. برخی شرکت‌ها، مانند آمازون، به‌شدت به خرید اعتبار انرژی تجدیدپذیر متکی هستند؛ اعتباری که اجازه می‌دهد مصرف برق آلوده در یک محل با پرداخت هزینه‌ای برای تولید برق پاک در جای دیگر جبران شود. این اعتبارها کاربردهایی دارند، اما حساب‌سازی خلاقانه در آن‌ها زیاد است و از نظر مفهومی شکننده‌اند -زیرا بسیاری از انرژی‌های تجدیدپذیر ممکن است در هر صورت تولید می‌شدند.

رویکردی بهتر آن است که شرکت‌های فناوری از قدرت خود در بازار انرژی استفاده کنند تا روند کربن‌زدایی شبکه‌های برق را تسریع کنند. آن‌ها همین حالا بزرگ‌ترین خریداران برق پاک در قراردادهای بلندمدت با تولیدکنندگان مستقل در آمریکا هستند. آن‌ها می‌توانند ظرفیت تولیدی بیشتری را خودشان بسازند و تأمین مالی کنند، به توسعه گسترده‌تر انرژی‌های پاک از طریق فشار برای اصلاحات برنامه‌ریزی کمک کنند، و حمایت بیشتری از توسعه منابع جایگزین مانند انرژی زمین‌گرمایی و هسته‌ای داشته باشند. تمرکز بیشتر بر این رویکردها می‌تواند هوش مصنوعی را از مظنون اقلیمی به قهرمان اقلیمی تبدیل کند.

علاوه بر کامبوج، ویتنام با تعرفه‌های ۴۶ درصدی، تایلند ۳۶ درصد، اندونزی ۳۲ درصد و فیلیپین ۱۷ درصد مواجه هستند. کالاهای مالزی با تعرفه ۲۴ درصدی مواجه خواهند شد، اما این کشور از معافیت برای نیمه‌هادی‌ها، صادرات اصلی آن به آمریکا، بهره‌مند است.

[آسیا]

شوک ترامپ به آسیا

آینده نامعلوم جنگ اقتصادی آمریکا با چین

کامبوجی‌ها در ۳ آوریل از خواب بیدار شـــدند و دریافتند که صادرات آن‌ها به آمریکا با تعرفه‌ای ۴۹ درصدی مواجه خواهد شد. در حالی که آن‌ها این خبر را دریافت می‌کردند، کارشناسان هشـــدار دادند که صنعت پوشاک کشـــور، که بیش از نیمی از درآمدهای صادراتی را تشکیل می‌دهد و بیشتر محصولات خود را به آمریکا می‌فروشد، دچار آسیب جدی خواهد شد. در حالی که رئیس‌جمهور دونالد ترامپ اجرای نرخ ۴۹ درصدی را در ۹ آوریل به تأخیر انداخت، این تعرفه ممکن است بازگردد.

بنابراین، برای کامبوجی‌ها تسلی‌بخش بود که رئیس‌جمهور چین، شی جین‌پینگ، در ۱۷ آوریل به کامبوج سفر کرد. اگرچه این سفر ماه‌ها پیش برنامه‌ریزی شده بود، اما اکنون به عنوان تقویت روحیه‌ای مورد نیاز برای کشـــور در حال توسعه تلقی می‌شود. یکی از مقامات کامبوجی گفته: «ما یک کشور کوچک هستیم که توسط آمریکا مجازات شده‌ایم. و اکنون شی جین‌پینگ، به عنوان رهبر دومین اقتصاد بزرگ جهان، به سمت ما می‌آید. این به افزایش اعتماد به نفس ما کمک می‌کند. این اقدامی بسیار احساسی است.»

چرا باید خواند:
شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهوری چین سفری به کشورهای آسیایی داشت. این سفر هم‌زمان با تعرفه‌گذاری‌های ترامپ صورت گرفت. اکونومیست توضیح داده که چطور اقدام شی روی این کشورها اثر گذاشته و آن‌ها را میان چین و آمریکا قرار داده است.

جنوب‌شـــرق آســـیا یکی از مناطقی بود که در ۲ آوریل کاخ ســـفید توسط ترامپ به شدت تحت تأثیر قرار گرفت. علاوه بـــر کامبوج، ویتنام با تعرفه‌های ۴۶ درصدی، تایلند ۳۶ درصد، اندونزی ۳۲ درصد و فیلیپین ۱۷ درصد مواجه هستند. کالاهای مالزی با تعرفه ۲۴ درصدی مواجه خواهند شـــد، اما این کشور از معافیت برای نیمه‌هادی‌ها، صادرات اصلی آن به آمریکا، بهره‌مند اســـت. پس از عقب‌نشینی ترامپ، نرخ‌ها برای منطقه (مانند بیشـــتر جهان) اکنون به مـــدت ۹۰ روز به ۱۰ درصد تعیین شده است.

حتی سنگاپور هم تعرفه پایه ۱۰ درصدی را دریافت کرد. این در حالی است که این کشور هیچ تعرفه‌ای بر آمریکا اعمال نمی‌کند -در واقع، فقط با آمریکا کسری تجاری دارد. لارنس وونگ، نخست‌وزیر سنگاپور، در ۸ آوریل بیانیه‌ای به پارلمان ارائه داد که در آن اعلام کرد دوران «جهانی‌سازی مبتنی بر قوانین و تجارت آزاد» به پایان رسیده است و افزود که آمریکا «سیستمی را که خود ایجاد کرده بود، رد کرده است.»

بنابراین سفر شی به منطقه، ممکن است به موقع به نظر برسد تا از اشتباه رقیب خود بهره‌برداری کند. او ابتدا در ۱۴ آوریل در ویتنام فرود آمد، جایی که گفته می‌شود مجموعه‌ای از سرمایه‌گذاری‌ها در زیرساخت‌ها و تولیدات پیشرفته را اعلام کرده است. سپس به مالزی ســـفر کرد، جایی که اعلامیه‌های مشابهی برنامه‌ریزی شده بود. کامبوج آخرین مقصد او بود.

رقص دیپلماتیک

اما هیچ کشوری در جنوب‌شرق آسیا، به‌ویژه سه میزبان شی، هنوز از رابطه خود با آمریکا دست نکشیده است. در واقع، آن‌ها به اعلامیه ترامپ با خونسردی واکنش نشان دادند، آن را به عنوان آغاز یک مذاکره تلقی کردند و از اعمال تعرفه‌های تلافی‌جویانه خودداری کردند.

رهبر ویتنام، تو لام، از اولین کســـانی بود که پس از اعلام تعرفه‌ها با ترامپ تماس گرفت. او پیشنهاد کرده اســـت که تعرفه‌های ویتنام بر کالاهای آمریکایی را به صفر برساند و یک مذاکره‌کننده به واشنگتن فرستاده است. نخست‌وزیر کامبوج هم به همین ترتیب پیشـــنهاد کاهش نرخ‌ها را داده است. مالزی هیاتی را برای ارائه پیشنهادی در مورد زنجیره‌های تأمین و مواد معدنی حیاتی اعزام کرده است. عمل‌گرایی منطقه اکنون هوشمندانه به نظر می‌رسد، با دعوت ترامپ به مذاکرات و مجازات تنها کشورهایی که واکنش نشان داده‌اند.

واقعیت این است که جنوب‌شرق آسیا گزینه‌های کمی دارد. هیچ کشوری در منطقه اهرم فشار چین یا اتحادیه اروپا را ندارد که به آن فرصتی برای تلافی معنادار علیه آمریکا بدهد. مالزی، رئیس انجمن کشـــورهای جنوب‌شرق آسیا (آسه‌آن)، تلاش کرده است تا پاسخ منطقه‌ای هماهنگی ارائه دهد. اما تحلیل‌گران کمی به آسه‌آن امید دارند. اقتصادهای اعضای آن بسیار متفاوت هستند و آشتی دادن منافع آن‌ها در مذاکرات دشوار خواهد بود

اگرچه برخی نگرانند که تهدید تعرفه‌ها جنوب‌شرق آسیا را به چین نزدیک‌تر کند، اما تاکنون نشانه‌های کمی از چنین تغییری وجود دارد. آن دسته از کشورهای آسه‌آن که روابط امنیتی نزدیکی با آمریکا دارند (مانند فیلیپین، تایلند و سنگاپور) تلاش نکرده‌اند آن‌ها را به تجارت مرتبط کنند -اگر تلاش کنند، ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد، با توجه به تمایل ترامپ به انزواگرایی. و اگرچه روابط بین نیروهای مسلح چین و ویتنام و کامبوج نزدیک است، انتظار نمی‌رفت شی در سفر خود به منطقه هیچ توافق امنیتی جدیدی امضا کند.

در نهایت، این بحران برای بسیاری از دولت‌های جنوب‌شرق آسیا یادآوری دردناکی است از بی‌ثباتی نظم جهانی کنونی. آن‌ها ممکن است هنوز در حال رقص میان چین و آمریکا باشند، اما اکنون بیش از هر زمان دیگری می‌دانند که این رقص می‌تواند ناگهان به یک میدان نبرد تجاری تبدیل شود.



سازمان ملل تخمین می‌زند که ۵۹ درصد از کل زباله‌های پلاستیکی جهان توسط حدود ۲۰ میلیون کارگر غیررسمی در شرایطی اغلب ناگوار جداسازی می‌شود.

[پلاستیک]

در ستایش پلاستیک

مسئله اصلی، مدیریت نادرست است

کمتر کسی به اندازه سر دیوید اتنبرو، مجری تلویزیونی نودساله، با شگفتی نسبت به دنیای طبیعی شناخته شده است. در سال‌های اخیر، او پرشورانه خواستار پایان دادن به آلودگی پلاستیکی شده که تیم‌های فیلم‌برداری‌اش در سراسر سیاره با آن مواجه شده‌اند. او در یک مصاحبه گفته بود: «پلاستیکی که در اقیانوس‌های ماست، هرگز نباید در وهله اول به آنجا می‌رسید. بسیاری از این پلاستیک‌ها حتی شاید اصلاً نباید تولید می‌شدند.» جمله نخست منطقی است، اما دومی نه –چرا که منافع فوق‌العاده‌ای را نادیده می‌گیرد که پلاستیک‌ها و صنعت تولید آن‌ها برای انسان و محیط زیست فراهم کرده‌اند.

گرچه مضرات اتکای جهان به پلاستیک کاملاً مشهود است، اما مزایای آن –در قالب کاهش ضایعات و هزینه–به‌راحتی نادیده گرفته می‌شود. پلاستیک‌ها دامنه‌ای حیرت‌انگیز از مواد جدید را ممکن ساخته‌اند که می‌توانند ویژگی‌های مواد سنتی را تقلید کنند یا کارهایی را انجام دهند که آن مواد قادر به انجامش نیستند، آن‌هم در حالی که سبک‌تر، بادوام‌تر، ارزان‌تر و آسان‌تر برای تولید هستند. این مواد در هر چیزی از ساختمان‌سازی گرفته تا خودروسازی و لوازم الکترونیکی مصرفی حیاتی شده‌اند.

چرا باید خواند:
پلاستیک همیشه به‌عنوان یک عنصر مضر برای طبیعت و محیط زیست مطرح شده است. اما اکونومیست گزارشی در ستایش پلاستیک نوشته و توضیح داده که اگر مدیریت آن‌ها اصلاح شود، می‌توان از آن‌ها نهایت بهره را برد، بدون اینکه آسیب زیادی به طبیعت وارد کنند.

مثالی از صنعت غذا بزنیم. بسته‌بندی پلاستیکی مانع از فاسد شدن مواد غذایی فاسدشدنی می‌شود و تجارت جهانی گوشت، ماهی، میوه و سبزیجات را ممکن می‌سازد. همچنین امکان ذخیره‌سازی و توزیع ایمن و ارزان کالاهای ضروری مانند برنج، روغن و شیرخشک را فراهم می‌کند. یک بطری پلاستیکی یک لیتری فقط ۵ درصد وزن یک بطری شیشه‌ای را دارد؛ بنابراین بسته‌بندی پلاستیکی هزینه‌های حمل‌ونقل و انتشار کربن را کاهش می‌دهد.

پلاستیک‌ها همچنین به کاهش وابستگی جهان به مواد قدیمی‌تر –و موجودات زنده‌ای که این مواد از آن‌ها به دست می‌آمد– کمک کرده‌اند. شاید اکنون در دنیا حدود ۱۰ میلیون پیانو وجود داشته باشد. اگر همه کلیدهای سفید آن‌ها از عاج فیل ساخته می‌شد، چند فیل باقی می‌ماند؟

همان‌طور که مزایای پلاستیک‌ها اغلب پنهان است، برخی از آسیب‌های احتمالی آن‌ها هم چنین‌اند. چشم‌انداز آشفته زباله‌های پلاستیکی رهاشده که منظره‌های زیبا را تخریب کرده و به حیات وحش آسیب می‌زند، در گذشته یکی از اصلی‌ترین اتهامات علیه پلاستیک‌ها بود. اما امروزه نگرانی‌ها درباره سرنوشت پلاستیک‌ها زمانی که به ذرات میکروسکوپی موسوم به «ریزپلاستیک» تجزیه می‌شوند، رو به افزایش است. در دهه گذشته، این ریزپلاستیک‌ها در زنجیره‌های غذایی، در مغز انسان و حتی در برف به‌ظاهر پاک جنوبگان (قطب جنوب) یافت شده‌اند.

قابل شناسایی بودن یک ماده، لزوماً به‌معنای خطرناک بودن آن نیست. گاهی فقط نشان‌دهنده حساسیت بالای ابزارهای اندازه‌گیری است. اما تاریخ نشان داده که مواد صنعتی فراگیر می‌توانند آسیب‌هایی ناخواسته، پیش‌بینی‌نشده و گسترده ایجاد کنند که دیرهنگام شناسایی می‌شوند –مانند رنگ‌های مبتنی بر سرب یا بنزین سرب‌دار که باعث مشکلات سلامتی و رشدی شدند. همه‌گیری ریزپلاستیک‌ها یعنی آسیب‌های بالقوه آن‌ها نیازمند پژوهش جدی، پشتیبانی‌شده و هماهنگ است؛ برخی یافته‌های نگران‌کننده این امر را فوری و ضروری می‌سازد. اگر واقعاً آسیب‌هایی وجود دارد، باید در شناسایی و درمان آن‌ها اقدام سریع انجام گیرد.

برای مقابله با بلای آلودگی، بهترین راه ممنوعیت پلاستیک‌ها نیست، بلکه مدیریت دقیق‌تر آن‌هاست. فناوری‌های بهتر بازیافت، که اکنون در حال توسعه‌اند، بخشی از پاسخ هستند. نسبت پلاستیک‌هایی که بازیافت می‌شوند طی دو دهه گذشته دو برابر شده، اما هنوز تنها به ۹ درصد رسیده است. این به این دلیل نیست که مردم برای کره زمین اهمیتی قائل نیستند؛ بلکه به‌خاطر این است که بازیافت سخت‌تر و پرهزینه‌تر از چیزی است که بیشتر مردم تصور می‌کنند.

مشکلات فنی و دشواری‌های مربوط به جداسازی باعث شده‌اند که پلاستیک بازیافتی تقریباً همیشه گران‌تر از پلاستیک خام باشد، و این راه‌اندازی یک چرخه اقتصادی مطلوب را دشوار می‌سازد. نتیجه آن است که بسیاری از کشورهای ثروتمند زباله‌های پلاستیکی خود را برای «بازیافت» به کشورهای فقیرتر صادر می‌کنند –کشورهایی که حتی برای مدیریت زباله‌های خود هم آمادگی کافی ندارند، چه رسد به زباله‌های دیگران. سازمان ملل تخمین می‌زند که ۵۹ درصد از کل زباله‌های پلاستیکی جهان توسط حدود ۲۰ میلیون کارگر غیررسمی در شرایطی اغلب ناگوار جداسازی می‌شود.

از این‌رو، باید بیشتر از دفن بهداشتی زباله (لندفیل) استفاده کرد. اگر به‌درستی مدیریت و نظارت شود، این روش بسیار کمتر از آنچه به‌تصویر کشیده می‌شود برای محیط زیست زیان‌بار است و می‌تواند ساده‌تر و مؤثرتر از بازیافت ضعیف اجراشده باشد. این روش همچنین خطر دورریزی یا سوزاندن پلاستیک‌هایی که برای بازیافت به آن‌سوی جهان فرستاده شده‌اند را کاهش می‌دهد. زباله‌سوزها، که می‌توانند هم انرژی تولید کنند و هم امکان بازیابی کربن را فراهم سازند، گزینه مفیدی محسوب می‌شوند –اگرچه محبوب نیستند. شرکت فنلاندی «Fortum» روشی یافته که از طریق آن، هیدروکربن‌های حاصل از سوزاندن زباله‌ها را دوباره به مواد اولیه برای ساخت پلاستیک تبدیل می‌کند. چنین نوآوری‌هایی باید توسعه یابند. در مورد پلاستیک‌ها، منافع بسیار بیشتر از آن چیزی است که اغلب مردم می‌پذیرند –و همین‌طور ظرفیت ما برای مدیریت هزینه‌های آن‌ها!



هواداران ترامپ اصرار دارند که او آماده است تا با روسیه سخت‌گیرانه برخورد کند. او تحریم‌های پیشینیان خود علیه روسیه را تمدید کرده و نسبت به کرملین بی‌طاقتی نشان داده است. او در یک مصاحبه گفت که از روسیه «عصبانی» است و ایده اعمال «تعرفه‌های ثانویه» (احتمالاً علیه کشورهای خریدار نفت روسیه) را مطرح کرد.

[اوکراین]

فرجام آتش‌بس

ترامپ عروسک خیمه‌شب‌بازیِ پوتین است؟

دونالـــد ترامپ قول داد جنگ در اوکراین را در یک روز پایان دهد. اکنون، به گفته منابع داخلی، او امیدوار اســـت تا ۱۰۰ روز اول ریاست‌جمهوری خود (یعنی به زودی) آتش‌بسی را تضمین کند. او از این درگیری به عنوان «جنگ بایدن» یاد کرده اســـت. اما اگر جنگ ادامه یابد، نگران است که بیش از پیش به جای بایدن به جنگ او تبدیل شود!

چرا باید خواند:
جنگ روسیه و اوکراین به کجا می‌رسد؟ دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا پیش از اینکه به قدرت دست پیدا کند، اصرار داشت که خیلی زود این جنگ را به پایان خواهد رساند. نشریه اکونومیست در این گزارش از پیشرفت ترامپ برای ایجاد صلح گفته است.

چطور می‌توان جنگ را متوقف کرد؟

روسیه درخواست آمریکا برای آتش‌بس ۳۰ روزه بدون قید و شرط را که اوکراین در ۱۱ مارس پذیرفته بود، نادیده گرفته است. در عوض، روسیه به بازی برای زمان پرداخته و حملات خود را تشدید کرده اســـت. در ۱۳ آوریل، دو موشک روسی شـــهر «ســـومی» را هدف قرار دادند و ۳۴ نفر را کشتند که بســـیاری از آنها برای شـــرکت در یک مراسم، گرد هم آمده بودند. این حمله پس از حمله مشابهی به «کریویی ریخ» در ۴ آوریل رخ داد که ۲۰ نفر را کشت.

رادک سیکورسکی، وزیر امور خارجه لهستان، گفت تیم ترامپ باید درک کند که کرملین «نیت خوب آنها را مسخره می‌کند». با این حال، به نظر می‌رسد ترامپ از احساس شرم مصون است. او به طرز عجیبی نسبت به روسیه سهل‌گیر و نسبت به اوکراین خصمانه عمل کرده است. حتی در حالی که برخی از دستیارانش حمله روسیه به شهر سومی را محکوم کردند، ترامپ پیشنهاد کرد که این یک «اشتباه» بوده، هرچند «وحشتناک». به طرز حیرت‌آوری، در ۱۴ آوریل، او اوکراین را به دلیل مورد حمله قرار گرفتن توســـط روسیه سرزنش کرد و درخواست اوکراین برای خرید موشک‌های آمریکایی را نادیده گرفت. او گفت: «شما علیه کسی که ۲۰ برابر شماست جنگ شروع نمی‌کنید و بعد امیدوارید که مردم به شما موشک بدهند.»

هواداران ترامپ اصرار دارند که او آماده است تا با روسیه سخت‌گیرانه برخورد کند. او تحریم‌های پیشـــینیان خود علیه روسیه را تمدید کرده و نسبت به کرملین بی‌طاقتی نشان داده است. او در یک مصاحبه گفت که از روسیه «عصبانی» است و ایده اعمال «تعرفه‌های ثانویه» (احتمالاً علیه کشورهای خریدار نفت روسیه) را مطرح کرد. در ۱۱ آوریل، او گفت: «روسیه باید حرکت کند.» رهبران اروپایی خواستار تحریم‌های بیشتر علیه روسیه هستند تا چنین کلماتی را عملی کنند، اما تاکنون بی‌ثمر بوده اســـت. در ماه مارس، ترامپ به طور موقت ارسال سلاح و اطلاعات به اوکراین را قطع کرد. این کار جواب داد: در عرض چند روز، اوکراین آتش‌بس ۳۰ روزه را پذیرفت. اما برای روس‌های سرسخت، هیچ چماقی وجود نداشت، فقط هویج. مقامات آمریکایی و روسی در ۱۰ آوریل در استانبول ملاقات کردند تا درباره ارتقای سفارت‌های خود گفتگو کنند. این دو کشور همچنین دو زندانی را مبادله کردند. رسانه‌های روسی می‌گویند که این نزدیکی بدون توجه به مذاکرات اوکراین در حال پیشرفت است.

زمانی که ترامپ در این ماه «تعرفه‌های متقابل» جهانی خود را اعلام کرد، اوکراین را با حداقل نرخ جهانی ۱۰ درصد مورد هدف قرار داد، در حالی که روسیه را مستثنی کرد (ظاهراً به این دلیل که قبلاً تحت تحریم بود). یک تسلی خاطر برای اوکراین این است که آشفتگی جنگ تجاری به حدی است که قیمت نفت از حدود ۸۰ دلار در هر بشکه در ژانویه به ۶۵ دلار سقوط کرده و درآمد پوتین را به شدت کاهش داده است.

آنچه در سخنان ترامپ به طور قابل توجهی غایب بوده، هرگونه اشاره به کمک‌های نظامی بیشتر به اوکراین است. در واقع، حمایت آمریکا در حال کاهش است. جریان سلاح‌های تأییدشده توسط



جو بایدن در ماه‌های آینده به پایان می‌رسد، و ترامپ هیچ سلاح بیشتری را تأیید نکرده است. به نظر نمی‌رسد بودجه دیگری برای حمایت از اوکراین اختصاص یابد.

آمریکا در حال خارج کردن نیروها و تجهیزات از «ژشوف»، یک مرکز حیاتی در لهستان برای ارســـال سلاح به اوکراین، است. از این پس، وظایف آنها توسط نیروهای اروپایی انجام خواهد شد. در همین حال، «پیت هگست»، وزیر دفاع آمریکا، در جلسه ۱۱ آوریل گروه تماس دفاعی اوکراین در بروکســـل شرکت نکرد. این گروه متشکل از حدود ۵۰ کشور است که کمک‌های نظامی ارائه می‌دهند و توســـط پیشینیان او، «لوید آستین»، ایجاد و رهبری شده بود، البته هگست از طریق لینک ویدیویی به جلسه پیوست.

نشانه دیگری از تغییر اوضاع این است که مقامات پنتاگون اخیراً از یکی از متحدان پرسیدند که چرا هنوز به اوکراین سلاح می‌فرستد -چالشی که نادیده گرفته شد. دیپلمات‌ها در واشنگتن همچنین گزارش می‌دهند که برخی از دستیاران ترامپ به طور خصوصی می‌گویند که از تلاش اروپا برای تقویت اوکراین «خسته شده‌اند». همانند همیشه در چنین دولت آشفته‌ای، تشخیص سیگنال واقعی از غیرواقعی‌ها، دشوار است.

در حال حاضر، اروپایی‌ها در دو مسیر پیش می‌روند. اولین مورد، تلاش بریتانیا و فرانسه برای ایجاد یک «نیروی اطمینان‌بخش» اروپایی برای کمک به اوکراین پس از آتش‌بس است. روسیه با این استقرار مخالف است، حتی اگر آمریکا هیچ تضمینی ندهد که از اروپایی‌ها حمایت خواهد کرد. این نیرو به دنبال پلیس کردن خطوط مقدم بین نیروهای روسی و اوکراینی نخواهد بود. در عوض، احتمالاً در غرب اوکراین مســـتقر خواهد شد و بر آموزش نیروهای اوکراینی و احتمالاً گشت‌های هوایی مشترک تمرکز خواهد کرد.

اروپایی‌ها امیدوارند به ترامپ نشان دهند که بار امنیت اروپا را به دوش می‌کشند و امیدوارند که حداقل نوعی تعهد آمریکایی، اگر نه به اوکراین، به ناتو حفظ شود. تحت این طرح در حال ظهور، «بازدارندگی» آینده روسیه در سه منطقه انجام می‌شود: نیروهای اوکراینی تقویت‌شده که در شرق در برابر روسیه مقاومت می‌کنند، نیروهای اروپایی در غرب، و حداقل برای حال حاضر، یک حضور باقی‌مانده آمریکایی در کشـــورهای ناتو. اما ایجاد چنین نیرویی به یک آتش‌بس همیشه گریزان بســـتگی دارد. گزارش شده است که «استیو ویتکاف»، فرستاده ترامپ به روسیه، گفته است که سریع‌ترین راه برای تضمین آتش‌بس این است که به روسیه اجازه داده شود چهار استان اوکراین را که ادعا می‌کند (از جمله مناطقی که نتوانسته فتح کند) تصرف کند. این برای اوکراین و شرکای اروپایی آن غیرقابل قبول خواهد بود.

همه این‌ها نیاز به مسیر دوم را تقویت می‌کند: افزایش کمک‌های نظامی اروپا به اوکراین. «دیوید شایمر»، مقام سابق شورای امنیت ملی بایدن، می‌گوید وقت برای تلف کردن وجود ندارد. اروپایی‌ها باید با وجود خطرات، سلاح‌های بیشتری از ذخایر خود را اهدا کنند؛ صنایع نظامی اوکراین را تأمین مالی کنند؛ با ترامپ مذاکره کنند تا سیستم‌های دفاع هوایی آمریکایی را برای اوکراین بخرند؛ و از دارایی‌های مسدودشده روسیه برای پرداخت همه این‌ها استفاده کنند. شایمر می‌گوید با توجه به عزم روسیه برای ادامه تهاجم و به نظر عزم آمریکا برای عقب‌نشینی، اوکراین مجبور خواهد بود به جنگ ادامه دهد. «اکنون زمان آن است که اروپایی‌ها کمک‌های خود به اوکراین را تشدید کنند-تا اوکراین حمایت مورد نیاز خود را برای دفاع از خود و وادار کردن پوتین به مشـــارکت در مذاکرات معنادار داشته باشد.»

ترامپ به ریاست‌جمهوری رسیده و سه ماه پس از آغاز دوره ریاست‌جمهوری‌اش، نشانه‌هایی وجود دارد که محبوبیت او در حال فرسایش است. میزان محبوبیت او ۱۴ واحد درصد از زمان ورود به کاخ سفید کاهش یافته است که این کاهش بسیار شدیدتر از افت ۵ واحدی در همین زمان در دوره اول ریاست‌جمهوری‌اش است.

The Economist

[ترامپ]

بحران محبوبیت

نظرسنجی‌ها در آمریکا چه می‌گویند؟

حتی زمانی که دونالد ترامپ کاری را به خوبی انجام می‌دهد، آن را بزرگنمایی می‌کند. او در نوامبر گذشته برای اولین بار در سه دوره تلاش، با اختلاف ۱.۵ درصدی آرای مردمی را به دست آورد. او به مجله تایم گفت: «حکم قاطع بود.» در واقع، این کم‌ترین اختلاف از سال ۲۰۰۰ بود، اما نسبت به دو باخت قبلی ترامپ در آرای مردمی (۲.۱ درصد در ۲۰۱۶ و ۴.۵ درصد در ۲۰۲۰) بهبود محسوب می‌شد. (او در سال ۲۰۱۶ به دلیل پیچیدگی‌های سیستم الکترال کالج انتخاب شد.)

همان‌طور که رهبران متحیر جهان دریافته‌اند، ترامپ انتخاب مجدد خود را تأییدی بر جنبش «آمریکا را دوباره بزرگ کنیم» (MAGA) و حکمی برای اقدامات رادیکال و سریع می‌داند. با این حال، سه ماه پس از آغاز دوره ریاست‌جمهوری‌اش، نشانه‌هایی وجود دارد که محبوبیت او در حال فرسایش است. میزان محبوبیت او ۱۴ واحد درصد از زمان ورود به کاخ سفید کاهش یافته است که این کاهش بسیار شدیدتر از افت ۵ واحدی در همین زمان در دوره اول ریاست‌جمهوری‌اش است. در نظرسنجی اکونومیست، آمریکایی‌ها به ترامپ در مورد مدیریت اقتصاد امتیاز خالص منفی ۷ درصدی داده‌اند، در حالی که در همین زمان در دوره اول ریاست‌جمهوری‌اش امتیاز مثبت داشت. نزدیک به یک پنجم از رأی‌دهندگان ترامپ در سال ۲۰۲۴ می‌گویند که از عملکرد او در مورد تورم و قیمت‌ها ناراضی هستند، در حالی که ۱۲ درصد از عملکرد او در مورد اشتغال و اقتصاد ناراضی هستند. به همین ترتیب، داده‌های اوایل آوریل از نظرسنجی مصرف‌کنندگان دانشگاه میشیگان نشان داد که جمهوری‌خواهان نسبت به هر زمان دیگری در دوره اول ریاست‌جمهوری ترامپ، به جز دسامبر ۲۰۲۰ پس از باخت او در انتخابات، کمتر نسبت به اقتصاد خوشبین هستند.



چرا باید خواند:
اکونومیست در این گزارش به بررسی نظرسنجی‌هایی پرداخته که میزان محبوبیت دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا را در میان مردم این کشور نشان می‌دهد. ظاهراً محبوبیت او در حال کاهش است و مسائل اقتصادی در این زمینه بی‌تاثیر نیست

کاهش محبوبیت ترامپ معمایی نیست. او عمدتاً بر اساس مسائل معیشتی انتخاب شد و اقتصادی قوی اما همراه با نگرانی‌های تورمی را به ارث برد. رؤسای جمهور اهرم‌های کمی برای بهبود اقتصاد در کوتاه‌مدت دارند. با این حال، از زمان تحلیف، ترامپ به نظر می‌رسد مصمم است که اهرم‌هایی را پیدا کند که بتوانند در سریع‌ترین زمان ممکن بیشترین اختلال را ایجاد کنند. کاهش اولیه نیروی کار فدرال و قطع برنامه‌های کمک به کشاورزان مستقیماً بر برخی از رأی‌دهندگان او تأثیر گذاشت. سپس ترن هوایی تعرفه‌ها آغاز شد. در فاصله دو هفته، ترامپ یک رشته تعرفه‌های حیرت‌آور بر تقریباً تمام شرکای تجاری آمریکا وضع کرد؛ از تعرفه‌های بالای ۱۰ درصد (به جز چین) عقب‌نشینی کرد؛ برای محصولات الکترونیکی ساخت چین معافیت قائل شد و به نظر می‌رسد که روزانه مذاکره و بداهه‌پردازی می‌کند. در ۸ آوریل، شاخص S&P 500 با ۱۹ درصد کاهش نسبت به اوج خود در فوریه بسته شد، قبل از آنکه بهبود یابد. جای تعجب نیست که برخی از حامیان ترامپ اعتماد خود را از دست داده‌اند.

آیا نظرسنجی‌های ضعیف او را کند خواهند کرد؟ ترامپ که خود را «مرد تعرفه» می‌نامد، از روی اعتقاد عمل کرده و پذیرفته است که تعرفه‌های گسترده او ممکن است در کوتاه‌مدت «مشکلاتی» برای آمریکایی‌ها ایجاد کند، قبل از آنکه در بلندمدت مشاغل تولیدی را احیا کند. شاید این باور او را در برابر افت نظرسنجی‌ها مقاوم کند. ترامپ دیگر مجبور نیست با رأی‌دهندگان روبرو شود، اگرچه او به فکر نامزدی برای دوره سوم است، علیرغم ممنوعیت قانون اساسی. با این حال، همکاران جمهوری‌خواه او در کنگره با یک حسابوکتاب روبرو هستند. از آنجا که ائتلاف پیروز خود را بر دوش رأی‌دهندگان نوسانی که از نظر اقتصادی ناامید شده‌اند بنا کرده‌اند، نامزدهای جمهوری‌خواه کنگره و سطح ایالت به ویژه آسیب‌پذیر خواهند بود اگر تعرفه‌های ترامپ تورم را افزایش دهد یا باعث رکود شود. حامیان پایه ترامپ همچنان از او مشتاقانه حمایت می‌کنند. بیش از ۹۲ درصد از جمهوری‌خواهانی که در نوامبر به او رأی دادند، هنوز نظر مثبتی نسبت به او دارند. اما انتخاب مجدد او توسط رأی‌دهندگان نوسانی و رأی‌دهندگان کم‌تکرار تضمین شد، بسیاری از آنها از اقتصاد تحت ریاست جو بایدن ناامید شده بودند. این رأی‌دهندگان معیشتی متنوع‌تر از پایه سنتی جمهوری‌خواه هستند - به عنوان مثال، ترامپ پیشرفت چشمگیری در میان رأی‌دهندگان جوان و هیسپانیک داشت - و محافظه‌کاران دوآتشه نیستند. بر اساس نظرسنجی Cooperative Election Study، ۸۴ درصد از رأی‌دهندگانی که در سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۴ از ترامپ حمایت کردند، سفیدپوست، ۷۴ درصد خود را محافظه‌کار معرفی کردند و ۷۲ درصد بیش از ۴۵ سال سن داشتند. رأی‌دهندگان جدیدی که او در سال ۲۰۲۴ جذب کرد متفاوت بودند: ۶۵ درصد سفیدپوست، تنها ۴۲ درصد گفتند که محافظه‌کار هستند و فقط ۴۱ درصد بیش از ۴۵ سال سن داشتند. اگر ترامپ نتواند رونق اقتصادی را که در مبارزات انتخاباتی وعده داده بود محقق کند، این رأی‌دهندگان به راحتی ممکن است علیه او برگردند.

در حال حاضر نشانه‌هایی از این امر وجود دارد. تحلیل اکونومیست از داده‌های YouGov نشان می‌دهد که چگونه این نوسانات در حال رخ دادن است. در میان پاسخ‌دهندگان هیسپانیک، محبوبیت خالص ترامپ منفی ۳۷ درصد است، در حالی که در میان افراد زیر ۳۰ سال این رقم منفی ۲۵ درصد است. پیش‌بینی این روندها نشان می‌دهد که چگونه همان مناطقی که پیروزی را برای ترامپ به ارمغان آوردند، اکنون علیه او در حال تغییر هستند. داده‌های ما نشان می‌دهد که ترامپ در هر شش ایالت نوسانی که در انتخابات ریاست‌جمهوری نوامبر از جو بایدن گرفت (آریزونا، نوادا، جورجیا، پنسیلوانیا، میشیگان و ویسکانسین) دارای محبوبیت خالص منفی است.

ترامپ و متحدانش ممکن است وسوسه شوند که چنین سیگنال‌هایی را بر اساس نظرسنجی‌های غیرقابل اعتماد رد کنند، اما جمهوری‌خواهان در سال جاری در انتخابات ویژه کنگره و یک رأی‌گیری شدیداً رقابتی برای دادگاه عالی ایالت ویسکانسین، تغییرات نگران‌کننده‌ای در احساسات رأی‌دهندگان مشاهده کرده‌اند. در نوامبر، رأی‌دهندگان برای انتخابات فرمانداری و سایر انتخابات ایالتی در ویرجینیا و نیوجرسی به پای صندوق‌های رأی خواهند رفت، جایی که تحلیل اکونومیست نشان می‌دهد که محبوبیت خالص ترامپ به ترتیب به منفی ۱۱ و منفی ۱۴ کاهش یافته است.

بزرگ‌ترین آزمون، انتخابات میان‌دوره‌ای سال ۲۰۲۶ خواهد بود که کنترل کنگره و در نتیجه سرنوشت برنامه‌های ترامپ را تعیین خواهد کرد. در دوره اول ریاست‌جمهوری او، جمهوری‌خواهان در سال ۲۰۱۸، ۴۲ کرسی در مجلس نمایندگان را از دست دادند و دموکرات‌ها کنترل را به دست گرفتند. در آن زمان، محبوبیت ترامپ حدود منفی ۸ بود، کمی بدتر از امروز، و رأی‌دهندگان به طور کلی از اقتصاد راضی بودند. با یک سال و نیم فاصله، هنوز برای پیش‌بینی موانعی که جمهوری‌خواهان این بار ممکن است با آن روبرو شوند زود است. اما احزاب حاکم به ندرت در انتخابات میان‌دوره عملکرد خوبی دارند و اکثریت جمهوری‌خواهان در مجلس بسیار ناچیز است. به طور متناقضی، نارضایتی رأی‌دهندگان از عملکرد ترامپ در مورد اقتصاد ممکن است نشانه‌ای امیدوارکننده برای دموکراسی آمریکا باشد. اگرچه گرایش‌های حزبی ممکن است در بالاترین سطح باشد، اما هنوز رأی‌دهندگانی وجود دارند که از خطوط حزبی عبور می‌کنند و سیاستمداران را به دلیل تکبر یا حماقت تنبیه می‌کنند.

در تاریخ، ارزهای پیشرو جهانی معمولاً متعلق به جمهوری‌ها یا دموکراسی‌ها بوده‌اند؛ زیرا ثبات سیاسی و اقتصادی که توسط رأی‌دهندگان تضمین می‌شود، برای اعتماد جهانی حیاتی است. در حال حاضر، بی‌ثباتی در سیاست‌های اقتصادی آمریکا باعث شده است که سرمایه‌گذاران و سیاست‌گذاران به نقش دلار به‌عنوان ارز ذخیره جهانی شک کنند.

[ارز جهانی]

یورو به جای دلار می‌نشیند؟

ساختارهای مالی در جهان به کدام سو در حرکت است

دلار تا حدود زیادی تضعیف شـــده و دلیل آن را می‌توان در اقداماتی دنبال کرد که مقامات این کشور در پیش گرفته‌اند. از گذشته هم بسیاری از کشورها، به‌ویژه کشورهای آسیایی به دنبال روشی بودند که ارز خودشان را جایگزین دلار کنند. با این حال، دلار به‌عنوان ارز رایج و مهم جهان به حیات خود ادامه می‌داد. حالا این پرسش مطرح شده که آیا با اتفاقات اخیر و محدودیت‌هایی که ترامپ وضع کرده، می‌توان انتظار داشت ارز دیگری جای دلار را بگیرد؟ به‌طور ویژه، آیا یورو این توانایی را دارد که به جای دلار، خودش را به‌عنوان یک ارز جهانی مطرح کند؟ اروپا در مسیر بین‌المللی کردنِ این ارز، با چه چالش‌هایی مواجه است؟ می‌توان پاسخ به این پرسش را زیر ذره‌بین گذاشت.

چرا باید خواند:
سال‌هاست که دلار به‌عنوان ارز رایج و مسلط بر تجارت جهانی شناخته می‌شود. با این حال، اخیراً نظم تجارت جهانی به‌هم ریخته و این مسئله مطرح شده که شاید یورو هم بتواند جای دلار را بگیرد. اکونومیست امکان‌پذیری این موضوع را بررسی کرده است.

پیشـــینه تاریخی و اهمیت ثبات سیاسی دلار و یورو، تا حدود زیادی تعیین‌کننده اســـت. در تاریخ، ارزهای پیشرو جهانی معمولاً متعلق به جمهوری‌ها یا دموکراسی‌ها بوده‌اند؛ زیرا ثبات سیاسی و اقتصادی که توســـط رأی‌دهنـــدگان تضمین می‌شـــود، برای اعتماد جهانی حیاتی است. در حال حاضر، بی‌ثباتی در سیاست‌های اقتصادی آمریکا باعث شده است که سرمایه‌گذاران و سیاست‌گذاران به نقش دلار به‌عنوان ارز ذخیره جهانی شـــک کنند. با این ترتیب، جایگاه همیشگی دلار به لرزه درآمده و این مسئله طرح شده که آیا یورو می‌تواند جای آن را بگیرد؟

تحولات اخیر در ساختار مالی منطقه یورو

از زمان بحران مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۹، منطقه یورو تغییرات قابل‌توجهی را تجربه کرده اســـت. بانک مرکزی اروپا (ECB) به‌طور مؤثری به‌عنوان وام‌دهنده نهایی عمل کرده و برنامه‌های خرید اوراق قرضه را برای حمایت از اقتصاد اجرا کرده است. همچنین، اتحادیه اروپا صندوق بازیابی اقتصادی به ارزش ۸۰۷ میلیارد یورو ایجاد کرده است که با بدهی مشترک تأمین می‌شود. این اقدامات باعث افزایش اعتماد سرمایه‌گذاران به ثبات مالی منطقه یورو شده است. به این ترتیب می‌توان گفت که در گام نخست، تغییراتی ساختاری در رابطه با ارزِ یورو ایجاد شده که می‌توان نسبت به آینده آن خوشبین بود و آن را در جایگاه دلار هم تصور کرد. با این حال، باید نگاهی هم به سرمایه‌گذاران داشت.

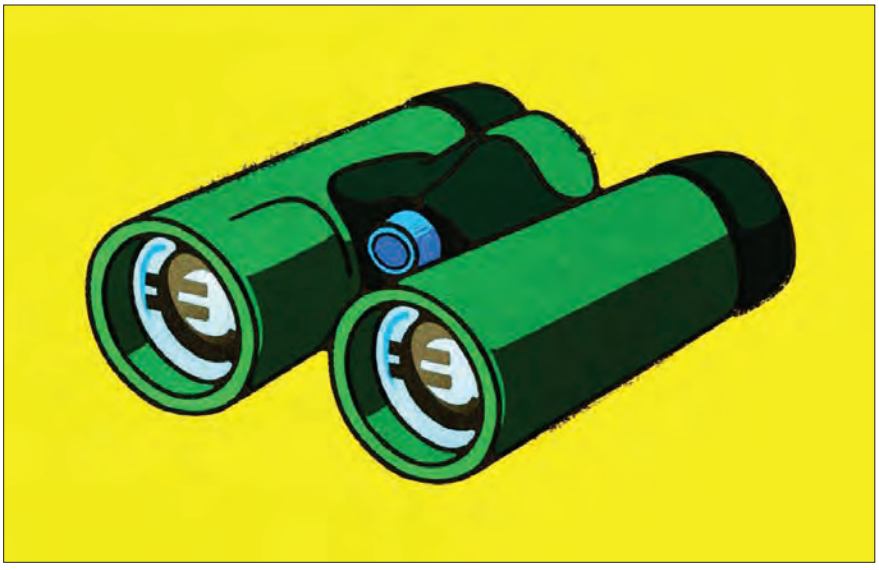
ســـرمایه‌گذاری در اروپا به دلیل ایجاد بدهی‌های مشترک و دارایی‌های امن اروپایی ساده‌تر شده است. کشورهایی مانند آلمان هم در حال افزایش هزینه‌های دفاعی خود هستند که می‌تواند به ایجاد دارایی‌های امن بیشتر منجر شـــود. به این ترتیب این بخشِ ماجرا هم نشان می‌دهد که چنین امکانی دستِ کم در سطح وجود دارد و می‌توان به آن امید داشت.

مقایسه نهادهای اروپایی و آمریکایی هم می‌توان راه‌گشا باشد. در حالی که احزاب راست‌گرای افراطی در برخی کشورهای اروپایی در حال قدرت‌گیری هستند، ساختار چندملیتی یورو و استقلال بانک مرکزی اروپا تضمین می‌کند که تغییرات اساسی در سیاست‌های ارزی به‌راحتی امکان‌پذیر نیست. این ساختار می‌تواند از استفاده سیاسی از یورو جلوگیری کند و اعتماد جهانی را افزایش دهد.

نقش اروپا در تجارت جهانی، بخش دیگری از ماجراســـت. با عقب‌نشینی آمریکا از تجارت جهانی، اروپا می‌تواند نقش مهم‌تری ایفا کند. افزایش اســـتفاده از یورو در فاکتورگیری کالاها و خدمات می‌تواند به ایجاد بازارهای جانبی در ارز یورو منجر شود، از جمله در زمینه‌های تأمین مالی تجارت، بیمه و مشتقات مالی.

با این حال، چالش‌های پیش‌رو برای بین‌المللی‌ســـازی یورو کم نیستند. با وجود فرصت‌های موجود، اروپا با چالش‌هایی هم مواجه اســـت. کشورهای دارای بدهی بالا مانند فرانســـه و ایتالیا باید رشد اقتصادی خود را افزایش دهند تا پایداری مالی خود را حفظ کنند. در عین حال، کشورهایی با فضای مالی بیشتر مانند آلمان و هلند باید از این فضا برای سرمایه‌گذاری استفاده کنند. همچنین، اروپا نیاز به بازارهای سرمایه بزرگ‌تر و عمیق‌تر دارد تا دارایی‌های بیشتری برای سرمایه‌گذاران فراهم کند.

در مجموع، با توجه به تضعیف موقعیت دلار و تحولات اخیر در ساختار مالی اروپا، یورو فرصتی برای افزایش نقش خود در نظام مالی جهانی دارد. با این حال، برای تحقق این هدف، اروپا باید اصلاحات ساختاری و اقتصادی لازم را انجام دهد تا اعتماد جهانی را جلب کرده و یورو را به‌عنوان یک ارز ذخیره معتبر معرفی کند.



بسیاری از ۲۲ برنامه قبلی آرژانتین با صندوق بین‌المللی پول به فاجعه ختم شده‌اند. سابقه میلی تا حدی به ادعای او مبنی بر متفاوت بودن این بار اعتبار می‌بخشد. در دسامبر ۲۰۲۳، او دولتی را تحویل گرفت که با هزینه‌کرد بی‌رویه، تورم افسارگسیخته و پیچیدگی کنترل‌های سرمایه و نرخ ارز دست و پنجه نرم می‌کرد.

[آمریکای لاتین]

عادی‌سازی در اقتصاد آرژانتین

آیا آرژانتین به کمک صندوق بین‌المللی پول، موفق می‌شود؟

خاویر میلی رئیس‌جمهور آرژانتین در برنامه تلویزیونی دیروقت ۱۱ آوریل با غرور گفت: «به جای صحبت از رشد با نرخ چین، جهان به زودی از رشد با نرخ آرژانتین صحبت خواهد کرد.» وزیر اقتصاد او به تازگی برنامه ۲۰ میلیارد دلاری صندوق بین‌المللی پول، کاهش کنترل‌های سرمایه و حرکت به سمت نرخ ارز انعطاف‌پذیرتر را تشریح کرده بود. با این حال، همه در آرژانتین چنین احساس پیروزی ندارند. در ۱۰ آوریل، اندکی پس از انتشار خبر توافق با صندوق بین‌المللی پول، یک اعتصاب عمومی از پیش برنامه‌ریزی‌شده در اعتراض به کاهش هزینه‌های میلی، کشور را فلج کرد. فرودگاه خورخه نیوبری در پایتخت خالی ماند. قطارها و متروها ساکت بودند و زباله‌های جمع‌آوری نشده در خیابان‌ها در حال پوسیدن بودند.

بسیاری از ۲۲ برنامه قبلی آرژانتین با صندوق بین‌المللی پول به فاجعه ختم شده‌اند. سابقه میلی تا حدی به ادعای او مبنی بر متفاوت بودن این بار اعتبار می‌بخشد. در دسامبر ۲۰۲۳، او دولتی را تحویل گرفت که با هزینه‌کرد بی‌رویه، تورم افسارگسیخته و پیچیدگی کنترل‌های سرمایه و نرخ ارز دست و پنجه نرم می‌کرد. او بلافاصله هزینه‌ها را کاهش داد و تورم به شدت افت کرد. اکنون رکود عمیق در حال جایگزینی با رشد قوی است. نرخ فقر که در اوایل ۲۰۲۴ به ۵۳ درصد رسیده بود، اکنون به ۳۸ درصد کاهش یافته است - کمتر از زمان به قدرت رسیدن میلی. حالا او به سراغ نقطه ضعف برنامه اصلاحات خود رفته است: کنترل‌های سرمایه و پزوی بیش‌ازحد ارزش‌گذاری شده. میلی هرگز تا این حد به تبدیل آرژانتین به یک اقتصاد عادی نزدیک نبوده است. اما آشفتگی‌های جهانی اقتصاد، اصلاحات او را تهدید می‌کند و سیاست همچنان می‌تواند مانع او شود. تا ۱۴ آوریل، میلی کنترل‌های سرمایه را حفظ کرده و نرخ ارز را بر اساس «اتکای خزنده» نگه داشته بود که در ابتدا پزو را ماهانه ۲ درصد در برابر دلار کاهش می‌داد. این امر تورم را کاهش داد، اما در حالی که تورم ماهانه هنوز بیش از ۲ درصد بود، پزو بیش از حد ارزش‌گذاری شد. کنترل‌های سرمایه، سرمایه‌گذاران خارجی را دلسرد کرد و «ابرپزو» صادرات را نسبت به کالاهای داخلی پرهزینه کرد و بازارها را به شرطبندی روی کاهش ارزش آن واداشت. این امر به نظر بحرانی می‌آمد. از اواسط مارس، بانک مرکزی حدود ۲.۵ میلیارد دلار برای حمایت از نرخ ارز هزینه کرده است. تا ۱۱ آوریل، ذخایر ارزی آن حدود ۷ میلیارد دلار در وضعیت قرمز بود.

اکنون، با فشار و حمایت صندوق، میلی اقدام کرده است. تزریق قابل توجه وجوه صندوق - ۱۲ میلیارد دلار فوری و ۳ میلیارد دلار دیگر در طول سال جاری - به بانک مرکزی کمک می‌کند تا از یک نظام نرخ ارز انعطاف‌پذیرتر دفاع کند. ذخایر با ۶.۱ میلیارد دلار وام مورد انتظار از بانک‌های چندجانبه و خط مبادله ۵ میلیارد دلاری با چین بیشتر تقویت می‌شود. نرخ ارز رسمی اکنون بین ۱۰۰۰ تا ۱۴۰۰ پزو در برابر دلار شناور خواهد بود. بانک مرکزی تنها در صورت نزدیک شدن به محدوده ۱۴۰۰ پزو، دلار فروخته و از پزو دفاع خواهد کرد. اگر به نظر برسد آرژانتینی‌ها پزوی زیادی را به دلار تبدیل می‌کنند، بانک مرکزی نرخ‌های بهره جذاب بالایی بر پزو ارائه خواهد داد.

چرا باید خواند:
آرژانتین به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اقتصادهای آمریکای لاتین شناخته می‌شود. با این حال، اقتصاد این کشور به دلیل مدیریت نادرست، سال‌ها در مسیری بد حرکت کرده و مردم را به سختی انداخته است. آیا میلی موفق به اصلاح این وضعیت خواهد شد؟ اکونومیست توضیح می‌دهد.

این استراتژی جسورانه است، زیرا ریسک بسیاری به همراه دارد. تا بعدازظهر ۱۴ آوریل، پزو ۱۲ درصد سقوط کرده و به ۱۲۳۰ در برابر دلار رسید. با این حال، کاپیتال اکونومیکس، یک شرکت مشاوره، معتقد است که هنوز پزو را بیش از حد ارزش‌گذاری می‌کنند. مارتین ردرادو، رئیس سابق بانک مرکزی و اکنون در فونداسیون کاپیتال، می‌گوید: «در مقطعی بازار محدوده بالایی را آزمایش خواهد کرد. قدرت پاسخ بانک مرکزی حیاتی خواهد بود.»

دولت همچنین کنترل‌های سرمایه را کاهش داده تا خروج پول از آرژانتین آسان‌تر شود. این به جذب سرمایه‌گذاری خارجی کمک می‌کند، اما خطر خروج ناگهانی سرمایه را افزایش می‌دهد. به همین دلیل، برخی کنترل‌های بزرگ از جمله بر میلیاردها سود سهام خارجی که مدت‌ها در کشور مانده‌اند، باقی می‌ماند. این اصلاحات باید جمع‌آوری ذخایر توسط بانک مرکزی (نه فقط ذخایر قرض‌گرفته شده از صندوق) را آسان‌تر کند. آرژانتین برای هرگونه شانس استقراض در بازارهای سرمایه جهانی - که قصد دارد از اوایل سال آینده برای کمک به بازپرداخت بدهی‌ها آغاز کند - به این ذخایر نیاز دارد. حدود ۱۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۶ سررسید می‌شود. نشانه‌های اولیه خوب هستند. اوراق قرضه بین‌المللی آرژانتین در معاملات اولیه حدود ۳ درصد افزایش یافت که نشان‌دهنده تایید بازار از این برنامه است. آشفتگی اقتصادی جهانی اجرای آن را دشوارتر می‌کند. میلی عاشق رئیس‌جمهور آمریکا، دونالد ترامپ است، اما جنگ تجاری ترامپ باعث کاهش شدید قیمت نفت و تهدید قیمت کالاهای کشاورزی شده است. این درآمد دو صادرات بزرگ آرژانتین را تضعیف و افزایش ذخایر را دشوارتر می‌کند. این آشفتگی همچنین سرمایه‌گذاران محتاط را - که از قبل نسبت به آرژانتین به عنوان یک قصورکننده سریالی محتاط بودند - محتاط‌تر می‌کند.

ریسک میلی این است که این اصلاحات گسترده منجر به تورم و سپس سیاست‌های مخاطره‌آمیز شود. کاهش ارزش پزو تقریباً قطعاً تورم را افزایش خواهد داد. تورم ماهانه از ۴و۲ درصد در فوریه به ۳,۷ درصد در مارس افزایش یافته بود. افاموای، یک شرکت مشاوره اقتصادی، پیش‌بینی می‌کند که این رقم احتمالاً به حدود ۵ درصد ماهانه افزایش یابد. امید میلی این است که هر افزایشی تنها چند ماه طول بکشد و قبل از انتخابات میان‌دوره‌ای اکتبر پایان یابد. اگر خوش‌شانس باشد، این وضعیت ممکن است به نفعش تمام شود.





حدس بزن چه‌کسی طلا می‌خرد

وضعیت قیمت طلا در بازار جهانی و رقبای طلا امسال چگونه خواهد بود؟

ترجمه کاوه شجاعی
گروه عصرجدید

بهای طلا در بازارهای جهانی همچنان رکوردشکنی می‌کند؛ بی‌ثباتی بین‌المللی فزاینده ناشی از به قدرت رسیدن دونالد ترامپ باعث شده سرمایه‌گذاران بیشتری به طلا روی بیاورند چرا که طلا همیشه پناهگاه امن هر سرمایه‌گذاری بوده است. این هجوم به طلا باعث شده نگرانی‌ها از کمبود آن شدت بگیرد و همین باعث بالارفتن قیمت‌ها شده است. اما آیا واقعاً جهان دارد طلا کم می‌آورد؟ آیا بانک‌های مرکزی واقعاً همان‌طور که مدعی هستند ذخایر طلا دارند یا دارند بلوف می‌زنند؟ در این گزارش خواهیم دید که در بازار طلا چه می‌گذرد و قرار است به کدام سمت حرکت کنیم

احتمالاً نمودارهای طلا را اخیراً دیده‌اید؛ طلا به طرزی بی‌سابقه در حال رشد است. طلا تمام رکوردهای قبلی‌اش را شکسته و هر اونس طلا از ۳۰۰۰ دلار فراتر رفته است. در واقع طی سال گذشته طلا از میانگین بازار بورس آمریکا هم بهتر عمل کرده و رشدی ۴۵ درصدی داشته است. عامل اصلی چنین عملکرد قدرتمندی چیست؟

عوامل مختلفی در این گرانی نقش بازی می‌کنند و شاید مشخص‌ترین آنها «موج‌سواری» باشد؛ هر چه طلا بالاتر می‌رود سرمایه‌گذاران بیشتری جذب بازار می‌شوند به این امید که سوار موج بشوند و سود کنند. اما این تلاش برای موج‌سواری از بازار، عامل اصلی گران‌شدن طلا نیست. علت اصلی بالارفتن قیمت طلا افزایش تعداد سرمایه‌گذارانی است که به طلا روی می‌آورند تا سرمایه‌شان در برابر انواع ریسک‌های فزاینده کنونی بیمه شود. یکی از این ریسک‌ها مثلاً سیاست‌های پولی دولت‌هاست که باعث افزایش تورم و بدهی عمومی شده است. بانک‌های مرکزی پول چاپ می‌کنند و دولت‌ها پوش خرج می‌کنند و این ارزش پول‌های ملی است که روز به روز پایین‌تر می‌آید و این طبیعتاً باعث افزایش تقاضا برای طلا می‌شود.

کدام دولت‌ها بیشتر طلا می‌خرند؟

تنش‌های ژئوپلیتیک هم نقشی کلیدی در افزایش تقاضا برای طلا دارند. از تشدید تنش در خاورمیانه تا جنگ در اوکراین و همچنین تنش‌های تجاری میان آمریکا و باقی دنیا فقط یک

نتیجه می‌توان گرفت: بی‌ثباتی در سراسر جهان پخش شده است. هرچه تنش‌ها بیشتر شود دارایی‌هایی مثل طلا برای شهروندان و دولت‌ها جذاب‌تر می‌شوند. آسیا - و بخصوص چین - یکی از بزرگ‌ترین خریداران و ذخیره‌کنندگان طلا به حساب می‌آید. بانک مرکزی چین که نام «بانک خلق چین» مثلاً به طرز بی‌سابقه‌ای در حال تقویت ذخایر طلای خود است تا وابستگی‌اش به دلار آمریکا را کاهش دهد. بعد از یک توقف شش ماهه، بانک خلق چین در شهریور گذشته دوباره شروع به خرید طلا کرد تا طبق گزارش‌ها در سال ۲۰۲۴ حدود ۴۴ تُن طلا ذخیره کرده باشد. طبق همین گزارش‌ها در پایان سال ۲۰۲۴ میزان ذخایر طلای چین به ۲۲۸۰ تُن رسید! (همزمان سرمایه‌گذاران چینی که از بازار به‌مشکل‌خورده مسکن زده شده‌اند به طلا روی آورده‌اند تا بتوانند ثروتشان را حفظ کنند.) اما چین تنها خریدار طلای جهان نیست. دولت‌هایی مثل هند، ترکیه و لهستان هم در حال تقویت ذخایر خود هستند. مثلاً هند در سال ۲۰۲۴ حدود ۷۳ تُن طلا خرید تا ذخایر طلای خود را به ۸۷۶ تُن برساند. ترکیه ۷۵ تُن طلا خرید تا در پایان سال ۲۰۲۴ ذخایر طلایش به ۶۱۴ تُن برسد و لهستان در سال ۲۰۲۴ حدود ۹۰ تُن طلا خرید تا ذخایرش به ۴۴۸ تُن برسد. در واقع بانک‌های مرکزی در سراسر دنیا در سال ۲۰۲۴ جمعاً ۱۰۰۰ تُن طلا به ذخایر خود اضافه کردند تا یکی از بزرگ‌ترین سال‌های خرید طلا در تاریخ معاصر رقم بخورد. طی ۱۵ سال اخیر بانک‌های مرکزی دنیا هر سال بیشتر از آنکه طلای خود را مصرف کنند طلا خریده‌اند و طبق برآورد «شورای جهانی طلا» این روند قرار نیست به این زودی‌ها متوقف شود و انتظار می‌رود بانک‌های مرکزی همچنان یکی از مهم‌ترین پیش‌برنده‌های بازار طلا در سال ۲۰۲۵ باقی بمانند. ۷۰ درصد بانک‌های مرکزی دنیا قصد دارند طی ماه‌های آینده ذخایر طلای خود را افزایش دهند.

معمای ناپدیدشدن طلاهای انگلیسی

حالا می‌رسیم به علت مهم پررونق‌شدن بازار طلا که احتمالاً از آن بی‌خبرید. طی ماه‌های اخیر سرمایه‌گذاران طلا در چندین کشور تلاش کرده‌اند طلای خود را از کشور خارج کنند به آمریکا ببرند. شاید مهم‌ترین این کشورها انگلیس باشد. ماجرا از چه قرار است؟ بانک مرکزی انگلیس دومین بانک مرکزی ذخیره‌کننده طلا در دنیا بعد از بانک خلق چین است. در حال حاضر این بانک مرکزی حدود ۸۵۰۰ تُن طلا ذخیره دارد که آنها را در ۹ خزانه زیرزمینی در لندن نگاه می‌دارد. این سرمایه در حال حاضر حدود ۷۷۱ میلیارد دلار ارزش دارد! اما طی ماه‌های اخیر میزان ذخایر طلای دولت انگلیس در لندن رو به کاهش گذاشته است. چرا؟ چون تعداد زیادی از سرمایه‌گذاران از این نگران هستند که ترامپ که دارد روی هر محصول و کشوری تعرفه واردات می‌گذارد، بالاخره روی طلا هم تعرفه خواهد گذاشت و آنها می‌خواهند قبل از آنکه دیر شود طلاهایشان را به مراکز طلای آمریکا - مثلاً نیویورک - برسانند. البته بعد از آنکه ترامپ تعرفه‌های گسترده خود علیه کشورهای مختلف را اعلام کرد، مشخص شد او فعلاً روی شمش‌های طلا، نقره (و فلزات قیمتی) تعرفه وضع نخواهد کرد و این باعث شد روند دیوانه‌وار ارسال طلا به آمریکا کند شود و افزایش قیمت طلا و نقره هم متوقف شد.

عموماً قیمت نقره از قیمت طلا تبعیت می‌کند اما میزان نوسان آن بالاتر است. پس عموماً اگر طلا رشد خوبی داشته باشد نقره رشد بالاتری خواهد داشت

نکته اینجاست که ترامپ در عین حال تعرفه‌های سنگینی روی دیگر فلزات مثل فولاد و آلومینیوم وضع کرده و به همین خاطر بازار هنوز به آینده اطمینان ندارد. به همین خاطر است که طی چند ماه اخیر حدود ۲ درصد از کل ذخایر طلای لندن به نیویورک منتقل شده است.

کدام سرمایه‌گذاران طی این چند ماه طلای خود را از انگلیس خارج کردند؟ در میان غول‌ها می‌شود به بانک‌های سرمایه‌گذاری مثل JPMorgan و HSBC اشاره کرد. آنها دقیقاً با طلای خود چه کار می‌کنند؟ ماجرا به وام‌های طلا مربوط می‌شود.

بانک‌ها با طلای خود چه می‌کنند؟

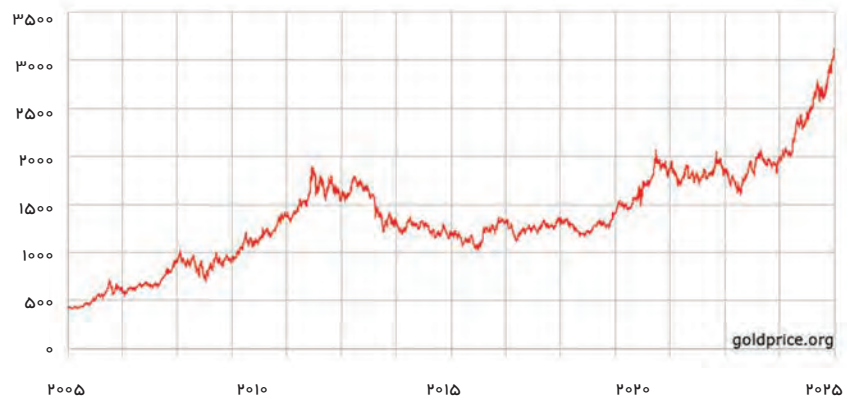
اصولاً بانک‌ها طلاهای خود را در خزانه - مثل خزانه‌های لندن - نگهداری می‌کنند. اما این طلا بیکار نمی‌ماند و این بانک‌ها طلای خود را قرض می‌دهند. چطور؟

اینجا باید ایده «وام‌دهی طلا» را متوجه شویم که به طور خلاصه به این شکل است: انتقال موقت مالکیت طلا از وام‌دهنده (معمولاً مؤسسات مالی یا دارندگان بزرگ طلا) به وام‌گیرنده (مثل بانک‌های مرکزی، تولیدکنندگان طلا یا معامله‌گران). در ازای این وام، وام‌گیرنده به وام‌دهنده بهره می‌دهد.

حالا چرا بانک‌های مرکزی یا تولیدکنندگان طلا باید طلا وام بگیرند؟ بانک‌های مرکزی طلا وام می‌گیرند تا ذخایر خود را مدیریت کنند و تولیدکنندگان طلا هم طلا وام می‌گیرند تا ریسک قیمت خود را پوشش دهند. وضع معامله‌گران هم که مشخص است؛ آنها طلا وام می‌گیرند و با توجه به پیش‌بینی‌شان از بازار دست به معامله می‌زنند و از نوسان‌گیری بازار سود می‌برند.

حالا فرض کنیم بانک طلای خود را شش ماهه به کسی قرض داده و قیمت طلا طی این شش ماه سقوط کرده است. این یعنی بانک قرار است ضرر کند. درست است؟ نه! بانک‌ها اصولاً بیکار نمی‌شینند و قراردادهای آتی طلا را در بازارهایی مثل «بازار بورس کالای نیویورک» می‌فروشند. این سیستم اصولاً برای بانک‌ها روشی کم‌ریسک به حساب می‌آید: وقتی قیمت طلا سقوط می‌کند، ارزش طلای فیزیکی کاهش می‌یابد اما ارزش قراردادهای آتی طلا بالا می‌رود. برعکسش هم صادق است: وقتی قیمت طلا بالا می‌رود، ارزش طلای فیزیکی بالا می‌رود و همزمان ارزش قراردادهای آتی طلا کاهش می‌یابد. این توازن است که اصولاً باعث می‌شود بانک‌ها از هر موقعیتی در بازار سود کنند و اصولاً در بازار نُرمال، قیمت طلا در بازار امروز با قیمت طلا در بازار آتی آنچنان تفاوتی ندارد. نکته اینجاست که با تداوم بی‌ثباتی سیاسی در دنیا و بخصوص بعد از به قدرت رسیدن ترامپ، تعداد زیادی از سرمایه‌گذاران حرفه‌ای در بازار طلا، روی بالا رفتن قیمت طلا شرط بستند و به همین خاطر ارزش قراردادهای آتی طلا به شدت بالا رفت و توازن به هم خورد. این باعث شد استراتژی همیشگی بانک‌ها در سودبردن از بالا و پایین شدن‌های طلا نتیجه ندهد. همزمان فرصتی عالی برای سرمایه‌گذارانی پیش آمد

قیمت هر اونس طلا در برابر دلار آمریکا طی دو دهه اخیر



طلا تمام رکوردهای قبلی‌اش را شکسته و هر اونس طلا از ۳۰۰۰ دلار فراتر رفته است. در واقع طی سال گذشته طلا از میانگین بازار بورس آمریکا هم بهتر عمل کرده و رشدی ۴۵ درصدی داشته است.

که در لندن طلا ذخیره داشتند؛ آنها طلا را از لندن به نیویورک حمل می‌کردند و به قیمتی بالاتر می‌فروختند. این برای سرمایه‌گذاران ثروتمند خبری خوبی است اما برای بانک‌ها چطور؟ نه. آنها اصولاً چون صاحب طلایی فیزیکی هستند روی ارزان‌شدن طلای آتی شرط می‌بندند. حالا با بالارفتن شدید قیمت طلای آتی، آنها یا باید در معاملات آتی خود ضرر می‌کردند یا حجم عظیمی طلا به نیویورک منتقل می‌کردند تا با فروش طلا به قیمت بالاتر جلوی ضرر بیشتر را بگیرند یا حتی با انعقاد قراردادهای آتی جدید، سود به جیب بزنند. طبیعتاً بانک‌ها به گزینه دوم روی آوردند: اما حمل و نقل مقادیر عظیمی طلا، نیاز به هزینه برنامه‌ریزی‌های پیچیده و هزینه‌های سنگین دارد. اصولاً بانک‌ها برای نقل و انتقال سریع مقادیر فراوانی طلا ساخته نشده‌اند. اما آنها چاره دیگری نداشتند: چرا که هرگونه تاخیر و ضرر باعث می‌شود بانک‌ها مجبور شوند سرمایه بیشتری را به بانک برگردانند تا وضعیت نقدینگی‌شان بحرانی نشود. پس بخشی از سرمایه‌ای که قرار است در صنایع مختلف سرمایه‌گذاری شود به بانک‌ها می‌گردد تا بحران جدی‌تر نشود و این باعث خواهد شد این بانک‌ها تا مدت‌ها در سودآوری خود دچار مشکل شوند. در چنین حالتی بانک‌ها شروع کردند به ارسال طلا به «بورس کالای نیویورک» اما با هجوم بانک‌ها و سرمایه‌گذاران برای ارسال هوایی طلاها، صفی طولانی تشکیل شد و گاه تا چندین هفته طول می‌کشید طلا از لندن به نیویورک برسد. (جالب اینجاست که حتی بانک‌ها مجبور شدند با پروازهای معمولی مسافربری طلای خود را منتقل کنند. اگرچه حمل طلا با جت‌های اختصاصی امن‌تر به نظر می‌رسید، اما هزینه آن بسیار بالا بود. در پروازهای معمولی مسافربری شمش‌های طلا معمولاً در محفظه‌های مخصوص و تحت نظارت امنیتی شدید در قسمت بار هواپیما قرار می‌گیرند و امنیت آن پایین نیست.) همین‌ها باعث شد طی هفته‌های اخیر قیمت طلا بالا و بالاتر برود و همین بالا رفتن قیمت‌ها هم باعث شد بانک‌های بیشتری برای ارسال طلای خود به نیویورک اقدام کنند؛ صف طولانی‌تر شد و سیستم زیر فشار شدید قرار گرفت. اینجا بود که گروهی هشدار دادند ممکن است به زودی با کمبود طلا روبرو شویم.

آیا دچار کمبود طلا می‌شویم؟

جهان آنقدر طلا دارد که به راحتی شاهد کمبود در «عرضه طلا» نخواهیم بود، اما اوضاع «طلای در گردش» متفاوت است.

طبق آمار «انجمن بازار شمش لندن» در دسامبر ۲۰۲۴ حدود ۲۷۹ میلیون اونس طلا در ذخایر طلای لندن موجود بود. در همین زمان حجم طلای در حال معامله در بازارهای بورس و قراردادهای نقدی ۳۸۰ میلیون اونس بود. مشخص است که این ۳۸۰ میلیون اونس، طلای فیزیکی نبود بلکه اندازه کل قراردادهای کاغذی‌ای بود که نشانه تعهدات طلایی حاضران در بازار بود. با این حال در آن زمان فقط ۳۶ میلیون اونس از کل ۲۷۹ میلیون اونس ذخیره طلای لندن را می‌شد واقعاً خرید و فروش کرد. باقی ۲۴۳ میلیون اونس طلا یا در ذخایر بانک‌های مرکزی قرار دارد یا به شکل بلندمدت نگهداری می‌شود و در شرایط طبیعی بانک‌ها اجازه ندارند به آنها دست بزنند. پس معاملات کاغذی طلا ده برابر آن طلایی است که می‌شود در بازار خرید و فروش کرد. این یعنی ما دچار کمبود در «طلای در گردش» در بازار هستیم. با این حال باید پذیرفت که بازار مدت‌هاست به همین روش کار می‌کند و قرار نیست ناگهان با کمبودی خطرناک روبرو شویم که معاملات را فلج کند. البته مسئله کمبود طلا جنبه دیگری هم دارد که باید در بلندمدت برای آن آماده شویم.

سال ۲۰۲۵ سالی کلیدی برای صنعت طلا به حساب می‌آید چرا که طبق پیش‌بینی‌ها تولید طلا در این سال کاهش خواهد یافت. علت کاهش تولید چیست؟ ماجرا به «عیار سنگ معدن» مربوط می‌شود یعنی به میزان غلظت طلا در سنگ‌های معدنی استخراج‌شده. طی سال‌های اخیر این عیار به طور مداوم در حال پایین آمدن است و شرکت‌های معدنی باید به طور مداوم سنگ بیشتری را استخراج کنند تا تولید خود را ثابت نگاه دارند. در چنین حالتی شرکت‌ها مجبورند معادن کهنه‌تر قدیمی را ببندند و معادن جدید پیدا کنند. به همین خاطر است که چندین شرکت تولیدکننده طلا به تعطیلی کامل خود فکر می‌کنند چرا که هم هزینه‌ها به شدت بالا رفته و هم قوانین سخت‌گیرانه‌تر شده است. این یعنی با وجود قیمت بالای طلا و سودده بودن این بازار، تعداد زیادی از معادن مجبورند از این صنعت بیرون بروند. گروهی از تحلیلگران معتقدند بدون سرمایه‌گذاری جدید، تولید ممکن است به شدت سقوط کند و این امر عرضه طلا و کلیت بازار را با مشکل روبرو خواهد کرد.

احتمال سقوط ۱۷ درصدی تولید

چندی پیش یکی از تحلیلگران رده بالای بازار پیش‌بینی کرد که در بهترین حالت، تولید طلا تا سال ۲۰۳۰ تا ۱۷ درصد کاهش خواهد یافت.

الیور بلگدن، تحلیلگر شرکت مشاوره‌ای CRU لندن چند ماه پیش توضیح داد که چطور تولید جهانی طلا در سال ۲۰۲۵ به اوج تاریخی حدود ۳۲۵۰ تن (معادل ۱۰۵ میلیون اونس) خواهد رسید، اما پس از آن وارد دوره کاهش طولانی‌مدت خواهد شد. «این کاهش نشان‌دهنده نقطه عطف در صنعتی است که با کاهش ذخایر، ریسک‌های ژئوپلیتیک و تعداد کم پروژه‌های جدید مواجه است.»

این یعنی ما شاهد سال‌های سرنوشت‌سازی برای طلا خواهیم بود که روز به روز تقاضا برای آن بالاتر می‌رود چون مردم و سرمایه‌گذاران اعتماد خود را به سیاست‌های مالی دولت‌ها از دست داده‌اند و هر لحظه احتمال تشدید تنش‌های ژئوپلیتیک در نقاط مختلفی از جهان می‌رود. وقتی افزایش تقاضا و کاهش تولید را کنار هم می‌گذاریم جوابی جز کمبود عرضه نخواهیم داشت. نکته اینجاست که اگر چه افزایش قیمت طلا به نفع سرمایه‌گذاران این بخش است، اما چندین صنعت از این روند ضربه خواهند خورد.

از دید صنعتگران، طلا ویژگی‌های منحصر به فردی دارد: از مقاومت بسیار پایین و انعطاف‌پذیری گرفته تا مقاومت در برابر اکسیداسیون، همه اینها باعث شده طلا به عنوان یک رسانای مناسب در مدارهای الکترونیکی شناخته شده است. به همین خاطر است که شرکت‌های حوزه تکنولوژی در تولید تلفن‌های همراه و کامپیوترها به شدت به طلا نیاز دارند. شرکت‌های حوزه انرژی‌های سبز هم در تولید محصولات خود - از جمله پنل‌های خورشیدی - از طلا استفاده می‌کنند. به علاوه طلا عنصری زیست‌سازگار (Biocompatible) است و نحوه تعامل آن با بدن انسان باعث شده در تجهیزات پزشکی به شدت کاربرد داشته باشد. طلا حتی در فضا هم استفاده دارد چرا که مقاومتش در برابر

بانک سوئیسی UBS پیش‌بینی کرده نقطه اوج طلا در سال ۲۰۲۵ حدود ۳۲۰۰ دلار باشد همزمان بانک انگلیسی HSBC قیمت امسال طلا را در محدوده ۲۳۵۰ تا ۲۹۵۰ دلار می‌بیند



گروهی معتقدند طلا به اوج خود رسیده و قرار نیست امسال بالاتر برود. طبق این نظر، علت اصلی گرانی طلا تردید بازار نسبت به سیاست‌های اقتصادی ترامپ بود و همچنین هجوم سرمایه‌گذاران برای انتقال طلای خود به آمریکا پیش از تصمیم او در مورد تعرفه‌ها

فرسایش آنقدر بالاست که در تجهیزات مربوط به ماهواره‌ها به کار برده می‌شود.

به همین خاطر است که حامیان طلا می‌گویند این فلز چیزی بیش از جواهر یا ابزاری برای سرمایه‌گذاری است و اگر تولید کاهش یابد و قیمت بالا رود، صنایع مختلفی دچار دردسر خواهند شد و قیمت تجهیزات الکترونیک افزایش خواهد یافت.

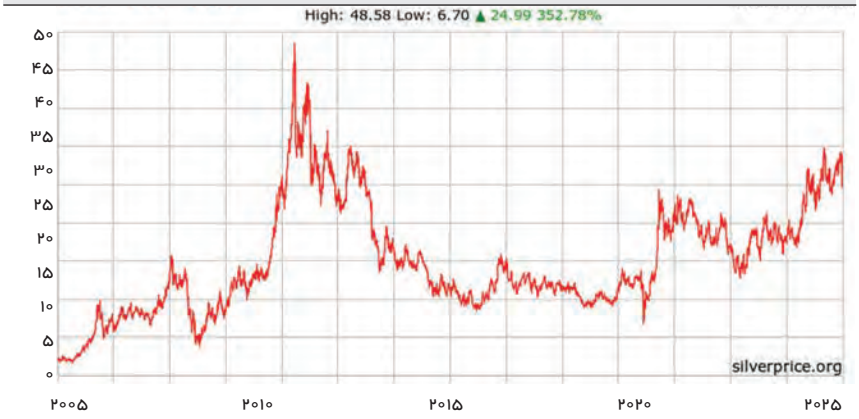
پیش‌بینی قیمت طلا و رقبای طلا

حالا که می‌دانیم حجم «طلای در گردش» آنچنان بالا نیست اما در کوتاه‌مدت هم دچار کمبود طلا نخواهیم بود به سوال اصلی این گزارش می‌رسیم: اینها چه تاثیری روی قیمت طلا می‌گذارد. طبیعتاً قیمت طلا قرار است بالا برود اما چقدر؟ تحلیلگران بازار این روزها روی همین سوال متمرکز شده‌اند و جالب اینجاست که تعداد زیادی از آنها اخیراً پیش‌بینی‌های خود را تغییر داده‌اند. نکته جالب‌تر این است که اکثر پیش‌بینی‌های جدید آنها، به هم شبیه شده. برای مثال هونی تِوِز، استراتژیست بانک سوئیسی UBS پیش‌بینی کرده نقطه اوج طلا در سال ۲۰۲۵ حدود ۳۲۰۰ دلار باشد. این رقم ۱۰۰ دلار بیشتر از پیش‌بینی قبلی UBS است که فقط سه هفته قبل از آن منتشر شده بود. تحلیلگر بانک سرمایه‌گذاری گلدمن ساکس هم گفته اگر بی‌ثباتی ناشی از سیاست‌های اقتصادی ادامه پیدا کند طلا در پایان سال ۲۰۲۵ به ۳۱۰۰ دلار می‌رسد. (۱۰۰ دلار بیشتر از پیش‌بینی ماه قبلی گلدمن ساکس.) مایکل ویتمر، تحلیلگر Bank of America از بقیه خوشبین‌تر بوده و پیش‌بینی طلای ۳۵۰۰ دلاری داشته و علت آن را افزایش ۱۰ درصدی تقاضای مردم عادی و همچنین سرمایه‌گذاران شرکتی دانسته است. در بین بدبین‌ها بانک Citibank را داریم که قیمت طلا در سال ۲۰۲۵ را بین ۲۸۰۰ تا ۳۰۰۰ دلار پیش‌بینی کرده است و بانک انگلیسی HSBC هم قیمت امسال طلا را در محدوده ۲۳۵۰ تا ۲۹۵۰ می‌بیند. موسسه تحلیل بازار ANZ Research رقم ۲۸۰۵ دلار را پیش‌بینی کرده و تعداد دیگر بدبین‌ها به قیمت طلا در سال ۲۰۲۵ کم نیست.

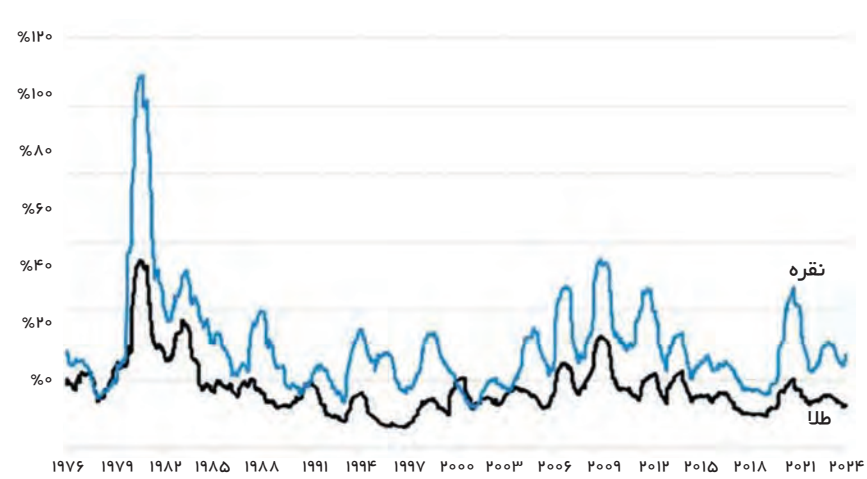
ماجرا از چه قرار است؟ آنها می‌گویند طلا به اوج خود رسیده و قرار نیست امسال بالاتر برود. نظر آنها غیرمنطقی نیست. طبق این نظر، علت اصلی افزایش قیمت طلا تردید بازار نسبت به سیاست‌های اقتصادی ترامپ بود و همچنین هجوم سرمایه‌گذاران برای انتقال طلای خود به آمریکا پیش از تصمیم ترامپ در مورد تعرفه‌ها. منطقاً حالا که ترامپ تصمیمش را اعلام کرده و شمش طلا را از تعرفه مستثنا کرده، تردیدها به پایان رسیده و روند انتقال طلا به آمریکا از سرعت خواهد افتاد. همزمان اگر روسیه و اوکراین هم به نوعی صلح برسند بی‌ثباتی ژئوپلیتیک کاهش خواهد یافت و تقاضا برای طلا کمتر خواهد شد.

اگر طلا به اوج خود در سال ۲۰۲۵ رسیده باشد این سوال پیش می‌آید که سرنوشت رقبای طلا مثل نقره یا بیت‌کوین چه خواهد شد. به دلایل گوناگونی انتظار می‌رود امسال سال خوبی برای نقره باشد. عموماً قیمت نقره از قیمت طلا تبعیت می‌کند اما میزان نوسان آن بالاتر است. پس عموماً اگر طلا رشد خوبی داشته باشد نقره رشد بالاتری خواهد داشت. فعالان بازار اصولاً برای تخمین عملکرد نقره از شاخصی به نام «نسبت طلا به نقره» می‌کنند. به زبان ساده این نسبت نشان می‌دهد که چند اونس نقره نیاز است تا بشود یک اونس طلا خریداری کرد. هر زمان که این نسبت بالا باشد به آن معناست که طلا نسبت به نقره گران است و اصولاً در چنین زمانی سرمایه‌گذاران به نقره کوچ می‌کنند چون دارند آن را به قیمت بهتری می‌خرند. اما این نسبت دقیقاً باید چند باشد تا متوجه شویم زمان خرید نقره است؟ تعداد زیادی از سرمایه‌گذاران اینجا قانون ۸۰/۵۰ را دارند که می‌گوید هر وقت «نسبت طلا به نقره» بالای ۸۰ رفت (یعنی با ۸۰ اونس نقره بشود یک اونس طلا خرید) زمان نقره خریدن است چون حالا نقره نسبت به طلا ارزان به حساب می‌آید. و هر وقت این نسبت به زیر ۵۰ رسید یعنی نقره گران شده و زمان طلا خریدن است. طی چند ماه گذشته این نسبت بالای ۸۵ بوده و این یعنی سرمایه‌گذاران طلا می‌توانند به نقره کوچ کنند. این خبر خوبی برای نقره است که از دید تحلیلگران به زودی رکورد قیمت قبلی‌اش در سال ۲۰۱۱ را خواهد شکست. اگر نقره بتواند بالاخره رکورد سال ۲۰۱۱ را بشکند وارد وضعیت «کشف قیمت» خواهد شد که می‌تواند روزهای خوشی را برای سرمایه‌گذاران این فلز رقم بزند. بیت‌کوین چطور؟ وقتی طلا اینقدر گران باشد جذابیت بیت‌کوین هم برای سرمایه‌گذاران افزایش خواهد یافت، بخصوص که بیت‌کوین پس از اعلام تعرفه‌های ترامپ به همراه بازارهای بورس دنیا سقوط کرد و قیمتش مناسب‌تر از قبل شد. فراموش نکنید که بیت‌کوین را طلای دیجیتال می‌نامند و خرید و فروش آن بسیار راحت‌تر و امن‌تر طلاست. در دنیای بی‌ثبات کنونی، بیت‌کوینی که در چند دقیقه به هر نقطه از جهان حواله می‌شود و نگهداری‌اش نیاز به گاوصندوق ندارد، راه حلی جادویی به حساب می‌آید. در چنین دنیایی تنوع‌بخشی سبد سرمایه‌گذاری‌تان با طلا، نقره و بیت‌کوین احتمالاً بهترین گزینه است.

قیمت نقره در دو دهه‌ی اخیر / هر اونس به دلار آمریکا



نوسان قیمت طلا و نقره از دهه ۷۰ میلادی تا امروز



نقره در صنعت فلزی همه‌فن‌حریف به حساب می‌آید. در باتری اکثر خودروهای برقی حدود ۲۵ تا ۵۰ گرم نقره وجود دارد و در هر پنل خورشیدی هم حدود ۲۰ گرم نقره موجود است .



پیش‌بینی نقره‌ای

آیا نقره می‌تواند رکوردشکنی کند؟

با افزایش شدید قیمت طلا در بازارهای جهانی، تحلیل‌گران و سرمایه‌گذاران به سرنوشت رقیب کوچک‌تر طلا علاقمندتر شده‌اند. بخصوص اینکه سرمایه‌گذاران طلا حالا احتمالاً سودهای خود را وارد بازار آینده‌دار دیگری خواهند کرد. آیا بازار نقره مقصد بعدی آنهاست؟

به طور تاریخی قیمت نقره اصولاً قیمت طلا را دنبال می‌کند و بررسی نمودارهای نقره این احتمال را تقویت می‌کند که قرار است شاهد رکوردشکنی این فلز باشیم. اما ماجرا به این سادگی‌ها نیست.

سیگنال‌های مثبت

برای درک بهتر بازار، اول باید ببینیم که آیا می‌توان قیمت طلا و نقره را در کنار هم سنجید؟ جواب مثبت است. و به آن «نسبت طلا به نقره» می‌کنند. این نسبت نشان می‌دهد که چند اونس نقره نیاز است تا بشود یک اونس طلا خریداری کرد. سرمایه‌گذاران از این نسبت استفاده می‌کنند تا ببینند طلا نسبت به نقره گران یا ارزان است و چه زمانی باید طلا فروخت و نقره خرید و بالعکس. (عموماً اگر این نسبت بالای ۸۰ باشد زمان خرید نقره است و زیر ۵۰ باشد موقع خرید طلا.) اصولاً «نسبت طلا به نقره» مدتی طولانی بالا نمی‌ماند و نقره نهایتاً ارزش خود را در برابر طلا به دست می‌آورد و شکاف را کمتر می‌کند. در لحظه کنونی یک سیگنال مثبت برای خرید طلا همین نسبت است که طی ماه‌های اخیر بالای ۸۰ بوده است.

دومین نکته مثبت برای خریداران نقره مسئله «ارزش بازار» یا Market capitalization است. در واقع «ارزش بازار» هر سرمایه است که نشان می‌دهد این سرمایه چقدر جای رشد دارد. به زبان ساده‌تر وقتی بازاری کوچک است راحت‌تر اندازه آن دو برابر می‌شود اما بازارهای بزرگ به سرمایه و زمان بیشتری برای دو برابر شدن نیاز دارند. در مورد طلا و نقره، «ارزش بازار» طلا در حاضر حدود ۲۰ تریلیون دلار است و ارزش بازار نقره حدود ۲ تریلیون دلار. این یعنی سرمایه‌گذاری‌ای که بتواند قیمت طلا را حدود ۱ درصد بالا ببرد می‌تواند قیمت نقره را تا ۱۰ درصد بالا ببرد. به همین خاطر است که قیمت نقره بسیار بیشتر از طلا نوسان می‌کند.

نقره همه‌کاره

البته نقره هم - مانند طلا - فقط به درد سرمایه‌گذاری و جواهرات نمی‌خورد. نقره یکی از فلزات مهم مورد نیاز صنایع گوناگون است و تقاضا برای آن روز به روز در حال افزایش است. در واقع طی پنج سال گذشته نیمی از تقاضای سالانه برای نقره، از طرف صنایع بوده است. چرا؟ چون نقره فلزی همه‌فن‌حریف است. وقتی پای گرما و الکتریسته به میان بیاید هیچ فلزی مانند نقره رسانا نیست. نقره می‌تواند به شدت به نور حساس باشد و خواص آنتی‌باکتریال هم دارد. به همین خاطر است که نقره در تولیدات مختلف از جمله باتری‌ها، تراشه‌های اطلاعاتی، دندانپزشکی، اینترنت نسل پنج، روکش شیشه‌ها، تراشه‌های LED، دارو، رآکتورهای اتمی، انرژی خورشیدی، نیم‌رساناها، نمایشگرهای لمسی، تصفیه‌خانه‌های آب و صدها حوزه دیگر کاربرد دارد.

نکته جالب در مورد نقره این است که با هر بار صنعتی منسوخ می‌شود، تکنولوژی جدید جایگزین آن هم چاره‌ای جز استفاده از نقره ندارد. شاید به همین خاطر است که نقره از طرف دانشمندان لقب «فلز کنارنگذاشتنی» را گرفته است. فراموش نکنید در باتری اکثر خودروهای برقی حدود ۲۵ تا ۵۰ گرم نقره وجود دارد چون هم به شدت رساناست و هم کم‌وزن. در هر پنل خورشیدی هم حدود ۲۰ گرم نقره قرار دارد چرا که بازده گرمایی‌اش عالی است و خوب نور را بازتاب می‌دهد. نقره در صنایع پزشکی و دارویی هم کاربردهای مهمی دارد چرا که اضافه کردن نقره به آب باعث آزادشدن یون‌های نقره می‌شود که می‌تواند جلوی رشد باکتری‌ها، قارچ و چندین ویروس را بگیرد و آنها را بکشد. این به بیمارستان‌ها کمک می‌کند سیستم‌های آب و تجهیزات جراحی خود را استریلیزه کنند و جلوی گسترش بیماری‌ها را بگیرند. و البته از نقره در تلفن‌های هوشمند هم استفاده می‌شود. اگرچه در هر تلفن هوشمند مقدار اندکی نقره حضور دارد (کمتر از نیم گرم) اما میزان استفاده از تلفن‌های هوشمند در سراسر جهان آنقدر بالاست که ناگهان به حجم عظیمی از نقره در این صنعت نیاز می‌شود.

سرمایه‌گذاران از شاخص «نسبت طلا به نقره» استفاده می‌کنند تا ببینند طلا نسبت به نقره گران یا ارزان است و چه زمانی باید طلا فروخت و نقره خرید و بالعکس

رکوردشکنی و درجا زدن نقره

بدون تردید تقاضای صنعتی برای نقره به طور مداوم افزایش خواهد یافت. چنین روندی به نقره کمک می‌کند قیمت کنونی خود را حفظ کند و دچار سقوط نشود. اما بالا رفتن قیمت چطور؟

اینجا ماجرا پیچیده می‌شود. باورش دشوار است اما آخرین رکوردشکنی قیمتی نقره در ژانویه ۱۹۸۰ رخ داده اســت! یعنی زمانی که هر اونس نقره به ۴۹.۹۵ دلار رسید. با آنکه نمودارهای نقره امیدوارکننده به نظر می‌رسند نقره امروز راهی طولانی برای شکستن رکورد قبلی‌اش را دارد.

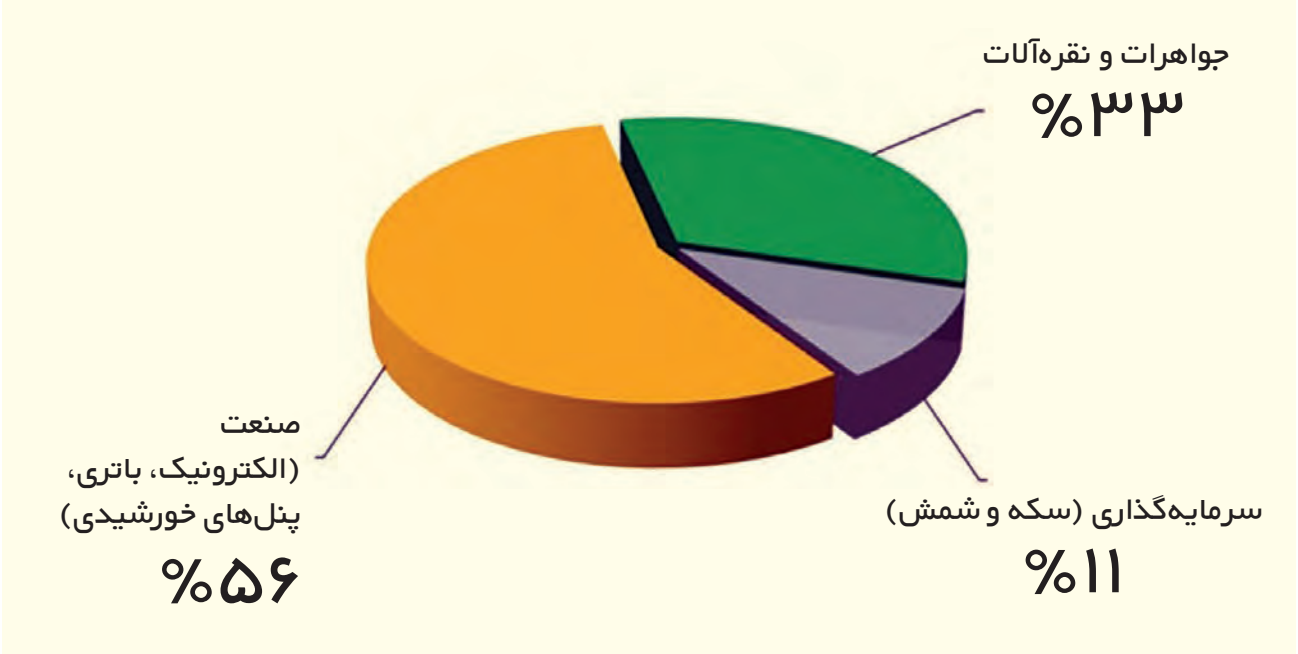
اصلاً چطور نقره در آن ســال رکوردشکنی کرد؟ داستانش جالب است؛ اگر بخواهیم ماجرا را خلاصه کنیم ســه برادر میلیاردر که به برادران هانت مشهورند با همراهی هم توانستند قیمت نقره را به طور ناگهانی بالا ببرند. طبق برآوردها آنها ۱۰۰ میلیون اونس نقره جمع کردند که تقریباً یک ســوم ذخیره نقره خصوصی جهــان در آن دوران بود. انحصار آنها روی بازار باعث شد نقره از ۶ دلار در هر اونس به حدود ۵۰ دلار برسد. طبیعتاً تعداد فراوانی از سرمایه‌گذاران برای سودبردن از این روند وارد بازی شدند و تمام سرمایه خود را به نقره تبدیل کردند. البته دولت آمریکا که نظر دیگری داشــت و آن را تلاشی مشخص برای دستکاری در بازار نقره می‌دید وارد بازی شد. «بازار بورس کالای نیویورک» محدودیت‌های سنگینی روی خریدهای تازه نقره وضع کرد و قیمت‌ها به سرعت کاهش پیدا کرد. این باعث هراس سرمایه‌گذاران شد و قیمت‌ها بیشتر سقوط کرد. روز سقوط نقره آنچنان ضربه‌ای به بازارها زد که نامی اختصاصی به آن دادند: پنج‌شنبه نقره.

این ماجرا دهه‌ها پیش رخ داد (از ژانویه ۱۹۸۰ تا ۲۷ مارس ۱۹۸۰) و البته یک بار دیگر نقره شاهد اوج‌گیری خیره‌کننده‌ای بود؛ در آوریل ۲۰۱۱ نقره توانست به به رکورد سال ۱۹۸۰ خود نزدیک شود و به ۴۷.۹۴ دلار برسد. علت این اوج‌گیری چه بود؟ افزایش تقاضای خرید توسط سرمایه‌گذاران. در سال ۲۰۱۱ فدرال رزرو متعهد شــد دو ســال دیگر هم نرخ بهره را نزدیک به صفر نگه دارد تا اقتصاد را از رکورد نجات دهد. این یعنی هر کس به آسانی می‌توانست وام بگیرد و در نتیجه تورم هم قرار بود بالا برود. اینجا بود که سرمایه‌گذاران و مردم به خرید دارایی‌هایی مثل نقره هجوم آوردند تا از سرمایه‌شان در برابر تورم مراقبت کنند. بعد از این رکوردشکنی و خوابیدن تب باراز، قیمت نقره طی سال‌های بعد آنچنان بالا و پایین نشد (به جز تاثیر کرونا روی بازارها). اما با آغاز سال ۲۰۲۴ این روند تغییر کرد و قیمت نقره آرام آرام شروع به افزایش کرد و حالا گروهی از تحلیلگران معتقدند نقره برای اوج‌گیری آماده است.

پیش‌بینی بازار

نقره در ســال ۲۰۲۵ چقدر بالا خواهد رفت؟ برای پاسخ به این سوال بهتر است ببینیم متخصصــان چه می‌گویند. در بین بدبین‌ها Citibank را داریم که می‌گوید اوج قیمت نقره در سال ۲۰۲۵ حدود ۳۵ دلار خواهد بود. شرکت خدمات مالی مورگان استنلی هم دقیقاً همین پیش‌بینی را برای نقره دارد. بانک سوئیسی UBS کمی خوشبین‌تر است و می‌گوید هر اونس نقره تا پایان ۲۰۲۵ بین ۳۸ تا ۳۸ دلار معامله خواهد شد. بانک گلدمن ساکس هم نقره ۳۷ دلاری را پیش‌بینی می‌کند و جی‌پی مورگان و دویچه بانک روی ۳۸ دلار برنامه‌ریخته‌اند. پیش‌بینی بانک دانمارکی ساکسو ۴۰ دلار است. موسسه تحقیقات بازار InvestingHaven از بقیه خوش‌بین‌تر اســت و می‌گوید هر اونس نقره در سال ۲۰۲۵ به حداکثر ۴۸.۲۰ تا ۵۰.۲۵ دلار خواهد رســید. اگر بخواهیم میانگین همه این پیش‌بینی‌ها را حساب کنیم به رقم ۳۸.۸۰ دلار می‌رسیم. این یعنی حدوداً تا پایان سال شاهد رشدی ۱۵ تا ۲۰ درصدی خواهیم بود. البته فراموش نکنید که این پیش‌بینی‌ها توسط موسساتی انجام شده که اصولاً نمی‌توانند تحلیل‌های رادیکال ارائه بدهند (چون اگر اشتباه از کار در بیاید به شدت به اعتبار و کسب و کار آنها صدمه خواهد زد.) تحلیلگران مســتقل‌تر که نمودارهای نقره را بررسی کرده‌اند بر این باورند که اگر نقره بتواند سطح مقاومتی ۳۵.۲۰ دلار خود را بشکند به سطوح مقاومتی بعدی چشم خواهد داشت که ۴۱.۳۵ دلار و ۴۲.۹۰ دلار است. البته باید دید جهان طی ماه‌های آینده آرام می‌گیرد یا قرار است هم بازارهای مالی به تعرفه‌های ترامپ واکنش منفی نشان بدهند و هم وضع تنش‌های ژئوپلیتیک بدتر شود. به هر حال ترامپ فعلاً شمش طلا و نقره را وارد جنگ تعرفه‌ای خود با دنیا نکرده و این یعنی فعلاً فشار از روی بازار برداشته شده و صعود سریع قیمت طلا و نقره کند شده است. همزمان باید دید اعمال تعرفه‌های سنگین آمریکا روی صنایع مختلف جهان چه تاثیری روی اقتصاد دنیا می‌گذارد. اگر رشــد اقتصاد دنیا کند شود، تقاضای صنعتی برای نقره پایین خواهد آمد و این می‌تواند به کاهش قیمت‌ها کمک کند. پیش‌بینی ۲۰۲۵ اصلاً آسان نیست!

بیشترین کاربرد نقره صنعتی است



چهره‌ها

[این صفحه‌ها به معرفی برندگان جوایز نوبل اقتصاد در دهه‌های گذشته می‌پردازد]



تریگو هاولمو کیست؟

مردی که اقتصاد و آمار را به هم پیوند زد



ویژگی: اقتصاد به علم ریاضی نیازمند است

نسیم بنایی
دبیر بخش چهرها

برای اینکه یک مدل اقتصادی، قابل اعتماد باشد، باید با داده‌های واقعی آزمون شود؛ این مهم‌ترین نکته‌ای بود که تریگو هاولمو در سرتاسر زندگی آکادمیک و حرفه‌ای خود روی آن تاکید داشت. از نگاه هاولمو، داده‌ها همواره باید باشند تا روابط علی و معلولی را نشان دهند. زمانی‌که به دانشجویان خود، علم اقتصاد را آموزش می‌داد، همواره تاکید می‌کرد که از اهمیت داده‌ها آگاه باشند و هر حرفی را که می‌زنند بر پایه مستندات علمی و داده‌های فنی باشد. سرانجام با همین تلاش‌های هاولمو، اقتصادسنجی به شکل مدرن و امروزیِ آن متولد شد. به همین دلیل است که شایسته دریافت جایزه نوبل اقتصاد شد. او توانست فضایی جدید برای تحلیل رفتارهای اقتصادی فراهم آورد، فضایی که مستند و قابل اعتماد است.

تریگو هاولمو اقتصاددان نروژی و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۸۹ بود. او در ۱۳ دسامبر ۱۹۱۱ در شهر «اسکدزمو» در نروژ متولد شد. خانواده‌اش از طبقه متوسط بودند و پدرش در شـــرکت راه‌آهن کار می‌کرد. هاولمو از همان دوران نوجوانی علاقه زیادی به علوم و به‌ویژه ریاضیات داشت. به همین دلیل او هم به‌عنوان عضوی از این خانواده، به این علوم علاقمند شد و ســـرانجام تحصیلات خود را در دانشگاه اســـلو آغاز کرد و در رشته اقتصاد ادامه داد. در همـــان دوران بود که علاقه‌اش به ترکیب ریاضیات با مسائل اقتصادی شکل گرفت. در واقع به این درک رسید که علم اقتصاد بدون علوم ریاضی و آمار و ارقام و اعداد، بی‌معناست یا دست‌کم، چیز مهمی را کم خواهد داشت. پس تصمیم گرفت ریاضی و آمار را وارد علم اقتصاد کند. این اتفاق، سنگ بنای پیشرفت او و همچنین توسعه علوم اقتصادی را در آینده گذاشت

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی!

هاولمو بعد از پایان تحصیلات در نروژ، به کشورهای مختلفی سفر کرد تا دانش بیشتری کسب کند. در ابتدا به دانشـــگاه هاروارد رفت، سپس در مؤسسات پژوهشی مهمی در آمریکا فعالیت کرد. یکی از نقاط عطف زندگی او، همکاری‌اش با مؤسسه ملی تحقیقات اقتصادی در آمریکا بود که زمینه‌ساز تحقیقات علمی بزرگ او شد. به این ترتیب، او به نقاط مختلف سفر کرد تا بتواند دانش و همچنین تجربه بیشتری به دست آورد. در همین دوران توانست با اقتصاددان‌های بسیاری هم آشنا شود و از طریق این افراد، آگاهی‌اش را از مباحث به‌روز و جدید در دنیای اقتصاد هم بالا برد. در این حین، همواره تاکید داشت که اقتصاد به علوم ریاضی نیازمند است و در نتیجه تلاش می‌کرد سایر اهالی علم اقتصاد را هم از اهمیت این مسئله آگاه کند.

ورود هاولمو به دنیای اقتصاد

هاولمو زمانی وارد عرصه علم اقتصاد شد که بحران اقتصادی بزرگ جهان در دهه ۱۹۳۰ ذهن بســـیاری از اقتصاددانان را به خود مشغول کرده بود. او می‌خواست بداند چرا نظریه‌های اقتصادی آن زمان نمی‌توانند به درستی جهان واقعی را توضیح دهند. او متوجه شد که بســـیاری از مدل‌های اقتصادی، پایه آماری یا تجربی محکمی ندارند و بیشتر به نظریه‌های فرضی متکی هستند. در واقع هر یک از اقتصاددان‌ها در آن زمان، به دنبال پاســـخی برای این پرسش بودند و هر یک هم پاسخی برای آن ارائـــه می‌کردنـــد. هاولمو هم معتقد بود پاســـخ در آمار و ریاضیات است. به باور او، اگر اقتصاد، بهره بیشتری از آمار و ریاضیات می‌گرفت، حتماً می‌توانست



از این بحران عبور کند و چالش‌هایش را پشـت سر بگذارد. به همین دلیل از همه اقتصاددان‌ها درخواست می‌کرد بیشتر به داده‌ها و ریاضیات توجه نشان دهند.

او تصمیـم گرفـت که علـم آمار و اقتصـاد را بـه هم پیوند بزنـد. تلاش کرد تا اقتصاددانـان را متقاعد کند که بـدون آزمون آمـاری، مدل‌های نظری نمی‌توانند مفید باشند. این دیدگاه، بعداً یکی از ستون‌های اصلی «اقتصادسنجی» (econometrics) شد. به این ترتیب او توانسـت تحولی بزرگ در دنیای اقتصاد ایجاد کند. هاولمـو عنصری را به اقتصاد اضافه کرد که می‌توانست پاسخ بسیاری از پرسش‌ها را بدهد و بسیاری از مشکلات را حل کند. به این ترتیب، اقتصادسنجی وارد علم اقتصاد شد که در حقیقت ترکیبی بود از اقتصاد و علوم ریاضیات. این یک گام بزرگ برای پیشـرفت بشریت محسوب می‌شود.

چرا هاولمو جایزه نوبل گرفت؟

در سـال ۱۹۸۹، آکادمـی نوبـل جایزه اقتصاد را به هاولمـو اعطا کرد؛ به خاطر «روشن‌سـازی پایه‌هـای احتمالاتـی تحلیل‌های اقتصادسـنجی و اثربخشی روش‌هـای آماری در آزمـون نظریه‌های اقتصادی». این یک شـروع تـازه برای اقتصاددان‌ها محسوب می‌شد. در واقع، هاولمو اولین کسی بود که توانست به صورت سیستماتیک، پایه‌های احتمالاتی اقتصاد را تحلیل کند و نشان دهد که چگونه باید داده‌هـا را در مدل‌های اقتصادی لحاظ کـرد. او اثبات کرد که بدون در نظر گرفتن احتمال و آمـار، نمی‌تـوان از مدل‌های اقتصادی نتیجه‌گیـری دقیق کرد. کاری که هاولمو انجام داد، زمینه‌سـاز رشـد اقتصادسـنجی مدرن شد. این یک اتفاق بزرگ و مهم بود و آکادمی نوبل هم آن را شایسته دریافت جایزه می‌دانستند.

از آمار نهایت بهره را ببرید!

نظریه اصلی هاولمو این بود: «برای اینکه یک مدل اقتصادی قابل اعتماد باشد، باید با داده‌های واقعی آزمون شود.» او همچنین تأکید داشت که نمی‌توان فقط با معادلات ریاضی، رفتار اقتصادی را توضیح داد. بلکه باید مشخص کنیم این معادلات تا چه حد با داده‌ها سازگارند. اگر معادلات را بتواند بر پایه داده‌های موجود، اثبات کرد به این معناست که قابل اعتماد هستند؛ اما اگر داده‌ها چنین معادله‌ای را به اثبات نرسانند، نمی‌توان با اعتماد از آن سخن گفت و صرفاً به یک مشـاهده بی‌پایه و اساس تبدیل خواهد شد.

او به وضوح نشـان داد که تفاوت میان رابطه علت و معلول با همبسـتگی صرف چقدر مهم است. یعنی فقط چون دو پدیده با هم حرکت می‌کننـد، نمی‌توان نتیجه گرفت که یکی باعث دیگری شـده است. هاولمو تلاش کرد با اسـتفاده از ابزارهای آماری، روابط علت و معلولی را در اقتصاد تشخیص دهد. در واقع تلاش کرد روابط را به صورت مسـتند و به شکلی که قابل اعتماد باشند، به اثبات برساند. او در نظریه معروف خود به نام «احتمال در تحلیل‌های اقتصادسنجی»، روش‌هایی را ارائه کرد که چگونه می‌توان فرضیه‌های اقتصادی را با داده‌های واقعی آزمود. این یک اتفاق بزرگ بود و نشان می‌داد که می‌توان از آمار نهایت بهره را گرفت.

اثر هاولمو در اقتصاد

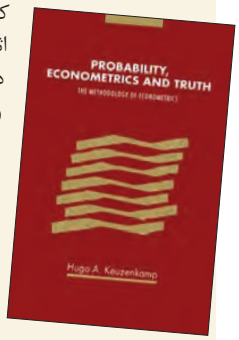
هاولمو کتاب‌ها و مقـالات علمی زیادی نوشـت، اما معروف‌ترین اثـر او پایان‌نامه دکترای اوسـت کـه با عنـوان «The Probability Approach in Econometrics» یا «رویکرد احتمالاتی در اقتصادسـنجی» و به‌عنـوان یکی از مهم‌تریـن آثار در علم اقتصاد شـناخته می‌شـود. این اثر در سال ۱۹۴۴ منتشر شـد و انقلابی در تحلیل‌های اقتصادی به وجود آورد. او همچنین در مورد سیاسـت‌های مالی، سرمایه‌گذاری، تورم، اشتغال، و روش‌های تحقیق در اقتصاد کار کرده اسـت. مطالعه تکامل نظریه‌های اقتصادی و همچنین مطالعه تراز پرداختی‌ها و کسری دلار و مطالعه روی نظریه سـرمایه‌گذاری از جمله کارهایی اسـت که هاولمو انجام داده. او همچنین در مؤسسات بین‌المللی ماننـد OECD فعالیت کـرد و به عنوان استاد دانشگاه هم نقش مهمی در تربیت اقتصاددانان ایفا کرده است.

در نهایت می‌توان گفت تریگو هاولمو شـخصیتی بود که علـم اقتصـاد را از مرحله نظری بـه مرحله تجربی و آماری ارتقا داد. او پایه‌گذار اقتصادسنجی مدرن اسـت و دیدگاه‌های او هنوز در بسـیاری از پژوهش‌های اقتصـادی به کار می‌روند. دسـتاوردهای او نه‌تنها در نظریه‌پردازی، بلکـه در آموزش و سیاسـت‌گذاری هم تأثیرگذار بوده‌اند. او با پیوند دادن اقتصاد با آمار، راهی تازه برای تحلیل رفتار اقتصادی بشر گشود.

پنجره‌ای تازه در علم اقتصاد

عنوان کتاب: رویکرد احتمالاتی در اقتصادسنجی

سال انتشار: ۱۹۴۴



کتاب «رویکرد احتمالاتی در اقتصادسنجی» مهم‌ترین اثر تریگو هاولمو است که در سال ۱۹۴۴ منتشر شد. در این کتاب، هاولمو بـرای اولین بار به‌طور علمی و دقیق نشـان داد که چگونـه می‌توان نظریه‌های اقتصادی را با داده‌های واقعی آزمود. او می‌گوید که بسیاری از مدل‌های اقتصادی بدون تحلیل داده‌ها فقط نظری هستند. برای اینکه یک نظریه اقتصادی معتبر باشد، باید آن را با داده‌های تجربی آزمود. به همین دلیل، هاولمو پیشنهاد می‌دهد که مدل‌های اقتصادی بر اسـاس احتمالات ساخته شوند و با آزمون آماری صحت آن‌ها بررسـی شود. هاولمو در این کتاب روش‌هایی را معرفی می‌کند که اقتصاددانان بتوانند فرضیه‌های خود را با داده‌های واقعی بسـنجند. برای مثال، اگر نظریه‌ای بگوید «افزایش سرمایه‌گذاری باعث رشد اقتصادی می‌شود»، باید با داده‌های واقعی بررسی شود که آیا چنین رابطه‌ای وجود دارد یا نه. او از ابزارهایی مانند رگرسیون، تحلیل واریانس، و آزمون فرضیه اسـتفاده می‌کند. یکی از مفاهیم کلیدی در کتاب، تفاوت بین «همبستگی» و «علیت» است. هاولمو تأکید می‌کند که فقط چون دو متغیر با هم تغییر می‌کنند، دلیل نمی‌شـود که یکی باعث دیگری شـود. بنابراین باید از روش‌هایی استفاده کرد که علت و معلول واقعی را شناسایی کنند. در نهایت، کتاب نشان می‌دهد که بدون استفاده از آمار و احتمال، علم اقتصاد نمی‌تواند علم تجربی باشـد. این دیدگاه، مسیر تازه‌ای برای تحقیق اقتصادی گشود و بعدها در رشد اقتصادسنجی مدرن بسیار تأثیرگذار شد.



در سال ۱۹۸۹، آکادمی نوبل جایزه اقتصاد را به هاولمو اعطا کرد؛ به خاطر «روشن‌سازی پایه‌های احتمالاتی تحلیل‌های اقتصادسنجی و اثربخشی روش‌های آماری در آزمون نظریه‌های اقتصادی». این یک شروع تازه برای اقتصاددان‌ها محسوب می‌شد

ویلیام شارپ پس از پایان تحصیلاتش به عنوان استاد دانشگاه و محقق وارد عرصه دانشگاهی شد. علاقه او به تجزیه‌وتحلیل بازارهای مالی و ریسک باعث شد که به طور خاص به اقتصاد مالی بپردازد. او کار خود را با موسسات مالی مختلف شروع کرد و هم‌زمان در دانشگاه استنفورد و دانشگاه کالیفرنیا تدریس کرد.



ریسک از نگاه ویلیام شارپ

اقتصاددانی که سرمایه‌گذاران را واقع‌بین کرد



ویژگی: توسعه مدل‌هایی برای فهم بازارهای سرمایه‌گذاری

ریســـک و بازدهی در بازارهای مالی چطور ارزیابی می‌شـــود؟ یکی از مدل‌های رایج و مورد اســـتفاده در این زمینه، مدل قیمت‌گذاری دارایی‌های سرمایه‌ای است که سال‌های پیش ویلیام شارپ به دنیای اقتصاد معرفی کرد و بابت آن جایزه نوبل اقتصاد هم گرفت. این مدل، به اقتصاددان‌ها کمک کرد ریســـک و بازدهی در بازارهای مالی را به شکلی متفاوت و اثربخش ارزیابی کنند. شارپ نوبل اقتصادش را به همـــراه دو اقتصاددان دیگر دریافت کـــرد. در واقع، هری مارکویتز و مرتون میلر در کنار شـــارپ، توانستند نظریه اقتصادی خود را کامل کنند و به مدلی برســـند که بهم بازارهای مالی و ســـرمایه‌گذاری را ســـاده‌تر می‌کرد. این اتفاق علاوه بر اینکه مورد توجه سرمایه‌گذاران قرار گرفت، باعث شد مورد تحسین آکادمی نوبل هم واقع شود. به این ترتیب، شارپ توانستند در کنار دو نفر، نامش را در علم اقتصاد ماندگار کند و نوبل اقتصاد را بگیرد.

ویلیام اف. شارپ (William F. Sharpe) در ۱۶ ژوئن ۱۹۳۴ در بوستون در ماساچوست آمریکا متولد شد. وقتی کودک بود، خانواده‌اش به کالیفرنیا مهاجرت کردند. او دوران کودکی و نوجوانی خود را در این ایالت گذراند و از همان ابتدا به ریاضی و تحلیل علاقه‌مند بود. جنگ جهانی دوم باعث شـــد او به همراه خانواده‌اش، مسیر مهاجرت را در پیش بگیرند. این مهاجرت، روی آینده او اثر مثبت داشـــت و باعث شد در مسیر پیشرفت قرار بگیرد. در واقع او با حضور در آمریکا، این فرصت را داشت که در بهترین دانشگاه‌های این کشور تحصیل کند و استعدادش را در مرحله عمل به نمایش درآورد. حضور او در ایالت‌های مختلف آمریکا به دلیل مهاجرت داخلی، باعث شد فضاهای مختلفی را تجربه کند.

او در ابتدا قصد داشت پزشکی بخواند اما بعدها مسیرش را تغییر داد و در دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس(UCLA) در رشته اقتصاد تحصیل کرد. شـــارپ مدرک کارشناسی و سپس کارشناسی‌ارشد و دکترای خود را در همین رشته دریافت کرد. هرچند در ابتدا تمایلی به تحصیل در این رشـــته نداشـــت اما به مرور فهمید که می‌تواند از مسیر این رشته، تحولات بزرگی را در دنیا ایجاد کند. به همین دلیل تصمیم گرفت تحصیلات خـــود را تا مراحل عالی پیش ببرد. وقتی مدرک دکتری خـــود را در کنار چهره‌های مهم و اثرگذار زندگی‌اش در این رشته دریافت کرد، تصمیم گرفت به صورت جدی و حرفه‌ای وارد فضای کار شود. از اینجا بود که باز هم اقتصاد را جدی‌تر گرفت و توانست از مسیر آن، تحولاتی بزرگ را ایجاد کند.

از اقتصاد تا بازارهای مالی و ریسک‌پذیری

ویلیام شارپ پس از پایان تحصیلاتش به عنوان استاد دانشگاه و محقق وارد عرصه دانشگاهی شد. علاقه او به تجزیه‌وتحلیل بازارهای مالی و ریسک باعث شد که به طور خاص به اقتصاد مالی بپردازد. او کار خود را با موسسات مالی مختلف شروع کرد و هم‌زمان در دانشگاه استنفورد و دانشـــگاه کالیفرنیا تدریس کرد. در این دوران، مشـــغول مطالعات مختلفی شد و از دل این مطالعات، پژوهش‌ها و مقالاتی را منتشر کرد



مدل CAPM به ما می‌گوید که چطور می‌توان ریسک و بازده یک دارایی مالی را ارزیابی کرد. طبق این مدل: «سرمایه‌گذاران باید فقط برای ریسک‌هایی که نمی‌توان با تنوع‌بخشی از بین برد، انتظار بازده بیشتر داشته باشند.»

که باعث شد نامش به‌عنوان یک اقتصاددان سرشناس به مرور بر سر زبان‌ها جاری شود. در همین دوران، فرصت‌های شغلی متنوعی هم پیش رویش قرار گرفت، اما در اصل تصمیم داشت در عرصه آکادمیک به اثرگذاری‌اش ادامه دهد و نظریه‌ها و مدل‌هایی را ابداع کند که واقعاً اثربخش باشند و زندگی انسان‌ها را تحت تاثیر خود قرار دهند.

توسعه نظریه‌ای که به نوبل ختم شد

در سال ۱۹۹۰، ویلیام شـــارپ به همراه هری مارکویتز و مرتون میلر برنده جایزه نوبل اقتصاد شد. این جایزه به دلیل سهم مهم او در توسعه نظریه اقتصاد مالی و مدل‌هایی که در فهم بازارهای سرمایه‌گذاری کمک زیادی کردند به او اعطا شـــد. اما چه چیزی به‌عنوان دستاورد بزرگ از شارپ شناخته می‌شود؟ بزرگ‌ترین دستاورد شارپ، مدل قیمت‌گذاری دارایی‌های ســـرمایه‌ای یا همان CAPM بود که انقلابی در نحوه درک ریســـک و بازده در بازارهای مالی ایجاد کرد. پرسش اینجاست که این نظریـــه و مدل اقتصادی، چه کمکی به مردم کرد و چرا در ســـطحی قرار داشـــت که توانست پرافتخارترین جایزه دنیای اقتصاد را عاید این اقتصاددان کند؟



نظریه شارپ به زبان ساده

مـــدل CAPM به ما می‌گوید که چطور می‌توان ریســـک و بازده یک دارایی مالی را ارزیابی کرد. طبق این مدل: «ســـرمایه‌گذاران باید فقط برای ریســـک‌هایی که نمی‌توان با تنوع‌بخشی از بین برد، انتظار بازده بیشتر داشته باشـــند.» به زبان ساده‌تر: اگر شما در بازار سرمایه‌گذاری می‌کنید، تنها باید برای ریســـک‌هایی که همه بازار با آن مواجه است (مثل رکود اقتصادی یا بحران مالی) انتظار بازده بیشتر داشته باشید، نه برای ریسک‌های خاص یک شرکت یا صنعت. در واقع باید نگاهی جامع و فراتر از یک شـــرکت یا صنعت به سرمایه‌گذاری خود داشته باشید تا انتظارتان معقول و منطقی برآورد شود.

شارپ این مدل را به گونه‌ای طراحی کرد که سرمایه‌گذاران بتوانند با استفاده از آن، تصمیمات منطقی‌تری بگیرند. این مدل هنوز هم یکی از پایه‌های اصلی در آموزش و تحلیل بازارهای مالی است. کسانی‌که به دنبال سرمایه‌گذاری در بازارهای مالی هستند، ابتدا باید با این مدل آشنا شوند. در واقع مدل شارپ، از مبانی دنیای سرمایه‌گذاری است و تکلیف سرمایه‌گذاران را برای آینده روشن می‌کند. به همین دلیل است که آن را پیش از انجام هر ســـرمایه‌گذاری بزرگ و مهم مالی، به سرمایه‌گذار آموزش می‌دهند تا دچار انتظارات نامعقول نشود و از سرمایه‌گذاری‌اش انتظاری معقول و به‌اندازه داشته باشد.

اثر شارپ در دنیای آکادمیک

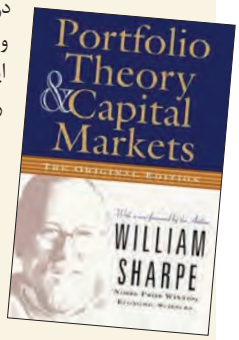
ویلیام شـــارپ کتاب‌های متعددی در حوزه اقتصاد مالی نوشته است. برخی از آثار معروف او عبارتند از نظریه سبد خرید و بازارهای سرمایه‌ای، سرمایه‌گذاری‌ها، ابزارهای تخصیص دارایی و همچنین مدیریت فعال و حســـابوکتاب. او همچنین در طراحی شـــاخص معروف نســـبت شـــارپ (Sharpe Ratio) نقش داشت؛ شاخصی که میزان بازده به ازای واحد ریســـک را نشان می‌دهد و یکی از ابزارهای مهم در ارزیابی عملکرد صندوق‌های ســـرمایه‌گذاری است. این شاخص مورد استفاده سرمایه‌گذاران و شرکت‌های فعال در عرصه سرمایه‌گذاری قرار می‌گیرد. با این نسبت، بسیاری از انتظارات در شرایط معقول قرار می‌گیرند.

ویلیام اف. شارپ یکی از مهم‌ترین چهره‌های علم اقتصاد مالی است که با نظریات و مدل‌هایش توانســـت تأثیـــر عمیقی بر نحوه مدیریت سرمایه‌گذاری، درک ریسک، و رفتار بازارهای مالی بگذارد. آثار و نظریات او در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود و در صنعت مالی هم کاربرد فراوان دارد. او با ترکیب دقت علمی و کاربردهای واقعی توانســـت بین علم و عمل پلی بزند که هنوز هم بعد از دهه‌ها پا بر جاست. با کمکی که شارپ و همکارانش کردند، این روزها سرمایه‌گذاران می‌توانند با انتظاراتی معقول به سرمایه‌گذاری خود در بازارهای مالی ادامه دهند و وقتی نتیجه‌ای را به دست آوردند، آن را نسبت به انتظار واقعی‌شان در زمان سرمایه‌گذاری مورد ارزیابی و بررســـی قرار دهند. همین اتفاق بزرگ و خدمت مهم، باعث شد که شارپ و دو همکارش در طراحی این مدل، شایسته دریافت جایزه نوبل اقتصاد شوند.

چطور ریسک را کم کنیم؟

عنوان کتاب: نظریه سبد سرمایه‌گذاری و بازارهای سرمایه‌ای

سال انتشار: ۱۹۷۰



در این کتاب، شارپ اصول پایه‌ای تئوری پورتفوی (سبد سرمایه‌گذاری) و نقش آن در بازارهای ســـرمایه را معرفی می‌کند. این تئوری بر مبنای این ایده است که سرمایه‌گذاران باید سبدی از دارایی‌ها داشته باشند تا ریسک کلی سرمایه‌گذاری را کاهش دهند. شارپ در این کتاب توضیح می‌دهد که چگونه می‌توان با ترکیب دارایی‌هایی که رفتار متفاوتی دارند (مثلاً یکی رشـــد می‌کند در حالی که دیگری افت دارد)، ریسک کلی را کم کرد. او از مدل‌های ریاضی برای نشان دادن این مفاهیم استفاده می‌کند، اما زبان کتاب به گونه‌ای است که خواننده بتواند به خوبی آن‌ها را درک کند. بخش مهمی از کتاب به معرفی مدل CAPM اختصاص دارد. شارپ در این بخش نشان می‌دهد که چگونه می‌توان بازده مورد انتظار یک دارایی را با توجه به ریســـک آن نســـبت به بازار محاسبه کرد. این مدل به سرمایه‌گذاران کمک می‌کند تا بفهمند آیا یک دارایی به درستی قیمت‌گذاری شده یا خیر. او همچنین در مورد بازارهای کارا، نقش اطلاعات در تصمیم‌گیری سرمایه‌گذاری، و تأثیر نرخ بهره بر بازده سرمایه‌گذاری صحبت می‌کند. در پایان، شارپ این نتیجه‌گیری را مطرح می‌کند که سرمایه‌گذاری موفق نیازمند شناخت علمی از ریسک، تنوع، و ساختار بازارهاست. کتاب «Portfolio Theory and Capital Markets» یکـــی از منابع کلیدی برای دانشـــجویان و فعالان حوزه مالی است و همچنان یکی از پایه‌های مهم آموزش مالی در جهان محسوب می‌شود.

کتاب ضمیمه

پیکان
ارابه صنعت ایران

نگاهی به زندگی احمد و محمود خیامی، ۵۸ سال بعد از افتتاح خط تولید پیکان



ولی خلیلی
معاون سردبیر

۲۳ اردیبهشت سال ۱۳۴۶ روزی تاریخی برای صنعت ایران، به خصوص صنعت خودرو است. روز افتتاح خط تولید یکی از نمادهای صنعتی شدن در ایران یعنی پیکان. تولید خودرویی که ایران را ۵۸ سال پیش وارد باشگاه خودروسازان جهان کرد (به معنی خط کامل تولید) و تحول صنعتی مهمی را در ایران رقم زد. ماشینی سواری که هزاران نفر برای خرید آن صف کشیدند و تنوع رنگ و مدل‌هایش چشم خریداران زیادی را در سنین مختلف، گرفت. قصه ساخت پیکان به زندگی احمد و محمود خیامی دو برادری گره خورده که کارشان را از گاراژی در مشهد شروع کردند و با کمک افرادی همچون رضا نیازمند (معاون وزیر اقتصاد در دهه ۴۰) و علی‌نقی عالیخانی (وزیر وقت اقتصاد) کارآفرین و خودروساز شدند. پیکان ساخته کارخانه ایران ناسیونال که برادران خیامی بنیان گذاشتند فراتر از یک خودروی سواری در جامعه ایران به یک نماد فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی بدل شد.


احمد خیامی


محمود خیامی

روزگار کودکی و پدر گاراژدار

احمد و محمود فرزند حاج سید علی‌اکبر خیامی بودند. احمد برادر بزرگ‌تر در سال ۱۳۰۳ و محمود در سال ۱۳۰۸ در اطراف مشهد (طرقبه) به دنیا آمدند. پدر آن‌ها روحانی‌ای از طبقه متوسط رو به پایین مشهد بود که کار خرید و فروش ماشین‌های سنگین انجام می‌داد و در کنارش کشاورزی هم می‌کرد. او ۹ فرزند (شش دختر و سه پسر) داشت. احمد و محمود از همان کودکی عاشق کارهای فنی و البته خودرو بودند. محمود خیامی خود در مصاحبه‌ای در این‌باره گفته بود: «شوروی، امریکا و انگلستان، ایران را اشغال کردند و سربازان روس کنترل شهر مشهد را به دست گرفتند. پدرم تجارت حمل و نقل داشت و شوروی‌ها کلیه کامیون‌هایش را از دستش خارج و محل کامیون‌ها را مصادره کردند. ایام به سختی می‌گذشت. با اتمام جنگ پس از مدتی روس‌ها مشهد را ترک کردند و از کامیون‌های پدرم خبری نبود ولی محل کامیون‌ها را آزاد کردند و محل مذکور را پدرم تبدیل به تعمیرگاه خودرو کرد. برادرم و من در تعمیرگاه مشغول به کار شدیم و من شب‌ها برای تحصیل به مدرسه شبانه رازی می‌رفتم.»

احمد و محمود در گاراژ پدر کارشان را از شست‌وشوی ماشین (کارواش) شروع کردند و کم‌کم آچار به دست هم شدند. احمد بیشتر ذهن مدیریتی داشت و محمود بیشتر علاقه به کارهای فنی. همچنین احمد خیلی اهل درس و مشق نبود و برعکس محمود بچه درس‌خوان خانواده بود. همین روحیه هم باعث شد که احمد خیلی زود ترک تحصیل کند و شاگرد گاراژ پدرش شود. در تعمیرگاه خانواده خیامی پدر صندوق‌دار و احمد و محمود مسئول اداره امور حسابداری و فنی بودند. مهارت برادران خیامی در تعمیر خودرو باعث شده بود که گاراژ آن‌ها خیلی زود به شهرت خوبی در مشهد برسد به خصوص اینکه در آن زمان وضعیت جاده‌های ایران بسیار بد بود و ماشین‌ها به خصوص کامیون‌ها بعد از ساعت‌ها حرکت نیازمند سرویس اساسی بودند. در خانواده خیامی‌ها احمد یا به قول خود اعضای خانواده، «احمدآقا» نقش موتور محرک را بازی می‌کرد و او بود که همیشه فکر و دیدگاه رو به توسعه داشت و برادرش محمود همیشه با پشتکار بسیار بالا، نگاه فنی و خوش‌فکری، او را همراهی می‌کرد. در جوانی مهارت دو برادر در تعمیرات خودرو به نقطه‌ای رسیده بود که یک ماشین کاملاً اوراقی را بازسازی می‌کردند و حتی در تولید برخی از قطعات ماشین مانند رادیاتور به خودکفایی رسیده بودند.

احمد خیامی به دلیل تفکر مذهبی همزمان با کار و مدیریت گاراژ، در دهه ۳۰ که فعالیت‌های ملی-مذهبی در ایران به اوج رسیده بود، درگیر فعالیت‌های سیاسی هم شد. خود او در کتاب «پیکان سرنوشت ما» تعریف کرده است که در کانون نشر حقایق اسلامی مشهد با استاد محمدتقی شریعتی و پسرش علی شریعتی فعالیت داشته و در همکاری با آیت‌الله کاشانی کلوپی به نام مصدق در مشهد راه‌اندازی کرده و حتی دیداری با محمد مصدق داشته است. البته احمد خیامی گفته در این دیدار متوجه می‌شود که «مصدق مردی بسیار محتاط و محافظه‌کار» است. احمد خیامی در این کتاب همچنین می‌گوید که رابطه خوبی با آیت‌الله کاشانی و اطرافیان او مثل شمس قنات‌آبادی و احمد احرار و آقای ناجی داشته است. البته علاقه به فعالیت‌های صنعتی و خودرو و همچنین خطر دستگیری باعث می‌شود که او خیلی زود سیاست را کنار بگذارد و به قول معروف بچسبد به کار اصلی خودش.

تهران، شهر آرزوها

احمد خیامی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، به گفته خودش در کتاب «پیکان سرنوشت ما» به دلیل فعالیت‌های سیاسی، مورد تعقیب قرار می‌گیرد و برای رهایی از دست ماموران شهربانی مشهد، مدیریت گاراژ را به محمود واگذار می‌کند و به تهران می‌آید و اینجاست که تحولی مهم در زندگی‌اش رخ می‌دهد و به نوعی می‌توان گفت مسیر زندگی و درآمد خود و برادرش تغییر پیدا می‌کند. خود او روایت کرده یک روز هنگام گشت زدن در خیابان سعدی از مقابل ویترین یک نمایشگاه بزرگ اتومبیل عبور می‌کند و غرق تماشای خودروها می‌شود. نمایشگاه خودرو که تولیدات بنز و کامیون خاور را می‌فروخته نمایندگی فروش مرسدس بنز در ایران بود که فریدون سودآور (داماد حاج حسین ملک، از تجار بنام دوره قاجار) آن را مدیریت می‌کرد. احمد خیامی وارد نمایشگاه می‌شود و با سودآور صحبت می‌کند و درخواست راه‌اندازی نمایندگی فروش مرسدس بنز در مشهد را به او می‌دهد و در نهایت سودآور را راضی می‌کند. احمد خیامی سریع این موضوع را به برادرش محمود اطلاع می‌دهد و آن‌ها با راه‌اندازی یک دفتر و نمایشگاه در مشهد نماینده فروش مرسدس بنز می‌شوند. برادران خیامی چنان تلاشی از خود نشان می‌دهند که شرکت بنز به علت فروش بالا به آن‌ها یک خودرو بنز هدیه می‌دهد. احمد خیامی گفته است: «در سال ۱۳۳۲ که قدم به ۳۰سالگی گذاشتم، اولین اتومبیل مرسدس بنز را در مشهد فروختیم و فهمیدیم کم‌کم زندگی روی خوشش را به ما نشان می‌دهد.»

بازگشت دوباره به تهران

البته داشتن نمایندگی فروش بنز در کنار گاراژداری هم احمد خیامی را راضی نکرد و او که بلندپرواز بود دو سال بعد از راه‌اندازی نمایندگی

رضا نیازمند: وارد که شدند خود را معرفی کردند؛ احمد و محمود خیامی. گفتند آمده‌ایم پروانه ساخت اتومبیل بگیریم. در پاسخ به پرسش من که آیا توانایی یا تجربه ساخت اتومبیل را دارید؟ گفتند ما یک گاراژ در مشهد داریم و هر نوع اتومبیل را تعمیر می‌کنیم. اتومبیل را داغان و دوباره سوار می‌کنیم و با آن آشنایی کامل داریم، فقط دنبال گرفتن پروانه هستیم تا اتومبیل تولید کنیم



مرسدس بنز در مشهد و شراکت با برادرش تصمیم گرفت بار دیگر کار را به محمود بسپارد و خودش برای تحقق رویاهای بزرگ‌تر به تهران بیاید. او دوست داشت در کنار فروش وارد تولید و صنعت هم بشود. آن زمان در تهران مجموعه‌ها و تولیدکنندگانی وجود داشتند که اتاق اتوبوس می‌ساختند؛ مانند شرکت اتوبوس شمس‌العماره و اتوبوس ایران‌پیما. آن‌ها شاسی اتوبوس را از خارج وارد می‌کردند و برای آن اتاق می‌ساختند. احمد خیامی شیفته کار این صنعتگران شده بود و دوست داشت همچون آن‌ها یک مجموعه تولیدی راه‌اندازی کند ولی یک مانع بزرگ پیش رویش وجود داشت؛ کمبود سرمایه اولیه. همین شد که تصمیم گرفت وارد کاری سودآور در حوزه خودرو شود تا بتواند برای راه‌اندازی یک مجموعه صنعتی پول و سرمایه اولیه کنار بگذارد. در آن زمان که خیابان و جاده‌های بین شهریِ درست و درمانِ چندانی در کشور وجود نداشت، سود اصلی حوزه خودرو در کنار نمایندگی فروش ماشین‌های جهانی مانند بنز در فروش و نمایندگی قطعات یدکی بود. احمد خیامی با کمک یکی از آشنایان، مغازه‌ای برای فروش قطعات اتومبیل در خیابان اکباتان تهران اجاره کرد و نام آن را فروشگاه تضامنی برادران خیامی گذاشت. او درباره این نام و دلیل انتخاب آنِ گفته بود غیر از برادران نمازی، کاشانچی و فریدون سودآور -که قبلاً با آن‌ها کار کرده بود و به وی اعتماد داشتند- بقیه نماینده‌های اتومبیل حاضر نمی‌شدند جنس نسیه بدهند. او برای آن‌که خریداران را به سوی مغازه جلب کند، ناچار بود قطعات و لوازم همه اتومبیل‌ها را بفروشد. انتخاب عنوان «شرکت تضامنی برادران خیامی» برای آن بود که به فروشنده‌ها نشان دهد شرکت فقط در حد سهام، مسئول بدهی‌هایش نیست و آن‌ها می‌توانند برای وصول مطالبات خود از سایر دارایی‌های برادران خیامی هم استفاده کنند.

کار شرکت خیلی زود رونق گرفت تا جایی که مغازه‌های اطراف و طبقات بالای ساختمان را اول، اجاره و بعد خریداری کرد و سپس با تغییراتی آن‌ها را تبدیل به یک فروشگاه بزرگ و طبقات بالا را تبدیل به آپارتمان‌های دفتری کرد. همچنین تعدادی کارمند، ویزیتور و فروشنده استخدام کرد. این فروشگاه، بعدها پی.ال.پی نام گرفت و یکی از بزرگ‌ترین عرضه‌کننده‌های قطعات یدکی اتومبیل در ایران شد. پس از آن، با گرفتن نمایندگی فروش چند لاستیک خارجی و باتری خودرو فعالیتش گسترده‌تر شد و توانست سرمایه اولیه‌ای برای رویایش که تولید اتوبوس بود، فراهم کند. در این بین محمود برادر احمد هم برای همراهی با برادرش، گاراژ تعمیرات خودرو در مشهد را تعطیل کرد و به تهران آمد.

برادران خودروساز

اوایل دهه ۴۰ بود که برادران خیامی به فکر تولید خودرو در ایران افتادند؛ اما سوال اصلی که در ذهن آن‌ها می‌چرخید این بود که باید کار را از کجا شروع کنند؟ پرسشی که پاسخ آن پیش مردی بود که موتور محرک شکل‌گیری بسیاری از صنایع ایران در آن زمان بود؛ رضا نیازمند، معاون صنایع وزیر اقتصاد وقت، علی‌نقی عالیخانی. نیازمند که مدیری تکنوکرات بود به همراه عالیخانی ایده توسعه صنعتی ایران و کاهش وابستگی کشور به نفت را در سر می‌پروراند و برای همین از هر ایده‌ای برای راه‌اندازی کارخانه و مجموعه صنعتی جدید به خصوص صنایع جدید در ایران حمایت می‌کرد. خود او ماجرای اولین دیدارش با برادران خیامی را برای مجله آینده‌نگر این گونه تعریف کرد: «منشی‌ام روزی گفت که دو نفر درخواست ملاقات دارند که من آنها را نمی‌شناختم. وارد که شدند خود را معرفی کردند؛ احمد و محمود خیامی. گفتند آمده‌ایم پروانه ساخت اتومبیل بگیریم. در پاسخ به پرسش من که آیا توانایی یا تجربه ساخت اتومبیل را دارید؟ گفتند ما یک گاراژ در مشهد داریم و هر نوع اتومبیل را تعمیر می‌کنیم. اتومبیل را داغان و دوباره سوار می‌کنیم و با آن آشنایی کامل داریم، فقط دنبال گرفتن پروانه هستیم تا اتومبیل تولید کنیم. برای این کار



احمد خیامی و جرج هانت
(سردبیر مجله لایف)

کارآفرینان خیر

برادران خیامی در حوزه مسئولیت اجتماعی بسیار فعال بودند و کارهای خیریه بسیار زیادی انجام دادند. آن‌ها حتی بعد از انقلاب و با وجود مهاجرت از ایران و مصادره اموالشـــان باز هم مدارس زیادی در ایران ساختند. برخی از فعالیت‌های خیریه آن‌ها شامل ساخت مجتمع مسکونی (که به ۱۶ دستگاه معروف شد) برای کارکنان ایران خودرو در اراضی نیروی هوایی در شرق تهران، ساخت هنرســـتان صنعتی ایران ناسیونال برای تربیت تکنیسین در جاده قدیم کرج، ساخت هنرستان بزرگ صنعتی در مشهد، احداث مرکز مبارزه با سرطان در خیابان کوه سنگی مشهد، احداث ۱۲ باب واحد آموزشی در ۱۲ شهر استان خراسان، احداث ۸ واحد آموزشی در شهر مشهد به نام امام هشتم (ع) از سوی محمود خیامی، احداث ۱۱۰ مدرسه روستایی و برگزاری مراسم عروسی برای خانواده‌های بی‌بضاعت در هتل ونک، می‌شد.

هم دو میلیون تومان سرمایه داریم. که البته سرمایه کمی بود. گفتند که برای شروع وام می‌گیریم. وقتی علاقه‌مندی زیاد و واقعی آنها برای راه‌اندازی این کار را دیدم خواستم که سرمایه بیشتری جمع کنند و به آنها قول دادم که با بانک توسعه صنعت صحبت کنم تا به آنها وام بدهد و زمینه لازم برای کسب لیسانس از یک سازنده اروپایی را فراهم کنم که اتومبیل آن شرکت را بسازند.»

بعد از چراغ ســـبز نیازمند برای صدور پروانه خودروســـازی و قول مساعد برای حمایت و کمک برای تخصیص وام، احمد خیامی تصمیم گرفت به کشورهای مختلف به خصوص اروپا سفر کند و با کارخانه‌های خودروسازی آشنا شود تا بتواند برای ورود تجهیزات، ماشین‌آلات و خط تولید با آن‌ها قرارداد امضا کند. او به کشورهای مختلف از جمله آلمان، ایتالیا، اسپانیا، سوئد و البته آمریکا رفت و از کارخانه‌های مانند فیات، فولکس واگن، مرسدس بنز، دکا، پژو، سیتروئن، رنو و کارخانه روتس (سازنده اتومبیل‌های هیلمن، آرو، اونجر و جگوار) بازدید کرد و شناخت خوبی از خطوط تولید برندهای مشهور خودروسازی آن زمان پیدا کرد.

اما در نهایـــت برادران خیامی با همکاری و کمک کدام شـــرکت خودروسازی توانستند در ایران اتومبیل تولید کنند؟ رضا نیازمند در این باره به آینده نگر گفته بود: «مدتی بعد از دیدار برادران خیامی، در روزنامه خواندم که شرکت خودروسازی آلمانی دکاوه ورشکسته شده و اعلام کرده که تمام کارخانه‌اش را می‌فروشد و حاضر است تمام کارخانه خـــود را به هر محلی که خریدار بخواهد منتقل کـــرده و آنجا دوباره کارخانه را سرپا کند. تا این خبر را دیدم برادران خیامی را خبر کردم که با دکاوه که اتومبیل آبروداری بود وارد مذاکره شوید که پذیرفتند. آن‌ها حدود ۲۰ روز بعد با یک قرارداد آمدند که یعنی دکاوه را خریده‌اند. قبل از رفتن برای قرارداد به آنها گفته بودم که قرارداد را مشـــروط کنند به تصویب وزارت صنایع و معادن که اگر نخواستیم من بزنم زیرش و برای اسم شما مشکلی پیش نیاید که آن ماده را نیز لحاظ کرده بودند. تاکید کردم که مجوز این قرارداد فقط برای این به شما داده شد که شروعی برای ساخت اتومبیل در ایران باشد زیرا آن زمان طبق قوانینی که وجود داشت ورود دستگاه‌های قدیمی ممنوع بود.»

احمـــد و محمود خیامی در ســـال ۱۳۴۰ قطعه زمینی بین جاده مخصـــوص و اتوبان کرج به قیمت متری یک تومان خریداری کردند. یک سالن بزرگ در کارخانه ساختند و وسایل ساخت اتاق اتوبوس را در آن‌جا نصب کردند. در نهایت این دو برادر در ۱۲ مهر ۱۳۴۱ با ۱۰ میلیون سرمایه، شرکت ایران ناسیونال را برای تولید اتوبوس‌های بین شهری تاســـیس کردند و مجموعه بزرگی در جاده کرج راه انداختند. آن‌ها سالانه ده‌ها دستگاه اتوبوس می‌ساختند و خیلی زود به اصلی‌ترین شـــرکت تولید اتوبوس در کشور بدل شدند. برادران خیامی ۲۰ نفر از کارگران و سرپرستان کارخانه را برای گذراندن دوره اتاق‌سازی به آلمان فرستادند، از شرکت سودآور نمایندگی اتوبوس‌های مرسدس بنز ۳۲۱، گیربکس و دیفرانسیل خریدند و مطابق با نقشه آلمانی اتاق اتوبوس ساختند. یکی از اولین مشتریان عمده کارخانه ایران ناسیونال نیروی هوایی ارتش بود که حاضر شـــد برای ســـرویس رفت و آمد کارکنان، ۳۰ دستگاه از اتوبوس‌هایی را که اتاق‌هایش در ظاهر، فرقی با اتاق‌های ساخت خارج نداشت، بخرد. بعد از آن، شرکت مسافربری تی‌بی‌تی هم به فهرست مشتریان شرکت برادران خیامی اضافه شد و کار و کاسبی آن‌ها به‌شدت رونق گرفت.

برادران خیامی برای جلب خریدار بیشتر اتوبوس‌های شرکت خود که نام ایران ناسیونال را برای آن انتخاب کرده بودند دست به ابتکاراتی زدند؛ مثلاً در گوشه‌ای از اتوبوس یک یخچال نصب کردند تا مسافران در ســـفرهای طولانی از آب و نوشابه خنک استفاده کنند یا حتی در برخی از مدل اتوبوس‌ها دستشـــویی کوچکی در انتها گذاشتند (مثل هواپیما) که مسافران در طول مسیر راحت باشند. آن‌ها همچنین در حـــوزه تولید هم اقداماتی انجام دادند که تا آن زمان در ایران رخ نداده

احمد و محمود خیامی در سال ۱۳۴۰ قطعه زمینی بین جاده مخصوص و اتوبان کرج به قیمت متری یک تومان خریداری کردند. یک سالن بزرگ در کارخانه ساختند و وسایل ساخت اتاق اتوبوس را در آن‌جا نصب کردند.









بود، مثل راه‌اندازی اتاق رنگ در کارخانه. چند متخصص اتاق‌سازی از آلمان آوردند و به جای رنگ کردن اتوبوس با قلم‌مو، اتاق رنگ درست کردند و سیستم رنگ‌پاش‌ها به طور مساوی همه بخش‌ها را رنگ می‌زدند. همچنین آن‌ها یک سالن دیگر ساختند تا در آن، صندلی‌های راحتی مخصوص اتوبوس بسازند و مسافرانی که چندین ساعت روی صندلی می‌نشینند، احساس ناراحتی نکنند. این کارگاه صندلی‌سازی، بعدها الهام‌بخش احمد خیامی در ساختن نخستین کارخانه بزرگ مبل ایران به نام مبلیران، شد.

اما نکته مهم حس بلندپروازی برادران خیامی بود که دائم به فکر ارتقای مجموعه خود بودند و همین شد که ایده‌ای پیشرو به ذهنشان رسید که تا آن زمان اصلاً در ایران اجرا نشده بود؛ تولید خودروی سواری.

رضا نیازمند این بخش ماجرا را که به تولید پیکان ختم شد، این‌گونه تعریف کرده است: «در این مدت من تمام تولیدکننده‌های خودرو در دنیا را بررسی می‌کردم که ببینم کدام‌یک حاضر است خودرو خود را در ایران تولید کند نه اینکه مثلا تنها به فکر مونتاژ قطعات در ایران باشد و از طرف دیگر هم خودرو کیفیت و استانداردهای بالایی هم داشته باشد. در ابتدای بررسی‌ها دیدم از همه ضعیف‌تر فیات است که قبلاً در ایران بود. برادران خیامی برای مذاکره با فیات رفتند. سه ماه بعد با قراردادی برای ساخت فیات در ایران آمدند اما ما با این قرارداد موافقت نکردیم زیرا در بررسی‌های فنی متوجه شدیم که موتور فیات از آلومینیوم ساخته شده است که مقاوم نیست و برای جاده‌های ایران که کمتر آسفالت بودند مناسب نبود. بنابراین من گفتم بروید انگلستان و با شرکت روتس وارد مذاکره شوید که موتورهایی که می‌سازد بهترین موتور دنیاست. با آنها قرارداد ببندید و بگویید که می‌خواهیم موتور آن را روی یک شاسی سوار کنیم که در داخل ایران خواهیم ساخت. یک ماه بعد قرارداد آن را امضا کردند و به ایران آمدند و این نخستین گام برای تولید پیکان در ایران بود.»

احمد خیامی در سال ۱۳۴۵ قراردادی با شرکت تالبوت (زیرمجموعه شرکت کرایسلر) در مورد مونتاژ و ساخت خودروی پیکان (نام انگلیسی آن، هیلمن) منعقد کرد. در ابتدای شروع کار تعدادی از متخصصان کارخانه تالبوت برای آموزش پرسنل به کارخانه ایران ناسیونال آمدند. همچنین ۱۸ نفر (شامل ۶ مهندس و ۱۲ کارگر) به انگلیس اعزام شدند و در آن‌جا دوره فنی را در مورد موتور و گیربکس پیکان گذراندند. اولین نمونه‌های پیکان تولیدشده در پاییز سال ۱۳۴۶ وارد بازار شد که وزارت اقتصاد قیمت آن را در ابتدا ۱۴ هزار تومان تعیین کرد ولی بعد از اینکه خیامی‌ها اعلام کردند با این عدد زیان می‌کنند و باید قسط وام بانکی بدهند، وزارت اقتصاد قیمت پیکان را به ۱۶ هزار تومان افزایش داد. رضا نیازمند درباره موفقیت برادران خیامی و میزان تولید آن‌ها در سال ابتدایی کار گفته: «وقتی ما به خیامی‌ها مجوز دادیم پنج هزار اتومبیل سواری در سال وارد ایران می‌شد. سال اول که خیامی تولید کرد، ۱۵ هزار اتومبیل داخلی وارد بازار شد که همه فروش رفت.»

در این بین آنچه کارخانه ایران ناسیونال را از دیگر مجموعه‌های خودروسازی در آن سال‌ها متمایز می‌کرد تولید بخش مهمی از قطعات خودرو در ایران و توسعه این موضوع بود. تا پیش از برادران خیامی در کارخانه‌هایی مانند کارخانه جیپ اخوان تمام قطعات خودرو وارد کشور می‌شد و اینجا تنها مونتاژ صورت می‌گرفت ولی برادران خیامی با راه‌اندازی کارخانه‌های مرتبط با صنعت خودرو، شروع به قطعه‌سازی کردند. آن‌ها با مشارکت دیگر سرمایه‌گذاران (داخلی و خارجی) یا به صورت شخصی و زیرمجموعه ایران ناسیونال کارخانه لاستیک‌سازی بریجستون ایران، شرکت پیستون‌سازی ایران، کارخانه پولی رنگ (تولیدکننده رنگ اتومبیل)، کارخانجات رضا (در مشهد) برای تولید سپر و رینگ اتومبیل، کارخانه جوش اکسیژن (در مشهد)، کارخانه ایدم (در تبریز) برای تولید موتور، کارخانه فنرسازی در جاده کرج و کارخانه ریخته‌گری راه‌اندازی کردند. همچنین مهم‌ترین گامی که آن‌ها در حوزه قطعه‌سازی برداشتند، راه‌اندازی مجموعه‌ای برای تولید بخش‌هایی از موتور از جمله سیلندر، رینگ و پیستون بود. در اواخر دهه ۴۰ تا ۶ قسمت از موتور پیکان در ایران تولید می‌شد. خیامی‌ها قبل از گشایش این کارخانه، کارگران را برای آموزش به انگلیس فرستادند. در مجموعه تولید قطعات موتور ابتدا شاتون، بعد سر سیلندر و سپس سلیندر به طور کامل ساخته شد.

محمود خیامی از بازیکنان قدیمی تیم شاهین بود. علاقه محمود به فوتبال آن‌قدر بود که همه مسابقات فوتبال کشور و مسابقات مهم تیم‌های خارجی را پیگیری می‌کرد.

تیم فوتبال پیکان

محمود خیامی از بازیکنان قدیمی تیم شاهین بود. علاقه محمود به فوتبال آن‌قدر بود که همه مسابقات فوتبال کشور و مسابقات مهم تیم‌های خارجی را پیگیری می‌کرد. کارخانه اتومبیل‌سازی روتس که از این علاقه آگاه بود هر وقت مسابقه مهمی میان تیم‌های معروف برگزار می‌شد، برای او بلیت هواپیما، بلیت جایگاه مخصوص مسابقه و رزرواسیون هتل می‌فرستاد و محمود خیامی مسابقات را از نزدیک تماشا می‌کرد. عده‌ای از دوستان و همکاران محمود خیامی که عشق و علاقه او را به فوتبال دیدند، او را تشویق کردند که ایران ناسیونال هم یک تیم فوتبال تاسیس کند. فریدون معاونیان، مهندس معمار صاحبنام که از آغاز با خیامی‌ها همکاری داشت و قسمت بزرگ کارخانه‌های ایران ناسیونال و کارخانه‌های جنبی را در تهران، مشهد و اصفهان ساخته، در این‌باره گفته: ما به محمود خیامی گفتیم بیشتر باشگاه‌های فوتبال معروف اروپا متعلق به کارخانه‌های اتومبیل‌سازی هستند، مانند یونتوس، فیات، روتس، فولکس واگن و... محمود که به فوتبال علاقه زیادی داشت، پیشنهاد را پذیرفت و ایران ناسیونال باشگاه اقبال را که به وسیله صنعتکاران و قهرمانان سابق تاسیس شده بود، خریداری کرد و به توسعه آن پرداخت و به این ترتیب تیم پیکان به وجود آمد.

جدایی دو برادر

در اواخر سال ۱۳۵۱، برادران خیامی بعد از سال‌ها همکاری، از هم جدا شدند. کارخانه‌های اتومبیل پیکان، اتوبوس‌سازی و مرسدس بنز سهم محمود، برادر کوچک‌تر، شد و احمد نیز با پولی که از ایران ناسیونال برایش مانده بود، ابتدا تعداد زیادی از سهام بیمه امید (بیمه آسیای فعلی) را خرید، سپس یک کارخانه مبل‌سازی به نام مبلیران تأسیس کرد. بعد از آن، فروشگاه‌های زنجیره‌ای به نام‌های فردوسی، کوروش (قدس کنونی) و فروشگاه‌هایی در تهران و مشهد تأسیس کرد. محمود خیامی هم که حالا صاحب ایران ناسیونال شده بود، توانست کار را توسعه دهد. در مجموعه ایران ناسیونال، سال ۱۳۵۳ خط تولید وانت به بهره‌برداری رسید. همچنین در سال ۱۳۵۴ بهترین مدل پیکان ـ که در ایران معروف به پیکان اونجر است ـ ساخته شد؛ این پیکان تا قبل از انقلاب، بیش از شش مدل استیشن، دولوکس، کار، جوانان و... داشت.

در آن سال‌ها بعد از شرکت نفت، حقوق و مزایای ایران ناسیونال از سایر شرکت‌ها بیشتر بود. برای کارگران نمونه، هر سال برنامه تفریحی با امکانات اقامت و غذا در نظر می‌گرفتند. مجردها را با ۱۰ اتوبوس به شمال و متأهل‌ها را همراه با خانواده به مشهد می‌فرستادند. چهل نفر از سرپرستان مسن نیز هر سال به حج می‌رفتند. مهندسان، سرپرستان و کارگران نمونه را در سه مرحله با هواپیما به کربلا می‌فرستادند. مدیران ایران ناسیونال خانواده کارگران را به کارخانه دعوت می‌کردند تا با سختی کار همسران، پدران و برادرانشان آشنا شوند و بعد در سالن آمفی‌تئاتر از آن‌ها پذیرایی و برایشان موسیقی زنده اجرا می‌کردند.

طبق نوشته کتاب «پیشگامان رشد»، گزارشی رسمی که در بهار ۱۳۵۴ منتشر شد، موفقیت‌های کم‌نظیر ایران ناسیونال را نشان می‌داد که در آن زمان به بزرگ‌ترین کارخانه صنعتی کشور تبدیل شده بود. به موجب آمارها، فروش تولیدات ایران ناسیونال در سال ۱۳۵۳ به ۹/۱ میلیارد تومان رسید و دارایی محمود خیامی به بیش از یک میلیارد تومان رسید، درحالی که ایران ناسیونال ۱۲ سال قبل از آن، با سرمایه ۱۰ میلیون تومان راه‌اندازی شده بود. همچنین در پایان اسفند ۱۳۵۶ مجموع دارایی‌های محمود خیامی و ایران ناسیونال به ۸ میلیارد تومان افزایش پیدا کرد. بخشی از این افزایش سرمایه، به مقدار ۳ میلیارد و ۲۰۰ میلیون ریال تا پایان ۱۳۵۶ به سرمایه شرکت اضافه شد. فقط مالیات کارخانه به دولت، ۹/۲۵ میلیون تومان بود. فعالیت محمود خیامی در این حد باقی نماند. او مشغول مذاکره با کارخانه مرسدس بنز آلمان برای مونتاژ مرسدس بنز ۱۷۰ شد. علاوه بر این‌ها کوشید برای صادرات پیکان و اتوبوس مرسدس بنز، بازارهایی در اروپای شرقی و کشورهای همسایه پیدا کند. البته بعد از مدتی به این دلیل که تولید کارخانه، جوابگوی تقاضاهای داخلی نیست، جلوی صادرات اتومبیل سواری و اتوبوس گرفته شد. در سال ۱۳۵۷ تولید پیکان به ۱۳۶ هزار دستگاه رسید. همچنین شرکت ایران خودرو در طی ۱۰ سال توانست ۲۲ درصد از قطعات پیکان را در ایران تولید کند.

به موجب آمارها، فروش تولیدات ایران ناسیونال در سال ۱۳۵۳ به ۹/۱ میلیارد تومان رسید و دارایی محمود خیامی به بیش از یک میلیارد تومان رسید، درحالی که ایران ناسیونال ۱۲ سال قبل از آن، با سرمایه ۱۰ میلیون تومان راه‌اندازی شده بود



انقلاب؛ ایران ناسیونالی که ایران خودرو شد

در ۱۶ تیر ۱۳۵۸ ایران ناسیونال به موجب بند الف لایحه حفاظت و توسعه صنایع، ملی اعلام شد و اموال برادران خیامی مصادره شد. همچنین نام کارخانه ایران ناسیونال به ایران خودرو تغییر پیدا کرد. با وقوع انقلاب، محمود خیامی، عازم اروپا شد و با افتتاح نمایندگی مرسدس بنز در لندن فعالیت تجاری خود را ادامه داد. امروزه این شرکت چند نمایندگی در انگلستان و امریکا دارد. محمود خیامی اسفند سال ۱۳۹۸ درگذشت. همچنین احمد خیامی بعد از انقلاب به تورنتو و سپس برای معالجه سرطان به لس‌آنجلس رفت. او در فروردین سال ۱۳۷۹ درگذشت.

پیکان به موزه رفت

پیکان، خودروی خانواده‌های ایرانی در دهه‌های ۵۰، ۶۰، ۷۰ و ۸۰ در نهایت سال ۱۳۸۴ با توقف خط تولید بعد از حدود ۴ دهه به موزه رفت؛ خودرویی که در سالگرد تولید اولین نمونه آن برادران خیامی ساخت آهنگ «تولدت مبارک» را به انوشیروان روحانی سفارش دادند و در مراسم «پایان تولید آن» اسحاق جهانگیری وزیر وقت صنایع و معادن اطمینان داد که اجازه تولید هیچ پیکانی را نخواهد داد. به گزارش روزنامه ایران، جهانگیری در حاشیه مراسم تولید آخرین پیکان در کارخانه ایران خودرو در پاسخ به این سوال که آیا ممکن نیست پیکان باردیگر تولید شود، گفت: «خیر چرا که اگر هم تولید شود ما اجازه نمره شدن را به آن نمی‌دهیم.» پیکان را باید خودرو خاطره‌های ایران دانست؛ اتومبیلی که امکان ماشین‌دار شدن را برای هزاران، هزار ایرانی ممکن کرد و لحظه‌های طلایی بسیاری را برای ایرانی‌ها رقم زد ولی بعد از گذشت ۴ دهه در بازار ایران جای خود را به پراید داد و به موزه تاریخ پیوست. اتفاقی که روز ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۸۴ برای این خودرو رقم خورد. روزنامه ایران در ابتدای گزارش خود از مراسم با عنوان «رابه صنعت خودروسازی به موزه رفت» نوشت: «پس از آنکه در حضور ده‌ها خبرنگار و عکاس و مسئولان اقتصادی و زیست محیطی کشور پارچه‌ای با عنوان «خداحافظ پیکان» بر روی آخرین پیکان تولیدی ایران خودرو کشیده شد، ناظران این مراسم مطمئن شدند که «پیرترین محصول صنعتی ایران» دیگر تولید نمی‌شود.»

آخرین پیکان در کارخانه ایران خودرو به رنگ سفید و با شماره ۱۱۰۲۰۸۵۸ ثبت و بعد راهی موزه ایران خودرو شد. مسئولان شرکت ایران خودرو روی بدنه آخرین پیکان نوشته بودند: «پیکان ارابه‌ای بود که صنعت خودرو بر دوش آن شکل گرفت و امروز به موزه صنعت می‌رود تا نظاره‌گر توسعه این صنعت باشد.» توسعه‌ای که البته در طول سال‌های گذشته اصلاً در صنعت خودروسازی ایران رخ نداده و در حد شعار باقی مانده است.

اطلاع از خدمات: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
توئیتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr
تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM
کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸



۱۷۶۶

مرکز تماس اتاق تهران



ما را بشنوید

یادکست

آینده‌نگر

یادکست

کارنامه

سرگذشت کارآفرینان

روابط عمومی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

www.tccim.ir

توئیتر: twitter.com/TCCIM

اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr

تلگرام: t.me/TehranChamber

آپارات: www.aparat.com/TCCIM

کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸